س ـ ماههای قمری را بشمارید

ج ـ محرم الحرام — رجب المرجب
صفر المظفر — شعبان المعظم
ربیع الاول — رمضان المبارک
ربیع الثانی — شوال المکرم
جمادی الاولی — ذی قعدة الحرام
جمادی الآخره — ذیحجه الحرام

درس هیجدهم

س ـ ماههای شمسی را بیان نمائید

ج ـ حمل (بره) — میزان (ترازو)
ثور (گاو) — عقرب (کژدم)
جوزا (دو پیکر) — قوس (کمان)
سرطان (خرچنگ) — جدی (بزغاله)



درس هفتم

س ـ چارپایانی که در سواری بکار میروند کدامند

ج ـ چارپایان سواری ازاین قرارند

[illegible]

(۱۵)

فردبیره



درس هفتم

س — چهارپایانی که در سواری بکار میروند کدامند

ج — چهارپایان سواری از این قرارند

اسب و خر و قاطر

س — ماههای عربی را بشمارید

ج — محرم الحرام — رجب المرجب

صفر المظفر — شعبان المعظم

ربیع الاول — رمضان المبارک

ربیع الثانی — شوال المکرم

جمادی الاولی — ذی قعدة الحرام

جمادی الآخره — ذیحجه الحرام

درس هیجدهم

س — ماههای شمسی را بیان نمائید

ج — حمل (بره) — میزان (ترازو)

ثور (گاو) — عقرب (کژدم)

جوزا (دوپیکر) — قوس (کمان)

سرطان (خرچنگ) — جدی (بزغاله)

فهرست جزء اول کتاب ... فهرست ... در بیان ...

صفحه ۳۸۴ سطر ۳۱ دقیقه طیور صفحه ... ۲۸۷ ... ص ۱ ...

۴۰۰ ... ۲۷

... صفحه ۳۳۴ ... ۳۳۸ ... ۳۴۶ ... ۳۵۵

... ۲۶۱ ... ۲۶۸ ... ۲۶۹ ... ۲۶۹ ... ۲۷۱ ... ۲۷۶ ... ۲۷۸

... ص ۳۶۵ ... ص ۳۷۰ ... ص ۳۷۶ ... ص ۳۷۸ ... ص ۳۸۱ ... ص ۳۹۱

... ص ۳۶۹ ... ص ۳۰۸ سطر ۴ ... ص ۳۷۷ ... ص ۳۸۵

۴۴۴۸

در ادویه سموم ص ۲۹۰	ادویه سموم ص ۲۹۱	سموم ملذعه ص ۲۹۳	... ص ۲۹۶	... ص ۲۹۹	در تشخیص ص ۳۰۰	... ص ۳۰۱	... ص ۳۰۱		
... ص ۳۰۲	... ص ۳۰۳	... ص ۳۰۵	... ص ۳۰۷	... ص ۳۰۸	... ص ۳۰۹	... ص ۳۰۹	... ص ۳۱۰		
... ص ۳۱۱	... ص ۳۱۵	... ص ۳۱۷	... ص ۳۱۸	... ص ۳۱۹	... ص ۳۲۱	... ص ۳۲۲	... ص ۳۲۵	... ص ۳۲۹	
...	در حبوبات ص ۳۴۳	در قرصها ص ۳۴۷	در سفوفات ص ۳۵۰	در اشربه و ربوب ص ۳۵۳	ترياقات ص ۳۵۸	... ص ۳۶۰	... ص ۳۶۱	... ص ۳۶۲	
...	... ص ۳۶۳	... ص ۳۶۴	ادویه ... ص ۳۶۵	... ص ۳۶۶	... ص ۳۷۰	... ص ۳۷۲	... ص ۳۷۳	... ص ۳۷۵	
...	نطولات ص ۳۷۹	قطورات ص ۳۷۹	سعوطات ص ۳۸۰	نفوخ ص ۳۸۰	عطوس ص ۳۸۱	... ص ۳۸۱	... ص ۳۸۱	... ص ۳۸۲	
...	ادویه ... ص ۳۸۳	... ص ۳۸۶	مسهلات ص ۳۸۷	... ص ۳۸۸	... ص ۳۸۹	... ص ۳۹۱	... ص ۳۹۱	... ص ۳۹۶	

فرد بیرون





در ...

س – چارپایانی که در ...

ج – چارپایان سوا ...

است و خر و قاط ...

دیباچه

کتاب مستطاب تحفة المؤمنین من مؤلفات الفاضل الکامل حکیم مؤمن اسکنه الله فی درجات الجنّة بحق محمد و آله صلوات الله علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و ارزقنا حلاوة مغفرتک بکرشربتی شربت حیوة حکیمی را اهل شائق که به نفیسات ذاتی عرصهٔ امکان مانده و بجوشش رسیده و ظلمات نهانخانهٔ نیستی را از رواج وجود میان در تن هستی دمیده مجردان متعلق در سرادقات خدمتش قائم مقام قائم بذات و لباس عورات عوارض دربارگاه حضرتش ملون بشئون صفات بزم سازان بیگانه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی در خروش و سیر و پایان محفل سفلی از کمیت مائدهٔ ظهور در جوش از حکمت محکمش آبای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایت اختلاط از درر التقاء جوشش خاک کالبد معلول انسان کلزار بهار ایجاد و در اجزای هر کل و خار و در ترکیب هر برگ و بار از کرد صحت نژاد باغ سایه پرور از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاکش نشین ها از نهال لطفش کلهای رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روز کار از قدرتش صاحب قند از خطهٔ خاک و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سر بدیش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطاء است از لذت ارتباط و ارتش مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایات ارض و سماک ائمه هدا اند از غرابتش امین امانت ولایت فرود رخش خطی کشیده افکند که بیرون منتها او ماخود بروئی **و بعد** بر ناظران حقایق مکشوف میسازد که والدین ذرهٔ بی مقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله ثراه با وجود حدت صانع و ذهن ثاقب در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات چندی از آن مخلف گشته خواستکه در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه انجام مخادیم نجیب محمد مؤمن حسینی طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابر این لازم دانستکه بقدر امکان در تشخیص ادویه بار حایه اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغت فارسی نوشته و ساهل در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت بان اکتفا نموده کتب معتبره متروک گشته و از جهه اشتباهات اکثر ادویه مؤثره مبدل بعدیم الخاصیه شده خواستکه بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب اختیارات ذکر نموده در سلک تحریر آورده نهد لذلک کتاب ما لا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی که اکثر امور مناط اعتبار دانسته و فی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیرا نهایت بذل جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و غیره از کتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقهٔ نامرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکرهٔ اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی از امور مزیدی داشته الحاق او

۳

دوا و حبیب دیه و بدستور هرچه این تلمیذ مؤلف مغنی و مصنف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه ابن البیطار و غیرهم ایراد نموده اند و در جامع بغدادی بنظر نرسید ایراد آنرا لازم دانسته و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی و اختیارات ابن جزله و جامع کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و تحفه و منتخب و منتقد السموم جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات حکمای هند مثل ترجمهٔ باهر و کتاب جوک و سنجوک و بهوجدیو و غیر و رشد بیهی و سر بنظر اقتباس آن لازم بود ملحق ساخت و بجهة اقتصار اسامی قائلین هر اثر او دوا و مجهول الماهیه که در کتب ملاحظه شده در قید تحریر در نیاورده و در نه کر در جانب آنچه به تجربه و قیاس انسب دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بآن لازم بوده ذکر کرده و در یافت زیادتی این مجموعه بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش و استقرا پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بی بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالیمقدار و خاندان بهیهٔ مرتضویه و دودمان منیفهٔ علیهٔ صفویه بوده اند و این بیمقدار از زمرهٔ مخلصان موروثی و بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصهٔ ذریهٔ سیّد ناصر چاکران ائمهٔ اثنی عشر حافظ ملت بیضاء خاتم الانبیاء ناشر مذهب حق ائمهٔ هدی شاهنشاه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان سکندر حشمت صاحبقران سلیمان شان بالقدر و الاسم و المکان لازال مؤیدا بالتاییدات السبحانیه و مؤیدا بالید الجلال الربانیه مفتخر و سرافراز بود لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را بسمی باسم سامی و نام گرامی اشماک الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده نمود و استکه هدیه این لا ترکید درگاه شاهنشاه نماید ا و ای ملخی نزد سلیمان برد عیب است و لیکن هنر است از موری التماس از ناظران این نسخهٔ سقیم آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند لباس اصلاح پوشند و بجهة کتابت کتاب لفظا آفرین بید معاینه و تصحیح صاحب دان براهون کتب طبیه نکردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات منحصر است بر پنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیات و قوة و تعیین ادویه و شروط اخذ هر دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها با قسامه **تشخیص ثانی** در ذکر صفات افعال ادویه و بیان افعال کلیه و شباهه آن و تفسیر اسامی معانی لغاتیکه در مطاوی اینمجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفرده مذکور بهامات **تشخیص ثالث** در بیان ماهیة و خواص و کیفیت ادویه مفرده و مرکبه و الاغذیه و الاطعمه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بدان مناسب است **تشخیص رابع** در مداوای سموم **تشخیص خامس** در بیان اوزان و آنچه بآن متعلق است و دستورات منقسم است بسه قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق بادویهٔ مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تشویه و امثال آن و طریق ساختن عشبه و چوب چینی و مار اچین و مانند آن و اعمال غریبه قسم دویم در بیان اعمال متعلقه بادویهٔ مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم سیم در معالجات باعانه اختصارا اللهم وفقنی للاتمام فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیه و خواص و قدر شربة ادویه و شروط اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بجهة مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول ربعه و بجهة خشکی و تری و تازکی و امثال آن مختلفه الصورة و الماهیه میباشند هر گاه شخصی آنرا در بلدی دون بلدی یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازکی یا در زمان خشکی یا در وقتیکه نارس بوده و امثال مشاهده کرده باشند بموجب محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و دیگری که در غیر احوال و اوقات مذکوره ملاحظه نموده بیان ماهیة آنرا موافق اول نموده و حافظه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت و نفع و ضرر از انجاء اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بجهة اختلاف و ضلاع فلکی و از جهة مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیة و قوة و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی بنسبت با مزجهٔ سابقه داده و بقیاس معتدل المزاج و بعضی قدر را منظور داشته اند که کمتر ادا موش نموده اند و بعضی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن استعمال نتوان نمود و جمعی بنسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است اما شروط اخذ ادویه آنستکه هرچه حیوانی باشد از حیوان صحیح المزاج و الجسم و جوان در فصل بهار و در حین حیوة یا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید مغشوش بخاک و سایر کثافات نبوده باشد و در رنگ و بو و جوهر معیوب نباشد و از معادن مشهوره یا از بلد بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس آن مطلوب باشد در آن صورت قبل از نضج و قبل از خشک و گلها و شکوفه را بعد از شکفتن و قبل از پژمرده گی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهتر است و شاخها را بعد از تمامی نمود قبل از خشک

شدن و بیخ‌ها را بعد از استحکام ثمر با وقت ریختن برگ یکتا آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول دمیدن نیخش و میباید گرفت و باید وقت
آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب بوده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای که سیال باشد در آفتاب نباید نمود
مگر مطلب خشکی او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه خشک باید کرد   بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا تاثیرش
بکمیت و تاثیر دوا بعد از مزاج معتدل بالذات منحصر است بچهار مرتبه چه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود بدن معتدل و متغیر شدن اولا از
کیفیت بدن اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او بقدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر
خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانیه و اگر نهایة تغییر دهد
بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رسد درجه رابع نامند و هریک از درجات را عرض میباشد که اول
و وسط و آخر اند و چه گویند و تقسیم درجات نحو دیگر که در کتب قدما و متأخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا لایق ندانسته چنانکه بر ما ثابت شده
که معتدل حقیقی ممتنع است و ماده ایکه کیفیتی بحد غلبه و محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدیکه بچند زیاده بر سایر کیفیات
باشد که اول مرتبه حساس است درجه اول نامیده‌اند غلبه دو چند آنرا درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تاثیر است پس
در حار مثلا در درجه دوم در جزو حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات
امر بدیهی است چنانچه در فلفل و حنطه ملاحظه میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزاء حاره هریک است بر سایر اجزا و قدر شربت هریک منوط
است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار شربت هریک از ادویه در کیفیات
محسوسه باحساس کیفیت در مزاج مافوق و ماتحت اشتباه شود سبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود نه نفس کیفیت و منهذا
اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهت تعیین مراتب اربعه تاثیر
کیفیت غالبه نهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شد بیان نموده‌اند که چون بدن مشتمل است بر اعضا مثل معده و مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره
در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح در جمیع اجزاء مذکورات ساریست پس هرچه بقدریکه غالب از
افراط و تفریط دارو بدن شود غالب از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوائی شاغل اعضیه کرده منعقود الاثر خواهد
شد که معتدل عبارت از اوست یا اثر آن باقی خواهد بود و اگر تاثیر منحصر در روح مجاور مجاریست و تجاوز از آن در شان آن نیست درجه اول
اثر و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبه ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر آن در روح و خلط و رطوبه ثانیه
و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه
با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوه عبارت است از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه او است درجه ضعف
ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابه که در مبدء ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس
مزاج ثانی در مزاج ثانویست و ملاقی و آن از لوازم مرتبه او نیست چه آن در مزاج ثانوی مرکب است از اجزائیکه هریک را کیفیت مزاجی
اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شد و اثر آن غیر آثار مزاج
اجزاء خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هرچه از مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار
اجزاء مفرده او است مرکب متوافقة القوه گویند و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة القوه نامند و طبیعت باذن خالق
هریک از قوه متضاد و متعدد در مکان خود استعمال مینماید در صورتیکه عایق نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اولی و ثانیست بواسطه افعال صورت
نوعیه و بالخاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که لازم کیفیت مزاج او است که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند
اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج او است که تلطیف اخلاط فاسده دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق
که از لوازم مزاج ثانوی است که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید بنابر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بقای صور عنصری
در مرکبات قائلند باید مراتب قوتها چهار باشند چه تصریح نموده‌اند که مرکب از امزاج اولی از کیفیات اجزاء متفاعله مماثله میباشد و تاثیر او مرتبه ایست
از مراتب و بدستور مزاج ثانوی لهم اثریست غیر آن مثل شیر که مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است





از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثریست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزاء غیر متفاعله مرکبات مرتبه از مراتب نشمرده‌اند و قیاس مقتضی است
که قوتها بقدر فاعل باشند و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزاء غیر متفاعله غیر مماثله در تحت مرتبه اثر صورت نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند
که بعضی از مرکبات بصور نوعیه‌اند مثل خاک مخلوط با آب و کفی که مرکبست از آب و هوا و بخاریکه مؤلف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است
یا محکم الترکیب میباشد بحدیکه تحلیل اجزاء عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل اجزا دشوار باشد مانند سایر منطرقات و معادن سبعه است
و گویند بسایط منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوه ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهبی
پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی گیرد و چون اجزاء ردی الجوهر بود کبریت کم باشد با قوه مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه
جوهر جنس با سرب سکون کرده و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صبغ در فور داشته بد جوهر کبریت مانع باشد صورت نحاسی پذیرد و چون
با هنجال پیوسته شدیده غالب باشد صورت روی و تیا که خار صینی نامند فائض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم
با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی عارض شود و انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بد جوهر هریک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب را
هم مراتب میباشد چو بعضی را تفریق اجزاء بسیار سهل است مانند گوگرد و بعضی را بسیار دشوار است و قدما فرموده‌اند که هرگاه مزاج دوائی را
ندانند از تحلیل اجزاء او استنباط میتوان نمود چه هرگاه قدر معین از دوا را بقرع و انبیق تقطیر نمایند بسیار آن اجزاء مائی و زبد آن اجزاء هوائی
و رماد آن اجزاء ناری و تفل آن اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را بنسبت بقدر اغلب اجزاء متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امزجه
توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه میان آنها و از فعل حار در لطیف
حرافت ظاهر میشود و در غلیظ مرارة و در متوسط ملوحة و از فعل بارد در لطیف حموضة و در غلیظ عفوصة و در متوسط قبوضة و از فعل معتدل الحرارة
والبروده در لطیف دسومة و در غلیظ حلاوة و در متوسط از لطیف و غلیظ تفاهة و تعریف هریک و بیان افعال بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله

تشخیص ثانی   در ذکر صفات ادویه مفرده و مرکبه واقعیه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر اسامی و لغاتیکه در این تالیف مذکور شود و در سایر
کتب ادویه مدار علیها است   پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد
و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هریک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی
است مانند تفتیح و تشدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هیجده قسم قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مثل
گوشت گنجشک و شراب و زرده تخم نیمبرشت دوم لطیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کبوتر بچه سیم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مثل انار
و سیب و کاهو   چهارم لطیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد پنجم غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذاء
مانند گوشت گوسفند و زرده تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد ششم غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذاء مثل گوشت گاو و اسب و کبش هفتم
غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند امرود و به   هشتم غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذاء مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کومه نهم
متوسط اللطافة و الکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذاء باشد مثل گوشت بره یکساله که تعلی نامند دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم
رومی که قنبیط عبارت از اوست یازدهم متوسط صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند انگور دوازدهم متوسط ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک
سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته باشد   چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذاء مانند جوجه که خوب پخته
نباشد   پانزدهم لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم خوب پخته   شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت گوساله
هفدهم ردی الکیموس نان نیم پخته   هیجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذاء مانند کلم بوته دار که کرنب عبارت از آنست و تفسیر اسامی و بیان فعل
هریک و صفات آن بترتیب حروف بدین نهج است   **حرف الالف**   اکال یعنی خورنده عضو هرچه بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق
و نفوذ نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند   اصل بیخ را گویند اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد   اغصان یعنی شاخها است و مخصوص شجر و گیاه
ساق دار است   اکلیل یعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن آمده و در ادویه مراد از او چیزی بود شکوفه و بار نباتاتست و اکله و اکالیل جمع
آن   آجام یعنی نیزار است   ادویه جمع واد یعنی کنار رودخانه‌ها است   انکباب مراد از او نگاهداشتن عضو است بنجار ادویه که
جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند   اکتحال بچشم کشیدن چیز   استنشاق یعنی کشیدن چیزی مایع که سیال باشد   **حرف الباء**

و متوسط الغذا مانند

نبع معنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مراره و قبض باشد این خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که در آن آب جمع شده
باشد و بفارسی مرداب نامند بخور هرچه دود آن را استعمال نمایند بنک کرهها که در ساق انجا سکون شود یا در زهر اسم فارسی تریاق است
و گویند هر چه رفع سم کند و مصنوع نباشد باین اسم مخصوص است برود بفارسی بلغوز نامند بزر آنچه از بار نباتات که در غلاف و در قشر باشد مثل
خشخاش بافور جمع بقربت باکوره نخستین میوه که برسد بتر بریدن براق و بصاق آب دهن بعر بفتح اول سرگین بکر شتر جوان
و بکسر اول دوشیزه حرف التاء تفه معنی بیمزه است و مراد از و طعمی که نه لذید باشد نه کریه و تاثیر او ترطیب و تلیین ورها بسیار
و تولید بلغم است و تریاق بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوه و صحت مزاج و روح بجد کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم
نامند و گویند مخصوص صناعی است و انکه افیون را تریاک مینامند بجهة حفظ قوه است که در این امر با تریاک اشتراک دارد تصفیق امیختن آب
با شراب تعلیق آویختن تغیر بکردن و بر اعضا تجرج بفارسی بی و رگویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هردو تکلیس معنی سا روج کردن
و سیراب نمودن دهبره برداشتن آمده و مراد از و مهیا ساختن بعضی دویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و دفع کردن ثقل و کثافت آن خواه
باحراق باشد یا بعمل دیگر تصعید آنچه باتش اجزا او را صعود فرماید و لطیف او را اخذ نماید حرف الثاء تمنش لغه یونانیست
و مراد از و هرچه از نباتات مابین درخت و گیاه باشد ثمر بار نباتست مثل خوشه و میوه و امثال آن ثقیل معنی گرانست بر طبع و در
فعل بوده سریع النزول نباشد حرف الجیم جرش نیمکوفته که بلعوز نامند جرله برا و مهله زمین سنگلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن
بستن تا بجا آید معنی پاک کننده است و فعل آن رفع کردن رطوبات لزجه از سطح عضو مانند انزروت و هرجا ملین الطبع است اگرچه بقوه
مسهله باشد جاذب معنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل
تا فسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون جامد معنی بسته شده است که در شان آن سیلان باشد
و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جز و چیز جفاف خشکی حرف الحاء
حامض معنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و شقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفاء تشنگی خون و تولید ریاح و مضر
بر عصابست و هرچه زبان را اندک بگزد و با قلیل جلا و عذوبه و تقطیع باشد حامض نامند حکاکه آنچه از ساییدن دو چیز پیدا شود حلو هرچه زبان را
منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذید باشد شیرین نامند و فعل آن نضج و تلیین و جلا است و کثیر الغذا و محبوب طبیعتها
و معطش باشد حریف معنی گزنده است که اجزاء آن در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزا او نماید و فعل آن تحلیل و شقیه و تعفین و
احراق و تلطیف است بجهة شدة حرارت حاد معنی شدت و انرکب از تلخی و حرافت و فعل او مثل فعل اجزا او است حلاق سترنده
حمول اعم از فتیله و فرزجه است حب آنچه در ثمر بارز باشد و بغلاف مثل گندم و جو حمل بار نباتات اعم از ثمر و شابه ثمر است حلیب شیره
تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده بساق باشد و بحد
نمش نرسد حرف الخاء خاثر آنچه اجزا و خلط را بهم آورد خفیف معنی سبک و آنچه بر طبع احتمال آن آسان بوده سریع النزول باشد
خمل معنی پرزهاست و در ادویه هرچه شبیه به پرز بر سطح او ظاهر باشد مثل آنچه بر روی به میباشد ختم معنی تمام کننده است و عبارت از چیز است که
بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرق بکند و بسته پوست بر رویاند خلع بیرون رفتن سر استخوان است از مکان خود خلیع سست خلعلع
صمغ است خرء سرگین طیور حرف الدال دسم هرچه زبان را نرم و اجزا او را منبسط نماید به احداث حراره و بفارسی چرب نامند
و فعل او ترطیب و تلیین و ارخاست احداث سخونت دواء مطلق انکه تاثیر بکیفیه کند و جزء بدن نشود دواء غذائی انکه تاثیر کیفیه او زیاده
بر تاثیر کمیه او باشد دواء سمی انکه بکیفیه تاثیر او موافق مزاج بود و بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق آنچه بجهة لزوجه کثیفه بدست چسبد
مثل دبق دهنی آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک معنی مالیدنست و مراد از
آنچه از سنونات که با انگشت بدندان مالند حرف الذال ذفر بدبوی ذرور آنچه ساییده بمابع بر عضو بپاشند ذو الخاصیه انکه
تاثیر بصوره نوعیه کند اعم از انکه زهر باشد یا دفع زهر کند حرف الراء رض کوفتن رخو نرم و سست رطب بفتح اول و ثانی
تنازر ورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد رزین آرامیده و مرد برد بار و در ادویه آنچه در مثانه و خوش جوهر تمام باشد رادع

انکه مواد را مانع از رسیدن بعضو شده و بخار را قابل ورود نسازد و در ادع مقابل جذبیت رمص رطوبت غلیظه که در اطراف پلک چشم
جمع شده چسبنده باشد ردی الکیموس آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع فضله هضم اول انسان رسوب ته نشین
مایعات و آنچه در مایعات اندر زند و بر روی آن نایستد رهت نامند روث سرگین حیوانات حرف الزاء زعوقه طعم بسیار
کریه و مرکب از مراره و ملوحه است زهر شوفه زغب اول موئیکه در حیوانات بر آید و اسم کبنجه بر ساغر است شد و در ادویه آنچه
بر سطح او چیزی شبیه مو تازه باشد مرغب نامند حرف السین سایل آنچه اجزا او در جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزا او
منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبطه بیگره ساحل کنار دریا سنون آنچه بدندان بپاشند و بمالند
و مقوی جوهر او باشد سم بفارسی آنچه زهر نامند و بسبب ضدیه کیفیه و خاصیت مزاج او فاسد سازد مانند بیش سحق آنچه بسیار نرم ساییده
باشند سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم حرف الشین شطب بضم اول و ثانی از قانون الادویه
جوهر شیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغه جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه آنچه نصفات باشد شطب
گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد و کامل و انکه با اجزاء شعبه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل عصاره
و حب است مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و در ادویه آنچه در اطراف زوایدی بر آمده دشته
باشد مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون
ثانی فراخی گوشه دهان شدخ بفتح اول و سکون ثانی شکستن و فراخی سفیدی بر روی اسب و شدخ عضل معنی از هم باز شدنست
حرف الصاد صفیق پوست درشت صفق بفتح اول و سکون ثانی آب که بر بدم یا شک نوریز ندبس زند گردد و معنی
طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دارد و بار زرد و میل بطرفی داشته باشد مستقیم نباشد مصفق نامند صخره زمین سنگستان صالح
الکیموس آنچه از او خونی متولد گردد که بهمه جهة اعتدال داشته باشد سایر اخلاط مخلوط با و بقدر طبیعی باشد و خلط بد از او بهم نرسد
حرف الضاد ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و ببندند اعم از انکه موم روغن داشته یا نداشته باشد حرف
الطاء طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو بمالند طبیخ آنچه جوشانیده اب او را استعمال نمایند طیب بکون ثانی خوشبو و تبشید آن
طری تازه طحن خورد کردن طاعون که اسبابا شد سمی یا سم لازم او است طافی آنچه بر روی آب ایستد طبرزد عباره از فانیذ
هر چیزی حرف العین عفص بکسر الفاء طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزا او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او تبرید و تجفیف
و تغلیظ و خشونت و ردع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزا عضو بفشارد مانند ضماد دانه مری بهند درد مل و در فارسی
فارنده گویند عنب بضم اول و سکون ثانی گیاهیست عصیر آب فشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره معنی عصیر است
اما در آنچه باتش و آفتاب منعقد کرده باشند استعمال مینمایند عنقود خوشه انگور و نباتات و عناقید جمع آنست عطر بوی خوش
حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از حلق آید و مراد از او حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو نبردن او عفص
بضاد معجمه نارس از نباتات غسال معنی شستشو دهنده آنچه جلای سطح عضو با عانه رطوبه مایعه دهد مانند ماء الشعیر غلیظ معنی کثیف است
و در اغذیه بیشتر مستعمل است و استعمال لفظ کثیف در ادویه حرف الفاء فتیله معنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه
که قبل و رحم را مخصوص باشد فرفیری معنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن حرف القاف قابض
طعم گیرنده را مانند که اجزا زبان بهم آورد و درشت سازد و فعل او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتهاست و در غیر طعم مراد از او
حابس است که بسبب بهم آوردن اجزا عضو حبس و استمساک نماید قطور آنچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هر چه بجدی جالی باشد که جرم
از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشر نمود قاتل آنچه از غذیه هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم
سم و غیر حیوانی مختص بقاتل قضبان شاخهای گیاه بیساق و قضیب واحد است قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبای
خوشه گشت حرف الکاف کیموس کشکابیست که از هضم معده بهم رسد شبیه بکشک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست
کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو ببندند مثل تمید سبوس گندم کثیف بخلاف لطیف است انجیر سنگه




اجزا او بدشواری قبول انفعال از کیفیه بدنی کند و نفوذ در اجزا او بسرعت ننماید کاسر الریاح انچه قوام ریاح غلیظه را بحرارت رقیق
سازد و رفع نماید مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده است و مراد از آن انچه جلد را بجهة احراق و تجفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را
سد و رد نماید مثل زاج و در دفع نزف الدم جراحت حرف اللام لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از
ضماد رقیق تر باشد لصوق و لزاق انچه بر عضو بچسبانند و چسپیده باشد لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد
لعابی انچه از خیسانیدن او در آب اجزاء ان مخلوط برطوبة شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند الزاق او رفع میشود لطیف انچه
در شان او باشد بعد از ورود ببدن منقسم گردیدن باجزاء بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزاء بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج انچه در شان
او بوده باشد بالفعل یا بالقوه در حین تاثیر حرارة بر اجسام داد که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی لحا پوستهای باریک نباتات لخلخه
انچه با مایعات در ظرفی کرده بر آتش نهاده بو کنند لیف انچه از اصول و لحا نباتات روید و باریکتر از لحا باشد لاذع بکیفیه حاره
لطیفه نفوذ در اجزاء عضو نموده تفرق اتصال در منافذ قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراده محسوس نباشد مثل ضماد خردل
با سرکه حرف المیم مالح شور انچه در زبان نفوذ کند ببدن گزندگی دهد جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است
مر تلخ هر چه سطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است ملطف انچه بحرارة
معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل حاشا مغلظ انچه بخلاف او باشد محلل هر چه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارة منجره و
اخراج اجزاء آن جزو بعد جزو از موضع شباک خلط کند مانند جندبیدستر مجمد هر چه ضد محلل باشد و گویند مخصوص باید و قابض است مخشن
هر چه سطح عضو را درشت کند و اجزاء او را در بندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزاء او مانند
خردل مملس انچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است مفتح انچه منافذ عضو را از مواد و رسانند تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از
مسالک آن مانند فطراسالیون و هر چه حریف و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هر چه حامض لطیف باشد مفتح
مرخی هر چه عضو را سست کند بحرارت و رطوبة مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان مقطع انچه ضد مغری باشد منضج انچه خلط را قابل
دفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش یا بعکس آن مانند منضج ها یا منجمد را نرم کند چون حلبه مقطع انچه بسبب حرارت لطیفه
نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و رفع آن نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین منفشی هر چه ریاح مجتمعه را متفرق
ساخته قابل دفع کند محکک هر چه بسبب قوهٔ نافذه حاره تحریک اجزاء لذاعه بمسامات کند مثل انجره منفط انچه بقوهٔ حرارت نافذه
تفریق اجزاء عضو نموده اخلاط او را بسبب حدة فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزاء فاسده کند مثل بلادر محمر انچه بسبب
حرارت جذابه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر با خردل محرق هر چه بقوهٔ نافذه تحلیل اجزاء لطیفه در طبه کرده احداث مادیه
نماید مثل فرفیون مفتت انچه تفریق اجزاء خلط منجمد کند مثل زجاج محرق معفن هر چه رطوبة عضو را فاسد سازد بنوعیکه بدل ما یتحلل او نتواند شد
بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ مقوی هر چه تعدیل مزاج و قوام عضو کند بحدیکه قبول ریختن فضول ننموده ممانعة تواند نمود خواه بالخاصیت
باشد مثل گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند دهن گل سرخ مرفق هر چه بخلاف منضج باشد در تغلیظ نضج هر چه در هیئة بخلاف منفخ
و هاضم باشد مفرح هر چه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن را رفع نماید مثل شربت منتهی انچه تحریک
طبع بخواستن غذا کند منعظ انچه بسبب تولید ریاح لطیفه در مجاری اعصاب و عضلات عضو تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون
مادهٔ منوی گردد مثل لبوب مدر انچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید مسهل انچه اخراج فضول
عضا از طریق امعا کند معرق انچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد از مسامات او بظاهر اخراج کند مقیی هر چه اخراج فضول
از بری کند ملین اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعده و الامعا است مسکن هر چه اخلاط و ارواح از حرکات غیر طبیعی باز دارد مطفی
انچه اخلاط حاره را کسر حدت نماید مخدر انچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است نموده کند که مانع حس و
حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک میباشد مزلق هر چه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزندگی کند تا انچه در آن محتبس باشد
بحرکت او حرکت نماید مثل آلو بخارائی مجفف انچه افنا رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس مسدد انچه بسبب [illegible]

در مجاری

در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل [illegible] یا بسبب لزوجة باعث سده گردد مانند لعابها مغری انچه با
یابس بوده در او رطوبة لزجه بوده که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل ایک رشته معطش انچه طبیعة اشتیاق ترویج سازد اعم از آنکه
با آب شود مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه معطس هر چه بقوهٔ نافذه تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع آن عطسه
حادث گردد مصلح انچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه رفع ضرر آن کند یا معاونه بر فعل او نماید یا حفظ قوة یا کسر حدت
او کند یا بدرقه بجهة وصول او باعضا گردد موسخ انچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبات او را زیاده سازد مثل موم روغن مدمل
هر چه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبات سطح جراحت را لزج و چسپنده کرده و دهن زخم را بهم آورده مانند دم الاخوین ملحم انچه بسبب تجفیف
و تعدیل مزاج خونیکه وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند مسیخ بیمزه و بانفه
مرادف مایع انچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مزوات پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار
و گلها هر چه سر او هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند مقعف خمیده و کج شده مفنع خاییدن چیزی ممضوغ هر چه را خاییده باشند
سبت انچه خواب آورد یا منوم مرادف است مسکر هر چه ستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نه مضمضه هر مایعی که در دهن حرکت
دهند مروخ مالیدن چیزی بر عضا مسوح انچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو کنند ببرود انچه سوهان خورد کرده باشند
منخول انچه بیخته باشند منتن بدبو مصول انچه در شستن او مبالغه کرده باشند محرق انچه در سوختن بحد رماد نرسد حرف النون
ناشف انچه جذب رطوبه سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی باشد مثل [illegible] ندیده و یا مرئی باشد مثل اسفنج و نانخواه فحل نیز مانند
نجم نبات بیساق است نبطی در لغات مراد از لغه قومی است و در ادویه مراد خود روئی که نکشته باشند نفاخ هر چه در او رطوبه غریبه
و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شده خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی را فحل
تقویت باه است نفوخ انچه از ادویه یا بسا را سائیده بمایع در بینی دمند نقوع و نقیع خیسانیده که بجوشانیده صاف نموده استعمال کنند
نشا انچه بدم اره و سوهان ریزه شده باشد نطول هر چه را جوشانیده و آب او را بر عضا ریزند یا شوبه قسمی از او است نشوق انچه
بر بینی کشند حرف الواو وغر بغین معجمه زمین سخت و دهن سینه و بمعنی سکون ما قبل از یاء و درد استخوان که بر زن تفرق
اتصال باشد و ثبت جستن از جائی و قی کننده و دود بر افروختن آتش حرف الهاء هاضم انچه اعانه طبیعت بر نضج و کذا رد بدن
غذا و خلط کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی هش انچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون
ریک پاره شدن تشخیص ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویهٔ مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت
بترتیب حروف در ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی نماناد که هر چه مجرب بحکیم است
بلفظ گویند مجربست و مجرب دانسته اند او اشو د و انچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و هر دوائی اولا افعال کلیه او بیان
میشود مثل انکه مفتح است یا رادع و امثال آن تا آثار او را منحصر با فعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان
اثر دارد ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره در امراض غیر مسطور تواند استعمال نمود و تجارب دیگر نیز حاصل کرده و التزام نموده که خواص تر
و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور تا
جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نماید مرکبات آن خاصیت جزو دیگر انچیز شود بخلاف سایر کتب که شوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا
بیان نموده اند و ضمنی از برگ و یا بانر یکی فی کرسا بر آثار بیخ او شده اند و علیهذا القیاس و چون مدار اصلاح اکثر سموم بچیزیست و هر یکرا
بانفراده دوائی منحصر نیست بنا بر مراعات اختصار علاج هر یکرا در طی ذکر آن بیان نموده در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله مرقوم خواهد
شد از رسوم کتب ظاهر میشود که اول کسیکه تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی لقمان عبارت از او است
و تالیف مذکور بمقالات است فی الحشائش است و ثانی قولس که در ادویه عین ربع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق کبیر را
جمع کرده و رابع جالینوس ملقب برأس البغل که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و متعرض بدل و مصلح و ابرا افعال گشته و اول کسیکه از
یونانی بسریانی نقل نموده ویدروس نصاری بابلی و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از یونانی و سریانی نقل بعربی

کرده

کرده با مزید افادات و تالیف مزبور سعی مشغولات اسحق گشته و حنین مزبور اغذیه را از ادویه و کتاب شامل را تحریر فرموده اند پس شیخ
الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرمیس بن بوخشاد و خایع و ابن التلمیذ و ابن تلمیذ
مؤلف مغنی و ابن بیطار مؤلف جامع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده و مؤلف اختیارات
بدیعی بعضی را از فارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسیطی در ادویهٔ مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه
الف و ثمانین است بنظر نرسید که بلغهٔ فارسی کتابی مبسوط تالیف شده باشد حرف الالف مع الالف الالفاطریالال لغهٔ بربری
و معنی رجل الطیر است بجهة مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و تر کی فارابلقی نامند و مراد از و تخمیست بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و
طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه شبث و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز و تیره و شبیه بر ازیانه
است قسمی از دو قوست و تخم فلالدان گویند در آخر سیم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی الات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی
کرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهة رفع ریاح و ایلاوس بغایت مجرب
دانسته اند و ضماد او محفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و منضج
کرده و مصلحش کثیرا و بدلش در اطلیهٔ برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرما یکدرهم او را
با حافرقرحا و تربد و زنجبیل از هریک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیهٔ مسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا
آفتاب بر او تابد و آب بنوشند و عرق کنند و دو روز اول نهایة تا روز سیم موضع برص را بله کرده بعد از دفع زردآب با لکلیه برطرف
شود و مجربست و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در مدت مزبور
استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود آآلس لغهٔ یونانی و معنی مبرئ الکلب است و بجهة رفع کردن او زهر سگ دیوانه و آن نباتیست
ساقش بقدر زرعی و شبیه بساق و درازیانه و برگش شبیه ببرگ فرنیون و از آن درشت تر و خارناک و ما بین سرخی و سیاهی و تخم آن
مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه و گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر گیاه
روید در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات فی الفم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و درکین و مجفف
با عتدال و منضج و جهة جمود و برودت مفرط و سوداء و جهة زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبهٔ ریه نافع و تخم او در اطعمهٔ شخصی که او را
سگ دیوانه گزیده باشد یا در هر آن و ضمادش جهة کلف و با عسل جهة جوششهای سر که زرداب از او آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر
حار و مصلحش کثیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار یا دو وزن آن نانخواه و جالینوس فرموده که چون او را در دو سطل تستان خشک کرده
گوپیده نگاهدارند و یا سی و سه مثقال عسل بدفعات بیاید دو دفعه یکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ
او که با شیر تازه بیاشامند بقی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هر چند که از آب نیز ترسد و گویند چون نکاه او را بجمیع اجزا دیارچه سرخی
بسته بر عضو درد ناک بوا شی ببندند رفع الم میکند و صاحب جامع الطب مخصوص درد سر شان میداند و گویند تعلیق او بر دو ران موجب حفظ
صحت اهل خانه است و مؤلف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و حیثیة السلحفاة نامند خوردن او بعیا
مقوی باه و نگاهداشتن آن بغایت مورث تعشق زنانست بحدیکه اصلا ممانعت بحامل او نکنند اذغیس حنین ابن اسحق در الف
مع الرا ذکر کرده و پوست بیخ درخت لکنست در اول گرم و در دوم خشک با قوهٔ بارده و قابضه و مانع نفث با خلاط و منضج او و مقوی
جگر بارد و مفتح و با قوهٔ رادعه و جرم او با شراب جهة درد جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب
و سرکه او آن بوشیده بیاشامند همان خاصیت دارد و طبیخ او در دفع کرم جگر گوسفندان مجربست و حقنهٔ طبیخ او منقی جرک و قرحهٔ امعاو مقعد
و جهة قلاع خبیثه و درد دندان و تقویهٔ لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل مامیران چینی و قطور شیاف او در کلابت جهة
تحفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و دفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصارهٔ مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم
او و مثقال و از مطبوخش تا سی درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است آاللیس بلغهٔ بربری و مغربی نباتیست شجری و در بلاد مغرب
بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده از آن و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او

بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد و مایل بسرخی و مستعمل او در دیهها باریکست و است مرکب الفو و بری و بیوته در او غالب و بسیار
قابض و آب جوشانیده او که زنگ و بگیرد جهة استسقاء و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت
او را بیاشامند همین عمل کند و جرم و طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است آباد لغهٔ عربی
و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است در دوم سرد و خشک و معمول او جهة قرحهٔ چشم و جوشش آن و جراحت
حفیه و بهارت و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهة قروح مقعده و با سرکه جهة تحلیل و رمها و استسقا
نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است آاثرون بلغهٔ یونانی اسم سماق است آالمولس یونانی اسم نشاسته است که زنان نامند آاغیس
یعنی طاهر یونانی اسم فنجکشت است آانیس یونانی انیسون است آارن صارن یونانی لوف الصغیر است آالفلس یونانی دوسر است
آانونیس یونانی اسم اشراس است آامی یونانی نانخواه است ابنوس معرب آبانس یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش
مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان میکند و چوبش مانند شم خاقسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی
سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و نفخ معده و مفتح
سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهة بیاض رقیق و قرحه و شور در معده و موی زیاده و جرب و حکه و رمد یابس و حفظ صحت
چشم و رویانیدن مژگان و نشارهٔ او جهة حبس خون زخمهای تازه نافع و محرق مغسول نشارهٔ او لطیف تر و در افعال مذکوره و اثر آن سریع تر
و طلاء سحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیة طعام خون حار میکند و با سفیدهٔ تخم مرغ جهة حرق آتش و با نفراده جهة
تخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوششهای پر آب و آبله کردن اعضا مجربست و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل
و بدلش چوب کنار است ازارادرو لغهٔ فارسی و آن سنگ حبسیست الونجارا اسم فارسی اجاص است الوجه اسم فارسی ادرک است آب دارو
مومیائیست و محمد بن ذکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آتش گاه اسم فارسی جند است آهن اسم فارسی حدید است آهن بافار سی مغناطیس است
اردبیده بفارسی سمید است اردسوس دار اسم فارسی خشکار است اردجو بریان کرده اسم سویق الشعیر است آرد گندم سویق الحنطه است
آلوی سفید اسم شاهلوج است آلو بالو اسم فارسی قراسیا است آهو اسم فارسی غزال است آمله اسم فارسی املج است آرد جو دقیق الشعیر
آب نیشکر اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه و غیره ماء القطر است آب جو جوشانده اسم فارسی
ماء الشعیر است آب جو فشرده اسم کشک الشعیر است آب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب انار
مکمود اسم فارسی بغرحل است افتاب پرست اسم حربا است انک بباء موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است انکسنون مضموم
رصاص اسود است آنیهٔ چینی آنچه از مس و نقره و برنج سازند اردوج بلغهٔ ترکی اسم درخت اهل است اغوتر کی اسم ذفلیت اغوز
ترکی اسم لیلا است افلاج دین ترکی اسم سودانیاست ابلوج بفارسی قند مکرر است اشیاران از اغذیه است و در مزوره مذکور است
آش اسم فارسی اغذیهٔ مطبوخهٔ مایعه است و بعضی از آن در مزورات و سایر مواضع مذکور است آذربویه بفارسی گل اشنان نامند
ابق باصطلاح کیمیا زیبق است اورس اسم فارسی ابهل است و ابرس نیز گویند الکدواله اسم فارسی سنبل الطیب است آهوزی
هندی خردل است اک بلغهٔ هندی اسم اشر است اته هندی اسم سویق است انقر بفارسی شوره گویند و آن از بخارهای بر روی زمین شوره زار
بهم میرسد و بعد از تصفیهٔ آن با شی شبیه بنمک میشود و در آخر سیم گرم و خشک و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت
حدت و قوی تر از نمک و بوره در افعال و جهة حلل سپرز و درد کمر نافع و مجربست و دانسته اند و مضر مری و گرده و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش
تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهة حبس البول که بهیچ چیز دفع نشود مجربست و از خواص او است سرد کردن
آب بعمل مخصوص که آبرا در ظرف روی تو تیا کرده در آب شوره حرکت دهند و او جزو اعظم بارود است ابل هندی اسم هلال است ابر
بفارسی اسم سفنج است ابو خلسا بفارسی هوچوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه ببرگ کاهو و باریکتر و با خشونت
و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش مرغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در
دویم گرم و خشک و محلل اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و منضج و جهة درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة




دیرفان و تبهای کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع و مصلحش روغن بنفشه
وکدو و قدر شربتش دو درهم است چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهت سوختگی آتش و حمول آن و بدستور حمول
بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قویتر است و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشن تر و ساقش از و خشن تر و شعبه و گلش مایل به بنفشگی و ریزه
و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق انفع و بسیار حابس طمث است و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونتش کمتر و شاخهای او ریزه
و گلش بنفش و تخمش دراز تر و سرخ و شدید الطعم تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاء است و تعلیق او مانع
گزیدن هوام و قسم چهارم شبیه بثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ و در آخر دوم گرم و خشک و یکمثقال و نیم او با شل او زوفا و فرد ما نا جهت
حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش با پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و ورم صلب و عصارهٔ او با عسل جهت قلاع و حمول و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب
رحم و جهت احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیهٔ دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات چشم و با سرکه شرباً و ضماداً جهت سپرز مفید و قطور روغن
که در او جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمها است و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن
بیخ و گل و تخم او بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد
از او فیله است که کرم ابریشم او را سوراخ نکرده و بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و آنچه در آب بجوش نخ از او کشیده باشند از قسم ابریشم خام
نیست بلکه حریر عبارت از او است در اول گرم و خشک و با تقطیع و تخشیف و بغایت مقوی دل و روح بجمیعی و یاه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف
معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق آن ضعیفتر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن
حریر جهت دفع بهم رسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گرده و مصلحش اسارون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شسته است
و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بعد و سنگ سائیدن است ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث
و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهی است و مراد از او بار او است شبیه بنبق تازه او سرخ و رسیدهٔ او سیاه و با اندک شیرینی
و قبض و حدّه و عطریه و بزرگتر از بار عرعر که قسمی از سرو کوهی است یا دو برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و محلل با قوهٔ قابضه و مجفف
اللذاعه و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کنندهٔ عفونت قروح خبیثهٔ مزمنه و مسحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون ده درهم او را
دانه بیرون کرده با روغن گاو تازه بقدر آنکه او را فرو گیرد بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم
او را با آب گرم بارد المزاج بنوشد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و باد بواسیر و رفع قیام گرم معا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یکدرهم
تا سه درهم او را مداومت نماید حیض منقطع را جاری سازد و جهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود
قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور و ضماد برگش جهت اورام حاره و سیاه شدن جلد و حرکت آثاریکه از فضول بهم رسد و سرخیکه بعد از به
شدن زخم در عضو بماند و جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با اندک بخیر جهت جمود اعضا
و با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن و لعوق یکوقیه آن با نصف وقیه روغن تازه گاو و مثل هر دو عسل تا یکهفته مداومت کنند
جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر گرده و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش عناب و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزنش
دار چینی و قدر شربتش تا سه درهم است ابو قانس بلغه یونانی اسم غاسول رومیست و ابو قادس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و دیگر جاها
بسیار است نباتیست مابین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و مابین برگها خارهای سفید دارد و شکوفهٔ آن سفید و شبیه بگل
لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل ورق او و بیخ و عصاره و رطوبت او است که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده
باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دستها بآن میشویند و بانبیت غسول نامند و مؤلف تذکره اولوا الالباب او را اشنان دانسته است و
مؤلف جامع بغدادی او را غاسول حمل نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمیباشد و عطریه ندارد و مسمی بغاسول فارسی است
و در اکثر صفات مشابه هم میباشند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص او بدستور دوازده قیراط از
مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل بلغم و زرد آب گویند جهت استسقاء حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ و یکمثقال از عصاره
او با ماء العسل همین عمل میکند و مضر حشا و مصلحش عسل خوردن آب سرد و نشستن در آن قاطع اسهال او است ابو قطیس نباتیست

ابریشم
ابهل
ابوقانس
ابوقطیس

بشیه

شبیه بابو قانس و ساق و شکوفه و مفروش بر روی زمین و تخمش بطیر و در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع
و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش تا یکمثقال است ابیب نباتیست تخمش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل سیبست و شاخهایش
و تخمش شبیه بتخم نخود کوچک و در کنار دریا روید و مؤلف جنیلات گوید برگ آنچه در زمین خشک رسته باشد قتال است و در دوم گرم و خشک
و مدر بول و جهت سپرز آزموده و قدر شربتش تا دو درهم است ابرکاکتک نام عنکبوت است در حرف عین انشاء الله مذکور میشود ابرون
لغه یونانی و بمغربی دائم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جملهٔ ریاحین و همیشه سبز است کبیر او را نبات بیشته کوهها
است ساقش بقدر ذرعی و زیاده و بقطر انگشت مهین و با رطوبتی که بدست چسبد برگش شبیه بزبان و باریک و با رطوبت و گلش مابین
سفیدی و زردی و بستانی او بهتر از کوهیست و صغیر او را نبات سنگلاخ و مجوطها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از نیجا بیرون آمده
و برگ او ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد مایل بسبزی و تخمش مثل خیار زود یا شاخهای اصفهان و غیره از بلاد بسیار رسته آخر
دوم سرد و در اول خشک و با قوهٔ قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعا و معده و مسکن حدت خون
و مقوی مادهٔ حاره و مانع نزف الدم و جهت سحج و اسهال یکاوقیه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل
و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حارهٔ چشم و نقرس مجرب و نطول عصارهٔ او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکحال
او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات سائله رحم مفید و طلاء او جهت باد سرخ که تیغ زده خون او منع باشد با آب و مخلوط کرده مجربست و با خاص جهت
خارش بدن بدستور آزموده و برگ خشک سائیده او را جهت دفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و فرزجهٔ برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون
که برگ یا عصارهٔ او را در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حاد بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و قدر شربت از
عصارهٔ او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم هست
در قد و برگ شبیه بخرفه و مزغب و غبار آلوده و در نهایه گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است ابراز گیاهیست ساقش نازک و شکسته
و در اطراف ساق برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای سایه دار و مکانهای نمناک یا مواضعی که مدتی آب در آن ایستاده
باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر بچه میخورند با اندک تلخی و شدتیست و در صورت شبیه است بهلیون در دوم گرم و منقی
و عصارهٔ آن جهت اورام و خوه و ریحه و مرکب آن نافع و چون در آب با نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه و مصلحش رفع تلخی
او نعناع و شونیز و سرکه و کرویا است ابت بلغه مغربی گوشت با لنگ است و در اتا مذکور میشود ابن عرس حیوانیست معروف و بعربی
و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پاهای او دراز تر از موش است و از او بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد
و در انجا عرسه نامند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مسهل و مقوی جگر و موافق صاحب استسقاء بارد المزاج و پادزهر سموم است چون
با شبت یا روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا آب پخته باشند و چون پوست او را کنده جوفش را از امعا پاک کردن نمک انداخته و در سایه خشک
کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و رفع زهر طفیقون و چون بجای نمک گشنیز پر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه
است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت خنازیر و صرع و
ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر حشا و اصلاح آورد روغن کنجد
و زیتون پختن است و گویند چون کعب او را در زنی که او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل نماید و چون او طعام زهر دار مشاهده کند
بلرزد و موی بر تن او راست شود اما زهر آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یا به ابن کاجی ترکی اسم خیار زیست ابتل
بهندی زنجبیل است ابرک بلغه شام مؤلف تذکره گوید گیاه سوزنجانست ابوفروه اسم شاه بلوط است ابن آوی کلب است و بفارسی شغال
نامند ابو تفرون بلغه رومی نعنع است ابزار القطه بلغه مغربی ابرون صغیر است ابو الاحیاد کبریتست ابو الارواح زیبق است ابلیوا بلغه عربی
ابرونست ابریز براء مهمله مکسوره و زاء معجمه ذهب خالص است ابرویون بلغه یونانی اسم اشنان است ایشون بیونانی راتینج است ابادون
بیونانی ناردین است الکون نشا است ابسیل الطیب است ابو قلمون حجر الشقایق است ابلیز طین مصریست ابرق شعیر بحریست
ابوعماره صقر است ابریون برومی اسم ابرسا است ابرقلیا برومی انگناخ است ابوغلس برومی گل خیریست ابرنی برومی اسم لوف الصغیر است

ابوطارن

ابوطاسون یونانی اسم فقر الیهود است اترج برنج کابلیت ارز اسمیه از جملهٔ اغذیه است و آن آشیست که با آب غوره و فتنه و عود و بید
حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دویم گرم و خشک
و تخمش در اول سیم گرم و در آخر دویم خشک و برگ و شگوفهٔ آن در آخر دویم گرم و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم
سرد و خشک زایه و برگ و شگوفهٔ آن در آخر دویم گرم و مجفف و ملطف و محلل اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم سرد و خشک قابض و مکن تب
صفراوی و مقطع مرة الصفراء و با قوهٔ تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفراء و مانع ریختن صفرا بمعده و ضماد جهة خفقان
حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارات احشاء و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و لیکه و ضماد او جهة گزیدن عقرب و پرنده و مار شاهدار
نافع و طلاء او جهة کلف و قوبا و جهة قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و قطور او جهة یرقان که در چشم باقی ماند و غرغرهٔ مطبوخ او در سرکه جهة
اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون جوهر
مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قویتر از رب غوره است و جهة غلبهٔ صفراء و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال
او جهة بیاض و طلاء او جهة قوبا نافع است و گوشت او ثقیل نامند در اول سرد و تر در دویم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده
بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و حشاء و مفرح و مشهی و با قوهٔ تریاقیه و معطش و محلل نفخ و منفخ
معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او جهة تسکین قی صفراوی و مضغ او جهة خوشبو کردن دهان و عصارهٔ پوست و گوشت
او که با هم کوبیده باشند جهة گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد او و همین اثر دارد و طلاء پوست محرق او با شراب جهة برص بسیار مفید و عنبر
محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست یکعدد او را با تمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار
و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرهم و از تر با هفت مثقال و تخمش در افعال تند پوست
او و با قوهٔ مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهة گزیدن عقرب
مجرب و بدستور ضماد او و آشامیدن یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلاء او جهة تحلیل ورم بلغمی و سنون
او جهة تقویت لثه و روغن تخم او جهة بواسیر طلاء و شرب بغایت مؤثر و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضاء و محلل قوی و ملطف و چون کسی با آن
تدهین کنند گویند عقرب با او نزدیکی نکند و مجربست و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهة مفاصل و نقرس و اورام و دسیلات
نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشاء و مفتح سدد و جهة ضیق النفس بلغمی مفید و شگوفهٔ او در افعال مثل برگ او و از آن تقطیر
و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهة دفع ضرر هوا و بای از موده و همچنین فرش کردن برگ او و همین اثر دارد و مؤلف جامع انطاکی مروارید
محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته تا محلل شده باشد جهة رفع جمیع سموم و امراض عصبانیه و جهة زهر مجرب میداند
چون با شربهٔ مناسبه بنوشند و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را با روغن زنبق و روغن خیری از هر یک رطل یا دو رطل روغن کنجد
انداخته و بهر سه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر گرم و خشک و محلل و تدهین او جهة امراض بارده و عصبانی
و درد و مفاصل و رفع لرزیدن تب ربع و بر اسفل قدم بزودی تب جهة رفع لرزه و ادرار عرق بهو و ادرار اسفار و بر بدن جهة استرخاء و خوشبو کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه
و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مثانه و جهة رویانیدن مو و سعوط او جهة درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهة درد دندان
نافع است آتنگن هندی انجره است اتوبک هندی دروغ است اثمیر یونانی و اسم بابونج است اثان عربی و اسم حمار شیرده است
اثری بهندی معاست اثناطون شراب است که از آب انگور و عسل و ادویهٔ حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران
و مرطوبین است اثادیون یونانی اسم اشترغاز است اثانقون یونانی اسم اشق است اثردن یونانی اسم نفسج است اثابیطیقون
بلغهٔ رومی سوم است اثمد بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه با رصاصیت و اهل اکسیر را اعتقاد آنکه چون چند روز با صابون سرکه
نمایند قلعی خوب میشود و بهترین او صفهانیست که از نواحی اصفهان خیزد و در دویم سرد و در سیم خشک و گویند در چهارم خشک است و مراتب
درجات برد او اختلاف نموده اند قابض و مجفف قوی و با قوهٔ سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضاء و مقوی اعصاب و منقی چرک
زخمها و گوشت زیاده جهة تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام سایر قروح اعضاء و با اندک

مشک مقوی باصره بیرون و حمول او جهة قطع جریان حیض و خروج مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهة قطع رعاف که از مجیب دماغ باشد
و با پیه تازه جهة سوختگی آتش و با روغنها چون بر بدن طلا کنند جهة کشتن و رفع قمل و زود او جهة جراحات تازه و قطع خون ان قروح
ذکر و حقنه و طبقه قرنیهٔ چشم بغایة مفید و محرق او که با پیه بر شسته بر آتش گذاشته باشند تا مشتعل گردد و در کشته سوزد و لطیفتر و معمول او الطف است
و بار درارید و سرگین حردون و تکرار جهة غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهة دمعه و جرب بدستور مجربست و مضر شش و مفاصل
و خوردن او قاتل است و بدلش بارود مصلحش شکر و کثیرا اثمار بلغهٔ اهل یادیه اکبر باریش است اثل بلغهٔ عربی اسم نوع بزرگ درخت گز
است بقد رو درخت سرو عظیم و برگش خشن و با از عنبا اندکی و ثمرش گوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او
دانههای ریزه و بهم چسپیده و گویند آب او سرخ است و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مؤلف اختیارات بدیعی و جامع انطاکی و مغنی و جامع
الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام و گواهی و درخت گز را شته ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی
ظاهر میشود که اهل و عرعر اقسام سرو کوهیست و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الاثل غیر ثمرة العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در
اول سرد و در دویم خشک و با قبوضت و اندکی ملوحت و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهة جذام و سده و ورم
سپرز و منع سفیدی مو و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب و عفص و پوست انار قائم مقام حب مقوی است
در ازاله قروح خبیثه و آتشک و اکله و نمله و مضمضهٔ او جهة درد دندان و ضماد او جهة تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهة سقوط داهها
ابله و بواسیر و جوشیدن ریزه که آب از او تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهة خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر
او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و نیم مثقال و از عصارهٔ او تا سه مثقال و مضعف معده و بدلش جذاسرو و مصلحش صمغ عربی است
و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن آن تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صنع الاول را بعاو منزش در
دویم سرد و در سیم خشک و بعضی در دویم گرم میدانند و اصلی ندارد قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا
و آشامیدن او جهة نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بودادها و با کل خورد نیز بدستور و در هم و نیم او
با یکدرهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه بهمین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال مجرب و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ یکوقیه او
و خیسانیدهٔ او در آب گرم که با شکر بنوشند جهة یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهة رفع رطوبات
متعفن نافع و چون نقیع او سه روز یا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ
رخسار و تقویت معده و تنقیهٔ رطوبات فاسده او میشود و چون با صندل و افسنتین جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهة تقویت
اعضاء غذاء و اعصاب و سده سپرز بسعد یل و بجهة معقص نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهة ردع مواد و تقویت اجفان و قدرت
بصر مفید و ذرور او جهة دفع خون جراحت و بدن گوشت زیاده و غول او جهة جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع قمل و حمول او
جهة رطوبت رحم و فرج و مضمضهٔ طبیخ او و بدستور خاییدن آن جهة تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم
سپرز نافع و مضر سرو مصلحش دو قو و قدر شربت از سائیدهٔ او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن عفص یا پیه انار است اثلق بعربی
اسم پنجکشت است و یونانی اغنس نامند مغرب طاهر و پاک بنات او ما بین شجر و گیاه و در موضع صلب قریب با آب میروید شاخهای
او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ تر و بر سر هر شاخ پنجعدد شبیه به پنج انگشت چون بدست مالند بوی او در عطریت شبیه
به بوی آس و گلش سفید مایل بسرخی و از زر و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی در دویم سرد و در اول خشک میدانند و با قوه قابضه
و محلل و ملطف و مفتح و مدر حیض و تخمش لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و کم کننده باه و زیاد کنندهٔ شیر و جهة گزیدن مار و هوام
و رسک دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهة کشودن حیض بغایت مفید و ضماد او جهة تحلیل اورام صلبه و اعیا
و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و دردیا و درد سر رطوبی و مثل قرانیطس و شرعش نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه یا
روغن زیتون و طلای او با آب جهة درد و شقاق مقعد و حمول و بخور شاخ و برگ او با شل او پودنهٔ صحرائی جهة ادرار حیض و جلوس در
طبیخ او جهة ورم رحم و مقعد و مرهم او با کره تازه و برگ رز جهة صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهة کسر قوهٔ باه و گزیدن اندن

هوام مؤثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مفتر کرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یکمثقال و گویند بدلش دو وزن او شاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجرب است و گویند تکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع از احتلام و قاطع نعوظ است اثاناسیا یونانی اسم معجونی است بمعنی منقذ الامراض گویند اسم حجر کرکست و چون معجون مزبور را بحجر و حجر کرکست بنا براین باین اسم موسوم شده اجابهندی اسم درختیست برگش از برگ خیار هین تر و شکوفهٔ آن چون ریسمان سرخ گره زده آویخته و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و چون دو در هم بیخ او را بکوب بجوشانند و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار نافع است اجر لغة یونانی و در عربی با الف ممدوده هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب کرفس آشامیدنش مفتت حصاة و ضماد او با آب غوره جهة رفع شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهة رفع خراز و با سرکین گاو جهة رفع اورام و شور بلغمی و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهة قطع خون جراحات تازه و ملوس بر روی اجر گرم جهة زحیر رطوبی بارده و ریحی مجرب خصوصا وقتیکه روغن گل بر آن ریخته باشند و چون اجر ... ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند که آبرا بجوش آورد و سر را بنجار آن بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد باردهٔ دماغی و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بعدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم و روغن او که اجر را بقدر یکمثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند جهة بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر نموده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و از ابتجبه تفتیت سنگریزه مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهة ... نافع و کشنده کرم معده و امعاء و جهة ... بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النساء و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا جهة ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهة تحلیل آب نازل شده بعدیل و حمول او جهة گشودن خون بواسیر و شیاف کردن دانهٔ بواسیر و دفع کرمهای مقعد و فرزجهٔ او جهة گشودن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و شیمه سریع الاثر و سعوط آن جهة صرع و نسیان و لوکا و جهة کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهة زخم آتشک بعدیل و قطور او جهة ثقل سامعه و نشوق او جهة امراض بارده عصبی دماغ و ضماد او با اشق جهة ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح آن کثیرا اجمود بلغة هندی اسم کرفس است اجواین هندی اسم نانخواه است اجز هندی کوش است اجاص بفارسی آلو بخارا نامند اگرچه شامل اقسام آلو زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاهلوج و آلوی سرخ است و مراد از او آلوی سیاه بزرگست در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفراء رقیق و مسکن حرارت دل و صفراوی و تشنگی و جهة تبهای حاره و صداع حاره و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیتی و موافق سینه و مثل با ترشها مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهة قی و غثیان حاره مفید و غرغرهٔ طبیخ برگ و بیخ او جهة ورم لهات و رفع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن او جهة رفع کرم معده و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعاء مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و در سرد دین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلو صحرائی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ الو کمتر از صمغ عربی و دیوث آن بکثر از آن و مفتت حصاة و جهة سرفه نافع و اکتحال او جهة حده بصر و ضماد او با سرکه جهة قوبا و خوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و بار آثار مثل اب او است اجوان هندی اسم بیخ است اجلاجندن هندی صندل ابیض اجولا هندی فودنج بریست اجلی کرد ... کاشیر هندی عصاره قثاء الحمار است اجاص ابیض ادرکت اخیون سجاء بهله لغة یونانی و بمعنی راس الافعی است و آن ثمر گیاهیست شبیه بسرافعی و چیاق و نبات او خشن و باریک و برگش اندک ابو ملساء و گاهو ریزه تر و بار طوبیتی که بمدت ... و خار دار و غف و شاخهای او بسیار مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ سیر و بید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسرافعی و تخمش بقدر گشنیز و مایل بسیاهی و باریک و دراز در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة مثانه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهة درد کمر مجرب است و مورث خارش و خوش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دانهٔ ترنج است اخریض بفارسی گل کافشه و برنگ زعفران و بلغة دیلمی کاجیره نامند و بسیانی ... در دوم گرم و در اول خشک و برگ در سیم گرم و خوش تا رسیال باقی ماند منضج و با قوهٔ قابضه و مدر کرباه و سموم و محلل و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد و ضماد ... او با عسل جهة قوبا و با ما ... مثانه

جهة حبس بول مجرب و طلاء او با عسل جهة بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهة خارش بدن و دوام ماره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منجر و مضر معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن و لذات طعمه میشود احداق المرضی بهار است و او نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد احداق البقر عنب السود است احلب دیا بسریانی اسم شربت احید یا و زماذیا یونانی افعی است اخثاء البقر بخاء معجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دوم خشک و محلل و با دو نیست آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوختهٔ او جهة استسقاء و رفع سموم بسیار نافع و آزموده و ضماد تازه که سرد نشده با شحم ... جهة ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و شور رحم و اندمال جراحات و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و دنب و با آرد جو جهة جوششها و با سرکه جهة ورم حار و با عسل جهة اورام بارده و با بوره و گوگرد و امثال آن جهة استسقاء و با زعفران جهة گشودن خراج و با قلی جهة ورم پستان و با آب حنظل جهة قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور و ورم و درد زانو و تکرار ضماد بخشک او در روغن زیتون و گذاشتن بر بینی تا خشک شود جهة بیرون آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و بزیر ناف زنان جهة اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زهار و تهیگاه جهة رفع قولنج ورمی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهة درد و ورم آن و طلاء خشک با سرکه بر پیشانی جهة قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهة رعاف و با روغن زیتون جهة نقرس و بخور او جهة عسر ولادت و گریزانیدن پشه و قطور بادیه او با روغن بادام تلخ و شراب جهة الم و ضربان گوش بسیار نافع است اخروس یونانی امار بطونست اخواس ... کثری بربریست اخیلوس یونانی نانخواه است اخلّه بلغة مصری لسنباج است اخینه خردل بربریست اخرابط گراث بربریست اخریطوس گزنه بربریست اخیروس نباتیست غیر گندم صحرائی منبت او کنارهای پشته ها با لا رزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویهٔ چشم و گوش مستعمل و با قوهٔ مجففه و محلله و قابضه است اخیوس اخیروس است ادرک عربی و بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد و در دویم او در دویم تر و مسکن حدت صفراء و ملین طبع و رب او قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نارس او مسهل بعسر و قاطع قی و نفاخ معده و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب آلوچهٔ رسیده جهة سرفهٔ حار و صاحب قی بغایت نافع است ادرا بلغة بربری شخیص است که اسد الارض عبارت از او باشد ادفوس یونانی عرعر است ادرقس ادریونت اذاذقی بذال معجمه لغة سریانی و بفارسی کجوله و در شکاین و مازندران کلاج دار و نامند بیخی است مدور و دهن بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب است و بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند سوهان زیره باید کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و خال سفید بر روی برگ نمودار و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات دم دار و با خاصیته معدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعیه به و جهة احتراق خلط و جهة فالج و درد کمر و امراض بارده و عصبانی مجرب نسبت ضماد او جهة کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و مفاصل و امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویهٔ خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یکمثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار ذکر کرده اند و یا بن مبحث پیوسته بود ذکر نموده و این حقیر معجونی از او ترکیب نموده در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخاء و دردهای بارد تجربه بتعدیل ادریو یونانی بیخیست سیاه رنگ شبیه شلغم و بدبو و چیزها مثل گره رسته و گیاه او خاردار و بقدر شبری و بسیار شاخ و برگش شبیه بکربت و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد دانه مایل بزردی و منبت او کشت زارهاست ادبسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوه و صابغان نامند و او غیر چوه و گازران است و قسمی از نخود و مرمیت و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است و در دوم سیم گرم و خشک و جلاء و معطش و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغ و با قوهٔ تریاقیه و جهة گزیدن هوام و تسکین دردان و دفع مواد مفاصل بقوهٔ مسهله و جهة حبس حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النساء و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهة بواسیر و شقاق رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهة جراحات خبیثه و سعوط او مفتح سدد مصفات و بغایت معطس و طلاء خاکستر او جهة مفاصل و درد و رگ نافع و مضر جگر و مصلحش رب مورد و کتیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در دفع سم بوزنش دانهٔ ترنج و زراوند طویل و فودنج است اذرقی غیر اذاراقیست و در ترجمه یا هرد مستوک مذکور است که آن شبیه بزبد البحر است و در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده و مزمنه است و خوردن او

اذخر

نقده داکه کشنده است و در اطلیه مستعمل است و ظاهر قسم دوم هندیه ابحر باشد اذخر بفارسی کاه مکه و کربه دشتی نامند نباتیست
شبیه بکولان که نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در قد و حجم کوچکتر و مایل بسرخی
و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفهٔ او بسیار دانبوه و سفید و با عطریت و تند طعم و گزنده و دیقوریدوس فرموده که قسمی از او در عرب میباشد
سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده
باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سدهٔ آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم و باد ماد جهة استسقاء و علل گرده و ریه و شرخ
عضل و با مصطکی جهة تنقیهٔ فضلات دماغی و با زرنجبین جهة سپرز و یکمثقال او را با فلفل با سویه جهة رفع غثیان مجرب دانسته اند
جهة ازالهٔ خوف نافع و ضماد او جهة ورم بارده جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و حبوس او جهة تشنج او جهة ورم رحم و در مفاصل
و مضمضه و مسواک او جهة درد دندان و تقویت لثه و بخور او دفع رطوبات و مداومت نشانیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت مفید
و با سکنجبین جهة اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفهٔ او صغیر و در افعال ضعیفتر است و مضر گرده بسبب شدت ادرار و مضر محرور و مصدع و
مصلحش گلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش راسن و قسط و بدل فقاح او قصب الذریره است و عرق اذخر بغایت لطیف
و با قوهٔ تریاقیه و در افعال شبیه باو است و روغن او که شکوفهٔ اذخر را در روغن زیتون بقدر یکه او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه
تابستان در آفتاب پرورده و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه را تازه کرده باشند در سیم گرم و خشک با قوهٔ قابضه و ملینه او جهة
تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهة تحلیل ورم بارد و درد اعضای بارده و برص و درد پا نیدن سود و انواع خارش عضو و رفع مانده کی و دلوک او
جهة درد دندان و ورم لثه و جوشش دهان نافعست اذاراقیون با عتق و جاسنیوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک
و از فرنگ آرند شبیه بزهرهٔ اسفنج و در افعال از زبد البحر اقوی و از سوم قوی و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهة عرق النسا
و ورم پستان و جرب و کلف و شور و اکتحال او جهة رفع ناخنه و بیاض و قوت چشم ذاتاً بسیار موثر است اذربون بفارسی گل آفتاب
پرست نامند نباتیست ما بین شجر و گیاه بقدر زرعی و برگش سبز و اندک زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن و سه رنگ زرد و
زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه و سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و بحرکت او دور میزند و بری
او قوی تر از بستانیست و تشویش اقوال مؤلف جهت زرت ارباب بصر پوشیده نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوهٔ تریاقیه
و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و میت و مفتح قوی و مفتت حصاة و جهة جراحت ریه و تقویهٔ معده و جگر و وجع معده و فؤاد و بواسیر و
گزیدن هوام و لکز رانیدن آن و تنقیهٔ دماغ و حشا و رفع قولنج و تفتیح سدهٔ دماغی و نقصان شم و استسقا و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده و چهار درهم
از آب سیرکه او با آب گرم مقیئ قوی و یکدرهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث غضب در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهة اخراج جنین
و رفع احتباس حیض و ضماد او جهة درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و بر کمر جهة نعوظ و حمول بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی حاقره و آب بیخ او
جهة درد دندان بارد نافع و مضر سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و از جرم
او یکمثقال و بدلش مثل نصف او سلیخه و ربع او زعفران و از خواص او آنکه عکس گل او هر نشیند و از دود او موش و جلباسه میگریزد و چون
حامله قدری از او را در دست چپ گرفته دست راست بروی او بگذارد بطفل ضرر عظیم میرساند و اگر بدستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل

اذان الفار

میشود اذان الفار آنچه در کنار آبها و بیشها و سایهها روید بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش موش و گیاه او بساق و بی گل و بر
روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلو دارد و چون بدست بمالند بوی خیار از او ظاهر میشود و این نوع از مزاج در سیم سرد و تر و با قوهٔ قابضه
و با اندک قوهٔ محلله و ضماد او با آرد جو جهة ورم حار چشم و بر اعضا و حمره و جمره و قطور آب او جهة درد گوش و ورم حار او و سعوط او جهة صداع حار
نافع است و مسکن التهاب و عطش و مسقط کرم معده است و بری او دو قسمست قسمی از شاخهای او بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای او اغبر سرخ
و مجوف و برگها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها تند و زوج زوج بر شاخها رسته و هر برگ
مشتمل بر شاخهای ریزه و گلش لاجوردی و بعضی را گلش تند و بیخش بقدر انگشتی و در شعبه فرق میان آنها قسم و اسقولوقندریون آنکه از برگ
نرم و دراز و ریزه است و اسقولوقندریون بخلاف او است در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و جهة جرح و تقویه وجع بارده

وصداع نافع و مقوی معده و مفتح و محلل و مدر بول و ضماد او جهة گزیدن افعی و سعوط او جهة نعوظ و طلای بیخ او جهة بواسیر چشم بسیار مفید و غمزه
او با ماء العسل جهة تنقیهٔ رطوبات دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقالست و گویند مصلحش تخم خرفه است و قسم دیگر
نباتیست او در بخرها است و شاخهای او بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بتدویر و بی گل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حرافت
گویند بی گل نیست بلکه بجهة نهایت ریزکی و چسبیدن او بشاخها چندان مرئی نمیشود و در سیم گرم و خشک و از جهة سموم و اورام بارده و رفع آثار
و جلب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد عصارهٔ او اثر ضعیفتر است و قسم سیم را برگ مایل بتدویر و خارناک و زغب و شاخش شیردار و
مفروش بر روی زمین و در آخر سیم گرم و خشک با قوهٔ سمیه و زبونترین اقسام و مقیئ قوی و مسهل و زیاده از او کشنده است و الصاق برگ او بر خال
باعث سرخی بشره و شیر او مفرح ملید و مؤلف تذکره الایمع گوید که چون سه مثقال و نیم او را جوشانیده نبیذ او را با نعناع بنوشند و از عقب
او ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر متکون نمیشود و مؤلف تذکرهٔ انطاکی نوع بستانی او ذکر کرده است و این
بلیند در مغنی سفیر باید که تمام اذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود و چه مرزنجوش متصف بصفات
دیگر و از جملهٔ ریاحین و با عطریت و برگش شبیه بگوش موش و مایل بتدویر نیست و گل او سفید مایل بسرخی نیست و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف
نیست و قول صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد اذان الارنب بلغهٔ بربری لصیقی است اذان الفیل لوف کبیر است اذان
الثور لسان الثور است اذربایس بلغت عبرانی تافسیاست اذان العبد بلغت بربری مزمار الراعی است اذان القسیس عصی الراعی است
اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال لصیقی است و گویند لسان الحمل است و بعضی اذان الغزال را
مانند اذان الارنب قلوس است اذان القسیس نوعی از ابرونت است اذناب الخیل لحیة التیس است ارمال واردعالک و سیر بلیسار
نامند دوای حبشی است شبیه بقرفه و با عطریت سیاست و هندوستان و نبات او بقدر زرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل
پوست او است و مایل بزردی میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و نایاب بنابت قرنفل و دارچینی و مقوی دل و حشا و معین هضم و جمیع قوتها
و حابس طبع و مانع انتشار زخمها و آکله و مدر فضلات و ضماد او جهة شور و اورام و اندمال قروح و مانع تعفن اعضا و بوئیدن او جهة تقویت
دماغ و مضمضه او جهة استحکام لثه و امراض دندان و طلای او جهة اصلاح ناخن و نشانیدن او جهة قطع بخارات کریهه و بوی دهان و رفع رمد بارد
نافع و مصدع محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سلیخه و در بوی دهان کبابه است ارقیطون معرب از ارقیتون یونانی و نبات

ارقیطون

نباتیست مرغب ساقش مربع و پشتش قریب بزرعی و برگش مایل بسته ارست و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقیبلیه و از آن کوچکتر و سیاه و تند
طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و دندان و درد سینه و نفث مده و تسکین درد
مفاصل بعدیل و نیم رطل از طبیخ او و دو غنها و قدر شربتش تا شش درهم و بدلش بهمنت و مؤلف ملا ابیع گوید صنفی دیگر از او میباشد و برگش شبیه
ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و مرغب و بیخش بزرگ و سفید و مجفف با قبض و محلل و زرد برگ او جهة قروح خبیثه نافع و بدستور
ضماد تازه او و طلای مدقوق او جهة درد مفاصل که با حکه باشد بعدیل و چون ده درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر بنوشند جهة تنقیهٔ جرب

ارسنین

نیش نافع است ارسنین یونانی هم نباتیست که بری و بستانی میباشد و بری او غیر مستعمل و بستانی آنرا برگش شبیه بهلیون و ساقش مربع و بقدر نصف
ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش سیاه و دراز و تخم بری او مستدیر و غیره و گویند ارسنین درخت فلفل
و در سیم گرم و محلل و جذاب و یکدرهم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج
جنین و قطور او با عسل جهة قرحهٔ چشم نافع است اروجافی بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار تند و لادغ و در غایت
حرارت و جهة ... از اولی است مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مؤلف اختیارات گوید که قوت آن بحدی است که دندان

اراک

ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او داغلاف میباشد اراک درخت مسواک است شجر او قریب بدرخت انار و برگش عریض و خزان
میکند و خاردار و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و با اندک حلاوت است در اول گرم و در آخر ثانی خشک
و جالی و محلل و مقطع و مفتح سده و جهة رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة تحلیل ورم رحم و بواسیر
و سعفه و طبیخ او جهة عسر البول و تنقیهٔ مثانه و تخم او جهة تقویت معده و دفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات

وماشرا او مله وسواک کردن بچوب او جلای زندان و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش لباه و سحج و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندلست ارتخان بلغت یونانیه فارسی سنگریزه سیکت زرد رنگ و کوچک و محرق او لطیف و طلای با آب کشنیز و مانند او جهة ورام حاره و با محللات جهة بردن گوشت زیاده و با قیروطی جهة رویانیدن گوشت و با مداوات جهة ریزانیدن حصاة نافع و جهت اجتناب از خوردن او لیست ارز معرب ارزا ویرونانیست بفارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالخاصیة در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهرا جهة این تاثیر تمام و اکثر متاخرین مرضه را از وزن از برنج نفرسوده اند و مخصوص اصحاب دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرطست و حکما متفقند برآنکه او باعث طول عمر و صحت بدنست و در حدیث انیمعنی نیز وارد دیافته و برنج هندی الرد جهت کمتر و در اصفهان نامند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید و در تغذیه قویتر و تمام او مسدد و قابض و تنهائی قلیل الغذا و جهة زحیر و اسهال دموی و خناق رحم و امراض کرده

وخوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خوب بکلاد گوشت کاو و بزو میش بهم رسد و جهة بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده مایده نافع و مصلح او سمن او هست بخارات و باردهن پشتست و مغز مسرور دالمزاج مصلحش کاسنی و سرکه و انار منوش و چون مجموع از آنها پخته تناول نمایند جهة مذر نافع و هرگاه مجموع آنرا بسوزانند و سه مثقال از آن بنوشند جهة سنگ کرده مفید و چون جوف آنرا پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهة رویانیدن موی سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان و محل خنازیر و بیاد جهة شقاق و منع ریختن مو و بول او جهة حدت باصره و سرکین او بقدر نیم درهم تا یکدرهم شربا جهة سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم از مودش ایست در نظر ما دمؤلف تذکره گوید که چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دوا و قیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی موی کند و مجربست و

وبکدرهم تخم او کشنده است ومؤلف تذکره گوید که عصارهٔ او مغث حصاة و ملین غثیان وضماد برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن
صداع بارد است ومؤلف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصارهٔ او بهار و پائیز است در فصل دیگر ممنوع وثمر و ورق او منقی قروح متقوبه سر
و عصارهٔ برگ وثمر آنرا با قدری مردار سنگ سائیده با دهن گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر مالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه روز یکبار
بحمام روند و بعد از حمام بدستور مالند و سر را بلبابهٔ خفیف بشویند موی را برویاند و قروح آنرا زائل کند ازراکافور موتیت ازورد
بلغت بربری جند قوقا است ازوری دارشیشعان است ازوا نیز کمیر است اسرودع کرمیست که در سبزه زار و بکنار رمیباشد ضماد او عصب
مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی سفیداب و آنچه از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی نامند و بهترین اقسام است چون قلع را
صفایح کرده با نخود کوبیده با تخم او آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرف خزف سرکه شده داشته باشد گذاشته سر ظرف را مستحکم نمایند بخار سرکه
قلع بر در از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلع حل شود و عمل اسفیداج بایکی علت زائل
شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی همین دستور است و یکی احراق و است واداباره است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه
شود سرنج حاصل میشود در دوم سرد و در سیم خشک و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بی لذع شود مبرد و مسدد و منقی و قاطع گوشت زیاد او [illegible]
قروح جهت سوختگی آتش نافع است با سرکه و روغن گل سرخ جهت درد سر و با شیر جهت ورمهای حاره و مفاصل حار مجرب و جهت زخمها و شقاق و درد
رحم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدهٔ تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب و لذاعات جهت باد سرخ و بثور و زرف
الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب سنج رفع روئیدن مو مجرب دانسته اند و جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و جمولان جهت منع حمل و قطع
سیلان حیض نافع و شانیدنا و مورث خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده است و بدلش ابار در سرنج است اسفیداج اصفاهین بفارسی سفید
یزدی نامند و آنرا از سنگ براق صفایح کج و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان بعمل میآورند جالی و مغری و رادع آثار جرب و صاف کننده بشره
و قاطع زرف الدم جراحات تازه و رعاف و طلای او با آب جهت باد سرخ و اورام حاره مجرب است و خوردن او کشنده است اسل بفتح اول
و ثانی بلغت عرب اسم نباتی است که از آن حصیر میبافند و در کنار آبها و زمین آبدار میروید و نر و ماده میباشد نر را گولا مینامند و دانهٔ او سیاه
مایل با سیاه است و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن و مسطح تر از ماده و هر دو را مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل و ضماد او
جهت استسقاء سپهر و مالنخولیا و خاکستر بیخ آن قاطع زرف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و ثمر ریزه او بقدر سه درهم با شراب جهت اسهال
و زرف الدم و با قوه مدره و ضماد برگهای متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا نافع و ثمر نوع غلیظ او بغایت منوم و تا یکدرهم او مورث سبات
و مصلحش کل انگبین عسلی و فلافلی و فرش رقیق او جهت ابدان قویه و مستقی و غلیظ او جهت ابدان یابسه مفید است اسلیخ گیاهیست منبت
در کنارها و شاخش دراز و زرد رنگ و برگش شبیه بتره تیز که مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه بنی و با تجویف و برگش باریک و اغبر در سیم
گرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در دفع اورام و سموم و مغص و ریاح بیعدیل و ضماد مطبوخ ورق او در دفع اورام بلغمیه مجرب دانسته اند
و طلای مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و قسمی از او در ابر که ریزه و شاخش پر شعبه و برروی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلاف بسیار و ستارکم
و مانند غلافهای بنج و از آن کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه و سیاه در پشت او سطبری انگشت و نقش مابین سرخی و زردی و بسیار شد طعم و از قسم
اول گرم تر و شد تر و در کنارها و کوهها میروید و نیمدرهم از بیخ و تخمش جهت درد پشت و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم تخم جهت گزیدن عقرب
و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد گل او اشیا را کوچک میکند و جهت مفاصل مفید و چون او را باشیح بالسویه دجند و کندش از هر یک مثل نصف
حب سازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زائل کند و هر گاه مداومت نمایند بیضتین را با الکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش
از نیم مثقال تا دو درهم و بدلش مثل او خولنجان و نصف و ثاروان و سدس او قردمانا و دو حصه بدلش عصفر است و مستعمل از او بیخ و تخم او است اسفنج
بفارسی ابر مرده گویند و او چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا مکون میشود قسمی از او که متخلخل است و وسیع الثقب و نرم شبیه بنمد و بر سوراخ ماده گویند و
قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است نر نامند هر دو در اول گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازهٔ او را با سرکه
ممزوج یا شراب تر کرده بر جراحات تازه بگذارند التیام دهد و باخاصیت قاطع زرف الدم است با عسل مطبوخ و مطبوخ با آب جهت التیام زخمهای کهنه
و خشک و مجفف قروح عمیقه و سوختهٔ او جهت منع زرف الدم قویتر و جهت رمد یابس و طلای با صره و فتیله تازه او بنهائی و با پنبه و کتان مفتوح او

عروق مقطوعه و جراحات حاسیه و مصرف معمول او در ادویه عین نافع است و چون قطعهٔ او را بقدریکه توان فرو برد بنخ خیاطه بسته بلع نمایند و کثیر
خیاطه را در دست نگاه دارند ولحظه صبر کنند که جذب رطوبت کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند تا از گلو او را بیرون آورده و در اخراج
زلو و خاری که در حلق مانده باشد بیعدیل است و سنگهائیکه در جوف او بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب و چون خواهند جهت زینت اسفنج را سفید
کنند باید قسمی از آن را با آب تر کرده و مکرر در آفتاب شب یا ماهتاب گذاشت اسرار بکسر اول بلغت مغربی اسم نبات شجریست
منبت او در آبهای ایستاده و سواحل دریای قلزم و با حمل جده است و در ابتدا روئیدن بحسب اتفاق بقدر دو زرع و شبیه بحی العالم است و چون محاذی روی
آب شود از او برگ و شکوفه شبیه بورد ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندق و مستطیل و مرغب و با اندک شباعت و چون بخورند از قلیل و مسدد از کثیر
او سبات عارض میگردد و ثمر او مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهت درد دندان و شاشیدن او با شیر تازه در ماه دور با شراب در برود
بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزج
و بعد از خشکی شبیه بکندر و در قوت و با رطوبت فضلی و جهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند
گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و تقیضت و مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل جهت
نعوظ بیعدیل و طلای او جهت کلف و زهره او مقوی باصره و شاشیدن یکدانگ او که از باشد باز زده تخم بهمیر شت جهت مسکه للذنان لسته باشند گویند
مجربست و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند جلوس در جلد آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او
با موم بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت انتفاع صرع و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و دفع تب ربع نافع و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن
سباع و از نتیجه ضماد پیه ما بین دو چشم او بر مورث مهابت در نظرها و قضاء حاجات و گذاشتن قطعه از جلد آن در میان جامهها مانع کرم زدن
او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب حل نموده معتادین شراب دهند سبب رفع خواهش
ایشان گردد و گویند شیر آواز خروس سفید با جدار میگریزد و مؤلف جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیهٔ شیر بغایت مقوی دل
و باه است و چون بشکافند و با بورهٔ سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و با روغن زنبق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردها
درون مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس یونانی بمعنی حافظ الارواح است و آن
گیاهیست برگش شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و شاخش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شبری و قبهٔ او متراکم
از اجزا شبیه بجو و تخم و مایل بسرخی و شد طعم و با اندک تلخی در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی است از اجزاء بارده او کمتر و منقطع [illegible]
محلل و ملطف و مفتح سدد و جالی و با قوهٔ قابضه و مقوی بدن و دل و حشا و در تقویت ارواح دماغی بیعدیل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی
مرهٔ سودا و دماغ و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوهٔ تریاقیه و سهولت
یکدرهم او با عسل منقی و مقوی قوای دماغی بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهت برودت معده و بواسیر بغایت مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل
و نقرس و نقوع و مطبوخ او جهت استسقاء و ورم بارد جگر و شقه کرده و طحال و امراض مقعد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت
صداع مفید و با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و شراب او جهت نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم مشروبه نافع و مضر صفراوی مزاج و معطش و منقی
محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر شش است و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم است تا پنجدرهم و بدلش در آلات تنفس افسنتین
و در شقه سودا افتیمون و مداومت مربای گل او با شکر و عسل که هر روزه یکمثقال از گل او خورده شود جهت دفع سوداویت و تفریح مجرب دانسته اند و
مؤلف تذکره گوید که چون آنرا با ثلث او کشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و سبع آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا
بجوشانند و هر شب در وقت خواب مداومت نمایند جهت رفع نزلات و مدد در ازدیاد حفظ و رفع گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست اسیوس
بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نمک حجیسی و آن نمکیست که بر روی سنگ سفید سست و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و آنرا
اسیوس و نمک از بهره اسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوی تر از سنگ ساد است و بهترین سنگ او سریع التفتیت و سنگ رنگهای زرد و مایل بغبار
داشته باشد در سیم گرم و خشک و با لذع و معفن و جهت قروح کهنه با سر عسر الاندمال و بردن گوشت زیاد و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن نافع
انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلا جهت نقرس و طلای او با سرکه جهت سپرز و گره و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و دمعول بهر دو بدستور نقرس

افلیمیا ملطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع و بالخاصیت زهره کسوس قاطع خون ابلاه است و خوردن او با عسل جهت قرحه شش نافع و سودت
سنج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم است اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است و مرقیست که ادویه
حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعمی غالب نداشته باشد ترتیب دهند لطیف و مرطب و صالح الکیموس و موافق تو دادویه و صاحب سعال
و قرحه ریه و امثال آن است اسقیل لغت یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند و برگش شبیه ببرگ نرگس و ساقش مجوف و سبز
مایل بزردی و بیخش مثل پیاز و بزرگ و به هوای سرد سبز میماند و محتاج بغرس نیست و هر چه در زمین شیار رویید سم قاتل است در آخر سیم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مقرح و محرق و مقوی اعضا و ملطف اخلاط غلیظه و
تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و صرع و نسیان
و نفث الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال دموی نافع و مشوی او که در خمیر گرفته در آتش پخته باشند
بحدیکه خمیر منفسخ گردد و در شربتها مستعمل است و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیت مقوی معده چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته و تخم را بنوشند
مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده آنرا با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته بموضع داء الثعلب رایان چندان بمالند که بخون آورد
و موی برویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نماید و هر گاه نصف اوقیه او را در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و
آن روغن را صاف نموده بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یکهفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه مایوسین کند
و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و شیاف او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان
و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و معض نافع و آب برگ آنرا که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او
در خانه و بدستور تعلیق او جهت طرد حشرات و هوام مؤثر و چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پیاز مهرا شود طلای روغن مزبور جهت جمود اطراف
و سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده و با موم و فتیلی که کرده جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و باسلیق و حکه و خراز و بازفت جهت
شور یا بسر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشهای او که با هم کوبیده باشند مقیئی قوی و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق که از سرما بهم رسیده
باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن افعی و توآکشنده ملکهای گزنده و بالخاصیت قاتل موش در ساعت و داشتن او با خود موجب
هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و کک و چون او را کوبیده با آب و آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را
با سرکه کوبیده در حمام بموضع بهق بمالند نفع دهد و اگر بسیج دوابر طرف نکند زایل کند و مجربست و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و در بیخ
و در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه او و تخم او ملین طبیعی و جهت معض و درد معده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جهاب سازند و یکعدد او در امیان
انجیر گذاشته یکروز در عسل رقیق مانیده بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد از آن آب گرم بر اثر آن بنوشند یا آبیکه در آن بوده و جوشانیده باشند
بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجربست و عنصل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصدع و مورث غثیان و مقرع و مقطع و مصلحش شیرینیکه سنگ
نفخه داغ کرده باشند و رب و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس و گویند افوردیون که سر صحرائیست و قرد مانا و وج و مولف تذکره
قائل ببدل او نیست و گویند خاکستر او با روغن گل جهت شقاق و حکه و سقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که آنرا با چوبی مثل کاردریزه کرده
بر ریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده یک رطل آنرا در هشت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته
بعد از آن فشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را شش ماه در سرکه گذارند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهت صافی کردن
آواز و بدبوئی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضای ضعیفه و حاده صحت بدن و رنگ
رخسار و حدت بصر و مضمضه او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و امثال او جهت تنقیه سینه و ربو و
یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نموده و شراب عنصل در جمیع مذکورات
انفع از سرکه او و مضر عصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهت ربع و فالج و استسقا و درد سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محمومین و صاحبان
قرحه است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سرکه آن است که بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند آس معرب از اسا
سریانی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی او بلندتر از درخت انار و برگش بیشتر از برگ انار و مایل باستداره و گلش سیاه و خزان نمیکند

و با عطریه است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوه تریاقیه اگر چه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم آنرا
نسبت بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی هست و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و رویاحره
و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و نفث حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و در رفع جمیع سموم خصوص
رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع و رب او که تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و در رفع خمار
و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره و جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات
و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حار و ذرب مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح پا و کعب و با آرد جو جهت ورم
حار چشم و ضماد برگش جهت نمله و حمره و شرا و ورم خصیه و قرحه و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با کل ارمنی و سرکه
جهت حکه و طلای ناخن و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویت اعضای نافهین مجربست و بخور او جهت رفع و باد و دفع
هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال مرار و چون ربع رطل از آب برگ او که با روغن کنجد بنوشند قوی بلغم و
طبیخ او جهت قروح و برو ز مثانه و رحم و سیلان رحم و نشستن اعضا و شستن مو با آب او جهت منع ریختن مو بسیار مؤثر و چون با املح یکهفته ضیاند
در روغن کنجد یا سوسن بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجربست و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در دفع ناخنه و سلاق و دمعه
قویتر از توتیا و جهت کلف نافع است و زرور برگ او جهت دفع جراحات و سیج و بد بوئی زیر بغل و داحس مفید و دلاق درخت مورد که بهم رسیده
بکف دست وا دوار بتک آس گویند و مولف اختیارات عمل بر صفت آس نموده و اس بغایت نامیده و انبد لیل بغایت جهل او متوانند بود و ثمر
آس در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر او است بعد از آنکه او را کوبیده و جوشانیده با شراب نارسیده بختن قرصها ساخته در سایه خشک کرده باشند
و بوئیدن مورد مانع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او هیچ فدام هستی قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره
او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس اقاقیا و در ادرار حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توت و مضر صاحب زکام و مصدع و محرورین و مورث بیخوابی
مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه با مطبوخ او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع
قبول و جهت التیام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و سحج و استرخاء مفاصل و درد کلیه و آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و منع عرق و بخار و ورم
و بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او بشرسی ساخته صاحب درد کنج ران و خصر موافق کند بالخاصیت تسکین یابد آس بری مورد بری را
برگ زردتر و عریضتر از بستانی و طرف او شبیه پیکان و چوب او صلب تر و در قد کمتر از زرع و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میوه
و شاخهای بسیار از یک اصل بر میآید و مردم اسفرم نامند و بلغت سکان جرز نامند و در زمستان برگ نیریزد و بسیار قابض و آشامیدن ثمر و برگ
او با شراب مفتت حصاة مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول رطوبی و اسهال رطوبی و رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شربا و جهت اخراج
کرم مقعد حمولا و جهت صرع و دفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی نافع و ابن ماسرجویه قوه از اثل یاد آورده اند و بعضی بقوه افسنتین دانسته
و ابن تلمیذ جهت قرحه و سقطه که بر حشا و قعود بالخاصیت مفید دانسته اسقولوقندریون یونانی بمعنی مزیل الصفاکت و آن نباتیست بی ساق
و بی شکوفه و بی ثمر و منبت او سنگلاخها که سایه باشد برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسرخی و طرف اعلی سبز و مشرق
و مر عیب در دوم گرم و در سیم خشک لطیف و محلل و منضج و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض
سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضماد او بعد از چون چهل روز با سکنجبین بیاشامند در دفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حمل و قدر
شربتش تا سه درهم و مضر دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند بدلش دو وزن او کمازریوس است
و گویند مرجان سوخته بدل او است و صاحب بحث را عقیده آنکه اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ رئیس با بمعنی اشاره نموده است
اسقوردیون سیر صحرائیست هر چه را بوته بید شده باشد حسیلی نامند و آنچه مرکب از دو و شانه بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بید شانه
و بسیار کوچک و پوست از او جدا شود مصری نامند و اسقردیون یونانی عبارت از او است و کراث بریّ نیز نامند تلخ و قابض و لذاع
و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی است و گلش مایل بسرخی و تخمش دراز و سیر اکلش و ساقش سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاق
زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و در ثوم چون خواص مشترکست تکرار باعث تطویل میگردد و فرق

شربتش تا دو درهم و بدلش اهلیل و تخمش بغایت مسهل مبرود المزاج است اسارون بلغت سریانی بیخ گیاهیست پرگره و دراز و باریک
و کج و از زرد چوبه باریکتر و با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی غبرا مایل بزردی و منبت او جنگلها و کیاه او منبسط بروی زمین
و برگش شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستدارت و گلش بنفش و در زیر برگ میشود شکل بیخ و تخمش مثل تخم کاجیره که قرطم
عبارت از اوست و قسمی از آن را ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل قنطوریون رقیق و اعلای ساق پرشعبه بعضی بربالای بعضی و بر
اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف او چیزی زغبی و تخمش بطعم خفیف و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسم ابرک مثل قسم اول اغبر و
صلب و شاخها او پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و در اشجار پیچیده و تخمش مار
در تحت ارض پر گره و قوی الرایحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در دفع سموم و گزیدن مارها و قسم ابرک از همه اقسام ریزه تر و شاخهای
و قسمی از آن را ساق بقدر زرعی و مدور و برگش مثل قنطوریون رقیق و اعلای ساق پرشعبه بعضی بربالای بعضی و بر اطراف شعبها مثل دانه گندم
و منبسط بروی زمین و گلش بنفش و بیخش نرم و بیگره و زرد و تلخ و با عطریت و منبت او کوههای ساده و این قسم ضعیفترین اقسام اربعه است
و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بهترین اقسام او قسمی است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و محلل و ملطف و مفتح و منقی معده و جگر و
سپرز و کرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر البول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس
نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور خیسانیده باشند و باید با نزد هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و کوسفند جهت
قوی سرد و مرطوبت و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سده و ورم رخو جگر و تنقیهٔ الات بول از رطوبات لزجه و
امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقهٔ قرنیه و دود او جهت گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر بیخ
ران و پشت نمار و جهت نقوط بسیار مؤثر و مضر ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش وج و مثل وزن او زنجبیل است یا نصف
و خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آنکه چون قبل از آبله نیم درهم از او بیخ بنوشند آبله بسیار کم بر آید و مجرب میدانند
اسد العدس کیله بسته شبیه بگیاه عدس نوعی از طرثیث دانسته اند برگش مزغب و با لزوجت و گلش سفید و زرد و شبیه بگل لبلاب و بسیار دلدار
کوچکتر و ساقش مثل ریسمانی و باریک و اغبر و مایل بسرخی و بیخش مثل گزر و بسیار کوچک و برگیاهیکه در حوالی او بهم رسد پیچیده فاسد میسازد
و لهذا او را خانق العدس نامیده اند در سیم خشک و با قوهٔ بارده و در دوم گرم و محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و با کنجبیل
جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای او با سرکه جهت نمله و منع زیاد شدن او مؤثر و چون با سرکه مداومت خوردن او کنند پخته و خام
او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مکرب و مغثی است و مصلحش
بنفشه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افتیمون و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس اسفاناخ بفارسی اسپاناخ نامند و یونانی سوماخیوس
گویند و بری او را افعال نامند بستانی است و بستانی او معروف و در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است ملین طبع و با قوهٔ جالیه و رادعه
سریع الهضم تر و ملطف از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد پشت و سل و عصارهٔ او با شکر جهت یرقان و حصاة و
عسر البول و پختهٔ او جهت درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام او جهت درد گلو و لهاة و پختهٔ او با قلیه جهت نزلات حاره مجرب و ضماد پختهٔ او جهت
درد مفاصل حار و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام او جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ او با سفیداب
جهت شری مفید و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دار چینی و اکامه و قدر شربت عصارهٔ او تا دو مثقال و بدلش
خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفواد و درد احشا و تبهای حاره و کثیرهٔ او جهت نفث و سل مجرب و ضماد پختهٔ او جهت وجع و اورام حاره و تلیین اورام
صلبه بسیار مؤثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت او تا دو درهم است اسپنبوب بلغت فارسی اسم ثمر درخت پیوندی نارنج و ترنج و لیموست
که با یکدیگر پیوند کنند و بعربی زنبوع نامند و در افعال ضعیفتر از ترنج و قوی تر از لیمو و مقاوم سموم و مفرح سینه است اطرطیقوس اطراطیقوس است
اترج سرخ است اترب رماص سوداست اسفت معرب از اسپست و آن حندقوقای بریست اسقونس لغت فارسی و آن بزر قطونا است
اسفند سفید بفارسی اسم خردل ابیض است اسد الارض انجبیل است و حربا را نیز باین اسم نامند اسقولوس اشراس است اسقال و اسقیلا
اسقیل است اسقنقس اسقوقندریونست اسماروفن یونانی سن بریست اسفنط خمر است اسفیراقنا، انجار است اسقراج اسم اندلسی طیمون است

اسد العدس

اسفاناخ

اسپنبوب اطرطیقوس اترج اسفت اسقونس اسفند سفید اسقولوس اسقال اسقیلا اسقنقس اسماروفن اسفنط اسفیراقنا اسقراج

اطریدس حجر اشفنج است اسقلیاطیقوس جلنار است اسا بسریانی اس است اسپرغم بفارسی شاه سفرم است اسلیوس یونانی سلیخه است
اطریس یونانی سنگ مرمر است اسقلقس اسپر طم نقرالیهود است اشترغاز زرنیخ سرخ است اسود سالخ مار سیاه است اسقوردون
یونانی جنث الحدید است اسطافلس یونانی جرز است و بلغت دیگر اسطفلین و بلغت دیگر اسطون نامند است و در ترکی اسم فلفل است
اسقوالس یونانی بروایتی اسپلی بلغت سکاین اسم جرجیر است استاک بلغت سکاین حماض است اسکام نوعی از حدیدات که
فولاد باشد است اسپتانیه شبیه است اسجاره بلغت اهل بیت المقدس تودریست اسرقون زنجفر سوخته است اسمار و اسغم آس
بریست اسپندان بفارسی اشاطون است اسقلناس یونانی قثا بریست اسطافوس یونانی زبیب است اسطافوس اغریا زبیب الجبل
اسکن بهندی بهمن ابیض است اسپرک بهندی اکلیل الملک است اسپرزه و اسپغول بفارسی بزر قطونا است اسپند بفارسی حرمل است
اسفاناج رومی قطف است اسپرک بفارسی زریر است استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است اسکنو بلغت سکاین اعداست و گرمهای ریشه گیاه را
نیز باین اسم نامیده اند و آن مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریکتر از برگ شبت و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بی ثمر
و بی گل و در ریگزارها حریم اهل میروید استر بفارسی بغل است اشق معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل بزردی نبات
او شبیه بکوچک و ساقش باریک و مزغب و مایل بسفیدی و گلش مابین سرخی و زردی و منابت او بلاد سرد و گویند صمغ نبات اشترغاز است
در دوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و درد ا
و مفتت حصاة و مخرج جنین و کشندهٔ کرم روده و با قوه مجففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه شامیدن سپرز و با ماء الشعیر جهت ربو
و عسر نفس انتصابی و با عسل جهت صرع و تنقیهٔ رطوبات سینه و عسر بول و در دفع قرار و دویه مسهله و درد تهیگاه و درکین و درد کمر و عرق النسا و
تحلیل ریاح و فالج و قدر رو ضماد او جهت تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و ریاح تحت آن و بهق و کلف و خنازیر و حجر
و ریاح جنین و اورام بلغمی و با نطرون و روغن حنا جهت عیائی و امتلائی و مواد بارده و اکتحال او جهت رمد و بیاض و جرب و شعیره در طوبت
چشم و مرهم او جهت برون گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و غرغرهٔ او با آب جهت تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق سوداوی و بلغمی نافع
و مضر معده و گرده و مصلح او اول انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش سکنجبین یا جاوشیر یا بر موم اشترغاز
معرب از اشترغار فارسی است نبات او شبیه بباد آورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانهٔ او کوچکتر از دانهٔ باد آورد و بیخ او شبیه
بباد آورد و گلش سفید و خارهای او دراز و دانهٔ او کوچکتر از دانهٔ باد آورد و بیخ او شبیه بیخ انجدان و بدبو و بدطعم و با تلخی و مستعمل بیخ او است و
گیاه تازهٔ او را مثل کاهو در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی است در سیم گرم و خشک و بهترین او بسرکه پرورده است مفتح سده
و مدر بول و با قوهٔ تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و یکمثقال از جرم او جهت تب ربع که از مادهٔ بلغم باشد نافع و طلای او با سرکه جهت اورام
بارده و تسکین دردها و سرکهٔ او در قوت مثل سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکهٔ او تا یکمثقال و از جرم او تا
دو درهم و مضر گرده و مغثی و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت از عرق ش
تا سه اوقیه است اشنه لغة عربیت بفارسی دواله نامند و ان چیزیست شبیه بریسمانهای باریک بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر
و بلوط و سایر نباتات مسکون میشود و بهترین او سفید و خوشبو و تازه و بدترین او سیاه است در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط
بهم میرسد سرد و مجموع آن با قوهٔ قابضه و محلله و ملینه و مفتح سدهٔ رحم و مدر حیض و منوم خصوصا با شراب و مقوی باه و مفرح و مقوی معده
و دل و جگر و در دفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازالهٔ عیار و سنگ مثانه و نشستن در طبیخ او جهت تسکین دردها و ضماد مسحوق
او با آب جهت تقویت اعضاء ضعیفه مثل بناگوش و کنج ران و زیر بغل و مابین کتفین و رفع الم انها و جهت تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت
جگر و رفع بدبوی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهت تقویت چشم و نقیع آنچه از درخت بلوط جهت حرارت و
حمرت چشم مفید و مضر معاء و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدل او قردمانا و ورس و نخود زرد و جهت اختناق رحم مؤثر است اشغیص لغت
عربیت سفید و سیاه میباشد ترک نوع سفید او سفید و بیخ اطباکن کاه آنکه سرخ و ازرق نیز باشد و بیخ سیاه و صحرائی و کوهی میباشد مجموع او برگ شبیه
ببرگ کنگر و گلش بنفش و تخمش مشبه بطعم صمغ او را صمغ زنان استعمال نمایند و ثمرش مثل ثمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرمتر و

حرف الالف مع الشین

دریزه تر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و باقیش بقدر سبزی و سرخ و قبه و گلش خار دار و نقطه دار و بیخش سطبر و سیاه و گاه باشد که سوراخها داشته باشد
و اندرون او سرخ و لازع زبان و مستعمل بیخ او است و هر کیا هیکه در حوالی او روید فاسد میاند و جزاف صاحب اختیارات در کمال
ظهور است چه تصریح نموده که نوعی از مازریون است و مازریون از یتوعات است بخلاف اشخص و اختلاف ماهیت هر یکیا زمنون کنند ظاهر
است سفید او در دوم گرم و خشک و با قوة تریاقیه و بعده قیراط و با شراب قابض طبیخ او با فودنج جبلی جهت اخراج حب القرع
و یکمثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر بول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و ضمع او با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای
او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهر بارده و قدر شربتش تا یکدرهم و مصلح و مصلحش کثیرا است و سیاه او در آخر سیم گرم و خشک و دو مثقال او
کشنده و محرق بوده و در مشروبات غیر مستعمل و طلای او جهت جرب و قوبا و بهق و بارد و نفعا جهت مواد بارده و ضماد آن برد ندان مفتت و
و بر جراحات متأکله منقی آن و طبوخ مطبوخ او با سرکه و گوگرد و قفر الیهود جهت قطع ثالیل مؤثر و خاکستر هر دو نوع را جهت قلاع مجرب

[illegible]

وصلابات و درد یا و نفخ سپرز و جهت ورم ضماد پخته او جهت جمیع سموم قتاله نافع و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو
مثقال و دار تخمش نیم مثقال و عصاره و تخمش در منافع قویتر و بعد از فصل بهار در پنج او رطوبتی میماند که عصاره توان کرفت و روغن او در
افسنقون
آثار مثل اوست و در بیت الشلجم نامند افسنقون یونانی بنا تیست شبیه با فسنطین مکر در بود و در زراعات میروید بغایت سرد و مخدر و در
افیمیدون
اطلیه ازاله مستعمل و شراب او مازینیت افیمیدون یونانی اسم نباتیست مابین شجر و کیاه و منبت در ساقی و برکش زیاده بر فلذه عدد
نمیشود و بیکل و ثمر در شبهای او باریک و سیاه و ثقیل الرائحه و بطعم سرد و تر و ضمادش مانع بزرک شدن پستان خصوص با روغن زیتون نارس
افعی
و شاییدن او مانع توالد زن و مرد و قدر شربتش از برک و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند افعی اسم عربی انسی مارست
و بعربی حیات و اقسام او را اسامی میباشد و کوچک و بزرک و سیاه و مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیره که و ابلق و غیر آن یافت میشود
و بهترین او ماده او شقر مایل بسرخی است و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت
در میشه سر را بلند داشتن اوست و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جبه ش صلب و مایل باریکی بوده از آب و عمارت و جنکل و شوره زار دور باشد
و در ... بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان سر او را قطع کنند و طریق آنکه سر را با دنباله بهم بسته بقدر چهار انکشت از سر و دنباله
بیکضرب قطع کنند و هر چه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع باید پوست آنرا و جوف آنرا انداخته
و بعد از آن استعمال نمود بغایت حار و یابس و مجفف و محلل است چون با آب و شبت و روغن زیتون طبیخ نمایند و با کندنا تناول نمایند
مواد غلیظه را باطراف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوم بعضی تجربه رسیده است و از خوردن بسیار او بدن متقرح شده مثل فلس ماهی
پوست میریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را تحلیل و ثقیل و کثیفه را تلطیف و جلد دفع میکند و خوردن او جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر
و درد عصب و برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نماید
و ضماد کوشت خام او جهت دفع سم افعی کزیده و اقسام مار بغایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیة و تحلیل خنازیر و جامع مرمته باده نافع و
اکثار او محرق خلط و مصدع و مصلحش شیر و لب میوه هاست و چون هفت عدد افعی را بریسمان ابریشم سرخ ارغوانی خفه کرده باز ان ریسمان هر یک
کرهی زند بستن آن ریسمان بر کردن صاحب خناق جهت دفع علت بالخاصیة مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف آنرا پر کرده باشند
در افعال ضعیفتر از کوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف چند بار با آب بشویند و خشک
کرده در دیک سفال با اس قلعدار با آب بقدر یکه او را بپوشاند و اندک شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا شود پس کوشت او از
استخوان جدا کرده در هاون و سنک بکوبند و بقدر ربع آن یا مثل آن نان خشک سمیده پاکیزه اضافه نموده با مرق کوشت او خمیر کرده و مهادی
شک بقدر یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین نمایند تا متشنج نشود و قدر زمان اکر ربع او شود بهتر است و نخودی که در حین جوشانیدن
افیوس
کوشت او با او بجوشانند در افعال قریب بقرص است افیوس یونانی اسم نباتیست مابین شجر و کیاه و ساقش مرغب و شاخهای او باریک
و از ۳ عدد زیاده نمیشود و برکش شبیه ببرک سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل فرخار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و کلش زرد و صدفی و تخمش
شبیه بنبدک و نصاری کویند که در حوالی او خیر بهم میرسد و طعمش تلخ و با اندک تندی و کلش ریخته دانه میبندد در سیم کرم و در دوم خشک و محلل و ملطف
و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیة جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی تعدیل
و چون یکهفته هر روزه ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت دفع خفقان و توحش و
افتیمون
مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم آنرا پارچه بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیکر فشرده صاف او را با یکوقیه شربت
بنفشه و شربت کل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت کند بدون مضرتی و باعث ضعف نمیشود و مولف
تذکره ملطفی رطل انکلیس رطل دانسته و ترجیح بر مولف ما لا یسع نموده و او را اعتقاد آنکه یک رطل را در سه رطل آب تا چهل روز باید خیسانیده و طبخ
او با مویز جهت مالیخولیائی که از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با خیشه و اصل السوس و بادرنجبویه و کل کاوزبان باشد و جهت
افسنتین
ضعیف الترکیب است زیاده از یکجوش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کثیرا و قدر شربتش تا ۳ مثقال و در مطبوخ
تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است با یکوزن و نیم او و هاشا یا مثل او هاشا دو دانک او ترید و تخم او را اکرنباید کویند افسنتین لغت یونانی

اسم یونانی است مابین شجر و کیاه شبیه ببابونه کاو و چشم برکش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و ساقش بلند و کل او مثل
کل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسپند و با تلخی و قبض و بری او با عطریت ثقیلی و قسمی از برکش مثل برک زرد و سفید و کلش زرد و بی
اوراق سفید و در مصر سیه نامند و زبونترین اقسام اوست و بهترین او رومی و سوسی و تبوری است که با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول سوم
کرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مبهی و مسهل صفراوی و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جکر و معده سرد و مدر
بول و حیض و عرق و شیر و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمن و ماء اصفر
و طحال و با نادرین جهت درد معده و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت دفع
سقوط اشتها که از رطوبات باشد مجرب و دو درهم او جهت کزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت فطر
نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهره
بز و روغن بادام تلخ جهت امراض کوش و کری قدیم مجرب و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت حب القرع و ضماد او با آب
جهت شری و بخار مطبوخ او با شراب جهت درد کوش و طلاء مطبوخ او در منفلج جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر بنفشی تحت پلک چشم و درد
سرکه جهت مفاصل حار و سائیده او با موم و روغن جهت درد تهیکاه و درد جکر و درد معده کهنه مجرب است و محلل صلابات و جهت داء
الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابات رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهت دمعه و غشاوه و ... و کذاشتن او
در منافع مانع کرم زدن او و آمیختن او با مرکب باعث منع از ... کتابی که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون
بر بدن مانع منقار زدن پشه و دود آن جهت کریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون
و در محرور شربت انار و قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنج درهم تا ده درهم و بدلش جهت معده وزنش اسارون و نصف او
هلیله زرد و بجهت جکر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی
و مفتح سده جکر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه اخلاط ردیه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و
مورث کرب و صداع و مصلحش ربوند و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش سه وزن او افسنتین است یا غافث یا سکاعی و شراب او مقوی معده
و مدر بول و حیض و جهت امراض جکر و سپرز و تفتیح سده و برانکیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفخ بلغمی و دفع کرم معده و سموم
حیوانی مشروبه نافع است و مانع باه و حدوث امراض و طریق آنکه نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انکور چندان بجوشانند که
ثلث رسد پس ۲ ماه بکذارند بعد از آن صاف نمایند و اکر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و از هر یک از سنبل الطیب و سلیخه مثل
او نیمکوب کرده در ده هزار و هشت صد مثقال شراب مخلوط نموده سر ظرف را مستحکم نموده بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است و روغن افسنتین
که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بکذارند جهت برودت ظاهر و باطن بدن و شامیدن پنجدرهم
او جهت رفع یرقان و سده جکر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و بجهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن
او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن رافع خمار و قطور او جهت کرم کوش و ریاح آن و طلای او جهت درد چشم و با قیروطی جهت تقویت معده و درد آن
افیون
نافع است افیون اسم یونانی و معنی مست است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و کویند مراد از او شیر منجمد خشخاش سیاه است
و سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف آنکه در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل کردد و در آفتاب زود بکدازد و قوی الرائحه باشد در چهارم
سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع نفث اخلاط و تحلیل روح حیوانی و جهت اسهال و سحج و قرحه
امعا و سرفه و ضیق النفس و مد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اکر از مواد بارده باشد بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهت درد سر و تخفیف
قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم پخته و زعفران جهت درد کوش و با موم و روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ
قوت آن و مسقط اشتها و قوه باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش فلفل و جند بیدستر و فربیون و دارچینی و قدر شربتش یکعدس تا چهار قیراط
افلنجه
و زیاده از یکدانک ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش سه وزن او بزرالبنج و یکوزن او بیخ لفاح و در ... طباشیر ... افلنجه
... شبیه بتخم خردل و شد بو شبیه ببوی سیب و با عطریت و بغایت سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر زرعی و برکش مثل برک بادام و کلش سفید

و غلاف تخم او مثل بزر البنج و از هند خیزد و زرد و سیاه و زیون و گویند او قسم کوهی کبابه است و درد و دویم گرم و در اول خشک و مقوی
معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشهی و با قوه قابضه و مفتح سده جگر و مقوی دماغ
و مسخن معده و مفاد سایر سموم و آروغ آرنده و طلای او با روغن زیتون در حال رفع گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش
روغن زیتون و قدر شربتش تا دو مثقالست و بعضی گویند افلنجه جوز بوا است و اصلی ندارد افشروج معرب افشرده فارسی و بعربی عصیر
نامند و بالخصوص فواکه است افیلون و بحذف واو اسم شیخ جبلی است افقر اسیقون بونجه است که جند و قی باشد افربیون فرفیونت
افسنتین بونین و یا اسم رومی فرفیونست افراسیون نعنع است افاریقون دبق است و گویند مازریونست افنیس یونانی فرنجمشک است
دا فرنجمشک نیز نامند افرودیجان قسم اول دیفر و جس است افاسون اسم روغن تربت افلاطون مقل ازرقست افروسالیین
حجر القمر است افاویه ادویه خوشبو مشکه در طعامها کنند افیقرون خنوص است افریدس اسم یونانی جراد است افتیقس اسم یونانی
عصفور است افیور یونانی اسم برزور است افیورسفیافن یونانی تخم خیار است افشنون یونانی بادآورد است افیمو یونانی دارچینی
است افیعانن یونانی سداب است اقحوان اسم عربی و یونانی ادیانسن و بفارسی بابونه کاوچشم گویند و نوع صغیر را بهار نامند برگ بستانی
بیاشد شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ گشنیز و دراز یا نه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل
الرائحه با اندک تلخی و باحقیقه صنفی از بابونج است و فرق آنکه بابونج تخم دارد و او ندارد و مستعمل گل او است در سیم گرم و در دویم
خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و با قوه تریاقیه و مفتت حصاة و محلل
خون منجمد در مثانه و ورم مقعد و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهت
ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و طلای آب تازه او و ادرار شیر و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد او جهت التوای
عصب و با موم روغن جهت ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و
مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونج است قسم صغیر او در دویم گرم و در اول خشک
و در افعال ضعیفتر از بزرگ و با شراب جهت سکونی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمه بصر
و طلای آن در قروح و رفع نزول آب نافع است و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذشته
باشند جهت نضج اخراجات اعصاب عصبانی و التوای عصب و ورم های فل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار عرق
مؤثر و شامیدن پنجدرهم او مدر عرق و جهت رفع قولنج مفیدست اقاقیا بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و او ثمر نوعی از مغیلان که قرظ
نامند قبل از رسیدن او فشرده میگیرند و قبل از جفاف یا قوت ریخت و بعد از آن سیاه میشود در دویم سرد و در سیم خشک و مغسول در دویم خشک
و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او با لذع و حابس نزلات و اسهال اکلا و ضماد او مقوی بدن و اعصاب مسترخی
از اعیاد و سبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم لثه و مقعد و داحس و برآمدن حدقه و سوختگی آتش و با گل و برگ مورد جهت قطع
ادرار عرق و با لادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بوزن آن جند بیدستر
و صندلست و گویند حضض با قیمت است اقتون یونانی اسم نباتی است شبیه بادآورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند و برگش مثل بادآورد و
ساقش کوتاه تر و غلیظ تر از او و گلش مثل او بر خار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده میخورند و تخمش ابر بم
ریزه تر در دویم گرم و در اول خشک بسیار لطیف و چون بخشکد تلخ و با شدت میباشد گویند جهت گزند رتیلا و شبیخ غیر مبیبی با شراب مجرب جهت ورم زمین
و شرخ اعضا ضمادش مفید و تخمش با شراب جهت رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و بدلش رتاعی است
مثل شامات فرقی در میان اقتون و نبات شتر غاز نخواهد بود و ظاهرا اسم یونانی اشتر غاز است اقط بفارسی کشک نامند و اند و قسمه
از طبیخ منجمد کرده و پس چکانیده بعد از رفع مائیه خشک کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض و مبرد و بریان کرده او جهت داء الثعلب و رفع نزف
الدم و بواسیر مفید است و با پشم سوخته و جو سوخته با سوبه جهت خراز مجربست که او را آسر را بر روغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند
و مولد ریاح و بلغم خام غلیظ و سده و مصلحش جوارشات و کلقند است اقلیمیا یونانی اسم حجر سیکه از جهاد منظر فه مانند مس و نقره و طلاو مثل

اقاقیا

اقتون

اقط

اقلیمیا

و درد بر روی آن و در تحت او منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد بازار جمله کف او است که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت انقلاب
بعضی بطرف تحت جمع میشود بهترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلائی مایل بسبزی و بعضی سفید و سیاه و طلائی از غلیظ
بوده است که بر طلا میزنند و گویند کانی هم میباشد و مرقشیثا هم نیز هست هر یک مدرج مثل معدن او و بوته او در او غالب و مجفف
و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت تازه و رفع نقص زخمها و بیاض عین و بهق و جرب
و سبل و ظفره و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلای او رادع و جلای کلف و آثار سیاه و دافع سپرز و با زعفران و افیون دافع
ورم مقعد و اصل و نفث الدم است و خوردن طلائی او بکثیر الانیه خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از او محرق مغسول او و بدلش مرداسنگ محرق
و مغسول است و مؤلف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهب و مرقشیثا را در گداختن و بعد از گداختن در عسل بریزند تا سرد شود مکرر داو را
مکرر بر آتش کند و حقیر این عمل را موقوف بشرط و مخفیه میداند اقماع الرمان الهندی نارمشک جفت و فرد است معرب فرو معاف است اقنوس
یونانی کمثری است اقسیا ماذریون سفید است اقاقالس یونانی تشمیر جست اقروس و اقرس دبق است اقارون اسم رومی وج است
اقریکن باطس گل عشق القدس است اقونسیون اکلیل الجبل است افارو گرویا است اقطی یونانی حماض کبیر است قهستار اینقی یونانی
سکاعی است قشتاالوقی یونانی بادآورد است قولاسمون دهن بلسانست اقیمارون یونانی سورنجانست اقوینطن یونانی
خانق النمر است اقطن یونانی است اقومارنون رازیانه بریست اقرقرا بهندی عاقرقرحا است اقراص الملک جوز الکوثل است اقلاروس
یونانی طرفا است اقلاوبنس یونانی انجره است اکلیل الملک نباتیست برگش مدور و بقدر درهم شاخهای او باریک و درشت و
صلب و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب
و هلالی شکل و در غلاف تخم مدوری ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه حلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست
در او غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض
مقعد و رحم ضماد او و شربا نافع و جهت تحلیل فضول طبخ او طلاء طبخ او با مفنج جهت اورام مرکبه و حاره چشم و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با
شراب جهت قروح شهدیه و با افسنتین جهت ورم سپرز و معده و قطور عصاره او جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه او جهت تقویت امعاء و شقیقه
و تسکین درد امعاء مفید و شرب او مضر انثیین و مصلحش عسل و مویز و انجیر و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درهم و بدلش بابونج
است اکلیل الجبل نباتیست بقدر ذرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها و مایل بسفیدی دارد و
ثمرش صلب مایل بسیاهی است و تخمش ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و اوغیر فرومانا است در سیم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهت درد سر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و سنگ گرده و مثانه و
ضماد او جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین و چون تخم صید از جنا فلفلی
کرده و از این گیاه پر کنند منع تعفن او میکند و در منع تعفن لحوم بهتر انکک است انکمک بلغت هندی سکیت بقدر ماذوه مستدیر
و سیاه و سنگ و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صدائی از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگی کوچک موجود است
و قسمی انها که مستدیر و کوچکتر و قسمی دیگر شبیه با دو بزرگتر و سفید و در جوف هر دو چیزی سفید مثل ریگ در سیم سرد و خشک و محلل اورام و حابس
نزف الدم و چون در پوستی بسته در بازوی چپ زنان ببندند جهت عسر ولادت بغایت آزموده است و تعلیق او با ریسمان سرخ جهت حفظ جنین و منع
اسقاط و نگاهداشتن او در دست راست جهت غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت جهت منع ریختن ثمر و حمول او که با شیر دختران سائیده باشند
جهت حامله شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است و مراد از انکمک دو قسم سیاه است دو قسم سفید از احجار نمکور میشود کارع جمع کراع و از ا
بفارسی پاچه نامند و بهترین او پاچه گوسفند و بزغاله است لزج دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح رقیق و معتدل الغذا او جهت ناقهین و
صاحب بواسیر و سودای محترقه و سیج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و ذکر فتیلها که از سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر بول
و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت سحج و اسهال مرار و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حاره شرب
و آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او جهت مغص و زحیر و سحج و بلول او جهت سوبت دماغ و ضعف او تحلیل خنازیر

اکارع

واللام

داور ورام صلبه و طلای روغن جوف بابه با فرفیون و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد و ضربان مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب
کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دار چینی و مانند آن و استخوان سوخته او رافع نزف الدم و جراحات و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر
مؤثر است اکشوث کشوثست اکردوبکا ازورد است اکردفس جوز رومیست اکراکبحر لیف البحر است اکل نغنه فرفیون است و گویند
کافور است اکرار نوع کبر صابر بلاست اکسیایوس یونانی حبه است اکوغیلس یونانی جو مانه است اکوماکس ابوخلسا است اکرفس کرفس
اکبر اسم ترکی وج است اکر بفتح اول و سکون کاف اسم هندی عود است اکهروت هندی جوز است الیه بفارسی دنبه گوسفند است گرم
در دوم محلل اورام صلبه و ملین عصاب چون بکهد دو دنبه گوسفند نر را سه حصه کرده هر روز یکحصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و زیره بنوشند جهت رفع
عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو ببندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و گداز مواد متحجره مجرب و دیر هضم و مکرب
وردی الغذا و مضعف قوه هاضمه و مؤلف تذکره گوید که بسیار باشد که در مبرود موجب فجاره شود و مصلحش الکامه و سرکه و داروی حاره الوین یونانی
اسم نباتیست کمتر از ذرعی و مایل بسرخی و زردی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و تخمش
شبیه بچغندر و با رطوبت و شد طعم و تخمش شبیه بتخم افتیمون و منبت او بکنار رودها و کنارها در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح یکدرم
از تخم او تا دو مثقال با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و
پوست بیخ او در انفعال قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کتیرا و عناب و قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است
البن بعربی اسم درختی خاردار است شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش بیشتر و نضارت و سبزی او بیشتر و سم کل حیوان
و از دفلی قویتر چون داخل شود غذائی کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کر و کور شود و منبت رویتر این نبات
بلاد تهامه و جبل سر است الوسن و الوسون یونانی بمعنی مذهب بالکلب است و او گیاهیست شبیه بگیاه پنبه و با خوشنه و برگهای اسفل
او سفید و ما بین برگهای تخمش شبیه بترس و آن در میان دو پرده است و تخمش ما بین سیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و نیل است در دوم
گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش
مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است النج بلام ساکنه و نون مفتوحه لغت یونانی و بمعنی الاصل است و او بیخ نباتیست شبیه بزردک
و ساقش بطبر و بقدر زرشکی و گلش سفید مانند گل زردک و تخمش سفید و طولانی و خالدار و طول او کمتر از برنج و در سر شاخهای او قبه مثل جوز و بهترین
او اسپید در آخر دوم گرم و خشک و با اندک تلخی و مؤلف تذکره سرد و تر در سیم میداند و بالخاصیه تخم او را جهت شرب زهر خلطی که باشد مجرب میداند
و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم و یکمثقال برگ و ثمر و ساق هر یک که باشد
با شراب و عسل و جهت سقوط مشیمه مجرب دانسته اند و بیخ او جهت تقطیر بول رطوبتی نافع الومالی یونانی و بمعنی عسل منجمد است و آن رطوبتیست شبیه بمیعه
سائله که از ساق درختی حاصل میشود و بهترین او براق صاف شیرین غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نیم اوقیه آب مسهل فضول خام و
مره صفرا و اخلاط ردیه و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت او جوشانیدن او با روغنها بگیرند طلای او جهت درد عصب
و جرب متقرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شارب الومالی را سبات و کسالت هم میرسد و باید نخوابد و حرکت کند و مصلحش سکنجبین و میبه
السقافن لسان الایل است الباد یونانی خطمیست الج زعرور است السون یونانی است الط سوسن است الاد یونانی زیت است
الوبی یونانی سنا مکی است لسنین یونانی ملح است القطرون یونانی کهربا است الآنا نانخواه است لسنة العصافیر لسان العصافیر است
الاقیسمی نبلابست الوج مؤلف جامع الادویه گوید که او شبیه بوج است در شکل و در بلاد عجم کاندک نامند و مؤلف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده
الانون یونانی راسن است الماس ماس است الهلوط کشت برکشت است الاکلک اسم ترکی زراریج است الوه اسم فارسی عقابیست الما
اسم ترکی تفاح است الاملک بلغت دیلمی فاشرا است الیک اسم ترکی مخ است الیتیبی اسم هندی بزرکتانست الاجی اسم هندی قاقله است
الماقن یونانی بسباسه است املج ثمر درخت هندیست معروف و مستعمل مقشر سیاه او و چون در شیر بخیسانند شیر املج نامند و گویند شیر طلسکه تازه او
از چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده شده باشد تلخ و بسیار عفص بود در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و مانع ریختن
مواد معده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا و روح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف

(حاشیه: اکشوث اکشوثت اکردفس اکراکبحر اکل نغنه اکرار اکسیایوس اکوغیلس اکوماکس اکرفس اکبر اکر اکهروت الیه — الالف مع اللام — البن — الوسن الوسون — النج — الومالی — السقافن الباد الج السون الط الاد الوبی لسنین القطرون الآنا العصافیر الوج الانون الماس الهلوط الوه تفاح الیک الیتیبی الاجی الماقن املج — باب الالف مع المیم)

الدم

الدم و مجفف رطوبت معده و مقوی دل و چشم و معده و احشاء و اعصاب و مسهل سودا و بلغم رقیق بعصره و با آب گشنیز و آب به قاطع اسهال مزمن و تسکین
حرارت خون و چشانیدن سفوف او با قند بالسویه هر روز پنج درهم با آب گرم جهت سحج و حرکت بواسیر و نواصیر و ضعف معده و با مره و تاریکی چشم
مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت انائیه بیاض عین آزموده است خصوصا هرگاه بعد از دو ساعت املاء افشرده تا سه
بار امله را تازه کنند و شربت معمول از امله و نشستن در تقویت معده بعدیل و روغن او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته
و آب طبیخ آنرا با مثل او روغن کنجد و زیتون جوشانیده باشند جهت تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع عبار و تقویت اعصاب
و خروج مقعد و سرعت نمو موی اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آب امله خضاب کنند مو را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم
و در مطبوخ تا ده درم و سیم و مضر بسپرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال نوزش امله کابلی است
ام غیلان
و امله پرورده ملین طبع و مقوی اعضای باطنی و هاضمه و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مدام او مقوی حافظه است ام غیلان درخت
خاردار است منبت او بادیه و عوام طلح نامند و از اهل بادیه سمر و بفارسی مغیلان گویند و صمغ او صمغ عربی و ثمر او را اقرظ و ضبط و عصاره
ثمر او را اقاقیا گویند و قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و برگش بطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه گردد و قسمی
پر خارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا
و دانه های او بقدر ترمس و سرخ و با آن پوست حیوانات را دباغی میکنند صمغ اجزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و طول
طبیخ خار و برگ او جهت تقویت اعضاء مسترخیه و نشانیدن او قاطع اسهال و مفتح سده و ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و دفع اورام
و جلوس در طبیخ او جهت بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمرش و برگش بجهت دباغت قائم مقام مازو و عصاره برگ او و ثمر تازه او قاطع نزف
الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعانست و بیخ او جالی دندان
و جهت استحکام لثه و سواک او مقوی دندانست و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ و مغیلان و طلح غیر یکدیگر باشند
امدریان
و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد امدریان یونانی اسم شجریست برگش شبیه ببرگ کبر و از آنچه برگ باشد و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب
و سیاهی کمتر و او را اسطیح میکنند و گویند منبت آن اکثر مقاربست المقدس و آن نوعیست در جمع ایوب و شجره الشیخ نامند در اول
سیم گرم و خشک و مفتح سده و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و گویند تخمش که معض گویند تخمش در غلافی و بقدر دانه کنار و مایل بسرخی و خشکی
و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهت اورام و جرب یابس و عسر بول
و فواق و طلای او جهت کلف و قطور آب عصاره او جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربت از عصاره تازه او هفت مثقال
امصوخ
و از مطبوخ او چهارده مثقالست امصوخ لغت بربریست بمعنی انابیب و آن نباتیست ما بین شجر و گیاه و مثل نی بند دار و مجوف و منبت او سنگلاخ
و کنار نهرها و کبیر و صغیر میباشد صغیرش بقدر یکشبر و زیاده و رنگش خشبی و بقدر سطبر انگشت و از ساق او شاخهای بسیار مجتمع روئیده و بند دار و چون
کشیده بند بند ها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک شدن سیاه گردد و بیخش خشبی و صلب و لیفی
و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضای باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهت اسهال و طبیخ او جهت فتق و قیله و منع علل مثانه و
گرده و مطبوخ او با انجیر جهت تنگی نفس و سرفه نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را تا نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا
و دل سفید و هرگاه با آب انگور بجوشانند و هر روز تا یک رطل بنوشند جهت فربه کردن بدن لاغر و نیکوئی رخسار و تنقیه رحم و ذرور او جهت قطع نزف الدم
اماریطس
جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا پانزده درهم است و مؤلف تذکره منبت امصوخ را منحصر در اندلس میداند اماریطس یونانی
اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ و بقدر زر و بر گرد قبه دایره زرد و تخمش باریک
و منبت او کوههای جنگل و دو سکاین لیار و نامند در بلاد روم و فرنگ جهت تبادار آن تاج ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر
حیض و مانع ریختن مواد معده و منشف رطوبت آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منعقد شده باشد و با شراب ممزوج باب جهت قطع زهر مجرب
ام وجع الکبد
دانسته اند و سنعل از اوقیه او و گداختن او در میان جامه مانع کرم زدن او و مضر معده و مصلحش آب به و قدر شربتش نیم قیراطست ام وجع الکبد
انسفطس است و مؤلف جامع بغدادی غیر آن دانسته است ام الکلب شجریست بقدر ذرعی مایل بزردی و برگش شبیه ببرگ لاغیه و با اندک خشونت

ولش

وگلش زرد شبیه بگل لاغیه و بد بو و نبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصارهٔ تازهٔ او دراد و مثقال و برگ خشکیدهٔ او دراد و درهم جهت گزیدن سگ
سگ دیوانه و تمام مار و عقرب مجرب دانسته اند و با روغن زیتون نوشند امعاء جمع معاء واز روده حیوانست از جملهٔ اعضاء عصبانی و قلیل الغذاء و در هضم
دو در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عود و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و در ادویهٔ حاره جهت معده که صفراوی رقیق باشد متولد
شود نافع است امبرباریس بفارسی زرشک نامند معروفست و از نقل او مراد دانهٔ بیرون کردهٔ اوست و در دوم سرد و خشک و با قوهٔ قابضه
و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضاء و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویهٔ حاره خوشبو مثل ...
و امثال آن و مفتح سدهٔ جگر و مقوی جگر سرد و سپرز و حشا و جهت اسهال که از سردی و ضعف جگر و حشا باشد و جهت استسقاء و با ادویهٔ حاره جهت برودتین
و بافسنتین جهت تقویت هاضمه و آب او مانع قی و غشیان و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و دانهٔ او تنهائی و با ادویهٔ مناسبه جهت
قرحهٔ امعاء و اسهال که از ضعف احشا باشد و ضماد زرشک رادع اورام حاره و شربت آن که آب زرشک و آب ... بوده آب
لیمو نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهت سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان غشی و ضعف اشتها مولف تذکره مجرب دانسته و گوید
چون آب ترنج و مروارید اضافه نموده در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروقست و زرشک مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض طبع و مصلحش
شکر و شبر بنهاد و قدر شربتش از آب او تا بیست مثقال و از جرم او تا پانزده مثقال و از دانهٔ او تا سه مثقال و بدلش مثل او گل سرخ
و دو ثلث او صندل سفید است و عصارهٔ زرشک در افعال قوی‌تر و الطف است و بدلش دو وزن او زرشک بیدانه است و پوست بیخ زرشک
ارغیس است و مذکور شد و مولف مالابسع ... قال را غیر قرابادانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و طن حقیر آنستکه قراقاط قریب الطبع بزرشک
باشد و زنه قال قرابادانست و مذکور خواهد شد امونافن یونانی اشق است امیوس یونانی نانخواه است اماموت یونانی حماما است
امعاء الارض خراطین است امروسیا غنفود است و معجونیرا نیز نامند امخلود نوعی از حلزونست بلغت مصر و آن دنیس است اماغیرون
بعبرانی خرنوب نبطی است اماطس یونانی شاهنج است امولیقون یونانی ابار است امعدالیا یونانی لوز است امور بر رومی ... است
امعاکسین برومی آنغوره است امرود اسم فارسی کمثری است امله ساراهندی کو کرد فارسی است انبلیس یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه
و در شوره زار و مواضع آفتاب روید برگش مثل برگ عدس و شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوتاه و گلش سرخ مایل به بنفشی و بد بو و تخمش در
غلاف رقیقی و قسمی از آن کوتاه برگ و ساقش مرتفع میشود و در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و محلل و مدر بول و با قوهٔ قابضه و تخم ترنج
و گلش جهت عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهت صرع و فرزجهٔ او با روغن گل و شیر جهت صلابت رحم و ورم آن بسیار
نافع و ذرور برگش جهت زخمها و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال است انغرا یونانی اسم نباتیست کو جگر از درخت
انار و برگش مثل برگ بادام و عرضش از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و بیخش سفید و کوتاه و چون خشک شود بوی شراب از او آید و نبت او
کوهها است و مخصوص بیونانیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب است و بالخاصیه جهت دفع توحش و جنون و تقویت حواس
و ذهن بغایت مفید است انگه چون حیوانات از بیخ و برگ و شاخ او بخورد باعث انس او میشود و ضماد برگ او جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موکا
انف العجل بلغت مغرب گیاهیست شبیه ببینی گاو و نباتات او ما بین شجر و گیاه و در ربیعی و برگش شبیه ببرگ کاسنی و از آن ریزه‌تر و
گلش بنفش و شبیه بشبت بوی بنفش ... دیر رنگ و با قوهٔ محلله و مدر حیض و شاید برگ و طبیخ او بالخاصیت جهت دفع سموم نافع و چون
تعلیق او محلل صلابات و مسکن ... گزیدن هوام است اندروطاس یونانی اسم نباتیست منبت او ساحل بحر روم شبیه باشنان و بسیار
سرخ و بی برگ و تخمش در غلاف مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلاخ و ملاح نامند و ظاهر نوعی از قلقلی باشد در اول و سیم گرم و خشک
و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهت استسقاء مجرب اطبا و جهت نقرس و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شربا و ضماد او طلاء جهت
نافع و قدر شربتش از تخم یکمثقال با شراب و امثال آن و از طبیخش با شکر با شراب با سرکه تا ربع رطل انجبر مولف جامع الادویه امین الدوله گوید
که او گیاهیست منبتش حرم جبل گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابانند روز دیگر آنچه قسم نزهت راست مشاهده کنند و آنچه ماده است
بهار بیاد میمانند و بلغت جیلانیه خاوانی نامند گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب کوکرد در بکر و بهق را زایل میکند و تخم تر او
بغایت مورث نعوظ بود و در قسم ماده موجب شدت تعشق زنان دانند که او با شراب منوم قوی بحدیکه تا شبانه روز شارب و بیدار

معاء

امبرباریس

امونافن امیوس
اماموت امعاء الارض
امروسیا امخلود
اماغیرون اماطس
امولیقون امعدالیا
امور بر امعاکسین
امرود امله سار
انبلیس

انغرا

نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب میکند و قدر شربتش تا دو درهم اناغالس یونانی اسم گیاهیست برگش شبیه ببرگ جوش
و مایل باستدارت و شاخهای او منبسط بر روی زمین و ثمرش مثل غلاف و دانهای او بقدر خشخاش بسیار شور و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی و قسم نر
بغایت سرخ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بلغم و مفتح سده و شیاف آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و ضمادش
جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضاء و منع زیادتی قروح خبیثه و طلای با امره و جرب بلغمی و سبل نافع و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال بدلش عرطنیثا ابن الحنش نباتیست ربیعی شبیه بحرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل تره تیز کند و میان
و برگهای سفید احاطه بر کلاب هود و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ثمرش مربع و مایل بسیاهی
و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و حیوانات شیر دار او بخورد شیرش زیاد میشود و خوردن او شیر باعث نشاط و سرور
میگردد در دوم گرم و در یبوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد
و مقوی حواس و طبیخ او در ازالهٔ هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خاره و اند که از گلش بدستور همین اثر متحقق و عقل و عقل نیز سازد
و مقوی حافظه و قطور عصارهٔ او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با سکنجبین با شیر گوسفند بهیچ شخص صد له است و مجرب دانسته اند و مفتح
سده و زنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل گرداند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثار ش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا پنج درهم
و از عصاره و طبیخش تا هجده درهم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب انرا با شکر شربت سازند جهت مالیخولیا و سوا
سوداوی بغایت نافع است انسان جرک گوش آدمی مولد ریاح و کشنده ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت
او مورث کوری و درد استخوان پوسیدهٔ او در منع زیادتی اکله مجرب و شیاف استخوان سوختهٔ او سه روز هر روز یکمثقال با مثل او شکر جهت صرع
و عرق النساء و مفاصل بغایت آزموده است آب دهن ناشتا کشندهٔ کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا
و کشندهٔ مار و هوام است و جهت قوبا و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرگین عصفور جهت کرم خوردگی قطع ثالیل و قوبا و تنهائی جهت قطع نزف الدم دندان
جراحت و با عسل جهت کلف و طلای آثار قروح نافع و ضماد گندم مضغوغ انسان خصوصا که ناشتا باشد جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان انسان
بر بازوی صبی مسکن درد دندان و جهت دشوار رویانیدن و رفع خوف مؤثر است و زهرهٔ او مسمن بدن و خون حجامت و فصد او مسکن نقرس
و مفاصل و عرق النساء و شیاف او مورث بلادتست و خون حیض سم قاتلست و مورث جذام و طلای او مسکن درد ما صعب و حمول آن منع
حمل و بخور آن حیض را جهت رفع تب و لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفهٔ کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و
عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول او جهت رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل شرزق
و در صناعت بدل اوست و فضلهٔ اطفال را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ آن در حلق جهت خناق و ورم گلو و بدستور ضماد
او با عسل محلل قوبست و طلای او جهت حمره و جراحات و التیام آن و در رفع عفونت اعضاء شامید او یکمثقال او جهت یرقان و قطع اسهال و در رفع
سمیت جراحت حربهٔ زهر دار و قولنج و حکه بعدیل و با عسل و شراب جهت دفع گزیدن هوام وارده قتاله و تنهای دایره و یکمثقال از زمان
یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل دار شکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق او جهت قطع تعفن بن دندان
مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل شخصی بیاشامد انشخص در محبت صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفته اند که
ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوختهٔ انسان شربا جهت منع سفیدی موی و استسقاء و رفع سموم قتاله و زیر این سنگ کرده و
مثانه و رفع ربو و بهق و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و ذرور آن جهت اکله و
نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح ساعیه و خبیثه مجربست و چون بول انسان را از ظرف مس بسیار با عسل بجوشانند جهت
بیاض چشم و طرفه نافع و عرق موی انسان که با کبریت مدبر که آتش در نگیرد و روغن مفتاح تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات
انشاء مذکور میشود که شامید ایکه خصیهٔ انسان را شسته باشند جهت صاحب تب دو ورم جگر و وجع فواد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سموم
بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزاء و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قاتل‌تر از تغذیه ... انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن
شیمه محدث جذام است و مجرب دانسته اند انوطلون نباتیست بثمر شبیه بنبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه

اناغالس

ابن الحنش

انسان

بغایت نافع است و در حال اهتمام دهد اندروطون نباتیست برگ پیچ گشته و از آن عریضتر گرم و خشک و مفتح سدهٔ احشاء و جهت
درد مفاصل نافع است انبج بهندی انبه نامند ثمر درختیست هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول بکون
نارسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت و اندک ترشی و چون بر سر سرخ و ترش و شیرین گردد
و در انتها زرد شود و شیرین و هر دو قسم او خوشبو میباشد در دوم گرم و در سیم خشک و گویند غیر رسیدهٔ او در اول سرد است غاسل اخلاط
و بی ثقل و مقوی نفس و جهت خوشبو کردن رائحهٔ دهان و منع خفقان و درد سر بارد و رفع نواسیر و تقویت سر و ترشی او جهت قطع سعال و
بر انگیختن اشتها و زیرانیدن سنگ گرده و مثانه و دانهٔ او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلای شاخ
و برگ او جهت سیاه کردن و دراز داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز انجبار نباتیست برگش شبیه برگ رطبه و
باندک زغبی مثل غبار و شاخهای او نیز از شاخ رطبه مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر حلق منشک میشود و در آنچه نزدیک او میباشد
و گلش سرخ و بعد از ریختن گل علاقهای کوچک از او بهم رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از او عصارهٔ بیخ تازهٔ او
و در شیرهای باریک او است و در اتحاد انجبار گویند در سیم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و نواسیر و حابس اسهال مزمن
و نزلات و مسکن قی و مقوی امعاء و اعضا و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم
و انفتاح افواه عروق بمقعد و سل تازه و کهنه حتی بول را نافع و ضماد او و ضماد تخم او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کرفتگی عضل و فسخ
و رگ آن و دور جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یکمثقال از عصارهٔ او یکدرهم و از برگش
پنجدرهم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و ربع آن گل ارمنی است انجدان بفارسی انگدان و بلغت اهل الیمن کولی
بر نامند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه برگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت و سفید
و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را تر که بالدرغان و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت طیب
نامند و قسمی از آن را ثمرش سیاه و بدبو و برگش مثل صفحهٔ پرسوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن نامند و بفارسی انگژه
و کیاه آنرا کماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض و شیر و سخن کرده و رادع و ملطف
اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ
سمیه و اخلاط غلیظه و سدهٔ سپرز و سکنجبین او با مفنج جهت تب ربع مجرب و بدستور ملینی و جهت سعال مرکب بغایت مؤثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق
النساء و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوئیدن مجرب و با شراب جهت اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم و روغن جهت خنازیر و
جراحات و عرق النساء و امثال آن و با روغن زیتون جهت تکمیل تحت عین و طلای مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و نزول و ورک او جهت
کله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خرزه و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن او و دو دانگ و حلتیت
و گویند بوزنش دو فراد ابن الصیب است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او که کاق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک
و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث
تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه و بدلش ترشی اشترغاز و بیخ او در افعال قویتر از سایر اجزای او و طلای او محلل اورام و مانع زیاده شدن
خنازیر و لحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب جامع الالفاظ گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله
روزی یکدرهم از انجدان تا یکهفته بنوشد آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید یا سیاه باشد انیسون بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست
بلندتر از زرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طویلی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و در درجه
و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصا برشته کردهٔ او و مقوی گرده
و مفتح سدهٔ جگر و جالی مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیاء و استسقاء و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه
و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول نافع و با قوهٔ تریاقیه و بخورش جهت درد سر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او جهت جلای دندان
خصوصا محرق او و رفع بدبوی دهان و اکتحال او در اجه سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهت کری

و ثقل سامعه و خایانیدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ او با شکر جهت زردی رخسار زنان زائیده نافع
و مضر امعاء و مصلحش بلادر یا نه و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و در تقویت
باه مثل او انجره است انجره بلغت فارسی است و بلغت عربی قریص و بلغت دار المرز گزنه نامند و ترکی گجیت کن نباتیست برگش پرتشریف
و انبوه و با خارهای بسیار ریزه و خارهای تیزش بظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حرارت جلد و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم
و باندک پهنی و تیره رنگ و از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره تخم او است در دوم سیم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفتح اعضا
و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و معده و مفتح فم رحم و سدهٔ جگر و سپرز و محلل و کذاشتن برگ کوبیدهٔ او در بینی قاطع رعاف
و حمول نیم مثقال او با مرصاف ملا صقه بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازهٔ او جهت بر آمدن رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثالیل خصوصا
با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت خراجات سگ دیوانه گزیده و با قیروطی جهت ورم شیر و بیخ او با روغن زیتون جهت جراحات
و ورم پشت گوش و طبیخ او با ماء الشعیر جهت تنقیهٔ شش و سینه و تخمش جهت ربو و آلات نفس و استسقا و عسل کرده و سپرز و اخراج مادهٔ صفرا و
بلغم لزج و با سکنجبین جهت درد سپرز و درد پهلو و درد گرده و مسکن او در حال و طبیخ او با اصل السوس جهت تنقیهٔ مثانه از چرک و شاییدن او
با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل با اعتدال بلغم و فتیلهٔ او بدستور مسهل است و ضماد او بدستور برگش محلل ورمها و
با براهم جهت اکله و قروح سرطان و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلای او با عسل بر قضیب و کنج ران محرک باه و مضر گرده
و معاء و مصلحش صمغ عربی و کثیرا و مضر مقعده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش قردمانا و حرف و مضمضهٔ عصارهٔ او محلل ورمهای دهان
تخم و برگش مجفف زخمهای متاکله و سرطان متقرح است بی لذع و صدتی انزروت صمغ درخت در اصفهان کنجده و در مکاین کیجه نامند صمغ درخت
خار دار است بقدر دو ذرع و برگش شبیه برگ مورد و درخت کندر و منبت او بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید و مایل بزردی میباشد
و بهترین او قسم اغبر است که در بالید که مثل گندم صغار و زود شکن و در طعمش تلخی باشد و در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و مجفف و بی لذع
و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعاء و جهت مفاصل و ورک
و عرق النساء بالخاصیت نافع و جاذب بلغم غلیظ از عمق بدن خصوصا با هلیله و تربد و کسنیج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت مؤثر و چون
پنجدرهم او را با سه قیراط مجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درهم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد زرده تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب میشود و بعد از آن گویند که زنان مصر انزروت را در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده
بجهت تسمین تا ده درهم او را میاشامند و گویند پنج درهم سائیده ان جهت تسمین و سمنه او با خا کشند است خصوصا با حلق محلول و
از اطراف مکتومه شمرده اند و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه منفرد استعمال نمایند باید روغن ده چندان آن باشد و قدر شربتش معرا
از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکب با سایر مسهلات یکمثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التیام و زایل کردن گوشت زاید
و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار ضربه و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و با فتیله آلوده در
گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار مؤثر و اکتحال او خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده باشند جهت رمد و جهت
پاک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است و چون با مرداسنگ و مرجان سوخته و کثیرا بالسویه ذرور نموده جهت ازالهٔ بیاض عین مؤلف تذکره
مجرب دانسته است انفحه بفارسی پنیرمایه نامند و از هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان مذکور میشود و مجموع او تا درجهٔ سیم گرم و خشک و ملطف و محلل
و با قوهٔ تریاقیه و منجمد کننده گل زائک و منحل مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن
و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد شکم و رروده و با سرکه جهت تحلیل خون منجمد در معده مجرب دانسته اند
و پنیرمایهٔ خرگوش و بزکوهی و آهو و اشتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبهی اند انتله جدوار اندلسی است بلغت اندلس خیست صلب
و قسمی از او سیاه و کثیر الفروع و بزرگ بقدر بیخ کولان و فروع او شبیه بریشهٔ بنطافلن و مغزش سرخ و طعمش مثل دانهٔ شفتالو و برگش
مایل بسرخی و شبیه برگ عنب الثعلب و انبوه و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا و مایل بزردی و خشونت و طعمش شیرین و رائحهٔ برگ او اندک
تند و با عطریت و منبت او بیشه بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دوم گرم و خشک و در دفع سموم هوام ضعیفتر از قسم سیاه و مستعمل او

برگ او است و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای باطنی نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و بعضی گفته حیوانیست بغیر نیسان و محرک باه
و سیاه او در آخر دویم گرم و خشک مثل جدوار تریاق سموم و لذا آن منفعتر و مسهی و مسخن معده و جگر و محلل مواد بلغمی و پختهٔ او در شراب
قاطع بواسیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و در رمل بر اعضا و تدهین بروغن او موجب درازی مو بغایت مؤثر و مورث خناق و کرب
و مجفف رطوبات و مصلحش روغن کنجد و شیر بینی و قدر شربتش بخیرا الموبعدادی گویند که در حوالی او گیاهی میروید که چون گوسفند بخورد بمیرد مثل
گیاه بیش و از خوردن گیاه انتد رفع سمیت او میشود و بلغت انجا گیاه مزبور را طورده گویند و مؤلف تذکره گوید که گیاه انتد کشنده چون است
انب بادنجانست انقردیا اسم رومی بلاذر است اندان رومی سیالنوس است و گویند کاشم است اندراسیو تخوراماکر دهنست
داندریلون یونانی اسم قاقسی است و مؤلف جامع تمیمی اندروصار و ترابلغت یونانی لسان العصافیر میداند ناغورس بلغت رومی اناغالس است
اناغلیس یونانی اذان الفار است انفوانقون مرسیحا است انجبات اسم اقسام ریاحت مثل زنجبیل و دردره و امله و غیرها انفاقین
برومی حصرم است انجل خطمی است انودیا عصارهٔ قثاء الحمار است انارکیوع خشخاش است انومیا شقایق النعمانست اندیقیا
وانطونیا رومی کاسنی بستانی است انفلمن یونانی بهاردان گویی از اقحوان است انایتفی الخرة است انجرة السوداء حشیشة الزجاج است
انبوت الراعی نوعی از ابرون است انجوج عود است اندروسامن هوفاریقون است و بلغت شامی اندرونیا گویند انس بعربیه اسطوخودوس
است اناکیر اسم نبطی اناغالس است اندهوس یونانی اسم ماش است انخفطیا صبار است انفاق روغن زیتون نارسیده است انجرک مرزنجوش است
انجیده قرشبون است ابنوس ناخواه است اناماسونج است انفون وردمنتن و یونانی درباس است انبارنقین
حنسینی است اناکس لوقا یونانی قاشرا است اناکسوایا قاشرستین است انجاوانقلیا انجوسا و نیاذوس ابوخلسا است انفاقیون
یونانی الغوله است اناطس یونانی الکمکت است ایرون وج است انجیر بفارسی تین است انجور بفارسی عنب است انار بفارسی
انارنجه بلغت مازندران قسمی از خرست انوق زخمه است انجیر بغدادی بار دفع یمانی است و در مصر آنرا انجیر فرنگ گویند انفود
اسم فارسی و ترکی سخام است انارودان بفارسی حب الرمان است انادوان دشته بفارسی حب الفلفل است انجنگ بفارسی اسم داغ
ابروحیت اندرزا اسم فارسی حجر البقر است انجبین بفارسی عسل است انبلی بهندی اسم تمر هندیست انگوره بفارسی حلتیت منتن است
انعه اسم هندی بیض است اندران بهندی اسم حنظل است انولا بهندی اسم ملح است اندجو بهندی لسان العصافیر است اوذ اسم جنس رغایت
و گویند مراد از او نوع کبیر او است و مجموع او در دویم گرم و تا آخر دویم تر و مسمن و غلیظ الغذاء است و در هضم دیر و مسدد و محرک باه و هرگاه در
ادویه حاره بپزند بهتر است و با کامه و آب انار مصلح او است و طلای مغز سر او جهت ورم مقعد آزموده است و بیاض و جهت ملایمات و شقاق مقعد
و جلد و تقشر جلد و داء الثعلب و حیه و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیت مفید و زردهٔ تخم
او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم کرده در رحم جهت احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا پخته باشند جهت استسقاء و فوق و زیاده
کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه مؤثر و مؤلف جامع الادویه گوید که چون خون او را با آب نمک بنوشند جهت درد مثانه
بسیار نافع و پوست تخم او مسحوقا جهت اسهال دموی بهترین ادویه و بیضه و زبل او جهت سرفهٔ خشک مفیدات انوما یونانی بمعنی سقط الاجنه و آن
نوعی از ابوخلسا است که هوچوبه باشد و برگش مانند و باریکتر و نرمتر از هوچوبه و بیخ و ساق و ثمرش مایل بسیاهی بغایت گرم و شدید السمیه
و خوردن او خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند ثمر او درهم او جهت عسر ولادت نافع است ادفنوس بلغت یونانی بمعنی هذقت چه گل
او شبیه بنرگس و بسیار کوچک و خوشبو و بنفش و اندرونش زرد و برگش شبیه برگ گندنا و ساقش بقدر شبری و بطعم تلخ است و نورانی مثل شمع و بیخش
شبیه به پیاز نرگس و گویند در شام و مصر بسیار است و در شب میدرخشد در اول سرد و در یبوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در
سیم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او در آخر دویم سرد و در اول خشک و مدر
بول و حابس اسهال و سموم و جهت گزیدن رتیلا و ضمادش با شراب جهت منع روییدن مو که بعد از قلع طلا کنند دمعه و قدر شربتش تا سه درهم و مضر
کرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل اوسیه اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یکدرهم و بیخش سرد
و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح اوقیموندس

انب انقردیا اندان
رومی اندراسیو
اندروصار اندر
یلون ناغورس
اناغلیس انفوانقون
انجبات انفاقین
انجل انودیا انارکیوع
انومیا اندیقیا
انطونیا انفلمن
انایتفی انجرة السوداء
انبوت الراعی انجوج
اندروسامن انس
اناکیر اندهوس
انخفطیا انفاق
انجرک انجیده
ابنوس اناما
انفون انبارنقین
اناکس اناکسوایا
انجاوانقلیا وانجوسا
و نیاذوس انفاقیون
اناطس ایرون انجیر
انار انارنجه انوق
انجیر بغدادی انفود
انارودان انادوان
دشته انجنگ اندرزا
انجبین انبلی انگوره
انعه اندران
انوما انولا
اندجو اوذ و ادفنوس

یونانی

یونانی اسم نباتیست شبیه بباد رنجبویه و بقدر ذرعی و مایل بسبزی و گلش شبیه بنیلوفر و سیاه و در غلافی مثل غلاف بزر البنج است
و مستعمل بیخ او است در دویم گرم و خشک و ملطف و مجفف بلغم و بقدر یکدرهم او تا دو درهم او جهت نهش افعی و هوام و با شراب نافع و بقدر دو درهم
او را با مرصاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ادنومالی یونانی شرابی از عسل است که شراب دو چندان عسل باشد و بجوشانند
تا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تحلیل و انضاج قویتر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر شود و گرم و خشک و مفتح و محلل
و ملین طبع و مدر است و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد ادونیا اسم عصارهٔ نباتیست منبت
او نواحی عرب قریب مصر و برگش شبیه برگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و تخم آب ورزنده و گلش تند و بزرگ شبیه
مایل گرم و شد و جهت ظلمت چشم و شقیه او و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند عصارهٔ خشخاش و غیره دانسته
اند و مؤلف تذکره گوید بتصریح زبیب بعصارهٔ مزبوره کرده است اوفاسوس ابوخلسا است اوفتمین یونانی بادروج است اوداکیون یونانی کرنب
جبلی است چه اود بمعنی جبل و سالیون کرنب است اوذر یونانی اسم است اوذرومالی یونانی ماء العسل است ادماریا یونانی عصارهٔ
قثاء الحمار است اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است ادواج ترکی الظریه بیترشی است اورمالی یونانی دهن عسلیت و عسل داود گویند
و آن رو غذایست غلیظ و با اندک شیرینی و از ساق در خنبه عسل میشود و هر چند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهت جرب طب و درد مفاصل
و تاریکی چشم نافع و بیست درهم او را با آب مسهل قوی بلغم خام است و مورث سبات و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب
رفت و بیاکس یونانی اقحوان است ادنوسالیوس یونانی قرة العین است ادیزا یونانی ارز است ادنو یونانی خمر است ادماریقا
یونانی دار زرد است اوقطاریون غافث است اورق لوف الصغیر است اوریقاس صعتر است اوندبادری یونانی فلفل الماء است
اوارن یونانی بیض طور است اوفیس یونانی فرنجمشک است اوفغلس یونانی لسان الحمل است اوماثیانا یونانی مشمش است اودورخوس
یونانی زنبق است ابوفروس یونانی کرم العنب است ادجا بلغت اصفهان نیشکر است اوهیره بهندی آمله است اوت بهندی
آبل است اوقیوس یونانی اسم ظفار الطیب است ادجی بلغت مازندران حشیشة العلق است اوزگلیک ترکی اسم وج است اوتلک
ترکی حرمل است اوتلکو ترکی اسم رمح است اویکه ترکی اسم ریه است اوس بهندی اسم ثلج است اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد
مایل بسبزی با ملاست است و در آخر اول سرد و در دویم خشک و مسهل بعض صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سدد و مطبوخ او مقوی حواس
و ذهن و جهت خفقان و صداع و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقاء و ریاح و بواسیر و منع صعود بخار بدماغ و تصفیه رنگ رخسار
و اطفای تأثیر سودا که اله احتراق صفرا و بعضی در حمیات منع کرده اند و منقول حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حقنه
منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیهٔ علاج صفراوی مذکور است که هلیله در حقنهٔ او باید کرد و منقول پسندیده است و حقیر در حقنهٔ اسهال
کراثی که باشد و نهایت و جمع امعاء بوده مکرر کرده و باعث رفع علت شده و استدلال مانع بسبب عصران صورتی ندارد چه حقنه را اثر در تقیه
است نه سام که باعث انضمام و بقاء مواد غلیظه گردد خصوصا با ادویهٔ ملینه و مفتحه و جاذبه که ضعاف او باشد و عصارهٔ خشک هلیله قوی الفعل است
و قلیل المقدار و در دستورات مذکور میشود و دود هلیلهٔ زرد جهت دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند
و بدستور قطور [illegible] ضمانیده و بهمین اثر دارد و سنون او و دانهٔ او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و رویانیدن گوشت او مفید و مضر سفل و مصلحش
عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عطر و روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربتش از جرم او تا پانزده درهم و از مطبوخات و منقوع از هفت درهم
تا ده درهم و بدلش در غیر اسهال پوست تازه گویند عفص بدل او است و از خواص مجربهٔ او است سرعت گداختن معادن خصوصا حدید را اهلیلج
هندی هو و نیز نامند و بفارسی هلیلهٔ سیاه است و او بیدانه و بقدر مویز سیاه و صلب است در دویم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی
خون و روح از خلط سوداوی جهت بواسیر و تقویت احشا و رد بسیر و رطوبت معده و جذام و بو دادهٔ او جهت اسهال مفید و نگاهداشتن او در میان
در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر و گویند مضر جگر است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش تا دو مثقال
و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیلهٔ کابلی و در قبض بنصف وزنش عفص و حمض او تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه
مایل بزردی است در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیلهٔ سیاه را گرم باعتدال میدانند و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط

ادنومالی
ادونیا
اوفاسوس اوفتمین
اوداکیون اوذر
اوذرومالی ادماریا
اوکسومالی ادواج
اورمالی بیاکس
ادنوسالیوس ادیزا
ادنو ادماریقا
اوقطاریون اورق
اوریقاس اوندبادری
اوارن اوفیس
اوفغلس اوماثیانا
اودورخوس ابوفروس
ادجا اوهیره اوت
اوقیوس ادجی
اوزگلیک اوتلک
اوتلکو اویکه اوس
اهلیلج اصفر
اهلیلج هندی

[illegible]

با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیل است و در افعال قوی‌تر از هلیلهٔ زرد و سیاه دارای مجموع خواصی که در هلیله مذکور شد و گویند
چون یک هلیله هر روز بعد از طعام خورده شود و اثر آن ظاهر شود تا آنکه موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیلهٔ هندی و بعضی مخصوص هلیلهٔ پروردهٔ کابلی دانسته‌اند
و بخاصیت جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانهٔ هلیله مدر بول است و تخم محرق او جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم و جهت
تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیلهٔ سیاه است و مربای او که زیاده
از یکسال بر او گذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سدهٔ بلغمی و مقوی جگر و حواس است

اهلیلج چینی — اهلیلج چینی از صنف کابلی و زرد مایل به سرخی
و سیاهی و کوچک و در شب دانه و کم گوشت و مایل به تندی و ضعیف الفعل تحدیکه با وجود سایر اهلیلجات استعمال نباید نمود

اماآل — اماآل از
جملهٔ اغذیه است و از مرق گوشت و بقول مطبوخه است که ماخرده باشند و بعضی از ترشی در حین طبخ داخل کنند و خواص و تابع
نوع بقول و امثال آنست

اهلیم — اهلیم بهندی حرمل است اهموسون بیونانی سفداج است

ایارا نوطالی — ایارا نوطالی بیونانی بمعنی عشبهٔ مکرمهٔ مقدسه
است و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر زرعی و شاخهایش پر گره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف
او پر زواید و بیخش دراز و باریک و گلش زرد و چون بر صفحهٔ مس ابیکیا هر اطراف کنند بر رنگ نقره کرده بلا عوض در آخر دویم گرم و خشک
و گویند معتدل است مجفف و مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد ما شوران و لهات و استسقا و با شراب جهت یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین
و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام و طلای برگش جهت اورام حاره و قروح و شیاف کردهٔ اصل جهت تب نوبتی و کرهٔ ثانی جهت تب بلغمی و کرهٔ
ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته‌اند و قدر شربتش از یکمثقال

ایذار ریذا — تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش کثیرا ایذار ریذا بیونانی نباتیست برگش شبیه برگ آس بزرگ و اصل برگ چیزی طولی شبیه بخوط تا کیکاخور رسته
و شکوفهٔ آن بر سر آن خوط معینه و طعمش بسیار قابض در دویم سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و بخش

ایذیغون — سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضاء در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقالست ایذیغون یونانی و بمعنی هندی است و آن چیزیست
شبیه است بصمغ که بر صدف فرفیر جمعشده خشک کرده و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغانست سرد و با تحلیل و جهت درم حاد و قروح عین نافع است
ابریغارون بیونانی بمعنی شیخ ذوالربیع است و آن نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه برگ تره تیزک و بسیار
کوچکتر از آن و گلش مایل بنفشی و انبوه و در بو شبیه بسیب و در وسط گلش چیزی بیاریکی موی رشته است غیر منفی و در بهار سفید میشود و در جرم
شهرهای خراب و زمین شوره زار است و در بیخ او نفعی نیست و بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازهٔ او در حال مورث خناق و در بعض

ایرسا — مثل قطر و ضمادش جهت ورم خصیه و معده و با کندر جهت جراحت عصب و سایر اعضاء نافع است ایرسا بیونانی بمعنی قوس قزح و مراد از او
بیخ سوسن کبود دریست چه سوسن کبود در رنگش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بری و جبلی بهن و دراز تر و بقدر انگشتی و پر
گره است در دویم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل اخلاط صفرا و بلغم غلیظ و مرهٔ صفرا و جهت سینه و تنفس و نفخ و درد جگر و سپرز و لرز
که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و عسر و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهت گزیدن
هوام و ورم و سدهٔ سپرز و با شراب جهت پاره شدن عضل و بشراب جهت بوی خمر چون مضغ کنند و ضمادش که بپخته کنند بند در حم
و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و خنازیر و با سرکه جهت درد سر و باد جهت آن او خریق سفید جهت کلف و فرزجهٔ او با عسل جهت
اخراج جنین و ذرورش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوی و ناسور و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و حلوا
در مجلس جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و نطول طبیخ او با سرکه جهت نزلات و درد گوش و مضمضهٔ او جهت درد دندان و احتقان
و در روغن او جهت کشودن افواه عروق بواسیر و شیافش جهت رفع سمیت فطر و بیخ و کشنیز و یک او قیهٔ او مسهل قوی و غرغرهٔ او با ماء العسل
جهت خشونت قصبهٔ ریه مفید و بدلش دهن الغار و بدل ایرسا در اسهال ماء صفر ثلث وزنش مازریون با بیست مثقال شیر شتر و قدر

ایدماسیر — شربتش دو مثقال و گویند مضر شش است و مصلح او عسل است ایدماسیر بیونانی چیزیست شبیه بریشم و مایل بسبزی در ساق و شاخها در سخت
جبلی مکون میشود و در سنگ بن مدارج باشد سرد و خشک و جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق او جهت نزف الدم و جراحات
تازه و کهنه و مرهمش جهت قروح بغایت مؤثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است ایل بفارسی کاوکوهی و انواع میباشد

نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در شهای گرسیر میباشد و بقر الوحش نامند و بفارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و شاخ دراز او که هیهات
سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و همهٔ آن هر سال در پائیز شاخ میاندازند و قوی‌تر از اول دیگر فرو عتر بر میارند و بغایت طویل العمر
میباشند و گویند که بعد از هفت سال شاخه دیگر دراو بهم میرسد و بعدد شاخه عمر او معلوم میشود و والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب
هفت شاخه را دیده بود و از خواص ایل آنکه مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص نفاو تی ندارند و گوشت تمام
او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و در بنائه همین انواع از جملهٔ سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوین
بسیار رنج کرده باشند باهمیت است و مصلح گوشت او نهایت طبخ او است با روغن و شاماند شراب و ماء العسل بعد از آن و شاخ
سوختهٔ او یکمثقال با یکمثقال کثیرا که مصلح ضرر او است مثانه جهت نفث الدم و قروح امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان
و درد مثانه و سپرز و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزهٔ سفال کرده در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند
و در آفتاب بنشینند بهتر ازایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هر گاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد
و تنقیهٔ قرحهٔ چشم مفید و سنون او جهت تقویت و جلاء دندان و قلاع بغایت مؤثر و طلای او بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و کوب
و تقضیب و حقنهٔ او هر یک جهت منع گزیدن مارهٔ هوام مجرب و یکمثقال از خون برشتهٔ او جهت اسهال مزمن و قروح امعاء و طلای دنبالهٔ سوختهٔ او
با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ هر حیوانی فی الفور بغایت مؤثر و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام مجرب و چرکی که در جوف
سخت چشم او جمع میشود عوام تریاک کاوکوهی نامند در رفع سموم حیوانی قوی‌تر از تریاق فاروق است و هر گاه طفلی را بعد از ولادت
قبل از آنکه او را شیر دهند قدر یکحبه از آن چرک حل نموده در کامش کشند مدام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل
مار سست شود و حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نایب مناب سقنقور
و یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و مفتت حصات است و پنیر مایهٔ او مقوی باه و محمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع استقرار نطفه

اپیکارون — و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است ایدوکارون فارسیست ایطاماس درخت غربیست اتقافاس
عفص سبز است ایرقان حناست ابریزا عشبة النار است ایدع دم الاخوین است ایهقان جرجیر بریست ایمینون اقولو
قندربونست ایرس بیونانی نحاس است ایوس بیونانی زنجار است ایساطیس بیونانی نیلج است اکلیل برومی انوس است
الکده بترکی عنبر است ایبک بترکی ابریشم است ایوک بترکی قاقم است اینک بترکی بقر است اشک بترکی حمار است ایبار
بترکی شک است ایلوا بهندی صبر زرد است ابرم بسار بهندی اسم بابونج است بابونج بفارسی بابونه گویند در جمیع اجزاش اقحوان مکرر
در کل که گوچکتر از اقحوانست در دویم گرم و در آخر اول خشک و لطیف و محلل بجذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و مسکن و مقوی دماغ و اعصاب
و با تریاقیه و جهت تب بلغمی و سوداوی و مرکب و تنقیهٔ سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای رمد و ریاح گوش و درد جگر و احشا و مقعد
و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین درد ها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاء و عفونت سوداوی و
قولنج ایلاوس شربا و ضمادا نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او و بدستور نطول او اکثر امراض و علل مفید و مضر حلق و مصلح آن
عسل و شربت انار و خاییدن او جهت قلاع و ذرور او جهت غرب منفجر بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان
و بیخ او گرم و خشکتر و در افعال قوی‌تر از گل او و یکمثقال او با شراب و عسل بغایت محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل ترتیب
دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلای او جهت تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و التیام مسام که از سرما باشد و ممدد و تحلیل

بادنجان — ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود بادنجان معرب از فارسی
است بعربی مغد و غد گویند بستانی او در دویم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است و مقوی معده و مفتح سده‌ها از غیر او بهم رسد و خود
منفخ سده و ملین صلابات و با روغن ملین طبیعت و با سرکه قابض و مدر بول و بخاصیت مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع
صنانی که بد بوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخساره و مصلح
او طبیخ او است با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با آب انار ترش و شیرین و ناردان و کوله پر و کردو یا و امثال آن و ضماد

دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و ذرور و دنبالهٔ دنگو ذرا و بعد از جرب کردن مقعد بروغن بادام روغن
بابونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب و چون بادنجان را جهار انجه مضمحل شده و منفتح گردد به آن را بروغن زیتون بجوشانند تا آبها بوش
شود بر جرها تا یکسال برنگ سمن میدارند و در رفع ثالیل مجرب است خصوصا چون شب از ثفل او ببندند و روز با آن روغن چرب کنند
و اگر آب او با روغن تخم کتان بجوشانند جهت درد شقاق و ورم صلب و رفع فساد که از سرما برد است و یا رسیده باشد نافع
مؤثر و چون رسیده فاو اگر تخم او روشنه باشد قهر کنند و تخم آن را با موم و روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال زایل
کند و هرگاه بادنجان نو رسیده را خالی کرده و جوفش را بروغن تخم کدو پر کرده قریب بیکجوز در قرع و شور گرم بگذارند و روغن را از او
استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بعید یل است و از خواص او است که سبب عرق
که از معادن میگردد و چون نوشادر را در او که اشته در آن حل کنند و مشتری را که داخته در آن محلول ریزند بغایت نقیه نماید و مجرب
دانسته اند و بدستور سایدن کبریت را در شب محلول او باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بری را ساق بقدر ذرعی
و پر شعب و برگش شبیه ببرگ اسفناج و شدید و ثمرش بقدر زیتون و گرد و کال ان و پر خار و سبز است ملطف و جالی و گرم و خشک تر از بستانی
باقلی — و ضمادش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن مو و اکتحال برگ خشک او جهت بیاض چشم و طلای با صبره و دمعه نافع است باقلی تازه اش
در اول سرد و تر و خشک او در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض است و باقلی
مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و دیر هضم و با قوه محلله منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحهٔ امعاء و اسهال و قی و نفث الدم سینه
و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب طبیخش جهت خشونت حلق و طلای او طوبات و منع تولد حصاة
و مفتح سده و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با نعناع و سرکه پخته باشند و با حلبه و عسل
جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل سرخ و سفیدهٔ تخم مرغ جهت آمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته
او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس
مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه نماید و طرف اندرون را بر زخم زلو و امثال آن گذارند قطع سیلان خون نماید و بستن او
بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه باعث جذب سمیت او و ذرورش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلای او با ربع او فاد زهر کاو جهت سرخی و ظفره
پلک چشم بسیار نافع و ضماد برگ و پوست او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در ماه دن قلعی سائیده در آفتاب
گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر بافراط است و مصلح او جوشانیدن او
باقلی قبطی باقلی نبطی — با روغن بادام و ادویهٔ حاره و اضافه نموده و خاکستر کاه باقلی جهت رفع آثار جرب سیاه نافع است باقلی قبطی و باقلی نبطی نوع ریزه
باقلی معروفست بقدر ترمس و سیاه لون منبت او اجهای ایستاده و بیخش بطبر مثل بیخ نی و برگ و بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش
باقلی مصری و شاهی ترمس — سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویهٔ قرحهٔ امعا و اسهال مزمن است و در افعال بلغیز از باقلای معروف باقلی مصری
بادرنجبویه — و شاهی ترمس است بادرنجبویه معرب بادرنگبویه است و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست در بوشیه بباد رنگ و خورد و بستانی میباشد
نوعی از برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل اره و ساقش پر شعبه و شبیه بریحان و گلش بنفش مایل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و بعضی و
صنفی میباشد و هر سال تخم او سبز میشود نه ریشه و تخمش شبیه بتخم کتان و اخیر و بقلة الاترجیه نامند و ترنجان گویند و نوعی دیگر در بوی با و شبیه
و از آن شدتر و برگش مایل بتدویر و صحرائی و بستانی میباشد و خوشهای بسیار از یک بیخ میرویید و برگش با خشونتی و عرض و از برگ
نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دیار المرز آن را بادرنجبویه میدانند و ریشهٔ او مثل نعناع هر سال سبز میشود و کریه این نوع را و سمیدار
و جمعی که هر دو را یکی میدانند اشتباه نیست و آنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که او بالنگوست غلطست چه تخم بادرنجبویه باریکتر از
تخم ریحان و غیر است و تخم بالنگو را کشته گیاه آن را از جملهٔ ریحان مشاهده نموده و از ریحان سبز بلندتر است و در بوی مثل شاهسفرم
و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر
النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی و کابوس و معض و امراض و رکین و کرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سودا و

و سدهٔ دماغ نافع و برگ مسحوق او از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا مفید و خاییدن
او جهت ازالهٔ بوی شراب و بدبوئی دهان بسیار مؤثر و مضمضهٔ طبیخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت
درد مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و اکله و در رفع لرز و قشعریره و بانمک جهت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم
نطرون جهت رفع ضرر قطران و سم اردع و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر ورک و مصلح آن صمغ عربی و کندر و بدلش دو
وزن او ابریشم و دو ثلث او پوست ترنج و قدر شربت او از خشک او تا ده درهم و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون یکبار
آن را با ریشهٔ تخم خشک کرده در پارچهٔ با ریسمان ابریشم بسته با خود نگاه دارند باعث محبت و الفت میگردد و دخنش در دافع ضعیف
از برگش و یکمثقال او جهت رفع لرز و قشعریره و معص نافع است و قدر شربتش تا دو مثقالست بالنگو نوعی از ریحان و در بوی شبیه باد
و سبز مایل بسفیدیست و برگش با کنگره و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب تخم شاهسفرم و جهت اسهال و نفخ و معده
گرم از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت معص و زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال و بدلش تخم ریحان بادروج لغت نبطی است و بعربی
حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پر شاخ و کم بوتر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند
و بری و بستانی میباشد و خرنفیت زربیعی و ظاهر آ تخمش تخم شربتی است که از شیراز میآرند و با شربت قند میخورند در دوم گرم و در اول
خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و فم معده و مبهی و مدر شیر و حیض و عرق و منضج و محلل اورام و استنشاق گویندهٔ او معطر
قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سدهٔ سپرز و تقویت قوهٔ شامه و ریزانیدن سنگ مثانه و سعوط
آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور عصارهٔ او جهت جلای بصر و دمعه و طلای او جهت ورم چشم و نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تنین
بحری و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام و مولد شیر است و خاییدن او جهت رفع کند
دندان و زایل کردن رطوبات عارضهٔ سینه و شش و درد گوش گذاشتن او جهت درد او مؤثر و اکثار او مورث خلط مراری و ظلمت بصر و
باعث سدر و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلح او خیار و خرفه و سرکه و قدر شربتش از آب او دو مثقال و بدلش بوزن او سوسنبر و
از خواص او است که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند تا یکسال درد دندان
نکشند و تخمش مانع تولد سودا و جهت عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربت از او تا سه مثقال و روغن او
که آب آن را با مثل او روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و شدید و جالی و منضج و قیه او با آب گرم جهت اخراج کرم
بادزهر — معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع است بادزهر اسم فارسی تریاقست و بعربی حجر التیس نامند
و مراد اطبا از او حجریست کانی و هرگاه بادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از او حجر التیس است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی
نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیل است بر عدم مطالعهٔ کتب معتبره و ابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن و در اراسطو و غیره قلعه
و اوایل چین است پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و غبر و منقط و رازی در طب ملوکی بیان نموده که مابین زردی و سفیدی و برنگ و بسم شاهد
نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده و ابن سندویه گوید که زرد مایل بسبزی و سفیدی است و در نخب مسطور است که معدن او کرمان در کوه
زرند است و سه قسم میباشد نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و غبری با او است که در آتش نسوزد و آن را مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم
سبز تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد و کاهی را مشاهده نموده ام و گویند امتحان او آنست که زردچوبه را بر روی سنگی میسایند و بعد از آن
بادزهر را هرگاه رنگ زردچوبه سرخ شود خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنکه در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع
فاد زهر — گزیدهٔ افعی و مانند آن بپاشند سم را بطریق رشح رفع نماید و چون قدر دو جو را با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد و یا بجوانب که
بیش و امثال او داده باشند بهند و هرگاه از آن خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بهتر میدانم و در حرارت معتدل و در آخر
دوم خشک و تا ده وزنده جوان مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت او هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر
هوا و وبایی و اختلاف میاه و اهویه و نگاهداشتن او نافع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارت
و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کنندهٔ سمیت او و مبهی و مقوی اعصاب و قوی و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره

وجهت خفقان بغایت مجربست و قدر شربتش در دفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یکدانگ و گویند شاید که
نیم دانگ از عرق او که از تابش بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فی الفور مجربست پادزهر حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس است و آن سنگیست
در شیردان بز کوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و بهترین او مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش چوب
مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسبزی باشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوف او شیئ و سایر خواص
یافت نمیشود و بسیار ضعیف‌تر از نوع شبانکاره شیراز است و فرق میان علیه و غیر علیه آنستکه چون سوزن را گرم کرده در اصلی فرو برند سوراخ
زرد نشود و دود زرد مشاهده شود و از علیه دود سیاه و در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضاء رئیسه و تریاق سمومات
و در خواص مثل معدنیست مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و موجب التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب
کشنیز جهت اورام حاره نافع و طلای او با گلاب جهت طاعون و خنوق و بواسیر و با شراب و تنهائی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان
جهت گزیدن زنبور مجرب قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از کاو گوزن گیرند و ابن جمیع
گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه بالخاصیت و چون سه روز هر روز نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیوة در او
اثر نکند و در سایر افعال مثل فادزهر معدنیست و نوعی دیگر حجر الحیة است و انشاء الله مذکور خواهد شد بارزد لغت فارسی است بعربی قنه و بترکی
قاسنی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه برگ خیار و شاه بنات سکبینج و ساقش باریکتر از او سفید او که مایل بزردی باشد در بالیدگی شیر
کند و بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا ده سال باقیست مفتح و محلل و ملین و مدر حیض و مسقط جنین
و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سمومات و جلابست و جهت عسر النفس و سرفه کهنه و ربو و خناق رحم و صرع و بواسیر و قطع
عضل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و طلیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و لعاده
و کزاز و کلف و قلع آثار و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و بخورش جهت صرع و خناق
رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفرد گوشت صحیح است و قدر شربتش تا دو درهم و جهت سموم تا مثقال
و بدلش بیجوزن او سکبینج و ربع وزن او جاوشیر و قطور او با روغن سوسن جهت درد گوش و صداع بلغمی مفید است بادآورد لغت فارسی است
و کنگر زد نامند و بعربی شوکة البیضاء نامند و بلغت جامع متیمه آنرا عصفر بری میدانند و آن نباتیست خاردار و بقدر دو ذرع و
ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه و پر خار و گلش بنفش و در جوفش چیزیست مثل پشم
و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را بادآورد دانسته اند و میگویند که شکاعی اسم عربیست و بادآورد اسم
فارسی او و تحقیق آنست که یکجنسند و شکاعی گلش مایل و برگش عریض‌تر و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه‌تر است و تخمش مانند کنجد در
آخر اول گرم و خشک و گویند در اول سرد است و اظهر حرارتست و بیخش قوی‌تر و با قوه مبرده و مجفف و محلل است و تخمش گرم و لطیف
و مفتح و قوی‌تر از برگ او است مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة و مفتح سده و محلل و با قوه قابضه و مقاوم سموم و بقدر درهم
از بیخ او جهت نفث الدم و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تنها امراض بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقاء
و یرقان و تشنج و جهت کزاز و تحلیل ریاح و درد کمر و ورک و سر و مالیدن ساق تازه او بر داء الثعلب جهت ازاله او مجرب دانسته اند و
مضمضه بطبیخ او جهت درد دندان و ضماد او جهت درد دندان و اورام بلغمی و آب او جهت رفع تشنج و التهاب نافع و مضر شش و مصلحش
انیسون و بدلش شاهتره و قدر شربت از بیخش تا دو مثقال و از آتش سه مثقال و از خواص بیخ او آنکه چون در خانه بیاویزند هوام گریزد
باربلوقالس بلغت اندلسی عنبیه گویند و آن نباتیست ساق دار برگش شبیه برگ لبلاب کوچک و در شعب شاخ شبیه بدو و با
رطوبتی بسیار چسبنده و مزغب و تند بوی و بر جاره و سایر اشیاء میچسبد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برگش مدر بول و ... دو
مدر خون و یکمثقال او با شراب جهت سپرز و ضیق النفس و ضماد او گوییده او بر اعضاء مانع قشعریره تبها و تخم او مجفف منی است و ...
روز شاه ولنا ... قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سوداویست باسود اصطلاح اهل مغرب اسم زهره اسبوس است و در اسبوس
مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در اتو مذکور شد داو بخار ماییست که در شوره زار منعقد گردد بعد از رفع اجزاء ارضیه شبیه

نمک سفید میشود و جهت تحریک اشیاء ثقیل و تغییر معادن سایر صنعتیه استخراج نموده و با قلعی مرکب او را بالو گردد و زغال چوب بید
بارود نامند از سموم و در طب غیر مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات تازه با کمال سوزش و از خواص او آنکه چون آهن را
بزرنیخ بیالایند و با مثل او مس یکجا زنند و بعد از آن شوره بدان بپاشند مس از آهن صعود نموده و آهن در کمال نرمی میگردد بازنج
باز نامند و از جمله سباع طیور معروفست و گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و بطئ الهضم و ردی الغذاء و محلل اورام و جاذب
سموم و خاکستر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطور خون او جهت بیاض عین و طرفه و سرگین و زهره او بغایت مفید و طلای سرگین
او جهت رفع آثار کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجربست باشق معرب از باشه است و بعربی
صقر نامند در دوم گرم و خشک و ضعیف‌تر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین و طرفه قوی‌تر از زهره باز و سرگین او جهت ازاله کلف
مجربست و گوشت او با انگور کرده ببایند و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال و جگر او ... و
همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزاء بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت
عرق النساء و مفاصل و اعیاء و تعب نافع است و از خواص او آنکه چون چشم آنرا با پارهٔ کبود بسته بر بازوی چپ ببندند از طی مسافتها
مانده نشوند و مهر پارس گوید که نیم درهم از زهرهٔ او و یک دستور دماغ او جهت خفقان سوداوی مجربست بان در حب البان مذکور میشود بان
اسم هندی تنبول است بارج عنب الثعلب است بارنج نارجیلست بارسقاریس زنجار معدنی است بادریعلا سرمانی بزرکتان است
باربقون شوکرانست باطس نوعی از علیق است باروق بعبرانی اسفیداجست باطس یونانی خشخاش زبدیست بابون ...
بارس بهندی اسم مرانست بابار یونانی فلفل است بارسطاریون یونانی حمامیست و آن رعی الحمام است باسیون ... بافیون
سعله است بالقیس ابوخلسا است بارانک بفارسی نوعی از خلافست بال لکس بهندی لوفت بانی بهندی ماء است باربنک بهندی
برنک کابلی است بات بهندی برگ نباتات است باقلا بهندی قسم اخیر فقع است بابر بهندی ریحانست بارا بهندی زیبق است با
بهندی اسفاج است باجن بهندی منضجات است بازهر کاو بفارسی حجر البقر است بارسروکوهی بفارسی ابهل است بالنگ بفارسی
اترج است بادیان بفارسی رازیانج است بادیان رومی بفارسی انیسون است بارگل صحرائی بفارسی لیک است بارمو بهندی دو قوهست
بابونهٔ گاو دنار بفارسی اقحوانست بادام بفارسی لوزست بار درخت گز ثمرة الطرفاست بار درخت سرو بفارسی جوز السرو است و در سرو
گفته میشود بار درخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیکست باچه بفارسی کراع است بارشنگ بفارسی ... است و بترکی
باغ بجباغی نامند بار درخت سدر بفارسی نبق است بار درخت عود بفارسی اسم ... است بارس اسم ترکی یوز است بادام کوهی بفارسی
علوز است بالدفان بترکی اسم ترکی الخد است باط باط اسم ترکی بزر البنج است بال بترکی عسل است بالغ بترکی سمک است باقرساق بترکی
امعاست باقری بترکی کبدست باز بفارسی اسم بازیست باشه بفارسی باشق است باقرنقره اسم ترکی قطات است ببغا بفارسی طوطی نامند
و از خوردن بیشه و لاجورد و قرطم زودتر تعلیم سخن گوئی میکرد در دوم گرم و در اول خشک و بسیار بطئ الهضم و گوشت او جهت التیام قروح
ریه و تفریح دل و ضماد او جهت رفع ثالیل مفید و خوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین
او جهت رفع کلف و آثار و نیکو کردن رخسار و خون او جهت ازالهٔ بیاض عین نافع ببر شیر بلاد هندست و در جمیع خواص قوی‌تر از اسد است
ببر اکند راوند طویل است بیر بهندی شاهسفرمست بنج نیندالتمر است و نزد بعضی بیندالدخن و گویند بید علی است ... بفارسی
سنگدان طیهودات ... بهندی نقم است ... بهندی ... بیانی است ... بهندی مراده است تزرک بهندی ... است ... بهندی
خارایست شادی شاهشبله یونانی سرخس است تجم ثمرة الطرفاست بج بهندی وج است بجاک بهندی بیش است بجوره بهندی اترج است
بجو بهندی عقربست بخجات بحار ... النفر است بج بلغت اندلس قطینه بخور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر او هست و اولی نباتیست
برگش شبیه برگ لبلاب کبیر ... و سبز ... مایل بسفیدی و مزغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی ... کبود میشود
و بیخش مثل بیخ شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را اشجر مریم نامند و نیست او جایهای سایه و مستعمل از آن بیخ و عصاره او قوی‌تر از بیخش و گیاه عرطنیثا
خاردار و ساقش درازتر و برگش شبیه برگ کلم و برشاخ و بیخش شبیه بخور مریم و سیاه و در او مثل کره چیزها برآمده میباشد بخلاف بخور

مریم در اول سیم گرم و خشک در آخر آن مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تفتیح
افواه عروق و ما سار یقا و دافع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهة رفع ضرر ادویهٔ قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با
ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضمادش با دزهر دوای کشنده بقوت جاذبه است و با سرکه جهة نتو مقعد و کلف و داء الثعلب و جهة
نفرس و التوای عصب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر
مقعد محرورین و مصلحش کشنیز و آب انار و قدر شربت از عصارهٔ او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص او آنکه چون بر
ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط کند و طلای گیاه تازهٔ او کوبیده باشند جهة ورم سپرز بعدیل و سعوط او بغایت منقی
دماغ و تخمش جلای و ضماد او جهة کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحالش جهة نزول آب مفید و عصاره و بیخ
او در این افعال قوی‌تر است و قسمی از بخور مریم را نامش شبیه به نیل و برگش باریک و عالیج او بقدر زرعی و باریک و در اطراف آن
مثل شعبه از شعبهای کل نث و تخمش شبیه بتخم شبت میباشد و تعلیق بیخ او در موضع حمل مجرب دانسته اند بخور الاکراد نباتیست عنز
حماما سانش شبیه بساق رز زیانه و برگش در حوالی بیخ او انبوه و گلش زرد و تخمش بالیده و سیاه و صلب و برطوبت و منبت او کوهها
درخت دار و صمغش که لذاق او هم سرخ و بدبو و باشد در آخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول سیم و تخمش در آخر دوم
و گیاه او در دوم مدر فضلات و مفتت حصات و مسقط جنین و صمغش جهة سینه و تنش و سرفه و امراض بارده مثل فالج و صداع بلغمی
و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النسا و کزاز و مانند او و بخورش جهة خناق و سبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سدهٔ زکام
و تجفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوای وبائی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ و سنون او جهة درد دندان
کرم خورده و ریزانیدن او و سوئژ و تخمش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه و اندمال او و جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته
او با زفت جهة قروح رطبه و یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیف‌تر از صمغ او و گیاه او ضعیف و مضر دماغ ضعیف و کرب و مصلح او نیلوفر
و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصارهٔ او یکمثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب الغار و گویند حمول یکقیراط او در ساعت
اسقاط جنین میکند بخور السودان هندی رستنی است مانند نباتیست مشک و تقدیر شبر و شاخهای مشک او مایل بلاجوردی و گلش سفید و با
رطوبتی که بدست میچسبد در دوم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون
محلل اورام صلبه و بلغمی و مورث سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا یکمثقال است بخنج مطبوخ است بختیب بول شتر اعرابیست بدار تقان
معرب از بدکان فارسی و آن گیاهیست شبیه بترب و در زرد رنگ و ذهبی و باریکتر از بدبرو و از آن نرم تر و منبت او نیز از ماوراءالنهر است ساده
و اهل زنج دست برنجن از آن میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر بول کشت برکشت و موافق امراض
بارده و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش بکوزن و نیم او دو روغ و بو زنش زیرهٔ کرمانیست بدرانک اندریانست بدلسون مقلات
بده اسم فارسی معرب بدکان و بدکان و بدتقان بدهقان است برنجاسف نقادی بوی ما دران مانند نباتیست ساقدار قریب بزرعی
و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتر دار و زرد و سفید و مایل بکبودی نیز میباشد و ثقیل الرائحه و با عطر و با نبات او اندک
چسبند که در کوه و صحرا سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بابنتین و اکثر بکار ریشه میروید و پشاخ و زیاده بر شبریست
و برگش شبیه ببرگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و چسبنده که قلیل و گلش زرد و سفید میباشد و با عطریت قوی تبقیل الرائحه و منبت او
مخصوص کوههائیکه باران در آنجا بیشتر بارد و اکثر اطبا و شعا بین شوش ذکر کرده اند و بعضی دو را یکچیز دانسته اند و بعضی دو چیز دانسته اند بعضی
از صفات قیصوم را در برنجاسف و بعضی از صفات او را در قیصوم ذکر کرده اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و عسر
ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهة درد سینه و قیام و درد سر و تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات
و جهة احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد دندان و بدستور و نطول او جهة امراض مذکوره و سدهٔ خیشوم و زکام و ساهور دوار و حمول او
بار صاف جهة رفع فضلات رحم و در دو سوختهٔ او جهة تجفیف قروح و استشاق طبیخ او جهة زکام و امراض دماغی و گویند مضر کرده و مصلحش
انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی بابونج و گویند که همه خواص مثل افسنتین برسیاوشان لغت یونانی

وبعضی دوای الصدرات و بفارسی پرسیاوشان و عوام سبل نامند و بعربی شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدهٔ الغشا
و شعر الکلاب و کزبرة البر و ساق الاسود و وصیف نامند و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ کشنیز و بیاق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک
و صلب و سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقی میماند و معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و مفتح
و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهة نفث سینه و تنش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصات و امراض
مثانه و خون نفاس و ضمادش که بخته باشند با روغن جهة داء الثعلب و خنازیر و بواسیر و دبیلات و فایدهٔ او جهة عرق و محرق او جهة منع
ریختن موی و رویانیدن آن و خراز و سفوف خشک او جهة اسهال و طلای تازهٔ او جهة قروح خبیثه نافع و جهة گزیدن سگ دیوانه شربا
و ضمادا مفید و طلای کوبیدهٔ او با مغز ساق گاو جهة درد سر بسیار نافع و در زور سوختهٔ او جهة اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و قدر شربت از جرم او تا هفت درهم و از آب طبیخ او تا بیست درهم و بدلش جهة الام نفث بوزنش بنفشه و نصف او اصل السوس بردی
در اصفهان بیزر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر زرعی و مدور و نرم و آن را ریزه کرده ریسمان ترتیب میدهند و گلش سفید
و ضخیم و سفید و زهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه که زهلبه و تلخ و بیخش با حلاوت و کاغذ مصری از او و از تنه
که بخته باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی اکثر کاغذ است در دوم سرد و در اول خشک و آب او جالی دندان و قاطع
نزف الدم مطلقا و با سرکه جهة سپرز و بدستور بیخ او و خائیدن او جهة رفع بوی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرق او جهة
نزف الدم و قروح خبیثه و اکله دهن و عضاره و نفث الدم و نزف الدم و جراحات تازه و خائیدن او با سرکه جهة سپرز نافع و گویند مضر
احشا و مصلحش صل برطانیقی بلغت یونانی نباتیست غیر بستانی و زر بیعی و برگش شبیه ببرگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه
در عرب و ساقش باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بجزیت مرکب از تقوی و با قوهٔ قابضه و گویند در اول دوم گرم و خشک
است و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ او جهة التیام جراحات و مضمضهٔ طبیخ خشک او جهة قروح دهن و زخمهای متعفن
و ورم نوزتین و خائیدن او جهة تنها نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش آب چغندر برنگ کابلی و انه ایست مدور و سیاه
و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و
اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کثیرا و مستعمل از آن مقشر او است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل بربا مصر بربا بلغت مصری یعنی بقلات یعنی بقله که در مصر با این اسم مسمی است و آن شبیه است
بکرفس و خوشبو و شبیه ببوی رازیانه و با اندک شیری و تخمش سبز و باریک و در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع
نزلات و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح
او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات او جهة زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم
او است برسیاک اسم فارسی نباتیست منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد شکوفه و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویهٔ غیر مشهوره
است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گلسرخ جهة رفع سبل و جلد که از جرب و غیر آن
باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است برم مؤلف مغنی شکوفهٔ مغیلان
میداند و مؤلف جامع بغدادی شکوفهٔ درخت خاردار میداند شبیه بمغیلان بقدر زعرور و زرد و یا سفید و خوشبو و منوم و مفرح و تازه
او مسهل و خشک او قابض و جهة سرفهٔ کهنه و نفث الدم نافع و عرق او جهة تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است برنو
بفارسی شلانک و معرب از او شابنج است درختیست مثل درخت انار و بر شاخ و برگش شبیه ببرگ نغز و ورد از آن تیره تر و مرغب الرائحه
او شدید بوی و شکوفهٔ او مثل خوشه و بار زردی و در سطح شکوفهٔ او زغب دار در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و تکنندهٔ
بادها و عصارهٔ برگ او جهة صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشا ایشان شربا و ضمادا
نافع و تا سه درهم او با یکدانگ حلتیت قویتر و یکمثقال او با یکجا و سکنجبین بعض کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصارهٔ سداب
و چند روغن بادام تلخ جهة رفع نسیان و جمود و تنقیهٔ دماغ و بوئیدن برگ او جهة سدهٔ منخرین و غشیه دماغ و زکام و در ورق برگ

برواق

خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت جهت خراز نافع و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصارهٔ او تا ۳
مثقال و از برگ او تا ده درم است برواق بلغت اهل مغرب خنثی است و بلغت عربی اسم سنگیست که در زرد و چون بسایند مایل
بسفیدی باشد و در عراق مسکون کرد و مثل کهربا است و در سنگهای او امیر باید و در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز
شرباً و ضماداً نافع و در زور او جهت التیام جراحت مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در بادیه با سنگ چقماق و در
زیر سرگذاشتن او باعث خواب بدن هرچه در آن زور سایخ گردد و گویند مجربست برکه زیره برگ قسمی از عنب الثعلب است و بیخ او عود
بریست بسیار گرم و خشک مسکر قوی و ضماد او مورث جنون و کشنده است برواشی لغت عجمی است بسریانی نوعی عبروس و بیونانی اقوان
نامند نباتیست پرشاخ و شاخها مثل کمان خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او شیرین و بیخش سفید و پوست بیخ او باندکی در اول
گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصات و جهت استسقاء و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و سوختهٔ
او با عسل جهت تقویت جگر و عصارهٔ او جهت سفیدی دمعهٔ چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش بقول مؤلف
تذکره ریباس است برسین بلغت اهل مصر رطبه است بربلیون از جملهٔ یتوعات و گویند قسمی از ابلیونست برسیون اسم مرز
و ختیست شبیه بامرود و میتا او اسکندریه است و در مصر شاول مینامند و در سایر بلاد بعیده سم است برتق و بریج کابلی برنخت برتر
بعربی حنطه است برعوفی بیونانی بزرقطونا است برتش بیونانی منینیشن است و گرامی نیز باین اسم خوانده برتفش اشق است برنوق بلغت
مغرب حمص و بلغت شام آلوبالو است برزبر بعربی ثمر اراک است بریفانج اسم مرو است بربغوره بلغت اندلس بخور الاکراد است برادهٔ الحدید مدهد
موصوفست بردهٔ السلام بلغت مغربی لسان الحمل است برنا بسریانی و برنامون و برموی برومی و برانی بیونانی اهل است برو ایما بیونانی اسم قاشرا
است برسیا الوسیونست برس قطن است برنوم بعربی قسب است بردون اسب یابو است برسیقون طین سفرابست برنی بیونانی ابریشم است
برکهٔ قصب الزریرات بردیرلون قیره است برس صبرست برابران بفارسی قطاریونست براحیل کرفس است برشیان دارو عصای آرامست
برطیا بسریانی تخم رازیانه است بریون بیونانی اشنه است بردش بیونانی مین است برسیقاسیلا بیونانی سفرجل است برقل حشیشی ابرش
بیونانی بهش است بریوطالون بردی او زبور است برزرنکت است براین بهندی بادرج است بریخ بفارسی اذخرست برف ثلج
اسم ثلج است برعنت بلغت خراسانی قثاء بریست برنوم بفارسی عکرست برکه نیل بفارسی وسمه است پرستوک بفارسی
خطاف است بری بهندی نقش است دبعربی ربه است پرمون بهندی الوس است پرسوخ ترکی زرنبست برهمسی بهندی نوعی از ریش
است برعور برای اول و بلام اسم فارسی حشیش است بریا بفارسی هریاست برام حجر البرام است بزرقطونا مشهور است و در اصفهان
اسپیرزه و در شیراز بنگو نامند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین او سفید و زبونترین او سیاه است و شکوفهٔ هر یک برنگ اوست
در سیم سرد و در دوم تر و سیاه او بایبوست و جهت شراب از خوردن او اولی است و سفید او مسکن عطش و حرارت و با قوه محلله و ملین
طبع و بو داده او قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی
و افلاط سوخته و سرفه و معض و قرحهٔ امعاء و زحیر و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام و ضربه
و خنازیر و ورم صلب و حمره و نمو دادن آب جهت دمل مجربست با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و ضماد ... بوی
و دراز کردن آن و ضماد کوبیدهٔ او که با شلیم و روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد او مجرب
و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در نفخ تخم کتان و در سرفه
و خشونت حلق و امثال آن بهدانه ده درهم کوبیدهٔ او کشنده است برغنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پته نبسته باشد و
گویند درخت پسته یکسال بار میبندد و یکسال ثمرش دانه نمیبندد و آنرا برغنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه
سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است بزرکتان در کتان موصوفست و بفارسی بزرک نامند و از بزر مطلق
مراد او است بزر و رنج تخم نیانانست و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوفست بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است بزر البحر بری دوقو است
بزر الاقحوان در اقحوان موصوفست و غیر تشمیز خست بزر الورد الاسود حبلاهنک است بزر العصفر قرطم است بزر البنج شاهدانج بنخجت

بزر بنقیس حرف کابلی است بزر بازنجبای رومی انیسون است بزر الفنجنکشت در اثلق مذکور است بزر الورد تخم گل سرخست و در ورد مذکور
است بزر غار الغار است بزر النجم تودریست بزر رمان البر دبزر الملح حب القلقل است بزر البحری قیاست بزر القمر حجر القمر است
بزرالهوت تودریست براق بعاقنت و بفارسی آب هن بزبازه بفارسی مغروش یا شامست بزمجه بفارسی ودل بزیست بزغال
بفارسی جدیست بسفایج بیخیست مایل بسیاهی و باریک و گره دار و از هر گرهی ریشها بر آمده و اندرونش سبز و نبات او مثل سرخس
دارد شبیه ببال طیور و مانند گیاه هر خرد و بقدر یک شبر و از میان ساقها در ختان و از بیخ اشجار میروید و در سنگها بر در جبال نامند و در دوم گرم و در
اول خشک و گویند در اول گرمست و در یبوست معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد
در معده و قولنج و منجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و جهت جذام و علل سوداویه و مفاصل و ضماد او جهت التوای عصب و
شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با نخود و با اطعمه خصوصاً پختن او در سفیدبا و با ماء العسل موجب اسهال سوداو بی ضرر است و مطبوخ او
با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت مؤثر و چون ۳ مثقال از آن
جوشانیده با فلوس خیارشنبر و ترنجبین جهت ریاح بواسیر و درد معده و نزله و صرع مجربست و مغثی و مضر کرده و سینه و مصلح برسیاوشان
و جوشانیدهٔ او با ماء الشعیر و فواکه یابس و خردل یا خردل سال دار و قدر شربتش از جرم او تا ۳ درهم و در مطبوخ تا شش درهم و بدلش جهت مواد
سوداوی نصف وزنش افتیمون و ربع آن نمک هندیست بسباسه بفارسی بزباده گویند و آن پوست اندرون جوزبوا است و جوز
جسیده بهترین او شدید بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و نفخه با
بلغمی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کنندهٔ دهان و جهت سلس البول و سحج و نفث الدم و قرحهٔ
امعاء و رطوبت سینه و تشنج و اسهال کهن و در اسپرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبات او و ضماد او با برگ سور جهت
بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرکین بز و عسل جهت اورام صلبه و فرزجهٔ او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهت صرع
و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهت درشتی زبان زایده و رفع ریاح نفاس مجربست و مصدع و مصلحش کلاب و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی
و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش جوزبوا است بسد بتخفیف سین اسم عربی مرجان احمر است و بسین مشدده بلغت هندی اسم مرجانست و بفارسی
بیخ مرجان و بعربی مرجان را قرول نیز نامند و او معرب افرادالیون یونانیست و بیخ مرجان را بعربی شف نامند و سنگیست با قوهٔ نباتیه و از
قعر دریا میروید و در شیراز سفید است و بهترین سرخ او سنگه صاف و کم سوراخ و صلب و بیرمل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و
قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونیکه در دل منجمد شده خصوصاً محرق او و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و
فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و کرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال او که با نصف او صمغ عربی و با سفیدهٔ تخم
مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت قطع نزف الدم باطنی مجربست خصوصاً سوختهٔ او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت
دل و ذرور او جهت پر کردن گوشت زیاد زخمها و رافع آثار آن و محرق او جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان
و بثورات چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب پلک و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع و امین الدوله گوید که
روزی ۴ دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند لابد دفع ورم و سدهٔ سپرز میکند و مضر کرده و مورث تنوع و مصلحش کثیرا و بدلش حبس خون دم
الاخوین بود و بسد قدر شربتش تا یکمثقال و او را استعمال محرق او است در جمیع مذکورات و محلول او در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص
او سکه چون طلا و نقره را از هر یک بقدر رسد در هم کداخته انگشتری با نگین دانی ترتیب هند و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس در حد
اتحاد خود مقارنه با زهره داشته خود نگاه دارند در حال صرع و کل حوانیز نامند و او غیر حماما است که حبق نبطی باشد و حماما بار کرش عریض
و الوان و نبات او قویتر و بزرکتر و کم گل میباشد و بستان افروز برگش ریزه و پر گل و گلش سرخ مایل به بنفشی و بی رایحه و تخمش ریزه و براق و سیاه
است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و آب او با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سدهٔ سپرز و دفع سمیت خانق و جرم او ثقیل
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از آب او تا یک اوقیه و نیم و بدلش حماما و تخمش جهت ... نایب مناب تخم بار تنگست و چون کوبیده در
کرم ملی شیر خیسانده شب در مهتاب گذاشته بنوشند و ۳ روز بدستور و زیاده بر آن مداومت کنند جهت حرقت البول و بول الدم

تبر

صمغ تست و قدر شربتش دو مثقال است تبر غوره خرما است که زرد و مایل بشیرینی شده باشد و مراتب پنجگانه خرما در تمر مذکور است و سر
مرتبه حرارت و هر چند بیشتر پخته شود گرمتر گردد در اول گرم و در دوم خشک قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهة رفع بواسیر و نفث
الدم و فواید او جهة تقویت لثه نافع و مسدد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و ششش و مصلحش
خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او و جهة قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ او مسکر و قابض و مقوی معده و امعا است بستیباج

بستیباج

بفارسی خلال مکه و بعربی سدی نامند نباتیست خاردار و برگش با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و گلها بقدر شبری از یک بیخ میروید
و باریک و آنرا خلال میکنند و بر سر هر شاخ چتری مثل قبه و چتر و تخمش شبیه بنانخواه و طعمش تند و اورا چتر کم نامند گیاه او در اول
دوم گرم و خشک و با اندک عطریت و خلال کردن او جهة تقویت دندان نافع و جلای آب و محلل اورام و جلوس در طبیخ او مصلح
حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صدد او کشنده و تمام گرم معده و امعا و مجرب و بفارسی درمنه ترکی گویند و مفتح
سده جگر و مدر بول و جهة سعال و فواق و ریاح و بعض جهات و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر
ریه و مصلحش کشنیز است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر سر و مصلحش ترس و قدر شربتش تا سه مثقال است و بدلش شبیح از مشط بستیبج کندر است
بسبیلد بلغت مصر نوعی از جلبانست و او فارسیت در غایت تلخی سبایاسا حرمل عربیست سبیلا بصل است بسقیس یونانی نعنع است
بسقیاتا شاهترج است بسوردیون به یونانی نوع تقل توتیای مصنوع است بستان بفارسی اسم فرع است بسته بفارسی فستق است و بهندی
پسته گویند بشام درخت حجازی و در مصر و عراق نیز میباشد و در لاین او ان تخم او را بجای حب بلسان استعمال نمایند و ثمر دارد و بقدر
درخت توت سفید و بثمر ازآن کوچکتر است برگش مثل صعتر و با رطوبت چسبنده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه بحبابه و بی مزه
ثمرش مثل خوشه و دراز و در انتهای او مایل بزردی و از بعضی سرخ و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون جزوی از آن قطع نمایند از آن
آب سفید تراوش کند و بعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد و بهترین اجزاء او دمعه او است و مسواک چوب او مقوی لثه و دافع بدبوئی
دهان است مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و دمعه او جهة پاک ساختن و شقیقه زخمها و تجفیف آن
و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار بول و حیض و حمول او با زعفران جهة اعانت حمل و شقیقه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده
و عضای باطنی و جهة گزیدن عقرب شربا و ضمادا مفید و روغن دانه او مسهل بلغم و مره سودا و موت معص و برگش بشهای و باد و فیها
خضاب بکوهست و چوب او را با خود داشتن موجب قضاء حوائج است و با بینب و با حشت الیسر نامند و چون حب او موجب معص و کرب
و مورث امراض بد است اجتناب از خوردن او اولی است بشنین نوعی از نیلوفر مصریست در چین زیاد نیب آب رود نیل میروید و قش
بقدر عمق آب و گلش سفید و بقدر قبه خشخاش و در وقت طلوع آفتاب از آب بیرون آید و در حین غروب پنهان میشود و تخمش شبیه بجاورس
و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر آنرا پخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول دوم تر
و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهة زحیر و اسهال صفراوی و با شیر جهة سرفه نافع و گلش با قوه محلله و روغن معمول
از گل او جهة ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل
ورمها و جهة بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش نیلوفر است بشنش بعربی اسم برگ خطاطیف است
بشبه تشمیز حب بشنک جنطیانا است بشولیون بسریانی بزرقطونا است بشنان بلغت بربری سیعاج است بشم بلغت فارسی
اسم موفت بشینک بهم ترکی سنور است بشه اسم فارسی بق است بشم وزغ بفارسی طحلب است بشباش بهندی اسطوخودوس است
بصل بفارسی پیاز است و بری او بی بوته و در کهسارها روید که بهترین او گویند و طعم و بو و برگش مانند پیاز و ببرکی کومران نامند و تیز از بستانی
است و مجموع آن در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و گویند در چهارم گرمست و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته
او که با گوشت چرب باشد و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرای او کثیر الغذا
و ملین طبع و پخته او با چربی جهة سرفه و خشونت سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه پرورده او با سرکه جهة یرقان و سپرز و با سکنجبین مشتها
و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و بشهای مانع غثیان ادویه گرم و دافع سموم و آب او جهة رفع ضرر سگ دیوانه گزیده

بستیج بسبیلد
بساناسا بسیلا
بسقیس بسوردیون
بستان بسته

بشنش بشمه
بشنک بشولیون
بشنان بشم بشینک
بشه بشم وزغ بشباش
بصل

نافع و خصوصا چون بکچهار یک بوزن شاه زان در عرض سه روز خورده شود بغایت مجربست و تما... او جهة دمعه و حکه و جرب چشم
و ابتداء نزول آب و با عسل جهة باه و سعوط او منقی دماغ و بوئیدن او جهة رفع ضرر هوای وبائی و بوئیده دماغی و چکانیدن آب او که کذشتن
پخته او در گوش جهة ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح نافع و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بوره
و عسل و نمک جهة برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجربست و با موی آدمی جهة زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهة گزیدن عقرب
و زنبور و ضماد پخته او جهة نضج اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه جهة درد مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر جهة شقاق مقعد
و بواسیر و زهیر مجربست و حمول او جهة گشودن راههای بواسیر و سیلان فرمودن خون مؤثر و جهة کچلی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او با موی
سوخته و کافور جهة اکله مجرب قیروطی آب او با پیه مرغ جهة ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر محرورین و اکثار او مورث نسیان و مهیج
ریاح غلیظه و مولد خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنج و مصدع محرورین و مصلحش نشستن او با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب
و کاسنی شاوییدن و دافع بوی او ملح قلی و نان سوخته و گردکان مشویست و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضمادش
جهة داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است بصل الفئ پیاز دشتی ریزه و پوست او سیاه و برگش از برگ بلبوس دراز و نباتش کم
و آب طبیخ او بغایت منقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضلات را بقی دفع کند و سقوط قوه و خناق کشنده است و دوای استعمال نکردن است
بصل العنصل و بصل الفار و بصل ابرز عنصل است بصل الماکون بلبوس است بصل الزیز و بصل الذئب بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است
بصل النرجس پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور است و بدستور سایر پیازها در مین ذکر نیافته مذکور است بصاق القمر حجر القمر است بصل
و بصل الخنازیر اسقیل است و گویند بلبوس است بطم بفارسی و ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و دیر خزان میکند و برگش با رایحه
با عطریت و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوست او و ترش و بفارسی ین نامند درخت اخضر او
موصوفست و صمغ او را بفارسی و ترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور است ما درخت و برگ شاخ او در اول سیم گرم و خشک و محلل و کاسر
و نفول پوست او محلل اورام و برگش خضاب موی و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب مفید و برگ خشک او با روغن با سرکه جهة رویانیدن موی
و دراز کردن مو مؤثر است بطیخ بلغت رومیه بفارسی خربزه نامند و بیونانی فابش نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او بقدر شیرینی
مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب نازک پخته بجربست و بهترین او شیرین و ملیونست که خربزه گرمک نامند و مثل سایر فواکه سریع الاستحاله
بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده و جلای
او زیاده از سایر فواکه و جمیع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیره او مسهل و آنچه باور
و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی ان و مرض حنار و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن
آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول نمودن او مابین دو
طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهة تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهة کلف و آثار و ضماد
پوست او جهة منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهة اطفال و نوشانیدن دو درهم پوست خشک او جهة اخراج حصاة و اندمال و در دیگ باعث
زود پختن گوشت بغایت آزموده و یکمثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مغثی قوی و ضماد او با عسل جهة قروح شهدیه نافع است و تخم او
در اول گرم و در دوم تر و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و جهة سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان و حلق
و تبهای حاره و مرکبه و تشنج و حرقة البول و جهة بدرقه شدن ادویه جگر و مجاری بول و تسکین حرقت و خشونت قصبه ریه و جهة حصاة
و سینه باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهة کلف مجربست و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو
درهم تا پنج درهم بطیخ اسند بفارسی هندوانه است و بعربی دلاع و دابوقه نامند در اول دوم سرد و در آخر او تر و مسکن حدت صفرا و
خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و تخم سپل جهة قطع بلغم و با شیر جهة امراض سوداوی و با تمر هندی جهة مواد صفراویه و جرب
و حکه و با سکنجبین جهة تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم و با شیرخشت و امثال آن جهة تبهای حاره و دفع غلظ
ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم و شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و معده او و مصلحش گلقند و عسل و قند

بصل الفئ بصل العنصل
و بصل الفار و بصل البرز
بصل الماکون و بصل
الخنازیر بطم بطیخ

و مثال آن و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهة لطافت مستحیل صفرا میشود مثل آب کدو و در مبرودین بدو مصلحش شکر ضعف باه و درد مفاصل و مثال آنست و چون هندوانه را سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را محکم کرده یکهفته بزیر سرگین است دفن کنند آب او مثل شراب مسکر گردد اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو و قدر شربتش تا یکدرهم است و در اخراج حصات و انحدار خرزه از معده گویند مجربست و مربای پوست هندوانه نعم و شکر جهة برسام و وسواس و بهق و مبهی و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم آتشی باشد و تقویت هاضمه نافع است بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف و اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذاء و مسمن بدن و کرده و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهة ثالیل و خاکستر پر و بال او جهة تحلیل خنازیر و زیل او جهة کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیهها و گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوه نافعه و جهة خناق و ورم پستان با آرد باقلی مجرب و جهة سرفه و درد سینه و با کهربا جهة قطع سیلان خون و زحیر و برشتا و با سداب و روغن زیتون جهة زود بحرف آمدن اطفال نافع و پوست او با مرداریه و شکر و نوشادر جهة رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و حشا است بطارخ اسم ماده تخم ماهیست که هنوز تخم نشده باشد و جامد او تقدر انگشتی و مایل او نیز میباشد مثل ریک و بهترین او تازه مایل بزردی سایل است مکور در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهة کرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است که بالخاصیت قطع خشکی آن میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشپیل میسازند قریب الفعل است بادو بطارجیون بطارخ است بطیخ رقی برا، و زاهبحه و بطیخ شامی و سندی و فلسطینی بطیخ هندی است بطرایوناتی سنکلاخ است بطراسالیون یونانی بمعنی کرفس جبلی و آن قطراسالیون است بطراخو یونانی اسم ضفدع است بطریون یونانی خرنوب الشوک است بطیطس یونانی بر وحیت بطیقا یونانی سومیلانی است بطارس یونانی سرخس است بطراالاون یونانی نفطات است بطینه بل است بطباط عصی الراعیست بعیر اسم جمل است بعوض بق صغیر است که بفارسی خاک پشه نامند بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر بغل بفارسی استر نامند و از فرط حرارت مزاج تو الد نمینماید و بندرت واقع میشود و مشاهده شده و بهترین او انسته مادرش مادیان و پدرش الاغ در سیم گرم و خشک و گوشت او جهة درد مفاصل و بیا و جهة نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل او را طبخ نموده سه روز با آب عصیر الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن ۱/۲ زهره او ۳ روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و بدستور او و فرزجه جرک گوش و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزاننده هوام و همچنین بخور زبل و جهة گریزانیدن هوام و خوردن او جهة تسکین قولنج نافع و چون آنرا با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده بموی مالند جهة دراز کردن و سیاه کردن موی مجربست و ذکر الاغ نیز همین اثر وارد و ضعیفتر است از او بغر اغذیه حرائیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر در همی ترتیب دهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم و مایل باعتدال و مبهی و مسکن تب صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و صاحب ریاضت و مولد خون صالح و بطیء الهضم و مولد ریاح و مصلحش داجینی است و مؤلف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش اگر که در اصفهان آش برگ نامند بقلة الحمقاء بفارسی خرفه نامند و بعبرانی ارغالم و بتر کی پرغان سالا گویند نباتش کمتر از زرعی و اکثر او مفروش بزمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی و در دوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهة حصات و ادرار نمودن بول و از حرقت او و بواسیر و نواسیر و حرارت جگر و تبهای حاره و رفع حب القرع و در مثانه و قرحه امعاء و تبرید دماغ و درد سر و قلاع نافع و ضماد او با روغن گل جهة صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهة شقوق سرد و با آرد جو جهة مقعد و شقاقلوس و ورم چشم و ورم و ناغ و جرب و حکه و ورم و درد انثیین و شری و حمره و دمامیل و بادسرخ و کهنه و ثآلیل و بار یوند جهة قطع تب مجرب و حقنه آن جهة درد انثیین و حار و سیلان فضول امعاء و رحم و ضماد تخمش جهة ثآلیل قویتر از نبات او و در زیره

صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع است و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیت مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا پنج مثقالست فرش کردن نبات او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و در ذرورش جهة قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات و گویند مضر سپرز و معده بارده و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده او ملین طبع است

بقر الوحش نوعی از ایل است و مذکور شد بق بفارسی پشه است در دوم گرم و خشک و با اندک سمیت و بوئیدن او جهة صداع و مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او با عسل جهة سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهة رفع عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهة بول احتباس بول و تفتیت حصاة نافع است و گویند چون هفت عدد او را از ثقبه باقلی مثقوب بلعنمایند قبل از نوبه جهة تب ربع مجربست و طلای روغن او با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند منع تولد او کند و مجرب دانسته اند بقم درختیست عظیم و منبت او هند و زنجبار و برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار ریزه و ثمرش مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب از آنجا باشند مدادی در غایت خوش رنگی میشود و از چوب صباغان استعمال مینمایند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و یکدرهم او کشنده است و گویند علاج بیدزهرنیست و در دور او جهة التیام قروح کهنه و جراحات تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهة نیکوئی رنگ رخسار و تقویت مفاصل نافع است بقم بضم با و تشدید قاف و فتح آن بلغت یمن اسم جوز مثل است بقس بفارسی درخت شمشاد نامند و برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبز و تر و براق و سفید و شاخهای او پریشان و خزان میکنند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه و مانند فلفل است و در دوم گرم و خشک و برگش سم حیوان حضوصا شتر و ضماد تازه او با حنا جهة تقویت موی و درد سر و تفرق و شئون که در استخوان سر است و با سفیده تخم مرغ و آرد کند جهة استحکام مفاصل و نی و دهن و طول طبیخ برگ او جهة خروج مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب سکه جهة قوام رسد جهة باد سرخ و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهة رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه او که دانه را بیرون کنند تا یک اوقیه و از خشک او تا سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عرق او قویتر از شکوفه نارنج است بقشورین یونانی نباتیست برگش شبیه بتره تیز و دراز تر و شکوفه و بوی آن کمتر از سیب و بو اوشبیه ببوی شراب و منبتش سنگلاخها است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد برگش جهة جراحات عظیم و ناسور و جدام و خار و پیکان از بدن و تخمش محلل و تخمش با ماء العسل مسهل بلغم و مره سودا و قدر شربتش تا دو مثقال است بقلة یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر و در کنار آبها میروید مایل بسرخی و لطیف است و در شکمبه و طبرستان اسفناخ گویند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه تخم بستان افروز و قسم ماده سرخ و مرز است و در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذاء و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حاره و ضمادش جهة جرب و حکه و اورام حاره و درد سر و جروح و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطیء الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش چاشنیات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهة امراض حاره و اورام شرا و ضماد او مفید و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است بقلة حامضه تره خراسانیه گویند قسمی از حماض نیکت و دقیق ساق و از برگ کرنب کوچکتر و ترش مزه و در دهای نمناک میروید و در افعال مثل حماض و مضر عصب و مصلحش عسل است بقلة الزرار نباتیست از کاسنی برگ کوچکتر و تخمش بر روی زمین پهن میشود و گلش زرد بخلاف قنار که تخمش بر زمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر بهار میخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه و در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است و مقوی احشاء و معده و جگر و جهة خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و هاضمه و تب ربع و بلغمی نافع و در جامه خواب که انداختن موجب دیدن خوابهای خوب است بقلة الدماء نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و از آن ریزه تر و برگش باریک و در شعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منابت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و جزایر است

و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند و پوست بیخ او را میپزند تا مثل زفت میشود و چون به پیکان و حربها مالند هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت آنرا بکشد و در اندلس بیخ مقشر از پوست آنرا بجای کندر استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و ۳ درهم او کشنده است بقی. بقلهٔ حرشانیه. بقلهٔ حامضه است. بقلة الرمل بقلة الابرار است. بقلهٔ مبارکه و بقلة الزهراء و بقلهٔ لینه. بقلة الحمقاء است. بقلهٔ اترجیه ترنجانست و او قسمی از بادرنجبویه است مذکور است. بقلهٔ عربیه بقلهٔ یمانیه است. بقلهٔ یهودیه هندبا بریست و گویند قرصعنه است. بقلة الغزال مشک طرامشیع است. بقلهٔ بارده لبلابست. بقلة الانصار کرنبست. بقلة الخطاطیف دواء الخطاطیف و گویند عروق صفر است. بقلة القدس فودنج بریست. بقلهٔ ذهبیه و بقلة الروم قطف است. بقلة الحمقاء بری ابلیوس است. بقلة الملک شاهترج است. بقلهٔ عائشه جرجیر بستانیست. بقارطافین است. بقیس یونانی بقس است. بقمات خبز الکعک است. بقلة الاوجاع یونانی اورا قاقالیا نامند. بنایت مغربی و بوادی افریقیه و در طعم شبیه بانیسون و باندک تلخی و در دوم گرم و خشک و جهت درد شکم هر شخصی و در هر زمانی مفید است. بقلة الضب بادرنجبویهٔ صحرائیست. بقلهٔ دشتی تفاق است. بقر گاو است و بهترین او گوسالهٔ یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و در دوم او بهترین سایر الوان گوشت گاو زیاده از یکسال در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مواد رقیق و جهت اصحاب ریاضات و فوق نافع و سبب تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او مورث موت فجاءة و مصلح او مهرا پختن و با عسل و سرکه و ادویهٔ حارهٔ ملطفه مثل دارچینی و زعفران خوردن و سکنجبین و شیرینها سوای خرما موافق است و مرقا و کرچربی نداشته باشد با سرکه جهت صاحبان مرار معی و جگر نافع و مانع انصباب مرار بمعده و امعاء و انتشار صفر است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خون او کباب حجری او جهت کشتن کرم گوش و خشکی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سیم خشک و شامیدن یکمثقال سوختهٔ او با آب سرد قاطع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور آن و سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم و طلای دندان و التیام قروح نافع و سوختهٔ او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و مداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهت رفع سپرز مؤثر و پیهٔ او در افعال بهتر از پیهٔ خوک و زهرهٔ او تا چهارم گرم و خشک و جهت رفع سپرز مؤثر و در معاجین جهت صاف کردن منی و شامیدن او با عسل جهت حکه و مرض تنک و طلای او جهت قروح خبیثه و گزیدن عقرب و جانوران و تسکین درد زخمها و در حقنه فرج و غلاف حضیه و تحلیل ورم او با بوره و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و ریش و سعوط سر و فرزجهٔ او با ادویهٔ مناسبه جهت احتباس حیض و شقهٔ رحم و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و قطور او با شیر زنان و شیرز جهت جرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهت منع جرک زخمها و غرغرهٔ او با عسل و مالیدن در خارج جهت خناق و طلای او جهت قروح مقعد مفید و با نطرون و سنگ رخام جهت خراز مفید و قضیب مجفف سوهان کردهٔ او را با تخم بنیر شت خوردن بغایت مهیج و بخور شاخ او جهت گریزانیدن هوام و اسقاط جنین مفید و مغز ساق او جهت تلیین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و شقیقه و استخوان سوختهٔ او مانع زیادتی اکله و شامیدن خون او بقدر یکوقیه که گرم باشد کشنده و ضماد او با آرد جو تلیین اورام و ذرور خشک او جهت حبس کردن خون جراحت و منع ورم بغایت مفید و ضماد خون تازهٔ او که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ چپ او ساخته باشند و در اد حب کنند جهت رفع صرع بالخاصیت مؤثر است و چون گوشت او را قهر انچه با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفین نمایند و کنار نهند تا کرمها یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درهم او سم قاتل است و چون با زر النبج قدری زرد و نفوخ کنند بهوش میاید و گویند آزموده است و خواص بول و در بول مطلق و سرگین او در اخثاء و شیر او در لبن مذکور است. تکا درختیست معروف در مکهٔ معظمه شبیه بشام و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن او و رود آب سفید بکه از آن میچکد از مالیدن سرخ میشود و بخلاف دمعهٔ شام در دوم گرم و خشک و منضج ملابات و مسواک چوب او و دمعهٔ او جهت تقویت لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل ریه و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و ادرار بلغمی و سوداوی نافع. بکمون لغت فارسی و بعربی فج نامند از جملهٔ یتوعات و در کنار انهار میروید شبیه بدرخت سماق و ساقش زیاده بر یکذرع میشود و مایل بسبزی و شیر دارد و منبت عضان و دراز او جهت گویند و برگش شبیه برگ

بکاج و پیچیده و گلش سفید و در هم و تخمش شبیه بشاهدانه و او را حب العقد دانند در سیم گرم و خشک و منع سدد حشا و جهت سپرز بغایت نافع و چون زن در سالی یکعدد آنرا شاد نماید در آن سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نشود. بکاین هندی آزاد درخت بکرشه غشنه است بکیر هندی خیار شنبر است بکر هندی مغز است بکورتن هندی علیق است بکایت هندی خسک است بکایت هندی بیخ نخلت. بلان درختیست بقدر درخت سفرو برگش شبیه ببرگ سداب و لذا آن سفید زرد در بوی شبیه بابونه است او عین آنتش توابع مصر است و در طلوع شعرای یمانی ساق درختها را شکافته ابهای آن که مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسان است و مؤلف تذکره با کن مصر منفرد مایه که بالفعل معدوم است و از چوب شام و از سایر اجزاء میسازند و بدستور بجای حب بلسان و تمر شام را عطاران منفرد و شند ضماد برگش جهت گزیدن عقرب و طبیخ او جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور که سوزانیده باشند با سرکه جهت ثالیل و مربای پوست تازهٔ او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ و برگ آنرا بجوشانند و آب آنرا با روغن بجوشانند قائم مقام روغن است و خواص حب و دهن و عود او در مقام خود گفته میشود. بلبوس لغة یونانیست و بفارسی ریز و ملخه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن پیاز تو بر تو نیست بلکه مثل یکدانه سیر و پوستاد سیاه و منتسج و برگش مثل برگ پیاز و عریض تر از آن و در طعم و بوی شبیه بپیاز و ترکی داغ سوفانی و در لرستان ظرم نامند و بیخش از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولاتست و ابن تلمیذ گوید که مثل پیاز است و کوچک و مطاول و ترکش از علاوی و زنان از آن گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه ببنفشه و طعمش با حلاوتست در اول سیم گرم و خشک و گویند در آخر اول خشک است و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد برگ او بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه و بدستور جهت استرخای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن کر بست شه باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زردهٔ تخم مرغ جهت کمنه تحت چشم و با ادویهٔ مناسبه جهت ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با آرد جو جهت شگاف عصل و ناخن و با فانق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و با سرکه جهت غرب و طلای پختهٔ او در زیر خاکستر با بورهٔ ارمنی جهت نخالهٔ سر و زخمهای تازه و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه نافع و مولد خلط غلیظ و عصب و مورث معص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه مرطوبین و مشهی طعام است. بلیلج ثمر درختیست هندیست مایل باستدارت و بزرگتر از عفص شبیه بهلیلهٔ چینی و پوست او رقیق تر است از پوست هلیله و مستعمل پوست او است در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و مشتهی و بالخاصیت مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بودادهٔ او جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال او جهت دمعه مفید است. بلوط بلغت طبرستان درمازی نامند و بفارسی بالوط گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را بهش نامند و از قسم مستطیل لذیذ تر و درخت او شبیه بدرخت فندق و شاه بلوط قسمی ماکول اهل بلاد و ابن تلمیذ شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده اند و مؤلف منهاج رابع قسم ذکر کرده و این صوابست و در تحصورت شاه بلوط نیز از اقسام او است و مستطیل نیز دو قسم میباشد یکی ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله از محمد بن احمد و او از جالینوس ذکر کرده در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال عفص و یکسال ماکول و در اول سرد و در دوم خشک و تلخ او در اول سیم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و نزف الدم و جهت سحج و سلس البول و تقطیر البول و قرحهٔ امعاء و خفقان و غشیان که از قم معده باشد نافع و ضماد او با پیهٔ خوک مسکن و جهت ورم حالب و اورام بلغمی و سوختگی او جهت قلاع و قروح ساعیه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع و نان او ثقیل و مصدع و مولد سودا و مسدد و مصلحش سکنجبین و قند و قدر شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال و بدلش خرنوب نبطی است و درخت بلوط را بجمیع اجزاء بارد و یابس است و در سیاهی یا زنگ او یابس تر و در قطع سیلان رحم و شالان نافع و برگ او جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب او جالی دندان و جهت اکله مفید است و چون بلوط را با نخود زنا و کندر با روغن زیتون سرشته مداومت شرب او کند قاطع سلس البول و بول فراش اطفال ادرار و متی

ومجفف ناز فارسی است ومجرب دانسته اند وآنکه در حین سوختن چوب بلوط ظاهر گردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاطات و
حفت بلوط که پوست رقیق اوست بر مغز او ملاصق است مجفف قوی ورادع وجهت جراحات وحبس سیلان خون ورطوبات شربا
وضمادا وجهت فتق ضماد آن نافع وبدلش گلنار است وگویند پوست انار ومورد بالسویه بدل اوست وقدر شربتش یکمثقال ودر مطبوخات
تا سه مثقال وشاه بلوط با اندک حرارت وقبض ویبس واکثر از بلوط است وغذائیت او غالب وبا قوهٔ جالیه وسمن بدن ومولد
پیه گرده وشوی او با اشربه مبهی ومهیج باه ومقوی بدن وجهت دفع سموم بغایت نافع ودر سایر خواص ضعیفتر از بلوط ونفاخ وصداع
بلوط مضر حلق وسینه است ومصلح او برشتن او قوی وشکر وسکنجبین وچون پوست درخت او را ریخته وکتیب بر موی کما کنند وبعد از
آن بالطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند وحفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست شلوکست بلوط الارض اسمیست
مشترک بر کمادریوس وبرنج نباتیکه برگش مثل برگ کاسنی عریض ومنبت او در کنار رها وتحت گولان که نوع از آس است و در رشید
اندلسی است وطعم او شیرین وبا اندک تلخی در دوم گرم ودر اول خشک وقاطع فضول ومفتح سدهٔ اعضای باطنی ومدر بول وحیض ورافع غلظ
سپرز وضمادش جهت پاک کردن زخمهای متعفن وگوشت زیاده ومنع زیادتی قروح نافع وقدر شربتش از یکدرهم است تا سه درهم بلوطی
نباتیست برگش شبیه ببرگ شیر وسیاه لون وبدبو وشاخهای مربع وسیاه در شاخ وبرگش خیر شبیه بریشم وگلش مدور وزرد وطعم
است گرم ومحلل وضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه وپخته او در زیر خاکستر جهت نواصیر مجرب دانسته اند وبا عسل جهت پاک
کردن زخمها نافع ودر افعال قائم مقام فراسیون ودو وزن او بدل فراسیون است بلح بحاء مهمله ثمر درخت خرما است که سبز
بوده زرد ومایل بشیرینی شده باشد وغورهٔ خرما مانند ودر اخل اکثر طبوب میکنند در اول دویم سرد ودر آخر آن خشک وباعطریت
وقابض ومقوی معده وجگر وقاطع قی صفراوی واسهال مزمن وادرار بول وسیلان رحم وخون بواسیر ومقوی لثه وضماد او ملحق جراحات
تازه ومقوی عصب مسترخی وخوشبو کنندهٔ عرق ومداومت اکل او قاطع جذام ومضر شش وسینه ومولد خلط غلیظ ومولد ریاح
ومصلحش عسل وشربت خشخاش وبنفشه مربا وقدر شربتش دو درهم است وجزء اعظم سنگ ورا مکت وچون ابی او را با آب غوره بجوشانند
تا غلیظ شود ودر چشم کشند جهت قطع دمعه وجرب وسلاق مجربست بلحنه بحاء مهمله بلغت مغربی گیاهیست که بر روی زمین منبسط
میشود وشاخهای او باریک وسرخ وبهم پیچیده شبیه بریچین که تمامی یکجا در روی زمین مثل دایره بسته میشود وگلش سرخ وسفید است
گرم وخشک ومقطع ومحلل وغرغره وعصارهٔ او وطبیخ او جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد نافع وخوردن او ودر طب مستعمل تخم اوست
ودر آخر دوم گرم وخشک با قوهٔ قابضه ومقوی احشا ومحلل صلابات عصب وجهت فالج ولقوه وسایر امراض بلغمی وبواسیر ورباح ورطوبات
معدیه وبا جوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر وحبس آن نافع وقابض طبع ومبهی وبخور او جهت بواسیر بسیار مفید وقدر شربتش تا
یکمثقال ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز است ومؤلف اختیارات بدیعی بدل شش وفلفل را اجزاء یکثمره دانسته اند انجانست بلادر
لغت هندیست وبعربی حب الفهم وتمر الفهم بار درختیست شبیه شاه بلوط ودهن ومستدیر وسیاه ومغزش بنفش ودر درون او مثل
مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند ودرخت او بقدر درخت گردکان وبرگش عریض واغبر وشدید بود وخوابیدن در سایه
او باعث سکر ومسبات وعسل بلادر گرم وخشک وپوست او در سیم ومغز او در سیم گرم ودر اول خشک ومضر ومبهی ومهیج باه
وعسل او مخلوط بروغن گاو باید استعمال نمود ومحلل ومسخن وملطف ومقرح جلد وجهت امراض بارده دماغی وعصبانی ورطوبی وتقویت
حفظ وذهن ودفع رطوبات وتقویت اعصاب ودفع سلس البول ونسیان وفالج ولقوه ورعشه وخدر واختلاج وقطع ثالیل ووشم و
سایر آثار جلد نافع ومضر محرورین ومحرق خون ومورث بثور دماغ وجوشش دهان وبدن وجنون سرسام ومالیخولیا ومصلحش روغن
گردکان ومغز گردکان تازه وماء الشعیر ودوغ وهندوانه ودو مثقال او کشنده است وقدر شربتش از ربع درهم است تا نیم درهم وبعضی
بوزن ان فندق وربع آن روغن بلسان وسدس آن نفطست واکتحال آن در چشم چهارپایان مورث بیاض چشم ورافع آن خرق
وضماد او با ادویه مناسبه غیر مقرح جهت جمیع امراض بارده نافع وبخور او زایل کنندهٔ بواسیر ومسقط دانهٔ اوست وپوست بلادر
مبهی وجهت حفظ سیاهی مو بغایت مؤثر است خصوصا هر گاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند بلکه نباتیست پر شاخ وخشن مربع

بلوط الارض — بلوطی — بلادر

وساق وشاخهای او دراز وبرگش متفرق وشبیه ببرگ رونامن ومایل باستدارت وگلش سفید وتخمش صلب ومدور ومیان او مایل بکجی وچوپان
شیر را با او صاف میکنند ولهذا اصفی الرعات نیز خوانند مرکب القوی وحرارت ویبوست او غالب وملطف ومنجمد هم از جرم او وبدستور نیم
او فساد عصارهٔ او جهت گزیدن افعی ورتیلا نافع وقطور عصارهٔ او وآب مطبوخ او با روغن گل جهت درد گوش وضمادش با پیه خوک جهت ابتدای
خنازیر مفید است بلبل مرغیست معروف بقدر عصفور وخوش الحان در سیم گرم وخشک وبغایت محرک باه خصوصا بیضه ومغز او و
سرگین او بسیار جالی وبا قبض وضمادش جهت رنگ رخسار وازالهٔ کلف وشعر زاید اجفان ومول وجهت اخراج جنین مؤثر وذکستر بر
او جهت التیام جراحت وخوردن گرم او جهت تصفیهٔ صوت وششش مفید است بلور بلام مشدده مفتوحه سنگیست سفید شفاف
وسنت وبفارسی بلور نامند واکتحال او جهت بیاض وسبل وجرب وتعلیق او جهت ارتعاش اطفال واز خواب جستن مؤثر است بلوط الملک
شاه بلوطست ودر بلوط مذکور شد بلن عدس است بلن بعربی طین ابیض است بلوسیطون گلنار است بلنجمشک بجیم وکاف
فرنجمشک است بلنظس بلغت اندلس بقلهٔ یمانیه است بلسامن بیونانی اسم بلسان است بلسیقی بیونانی حرف بلبلی است بلاقتن
بلغت بربری حرف بربرست بلادر عرضیاست بلون وبکمون بفارسی اسم عرفجست بلطاون بقلهٔ یمانیه است بلغت یونانی
بلبوسا سورنجانست بلوبه شقراقست بلارج لقلق است بلابس بسریانی بلبوس است بلحنه بجیم معجمه بهرامج است بلنجاسف برنجاسف
است بل بهندی تمریست بل بهندی ثمر شجاریست بلوت ترکی نفنج است بلاغ اودی ترکی حرف الماراست بل شیرین بشیرازی کراتیت است
بلک اسم فارسی فرنست بلاجلار بلغت شکابن جوشیطالست بلهیم بلغت دیلمی غالیس است بنفسج معرب بنفشه فارسی است
وبعربی فرفیر نامند وبیونانی انیرو ودر اول سرد ودر دویم تر است وگویند در اول سرد وتر است وبعضی در گرم وتر دانسته اند مسهل صفرا و
مسکن عطش وحدت خون وحمیات حاره وخفقان وغشی وسموم ومحلل اورام ولطیف وجهت صداع حار وسرفه وخشونت سینه
وحلق وحرقت مثانه وبول ودرد گرده وحبس بول وذات الجنب وخناق وذات الریه وصرع اطفال ونزلات وزکام نافع
وچند روز مداومت دو درهم تا چهار درهم با آب سرد جهت دفع اسهال صفراوی لذاع مجربست وسه مثقال سائیدهٔ او با شیر خشت وگلشکر
وامثال آن سریع العمل ومرشتهٔ او با شیره گلقند جهت تپهای مرکبه بعدیل وگویند گل تازهٔ او پادزهر سموم حیوانات ونطول طبیخ او
جهت رفع یبوست دماغ واعضاء وضماد او جهت صداع واورام حاره وشقاق ودرد مقعد مفید واکثار او مورث ضعف دل وباعث
کرب وثقل معده وغثیان والتهاب در تبهای حاره ومصلحش اندکی از انیسون وبدلش نیلوفر وبرگ خیار ودر سعال گل گاوزبانست
وقدر شربت از جرم او تا پنج مثقال است ودر مطبوخ تا ده مثقال وخوردن آب برگ او با ثلث او شکر جهت خروج مقعد اطفال بغایت
مؤثر است وضماد او جهت اورام حاره والتهاب معده وچشم ونتو مقعد ونرم کردن اعصاب ومفاصل وحفظ صحت ناخن ومکرر شاییدن
دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس وضماد او با موم بر سینهٔ اطفال جهت سعال بغایت مؤثر وقطور او در احلیل جهت
حرقت البول وحرارت مثانه وسعوط او جهت درد سر حار وبخور او مفید وبدلش روغن نیلوفر است وتدهین او بر ناف جهت رفع
سعال مجربست وچون بنفشج را با پیه بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در شوم عدیل ندارد وطریق گرفتن روغن او یکی آنکه
با کنجد مقشر ویا بادام مقشر در کیسهٔ کرباسی کرده ومکرر میمالند وخشک کنند تا مغز بادام وکنجد رنگین گردد پس آنرا کوبیده روغن بگیرند
ودیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند وبعد از چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ
بگیرد وبوی بنفشه را بر دارد بنطافلن اسم یونانی ومعنی ذو خمسه اوراق است وغیر اثلق است که بفارسی پنجکشت نامند وبیونانی
بنطا وفطران نامند ومعنی ذو خمسه اصابع است وبنطافلن نباتیست شبیه به پنجکشت وشاخهای او باریک وبقدر شبری وبرگش شبیه
ببرگ نعناع ودر هر شاخی پنج عدد وطرفین برگ او مثل ارّه وگلش ما بین سفید وزرد بخلاف اثلق که گلش مایل بسرخی وزردست وبرگش
شبیه ببرگ زیتون واز آن ریزه تر وچون بدست بمالند بوی او با عطریت شبیه بسیب ونبات او قریب به درخت انار ونبات بنطافلن
بقدر او نمیشود وشاخهای او بصلابت شاخهای اثلق نیست وثمر ندارد واثلق را بزری بقدر فلفل میباشد ونسبت هر دو نزدیک بهم است و
بیخ بنطافلن مایل بسرخی وطویل وغلیظ وکثیر المنفعت است وجمیع اجزاء او در حرارت قریب الاعتدال ودر سیم خشک وبعضی در دوم گرم

بلوط الملک — خوردن — مسهل

دانسته اند مجفف قوی و بلیغ و حدت و محلل او تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهة اسهال و درد جگر و نیش و قرحه امعاء و مفاصل
و عرق النسا و صرع و غرغره او جهة خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهة منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او
با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و جمره و داحس و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع و ۲ مثقال عصاره بیخ او جهة سموم ادویه و تا ده
مثقال از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع و غب غیر خالص و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برگ او جهة یرقان مجرب
و پاشیدن و ضماد نمودن او جهة قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و بقیمه او جهة قیله امعاء و با نمک و عسل جهة جراحات و نواصیر و داحس
و ذرور او جهة التیام جراحات بغایت مفید و افتراش او باعث تقلیل احتلام و سعوط او جهة خنازیر و چارپایان که بعد از
سعوط انقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب دانسته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش از یکمثقال تا ۳ مثقال و بدلش
و بدلش در تریاق هفو لو قدریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد شاخ آنرا جهة تب ربع و برگ ۳ شاخ او را جهة غب و دو شاخ بلغمی و جهة تب
یکشاخ جهة یومی بنوشند بالخاصیت دفع مینماید و چون یکماه هر روز برگ یکشاخ آنرا بخورند صرع مزمن را دفع میکند بنج بلغت دیلم
کیجک گویند چه غلاف او شبیه است بقفیز کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ
و مانند نیم ذرعی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخمی غیر مدور شبیه بحلبه و بسیار از آن کوچکتر و قسم
سیاه رنگش بنفش میباشد و قسم سرخ او گل مایل بزردی و قسم سفید گلش سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال قوتش کم
میشود و اقسام او سرد و خشک اند سیاه او در چهارم و سرخ او در آخر سیم و سفید آن در اول سیم و مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات
و مقوی اعضاء و مانع نزلات و رادع و مجفف و محلل صلابة مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النساء و ضماد عصاره او با آرد جو جهة
اورام حاره و درد گوش و چشم با شراب جهة نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای او بعد از کندن مو مانع روئیدن او بشرط تکرار و مطبوخ
او با سرکه و با ثلث افیون مجفف قروح و طلای او با زرده تخم در خیسیل و عسل و بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع نزف
الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و امراض مقعد است و چون برگ شاخ تازه سبز او را در عصابه طبخ دهند بغایت مسمن
اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن سه چهار عدد برگ او با شراب دافع تبی که با حرارت و رطوبت باشد و بخور او جهة جرب
دست نافع و نیش قیراط او جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهة اکله استخوان و طلای تخم او با زرده تخم مرغ یا پیه جهة درد مقعد و کنج
ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهة منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهة درد خصیه و فرزجه او جهة قروح رحم و رطوبات او مفید و با
بزر بنج جهة سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن و با ماء العسل و نیمو زن او خشخاش جهة منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضاء و با افیون
جهة رفع بیخوابی و سنون با قطران جهة درد دندان و تاکل او و بخورش جهة کرم دندان و مضمضه طبیخ او جهة دندان و ضمادش جهة درد جگر مزمن
نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش
افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل است و افیون است و دهن او که بزر بنج سفید را کوبیده با آب خمیر کرده در
آفتاب اندک خشک کرده فشرده باشند تدهین با او جهة قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط او جهة رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهة
درد گوش و حمولش جهة صلابه رحم نافع است و چون بزر بنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده بروغن بگیرند در منافع تریاق
سرسام و مالیخولیا و وسواس و شدید النفس است شربا و سعوطا بندق معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در
اول خشک و مبهی و مقوی معاء خصوصا معاء صائم و نزلات کننده جوهر دماغ و قلیل الغذاء و کوفته او با ماء العسل جهة سرفه مزمن و بو داده
او با اندک فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهة خفقان و هزال کلیه و حرقت البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب
نافع و ضماد سوخته او با پیه خوک جهة داء الثعلب و با دهن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهة رفع ازرقی اطفال شیرخوار و روغن او بغایت
موثر بغایت مثل تموز و شامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهة سموم اغذیه و با شکر و عسل جهة سرفه مفید و نگاهداشتن دانه او در چهار رکن
خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و غلیظ مغز ها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانید و سکنجبین
و جلابست و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا پنج درهم و چکانیدن ممضوغ او در چشم جهة طرفه و پوست سبز او بغایت

قابض و دود انگشت او و حابس اسهال کهنه و جفت او بدستور که پوست لاصق مغز است و روغن او گرم و خشک و جهة سرفه بارده و درد سینه
و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهة گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش مویز است بندق هندی رته است و آن دانه ایست
بقدر فندق و پوست صیقلی و با رقت و صلابت و شفاف و تیره رنگ مایل بابلق سبز و مغز او سفید مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک
و مقوی ناشفه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه و جگر شربا و ضمادا و قاطع رطوبات و نزلات و جهة فالج و لقوه و اسپغه و صرع و ریاح
غلیظه نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و با انیسون و عصاره او مسهل و بلغم و زرداب و صفرا از جمیع بدن بی اکراهی حتی اینکه باعث
دفع برص و کلف و نمش و یرقان میگردد و هیجده قیراط او با شراب یا سکنجبین رافع قولنج و یکمثقال پوست او جهة گزیدن عقرب و رتیلا
شربا و ضمادا و جهة تب ربع و اسهال و اسپغه شربا و جهة صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و سدر و ریح الخشم که عبارت از
بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور پوست ملاصق مغز او جهة جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهة خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع
اطفال و اکتحال طبیخ او با سرمه جهة رفع احولی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهة ذات الجنب بارد و ربو و سرفه و نفث الدم
و فرزجه مغز او جهة اخراج جنین و احتباس حیض و یک درهم او جهة درد رحم و قدر شربتش از نیم مثقالست تا یکدرهم و چون در هر مثقال او
نیم دانگ محموده داخل کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده با سکنجبین یا جلاب مدتی خیسانیده و پس
از سکنجبین یا با عدس یا جو مقشر و گوشت مرغ طبیخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه میگردد و
در اشفاع سعدیل است نبک پوست درختیست خوشبو شبیه بپوست درخت توت و گویند پوست درخت مغیلان یمنی است و اکثر را
اعتقاد آنکه نبک اسم یمنی و هندیست و در اس مشروح گشته در اول گرم و خشک و با عطریت و مقوی معده و دماغ و قاطع اسهال صفراوی
و غثیان و مدر بول و حیض و جهة طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد و رطوبات
سخت او و قدر شربتش تا پنج درهم است و بدلش اس است نبقه دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیده تر و بشیرازی شو گویند قسمی از خلو
و بنفیدی و تدویر او نیست سرد و خشک با اعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهة فتق و اسهال و ذرور او جهة قروح ساعیه
نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است نبات وردان حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام و قریب آبها
و جاهای متعفن میباشد و بیضه او شبیه بلوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مخفف و با شاید سوخته او تا یکمثقال و نیم با عسل جهة احتباس
بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و حرقت البول و درد رحم نافع و قطور طبیخ او جوف و با روغن زیتون جهة درد گوش
و با اضافه موم و زرده تخم مرغ جهة درد رحم و گرده و احتباس بول ضماد او بغایت مفید و چون آنرا با قدر ماناوانده که از قفا فس کیفار
ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد جهة بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و بیضه او در
رفع قروح مذکوره بعدیل و خوردن او با ماکولات مورث برص و درد زنخ و نوشادر باعث گریزانیدن او است بن بسکون نون اسم
مری است بن بتشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است بن بفتح با و سکون نون بلغت فارسی اسم حبة الخضرا است بنتومه بلغت اندلس
خرفطاست بنبر سپستان است بنج جیبی دودی شوکران است بنفسج الکلاب شاهسفرم است بنات الرعد فطر است بنات النار
انجره است بنجکرون اسم فارسی لسان العصافیر است بنطرون یونانی بورق است بنات الشیخ هر است بنات بلغت فارسی
علک البطم است بنو مرلخه اسم فارسی عدس الماء است بنجکشت بفارسی اسم اثلق است بنطارفطران اسم یونانی و بمعنی دو خمسه اصابع است
و بنطافلون را نیز باین اسم خوانند بنداوش بلغت سریانی ثیل است بنطاطلوس یونانی بنطافلینت و بمعنی ذو خمسه قوائم بنطافلون
یونانی و بمعنی دو خمسه و اسم بنطافلن است بنگارعلا اسم سریانی بنفاریج است بنگن اسم هندی بادنجان است بنوسا اسم سندی نفنغ
است بنولی اسم هندی حب الفلفل است بندا اسم هندی مرز است پنیرمایه اسم فارسی انفحه است پنیرک اسم فارسی خبازیست پنیر بفارسی
جبن است پنیر خرما بفارسی جمار است پنبه دانه بفارسی حب القطن است بنفشه نک اسم فارسی شاهانج است بنبوق اسم ترکی قطن است
پنبه کهنه اسم فارسی قطن است بنگ اسم فارسی قنب است و هندی فاد مغیلان است بنیر کوستانی اسم فارسی ملوخیا است
بنکو شیرازی بزرقطونا است نحنی اسم هندی اسپند است بنجره هندی خفص است بیدر هندی ساقت بیرون هندی طباشیر

بندق هندی
نبک
نبقه
نبات وردان

بن بن بن بنتومه
بنبر بنج جیبی دودی
بنفسج الکلاب بنات الرعد
بنات النار بنجکرون
بنطرون بنات الشیخ
بنات بنو مرلخه
بنجکشت بنطارفطران
بنطافلون بنداوش
بنطاطلوس بنطافلن
بنکارعلا بنکن بنوسا
بنولی بندا پنیرمایه
پنیرک پنیر پنیر خرما
پنبه دانه بنفشه نک
بنبوق پنبه کهنه بنکه
بنیر کوستانی بنکو
بنجره بیدر بیرون

سندکر هندی ... بوزیدان بجهت سفید و طول انگشتی و صلب و مصمت و با خشونت و بعربی مستعجل نامند و آن نوعی
از مستعجل است و فرق میان دو نوع آن خطوط کثیره بوزیدان است بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و میگویند بعضی بربریست و فرق میان
هر دو حلاوت بوزیدان است و بعضی کره دارد و شبیه بسورنجانست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه مسمن و محرک جماع و
بانی حسیت مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهت
استسقاء و رفع کرم معده و ازالهٔ اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قرنفل جهت بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و
قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند بوزیدان و در تریاق بقیت بیموزن او و زرنباد و زراوند طویل است

بوش دربندی

بوش دربندی فرصلی است متخلخل از نباتی ترتیب میدهند و نبات او بقدر شبری برگش مثل برگ حنا و تخمش مدور و از شاه دانه کوچکتر و مایل
بزردی در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره و نقرس و رمد و صداع نافع و بدلش
اشیاف مامیثا و حضض بولاموینون یونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه ببرگ کرفس و لطیفتر از آن و گلش شبیه گل شبت
و تخمش ریزه و خوشبو در دوم گرم و خشک و شده و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و مدر بول و مسقط مشیمه و گرم بکم است و مستعمل برگ و تخم و
عصارهٔ او جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهت خنازیر و محمول او جهت اخراج کرم امعاء و مقعد و

بولاموینون

مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است بولاموینون یونانی نسخهٔ مخلصه
و سیاه و مابین درخت و تخمش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب اندک بزرگتر و در اطراف شاخهای او چیزی مستدیر و کوچک
و در آن تخم سیاه و بیخش شبیه بدرونج و سفید و دراز و با صلابت و تلخ و منبت و زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ او است
در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهت درد ورک و قرحهٔ امعاء و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب
جهت عسر البول و عرق النساء و با شیر تازه جهت تفتیت حصاة نافع و سه قیراط انرا چون ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقرب
باشد بس تا نیاشاول نماید و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریاح آن و قدر

بورق

شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش بادزهر است بورق بفارسی بوره نامند و آن نمکیست که از احجار شوره ناک
متولد میشود و اقسام میباشد سرخ آنرا نطرون و سفید سبک پر سوراخ انرا و بسیار سبک شبیه بکف مایل بخفیفی و صلب آنرا فریقی و
زبدی و سفید سنگین را بورق الصاغة نامند و معمول زرگرانست و اغبر او را بورق الخبازین نامند و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را
رومی نامند و مصنوع او یکی از درخت غربیست که صمغ آنرا غلیظ کرده قرص میسازند و این سیاه خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر مایل
است و مسمی ببورق العرب و یکی از زجاج و قلعی است که با سوده باشند با آب قلعی تنقیه میکنند و بعد از تنقیه در آب مذکور
میجوشانند تا بحد احتراق رسد و این بار زهت است ... از انقسم عمل میاید و بهترین اقسام او ارمنی است و شدترین همه زبدی
در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و شاشیدن ادرار منیلی و قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه جهت
طلای او و بغا و سموم و با سهوزن او زیرهٔ کرمان و ماء العسل با فسنج نو فاو مثانه جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم فطر و زراریح
و با ماء الجدار جهت رفع سمیت خون گرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با نفخه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشندهٔ کرم بکم و با آب و
روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضمادش جهت ازالهٔ جرب و حکه و اوساخ بدن و برص و بهق و زنگ حنا و با روغنهای گرم جهت رفع لرز
و قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خوک و خر جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرگین کاو جهت استسقا
و با روغن بابونه جهت ادرار فرمودن عرق و ضماد او با روغن بر ناف و شکم و نشستن نزدیک آتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج او
نافع و طلای او بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویهٔ مناسبه جهت فالج و التوای عصب و قطور او با شراب
و آب جهت سدهٔ گوش و دردان و رطوبت و دوی و طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض و تقویت
باصره و غرغرهٔ او با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده و نشستن در شراب او جهت خراز و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و فرزجهٔ او جهت رطوبت
رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ او

ازیکدرهم

از نیم درهم تا یکدرهم و بدلش کوزن و نیم او نمک و مداومت استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر موی باعث رقت
او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آنست که چون آنرا با بیاض بیض سرشته در کوزهٔ سفال بسوزانند
و تا نه مرتبه بخرار عملنوره بیز با خلل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع جمادات و شقبه او سلخ و الحاق و صبغ شرب یباید و مجرب شمرده

بول الابل

بول الابل قرصطی است که از من گاو و بول شتر ترتیب میدهند و از زمین و مکه خیزد جهت الصاق جراحات خبیثهٔ حیوانات نافع و بغایت
گرم و خشک و در امراض بارده بغایت مؤثر است بول از جمیع حیوانات گرم و خشک و جالی است و تفاوت بحسب امزجه مختلف
است و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و کاو است و چون هر بول را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و تو
و دانه مال و تخفیف پیه طبیعت و بول انسان جهت قروح عمیقه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و چرک و خراز و سعفه و ابه و منع زیادتی خبیثه و
شور پر آب که در سر بهم میرسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لذع را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و شاشیدن او جهت
رفع ضرر هوا و گزیدن جانوران و سموم ماکوله نافع و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهت رفع سپرز و تعدیل و نشستن مقعد با بول
گرم جهت ورم آن و در مرض استسقاء و نشستن گوی با او مانع ریختن وقت قطاوات و حقنهٔ او جهت مغص و محمول ثقل بول با روغن حنا جهت
درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم حکانیده و اکتحال او جهت غرب و رمد و ظلمت
باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول حمیر شده باشد جهت قطع نزف بغایت مجلی
الدم و اعضا مفید و شاشیدن بول طفل نابالغ جهت عسر النفس انتصابی و طلای کف او جهت ثالیل مؤثر است و بول گاو و ماده جهت قروح المفاصل
و نو جهیر و از کاو نر جهت درد معدهٔ بارده و بواسیری و با مرصاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و نشستن عضو با خردل و بول کاو و
جهت خدر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت معدل است و بول خر جهت درد گرده
و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول حمل مثقال باشد جهت استسقاء لحمی و قطور او جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت ثالیل و بول
شتر جهت ورم جگر و سدهٔ او و استسقاء لحمی و قطور او جهت درد گوش و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده جهت قطور
او جهت جراحت گوش نافع و بول جامیش با مرصاف و صبر زرد جهت درد گوش بارد مجرب است بولا بسر یلنی با قلی است بولودیون بر وی
سرخس است ابوطاموقیطن یونانی سلق الماء است بولوطریجون یونانی پرسیاوشانست بوجهیرا فلوس است بولوسیون یونانی
البلاب سیاه است بوتی قنطوریون غلیظ است بولوقنیمن یونانی قرصعنه است بولفلین یونانی لسان الثور است بوت
یونانی درختیست ثمرش شبیه بزعرور و ظاهرا درخت کندش تمر باشد بوقل اسم حرف است بانس فلفلویه است بوسفاس زفت
یابس است بوریطن یونانی مرقشیشا است بوقیصا دردار است بوشاد شلجم است بوفا هندی میش موش است بولوخوریون
یونانی سقاچیج است بورنگ بادروج است بوطانیه قاشرست بواکی اسم اصطلاحی پنج بقول مثل چغندر و شلغم و زردک و ترشی که دوا است
زرق العرب و بورق الخبازین و بورق الصاغة از اقسام بورق در بورق مذکور شد بوکر هندی تس است بورچا هندی اسم
تمر است بورهٔ سلماسی بفارسی نطرون است بورهٔ سفید اسم فارسی بورهٔ رومیست بول هندی اسم مرصاف است بول بیای فارسی اسم
هندی ورد است بوم اسم عربی جغد است بوف اسم فارسی قسمی از جغد است که بترکی بارقوش نامند بوکه هندی اسم کله است بونگ
دبوره هندی تنگاله است بوی مادران هندی برنجاسف است پوست بفارسی اسم قشر نباتات و جلد حیوانات پوست کفه
هندی اسم فارسی زبل است پوست مار بفارسی سلخ الحیه است پول بزکوهی بفارسی سلاه است پودنهٔ کوهی و جوبه بفارسی فودنج جبلی
و نهری را نامند بوتیمار بفارسی شقنین بریست پوست بهار خرمای ماده کفریست بوزه اسم مزراست پودنهٔ صحرائی اسم مشکطرامشیع است
پوست بیخ درخت زرشک اسم ارغیس است بوزینه بفارسی اسم قرد است بوز بترکی اسم جمد است بوزنه ازدن بالغی بترکی نفنن را
نامند بوی نوز بترکی اسم قرنفل است بوزا بترکی اسم عجل است بولاد قسمی از حدید است بوقده اسم ترکی خنط است بهمن
بلغت فارسی اسم بیخیست مثل زردک و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهموار و با عطریت و سفید او را ظاهر و باطن سفید
و سرخ آنرا ظاهر سرخ و باطن و منبت او کوهستان و نبات او در ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل برگ کاهو و منبسط

بولا بولودیون
بوطاموقیطن بو
بولوطریجون بوجهیرا
بولوسیون بوتی
بولوقنیمن بولفلین
بوت بوقل بانس
بوسفاس بوریطن
بوقیصا بوشاد
بوفا بولوخوریون
بورنگ بوطانیه
بواکی بورق العرب
بورق الخبازین
و بورق الصاغة
بوکر بورچا بوره
سلماسی بوره سفید
بول بول بیای
بوم بوف بوکه بونگ
دبوره بوی مادران پوست
پوست کفه پوست مار
پول بزکوهی پودنه کوهی
پودنه بوتیمار پوست بهار خرما

دفانسا

دخان آنک و کثیر التشریف و برافش خندی با هم پیچیده و بکل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قویتر و کرم فرد و مقوی باه
و دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با عسل و نمک
جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی و فرزجهٔ او با زعفران جهت شقاق رحم و خوشبو کردن او نافع
و آشامیدن آب طبیخ مهرای او با شکر در هیمن ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود و مغز سفل و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر شربت
از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه وقیه و بهر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و بدل احمر او
در وج و سفید او زرنباد است بهنگره بلغت هندی از قول امین الدوله صاحب جامع کل گیاهیست در شکل شبیه بانجدان و از نبات
انجدان بزرگتر و مایل بسرخی و سبز کے و بطعم و بوی تیز دارد و مخصوص بلاد هندست و بولس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت شرای صغر او
و حمره و حصبه نافع است و اهل صناعت خواص بسیار از آن ذکر نموده اند و بدلش برگ سداب بهم میدانند بهنے نباتیست شبیه
بنبات جو و از آن کوتاه تر و خوشهٔ او شبیه بشینم و منبت او مواضع سایه ناک است سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت اسهال
مزمن و نزف الدم که مرفوع البزر باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در ابریشم ملون برنگ سرخ ارغوانی یا دال
سرخ بسته بر عضوی که خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند بهش اسم شاه بلوط است و مقل تازه را نیز بابن اسم
نامند بهراج اسم بید مشک و در خلاف مذکور خواهد شد بهرم و بهرمان بفارسی اسم گل عصفر است بهق الحجر خزاز الصخر است
بهار قسم صغیر اقحوان است بهرمان صاحب جامع میگوید اسم فارسی یاقوت است بهج بوزیدان است به اسم فارسی سفرجل است
بهار درخت خرما اسم فارسی طلع است بهار قسم نر خرما اسم قفور است و او را اکهر نامند بهرات صورات هندی نوعی از بیش و در بیجا
مذکور است بهنر بهندی غنم است بهیره بهندی بلیله است بهنگ بهندی لسان الثور است بهوکیس و بهلاموس بهندی سعد است بهلاوه
بهندی بلادر است بهرت بهندی ذئب است بهنگره بهندی زاج است بهین جمر بهندی فطر است بهین ترود بهندی سنامکی است بهنگ
بهندی قنب است بهول کلمرخ است بهوپر بهندی ابهل است بهطه هریریست بهارنگی اسم هندی برنگ سفید است بیض مراد
از مطلق او شجم مرغ خانگی است و حرارت هوا سفید او و حافظ او از فساد دو نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در
ها نزدیک از مرغ تولد کرده باشد و نیمبرشت او معتدل ترین غذایست مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفید
او در دوم سرد و تر و زردهٔ او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و سهل و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و
روده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و اصلاح او مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده و ضعیفی که از فصد بهم رسیده
باشد و موافق مزاج سودای و نیمبرشت او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانهٔ مورد و امثال آن جهت اسهال
مراری و با مصطکی و امثال او جهت درد شکم و با تخم ترهٔ تیزک و با نمک سقنقور و نشاره قضیب کا و و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت
نافع و خوردن زردهٔ تخم مرغ خام جهت گرفتن مار و حرقت مثانه و تصفیهٔ صوت مفید و مضر معده و مداومت او مورث حصاة کرده
و بهق و کلف و بسیار پختهٔ او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویهٔ حاره و بکامه و نیمبرشت او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر
جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر وانزروت جهت تسمین بدن بتعدیل و با دام الاخوین جهت زحیر و با طباشیر
و کهربا جهت قطع سیلان خون و تشدید فوهات عروق و با نیم مثقال جرم لک که زرگران ریوز نامند و الاترا با جهت استحکام سینه بند جهت
قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم و روغن جهت تلیین ورم اعضا و طلای
پختهٔ او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیر مقعده و ضربان او و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام
حاره و با مرو زعفران جهت دردیکه از خون غلیظ بهم رسد و تبهای جهت شقاق سفلی نافع است و سفیدهٔ تخم مرغ مغری و خوردن او مولد خلط خام
دیر هضم و خوردن زردهٔ با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن او با آب جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد
او جهت درد چشم نافع و جراحات مقعده و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن او و بر بشره جهت منع آثار حرارت
آفتاب و با ادویهٔ قابضه بیخ جهت قطع خون رعاف که از پردهٔ دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع نزلهٔ چشم و تبهای رادع و مسکن

بهنگره

بهش

بهرم بهرج

سام و جهت اورام حاره نافع و حقنهٔ او با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحهٔ امعا و زحیر و اسهال مراری و حمول او با روغن گل جهت ضربان
مقعده و رحم و اکتحال جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد سفید و با کافور و بزر البنج جهت صداع حاره مجربست و پوست تخم مرغ جالی و مجفف
قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و نفوخ سوختهٔ او بقدریکه سیاه شود و فاکستر نگردد جهت رعاف مهلک
مجربست و سوختهٔ مکلس او که مانند آهک سفید گردد با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر است و خوردن پوست مسحوق او بقدر دو
درهم مهیج باه و طلای او با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و لصاق جراحات تازه و برده
ملاصق پوست او حمول لاعید البکاره است با خون کبوتر بچه و از سم اوست و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهکست و در علم صناعت
از آن بهتر و با بوره و نوشادر منقی مشتریست و روغن تخم مرغ که زردهٔ آنرا در تابهٔ آهنی بآتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و
ملطف و جهت درد مقعده و بواسیر و درد دندان و رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زردهٔ را با نوشادر ثابت بر شته کرده
روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجربست و هر گاه احمل جامد را با او حل کنند احمل بار در ثابت کند و جالینوس جهت بچه نیم پخت کردن
تخم مرغ قرار داده که هر گاه در آب جوشیده بگذارند تا صد شماره کنند و یا در آب سرکرده با تش گذارند تا سیصد شماره کنند
نیم پخت میشود و قدر شربتش از یکعدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و تیهو و دراج
و کبک شبیه بتخم مرغ خانگی اند بیش بهندی بش نامند و او بچینیت منبت او بلاد چین و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از او
و او سریع نفوذتر از سم افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد و بحیرا بلغت هندی سنگیا
نامند و جندال نیز گویند و آن بیخیست شبیه بشاخ آهو برگره و بر رده او نقطهای سیاه و گاه باشد که مانند طلق مسحوق و مثل کافور سوده چیزی
بر او نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل بسفیدی و قویتر از همه سیاه او است بحدیکه اگر بر رکاب طلا کنند
در راکب تاثیر کند و اقسام او را بر شاخ گاو دمال اند بجای کثیر خون دوشیده شود و قسم دیگر بچهناک نامند و آن بشکل جدوار است بیرونش مایل
بسیاهی و درونش زرد مایل بسفیدی گیاهش بقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را بنفش و بحبه این کشنده است
بقدر نیم ساعت و تخمش بقدر شبت و قسمی صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش مایل بزردی و شبیه بسعد و او را اثرک نامند و در غایت
تندی و تلخی است و همین قسم شبیه بجدوار است و سایر اقسام سوای مهوره از تلخ و تندی مباشد و قسمی شبیه بنقط و بسیار سیاه و قسمی شبیه
باکلیل الملک و قرون السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی ابهرات موات نامند و او سفید مایل بزردی و طولانی عیز
مخروطست شبیه بیخ نی گره دار و بقدر انگشتی و بهمین نیز گویند و مهوره نیز نامند و بکدا انک او قتال است و قسمی اهندوا نیز گویند
شبیه است بزرد چوبه و در زرد چوبه گاهی یافت میشود و رنگش سبز غبری با اندک زردی و منقط بسیاهی و کالوت نیز گویند و بقوت بچهناک
است و قسمی شبیه بزنجبیل و گاهی در او نیز یافت میشود و بقوت بچهناک نیست و قسمی چلک نامند و نوعی الکجائن نامند و قسمی اردو
گویند و هر یک شبیه اند بچهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار نباتی دیگر نمیروید و اهم بچهند زهر دونر از آن و هر یک کمتر از
بیست ذرع دوری داشته باشد بسبب قرب جدوار کشنده نیست و بسکه مداومت بسمیات نکرده باشد در امکان تحصیل این
اقسام نمیتواند نمود و همه در چهارم گرم و خشک و در طلیهٔ برص و جذام و در معجون بزرهای مستعملست و گویند که اشتناق اقسام او مورث صرع
بیش موش بیشا حیوانیست شبیه بموش و مکان او موضعیست که منبت بیش است و تریاق اقسام بیش و سایر سمومات حیوانی و نباتی
و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که نباتیست که در جوار بیش روید و فادزهر او است و اشتباه بجدوار کرده اند و او را ابوحا
نیز نامند بیل بلغت هندی ثمر درخت هندیست بقدر سیب و تنجم و با عفوصت و قبض و رایحهٔ او شبیه بجمر و بسیار خوشبو و درخت
او شبیه بدرخت سیب و برگش از آن کوچکتر در دوم سرد و در سیم خشک و قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعا و مقوی معده و قاطع زرد
و امرباکه او که بانگبین باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است بیشم ثمر درخت
شبیه به کوکچکی و صلب و زغب دار زیاده از به صاحب تذکره گوید که درخت بشب و امرود است برنهال بلوط و به و درخت بید
و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود و تا او اسط زمستان باقیست در سیم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان

بیش موش شا

ومقوی معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او با زهر سموم حاره و مضمضه او جهة تقویت دندان و جلوس در آن جهة قطع نزف الدم رحم و برگش جهة التیام جراحت تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سدد و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش بلیط و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است بیخ مرجان بفارسی بسدست پیاز اسم فارسی بصل است پیاز عنصل بفارسی اسقیل است بیخ شیبی بفارسی اصل الفقل است بید اسم فارسی صفصاف که بید بری باشد بید مشک بفارسی خلاف بلخی است بیخ تفتی بفارسی اصل الاشوکرانست بیخ انجدان خراسانی بفارسی اشترغاز است بیه خرما بفارسی جمار است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر خطائی بفارسی دند است بیه بفارسی شحم است بیه قاوند درقاوند مذکور است بیجک کشف برگشت است بیل کوش بفارسی لوف الکبیر است بیخ کوله بر بفارسی مهرو دشت بیخ انار دانه دشتی بفارسی مغاث است بیخ لفاح بری بیروج الصنم است بید گیاه بفارسی نیل است بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است بیخ جماز بلغت نگاری سرخس است بیخ ددر جماز بلغت مذکور بسفایج است بیم بلغت مذکور سداب است بیزرد بفارسی بارزد است بیوز اسم فارسی قسمی از قرصعنه است بیجاده بید سیاه است بیخ برنده اسم اصفهانی شیطرج هندیست بیخ بخور مریم اذربونت بیخ سنبله بفارسی سنبل اروناست و آن فو است بیان ترکی سوسن است بینی ترکی دماغ است بیلدرجین ترکی سمانی است بیلکه دارو بلغت نگارین جند است پی پل هندی فوفل است بیره هندی فلوس خیارشنبر بیخ هندی اسم تخم بنا تا است پی پلامور هندی دار فلفل است بیته هندی مرار است بیل کا چار هندی ضمان الارض است بیبو هندی راسنی است بیرزا هندی بارزد است بیر هندی سکو است بیلا هندی حفیه است بیل هندی نور است بیوله هندی شجر البق است بیر هندی کنار است بیغول تخم کتان بیارون بلغت مصر اسم شین است بیغاین سداب است تانبول پان است و مستعمل اهل هند نباتش شبیه بنبات لوبیا و برگش مثل بیجد برگش شبیه ببرگ لبلاب مایل بتندی و بر سبزی زنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و مفتح و مفرح و مشهی طعام و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مبهی و مدر فضلات و مفتت حصات و مقوی قوه حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهة رفع رطوبت دهان و سرخ کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لهات و تحلیل ورم آن و ضماد او جهة التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنکه با قدری آهک معمول استعمال نمایند و جرم او را اشاول خنسند تا ملوک و ملول تا نبولست تا کوب فرفیونست تا غندست عاقرقرحا است تا سمقت ترشی ترنج است تا تینا صعتر است تا لقیس حرفست تا توره اسم فارسی جوز ماثل است تا نه اسم هندی نحاس است تا ل هندی نفره و برنج و مس است تاک اسم هندی درهم سکه چهار دانگ و نیم باشد بادانه بلغت دیلم حب الزلم است تبن بفارسی کاه نامند و مجموع او در اول سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق بخار او جهة رفع انار یکه از برودت هوا در اطراف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهة رفع سستی نافع و بشره را شبیه بشره مریض میسازد و ضماد خاکستر او با میوزن او و نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاه جو سرد جهة افراش محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهة حفظ تکو فهای درخت از سقوط مؤثر است و بالخاصیت مجموع کاه مضر عصب است و خوابیدن بر روی او بغایت مضر و عرق کاه و گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع است تبر ذهبست تبن مکه اذخر است تتری هندی سماقست تج هندی دارچینی است تخم کاجیره و تخم کافشه قرطم است بفارسی تخم ترشه بفارسی بزرحماض است تخ بعربی خمیر ترش است تخم کرفس کوهی فارسی فطراسالیونست تخم کاج فارسی حب الصنوبر صغار است تخم مرغ فارسی بیض است تخم خرفه فارسی رزاوشانست تخم زرد کره برهای دوقوست تخم کیت بفارسی بیک شاهدانج است تخم زرداب بفارسی تومونست تخم نکو بفارسی حب البان است تخم گرنجه باقلی مصریست تذرج معرب از تذرو فارسی است و ترکی قرقاول و در نگارین و مازندران تورنگ نامند در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ در اول و دموی الکحال زهره او خون او جهة بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهة رفع قروح مجرب و طلای سرگین او جهة بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله

نافع و سعوط زهره او مفتح سده دماغ و در دفع نسیان مفید و اکثار او مصدع و مولد صفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است تر برد هندی اسم جراد است تندو بفارسی تدرجست ترمس بفارسی باقلی مصریست و از باقلی کوچکتر و سفید و اندک فرورفته و مایل بزردی و ریزه او تر و زرد تر و تلخ تر در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر اول گرم است مدر بول و حیض و جالی و مفتح و محلل و مسقط جنین و کشنده حب القرع و کرم شکم و ضماد او جهة بهق و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و عذب سم هوام و اکله و نار فارسی و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهة عرق النسا و ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهة تسکین اوجاع حاره و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر جهة اورام بارده و تشنج بلغمی و مفاصل و با قلیونیا جهة ثالیل و برص و مقعد و شقاق او قطع دانه بواسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کرمک و پته مجربست و غسل بشره با او باعث سرخی لون و شقیه او باخ و مصلح احوال مو و خوردن او صباح و سار جهة قوت باصره و قطع صداع مزمن و ادمان او و نزول آب و با عسل جهة تنقیه نفس و سرفه مزمن و استسقاء و تقویت سپرز و مثانه و دفع حصات و حمول او با مر مسقط جنین و اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیر بنهاو قدر شربتش با ادویه از سه درهم تا پنج درهم و مفرد او تا پنج مثقال و بدلش در طلا کردی ده وزن او با قلی و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر افعال فنتین است و مشهور است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشیدن او بجوشانند تا شیر را جذب کند پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهمان گرمی برکنج ران ضماد کنند بهمان غاید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و بهیکاه اسهال بلغم کند و هر گاه موضع را باب سرد بشویند قطع اسهال کند و ترمس بری در جمیع افعال قویتر از بستانی تربد بیخیست ظاهرش سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نباتش و ساق در او برگش شبیه ببرگ لوبیا و اطراف او مدور و گلش آسمانی چونی و ثمرش مثل العصافیر و بهره اندرونش سیاه باشد مثل خرنوب هم است و زرد او نیز بد است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و بار تخمیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده و منقی دماغ از بلغم و جهة عرق النسا و مثال او و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و باهلیله کابلی و امثال او جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعاء و مخفف اعضاء و مغثی و مکرب و مصلحش حراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و بسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و از مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشه توت بوزن او و در بعض از جهة غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد ترنجبین شبنمیست که بر خار ریزه که بجاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و مایل بتر از شکر و ملین طبع و مصلح صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهة سرفه و درد سینه و عطش و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهة اخراج خلط محترق و با روغن گرده گاو جهة عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهة تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سه مثقال و بدلش شیرخشت و بدستور آب جو با شکر سرخ تراب بفارسی خاک نامند و انفع است از آنچه از زمین بسبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد سرد با عتدال و خشک و مخفف و رادع است تراب الطرقات خاک چهار راه است و از تراب آنطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدلست و بسبب مصادمات مختلفه بغایت مخفف و منقی جراحات حرکت دارد و باعث التیام او و جهة استحکام اعضای منتر خیه نافع و جزء بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص او آنکه چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را باطل کند و چون در ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق مؤثر است تراب الصید خاک مغاره صید است که در بلاد شام است و خوردن یکمثقال او با تخم نیمبرشت جهة التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند تراب اشاروه جزیره است در روم که در آنجا هوام مسکون نمیگردد و خاک او جهة سقاط ذلو که در حلق چسپیده باشد آزموده است خصی گندم و جو مرزوع آنجا همین خاصیت دارد تراب الفار و تراب الهالک اسم سم الفار است تراب القی کنگر زرد است ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند ترباملون بلغه است ترسی الوس است ترنجة العسل بلغت اندلسی جوز جندم است ترباق جهیلی تخم نوعی از مخلصه است ترباق فارسی

و تریاق طبیعی پادزهر است تریامان غافث است تریاق الرستاق ثوم است ترفاس فطر است ترشتوج طرنفلا است
تربون بیونانی دفلی است تریاق ترکی مومیائی است تروم بلغت تکابن بطوخودوس است تریاک اسم فارسی افیون است
ترنزک فارسی جرجیر است ترید اسم فارسی ثرید است ترخوان بفارسی ترخون را گویند ترب بفارسی فجل است تره بلغت
اصفهانی کراث است ترنج اترج است تری بهندی شاهفرم است تری بهلا بهندی عبارت از بلیله کابلی و بلیله و امله است ترنه داشی
بلغت تنکابن حماض است ترک بترکی زیل است تسافه بترکی سلحفات است تسریه ظفره است تشتیون و تشمین بنفاج است
تشمیزج معرب از چشمیزک فارسی است و او را چشمک و چشم نامند دانه ایست تبه رنگ بهدانه مثلث و سیاه و براق و در آخر دوم
و خشک و جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع و
چون در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش بخته پس مقشر کرده با نبات و زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم
قوی الاثر است تغیر اسکینت سفید و سبک که در میان سنگ خام یافت میشود جهت قلع بیاض چشم نافع است تفاح بفارسی
سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دوم سرد و خشک و ترش شیرین او که منخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول
خشک و مجموع مقوی دل و دماغ و جگر است و جهت خفقان و عسر النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا
که در معده باشد و با قوه تریاقیه و بخته او جهت سرفه مسیحی و آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب و بی او در معاجین
مفرحه مقوی فعل آن و اکثار خوردن او باعث بهاء مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او قابض و مسکن عطش
و موافق معده صفراوی و بخته او در خمیر جهت اسهال مزمن و مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت تقویت
معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و ترش
شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس او بیمزه و مولد خلط خام و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ
قابض تر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتش تا هفت مثقال است و گفته او با ادویه موافقه جهت رفع
اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر است و گویند تمام سیب هرگاه بخلط حار که در معده باشد رسد دفع او میکند
و رب سیب ترش که آب آنرا با دو شیر سینه بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا
و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر بهال دموی و شش و رب شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرین
است و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیار مؤثر و مربای او در جمیع افعال بهتر است از مفرد او تفاح زغری زعرور است تفاح
الارض بابونج است نفاق نوعی از هند با بریست که بقلیهود یا مسند تفاح ارمنی مشمش است تفاح فارسی خوخ است تفورا
غبیر است تفراس یونانی بیخ است تفسیلون تخشیقون است تفاح الجن ثمر لفاح است تفاح مائی اترج است تفنینا تافسیا است
تقده بقاف کزبره بریست تقره کرویا است تکرک بفارسی اسم جلید است تکان اسم ترکی شوکت که بفارسی خار گویند
تکر اسم هندی اسارون است تل اسم هندی سمسم است تلی بهندی اسم از زوفت و طحال از بز نامند تلیجی اسم هندی سمسم مقشر است تلیا
اسم هندی عود است تمر بفارسی خرما نامند و او را از ابتدا تکون تا انتهای هفت مرتبه میباشد یکی طلع که و سیع نیز گویند و دیگر بلح سیم فلال
چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم و دیگر اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند مبهی
سردین و موافق سینه و شش و کثیر الغذاء و مولد خون متین و مقوی کرده لاغر شده و تلیین مفاصل و جهت فالج و عیار و درد رگ
و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهت تب بلغمی و حصاه مجرب است و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط
و مصدع و مورث قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و محرور را اجتناب او لی و در بلدیکه
خرما حاصل نشود اهل آن بلد باید بسیار تقلیل نماید و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق او جهت اسهال و ذرور سوخته او جهت رویانیدن
ثمرت و قروح خبیثه و التحاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و حدت بصر نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانیده تناول
نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بیعدیل است تمر هندی بارد خیست در غلاف بقدر شبری و دانها بقدر باقلی کوچکی و در خت

اوشل و درخت آن و برکش مثل برگ صنوبر و طعم ما فی الغلاف ترش و سرخ تیره در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن غلیان صفراوی
و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهل سوداوی است و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و دفع
و جرب و قلاع و عطش و تبهای غشیه و کرب و تفریح محرورین بیعدیل و اکثار او مورث سعال و مضر سپرز و مولد سده و
مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در
غیر اسهال زرشک و دانه او در سیم خشک و قابض و منفر او جهت هالک شدن مجرب و ضماد او جهت خلع عضو و وثی و تقویت
عضل و بایسه و دمثال و بخته کشودن دمل آزموده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است تمساح بفارسی نهنگ
نامند حیوانیست بحری و بزرگ جثه و دست و پا دارد و پوست او درشت و در خارج آب نیز تعیش کند و کوچک او در دریا تعیش
کند و رل ابیض نامند و آن سقنقور است در دوم گرم و در سیم خشک و گوشت او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او
جهت رفع آزار گزیدن او نافع و با روغن گل جهت درد کمر و گرده و تقویت باه و قطور او جهت درد گوش و گریه و صداع و شقیقه و دندان
او بربین جهت تب ربع و سوزانیدن او در چراغ مانع صدای وزغ و طلای خون او با بلیله و امله جهت تغییر دادن لون و ضح و بهق سفید
و اکتحال سرگین او جهت بیاض مزمن و تازه چشم و زهره او در ابتدای بغایت قویست و بخور جگر او جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت
منع تزاید جذام و بستن او بر بازو است جهت تقویت جماع مؤثر است تمتم سماق است تمر الهمم بلادر است تمن اسم عربی ارز است
تنلول فارسیت تنبلی بلغت دیلمی نبات تافسیا است تنوش اسم دیلمی علیق است تش دانه توت العلیق را گویند تنکاس بلغت
هندی جهت اخضر او را گویند تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه ششبنج و آن بوره زبدیست و بشیرازی تکک نامند و قسمی
شبیه برف و آن زبد البورق است و بشیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او قسمی از لحام الذهب مصنوع است و قسمی بالفعل
متعارفست مرکب از زنگ و قلی با سوته و سه برابر هر دو بوره ارمنی که مجموع او در شیر گاو دو کاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند
تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی بلحام الذهب است مصنوع است از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف
مس بول کنند و با دسته مس در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و تمام او در سیم گرم و خشک و از
سموست و از افعال او باعث نرمی و زود گداختن طلا و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات
و درد دندان و تاکل او مفید است و معدنی او را خاصیت آنستکه شقه قلعی و تلیین آهن میکند و چون آهن را یکبار در آب تنکار
معدنی نطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد نطفیه کنند آهن مذکور مثل مقناطیس ضرب آهن میکنند و فرق میان معدنی و غیر معدنی
ظهور رطوبت مصنوع است در آتش بخلاف معدنی تنین بفارسی اژدها نامند و بحری او از دنباله مثل عقرب میگردد و بری با دهن
و هر دو نوع را دست و پاچنگال میباشد در چهارم گرم و خشک و قتال و ضماد خاکستر سوخته او با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و رص
و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع سمیت و جاذبست تنن ماهیی بزرگ است که در دریای مظلم و در دریای شام بهم
میرسد و نمکسود مینمایند و خوردن نمکسود او جهت سم مارشا فذار و ضماد او جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی
کردن بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ است تنباکو طاهرا قسمی از ماهیزهرج جیلی که قلوس نامند بوده باشد چه
در ماهیت بقسم سیم او شبیه و در سمیت بنسبت ماهیی بادو مشابه و قسم سیم فلوس را تعریف کرده اند که برکش مثل برگ کرنب و از آن دراز
و با اندک رطوبت چسبنده و قش زیاده بزرگ و با اندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی است و مؤید دیگر آنکه در زمان بقراط
جهت رفع وبا کیاهی را مقرر کرده اند که آورده در اطراف شهر در خندق دود کنند و دود او باعث کردید که اهدیر او با اثر نکرد و
الحیاه قسمی از فلوس بوده و این اثر با تنباکو میباشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و الله اعلم بحقایق الامور
و او در آخر سیم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم قسام ماهیی و دود او مصلح فساد هوا و معطش نزف الدم جراحات تازه و تجفیف
قروح مزمنه آزموده است و از جمیع ثقات مسموع شد که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بوده صاحبان استسقا از خوردن
سبب ادرار بول و عرق مفرط در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس

محرورین وسوداوین ومشاینه اورا نمودم واو معاون رفع تبهاست چه معادین او یا اندک تبی که باشند ادراک لذت
او نمیکنند ثرزدی خطائی قرمزیست مصنوع سرخ مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی و غیره و بهترین قسم عصارهٔ گیاهیست و سرخ او مغشوش بطین
ارمنی و امثال آنست مرکب القوی و رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و اوجاع او و گزیدن هوام و تسکین درد سر
و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و شیافش بجهت انکه او تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر
و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهت قرحهٔ چشم و مقعد و قضیب و فرزجهٔ او جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل اکثر از
رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کتیراست تبول تانبولست تنوب قسم کوچک صنوبر است تنوم قسم صغیر صامریوماست
تبزی اسم هندی حنظل است تنکهار اسم هندی تنکار است توت شیرین و بنطی و ترش آن و در اسامی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم
تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مهیی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر
و فاسد سپرز و مسمن و مقوی بیه گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حار فراوان و مصلحش سکنجبین است و ترش
او در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و لادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان
و مسکن عطش و مشتهی و غرغرهٔ آب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحهٔ امعا و اسهال حار و رب
او نایب مناب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته
باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبیخ او با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و شیر
بغایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم ریشهای او با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و
بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا و قریب الاثر است و رطوبت بیخ آنرا که خراشیده زخم کرده و آنچه در عرض شبانه روز
جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل دملها مجرب و نافع است و از صمغ توت همین اثر آید و چون آب ریشه
توت را که از شاخهای او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیک سرپوش بجمیز گرفته بجوشانند
تا بدرس رسد خضاب بغایت قوی و مجربست و مضمضهٔ طبیخ پوست درخت و برگ او جهت دندان نافع و خوایدن صمغ او نیز همین
اثر دارد و عصارهٔ برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت شرای مزمن و طلای برگ او با روغن زیتون
جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس با سرکه جهت رفع شقاق و شرا آزموده است توابل اسم اصطلاحی ادویهٔ یابسه است که در
اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و امثال آن تودری اسم فارسی و یونانی اردسمن و بعربی بزر خمخم نامند نباتیست و او را برگ دراز و چاق و
شاخهای او سرخ و صلب و با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندکی پهن و سرخ و زرد و سفید
میباشد و بی شدی و در صفهان قدومه گویند و سرخ آنرا قدومهٔ گلگون و او غیر جنبه است چه جنبه را فاکشی نامند و حقیر نباتست هر دو را اشتباه
نموده ام و هر دو را اثر قریب بیکدیگر ند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رخسار
نافع و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش بهمن سرخ و نبات او قابض و در غایت رادع است توتیا معرب از دوده ما فارسی است و بیونانی
تمقولس نامند و آن معدنی و انابیقی میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه بپوست تخم شترمرغ و برگ او خیری مثل نمک ظاهر
و بهترین اقسام و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و او غلیظتر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و در غایت صلابتست و انابیقی که مشتق از انبیق است
و بفارسی اقلیمیای قلم مینامند و بنابراین که معنی شنیدند زان باشد عبارت از او است و چندین قسم میباشد یکی از دود مس است که در گداختن
سنگ مس در کوره دو طبقه بهم میرسد قسمی سفید و بسیار سبک و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب و هست و او
از ادویه اقلیمیاست که بتدریج در ذوب مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم رسد و بدستور آزموده و از چوب درخت زیتون و برگ و از بر
بعد از اخراج دانه او بعمل آرند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت آم و دو مصطکی و حب الخضرا و شمار و انجیر
و از گل بودنهٔ تازه و از شکوفهٔ تاک و از سریشم ماهی و از غری جلود بقر و از سیم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اتخاذ آن که بعد از نیکو کوب
کردن او در ظرف سفال های داده سرپوش سوراخ داری برآن محکم نموده چندان آتش کنند که دود آن بر طرف شود اما طریق تنشیم و سریشم

اکه

ثرزدی خطائی — تبول تنوب تنوم — تبزی تنکهار توت — توابل — تودری — توتیا

انکه بزرفت یا بعسل آلوده و بدستور تنشیم کنند و صاعد هر یک را استعمال کنند و بهترین مصنوع او انابیقی کرمانی و بهترین معدنی سفید
و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق عمل او بدستورات تحریر یافته است و امین الدوله
ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و نفخ و سند روشبه سنگریزه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته
و مغسول او را بر دو مجفف بلیغ و مشوی او لطیفتر و مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحهٔ
چشم و قضیب و خانه و مقعد و سرطان متقرح و جراحات خبیثه و سایر اعضا و اندمال قروح با روغن گل جهت التیام جراحات عصب
و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معدهٔ مسترخی و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و اکثر امراض عین
و اکحال و شیافات جهت حرقت البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم مثقال و قسم معدنی
او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیمیا بدل او است و طریق تشویه آنکه توتیا را با
آب بابونه قرص کنند و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بکرات تا بشناخته شود توبال معرب از تفال فارسی است و انچه سنگریزه از
مس و آهن تفته در حین کوفتن او ریزند و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است که قرب
نامند در سیم گرم و خشک و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام قرحهٔ چشم و خشونت
اجفان و بردن گوشت زیاد و صلب جراحات و اشیاف مغسول او با علک البطم با آرد گندم با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استفراغ
و اخراج مار صفر نافع و زیاده او باعث تشنج و قرحهٔ معاست و ناشستهٔ او را نباید در اضمده و مراهم استعمال نمود و آب مغسول او در
نهایت لطافت و حدت میباشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه و در سایر
خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لثهٔ بسته در جای نمناک خصوصا تحت حجرها گذارند زعفران میشود و آن جهت رفع
جرب عین و طلای حمرت او و با ربع او نوشادر جهت رفع بیاض و سبل آزموده است و با سرکه و عسل محلل اورام است و هر گاه آنرا
با سرکه مکرر تقطیر کنند معادل مرتبه دیگر نقل مینماید خصوصا مشتبر او چون با نحاس و رنگ آن زعفرانست زعفران ممتزج کرده و بعد از
آن تقطیر شود و شنجرف با سرکه مقطر مکرر برآن تقیه کنند بحدیکه شنجرف حل شود بهترین اعمال دانسته اند توت العلیق و توت
الوحشی ثمر العلیق است تودری نون شوکرانست توجره بلغت مغربی بقلة الاوجاع است توز فارسی و جوز رومی است توت اسم
فارسی فرصاد است توکه بترکی ثعلب است تهین بهر اسم هندی باقلی قبطی است تهین ایلاج اسم هندی ایل است تهوک اسم
هندی لعابست تهویت اسم هندی طوطیت تهویر اسم هندی فرعست تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و هر یک آن بر
عماده و بری او غیر خمیر و برگ و بارش کوچکتر و در شاخ دیواخیر نامند با سمیه و بسیار گرم و شدید محلل و ضماد او در رفع ثالیل نافع
و شیر او در افعال قوی تر از شیر بستانی است و تازهٔ بستانی در اول گرم و در دوم تر و مهیی و کثیر الغذاء از سایر میوه ها و سریع الانحدار و
مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوهٔ عصبی و مسر دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری آب
ناشتا و تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر بول و هزال کرده و خفقان و ربو و سعال
و درد سینه و خشونت قصبهٔ ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نایب مناب تریاق و با بادام و پسته مسمن
بدنهای ضعیف و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم و بقدر یکدانگ و نیم بورهٔ ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک
او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرق مسامات جلد و لهذا
اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان سوء هضم و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب
و رفع سورت ریاح مؤثر است و ضماد او با آرد جو و گندم منضج و محلل ورم بناگوش و دملها و با پوست انار جهت داحس و با زاج جهت قروح ساعیه
و با خردل جهت طنین گوش و طلای او با بورهٔ ارمنی جهت بهق و مثال او و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب جهت جنون و ریاح
بواسیر نافع و سوختهٔ او در سفید کردن دندان بیعدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده
باشد و حقنهٔ او با سداب جهت منعش مغیرست و انجیر نارس ملین و محلل و جاذب و با تریاقه و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب

توبال — توت العلیق توت الوحشی تودری توجره توز فارسی توت توکه تهین بهر تهین ایلاج تهوک تهویت تهویر تین

وباسرکه ونمک جهة قروح رطبه وباعسل جهة گزیدن سگ دیوانه وباکرسنه جهة گزیدن ابن عرس وطلای او بابرگ خشخاش جهة اخراج
استخوان شکستهٔ ریزه شده مؤثر وشیر انجیر مسهل قوی وخطرناک ومنجمد کننده کل ذائبات وآب کنندهٔ کل منجمدات واکتحال او
جهة نزول آب ومحمول او با زردهٔ تخم مرغ وسوم مدر حیض ومنقی رحم ومخرج جنین وضماد او باحلبه جهة نقرس بارد وباآرد جو جالی جرب متقرح
وقوبا وکلف وبهق وطلای او جهة گزیدن هوام وسگ دیوانه وسنون او جهة دندان مأکول ودرد آن وباپیه جهة قطع ثالیل مفید وبرگ
تازهٔ او جهة گزیدن سگ دیوانه وجهة التیام جراحات وخشک او باسرکه جهة تقشیر جلد وطلای او باآب جهة رفتن سوی وطبیخ او
جهة تقویت استخوان کوفته یافته نافع وسایر اجزاء او آنرا فی الجمله نفعی در صرع وجنون ووسواس هست ومرش قویتر است وچون انجیر
دانه دار را زرد در سرکه خیسانیده وهر روز یکعدد آنرا با قدری سرکه او بنوشند وبعضی را گویند ضماد نمایند جهة تحلیل سپرز مجرب دانسته
وچون باماده گرد کان کوبیده در روز یک مثقال آنرا بخورند باخاصیت اطلاق نماید ومجرب است ومضر جگر ضعیف ومصلحش گردکان
وصعتر وانیسون ومصلح انجیر تازه سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدلش در ادویهٔ شش مغز چلغوزه وقدر شربت از خشک او تا سی مثقال
واز تازهٔ او تا یک رطل نبواج ختائی پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار وگویند پوست درخت ان الصافی ببلاد ختا است
وظاهر طالسفر باشد در آخر دوم گرم وخشک وقابض وبسیار تلخ وباماست جکیده وربوب قابضه جهة اسهال مزمن بارده وقطع خون بواسیر
وضماد او باسرکه جهة درد سر وآماس رخوه وسنون او جهة درد دندان وتقویت لثه ونزله رطوبی وبخور او جهة رفع وباطاعون جهیله الاثر
وبدستور جهة بواسیر وشقاق مقعده ودرد دندان ودرد رحم وفرزجهٔ او جهة قطع سیلان رحم وحیض مفیداست ونیم مثقال آنرا باحب
نیلوفر جهة حبس اسهال مجرب وقدر شربتش تا یکمثقال ومضر محرورین ومعطش ومورث التهاب احشا ومصلحش کثیرا ورب ریباس فواکه ته بهو
اسم فارسی تهوجبت تنغال وتهال نیز نامند ودان بکر تنغال است تین احمق جمیز است تین الفیل جوز آمره است حتین بازر نزر است
تقلیلس اسم یونانی خنثی است تیدی اسم هندی حرا است نیجات اسم هندی سلیخه است ترنج اسم هندی سراج است تیدوکی کهر
اسم هندی آبنوس است تین فرنجی بلغت مصر رقع بماینت تاقسیا صمغ نباتیست سفید ونکوشه بانزروت وشیر نخ
ومنبت او کوههای سخت ودر شکاین دالموت جز ندو بدیلی متبیلی ماند ومنج آنرا زخم کرده رطوبت آنرا بعد از انجماد میگیرند
وبعضی مجموع آن نبات را افشرده عصاره میگیرند وآخرین مغلظ وسبز مایل بسیاهی میباشد در آخر سیوم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه منفخ
ومسهل غلیظ بلغم وجهة درد پهلو وبطلان اشتها وتحلیل ریاح وسدد وضماد او جهة داء الثعلب ورویانیدن موی ودرد زانو ومثال آن وباعسل
ادسوم وکندر جهة اسقاط بواسیر وجهة قلع آثار سیاه وتیشه کبود جلد وباعسل جهة جرب متقرح وباگوگرد جهة نفخ وورم طحال نافع و
زیاده از دو ساعت نباید گذاشت وقدر شربتش تا یک قیراط ونوبت بنج ادرار فعال مثل صمغ است ودیوان ریزه کرده در روغن زیتون
بجوشانند جهة تقویت عصب ودرد مفاصل ونشانیدن او جهة فالج بغایت مفید وقدر شربت از پوست بیخ او وجرم او تا نیم قیراط
واکثار او مورث ورم حلق ومعده وجهة اسهال بول وعرض ضیق النفس وغشی ومصلحش شیر تازه ولعاب بزر قطونا وبدلش دردا و
الثعلب حرف با است وگویند بالخاصیت تخم سداب رفع مضرت او میکند وچون گیاه وساق ورا داخل در اغذیه کنند مرتبهٔ احداث
حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشد وزنگی خار را راسخ کند وجهة اکثر امراض باردهٔ رحم نافع وداو غیر صمغ سداب برست
جه سداب بری اصفات غیر اوست ثاقب الحجر بسفایج است ثام لوبیا است ثاموس یونانی مرزنجوش است ثالقیس یونانی
حرف با است ثجیر بجیم الاجیزهای افشرده است وقوتش متوسط مابین عصاره وجرم انجیر ودر مطلق ثجیر مراد الآب انگور است وآن
قابض وضمادش بانمک جهة ورم حار وورم صلب ورم پستان وحقنهٔ او جهة قرحهٔ امعاء واسهال مزمن وسیلان رطوبات رحم وآشامیدن
برشتهٔ کردهٔ او باد انهای انگور که در رو یافت شود جهة قرحهٔ امعاء واسهال بغایت نافع است ثخین انچه غلیظ باشد ثدی ضرع است ثریا
بلغت اندلس اریقار ونت ثرید نانیست که در آب گوشت ریخته شاولنمایند وشاملست بر انچه در روغن وشیرها وغیر آن کنند
ثعلب بفارسی روباه نامند وبهندی گیدر نامند و حیوانی است معروف بوست او ودر گرمی قریب بسمور وجهة مرطوبین ومبرودین ونطول طبیخ زنده
ومذبوح او جهة درد مفاصل وطبیخ زنده قویتر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند جهة تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعث

راه رفتن اطفال ودر رفع عیاء ونشانیدن یکمثقال از شیر او که خشک کرده باشند باآب وعسل جهة ربو وسرفه وطلای او باپوست روغن
تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب وپیه او جهة درد گوش وباروغن زیتون ومثال آن جهة نقرس ودرد مفاصل بارد وسعوط زهرهٔ او باهموزن
او آب کرفس در هر ده روز یکبار جهة ابتدای جذام وزیاده نشدن آن بغایت مؤثر وگوشت او جهة مبرودین وتحریک باه وصاحبان
استسقا مفید وخاکستر پوست او جهة سوختگی آتش وبواسیر وقروح حاره وتدهین دست وپا بپیه او مانع مضرت سرما وبگاه داشتن
دندان او جهة منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند ومالیدن پیه او بر چوب ونصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک
بر آن چوب ثعبان مار عظیم است ثغار زر بغین معجمه درد است ثغا بلغت عبرانی اسم حرف با است ثعولس اسم هندی بار تیست
ثفل اسم جرم چیزها است که آب آنرا افشرده باشند از تخیر غلیظتر ودر افعال شبیه او است ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد ودر
دوم خشک وسکن درد دندان حار وخارج کنندهٔ زلو که در حلق مانده باشد جهة کرم معده وتقویت هضم معدهٔ حار وتبهای حاره
وجرب وحکه وضماد او بر پیشانی جهة قطع رعاف ونشانیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومخدر ومعطش ومورث سعال ومضر احشای
ضعیف ومبرودین وصاحبان جذام باطنی است وآب پرورده او بهتر است ومصلحش قرنفل وعسل واز خواص او آنکه چون نمک با برف
آمیخته بر شیشهٔ پر آب یا بلور بکیرند کرشیشه در آن پنهان شود در ساعت آب شیشه یخ گردد ثلج چینی رطوبت منجمد بر نی شبیه
بنمک که از هند آرند جهة بیاض عین وظلمت بصر وضمادش بر بدن جهة تب دق نافع است واین اسم را از یاد وزیر استعمال میکنند ثلیان
عنب الثعلب است ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاهتر وساقش باریکتر ودیبند وغیر مجوف وخوشهٔ او شبیه بارزن
وطعم او شیرین ودر شکاف زر آوش ودر مازندران زبیل گویند درد دوم گرم ودر اول خشک وضماد تازهٔ او جهة ورم چشم ومنع
ریختن موی ونشانیدن او محلل ریاح ومفتح سدد وفاکسرا او جهة تقویت مژگان ورویانیدن او وتقویت باصره ومضر کرده ومصلحش
کتیرا وقدر شربتش تا پنجمثقال وبدلش تودریست ثمرة الطرفا درخت گز است بزرگتر از عذبه که ثمرهٔ اثلی باشد ومثلث شکل وگزمازج
عبارت از او است ودر افعال مثل ثمرة الاثل است ودر افعال از حرارت لطیفه وجلای لطیف وتقطیع جنت ثمرة الابل نوع کوچک
بارکز است که عذبه نامند بقدر نخودی وآن بزرگتر وغیر مثلث در دوم سرد ودر سیم خشک وقابض وقاطع نزف الدم ونفث
الدم ومقوی احشا ورآب طبیخ او که یک اوقیه او را در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد منقی رطوبات عفنهٔ
اطفال وجهة گزیدن رتیلا ودفع جرب رطب وباشکر جهة یرقان وزردی رخسار ورطوبت رحم وربو وسعال وضعف جگر واحشا واکثر
وحکه وامراض مقعده وقروح رطبه شربا وطلاء نافع ومضمضهٔ او جهة تاکل دندان واستحکام لثه مفید است ومنقوع او که یکشبانه روز در آب
گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او وقطور او مقوی اجفان ورادع مواد ومانع قبول آفات ومقوی بصر وجهة دمعه وسلاق
وجرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند وجرم او جهة نفث الدم وجراحات شش واسهال کهنه وسیلان مواد وقرحهٔ
الدم وبرشتهٔ او باکل سرخ جهة اسهال مجرب است ودرور او جهة بردن گوشت زیاد وقطع خون جراحات وطلای او جهة زنگ رخسار
وصافی بشره ومحمول او جهة تخفیف رطوبت رحم وضماد او که باآب وسرکه پخته باشند جهة سپرز نافع ومضر سپرز ومصلحش دوقو وبدلش مازو تا
انار بوزن او وقدر شربتش از جرم او تا دو مثقال وگویند تا چهار درهم است وچون عذبه را باصندل وکشنیز جوشانیده آب آنرا
باشکر بقوام آورند شربت مذکور جهة صاحب سپرز بیعدیل است وجهة تقویت اشتهاء وعصاب واعصار ودفع عیاء ومغص وتنقیهٔ رطوبات
فاسدهٔ معده وتقویت آن بغایت مؤثر است ثمرة العرعر اهل است ثمرة الشوک المصری جلنار است ثمرة شجرة الدوام مقل مکی است
ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة الهند رتبق است ثمرة الفواد بلغت مصر شاهبلوط است وبعضی از او مراد بلاد در اسید انند ثقولس
یونانی اسم توتیا است ثوس یونانی حاشا است ثوم الحیه وثوم الکلب وثوم بری اسقوردیون است ثوم الماء طلحب است ثوم الثعلب
بلغت اندلس قسم ثانی سندریطس است ثوم بفارسی سیر گویند وبری او اسقوردیون است وبستانی دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه ودیگری منضم
یکدانه وبقدر پیاز کوچکی واو کمتر است وجبلی او را بفارسی موسیر گویند وبرگش عریضتر از برگ کرسی وگلش بنفش وتخمش یکعدد وپیندانه
وبزرگتر ودر بوی مانند بستانی وبهتر از همه بستانی مشهور بر یکدانه است در آخر سیم گرم وخشک وبارطوبت فضلیه ومحلل ومدر حیض وبول

دعرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت اکثیر بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کنندهٔ خون و با قوهٔ تریاقیه
و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و دافع مضرت آبهای مختلفه و هوای وبائی و عفن آنست و جهت گزیدن هوام
و سگ دیوانه و تصفیهٔ حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و بواسیر و زور باج و تهیگاه و در رطوبین محرک باه و مولد منی
و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح و شرو و درد مقعد و مفاصل و رفع کرم شکم و زلو که در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم
و سدهٔ ماساریقا باشد و تقطیر البول و بخور مذنک خار و ملطف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصات
گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام او باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجیر و سداب و مغز گردکان قوی تر از فادزهر
و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر کوبنده و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بعدیل و اکثار او و عدم
مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیر ده و صاحبان خنازیر و زحیر و مولد صفرای بسیار شد و مضعف باصره
و مهیج امراض ناشیه و منجر و مضر شش و مصلح او بختن اوست در آب و با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و کرده و استعمال کشنیز
و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و مثال آن و شستن در طبیخ برگ سماق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت ثبور لبنیه
و قوباء و قروح رطبهٔ سر و ... جهت بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با حنظل و روغن زیتون جهت سم زنبور
عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت سبطه و ورم اعضا و ضماد پخته با شیر جهت گشودن دمل و تضمید محرق او با عسل جهت ازالهٔ رنگ خون منجمد
در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و درد گوش که در او بسیار کرم پیدا شده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از
برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و سنج شربا و ضمادا نافع و غرغره با سرکه ترشی سیر جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و جهت دمیه
سفید و مضمضهٔ طبیخ او با کندر جهت درد دندان بارد سفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و با زفت جهت
داء الحیه و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشندهٔ قمل است ثوم مون تخمیست شبیه بتخم بفارسی تخم نداب گویند و ترکی صفر ادی
نامند نبت گیاه و مکنه سایه ناک و او شبیه بسداب برگش و از آن ترکلش سفید و تخمش تلخ و شد و ریزه و گویند ترید زرد بیخ او است
و در افعال مشابه عرق در سیم گرم و خشک و مفتح و مسهل اخلاط غلیظه و قاتل کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده
و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کثیر است ثیفوس یونانی آخر است ثربون یونانی دفلی است ثیل بهم ورد ابیض است ثیل
بلغت ترکی اهلان اوتی و در شکار نیز کرک حیراش گویند و آن نباتیست که در کنار آبها و زمین نمناک میروید و مخصوص بمانی نیست
و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او دراز و باندک کسیار و برگش بسیار ریزه و بر هر بندی رسته و گلش ما بین سرخی و سفید و با برگ آن
و طعمش مایل بشیرینی و در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهت مغص و عسر بول و مثانه و طبیخ بیخ او جهت سنگ گرده و آب
گیاه آن و نیم رطل تا یک رطل جهت دفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده مجرب و دافع حرقت البول و احتباس بول و حصات و تبهای
حاره و سل و بغایت آزموده است و ضماد او جهت جراحات تازه و گزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهت قطع
خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت نافع و قسمی از آن را برگ مثل لبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عروق
او در ضخامت بقدر انگشتی و در عدد پنج باشد میباشد و عصارهٔ او با ادویهٔ مناسبه جهت جلای چشم و تحلیل مواد و تخمش بغایت
مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد بمعده و احشاء و تفتیت حصات گرده و مثانه و قروح آن مفید است و قسمی از آن
میباشد که برگ او کره از آن نخود عصای او و ورم میکند و سوختهٔ او در ظرف مس جهت قطع خون بواسیر ضماد او از مجربات دانسته اند
و گویند آن نوع ریزهٔ دخن است که بفارسی ارزن نامند رنگ او عنبر و از ارزن ریزه تر در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض
و قلیل الغذا و از ارزن لطیفتر و سریع الهضم تر و مقوی بدن و با روغن و چربی غذائیت او بیشتر و خوردن مهرای او جهت التوای عصاب و
نزلات نافع و حابس اسهال مراری و کماد گرم کردهٔ او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و تولید خون جدا و مورث سده و مصلحش
روغنها و شکر است جای خطائی نباتی است ساقش زیاده بر دو ذرع و سرخ و برگش مایل به بنفش گرم باعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی
هاضمه و ضماد پختهٔ او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و ملول او معرق و منوم و مضر معدهٔ بارده رطبه و مصلحش بادیان خطائی

دراز یا نه است و ابن تلمیذ گوید که جا قرصالیست که از چین میآورند و مسهل و رافع ضرر شراب است و از کتاب اختیار الصین ظاهر
میگردد که نباتیست شبیه به رطبه و خوشبو و با اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود و تسکین اوجاع و تسکین التهاب و صاف کنندهٔ
خون است جاوشیر صمغیست بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید و نبات او در ساق غلیظ و بلند تر از ارزن و نرم و بر او چیزی شبیه به پشم
و سفید و برگش شبیه ببرگ انجیر و مایل باستدارت و شش و بسیار سبز و قبهٔ او شبیه بقبهٔ شبت و گلش زرد و خوشبو و تخمش سیاه
و قریب بانیسون و خوشبو و شد و بیخش غلیظ شعبه دار و بدبو و اندرون او سفید و بیرون سیاه در سیم گرم و خشک
و محلل و مفتح و مدر حیض و بول و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه و مسقط جنین و قاتل او و با قوهٔ تریاقیه و
جهت تبهای دایره و کوفتگی و تعقد عصب و درد مفاصل و دردیکه از صدمات بهم رسد و فالج و صرع و امراض باردهٔ دماغی و
رعشه که بعد از جماع بهم رسیده و مغص و سرفهٔ بلغمی و تقطیر بول و جرب مثانه و نفخ رحم و قولنج بلغمی و ریحی و استسقاء و حصات
و رافع سموم و منع نزلات و جبر شکستگی استخوان و ضماد او جهت جراحات خبیثه و روئیدن گوشت بر استخوان و بیرون آوردن خار و
منع آن از قبول آفات و دردهای کهنه و ریاح و با روغنها جهت عرق النسا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول او
مسقط جنین و جهت امراض باردهٔ رحم و اکتحال او جهت بیاض و نزول آب و سبل و جهت درد دندان و منع تآکل آن و طلای آن جهت قروح و نار
فارسی مفید و مضر انثیان و مصلحش مرماحوز و خیسانیدن او در طبیخ عنب و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن او وشق با شیر انجیر و با اشق
و بیخش جهت قروح مزمنه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است و نشامیدن تخم او با شراب جهت خناق
رحم و نیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال فنجنکشت جهت احتباس حیض بسیار نافع است جاموس
بفارسی گاو میش نامند قسمی از گاو است گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت صاحب ریاضات و هزال کلیه نافع است و مولد
سودا و مضر درد مفاصل و امثال او و مصلحش ابکامه و دارچینی و ادویهٔ ملطفه و نشامیدن گوشت او جهت صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح
دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و زور او مجفف قروح و رافع حکه و مقوی باصره و قدر شربتش تا سه مثقال و ضماد سم سوختهٔ او با روغن
زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی و شاخ او باعث گریختن افعی است جاجا بلغت سریانی اسم اجاص
است جاء النهر سلق الماء است جاوی زعفران است جامه باقلای قبطی است جاورس و جاوزهرج حجر الفراست جاموس شخاش
زبد است جارکون اسم فارسی بسباسه است جاکو بهندی تشمیر حبث جاول بهندی اسم ارزن است جالکو بهندی اسم فوه است
جاگوس بهندی اسم نفاج است جاتری بهندی اسم بسباسه است جاپهل بهندی اسم جوز بوا است جاره بهندی زره است جاند پل بهندی
بلادر است جال بفارسی درخت مسواک را گویند جامع اللحم قنطوریون است و جیره را نیز گویند جاورس بهندی ذره است جبن
بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازهٔ او در دوم سرد و تر و مضر معده و مورث ... و مقوی کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و سریع
السلوک در اعضا و با مغز گردکان و صعتر بغایت نافع و مسمن و باعث نرمی جلد و بر شتا و بعد از طبخ و فشردن حابس اسهال و ضمادش مانع
ورم جراحات و مضر محرورین و رافع اشتهای طعام و غیر منهضم او باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است و پنیر مکتوم
در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و با نوشادر جهت کلف
نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سدهٔ احشاء و بسیار کهنه و متعفن او اقرب بسمیت و مصلحش مغز
گردکان و در محرورین میوه ها و ترشیها و غیر چکیده پنیر که آنرا دله گویند در غایت ترطیب و منوم و جهت تب دق و سل و التهاب معده و رفع
یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراویه و التهاب خون نافع است جبره بلغت مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انگشت و
برگش شبیه ببرگ نیل و بیخش مثل موی و سفید و بیگل و بیثمر است و در بوی شبیه بتخم در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت
صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب در درهم او جهت دهن عضل و پاره شدهٔ آن نافع و گویند بیخش را چون با پارهای
گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را با هم ملاصق میسازد و مرق او جهت یرقان مجرب دانسته اند جبسین بفارسی سنگ گچ نامند و آن سه
قسم میباشد و پخته دو قسم آنرا که یکی سفید غیر براق و دیگر سرخ لون باشد جص گویند و پخته براق صفا بخیر اسفیداج جصاص نامند و قسام او

درسیم سرد و خشک و ضمادش با نیدان او کشنده است و طلای او با مغز دار و با سفیده تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه جهت رعاف و بریدن جهت
منع عرق و با کل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت زند دموی و منع ریختن مو و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه
مجرب است و چون با روغن زیتون و اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر نوشتجات بیالایند ازاله کتابت میکند و بر جاها باعث قلع
چرک و جرب او میکردد و طلای او بو اسیر را رفع مینماید و بسفداج رصاصین در افعال قویتر از همه و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است
جبلاهنگ لغت فارسی است و جبلیج معرب از او و آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بشونیز و اوتر که صفرا او دی کویند و آن تو نوشت
حب بلغت هندی چوبیست زرد رنگ و از اجزای کلکلانج هندیست و در بعض نسخ بخا معجمه مسطور است جبلات قطر اسالیونست جبین
بترکی اسم زبانیست جبر و جبه بهندی اسم شیطرج جتت جتل بهندی اسم ایل است جشیاب بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات بنج در منه ترکی
و از آن خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار و کلش شبیه بافحوان و تخمش با اندک پهنی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی در سیم کرم و منفخ و محلل
ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او و پستور سه درهم از جرم او جهت تاکسن بادها و دمع مغص بیحی سعدیل و بخورا و مسقط
مشیمه و از آن کوچکتر و بفارسی ماه پروین و یونانی ساطریوس نامند و آن بیخ مباشد بکبر اظاهر تیره و باطن برنگ بنفش و مایل بسرخی
و عقربی شکل و در طعم او لا شیرین و بعد از آن تلخ محسوس کردد و این نوع را ختائی کویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ و مایل بزردی و عقربی شکل
یکی ظاهر و باطن سیاه و سائیده او برنگ نیل و بهر دو را هندی کویند و یکی بقدر زیتون و مایل بسیاهی و کویند از بلاد دیگر نیز دو قسمی اندلسیست
وانتلی نامند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اوست در اول سیم کرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر است و مفرح
و مقوی دل و اعضای رئیسه و حشا و فادزهر جمیع زهرها و دافع زهر سموم و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی با صره و اشتهای باه و مدر و جهت
اورام حاره و بارده و فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد حشا و حصات و یرقان و قولنج و امراض
بارده نافع و طلای او جالی جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و رفع برص و منع وبا مفید و مصدع محرورین و مورث
جراحت امعا و مصلحش سکنجبین و شیر آهن تافته و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانک تا یکدانک و در تب ربع دو دانگ و در تقویت
باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد است جدال نوع سرخ ملح است جدامه حرمل است جدی
و جدا بزغاله است و در مغز مذکور شود جدوار بلغت اصفهان اسم صبر سقوطریست جرجیر بفارسی تره تیزک نامند و بری او را ایهقان نیست
دو قسم میباشد یکی ساقدار و برکش از برگ ترب ریزه تر و کلش زرد و بسیار تند و او را خردل بری کویند و یکی بیساق و برگ او نرم و کم حدت
و کلش سرخ و بستانی دو قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساقدار و برکش با خشونت و در مازندران شاهتره و کوله تره کویند و در شکابن هالی
تره نامند و تخم او سفید و حرف بابلی عبارت از او است و قسمی از شادر بفارسی تره تیزک شامی کویند برکش بزرگ و کلش سرخ و تخمش مایل
بسرخی و طولانی و قسمی دیگر ریزه برگ و تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سیم کرم و در اخر دوم
خشک و بستانی او در دوم کرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصات و مولد منی و محرک جماع
و ضماد او با زهره کاو جهت ازاله قروح و خوردن او ناشتا جهت رفع بد بوئی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سده و منجر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی
و سرکه است و تخم در خواص مذکوره قویتر از آن و با آب کرم مقیی بلغم و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تحریک باه مؤثر و ضماد او جهت
کلف و با عسل جهت بهق و نمش و با زهره کاو جهت شقاق ناخن نافع و مورث فوران خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه
و قدر شربت از بستانی تا پنج درهم و از بری تا سه درهم و بدلش مثل آن تودریست تا تخم زردک با تخم پیاز و زهره کاو درخت نارترش را
با آب تره تیزک سقایت کنند انار او شیرین کردد و هر کاه خشک و نخود در آب او مکرر پرورده کنند در تولید منی سعدیل است
جرسیلک بلغت کوهستان لارستان و جابلق اسم دوائیست که ترکان انجابیان ازرد نامند بیخی است بسطبری انگشتی و طول آن
زیاده بر شبری و طعمش شیرین و مایل بسیاهی و باطن سفید و با صلابت و ساقش قریب بزرعی و برکش شبیه بزبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف
و تیره و بر ساقش از طرف اعلا بقدر برگ بید و کلش کبود و از کل نیلوفر بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ او است رافع جمیع زخمها و تشنج او و چون
بر بن دندان بپاشند بیخ میچسبد که از اکل و شرب زایل میکردد و مسنون او یکدفعه و دو دفعه رافع تعفن بن دندان و رویانیده کوشت

او و دار مجرب است و ضمادش جهت کسر و شرب او رافع زخمهای باطنی و اورام حشا است جری بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلوریست
و ماهی عظیم الجثه است رنگش سیاه و بیفلس و شارب او مثل گربه باریک و دراز و در شکابن اسیلی و در مازندران کلس نامند و ممسوار در کرم
و خشک و ضماد او جاذب خار و پیکان و طبیخ او جهت قرحه امعا و جذب مواد بظاهر جلد و حقنه او جهت عرق النسا بیعدیل و تازه او
ملین طبیعت و جهت تصفیه صوت و قصبه ریه و سل و نفث الدم و خون او بقدر نیم وقیه با مثل او سرکه قاطع خونیکه از حلق آید و مولد بلغم
لزج و بطی الهضم و مضر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و ابکامه و سکنجبین است جراد بفارسی ملخ نامند در دوم کرم و خشک و مسهل
جالی اخلاط غلیظ و جهت تقطیر بول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف و سر را انداخته و با کندر بسم مورد سائیده
باشند جهت استسقا مجرب دانسته اند و جهت جذام بالخاصیت مفید است و بخور او جهت بواسیر و عسر بول و ضماد با کاو که کوبیده باشند
جهت جرب و ثالیل و کلف عضو جا سوخته او با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهت کلف و خوردن قسم بی بال او جهت کزیدن
عقرب مفید و قسمی نوع سبز کردن دراز که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تب ربع بالخاصیت رافع او است و ملخ قلیل الغذا
و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و انار است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی نامند
و انجوانیست سرش مربع و از حوالی سر تا نصف تن صدفی و از هر طرف ده پا شبیه بپای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر
در تحت چشم او بیرون جسته است از جراد بری کرمتر و خشکتر و خوردن او هر روزی عددی تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید و
و نوشانیدن دو مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت روز جهت اخراج سنگ کرده و مثانه مجرب دانسته اند جربوع
علوبست جربون بعقلیه یمانیه است جرجر باقلی است جرامقه منظ الراعیست جرد ماثق و جرد ماثق کرم دندانه است جرجر الملک
قرة العین است جرجیر بمصر ترمس مصری است جردان فاره است جرسیا قراصیا است جرند بلغت دیلمی نبات ماشنیات
جر بهندی سنبل الطیب است جر دل بهندی حنظل است جر هل بهندی انغذ است جر غول بفارسی اسم لسان الحمل است جریه بهندی
عصفور است جرغ بفارسی اسم رحمت جرنی کوشت بفارسی سمین است جرنش بترکی اسم شراس است جرانه بهندی قصب الذریره
است جر بهندی مغیس بیخ است جرز بفارسی کزر و زردک نامند و بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دوم کرم و تر
و کویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر
و اخراج حصات و نطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و ماضمه و پرورده او بسرکه و نمک
جهت اذابه سپرز بیعدیل و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب او قریب بمربای او و نبیذ او که آب افشرده او را با ربع او عسل جوشانیده در خم
بریزند بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطی الانحدار و مصدع و عرق او که با ادویه مناسبه کرفته شود بدستوریکه در دستورات
مذکور است در جمیع آثار نایب مناب خمر است مکرر در اسکار و ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر محرورین
و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و پخته او با کوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال
و از مربا تا هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل او و چون بکجز و او را با کجز و تخم شلغم
در جوف ترب در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ کرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربت تا دو درهم
و بدلش انیسون و دو قوه است و بری او را در بلاد قزوین کزرا نامند بیخش بقدر انگشتی و کلش زرد و غلاف تخم او فارناک و در دو
مذکور است در اول سیم کرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی و در افعال سوای تحریک باه قویتر از بستانی است و حمول او مخرج
جنین و خوردن خام او جهت سموم و ضماد پخته او با اصل و برگ او جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و نخستین او در منازل باعث
کریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین بر حمل است جزع سنگیست که از معدن چش خیزد و دارد و در او
بچشم و طبقات او خطوط مستدیره سفید و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی قسم او را باباغوری کویند و قسمی سلیمانیست
و ظاهرا عین الهر نوعی از او باشد در سیم کرم و خشک و جالی و با حدت و باعث بیداری و جهت یرقان و منع خواب شرب او و جهت عسر
ولادت پیچیدن او در موی زنان مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن و رفع ام الصبیان و نگاه داشتن او مورث

خصومت مردمان باداراننده او و دیدن خوابهای هولناک و دافع نقوه و سنون او جهة تنقیه و جلای دندان و در ورا و قاطع
خون و جهة رویانیدن گوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهة رفع بیاض و نزول آب نافع است جزرانج ثمره طرفا است
و معرب از گزمازو است جزدر شتر بچه است جزاقلیطی و جزراری گویند شقاقل است جباذ زعفران است جسیمی خاک است
جبار ثمر هندیست جشیش بفارسی بلغور گویند و او نیم کوفته گندم و مثال او است جشمیزج و جشمک تشمیز جیت جص بلغت
فارسی اسم مهره عین الدیک است جص جبسین مجرسته بفارسی گج نامند جعده گیاهیست کمتر از نیم ذرع و برگش مفروش و بحرکت
بالا مایل و دو دیگر را اطراف محیط بخار ما ریزه و اطراف شاخهای او مثل قبه و بر آن خوشه مثل کل سفید مایل بزردی و با عطریت
و این نوع جبلی است و جعده صغیر نامند و بستانی را جعده کبیر گویند برگ او بزرگتر و کم بوتر است و مستعمل او جبلی است و بعد از
هشت ماه قوتش کم میشود و در آخر دویم گرم و خشک و مفتح و با قوه تریاقیه و مدر بول و حیض و ملطف و طبیخ او جهة گزیدن هوام
و یرقان سیاه و استسقا و رویهای بلغمی و سوداوی و رفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصات و تنقیه رحم
و رفع نسیان و با سرکه جهة سپرز و ضماد او جهة تنقیه قروح مزمنه و استیام آن نافع و مضر معده و سر و مصدع و مصلحش جماع او قدر شربتش
تا سه درهم و از طبیخش تا ۲ مثقال و بدلش بوزنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم پوست بیخ انار و سلیخه است جعده قنا بلغت
دمشق پرسیاوشان است جعده صغیر جعده کوهیست جعده کبیر جعده بستانی است جعل اسم فارسی قسم بزرگ خنفسا است جعفیل
اسد العدس است جعفری بلغت مازندران قسم کرفس اوراق خراست چغندر اسم فارسی بوست و از مرغیکه در روز قوت بصر ندارد
و اقسام میباشد بحیرا بفارسی بوف و بترکی ساروقوش گویند و آن عظیم الجثه تر از سایر اصناف و شاه بوم نامند و بحیرا بترکی بیلاق گویند
و آن کوچکتر از همه است بمرغ حق گر از سایر حقیرتر و بقدر قمریست و قسم اوسط سیاه لون و مسمی بجغد است و در شکاین کور ه بو
نامند مهرباریس گوید که طبوخ دل او در عین ذبح با وجود گرمی او بر روی صاحب نقوه در کردن و رافع علت او است و قطور مغز او با روغن
بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و چون زهره او در باخاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند جهة سلس البول
و بول فراش آزموده است و طلای خون او با روغنها جهة کشتن قمل مؤثر و اکتحال خون او و زهره او جهة سبکوری نافع و چون آنرا ذبح
کنند بچشم او مفتوح و یکی مطموس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و مطموس او مورث خواب است جغرات بلغت خراسان اسم ماست
جفت افزید مؤلف تذکره گوید اسم یونانی است و معنی مزدحیت و بسبب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مؤلف مالا یسع
بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر ذرعی و شاخهای بسیار باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و متلاصق بهم و در طرف ساقش غلافها
شبیه بهلیله و بادام از ۳ عدد تا ۴ عدد و اطراف غلافها خاردار و درون هر غلافی سه پرده و تخمش بحکیه و در هر پرده پنج عدد
میباشد و در دویم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب است و چون هشت مثقال تخم آنرا
با گوشت بره یکجا له بجوشانند و صاحب استسقا لحمی مداومت بآب او نماید طحال و تخمه را رفع نماید و مربای او با عسل بغایت
محرک باه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونیز است جفت پوست ملاصق بلوط و بر طلع اطلاق نیز
میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد او است جفری کفریست جقطوط بقاف شوکرانست جکاوک
اسم فارسی قبره است جگر بفارسی کبد است جکورکه اسم ترکی جراد است جگردک اسم ترکی دانه میوها است جکنا اسم هندی جاهیست جکی
امین الدوله گوید ثمر هندیست بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار و در شکاف درون او دانه ها بقدر کردکان و زرد رنگ و شیرین
طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب و مایل بتلخی و درخت او عظیم است و بالخاصیت مغز او مولد
منی و ممسک باه است جلبید بفارسی ترک نامند و در طبیخ و آثار مثل ثلجیت و در آن گشتیز جلنار بفارسی گلنار گویند و او غیر گل انار است
اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگرند در دویم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهة اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و
زلق الامعاء و سحج و قروح امعاء و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهة بدبوی فم و زیر بغل
و التیام جراحات و منع تباید ورام و سقوط موی و سنون و مضمضه او با سرکه جهة بدبوی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع نوثر

و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص او است که چون روز چهارشنبه وقت طلوع
آفتاب بعد غنچه نشکفته او را صاحب مدومعاذ دندان از درخت بدندان جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند
جلد پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هرچند در طبیخ مهرا تر غذائیه او بیشتر و اصلاح دیرهضمی او با الکامه و
و روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه بآن رسیده باشد بپوست تازه گرم حین ذبح گوسفند و ذبح بزدن اشاره
آن بغایت مسکن اوجاع و ورام او است و بدستور جهة اورام بارده مفید و الصاق پوست سر بز غاله بر سر صاحب سرسام
مجرب و پوست تازه او جهة جذب سم افعی و پوست گوسفند جهة قروح خبیثه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون
جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهة بواسیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آب در گرسنه ۳
روز متوالی جهة رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهة تسکین تبهای سرد و پوست شغال جهة گزیدن سگ دیوانه
و منع ترسیدن اطفال و از آب او سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهة داء الثعلب و محرق پوست افعی جهة داء الحیه مؤثر است
جلوز اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این جهة اشتباه حیم بجاء است
جیبه بجای مهمله حب الصنوبر است جلغطیط دوغ غلیط است جلاب ازشربه و در انجا مذکور است جلباسه وزغه است جلغوزه
اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است اجل ورد احمر است جلبوب نوعی از لبلاب است جلجلان بر سمسم و کزبره شامل
است و بلغت مصر مخصوص سمسم است و مؤلف تذکره گوید اسم یونانی سمسم است جلیف اسم عربی شیلم است جلهم قسم سیاه
عوسج است جلز جلفا است جل نسرین معرب از گل نسرین است جلیان فلزات جلجلان الحبش خشخاش سیاه است
جلنجوج فودنج بریست جلماتا فند است جلوجا جاکشیر است جلجلان مصری بش است جلنجون صعتر است جلنجبین کلقند عسل
است جلیک اسم ترکی قطاه است جلتاق سلق جبلیست جلناغوج اسم ترکی حبة الخضراء است جلقان اسم ترکی حدات است
جلیدان بلغت شکابن ازادرخت جلیره بهندی اسم اشنه است جمیز نوعی از انجیر و یونانی آن اسیقومورا و بمعنی تین الاحمق
است و او غیر انجیر بریست چه انجیر بری از سموماست و ماکول نیست و آنرا در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را شکل انجیر را نامند و ماکول است
درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت اشبه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر آلوچه و زنگ او بعد از رسیدن سرخ و بیمزه و در
بعضی بلاد در سالی مکرر بار میدهد و در اول دویم گرم و در اول تر و جهة سرفه تپیسی و درد سینه و گرده و سپرز و سواس نافع و لعوق
او که برگ و شاخها و ثمر را جوشانیده و آب آنرا با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و گرفتگی او از مجربات
و یک مثقال از برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجرب است و با آموزن او شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق
جراحات و جذاب و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیفتر و نشاییدن نیم درهم او جهة سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او
جهة قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب سرد است حماست
سنگیست که در حجاز و حوالی مدینه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمانجونی میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفافست در سیم گرم و خشک
و محلل و دافع خفقان و غشیان و غشی و مستی و طلای او جهة خراج ورم چشم و خاتم او جهة نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد مردمان
مؤثر و در زیر سر که نشستن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم و در ظروف او اکل و شرب نمودن در آثار مثل آن است از
او است جمد بفارسی یخ نامند در طبیخ مثل ثلج و از آن لطیفتر و جهة هیضه و تبهای صفراوی و محرق بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف
مجرب و مضر اورام باطنی و عصابست جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در عالی درخت و موضع طلع است و قلب النخل نیز گویند
و سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است و در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغر گرده و غلیان خون
و نفث الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از
بدن و ضماد او جهة گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح و بطئ النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که
مثلث را با آب بجوشانند تا آب نشود و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری ۳ ساله را جمهوری نامند و گویند آب انگور

مسلحه

استکه در جوشیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشهی و معین جماع و مربع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن جثا
است جمجم بهیئت شبیه بزردک بری و باریک و دراز و اندرونش سفید و بیرونش ما بین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و
شیرینی و از بلاد چین خیزد و در بلاد ترکستان کرزمشان نامند و ساق و برگش شبیه بزردک است در سیم گرم و خشک و محرک باه خصوصا
مربای او جهة ربو و سرفه و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و امین الدوله
کوبیدار یکمثقال تا یکمثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند و بچه کمتر از دو ساله او بهتر از
سایر او و گوشتش در دوم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة تپ ربع و عرق النسا و یرقان و حرقت البول نافع و مولد امراض
سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ابازیر حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل او مدر زرداب و جهة سرفه و زکام و ورم
جگر و سپرز و استسقاء و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع بستری و بوئیدن او جهة سده مصفات و نطول جوشیده او با خردل
جهة نقرس و خدر و فالج و اورام مجرب و شیر او جهة استسقاء آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته او
جهة قوبا و ضماد پشکش تازه او که هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل پشکش او مورث کوری و حمول مغز ساق او با پشم
بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف و شامیدن او با ادویه مناسبه جهة صرع و ضماد تازه او جهة تحلیل خنازیر
و شور و بجور و طلای او جهة ثالیل موثر و شامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن آب پوزه در دماغ او
باعث زوال مستی و دود کومان شتر جهة شقه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق موی نازک او جهة اندمال قروح و سوخته او
جهة رعاف و سعوط او سیلان خون جراحت و ذرور او نافع و بستن کنه شتر انجنان زنده بر آستین عاشق جهة رفع عشق آزموده است
و چون گندم را با عرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند و کف دهن او نیز همین اثر دارد و پنیر مایه شتر جهة تقویت باه بعد از
دسمین بدنست جمان بعربی لولو است جمسفرم ریحان سلیمانست جمد چینی سوس است جمار النهر سلق الماء است جمر
فرهندی است جمل الجمیر حوانست جماز بلغت سگان سرخس است جمکودری اسم هندی خفاش است جمیل بلغت دیلم جبکیک است
جمکدل اسم قلقاس است جمبیلی اسم هندی یاسمین بستانی است خبطیانا یونانی اسم بهیئت دراز و غلیظ و مایل بتیرگی و تلخ
و رومی آنرا ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بیک ذرع و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمر
و غلاف او شبیه بکنجد و غیر ردیا جر سفانی نامند و برگش شبیه بحماض و او غیر مستعمل است در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و
منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهة گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول
و احتباس حیض و ضماد او جهة گزیدن جانوران و جراحات خبیثه و ورم بارد احشاء و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضاء و قی و ازاله بهق
و طلای او با خاکستر کف دست قاطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاق افعی نیست و مضر سینه و مصلحش انقولو قندریون است
و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل آن یکوزن و نیم او ابهل و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن او و بقای
قوه او تا سه سال و عصاره او در افعال قوی‌تر و قوتش تا ۷ سال باقیست و طریق اخذ آن آنستکه او را کوبیده بیخ و زرد در آب خیسانیده
بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد جند بفارسی [illegible] و ترکان افلاک آتشی نامند و شبیه
بخصیه است و حیوان او مائیست و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب
تعیش میکند و در دیلم او را آشکنا نامند و قیاس تقاضای آن میکند که خصیه او بعظم جند باشد و حقیر تازه او را ملاحظه کرده که
صیاد قطع نموده مملو بود لون مدتی نداشته بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و پرورده کردن بید ودکاه بعد از مدتی صاحب لون
شده و اینکه در او نوعی از استحاله هست شکی نیست و آنحیوان غیر سگ آبی بحریست و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد و آن
سیاه و از سمومات قتاله است در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مخفف و جهة احتباس
حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و معفن و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه
و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزیه و سعوط و طلای او جهة درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج

جمجم
جمل
حمان جمسفرم جمد چینی
جمار النهر جمر جمل الجمیر
جماز جمکودری جمیل
جمکدل جمبیلی
خبطیانا
جند

و سرسام بلغمی و روغن او و بدستور طمید او با روغنها جهة تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارده مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش
جهة ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده او و اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و
بول و شامیدن او بقدر یک حبه افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون با مساوی او افیون بسایند سمیت او را زایل کند
و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش مثل او وج و نصف فلفل و در بعض مواد بوزن او مشک و در ام
الجگر فرفیان و جهة تحلیل رطوبات ۳ وزن او فلفل و ثلث او در فلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یکدرهم کشنده است
در مدت تجربه و زد تریاق او ترشی ترنج و شیر الاغ جنجل قسمی از بلبونست و از دمشق خیزد و در افعال مثل او است جنبید غوزه تنگ
از بهر درختی را گویند و اکثر استعمال او در جنبید آن زمانست جنار اسم فارسی دلبنست جناح بلغت اندلس رایس است جنبودریه
قنطوریون است جناح النسر حشیشیست حبتی احمر ثمر قطلیب و در غاف مذکور شود جنجر اذان الفار است جنبل صعتر است جبه
بهندی زنبق را گویند جنکال اسم فارسی حسیس است جندان اسم هندی صندلست جن اسم هندی قرنفل است جنه بهندی نخود است
جندال بهندی قسمی از بیش است جنبک بهندی مقناطیس است جوز بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک
و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مشهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب
و بریان کرده او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهة تشنج
بارد یابس او نار ساق و قوبای اطفال و داء الثعلب و مفید و جهة تمره و دغرب و التوای عصب و داء الثعلب
و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و بدل ضماد او با عسل و نمک و پیاز جهة گزیدن سگ
دیوانه و چون مغز محرق او با شراب جهة منع ادرار حیض و خوردن مغز او ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند
موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن سبب رفع سمیت و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و ثور دهان و مصلحش آب انارین
و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه او مخرج او با سمیت و از خواص او آنکه چون با مس بجوشند و یا براده با آن مس را ریزه کند و شامیدن
سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با آب چغندر و امثال او جهة قطع بواسیر مجرب و اکتحال او جهة
جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با زفت جهة قروح سر و جوشانیدن صمغ او در روغن متغیر اللون و سایر
اطعمه متغیره باعث رفع تغیر آن و رب او که از آب گردکان سبز و عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهة خناق و ثور دهان و خون
بن دندان و اورام سیستی و بعدیل و طلای تازه او با مثل او برگ او و خنا جهة نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل او جماع بارد و مثل نقرس
و جهة فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهة کرم گوش و شامیدن و حمول کردن خاکستر پوست ثانی او جهة نزف
الدم و ذرور او جهة جراحات و صمغ او جهة قروح خبیثه و درد دندان و مربای او با عسل جهة تلیین کرده و شهر بیک ورا ندن طبع و تقویت
روده اعور و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهة قطر بول نافع و پوست تازه او با خیسانیده بعد سائیده با سرکه
طبیخ دهند و تا یکهفته خیسانیده و هر روز بر اسم زنند خضاب قوی و بر دوام است و ضماد پوست تازه او جهة قوبا مفید و طبیخ
پوست درخت او و دمعه ممتلی از غذا مقیئ و قاطع اخلاط لزجه و جهة درد شکم و اسهال نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن
زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهة بواسیر و امراض مقعد بغایت موثر و سواک کردن با پوست بیخ او هر روز منقی دماغ از اخلاط
و دافع نسیان و سواک پوست زرد او مقوی لثه و طلای نشاره چوب او با سرکه جهة سرخ کردن رخسار مجرب و با زفت جهة قوی کردن
عضو مخصوص و خیسانیدن او چند روز در روغن زیتون جهة منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شراب او را جهة سپرز مجرب یافته اند
و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بریده و در روغن زیتون مار را بجوشانند آنقدر که در روغن سیاه گردد و روغن مذکور را
صاف نموده در شیشه کرده ریشه بریده را بر وجهی در شیشه کنند که در قعر شیشه برسد و سر او را مسدود کرده بخاک بپوشانند و تا قمی
که درخت بار در کرد بیرون آورند چیزی شبیه بدان در شیشه یافت شود و انخضابیست که مدتها اثر آن بماند و مولف تذکره
تا یکسال تعهد کرده و چون قبل از سر بر آمدن برخشان در حمام طلا کنند نافع روئیدن مو میگردد و کند مجرب دانسته اند و روغن گردکان

جنجد جنبید جنار
جناح جنبودریه جنبی
جنجر جنبل جبه
جنکال جندان جن
جنه جندال جنبک
جوز
جوز قبه نایکوه

خواص مثل کهنه خوابیده او است و محلل و مسخن و دافع نزلات او وزن ۳ درم تا یک درم جهة درد ورک مجرب و جهة امزجه بارده نافع و طلاء او جهة
اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بادی و زایل کردن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهة لقوه و فالج و تشنج
نافع و بدل مغز کردکان جبة الخضراء است بوزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیت مغز کردکان مسکن مغص و مصلح قرحت
شرب او ضماد او جوزبوا بفارسی جوزبویا کویند ثمر درختی است هندی بقدر تخم مرغ و چون مقشر کرد بقدر عفصی سرخ و تیره و درخت او
بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوشبوی شده است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و کویند خشکی او در سیم است
و قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و دماغ و دل و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهة صلابت جگر و سپرز و اورام بارده او
و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق
الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقاء لحمی و ضماد او جهة ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد
و فالج و رعشه و امثال آن و با فستین و عسل جهة کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهة اوجاع بارده و گرانی گوش و اکتحال او جهة تقویت
باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء خلق و حمق و مضر جگر و
مصلحش بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش خولنجان سیاه و جهة سدد و صلابات بوزن و نیم او سنبل الطیب و قوتش تا ۴ سال
چوب چینی بچینی معروف کیاه و بی گل و ثمر و برکش شبیه برگ زنبق و ساقش شبیه ساق نی و بهترین آن قطعهای بزرگ املس سرخ
سیم رنگ شاخ جهانیده بکرم و بیکره است و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بحدا فراط که صمغی نماند خوب نیست
گرم در دوم ضعیف القوة است مرکب القوی و مایل بحرارت و سوست او زیاده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه
و ملطف و مفتح و محلل و مدر بول و عرق و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه قابضه و مقوی حرارت
غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضاء رئیسه و اعضاء تناسل و معده و جهة علت آتشک و قروح خبیثه و سعدیل و در رفع امراض
مزمنه و آکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و تب ربع و نواصیر و درد مفاصل جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه
و اورام صلبه و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهة قطع عادت افیون بی نظیر
در دفع مواد نزلی و زکام و سموم و منجر و تیکو کننده رنگ رخسار و سمن اکثر ابدان و در توالد و تناسل قوی الاثر و در بر وز فرمودن حصبه
و رفع سمیت فلط و اخلاط ذهن مکرر حقیر تجربه نموده است علاج ماکوسین باه شده و مستعمل در اکثر مواد آب طبیخ او است و جرم او سدد و
قوی التجفیف است مکر تازه او که خشک نشده باشد و نخوردن نمک در ایام خوردن او کلیة نیست چه ترک عادت او و عتیاد باده
حاره مطلقه مضر است در اکثر امزجه و همچنین اجتناب محرورین از بوی حامض و شیر تکم ز رشی لزوم ندارد و بتجربه حقیر مکرر رسیده است
که جمعی بجهة علتی چند از آب متغیر رشید ند و بجای آب طبیخ و نقیع چوب چینی مدتها نوشیده از عفونات قلیله اجتناب نموده اند
و بسیار منتفع کردیدند و تمام استعمال او و افذ عرق و نقوع و غیر آن در دستورات تحریر یافته و مربای او در جمیع افعال منفعنر از
طبیخ او است مکر در تقویت معده و دماغ جوزماثل بفارسی تاتوره کویند و او معرب از کوز ماثل فارسی است و او خود رو و مزروع
میباشد نبات او بقدر نبات بادنجان و برکش از آن کوچکتر و کلش سفید شبیه زنبق و کل لبلاب و از آن درازتر و ثمرش بقدر کردکان
و خاردار مثل بار بید انجیر و در جوف او دانها شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم او است در اول چهارم سرد و در دوم خشک
و کویند در خشکی قریب الاعتدال است مسکن حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تنویم و مسکن وراداع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی
و در دسر و ضماد او و روغن دانه او جهة بواسیر و اورام حاره مقعد و اکثار او قاتل و قدر طیکدرهم از اسم دانسته اند و طلای طبیخ او با سرکه
و عسل محلل اورام و استسقاء و خرباز و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات او جهة تقویت اعضاء مسترخیه و مانع ریختن موی
و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهة رفع صداع مزمن مجرب است و قدر شربتش تا یکدانک و بدلش لفاح ده وزن او و مورث جنون
و فساد فکر و مصلحش فلفل و دارفلفل و زیاد زنه و عسل است جوزالقی ثمر شجری است مخصوص بلاد چین بقدر فندق و جوف آن مشتمل بر پردها و بابین
پردها دانه او بقدر مغز چلغوزه و با اندک بدبوئی در دوم گرم و خشک و منقی بلغم و مسهل و جهة امراض دماغی و عصبانی نافع

جوزماثل
جوزالقی

و قدر شربتش تا یکدرهم است با یکمثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هرگاه بستند هم شبث را دیگر طبل آب بجوشانند تا بنصف رسد
جوزالقی و همچنین بسیار منقیات را با قدری نمک بسایند و بعسل سرشته با مطبوخ شبث و بقدر احتیاج آب گرم و قدری عسل بنوشند
بغایت مقیئ و بغایه است جوزالنحس ثمر شجری است هندی بقدر فندق و مدور و سیاه و دفالدار و پوست او ناهموار و در جوف
دانها بقدر فلفلی و زیاده از پنجدانه میشود در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سوداء محترق و قدر شربتش تا دودرهم است
با آب گرم و مصطکی جوزالعهر دانه است شبیه بامله و در جوف او مغزی شبیه بمغز آلو بالو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبض
مایل بتلخی و خشک و قاطع اسهال ماکوسین است بارب مورد و جهة اورام نافع است جوزالقطات دانه است بقدر کالنج و قطات
در خوردن او حریص و گیاه او پر شاخ و منبسط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگش شبیه برگ خرفه و از آن صغیرتر و غبارناک و نبات او
زمین نمناک و ثمرش مثل کالنج پرده دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول و در آن دو دانه کوچکیست مایل بکرمی و خشکی و خوردن
برکش جهة تقطیر البول و جرب مثانه خصوصا با طبیخ ملیون و عصاره برک او جهة قولنج و خلطی نافع است جوز آشرک ثمر شجریست
در حبشه کثیر الوجود بقدر نخودی و اندک طولانی و مستدیر و اشهار او تند و پوست خشک او مین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی
صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انکور و بر عدد و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر او را فلفل السودان کویند و رنگ او مایل بسرخی و تیرگی
در سیم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط جنین و دافع درد مثانه و آب طبیخ او مفتت حصات و روغنی که از آب طبیخ
او و روغن زیتون ترتیب دهند جهة درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و طبیخ او اشتها دباه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کتیرا
و بدلش نصف او فلفل و در تحریک باه انجره است جوز الکوثل و بعضی القی نیز کویند ثمر نباتیست هندی شبیه بتخم نوب در شکل و رنگ
و مستدیر و بهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل طعم باقلا و برک او شبیه برک لبلاب و
کلش سفید و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت مقیئ و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهة رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده
و حصات و مانع دو رحی اعضا و مرتبه اسکه بعد از خوردن او تا یکهفته بحال اصلی نمیاید و مصلحش فواکه در بوست قدر شربتش
تا یکدانک و یکدرهم او کشنده است بقی و اسهال و مصلحش ریختن آب سرد متواتر بر بدن و شامیدن مبردات عطریه است جوز جندم
بضم اول و رای مهمله معرب از کور کندم فارسیه و کل کندم نیز کویند چیزیست شبیه بمغز کردکان که بر روی سکنها مسکون میشود
سفید مایل بزردی چون در عسل کنارند متخلخل شده قدر قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و بغایت مسمن و محرک آن و معهذا اکثار او جهة تخفیف قوی ملطفی باه است و جهة حصات و رفع عسر بول و رفع خواهش
از گل خوردن و امثال آن و با آب سیب و به جهة قطع نزف الدم نافع و مغثی و مقیئ و مصلحش انار و ریباس و قدر شربتش تا دو درهم
و ضماد او جهة قوبا و سعفه و نزف الدم و چون یکرطل آنرا با ده رطل عسل و سه رطل آب گرم بر هم زنند و سر ظرف را بپوشانند در
روز شرابی مسکر شود بحدیکه در تفریح و اسکار مثل خمر و قویتر از او باشد جوزارقم بنج کیاهیست مستدیر بقدر کردکان سفید و مصمت
و زرد سکن و در طعم شبیه شاه بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن پوست رقیقی سیاه ظاهر میشود و ساق گیاه او باریک است و
ستند و زیاده بر ذرعی و محفف و خشن و غیر و گلش شبیه بقبه شبث و سفید و تخمش بسیار باریک و تند مزه و برکش شبیه برک
زردک و در مزارع و جبال میروید در دوم گرم و خشک و مخدر و مسکر و مفتت حصات و مخرج کرم معده خصوصا چون با آب خنک
مطبوخ بنوشند و نانیکه از او ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلل اورام بلغمی ساقت در کتب مجرب دانسته اند و قدر
شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تحذیر شیر تازه است جوشیصا ملغت نبطی بادروج است بقدر نخودی و شکل عرعر و خشخاش سیاه
کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است درخت او بقدر درخت آلو بالو و چیزی و برکش شبیه برک سیب
و کلش سفید و در بعض بلاد خراسان میکند و در شکاین بلاد خوار نامند در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدری مسخن
بدن و خوردن او قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام و در کل حال
و مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انار ترش و قدر شربتش تا ۳ درهمست جوزابه طعامیست که از آرد کندم و سبزیها

جوز آشرک
جوز الکوثل
جوز جندم
جوزارقم
جوشیصا
جوزابه

ترتیب دهند و تمر کبابج گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است
جوز الرقع رقاع یمانیست جوز الابهل ابهل است جوز الطیب جوز بوا است جوز هندی نارجیل است جوز ماثم و جوز ماثل و جوز
مقاتل جوز ماثل است جوز المرج حب الکلنج است و گویند دفلی است جوز آهرور درخت سرو است جوز الزمرد بندق هندیست
جوشیر ابن فلوس است جوز الحبشه جوز الحمص است جوز الانهار جوز البر جوز القطاة است جوزر ماسوس قسمی از مخلصه است
جوشانی جوشیها است جویل بلغت اصفهان کاشم را گویند جوزه صیاغان اسم فارسی ازرونت است چوغان اسم فارسی
اشنان است جسپرغم اسم فارسی شابانج است جو اسم فارسی شعیر است جو برهنه اسم فارسی سلت است چوبک اشنان اسم
فارسی عرطنیثا است جوبر اسم ترکی وعل است جوانی اسم هندی نانخواه است جوارس اسم هندی زوفا است جوترے اسم هندی بسباسه است
جوه اسم هندی قمل است جوته اسم هندی نوره است جوهه اسم هندی فاره است جوک اسم هندی علق است جوکهار اسم هندی نیشادر است
جوهت جوکا اسم هندی حماض است جوثلائی اسم هندی بقلة یمانیه است جوهر اسم هندی طرفا است. جوکے پهل اسم هندی کرمانه
است جهنکا اسم هندی جراد البحر است جهار اسم هندی شجر است جهاج اسم هندی مخیض است جهلر اسم هندی قشر است جهل
اسم هندی مخ است جهوهرے اسم هندی شیخ ارمنی است جهزه کازرون شجرة ابی مالک و صابون القاف نامند جیکد لک
اسم ترکی کهربا است شبیه بدل کبخشک و دراز و دانهای ریزه شبیه بدانهای که در توت میباشد و رسیده او سرخ ترش شیرین و در بو
شبیه بوی خربزه کرمک و لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه ببرگ گلسرخ و با اندک خار و گلش شبیه
بیاسمین سفید گیاه او همیشه سبز و در تنکابن تب دانه و در دیلم جمیل و در مازندران و گیلان خربزه کا نامند و ابن تلمیذ منبجو
نامیده است و گیاه دیگر که دائم سبز است و دانه او سرخ و شفاف و بقدر نخودی و از وسط برگ او موی باریکی متصل و برگش بقدر
درهم و با تقعیر و انتهای او مثل سرسوزنی و از جمله خارها است و او را انجوس نامیده و هر قسم در طبرستان موجود است و اخیر را در
تنکابن جز نامند و آن اس بربیت و جیکلک سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و مقوی دماغ و جهت اخراج سودا و
خفقان و سعال یبسی و جرب و حکه و بواسیر و تصفیه خون و قدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه او مثل علیق است جیبدار بلغت
فارسی نبات شجریست برگش مثل برگ بلوط و با نهایت سبز مایل بزردی و ثمرش بقدر عفصی مایل بتدویر و بر روی او شبنمی نشسته و از
آن دانه سرخی بقدر عدس منعقد گردیده و نمو میکند و سرخی او زیاده میشود و نبات او در سیم سرد و خشک و نشستن در آب طبیخ برگ
او جهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و تسکین درد و منع زیادتی او و جهت عضل و شاید سایده خشک او با آب سرد
جهت اسهال و با عسل و روغن جهت زحیر و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تقویت اعضاء مسترخیه نافع و قدر شربتش یکمثقال است
جیوه اسم فارسی زیبق است جیک اسم دیلمی صرصر است جیران اسم ترکی غزال است جیفر اسم هندی جوز بوا است جیپال اسم هندی
دند است جیتیه اسم هندی دخن است جیل اسم هندی حداة است جیوتی اسم هندی نمل است جیل دارو اسم فارسی سرخس است جیمدون
اسم یونانی شاهتره است جیر نوره است

حرف الحا

حاشا نوعی از پودنه کوهیست شبیه بصعتر و بقدر یکشبر و شاخهای او باریک مایل بسرخی و برگ
وریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل ببنفشی و سرخی و در شکل خاصیر وید و تخمش کوچکتر از خردل است و بفارسی اوشم
دراز گویند در آخر دوم گرم و خشک و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشاء و منقی شش و
مقطع و مسهل بلغم و قاتل کرم و مقوی معده و گرده و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی و نباتی و شکوفه او خالص او مسهل سودا
و قائم مقام افتیمون و چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و خلط لهیجه بان و طبیخ او با عسل جهت عسر النفس و تنقیه بلغم سینه
و مسحوق او با آب و عسل جهت قولنج و تحلیل فضول و درد زهم و کلو و تقویت کرده و شقیه او و تحریک باه و دفع صرع و خوردن قلیل او با
طعام جهت قوه باصره و ضماد او با شش و ثالیل مسکو و ... جهت ... بلغمی و با آرد گندم و شراب جهت عرق النسا و امثال آن نافع و مضر ریه
و مصلحش نعناع و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نمونه او افتیمون و در غیر تنقیه یکوزن و نیم صعتر و چون بکوبند و آنرا باده
جزو آب انگور بجوشانند تا ثلث و بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون صد مثقال آنرا کوفته و بیخته در ... بسته در ...

اب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و دفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت او کبر و اوجاع بادونی
تهیگاه و قشعریره و تبهای بارده و دفع مضرت سرد هواء برف و سموم بارده بغایت موثر است حاشیش بعربی و بفارسی
حسن یوسف نامند چیزیست که در آبها منجمد میشود مایل بسفیدی و بدمزه و مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از فرفیون در چهارم
گرم و خشک و نیم درهم او مقیی قوی و یکدرهم او کشنده است بقیی مفرط و ضماد او و طلای او سرخ کننده رنگ رخسار و مستعمل
زنانست و جهت امراض بارده استعمال آن در فالج بدن جایز است حاج بفارسی اشتر خار و بترکی دوه تیکانی نامند گیاهی است که
ترنجبین بر او منعقد میگردد گرم و بسیار خشک و رادع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او دافع بواسیر و طلای عصاره
سوخته او جهت قروح ساعیه بعدیل و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش چند قوفا و روغن گل از آب تازه او ترتیب دهند جهت مفاصل و
جمیع علل بارده بغایت موثر و اکتحال عصیر او جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بروغن بنفشه
دافع صداع مزمن و مجرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافعست حالوما اسم سریانی بوقلما است حافر المهر سورنجانست
حافر النفط تین است چه مانع سعود او است حالس العجوز نوره است چه حفظ جوز بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ
الموتی و حافظ الاجساد قطرانست حافظ النحل و حافظ الاطفال فرفیونست حالق الشعر فاسنوس گویند زرنیخ است و بعضی
گویند حجر القیشور و بعضی گویند فاشرا است حالاس اسم یونانی نعنع است حالبیس طراطیقوس است حافر سم حیوانات است حب النیل
بفارسی تخم نیلوفر گویند و آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب و بر مجاور خود میپیچد گلش کبود و شکل گل لبلاب و از لفافه بهم میاید و
در غلاف بهر گلی سه دانه مثلث میباشد در سیم گرم و خشک و مسهل اقسام کرم و با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و
اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت رمد و بهق و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر
شربتش از یکدانگ تا نیممثقال و یکدرهم و زیاده از او کشنده است مغص و لصوق بامعا و بقاء اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق
بلیغ و آلودن او بروغن بادام و بدلش بوزن او شحم حنظل و سدس آن حجر ارمنی است و مفرد او بعد از یکشبانه روز عمل میکند و با
محرکی سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی ماند و مضعف باه است حب الکلی باز نبات اناغوش است و اند گودرشد در
حرف الالف مع النون و آن شبیه است بگرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در و بطاء خطوط و رنگ او ممتزج از الوان
مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی میماند در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقیی قوی بلغمی و مدر حیض و مخرج جنین و محدر د
مسکر و مفتت حصات و جالی آثار و با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن هفت عدد و بخور هفت
عدد او و قدر شربتش از نیممثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از دو درهم او کشنده است حب
الزلم تخم کلکر است که مولف اختیارات بیان کرده است مولف تذکره گوید که نبات او کمتر از ذرعی و برگش مستدیر مثل درهم
و حب السمنه قسم صغیر او است و او سرخ رنگ و مایل بتدویر و در جوف پوست دانه صلب و مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست
او مایل بسیاهی و سرخی و قسمی بزرگتر از نخودی و منفرطح و خوش مزه و در مصر بسیار است در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه و محرک باه
و مسمن و جهت تسمین کرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق
و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال است و بدلش حبة الخضرا است حب السمنه نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی و مستدیر
و سیاه لون و ملساء و مغزش سفید و شیرین و نبات او بقدر ذرعی و شیردار و برگش سفید اغبر در دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مسمن
و مسمن و یک اوقیه او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم و صفرا و ربع رطل از آب برگ او مسهل قوی و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش
پسته و کنجد است بالمناصفه و بطئ النزول و ثقیل و مصلحش سکنجبین و عسل حب المنسم بنون بعد از میم و سین مهمله بلغت عربی
دانه ایست خوشبو شبیه بحب السطم و از آن کوچکتر بقدر فلفلی و از حجاز و یمن خیزد و گویند افلنجه است و درخت او شبیه بشمشاد است
در دوم گرم و خشک و مقوی معده و مسخن و منبه و مفرح و مجفف رطوبات غریبه و مقوی هاضمه و مفتح و مفتت حصات و مدر
و رادع بخارات و مصدع و مصلحش شیره و شربتش یکمثقال و بدلش کبابه است حب القلقل بفارسی ماش هندی گویند دانه ایست سیاه

مایل بازردی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتندی و کمی شیرین و در حین خائیدن احداث حرارتی میکند در دوم گرم
و خشک و گویند مایل برطوبت بغایت مفتت حصات کرده و مانع فواق و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و کرم
و مفتح سده سپرز و ضماد او جهت نیکوئی رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش یکدرهم است با آب ترب
و عقیده اهل هند است که چون آنرا کوبیده بسنگ بپالایند سنگ را قابل قطع میکند حب الراهن دانه ایست شبیه بمویز و ملس
و غلاف دارد شبیه بفلفل و پهن و با اندک تندی و عطریت و گل نبات او شبیه بسوسن و راهن در حرف را مذکور است در دوم
گرم و خشک و مقوی مو و مانع ریختن او و جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش راهن است بقدر نیم وزن او
و مؤلف لا یسع سوزن جراحت را دانسته و اشتباه او از جهت شباهت او است حب البان تخم درخت بان است بقدر فلفل
و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و طعمش تلخ و تخم ثام بیمزه و بیمغز و مدور است و بالفعل
چون حب البان درخت او مفقود است تخم ثام را بدل او میکنند و فی الواقع بدل او نمیشود و حب البان در آخر دوم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و مقوی معده و با قوه تریاقیه و مجفف رطوبت معده و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و
درد معده و جهت تحلیل نفخ و سرفه و ورم ریه و عرق النسا و درد و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام نافع و مضر مثانه و مصلحش کتیرا
و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش بوزن او نیم عود بلسان و اگر نباشد بوزن او سلیخه و عشر او سیاه است و در تریاقات بهوزن او
زراوند طویل یا حب الغار حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته و مدور و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و
پوست او سفید و رقیق و درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش شبیه ببرگ بید و بسیار سبز و گلش مثل ریسمان و تازه او در دوم گرم
و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او و مغلی او و شیاف او با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت
رعاف و سنون او جهت استحکام لثه و ضماد او جهت اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی
و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن
و نیم او سلیخه و عشر او سیاه سه و روغن او جالی و محلل و جهت درد گوش و دوی و طنین و رفع ثالیل و شقاق و نرم کردن عصب و درد
دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت نزلات بلغمی و ضماد او با عسل جهت نزلات بارده
و سرد دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار و قروح نافع و شیاف او با آب و عسل مهیج و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه
جگر و سپرز و پنج درهم او مسهل رطوبت رقیقه و مضر معده و مصلحش انیسون و چون داخل طیوب کنند متغیر نمیشود حبة الخضرا را بفارسی
بن نامند و آن بار درخت سقز است و در بطم خواهد مذکور شد تازه او در اول خشک و در دوم گرم و خشک او
در سیم گرم و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح و مسمن گرده و منقی
بدن از فضلات بلغمی و جهت سرفه و فالج و لقوه و استسقا و با سرکه ناشتا آشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او را
جهت رویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع و مصلحش
کتیرا و خمیره بنفشه و سکنجبین و ربوب حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دوم گرم
و خشک و مبهی و مصلح بلادر و مقوی اعصاب و جهت مواد بارده رطبه نافع و آشامیدن جهت تصفیه آواز و تفتیح سده و یرقان و عسر
بول و تحلیل حصات و درد کمر و زانو و فالج و لقوه و با سرکه جهت جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او بدستور اعراض مذکوره و عیا
و تقویت هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش طباشیر و قدر شربتش تا سه درهم است حب المحلب در طبرستان محلب نامند دانه ایست
با عطریت و پوستش سرخ و درون او صلب و مغزش سفید و بقدر نخود و درخت او خوشبو و قریب بدرخت نظم و زیاده بر قد قامتی و
در جبال کرمان یافت میشود و در طبرستان بسیار است برگش دراز و خوشبو و از برگ زردآلو کوچکتر و مایل بتیزی در دوم گرم
و خشک و مبهی و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصات و مسمن و مخرج مشیمه و سکن گرم
و ملین صلابتی که از ضربه و فترا باشد و اخراج رطوبات سینه و نفس و مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی

حب الراهن
حب البان
حب المحلب

و با بادام

و با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او در رفع ضرر او مداومت باعث اندمال
مانع نزلات و بغایت مجرب دانسته اند و نگاهداشتن او در پارچه کبود و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او موجب الفت
معاندین و طبیخ او جهت نقرس و طلای او جهت کلف نافع و مضر دماغ و احشاء و مصلحش کلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم است
تا یکدرهم و بدلش مغز بادام تلخ و چوب و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت رفع رائحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاه
داشتن چوب او جهت فضای حاجات و بخور پوست او جهت گریزانیدن هوام مجرب دانسته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط
در روغن بجوشانند جهت فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام مشربا و ضماد او جهت جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است حجبو
ثمر درختیست در عمان از نارجیل بزرگتر و بی لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتمل میشود بقدر نخودی و بزرگتر از آن و ضمیر شبیه بار دو
همه اغبر و شد و لذاع و بسیار قابض و ترش و ماده مسکه در ثمر او است قوتش تا هفت سال باقیست و چون بیرون آورند تا یکسال در دوم
سرد و در سیم خشک و قاطع اسهال و نزف الدم و تشنج و التهاب صفرا و قی و غثیان و چون کهنه شد مداومت نمایند جهت صداع حاره
و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکدرهم و
بدلش سماق حباحب بفارسی کرم شبتاب گویند حیوانی است از مگس کوچکتر و درخش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سرخی و در زیر
بال او مستور و چون پرواز کند مکشوف گردد و در شب مانند اخگر بدرخشد گرم و خشک و عار و از ذراریح قویتر و سه عدد او قتال و یکعدد
مقطوع الراس از آنکه خشکیده باشد با دوازده مثقال نقیع حلبیت چون در سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه
مجرب دانسته اند و قطور یکعدد از خشک او با روغن گل جهت چرک گوش و کری و با صبر و سفیداب مسقط بواسیر و تدهین او با روغن بجهت
برص و مورث دوستی مردم و در قضای حاجات مؤثر است حباب حیوانی است بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل
باریکتر و در غیر بیدانجیر بهم نمیرسد و چون کسی را بگزد در یک روز اگر نکشد از سه نمیگذرد و علاجش تریاق و تحذیر قویست حبارک
بفارسی آهوبره نامند مرغیست بزرگتر خاکستری رنگ و نقش سیاهی و منقارش دراز در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین
و گوشت و پیه او جهت ربو و ضیق النفس و پوست و سنگدان او جهت خفقان و اکثر امراض سینه و اکتحال او با شل و نمک سنگ
جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با اندک سنبل سرشته بقدر نخود حب ساخته خشک کنند در قطع اسهال
دوریکه زرب نامند معدل است و خون او تا سه مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر پر او جهت ثالیل نافع ضماد او کوشت نافع معدم
او دیرهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با هموزن او حب المنسم سائیده با عسل یکجا طعام کنند
باعث محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب قبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان او بهم رسد قاطع
رعاف و بیضه او خضاب خوبیست حبرج مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد گرم و غلیظ و مولد خون
سوداوی و مصلحش پختن و با دارچینی و ابکامه بدون روغنها استعمال نمودن حبوب بفارسی دانه نباتات را گویند و در طی ذکر
اصل هر یک مذکور است حبق بعربی اسم کل نبات ما بین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق او مراد فودنج بریست حبق الفیل و حبق القنا
مرزنجوش است حبق الراعی برنجاسف است حبق قرنفلی فرنجمشک است حبق الرحمی و حبق ریحانی بادرنجبویه است حبق البقر
بابونج است حبق خراسانی بقله خراسانیه است حبق صعتر و حبق بستانی شاهسفرم است حبق نبطی حمامم است حبق التمساح
و حبق الماء فودنج نهریست حب الشیوخ مرو است حبق جبلی فلفلمونت حبق النهر کوسیاخوس است حبق البقر کرسنه است
ضرمداد است حب القلقل در حرف قاف مذکور میشود حبق ریحانی شیح است حب القنب شهدانج است حبافا حندقوقا
بریست حب الحکا حب الکسمه است حب اللهو کاکنج است حب الذهب است حب الغار است حب المدور کرم دانه است
و آن ثمر مشان است حب الغنم بلادر است حب الرشاد تخم نوعی از حرف است که حرف نبطی نامند حب البطم حبة الخضرا است حبة
خطائی و حب السلاطین دند است حب الانوخ بلغت بغداد پنج دلبوث جشت حب الاثل عذبه است حب العرعر
اهبل است حب الصراط ماذریونست حب العروس کیابه است و گویند تخم نیلوفر است حب حلوه انیسون است حب الملوک

حجبو
حباب
حبارک
نافع معدم
حبرج
حبوب
حبق حبق الفیل حبق القنا
حبق الراعی حبق قرنفلی
حبق الرحمی حبق ریحانی
حبق البقر حبق خراسانی
حبق صعتر حبق بستانی
حبق نبطی حبق التمساح
حبق الماء حب الشیوخ
حبق جبلی حبق النهر
حبق البقر حب القلقل
حبق ریحانی حب القنب
حبافا حب الحکا حب اللهو
حب الغنم حب الرشاد
حب الفهم حب الذهب

ماذریون

88 حب العصفور حب القنا حبن و حبسین حبل المساکین جحجب حثم حثره حثرما حجر
ماهودانه است و کویند زند است و کویند حب الصنوبر کبار است و بغدادی کوید بلغت بغداد هم قرصعنات حب العصفور دیق است
و کویند نخود است حب القنا عنب الثعلب است حبن و حبسین دفلی است حبل المساکین لبلاب است جحجب بلغت اهل مکه
بلبلج هندیست حثم ثمار رشنه در در دعن است حثره غوره انکور است حثرما بسریانی نعناع است حجر اسم هر چیز از زمین
صلب کردد از طول رطوبات و جفاف مره بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او کردد و اختلاف رنک بسبب محل و غلبه رطوبت
و حرارت و امثال او میباشد در رطوبت و برودت او غالب هر دو موجب بیاض اند و قلت هر دو باعث تحرج و حرارت و یبوست
باعث حمرت شده و قلت آن بسبب صفرة و حرارت مفرط و رطوبت ضعیفه موجب سواد او محکرد و غیر مستحکم المزاج بخلاف رنک او
ظاهر میشود حجر ارمنی سنکیست اغبر و با اندک شفافی و چون بساید مثل شیر میکردد در دویم سرد و در اول خشک و قاطع نزف
الدم و حیض و مفتت حصات و جهت قرحه معده و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و مورث یرقان و مصلحش
عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر عسلی سنکیست سفید و سائیده او مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح
و دوا و فعال ضعیفتر از حجر ارمنی است حجر شقق سنکیست زعفرانی رنک و تو بر تو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه
بسرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمده که حدقه و
خشونت اجفان بهتر از حجر ارمنی است حجر قبطی بلغت مصر آور نامند و سنکیست مایل بسبزی و بسیار سست و بغایت زود شکن
و کازران بان و جامه میشویند در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام و مجفف قوی و آشامیدن او با آب
جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و قرحه او جهت قطع سیلان خون حیض و دفع بدبوئی زخم و ذرور او جهت قطع سیلان خون
جراحات و اکتحال او با ادویه مغربه جهت قرحه چشم و با موم و روغن جهت منع زیاد شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است
حجر حبشی سنکیست شبیه بزبرجد و تیره تر و کویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنک میشود و کرم و بسیار
شد و منقی و جالی و جهت ازاله آثار قریب العهد و بیاض و انتشار دیدن و ورم و ظفره نافعست حجر الیهود سنکیست بشکل
بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد کوید که نر و ماده میباشد ماده او مستدیر و سفید
مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بقدر جوزیست و جهت حصات زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصات مردانست
در اول کرم و در دوم خشک کویند معتدل است و مدر بول و مانع تولد حصات و از یکدانک تا نیم مثقال او با پنجاه مثقال آب مفتت
حصات کرده و مثانه و طلای او جهت التیام جراحات و با عسل جهت تلیین صلابات نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس
و عسل است حجر الفلفل نزد مؤلف مالاسیع حجر حبشی است و ابن تلمیذ کوید سنکریزه ایست شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن
فلفل با آن مخلوط شده کیفیت انرا حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر القمر سنکیست که نقره را جذب میکند و
در حین زیادتی نور قمر اغبریت او مبدل بسفیدی میشود و با اندک شفافی و سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم
کرم و در اول خشک و جهت صرع اطفال و سعوطا مجرب دانسته اند و جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در بازو بکودکی باعث
قبول وجاهه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او و ثمر آن و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکعدس حجر افریقی
سنکیست مابین خفت و ثقل و اجزاء او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و در افریقیه خیزد و با قوه مجففه
و اندکی قابضه و مالع و محرق و مطفی او ۳ بار در زخم فعل او قویتر و جهت جستته متعفنه مفرد و با شراب و عسل نافع و محرق مغسول او با موم
و روغن جهت سوختکی آتش و امراض مقعد است حجر الاسکف سنکیست ملون بسبزی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل بتیرکی و کبودی
و مستعمل کفش دوزانست و ذرور او جهت ورم لهات و جراحات و قطع نزف الدم نافعست حجر البحیره سنکیست رقیق و سیاه
و چون در آتش اندازند اندک ملتهب کردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت ریاح و رکین و التیام
جراحات نافعست حجر السلوان سنکیست سفید و شفاف و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب جهت خفقان
و نزف الدم و حرارت معده و آشامیدن او رافع مرض عشقست و قدر شربتش یکعدس و نوعی از آن مایل بزردی و بسیار براق است .

89 حجر الکلب از جمله سموم است حجر الکلب سنکیست که چون بطرف سک اندازند بدندان کیرد و در افکنند در عداوت مؤثر بود نسبت اند و چون
در آب یا شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور رود در مجلسی باعث عربده اهل مجلس و انداختن او در برج کبوتر باعث کریختن
حجر خرامی کبوترانست حجر خرامی سنکیست سیاه و بدبو و از ثغلبه خیزد و از آتش مشتعل کردد و از آب کم کرد و ریزند شعله ور کردد و از روغن
اطفاء یابد تعلیق او جهت صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر و منع اذیت حیوانات موذیه و بخورش جهت کریزانیدن هوام مؤثر است
حجر اعرابی حجر اعرابی بفارسی کخر سنک و سنک زخم نامند سنکیست شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون
حجر غاغاطیس محرق او جهت جلای دندان و تقویت لثه نافعست حجر غاغاطیس سنکیست که از وادی مشهور بنقا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معرفتش
سیم چون در آتش کذارند مثل چوب سوخته کردد و بیخطر او کوفیه میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودیست
و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفطاست در دویم کرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع
حمل و حیض و مفتت حصات و بخور او جهت غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن هوام مؤثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مسیح صرع و هم
و ضماد او جهت نقرس و رویانیدن کوشت سفید و بخور او رافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنکیست که در او یافت میشود
و در اسفنج مذکور شد و بهترین سفید صلب است در اول کرم و در دوم خشک و مجفف بلا لذع و قاطع نزف الدم و ذرور او جهت التیام
حجر خزفی جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر دو دانک با شراب و امثال آن جهت حصات کرده و یرقان نافعست حجر خزفی
سنکیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم ریزد بغایت خشک و کرمی او کمتر و با قوه قابضه و با اندک حدت و قایم مقام
حجر قیشور حجر قیشور در سستر دن و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن او چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و املس زنان و ضماد
حجر المس او با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن او مؤثر است حجر المس سنکیست که با او کارد و شمشیر تیز میکنند و نقاریس
فان کویند و الوان مختلف میباشد و بهترین او سرخ و سیاه براقست و سنباذج قسم زبون اوست و سرخ او حار است در اول و یابس در
سیم و جهت حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان دختران سائیده او با آب جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرهم
او با سرکه جهت سوختکی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج
مقعد و اورام حاره و عصبانی و التیام جراحت عصبیه و دردان نافع و سائیدن او در ادویه چشم برروی او جهت زیادتی
حجر الحیه قوت و جلای او مؤثر است و ذرور قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح و سوختکی آتش مفیدست حجر الحیه بفارسی مهره مار کویند قسمی
از آن هم سر به بقدر نصف فندقی و مایل بدرازی و رنک خاکستری و بعضی سیاه و صلب و مخطط بخط سفید و بعضی سفید و سست
میباشد و قسمی معدنیست و باد مهره نامند و بعضی کویند سنکیست ملون و از معدن زبرجد بهم رسد و جمعی کویند زبرجدیست
و بهترین او اینکه چون بر موضع کزیده مار بکذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را سبز کند و چون جذب تمام سم
کرده باشد دیکر نچسبد و در حین جذب سم لون او متغیر کردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال او از جهت کزیدن عقرب و هوام دیکر
حجر ضعیف الفعل است و جهت سنک مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهت صداع و لیثرغس نافع است حجر
هندی سنکیست که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و سائیده او مایل بسبزی و زردی و شادنه هندی نامند و ذرور او جهت قطع خون بواسیر و جراحات
حجر منفی بعدیل و آشامیدن یکدانک و کمتر آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و جراحات و سم عقرب مفیدست حجر منفی بنون بعد از میم
حجر البرام و قبل از فا سنکیست که از نواحی مصر آرند شبیه بسنکریزه و ابلق از الوان مختلفه طلای سائیده او با آب باعث بیحسی عضو میشود حجر البرام
حجر الکرک سنکیست سیاه که از او دیک و ظرف میسازند و در خراسان بسیار است جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است حجر
الکرک سنکیست بسیار سفید و از هند و از ساحل دریای هند خیزد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میکردد و شبیه
بحجر سلوان در آخر دوم سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غشیان و عطش و التهاب و ذرور او جهت رفع نزف الدم و اکتحال
او جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و عضاد سنون و جهت جلای دندان و رفع زردی او و جمیع امراض ردیه او و آشامیدن
طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع شر در مجالس و دشمن او رافع نسیان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و کشایش باد

دانز

حجر الملک در منزل امتحان نبیند بدستوریکه نداند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر الملک سنگیست سیاه ثقیل الوزن
و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد چون بجای دهان متواتر یاد ورید طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون باو اعضا را بالند جرب را
زایل کند و بعضی از آن سنگ یا زیب در هند درد وم سرد و خشک و جهة درد گرده و عسر نفس شرباً و جهة دفع بیاض چشم
حجر الدیک با شیر مرضعه سیر اکتحالاً بغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ حجر الدیک سنگیست بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید
مایل بتیرگی و در شکم خروس متکون میگردد در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرباً و جهة رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن
حجر الند داشتن او جهة رفع تشنگی و شامیدن آبیکه او در آن خسته باشند جهة تشنگی مفرط بغایت بیعدیل است حجر النار سنگ آتش زنه است
و سنگ چقماق نامند و اقسام والوان مختلفه میباشد در اول سرد و در سیم خشک و درور او جهة تخفیف و التیام قروح
حجر المقناطیس عسر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لنه بسته باشند جهة عسر ولادت مؤثر است حجر المقناطیس
سنگ آهن رباست و از نواحی عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبونترین او سیاه است در سیم خشک
و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبهٔ او از بودن آهن ساقط میشود و از مالیدن بسیر رفع قوه او میشود در امتحان
هر گاه در خون گرم اندازند اعادهٔ قوه کند خصوصاً در خون بز تر اندازند و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز
مسقط قوت او است و شرباً او مقوی جگر و بحری و مزیل حصاة و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النساء و عسر ولادت و با ماء العسل مسهل
اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او جهة رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهة قطع نزف الدم
و التیام جراحت و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج است و قدر شربتش تا نیم قیراط و در داشتن او در حریر سفید باعث قبول و
جاه و هیبت و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن رافع کزاز و در دست و یا تعلیق او بطرف چپ جهة عسر ولادت و درد زائیدن
مؤثر است و گویند چون حایض مس او کند ابطال اثر او و زایل میگردد و چون رخل در سرکه باشد و او را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده
اکتحال نمایند در نیم در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده در تحت اکتحال نمایند و شخص مکحول بمقناطیس محبت مدید نظر در شخص
حجر بوتیش مکحول با آهن کند مرتبه باعث محبت ثانی باول گردد که مافوق او متصور نگردد و مجرب دانسته اند حجر بوتیش سنگیست شبیه
بسوده ارمنی و از آن پوچ تر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل قوی و دهن بروغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهة رفع
حجر المثانه نسیان رمفیدات حجر المثانه سنگیست که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و شامیدن او جهة تفتیت سنگ گرده مؤثر و جهة سنگ
حجر الحمام مثانه منفع است و اکتحال او جهة رفع بیاض چشم بیعدیل است حجر الحمام حجریست که در دیگ حمام منجمد میشود و تیره رنگ و سست و
حجر البقر گرم و خشک و از ادویه قویهٔ سرطان رحم است و ضماد او جهة رفع سرطان غیر مزمن مؤثر حجر البقر سنگیست که در زهره گاو شیر دار
کاو متکون میشود و با زهر گاو دانه دانه مانند و مایل بسیاهی و باندک برآفتی و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او
مایل بسفیدی و زردی و بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدهٔ حدقه او مستدیر گردیده لاغر میشود
و اکثر اوقات فریاد میزند و فاد زهر مذبور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و آنچه در زهره او متکون میشود از یک دانگ
تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن
و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال او مقوی باصره و رافع بیاض چشم و طلای او جهة بهق و برص و آثار و بواسیر و التیام
جراحات و با آب کشنیز جهة حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهة رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب
بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط او با آب چغندر جهة نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب
بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام تا چند روز و در عقب آن گوشت آب مرغ فربه نوشانیدن باعث تسمین بدن از مجربات دانسته
و مضر مجرورین و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یکمثقال او قاتل است و آنچه در روده گاو متکون شود بزرگتر و سنگینتر و در
حجر الابل حجر الحوت افعال ضعیفتر حجر الابل سنگیست که در گاو کوهی متکون شود و در یا ذ هر مذکور شد حجر الحوت جسمیست که در سر ماهی متحجر شود سفید و صلب
حجر الحجر و دهن میباشد گرم و حار و در ریزاندن سنگ گرده بغایت قوی است حجر الحجر جسمیست سفید و مدور و صلب و در جوف او

دانه است که با حلیه و شغل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از کشمکت است و از یک دانگ تا دو دانگ او در تقویت
حجر موزدی لثات هر عضوی بغایت مؤثر است حجر الافروج سنگیست که مانند فیشور بر روی آب میایستد و از استنبول خیزد و مجفف و قابض
حجر الارمنی و یک دانگ او در حال رفع سم عقرب میکند حجر الارمنی سنگیست سیاه و با سوراخها مانند اسفنج با صلابت و از جبال طرف شرقی
حلب خیزد در آخر سیم گرم و خشک محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر آن ریخته و عضو را بخار دهند نگاه دارند باعث
انا له ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و داشتن بمقعد بسرکه که در آن تافته آنرا انداخته باشند جهة بروز مقعد و نطول
حجر ارمنی او جهة محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع عبار و حمول او جهة بواسیر و منع حمل و طلای او جهة استسقا نافع است حجر ارمنی
سنگیست لاجوردی اغبر و با رلیت و نرم و ملمس و لیستی از و سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی
سودا و انفع از لاجورد و اسلم از غاریقون سیاه و جالی گرده و مثانه و بالخاصیت جهة جذام مفید و مستعمل مغسول او است
حجر الاسیر و مضر معده و مغثی و مصلحش کثیرا و عسل و سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول حجر الاسیر سنگیست سفید و مدور
۱ و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از اکتمکت است و حجر العقاب نیز گویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و امین الدوله
قائل انکلام است و مؤلف تذکره او را اکتمکت دانسته و ظاهر آنکه قسمی از او باشد چه اکتمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه و
در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله شامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصات و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول
حجر بارقی است حجر بارقی سنگیست شبیه بحجر خزفی و بقدر کف دست و سنگ مانند که از او جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد
و بعد از جذب آن بقعر آب رود و چون در آفتاب بگذارند آبرا پس دهد جهة استسقاء زقی نافع است که چون سر نخیر از حوالی
ناف جراحت کرده بران بندند جذب رطوبات کند حجر الخمار قسمی از خماهان است و چون رافع خمار است باین اسم نامیده اند
حجر الابیض سنگیست سفید و سایندهٔ او مثل شیر و جهة عسر بول و در جمیع انحه و در زهر حیوانی نافع است بدستور او نافع است و گویند او
حجر التفنیق حجر لبنی است و مراد کسیرایان از حجر ابیض زجاج آینه است حجر التفنیق سنگیست متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد
و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و ارکند رتبه و اعمال مصرخیز در اول گرم و در سیم خشک و محلل و حابس نزف
الدم و سرکه که او را گرم کرده در آن سرکه انداخته باشند جهة ضیق النفس و طلای او جهة ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقاء نافع
و چون محکوک او نوشیدن آب کنند حملا معلوم نگردد و محرق او جهة جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاد قروح غاره
حجر الیشف و شپوری و رفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهة رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است حجر الیشف بفاد و باء موحده
عبارت از یشم فارسی است و سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی است پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف و بعد از
آن سبز مایل بسفیدیست و در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة قروح باطنی و خفقان و حرقت
البول شرباً و با شراب سفید مفتت حصات و تعلیق او بر گردن جهة خناق و بر معده و گردن جهة تقویت معده و بر ران جهة عسر
ولادت و در دست جهة سحر و دفع چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند چون قمر در برج ابنشی باشد بر آن صورت انسان نقش کنند
تعلیق او جهة جمیع الام باطنی نافعست و بعضی در تأثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت بنا بر شرط دانسته اند و قدر او
حجر الخطاطیف یکمثقال بوده برجی شرط میدانند و قدر شربتش یکدانگ حجر الخطاطیف سنگیست بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و در سر ابره
فرزد و گویند چون بچه خطاف را از زعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده سنگرا باشیانه خود میاورد در دوم گرم و خشک و
شرباً و طلاء جهة یرقان مجرب دانسته اند و مفتت حصات و مفتح سدد و جهة خفقان نافعست و مؤلف ما لا یسع تصریح نموده که
سنگیکه چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم بشکافند و عدد از آن یابند و در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد
حجر الاحمر حجر اغلیطس حجر لوفواغرامس حجر النمر حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان و یک دانگ او سم قاتل است حجر اغلیطس سنگیست سایندهٔ او مثل خون
و جهة دمعه و طرفه نافعست حجر لوفواغرامس سنگیست که از زرخت میشوید سایندهٔ او مجفف بثور و جهة قطع سیلان
مواد و تخفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافعست حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ و بقدر

مغز بادام و از آن کوچکتر و از بلینک ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده میشود و طلا او جهت جراحات و تعلیق او
جهت منع استسقای زنان مؤثر است حجر البطریط سنگ مرمر است ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم و روغن جهت
درد فم معده و سنون او جهت تقویت لثه نافعست حجر الرخام سنگی است که بر قبرها نصب کنند و اقسام میباشد و بری
از او قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و در دفع استسقا
و با صمغ و نوشادر جهت بهق و آثار و رزو راو جهت خون بواسیر و شیاف مسحوق او با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهت رفع دمهای مؤثر است
و گویند شیاف سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان و شراب او در روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم
معشوق و قصد رفع عشق رافع تعشق است حجر الاسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر الیرقان حجر الخطاطیف
است حجر الزناد و حجر الاسم حجر النار است حجر البادزهر حجر الحیة است حجر السم پادزهر معدنی است حجران باصطلاح کیمیا
طلا و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الهنود حجر مقناطیس است حجر العاج حجر اعرابیست حجر لیحقطوس
حجر غاغاطیس است حجر الماء سنباذج است و گویند او هم شبه است حجر المصفی شبه است حجر الاندا حجر المس است حجر الدم
و حجر الطور شادنج است حجر النور و حجر الرخشانی رهشدا است حجر عراقی حجر الحک است حجر مشویه کلس است حجر النار و حجر
الماسکه و حجر الولاده الکشت است حجر الهنت و حجر النسر و حجر العقاب حجر الیسر و حجر البحر راشامل است حجر الشقاق و حجر
الشعر حجر القیشور است حجر الرمل و حجر الحکاک نیز نامند حجر شجری بسد است حجر التیس پادزهر حیوانی است حجر البلور بلور است
حجر حدیدی خماهان است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افروری حجر الافروجیت حجر الزبنی زنجفر مخلوقست حجل قبج است
حجر الاسیوس اسیوس است حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم گرم و
در سیم خشک و فولاد طبعیرا شابورقان و مصنوع از نرم آهن الهام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را با سوسیر آهن مالیده
در آتش سرخ کنند بسیار نرم میشود و قسم عبارت از او است و هر گاه با رصاص یا مرقشیثا یا رهج الفار یا زرنیخ بگدازند مرتبه رصاص
زود گداز شود و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را از او بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع
که متعارف و بسیار است طریق یافتن آنکه آهن متعارف را در کوره مخصوصه بآتش بسیار زنند تا بجهت بتابد و حنظل و صبر و هر چه
در تلخی قوی باشد یا زهره حیوانات سائیده بر او ریخته بمقدار رسانند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته بجبار در روغن
و کنجد نطفه کنند و بار دیگر در آب اطفا کنند تمام آن را مثل آهن ربا جذب کند و آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و
جهت جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعد و گزیدن سگ دیوانه و رفع
زردی رخسار و هیضه نافع و شراب با آهن تافته در رفع خفقان و استسقاء و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب تفته است و روغن
با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخا مقعد قویتر است و خبث الحدید و زعفران الحدید هم مذکور خواهد شد حدات
بفارسی علیواج و بترکی چلقان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشک مطبوخ او با کندر مداومت خوردن او قاطع بواسیر است
و شیاف قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند
و مطبوخ مغز او با کندر و عسل جهت زحیر و بواسیر و سوخته پر او بقدر یکدانگ تا دو دانگ با آب آشامیدن جهت نقرس بیعدیل است
و مجرب و در رفع عقد بلغمی و سلعه بیعدیل و دماغ به روغنی که بیضه او در آن بسیار جوشانیده تا مهرا شده باشد جهت رعشه
مجرب دانسته اند و جهت نقرس و فالج و تقویت اعصاب نافع و خون او جهت ربو و اکتحال زهره او که خشک کرده باشند با آب
۳ میل در چشم مخالف طرف ملسوع جهت رفع سم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان ۳ هفته در آفتاب گذاشته
باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که ندانسته باشد مانع خواب میشود حدق هم باذنجانست و باین اسم
چیز دیگر که شبیه بباذنجان باشد مینامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل و بیضاوی و بیدانه و در تابستان بهم میرسد زرد و
میشود و نبات او از نبات باذنجان اندکی بزرگتر و رسیده آن ثمر او زرد و اهل قدس او را باذنجان بری و اهل حجاز شوک العقرب

حجر البطریط
حجر الرخام
حجر الاسود حجر الیرقان حجر الزناد حجر الاسم حجر البادزهر حجر السم حجران حجر اللازورد حجر الهنود حجر العاج حجر لیحقطوس حجر الماء حجر المصفی حجر الاندا حجر الدم حجر الطور حجر النور حجر الرخشانی حجر عراقی حجر النار حجر الرمل حجر التیس حجر البلور حجر حدیدی حجر الزیتون حجر افروری حجل حجر الاسیوس حدید
حدق

نامند در دوم گرم و خشک و اهل شام جامه با او شویند بسیار جالی و قائم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر بیعدیل و طلای او جهت
اورام و جهت گزیدن هوام و عقرب از مجربات شمرده اند و قند هین روغنیکه در آن جوشیده باشد جهت اعیا و تقویت بدن و درد
گوش نافع و حمول او با عسل جهت منقی مقعد مؤثر و خوردن او با نطرون باعث کرب و مصلحش سکنجبین است حدید الصینی خماهانست حد
جلنار است حدج حنظل است حدق هر کلیه که مستدیر و شبیه بچشم باشد حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهیست و بفارسی
اسپند نامند نبات او بقدر زرعی میشود و از یک بوته چندین شاخ میروید و برگش مایل بتدویر و غلاف دانهای او مدور و مثلث الاضلاع
شبیه حفظ و دانه که سرخی و تخمش سیاه مثل خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد او است و قسمی از او برگش مثل بید و از آن
کوچکتر و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش تا چهار سال باقی میماند و ملطف و محلل ریاح بعد او مواد غلیظه و مسهل کسمن و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا
و بلغم غلیظ و حب القرع و حیات سینه و نقش از لزوجات و نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم
او جهت مصروع و تسخین بدن و اعصاب دماغ و رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع جنون و اعیا و سدد
یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه آنرا کوبیده و با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد
بنوشند منقی قوی و بغایت اسهل است و در شقیقه و سینه و اعلای بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بیعدیل و هر گاه بقدر
یک رطل او را در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا ربع رسد و در روزی دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صرع
مزمن مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنانیکه درد قبض حامله میشده باشند و بعد از آن نشو نمی نمایند و باید سه روز متوالی از آن
مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النسا هر شب یکمثقال و نیم از حرمل را کوفته شاو لنماید رفع علت کرده و مجربست
و چون با تخم کتان مخلوط موده با عسل سرشته مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس بیعدیلست و چون زجاج محرق اضافه نمایند تفتیت
حصات نماید و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهت رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن بنفشه
بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمره چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون
جوشانیده باشند جهت گرانی سامعه و کری و درد و طنین و بخور او جهت درد دندان و تعلیق او در لته کبود رافع سحر و گویند تدخین او
در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این اثر است و مورث غشیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش رب میوهای ترش
و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش زراوند مدحرج و گویند تخم سداب است و حمول بیخ او که با روغن ابریسم سائیده
باشند مفتح افواه عروق و خون بواسیر است و روغن او در سیم گرم و محرک باه و مفتح سده دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و
ریاح اعصاب شرباً و ضماداً نافع و حقنه آن جهت عرق النسا و درد کمر و برودت کرده و رحم مفیدست حریث بیاء تحتانی و تاء
فوقانی نباتیست که بر روی زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل بر آنها کوچک در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت
بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام دردهای شکم و قولنج نافعست و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا ۳ درهم
و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرمله نباتیست حجازی و از جمله ینبوعات
و بقدر قامتی و پر شیر و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را جهت جرب بسیار مؤثر دانسته اند حرف اسم نبطی
حب الرشاد و نبات او است و از جنس تره تیزک و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی و ماکول است و در جمیع صفات او مذکور
شد و تخمش اشقر و با طول و برگش مایل بسپیدی و با تشریف و نبات او در دوم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب
القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب الفعل با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است
و بری او شدید الحرافت و شبیه ببستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت ببستانی اقوی و مستعمل بستانی او است
و تخم بستانی او است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم
و مقوی ذهن و تریاق سموم و مخرج فضول سینه و جهت انحدار بلغم خام بطرف مثانه و رفع استرخا بدن و اخراج مواد فاسده کسیلان

حدید الصینی حد حدج حدق حرمل
قرد
حریث
حرمله
حرف

حرکت امعاء و معده و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سده و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه
و درد پهلو که از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیمبرشت و عسل جهت نشاف و غسل سینه و شعف مواد لزجه بسبب صدر بسینه و رئه
باشد و بوداده او بغایت قابض و جهت سحج و سهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیارزه و بدلش حرمل و تخم تره تیزک
و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیمبرشت بغایت مبهی و مصلح سینه و جاذب اعضاء و با شیر تر بقدر دو درهم تا ده یوم جهت
برص بغایت مؤثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و نطول و شرب او جهت منع ریختن موی و ضماد او جهت درد گزیدن عقرب و با عسل
جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهد یه سرد و باد نار فارسی و ریختن موی و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و با شب
یمانی جهت نفخ دمل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف جهت رنگ کردن و ضح که هرگز زایل نشود و با زفت جهت درد
سر کهنه و با غار جهت درد سافل و کمرگاه و با صابون و عسل جهت نمش مجرب و در انفجار دبیله مؤثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن
حرف بابلی چرک سخت سوی و رفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی نباتست و تقدیر شبری و برگش شبیه برگ تره و با خشونت و گلش زرد
و تخمش سفید و مدور و در شکاین خاص تره و در مازندران کوله تره و شاه تره نامند گرمتر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد
باشد و مدر حیض و مفتت جنین و مخرج او و مفجر دبیله و جهت امراض بارده و عرق النسا و مغیی اخلاط مریه و قدر شربتش یکدرهم است
حرف ابیض حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید و حدت او کمتر از رشاد و خردل سفید
و خردل فارسی نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی دانند و منقی رطوبات و آروغ آرنده و در سایر افعال مثل رشاد است
حرف السطوح حرف السطوح حرف مشرقیت حرف مشرقی قسمی از حرف بستانی است بقدر زرعی و ساقهای او باریک و برگ او از ماشین
مثل نبات خرنوب و شبیه برگ شطرج و از آن زرتر و سفیدتر و ثمرش مثل فلکه و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام
فلفل و در اطعمه بدل او و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قویتر از حرف بستانیست و مطبوخ نباتات و یابسات جهت
حرف الماء نزلات و دفع اخلاط سینه و تحلیل و نفخ مؤثر است حرف الماء نباتیست که در کنار آبها میروید و برگش شبیه برگ تره تیزک
و در اول تکوین مستدیر و در آخر با تشریف میشود و او غیر حرجیر الماء است چه حرجیر الماء در میان آبهای استاده میروید و برگش
بی تشریف تازه او در درجه دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده باطنی و ضمادش جهت ورم
حرف شیف و بثور و کلف نافعست حرف شیف اسم نبطی و بعربی شیر نامند و بفارسی کنگر نامند بستانی و دو برگ بزرگتر از برگ کاهو
با رطوبت چسبنده و ملس و مایل بسیاهی و ساقش بقدر انگشتی و تا دو زرع طول او و در سر او چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزاء و در
و تخمش مایل بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه
و مسهی و مدر بول و حابس طبیع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه آتشی و انقباض اطراف عضل
و جراحت امعاء و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم و روغنی که با سه مثل او آب کنگر ممزوج کرده باشند جهت تحلیل
اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول او جهت فارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش و التوای عصب نافع و مضر دماغ
و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری که مراد از مطلق حرشف است برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش
پر برگ و خارش تندتر و در سرش چیزی مانند انار و خار دار و تخمش سیاه و غلیظ و در آخر دوم گرم و در اول خشک و در جمیع خواص قویتر
از بستانی و مصلح مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیها است و طلای اجزاء لطیفه کل او
با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزاء او جهت حزاز و دفع قمل نافعست و قسمی از بریه بیاق و کوهکی و پر خار است و جوع نامند
حردون محلل و مفتح است و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و اسم مذکور خواهد شد حردون حیوانیست شبیه بوزغه و در کنار رودها از آن بسیار
کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روده ملون بالوان مختلفه باشد و در طبرستان ماهیکول
و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله سموم است و در قنات و کوهها یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق دل او که در اثنای
بسته باشند جهت تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل جهت کننده اعضاء است بجدیکه از قطع و ضرب متالم نکردد و اکتحال خون او جهت تقویت

بامره و سرگین او جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت شقاق بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه به شراب
میباشد و امین الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را بسیار برد و تعلیق حردون بر باز و زهر است و مهیج باه و شهوت است جماع و
ویستور تعلیق مهره پشت او که قریب بگرده او باشد بکمر شخصی باعث شدت قوت جماع است و لد محمد بن احمد نقل نموده که خوردن
بقدر اطراز چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و از چشم چپ او با نخود سیاه مطبوخ ورد اسان
روغن کاو و بغایت محرک باه و مسخن کرده و چون حردون را باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جهت موضع
نشاف هر کر را باسم صاحب عرق النسا قطع کند و بعد از آن بادست ریزه نماید بدون النفی بالخاصیت رفع انفلت میشود و گویند مجربست
و گر بصحت رسیده و خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است حربا بفارسی آفتاب پرست گویند و او حیوانیست شبیه بوش و
دنبالش بلند و موی او قشان و نظر او همیشه بآفتاب و در چهارم گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع روئیدن مویی که کنده شده باشد
و رفع آثار جلد و طلای او مطبوخ او و نمک بدن را تا چند روز سبز میسازد و گوشت او مورث سل و دق است و یکدرهم او کشنده حرجون
ملخ بی بالست و در جراد مذکور شد صغیره حزرت البقر مجر البقر است حزرة الحمار مجر الحمار است حرحل ملخ بزرگ بی سر است حرث
شاد مشته مار ماهیست حرتق اسم بلغت اندلس جلبیرا نامند حرنفش مار خاک خاتون و بکسر و فتح خار سنگدار است حرنفه طعام سگ
بفارسی کاجی گویند حرمل ابیض و حرمل عربی قسمی از حرملست و مذکور شد حرمد طین سیاه است سیاه لون و رایحه او متغیر شده باشد
حرمط اسم عربی آزاد درخت حرمانه اسم نبطی مریاقین است که حرنیل نیز گویند حرشا و حرثا بشین و ثاء مثلثه خردل بریست حرمن
اهستانست حریر ابریشم است حرنقان اسم مشکاتست حربیط طعلت حراب اسم عربی اشترغار است حراستیا طین علف
الطریلالست حربه گوعجبه بطوس است حزاری و بستانی میباشد و از مطلق او مراد بستانیست و در مازندران انار بچه نامند ساقش
بقدر انگشتی و از آن بار یکتر و شاخهای آن باریک و منشعب از بالای ساق میشود و گل او شبیه بقیه زردک و بری او مایل بزردی و تخمش عریض
مایل بطول و تند طعم و با عطریت و برگش شبیه برگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر و تخمش شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و طعم او بدستور
برگ و در مرکب از طعم زردک و رازیانه و مهارحث و سعید جرجانی و ابن تلمید گویند که در طبرستان او را جعفری نامند و
ظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده و مدر بول در دوم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهت رفع
سم بارد و هوام و بدبوئی دهان و تقویت باه نافع و مصدع و موجب مدد چرب و شور در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد و کاسنی
و ترشیها و بقول بارده است حزاری و حزاه نیز گویند دو قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند بتقسیم او را در مازندران جعفری گویند
برگش شبیه برگ کرفس و بقدر برگ گشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و کرمتر از بستانی و جهت ریاح و از ادویه قتاله بارده و سم عقرب
و تقویت هاضمه و مجفف منی است و قسم دیگر ساقش باریک و بقدر زرعی و پر گره و برگش شبیه برگ سداب و بازغب و خوشبو و طعم
او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و از نرا عبارت از تخم او است و بفارسی دینار رویه نامند در سیم گرم و خشک و غایت مناسب شربت
دفع سعده و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مدر و مقوی و منقی مثانه و مجاری بول و دافع خمار و بوئیدن او
جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد و ورم بواسیر و طلای کل او و برگ او با عسل جهت جراحات و اکله
و ضماد جمیع اجزاء او با شراب یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافعست و جالینوس
بالخاصیت او را جهت سعال یابس مفید میداند و تخمش در افعال قویتر از اکثر اجزاء او است و مضر سر و مجفف منی و مصلحش بادرنجبویه و
بدلش سداب است هرگاه از اجزاء دیگر حزا یافت نشود و قدر شربتش تا ۳ درهم و از تخم او تا یک مثقال حزاز الصخر چیزیست که بر روی سنگهای
نمناک متکون میشود سبز مایل بسفیدی و چون بدست مالند برنگ حنا شاید گردد و در مصر حنا قریش و بفارسی کلسنگ و بدیلمی سنگ حنا
گویند سرد و خشک و با قوه جالیه و ضماد او جهت قلاع و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل
حزنبل جهت یرقان نافعست حزنبل لغت عربیست و کف الذئب و کف النسر و یونانی مریاقان نامند و مراد از او بیخیست بقدر یکوجب
و سفید مایل بتیرگی و زردی و طعم او شیرین مایل بتلخی و ابن الوافد گوید که او مثل لذیذ سفید است و نبات او نیز و برگش شبیه برگ سیب

ودر آن عرنفیر و در عنب وساق مجوف در نوبطا ودرست یا بین زردی وسرخی و در عنب و برگهای ریزه احاطه ساقنموده بلندی او تا دو ذرع و
منحرف بجهة اسفل بحدیکه ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی متخلخل مثل اسفنج و در درونش با اندک رطوبتی و خارهای ریزه در اطراف او و
گلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش محیط ساق او و مثل فرسیون و بیشه و شاخ و منبت او نزدیک اهیا در بلاد شام و کوههای بیت المقدس
وطبرستان و بهترین او نرم تند بوی شیر خیست در وسط دوم خشک و در اول سیم گرم و با تریاقیه و قوتش تا یکسال باقیست
مفتح و محلل و ملطف اخلاط و منقی و مقوی احشاء و جهة رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد
لهات و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهة حصات و مداومت او بجهة
ودو هفته جهة استسقاء لحمی و زقی و بانخسین جهة نیکو کردن رخسار و با مغز تخم خربزه جهة کرده و با کلنار جهة قطع سیلان خون و با آب کشنیز
جهة ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن او با آب کرفس جهة تحلیل آنچه در زهدان بهم رسد و با صبر جهة رفع مفاصل و عرق النساء و ضماد مطبوخ
مهرای او با سداب و سیر در روغن زیتون جهة فالج و لقوه و کزاز و قدر درعرق النساء و قطور او در گوش جهة گرانی سامعه و اکتحال او جهة قطع
بیاض و ناخنه و سلاق و شامیدن او جهة سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه و اجماع اطبا است خصوصا با شراب و بدستور طلا کردن او
و شامیدن منقوع او در شیر تازه تقدیر بحسب موجب عدم تاثیر سمومست تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهة
سقطه و ضماد تازه و خشک او جهة منع ورم جراحات التیام او بغایت مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از
یکمثقال تا دو مثقال و مؤلف ما لا بسع بیان نموده که صنف از آن در شام بهم رسد که شبیه بور نجان و صلب است و در رفع اثر سموم را
درعرض یکسال مخصوص او دانسته اند حزم سراج القطرب حکک بفارسی خار خسک نامند بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه
بنبات هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ زیتون و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر
و سفید و اطراف او تند مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة و منضج و
رادع و ملین و دافع قولنج حار و با شراب جهة ادویه سمیه و ضماد عصاره و طبیخ او جهة ردع ورم حار و منع حدوث او در نخین مواد
با عضا و با عسل جهة قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف و رادع است و ز دو مثقال
عصاره خشک بری او با شراب جهة سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهة برطرف شدن کیک بغایت مؤثر و چون نخود را
در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل و قدر شربتش تا پنجدرهم و مضر سپرز و مصلحش بادام و روغن کنجد است
و تخم آن در افعال مثل عصاره او است و روغن او که از آب او و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه او و
شامیدن او جهة تقویت باه و در دمفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و در دکمر و درد گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او در احلیل بجهة
دکمر جهة حصات گرده و مثانه مؤثر و قدر شربتش هفت مثقال است یا منضج یا نبید عسل و چون خسک دانه را با شیر تازه سه بار پخته خشک
کنند در تقویت باه بیعدیل است حتی تشدید و او هم مانعیت که از حبوب و غیر او ترتیب هند و بطریق قهوه توان خورد
حسل بفتح اول و دوم گیاهیست شبیه بصعتر و برگش دراز تر و سبز کمرنگ و تیره رنگ و یونانی حسیمی گویند و در دوم گرم و خشک و پخته
او مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهة خوشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهة گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر
شربتش تا پنجدرهم است و استعمال زیاده نیز جایز نیست حسل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغت مصر سنبلیج است
حسن لبه اسم فارسی حصی لبانست حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است حشیشة الزجاج گیاهیست که در شوره زار و حوالی میروید و
شاخهای او باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مرغب و برشاخهای او چیزی شبیه بتخم و بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جام میچسبد
در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قاطع بعض جرک زجاج بالکلیه زایل میکند و از آن جهة باین اسم مسمی است
و زایل کننده بواسیر و دوا و قیه عصاره او با شکر و عسل جهة سرفه کهنه بسیار مؤثر و ضماد عصاره او جهة اورام حاره و با سفیداب
جهة حمره و نمله و با قیروطی و روغن حنا و یا پیه بز جهة نقرس و مالیدن برگ او جهة قوبا و غرغره او جهة ورم لوزتین و با روغن گل جهة درد
گوش مفید و مضر سپرز و مصلحش نبات و خشخاش و قدر شربتش تا دو درهم است حشیشه اسم اصطلاحی قنب است حشیشة الدخن گیاهیست

حزم حکک

حسکه

حسن لبه حسن یوسف حشیشة الزجاج

حشیشة الدخن

منبت او سنگلاخها و برگش شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و ضماد او جهة دفع قروح شهدیه
نافعست حشیشة العلق ابن الله وله گوید که او را در گیلان جنش نامند و از جمله بودنه است و در مازندران او جی گویند و او شبیه بسو
سنبر است و مایل بسیاهی و خوشبو است و بالخاصیت اخراج زلو که در حلق مانده نماید و در سایر افعال قوی تر از اقسام فودنج است
حشیشة العقرب عاقر یوما است و بلغت حجاز بولاموینونت حشیشة الکلب فراسیونست حشیشة البرص گیاه اطریلال است
حشیشة الجرحانیه خشیزکت حشیشة الطحال وحشیشة الدود اسقولوقندریونست و جوانیز بابیم خیر نامند که در قدیم مشهور
باربعه و اربعین بوده و الحال بسبعه و سبعین خوانند حشیشة التحفاة وحشیشة اللحاة آس بریست حشیشة البراغیث بلغت شام
گیاه دو قرانامند و در عراق مرادر زرد و گیاهیست که کیک را دفع میکند و در طبرستان کیک واش نامند و قسمی از دوقس
شمرده اند حشیشة السعدان گیاهیست سفید و صلب قریب بسنگ و چون شکسته شود اجزا او ریزه میگردد و با روغن چون مشتعل
گردد شعله او بر طرف نشود و ریش سعد زنامند و داخل ضمادات ملوکی میکنند و او جالی و مورث صحت و طراوت حشیشة
الاورام مدر یونست حشیشة السلطان حرف اسفراست حشیشة الاسد اسد العدس است حشیشة السعال فنجریونست حشیشة
الافعی ملکیست حشیشة السنور بادرنجبویه است حشفیل شقاقل است حصرم بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند و آن
انگور نارس است در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشکتر و مطفی حرارت خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع
بلغم معده و مقوی جگر و بدن و حابس طبع و مانع انصباب مواد و رافع سستی اعضا و تشنگی و ضماد خشک او جهة خوشبو کردن عرق و خوش
بدن و حفظ و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش در بعضی امزجه جهة تکثیف و
مصلحش گلقند و نعنع و انجیر و بدلش ریباس و ترشی ترنج و رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهة اسهال
مراری و بر انگیختن اشتها و حفظ جنین و تقویت احشا و غثیان صفراوی و در رفع خمار و منع قبول مواد و باربانا رو منجوش جهة تب
صفراوی مجربست و عصاره او که در آفتاب خشک کرده باشند همین اثر دارد و جهة خناق و ورم حنجره و قی الدم و رعاف و سقوط
لهات و قلاع و طلای او با آب کند نا جهة تخفیف بواسیر و فرزجه او جهة شقاق و اصلاح رحم نافع و با سرکه جهة بواسیر و چرک
گوش و غرغره او جهة ورم حلق و حقنه او جهة قرحه امعاء و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهة دمعه و انتشار و خشونت اجفان و با
گل مفید و آب او در افعال مثل عصاره او و مقوی قوه ماسکه معده و چون توتیا را با او پرورده کنند و بدستور سایر ادویه عین را
بغایت مقوی فعل آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش گلقند و شربت خشخاش و قدر شربت از عصاره او یکمثقال و بدلش آب
سیب ترش و سماق و شربت او که از آب غوره قریب بشیرینی سه جزو و عسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده تا یکسال بر او گذشته
باشد جهة رفع وبا و تقویت هاضمه و قولنج ثقلی بغایت مؤثر و در سایر افعال مثل عصاره است حصی لبان الجاوی و بفارسی حسن لبه
گویند و بصمغ صنوبر منسوب است و کلام عبارت از او است و مؤلف تذکره گوید که اهل این صناعت تحقیق ننموده اند و من بعد از تفقت
بسیار تحقیق کرده ام که صمغ صنوبر است و در اول بکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی او مرکب
از بوی مصطکی و کندر و خوشبو ترین صمغها و سفید مایل بسرخی و سیاهی و مخلل و جاذب و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی دل و مورث
سرور و خایئدن او جهة تقویت لثه و طلای او جهة حبس کردن نزلات و قطور او با روغنها جهة درد گوش و شامیدن او جهة مغص و تقویت
معده و دماغ و اذابه رطوبات و تحلیل آن نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مصدع محرورین و مصلحش روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و
مصطکی بالمناصفه حصی الاسفنج حجر الاسفنج است حصی حرس بحاء حمله و خاء معجمه حلبونست حضض و رس است حصاة بفارسی
سنگریزه نامند رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهة نزف الدم جراحات و رفع ورم او مفیدات و اند فتن او در کوزه آب
مصلح غلظت او و مقوی احشا است حضض مکی و هندی میباشد و مکی او را یونانی لوقیون نامند و آن عصاره برگ و تخم نباتیست
خاردار نزدیک قریب بسه ذرع و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه ببرگ شمشاد و ثمرش شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین
بیرون زرد و مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و چون در آب اندازند کف او برنگ خون میگردد و در آتش ملتهب شود و با قبض و مرارت

حشیشة العقرب حشیشة الکلب حشیشة اللعد حشیشة اللحاة حشیشة البراغیث

حشیشة الاورام حشیشة السلطان حشیشة الاسد حشیشة السعال حشیشة الافعی حشیشة السنور حشفیل حصرم

حصی لبان الجاوی

حصی الاسفنج حرس حصا حضض

باشد و مغشوش او که از دوشاب و آب مورد و زعفران و صبر میسازند محلول او برنگ خون نمیشود و باطن او یاقوتی میباشد
دار معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع او و شیافهای او جهة اورام باطنی
و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه
و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب و تشنگی و خفقان او جهة اسهال مزمن و قرحه امعاء و غرغره او جهة تقویت لثه
و قطور او جهة چرک گوش و ضماد او جهة شقاق مقعد و داحس و تقویت مو و منع نزلات و اورام و اکتحال او جهة جرب و حکه و سلاق و ضعف
بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون و حماما و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و بدلش حضض هندیست و از
عصاره فیل زهرجت و در جمیع افعال قویتر از حضض عربیست بکر در ردع و او سیاه تر از نوع مکی میباشد و مصنوع او از زنگ و
افسنتین و مثال آنرا استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است حفاظ اسم عربی برد است حفح بفتح حاء و سکون
فاء اسم روده است که بفارسی شیردان و هزارخانه گویند حفوق بقاف اسم بقلة الحمقاء است حقین اسم ماستست حق قوتی اسم ترکی
صافی است حلبه در گیلان سجا معجه و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست و در اول دوم گرم و
در اول خشک و دوای لعابی و منضج و ملین و محلل و مسهل و مدر حیض و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و با عسل چون طبیخ یابد مسهل و منقی هوا
و جهة مواد محتبسه سینه و گر بو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب آنرا با عسل بقوام آورند جهة درد سینه
مزمن و قروح او و ضیق النفس با آب برسیاوشان مجربست و جلوس و نطول طبیخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و شقاق رحم
و ضمادش جهة اورام صلبه باطنی و ظاهری و ورم سپرز و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نمله
و کلف و سایر آثار و حقنه او جهة زحیر و طلای او جهة رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با بورق جهة منع تولد قمل و قطور نقیع او در کلا جهة
دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و ادرار او با بوره محلل طحال و با انجیر جهة گشودن دمل و با روغن گل سرخ و آرد جو جهة اورام حاره و با سرکه و عسل
جهة اورام بارده و مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل سرشته باشند جهة تسمین بدن و اصلاح کرده
بغایت مؤثر و مصدع و مغثی و مضر امشیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربت از یک تا ده درهم و از تخم کتان
و نباتات او مولد خون و جهة درد کمر و جگر و سرد مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهة تقویت موی نافع است و روغن او که از
تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهة نخاله روی و موی و قرحه رخسار و با موم روغن جهة شقاق و
با ادویه کلف جهة طلای بثره مؤثر است حلق حیزبست منجمد و سیاه لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گداخته
باشند ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاکست
آشامیدن او با آب سرد جهة قطع صفرا و ازاله خمار و التهاب معده بعدیل و قدر شربتش تا پنج درهمست حلبیب با هوز
قبل از یاء تحتانی و باء بعد از آن دوائیست هندی و حبشی شبیه بسورنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و قسام گرم و اخلاط
غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا ۳ درهم و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و کاسنی است حلفا نوعی
از بردیست که از او حصیر و مثال او ترتیب میدهند و در اصفهان قسمی از نیزار نامند در اول گرم و در دوم خشک و پنجدرهم او با عسل
و سرکه کشنده قسام گرم است چون ۳ روز پیوسته بنوشند و شستن سر با محرق او جهة حزاز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای
او که باتش افروخته باشند جهة نمله ساعیه چون ۳ بار تکرار نمایند جهة منع زیاد شدن اورام رخوه نافع است حلاب گیاهیست
بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره میروید برگش بسیار باریک و دستور شاخهای او و گلش زیره و سفید و تخمش بقدر خردل و بیجرانست
در سیم سرد و خشک و ضماد او با آرد گندم جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهة خارش کف دست مفید و مانع
زیاد شدن او و جهة سیلان زرداب مفیدست حلتیت بتاء مثناه فوقانی بعد از یاء تحتانی و قبل از آن صمغ انجدانست
و اورا حلتیت طیب میگویند و منتن او غیر صمغ کوله پر و بیدو بوست و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی کماه گویند و
از قسم سفید او که مشهور بکوله برانست و بهترین اقسام است چوب او مایل بسرخی و صاف شده بوی با شاعت است که چون در آب حل

حفح حفوق حقین حق قوتی حلبه — حلبیب — حلفا — حلاب — حلتیت

کنند مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن آن در سیم خشک و بوی او شبیه بگندنا و
بغایت کریه و با قوه سمیه و تریاقیه او غالب و بفارسی انگوزه و در اصفهان انگشت گنده گویند و قسام او قاتل جنین و مخرج او و محلل
قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مسهل و جهة تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل
و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق
و شوصه بلغمی و مخرج قسام گرم معده و منضج خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهة تریاق سدری
و با شراب و فلفل و سداب جهة گزاز و با سکنجبین جهة جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهة شکاف عضل و با مر و فلفل جهة گشودن
حیض و با شراب جهة امراض عصبی و با شیر دخیطیا نا جهة گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهة رفع چرک و سلایل بلغمی و با
قوابض جهة اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهة برودت معده و جگر و سپرز و استسقاء و سستی بدن و زردی و کمودت رخسار و ضماد او
جهة داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در فارج جهة تسکین درد دندان و زخم گزیده سگ دیوانه و منع مضار
هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و مانند او و با روغن زیتون جهة گزیدن عقرب و با قیروطی جهة ثالیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه
جهة قوبا و با زنجار و زاج جهة بردن گوشت زیاد که در بینی متکون میشود و گذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید و اکتحال او با عسل
جهة قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا جهة درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه
او و غرغره او با عسل جهة ورم لهات و با سرکه جهة اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهة اخراج جنین میت و نشستن او در باب
و گذاشتن او در ممر آب مانع تکون کرم در آن موضع و آن مزرعه و باعث گریختن هوام از آن موضع و بدستور بر هر چه بمالند هوام از او بگریزند
و قطور حل شده او در روغن زیتون جهة کری کهنه و درد گوش و طنین و دوی نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون
و مضر سفل و مصلحش کتیرا و توا او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال و قی و تب
و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محرورت
کربنج انجدان باشد بدل اوست حلبوب بلغت نبطی گیاهیست بقدر زرعی برگش فراخ و بسیار کره و شبیه بالکرمهای آن کرسنه و برگ
کو کیکر از بادرنج و ثمرش و بکر و او مرغ و ثمر نوع ماده او خوشه تخم ولاد و تخمش از تخم کو کیکر و هر دو عدد هم بسته و با رطوبت و ثمر
نوع او خشک و محلل اورام بارده و ملین طبیخ سی مثقال از آن مطبوخ او مسهل رطوبت مائیه و مرة الصفراء و حمول برگ ماده او بعد از
طهر و خوردن پنجدرم صلب او باعث حمل مذکر و شاید حمول تر او باعث حمل به پسر است حلزون بفتح اول و ثانی اسم
هر حیوان صدفی است در بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و بالخصوص جلد مجری الحیوانات و شیخ و ردع و اظفار الطیب و طیب
و جیف الغراب و قرقور و دنیس و صدف مروارید و نطاع و غیرها از انواع حلزونست و جلد مجری او در دوم سرد و خشک و خواص
او در صدف مذکور میشود و گوشت او در دوم سرد و تر و گوشت دنیس که در مصر ام اللحوم میگویند از اقسام بری و سریع الطف و
سریع الاستحاله بخون صالح است و جهة جذام و جرب و حکه و جنون و سودا نافعست و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع
تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب پیکان و امثال او از بدن و جهة تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب سم سگ
دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مر صاف و صبر با سویه سرشته جهة التیام
جراحات خبیثه و تحلیل اورام نرمه او مفید و بعد بلیت و گوشت مجفف مسحوق او مع حضض و با مر و کندر جهة التیام جراحات خصوصاً
عصبانی و اکتحال سوخته مجموع او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم و طلای او جهة جرب متقرح و بهق و طلای دندان و با سرکه جهة قطع رعاف
و مالیدن رطوبت او بر جبهه جهة منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی گوش جهة ورم و رفع رطوبات با قاعره گوش و طلای گوشت محرق
او با قطران بعد از کندن موی شعر و منقلب جهة منع روییدن مو مؤثر و فرو بردن گوشت خام او جهة درد معده و با مر جهة قولنج
و درد مثانه نافعست و گویند با تخاصیت مترقات صدف را بسیار نرم میکند و چون گوشت او را با مثل از نوشادر و نصف
از کبریت و سدس او نمک سائیده تقطیر کنند افعال غریبه در شستن نماید و ما را عقد کند حلتیا نوعی از ینبوعات و برگش مثل برگ

زیتون و شرب او جهت تابش نافعست حلیفه حزاه بریست حلبو اسم فارسی بیخ حماض بریست حلال مصطکی است حلیم
قرادست بضم قاف حلاب لاغیه است و گویند لبلابست حل بلغت مجاز اسم غیر مقشرست و بلغت اکسیر بان زیبقرا نامند حلاوة
الشعر نوره است کحلحل و حلامل بعبی است حلوسیا کثیرا است حلاو تیون اسم یونانی ماهیشاهست حلوا قیده اسم فارسی
ناطفست حلو زلیبیا اسم فارسی زلابیه است حما ما بلغت نبطی نابیت مشک از شاخهای سرخ با قوتی مانند خوشه با قلای
و کلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه برگ فاشرا و تند و خوشبو و تخمش بسیار لذیع و منبت او ارمنیه و طرطوس و بهترین اقسام
دو قسم ماءی که در آنها میرویند در شام یافت میشود و مایل بسبزی و بوی او شبیه بسداب و قسم نبطی او غیر مشک و مستطیل و رنجم و شدید بوی
و سفید مایل بسبزی و بهتر از ماءیست و قوت حماما تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده تا سپرز و جگر و مقوی او و مدر
بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سرور و طبیخ او جهت نقرس و ورم فرزن جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح
و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و باسور و جهت ورم حشا و با فرزجات جهت ورم رحم و با اکتحال جهت ورم چشم نافع و مضر معده و مصدع و مسحر
تخم گرسنه و مورث کسر و خواب و مصلحش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او سه ا روان با مثل او قرنفل و یا وج و چون ورا
با سدس او دارچینی عرق کشند عرق او با عسل امیخته در آفتاب بگذارند جمیع افعال تفریح زیاده بر خمر میکنند حمص بفارسی
نخود گویند بری و بستانی میباشد بری او را کیاه شبیه بکیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ثمرش مایل بسبزی و دراز مایل بتلخی است و گرم و خشکتر
از بستانی است منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بن گوش و بثور و با عسل منقی قروح و جراحت
سرطان و بستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط و در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیست
و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مهیج و مقوی نشو بهمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون
صالح و کثیر الغذاء و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت تقطیع لزوجات و منقی سده است بسبب کم بلوحت او و مدر بول
است بسبب حرارت و بالخاصیت جهت درد سینه و قروح ریه و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب او نافع
و چون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یکشب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده ناشتا تناول نمایند و آب منقوع او را با اندک عسل بنوشند
جهت اعاده شهوت جماع مانوسین بمعدل است و چون هر سه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت
اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او مابین دو طعام معین و نخود سیاه مسقط
جنین و مفتت حصات و مدر فضلات و در افعال قویتر از سفید و با قوت تریاقیه و جهت استسقاء و جذام و یرقان و سدد
سده جگر و تحلیل ریاح و غول و طلای او قسام او جهت خارش اعضاء و صداع و رافع زردی رخسار و سعفه و خراز و کلف و تقویت موی
در خم بجهت عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او سرد نشده باشد جهت بواسیر ادمو آزموده است و روغن نخود که با قرع پسند بکار
در دستورات مذکور است گرفته شود در سیم گرم و خشک و شده با قوه نافذ و بغایت مقوی دموی و مهیج و جهت تسکین درد دندان
و امراض لثه بعدیل و جهت درد های بارده و جذام و قوبا و مثال آن بغایت مؤثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و تقطیع
او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافعست و از خواص نخود آنکه چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن بعدد
نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پا ها بالا ندازد تا آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر ماه
جمیع آن ثالیل بر طرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت
و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از آن ممنوع
نخود بغایت مضر است حماض بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی ابرک رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه
او مثل اکم و تخمش سیاه براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و تیره که غوره غلاف و بفارسی ترشه نامند و قسمی اکمش بدون کاه کون
میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع عند در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مسکن قی و غشیان صفراوی و مشهی و جهت رفع حماض

حلبه حلبو مدر
حلیم حلاب حل
حل زیبق حلاوة الشعر حلحل حلامل
حلوسیا حلاو تیون
حلوا قیده حلو
زلیبیا حماما

حماض
نوزر قلانش

81
دخواهش گل خوردن و مثال آن و یرقان و تقویت جگر و التهاب نافع و نخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح
شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جراحت امعاء و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شیر نیمها و قدر شربتش تا هجده درهم و بدلش ترشی ترنج
و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت قرحه امعاء و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و رتیلا نافع
و جهت اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازو کسی که نان مانع استسقی و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر
شربتش دو درهم و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن
و داحس و با آرد جو جهت خارش بدن و طلای نخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و خائیدن طبیخ او جهت تفتیت
سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان و سدد نافعست و قسم آبی عریض الورق شبیه بباذرنگ در مزه و در شکل شبیه برگ چغندر
و سلق جبلی نامند و بیخ او در صفهان حلبو گویند و در افعال قویتر از بیخ بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی
اعضاء و نقرس حار نافع و خوردن آب کیاه او و برگ نخته او جهت سحج صفراوی و مسهل مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب جهت الحدید جهت
بواسیر مجرب و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر
ظاهری مفید و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت و شبیه بکاسنی است و نباتش شبیه بنیلوفر و تخمش شبیه بچغندر و در
خشک و قابض و حماض البقر نامند و در قوت و فعل نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غشیان نافعست و جهت جرب و جراحات
و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش لبلاب است حماحم حبق نبطی است و غیر بستان فروز است برگش
شبیه برگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش بدستور بسیار قوی و رنگ برگ او مختلف و خوش منظر و در باغها بستان افروز
عروس هیسانید و مشهور است بالایچطائی و در تبریز گل عاشقان و در آخر اول سرد و خشک و با قوه محلله و رادع و رافع سده دماغی
و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر
مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز در روغنی که از آب و دو روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده جوشیده
باشند تا آب سوخته روغن مانده باشد محلل و با قوه قابضه و خوردن دو مثقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح غشیه دماغی
نافعست حمام بفارسی کبوتر نامند صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت و بچه او تسلیم طبیعی او بهتر
خصوصا تازه پر و بال بر آورده باشد مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخاء
زقی و طحال نافع و طلای خون او و بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغی باشد و بدستور شامیدن قدری قلیل از خون مجفف او و ریختن
خون گرم او در جراحت سرکه باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و ملتحمه و غشاوه و طرفه خصوصا
خونیکه در بال تازه او باشد و سرگین او در سیم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل
خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل و تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن
و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه و عسل که با هم پخته باشند جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و عسل در قطران
که مرهم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند بار بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بسیار مؤثر و با سرکه جهت سعفه و قسام استسقاء و شامیدن
آن از یکدرهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقاء بارده و دو درهم او با سه درهم دارچینی جهت حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او
جهت عسر البول و بیه او جهت رفع آثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن زنده کبوتر بچه که
شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بعدیل و طلای بعد
از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و چون اطفال با عسل تناول نمایند زود سخن آیند و قام او جهت خوشی سینه
و نیکو کردن رخسار و سمین بدن مفید و سکون صاحب ابله در جائیکه کبوتران در زیر آن یا در بالای آن باشند بالخاصیت مورث
شفای ابله دار و مجاورت آنها سبب امن از خدر و فالج و سکته و حمیات طاعون و باعث اثر وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه
کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرائی خشکتر و لطیفتر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش نعنع

حماحم

حمام

او با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را
اخراج نماید و زهرهٔ او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافعست و فرزجهٔ استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعادهٔ بکارت
از اسرار است حمار الوحش بفارسی گورخر نامند و معروف بخر گور است گوشتش در دوم گرم و در سوم خشک و غلیظ و مولد
سودا و مرق او و پیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر زن
جهت رفع گریهٔ اطفال و زهرهٔ او جهت داء الثعلب و دوالی و حیاقیر اطلاع و با خولنجان و آب کرنب جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او نعاظ
مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول در فراش و شاف او با آب کاهو جهت قطع احتلام و شش او خشک کرده او با کثیرا و عسل جهت ربو
و سرفه و عسر النفس و پنیر مایهٔ او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست پیشانی او بر بازو و یا
بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب
صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی نر یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغییر انگشتر شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم او باعث
صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم او در افعال مثل حمار اهلیست حمار بفارسی خر و الاغ نامند غلیظ و کثیف و بطیء الهضم
از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهت گزاز و خوردن زهرهٔ خشک او جهت رفع تغییر عقل و سحر و مغز
سر او مورث خرافت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا بخورند جهت صرع و شامیدن سم سوختهٔ او هر روز نیم مثقال
جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق از من و با روغن زیتون جهت رفع خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او
جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشاء نیم گرم خوردن بسعدیل
است و عصیر سرگین تازهٔ او مفتت حصات و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی که با سرکه
سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکه بر آن پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب
و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهت منع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیت مسکن درد و زهر آن
و بدستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث دفع درد میشود و جالینوس گوید که طلای نطفهٔ او سه بار تا چهار بار مسقط
از اسرار است و چون قضیب او را در کوزهٔ آهنی نهاده بالش گذارند بحدیکه قریب بسوختن شود و با آب چقندر و روغن زیتون طلا کنند
جهت رویانیدن موی و دراز کردن وی بغایت مؤثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویهٔ حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث
بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیهٔ خشک او را جهت تپ ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تدخین
کنند و آنکه بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا با آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء العسل مسهل است حمر بتشدید
میم و بضم حاء بلغت حجاز تمر هندیست و تمر الیهود نیز نامند حمص الامیر بلغت مغربی خشخاشست حماض جبلی حماض بریست
حماض شهری حماض بستانیست حماض سواقی حماض مائیست و حماض البقر نیز گویند حمص اسم مجموع اشجاریست که ملح حشیش دشته
باشند و گویند مخصوص اشنانست حمارست و حمار قبان هریابست حمص الکرسنه حمص بریست حمصیص نوع صغیر حماض
است شبیه به برگ و در شکایبن ترش و اشنا نامند حماض الاترج ترشی ترنجست حماض الارنب کشوثست حمر الارض خراطین است
حمحم نبات جنه است و بخاء معجمه نیز آمده و بلغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است حماط نوعی از جمیز است حمل و حملان بفارسی
بره نامند و در لحوم مذکور میشود انشاء الله حمیرا اسم عربی ابو فلس است و بکسر حاء اسم فارسی است حنظل فارسی کیاهیست بقدر هندوانه بسیار
کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد و او بدابست و آنچه در بوته منحصر بیکی
باشد از جملهٔ سموم و شحم او ما دام که در بوته باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین
او سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم او است در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم
غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعصابی
و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظ چشم و سینه و عسر النفس اعصابی و ربو و سرفهٔ مزمنه و امراض بارده گرده و مثانه نافع

حمار الوحش

او تب ربع

حمر حمص الامیر حماض جبلی حماض شهری حماض سواقی حمص حمارست حمار قبان حمص الکرسنه حمصیص حماض الاترج حماض الارنب حمر الارض حمحم حماط حمل و حملان حنظل حمیرا

ومضر دماغ حار و معده و مصدع در هوای سرد بسیار مورث مغص و کرب در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب
و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر امعا و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح انستکه
سائیده با ماء العسل سرشته خشک نموده با کثیرا و غیره بسایند و بیش بوزن او بید انجیر و ثلث آن حرمل و حقنهٔ طبیخ او که در بیخ
او را جوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزجهٔ او قاتل جنین و
طلای سبز او جهت عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و سقوط آب و جهت زردی چشم
پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن مؤثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانهارا بیرون کنند و
بروغن زیت مملو کرده نقبه را مسدود کرده بخمیر بگیرند و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او و شامیدن او در حمام جهت سیاه
کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد جهت درد گوش و مالیدن
آن بر دندان جهت ساقط کردن دندان و سعوط او مفتح سدهٔ دماغی و طلای او جهت رفع آثار و یرقان و سیاه کردن دخار و اکتحال رماد او
جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت مفید و جهت درد مقعد نافع و شحم او مسهل و مقیی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب
نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند خوردن آن مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر دو
درهم با نشاسته و صمغ مسهل سودا و با انیسون و افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ
بیخ او جهت استسقاء و گزیدن عقرب و افعی و خون بسته و داء الفیل و ضماد برگ او با آب نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون
منفجر مفید و چون جوف حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویت لثه بغایت نافعست و روغن حنظل
که از دو جزو آب تازهٔ او با یکجزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن
موی و رفع دوی و طنین گوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و شامیدن یکدرم او مسهل بلغم و قیام کرم و تدهین او با زهرهٔ گاو بر
ناف جهت اخراج قیام کرم و حقنه جهت قولنج نافعست و اگر تازهٔ او نباشد ربع رطل از شحم او را باید جوشانید و با یک رطل روغن
طبخ نموده حنطه بفارسی گندم نامند بهترین او تازهٔ بالیدهٔ مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید او است در اول گرم و در رطوبت
معتدل و تازهٔ او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذاء و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سدهٔ
عروق و جشاء و خام و مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و نیم پختهٔ او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش شیرینیها و
خوردن آب بر بالای آن مورث قولنج ریحی است و آرد گندم که پخته باشند و نان فطیر قابضند و آرد مطبوخ او با شکر و بادام جهت
سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر و با نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم مضوغ
جهت نضج دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصارهٔ بنج جهت منع ریختن فضول باعصاب و نفخ امعاء و با شراب و سرکه
جهت سم هوام و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غددیه مجرب و پختهٔ او با آب و روغن زیتون محلل اورام حاره و
زرد و بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را بر موضع گزیدهٔ سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند هرگاه
سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق او در دستورات
مذکور است جهت قوبا و سعفه و حزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت طلای آثار بسعدیل است حندقوقا اسم
نبطی است از جنس یونجه بری و بستانی میباشد و بری را بعربی حباقا و بفارسی دیو اسپست صحرائی نامند و بستانی او را بعربی دو
و در اصفهان شبدر نامند و در مازندران شروت نامند و گلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او
باریک و ساقش بقدر نیم ذرع و تخمش مایل باستدارت و برگش مثل نانخواه و مستعمل از او برگ و تخم است در دوم گرم و در اول
خشک و با قوهٔ جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرمتر از برگ او و با شراب جهت رفع سموم قتاله بسعدیل و مسکن مغص و قولنج
و دافع یرقان و استسقاء و اکتحال عصارهٔ او با عسل جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی و تازهٔ
او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسدهٔ آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل است و برگ او را

حنطه

حندقوقا

بزرگتر و ساقش دراز و تخمش قریب بحبه و کریه طعم و گلش سرخ و بفارسی لونجه کوهی و دوا الحفت نامند در دوم گرم و خشک و ادرار
او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت خفقان و درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و بلغم
عصیر او جهت تسکین درد عقرب گزیده بغایت مؤثر و بعضی صحیح موجب احداث درد سر و نشستن در طبیخ او باعث سرعت
حرکت اطفال و روغن او همین اثر دارد و سعوط آب او جهت صرع و جنون و غول بیابان منقی نشره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول
بارده و ثلث و تخم او گرم و خشکتر از نبات او و جالی و مبهی و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و قدر شربتش تا ۳ درهم است و
جرب و مصلحش کتیرا و مضر سینه و مصلحش بخرات است حنا بکسر حا و تشدید نون نباتی است ساقش بقدر یک ذرع و سرخ و برگش شبیه
برگ مورد و عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل بسردی و در دوم
خشک و گویند در اول گرم است مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بلا لذع و محلل و در التحام قریب بدم الاخوین و با قوه قابضه و آشامیدن
آب نقیع او در روزی سه مثقال بحد جهت ابتداء جذام بغایت نافع و چون یکماه مداومت کنند جذام زایل شود و قابل سایر علاجات
نیست در هر روز یا یک مثقال و نیم او در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس رسد و آشامیدن آب نقیع او در ده روز ده مثقال
باعث رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متاکل و جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین
و خایسیدن جرم او بقدر یک مثقال بالخاصیت رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کثیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است
و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهت حمره و سوختگی
آتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرداب از او آید و با روغن جهت رفع جرب و با آب برگ
بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب و بر جبهه و صدغین جهت منع ریختن مواد بچشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند
و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی سر و با گل حرف جهت فتق و فتیله و با زفت و روغن گل جهت قروح سر و با برگ گردکان
بالمناصفه جهت بیضه خوده و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب نمک بغایت مؤثر و ذرور او جهت تخفیف قروح و خوردن
تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل او معتدل و لطیف و یک مثقال او با ۳ وقیه آب و عسل جهت نفع نزلات
و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای آن جهت التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و در اعصاب و بار کردن
جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان
لباس پشمینه مانع کرم زدن او و برگ او نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ
مگر در روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی و تسکین کننده زخار است و بدلش روغن مرزنجوش است و دهن حنا از جمله مرکبات
و در دستورات ثانی مذکور است حنطه رومی خندروس است خنی قریش خیار الصغیر است حانی محجون بلغت مصر و نیمه است
خنفه و خنفا بلغت اندلس خشنه الزجاجیت حنا الغزاله بلغت مصر ابو فقا است حور بحاء مهمله و زاء معجمه نیز آمده از جمله شجار
است شبیه بدرخت خرما برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانه او مانند گندم و بلغت اندلس او را سردوله گویند و گلش
خوشبو و بنطی و رومی میباشد و صمغ رومی را گویند کهربا است و بفارسی درخت نور گویند و از پوست او سکه کمانگران و غیره استعمال
نمایند و درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از بنطی است و بنطی او بصمغ در اول گرم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست او جهت عرق النسا
و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نیز همین اثر دارد و گرمتر از پوست او و قطور آب او جهت درد گوش مفید و اکتحال
ثمر تازه او با عسل جهت غشاوه و سفید و فطر بحه از جمله ادویه بنعایله است و رومی از انیسون بلغار و روس در سیم گرم و در اول خشک
و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی الاثر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از روس بازند و مشهور بروغن کهربا
و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس و قرزمه و معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات معده و امعاء و خفقان
و عرق النسا و تنقیه و با سرکه جهت صرع شربا نافع و مانع حمل و قدر شربتش یک مثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و آکله است حواصل
از جمله طیور است سفید و تیره رنگ میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن او موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم

حنطه رومی
خنی قریش
خنفه خنفا حنا الغزاله
حور

:۱۵

و مصلحش مرزنجوش و با دارچینی و ادویه حاره و لنموذنست و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارد نافع است
و فرو بردن پیه خام او جهت قولنج و مغص مفید است حوص فسیلت خرماست حومر تمر هندیست حوت سمک است حور هندی مرنجه است
حومانه اسم عربی طرفین است حواری آرد گندم بسیار نرم بغداد است حوجم اسم عربی گل سرخ است حوران و حوران اسم طرخون است حور
بغدار حماحم است حوک بادروج است حوت السقنقور مجرب است حیه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد و در سیم گرم و خشک و در
غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر اند و خواص افعی مذکور شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده
سر او را مسدود کرده که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود طلای او جهت قوبا و استرخای عضل و رویانیدن و دراز کردن موی و تحلیل
خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن
زیتون جهت تحلیل خنازیر و بسرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته او با روغن تخم کتان
که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند جهت نوصیر کهنه بسیار مؤثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و تخفیف
جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیوة او کنده باشند و بدستور تعلیق او جهت تب ربع نافع
و اطهوریس و دیمقراطیس گویند چون تخم مار را از سر تا دنباله شکافته احشا را بیرون کرده از نشا اسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم
کرده باشند مملو کرده محکم شق را دوخته در آتش بگذارند تا پخته شود نشا اسفرم را برص ضماد کرده بعد از یک شبانه روز بشویند بالکل
زایل کند و مجرب است و در روغنیکه مار و دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و ثآلیل سریع الاثر است
و امین الدوله از محمد بن احمد نقل نموده که استعمال زهره مار در تسحیر امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاهدرار
جهت رفع تب غب مؤثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که مار هر سال میاندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت
و بخور او مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر است و تخم مار را چون با سرکه دو ماه سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب است
و اکتحال پیه مار مانع نزول آب است حیس غذائیست که از روغن و نان گرم میسازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا
و مسدد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است حی بلغت سریانی زیبق است حیوة الموتی فطراسالیون است حیصل بادنجانست حیفا خشنه
الزجاجیت حیوسون اسم یونانی باقلی است حیوس طین حنا است حی العالم ابرونست خانق النمر گویند مازریون است

حرف الخاء

و بعضی اعتقاد اینکه بقل است و امین الدوله گلیر صحرائی دانسته و مؤلف ما لا یسع و صاحب تذکره گویند گیاهیست غیر مازریون برگش
شبیه برگ قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد رسته میشود و ساقش بقدر شبری و تخمش شبیه بدم عقرب و لامع
مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله است و تاثیر او در سباع اسرع و مفارنت او کشنده است ۲ و خناق و تریاق او
کما قیطوس با شراب و صعتر و ادویه حاره است خانق الذئب نوعی از خانق النمر است برگش شبیه ببرگ دلب و از آن کوچکتر و تیره تر
و تشریف او زیاده از ساق و شاخهای باریک دراز رسته و بالخاصیت کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر است و ابن
ماسویه گوید که بقل خانق الکلب داراقیست که بفارسی کچوله نامند و مؤلف ما لا یسع غیر آن دانسته و بیان نموده که گیاهیست برگش
شبیه بلبلاب کبیر و اطراف او تندتر و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و با شاخهای باریک و دراز و پرگره و ثمرش در غلاف شبیه
بغلاف باقلی و در جوف او دانه کوچکیست سیاه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد
او جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بسیار مؤثر است خاماسوقی یونانی خاما بمعنی زمین و سوق بمعنی انجیر است و آن نباتیست
بی ساق و گل و شاخهای او پرشیر و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین بهیئت استدارت و برگش شبیه ببرگ عدس و در تحت برگ
ثمر مستدیر و تخمش باریک در سیم گرم و خشک و تند و جالی و ملین طبیعت و مسهل اخلاط غلیظ و خوردن قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر
و ضماد شیرش و طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثآلیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه
چشم و ظلمت بصر و ابتداء نزول آب و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک قیراط است خامصینی
نشبه است و بفارسی روسی توتیا نامند خامالنجان خولنجانست خامارافی یونانی بمعنی خار الارض است و در حرف عین انشاء الله مذکور

حوص خرما حوت
حور هندی حومانه
حوجم حواری
حور بغدار حوک
حوت السقنقور حیه

خانق الذئب
خانق الکلب
خاماسوقی
خامصینی خامالنجان
خامارافی

شود فامیر مرق بکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند فاماما یان یونانی بمعنی تفاح الارض و آن بابونج است فافورا اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند مراد از زو مرد و بعض لبورقست و اهل مصر هر طعام را باین اسم خوانند فاموس اسم یونانی کمونست فامالا یونانی زیتون الارض است و اثا زریونست فالاون لس یونانی اشخیص سیاه است فلص اسم ترکی حز است فاکستر اسم فارسی رماد است فارشت اسم فارسی قنفذ است فایه قندون اسم فارسی جند است فاکشی بلغت اصفهان اسم حنه است فامالاون لوقس اشخیص سفید است فاوانی بلغت صقالیه الخز است فاملاون اسم یونانی حرباست فاما قطی یونانی حمامی صغیر است فامانیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض و کمافیطوس است فامازریوس یونانی بمعنی بلوط الارض وادو کمازریوس است فالید و نیون یونانی بمعنی خط فیستی و مامیرانست و گویند عروق الصفر است فالاون یونانی خندروس است فاتم الملک سادوارانست فاشه بلغت شام شیطرجست فارخک اسم فارسی حسک است فاکینه اسم فارسی خیض البیض است فاص نره بلغت شاین حروف بابلی است فار بلغت هندی خیار است فاک صوفی حمید در طین مذکور است خبز بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب و بهتر یا و نان گندم سفید مغول سنگه معتدل پخته باشند و سبوس بقدر اعتدال جدا شده باشد و با شیر در روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیرهضم و مقوی کرده است و نان گرم مسخن و مجفف رطوبات و فائیدن گرم او جهت ... زندان مؤثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او دیرهضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار و باعث سده میگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت اسهال و تبهای حاره که ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق و گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و مقوی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن و بهتر از اقسام نانها است باعث سرعت هضم آن و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطیء الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلح آن روغن و شیرینیها است خبز الطابق نان ساجی رقیق است که بر روی ساج آهن پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال و بواسیر است خبز الفرنی نانیست که بر روی تابه پزند و رقیق نباشد و مشهور بکاچیست جهت مرطوبین و صاحبان اعمال شاقه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده یا اخگر پزند و مشهور بنان سنگکست و بهتر از نان ساجی است خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه بسیار کرده باشند بهتر از اقسام دیگر است خبز السمید نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است سریع الانحدار و مورث سنگ گرده و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است خبز الخشکار نانیست که گندم را ناشسته با سبوس نخرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها و شیر تازه خبز الکعک نان میده و دو شه و بقسماط مانند غلیظ و مسدد و قلاء او محلل و منفخ و جهت درد مفاصل نافع است خبز الطابون نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور بکیمه و بهتر از روغنست خبازی از جنس خطمیت و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی اسم کاجی و در مازندران کیاه و ر انحلک نامند و ستانی او ملوخیاست و بری او در انطاکیه خیره گویند و از مطلق او مراد او است برگش مستدیر و بیمزه است و گلش کوچک سرخ و مایل بتیرگی و تخمش مایل بسیاهی و مدور و بهترین و در وسطا و تعفیر و نباتی او که بهتر از خطمیت در اول سرد و تر و گویند در دوم و با قوه رقیه و قوه متضاده و ملین طبع و الطف از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهت جرب و قرحه امعا و زحیر و حرقت مثانه و بول و بحة الصوت و درد سر زدیرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهت ادویه قتاله و ولادت کرده و ضماد او جهت اورام حاره و خشکی اعضا و با نمک جهت شقیقه و نوم چشم و بی جهت التیام و گزیدن زنبور و مس عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با د سرخ و ضماد خشک او با بول جهت قروح سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و سحج و گرفتگی آواز و تقویت امعا و دفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خندقوق نیز با تسویه جهت درد مثانه و حقنه او جهت سوزش امعا و رحم و مقعد و با عسل جهت

درد جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رب فواکه و قدر ... ش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم و او مولد ریاح و مصلحش سکنجبین او با گوشت مرغ و ادویه حاره است و ضماد ... سبستانیر از برگش زرد و گوهر از گل خیار و در پنبه زار بسیار میروید و بقدر گیاه پنبه میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بکرم و مایل بسبزی بیرودت و رطوبت او زیاده از برگ و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهت خشونت سینه و تبهای حاره و تقطیف صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل و قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب با شکر جهت رفع احلام محترقه و مطبوخ او جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است حنه بلغت شیراز شفترک و بلغت اصفهان فاکشی و بترکی شیوران و در مازندرکان گیاه و رنسلم بی نامند و آن تخمیست بسیار ریزه و دراز و زرد و مایل بسرخی و بترکی و برگش طولانی و شبیه ببرگ جرجیر بری و شاخهای او باریک و متفرق و گلش بقدر زرع و تخمش در غلاف باریک و برقیقی است در دوم گرم و در اول تر و مسهل و مشهی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و تحلیل مواد نخاع و آبله و حصبه و شری و برودت احشا و سمن بدن خصوصا چون با دو وزن او شکر ناده روز بنوشند جهت رنگ رخسار و گرفتگی آواز و تا سه درهم او جهت رفع سمیت ادویه و یکمثقال و نیم او جهت نفث الدم سینه و ریه و ضمادش جهت اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم گوش و پستان و انثیان و شوی او در خمیر جهت جرب و سرفه مزمن و فرزجه او با عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش تودریست که بزر حجم نامند خبث چرم اجساد است که در حین گداختن از او جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشکند خبث الحدید بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها و مستعمل از آن آنست که با سرکه سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق او نموده در دوم گرم و در سیم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخای مقعد و معده و بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهت قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یکدانگ جهت تحریک باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهت ادویه قتاله و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور او جهت پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درهم او کشنده است و چون آنرا با آب و عسل بیست بار بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدریکه انگشت بر بالای او برآید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق بسازند و هر روز بکدو مثقال از آن تناول نمایند جهت صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکو کردن رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بیعدیل است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند بدستور همین آثار دارد خبث النحاس ثقل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید است و الطف و جالی و خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است خبث الرصاص ثقل قلعی است بغایت قابض و مغول و جهت التیام جراحات چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم مؤثر است خبث الفضه ثقل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او با آب جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال نایب مناب اقلیمیا است خبیص اسم عربی حیص است و در حا مذکور شد خبیصل السیف بفارسی خاک ... نامند و با سبزیها کوکو کنند کثیر الغذا و دیرهضم و مسدد و مولد خلط غلیظ و باد زیبقی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است خبازی شجری خطمی است خبز الغراب قحوهست خبز القرد نوف الجبرات خبز رومی خبز الکعکت خبز المشرق نباتست بخور مریمت خبیز اسم جمع نباتاتست که بگردش آفتاب دور کند و خبازی مشتق از او است خربق بنام شاه افسنتین است حنم الملک طین مختوم است خبا ثار شلثه سرکین است و از مطلق او مراد سرگین کاو است و در بقر مذکور شد خفوا اللغت اهل ختا بمعنی بزرگ و بدستور خان و خفو مراد فندوان اسم مرغیست که بفارسی نخ نامند و بقدر کرگدنی و از آن بزرگتر میباشد و طعم او اکثر اوقات فیل است و در بلاد ما بین زنج و چین یافت میشود و از استخوان بینی او جهت ملوک قدح میسازند و خاصیتی دارد که چون بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سایر استخوان او و امین الدوله گوید که شاخ آهوی ملک التاتار و همین اثر را از برای او بیان نموده و گوید جهت اسهال نیز بغایت نافعست و مؤلف تذکره گوید که در سراندیب یافت میشود و خوردن بیضه او بقدر سه درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان او باعث افاقه مصروعست و زبل او جهت رفع آثار سکندان

غذاء الرجال خرنوب

اوجهة نواسیر ... غذاء الرجال بزر البنج است خرنوب بستانی و بری است و بستانی دو قسم میباشد یکی را خرنوب شامی گویند درخت او بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظتی و گلش نیز سیب و غلاف او بقدر شبری و کوتاه تر و سیاه و ضخیم و دانهای او شبیه بباقلی و از آن رقیق تر و از آن در شام و مصر میسازند و در بهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینیها ابرد است و قسمی درختش خاردار و برگش نرم مایل بتدویر و غلاف ثمرش شبیه بباقلی و از آن رقیق تر و دانهای او بقدر ترمس و شیرین طعم و در شکار پور کراث گویند و در مازندران و گیلان لله کی نامند تازه هر دو قسم مسهل بعسر و مدر بول و خشک او در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و مدر بول و ضماد پخته او جهت صدمه و سقطه و اسهال او و ثالیل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال گذشته باشد دیر هضم و بعد از انهضام مولد خلط صالح و بادانه جهت فتق و نسبین بند و چون داخل شیر کنند شیر را لذید کند و اشتها آورد و جهت سرفه مزمن مجرب دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهت برز مقعد و نزف الدم نافع و مضر معده و مخفف اعصاب و مصلحش [illegible] و نبات و بدلش بوزن او [illegible] از قرط و ترائیث و علفش و قدر شربتش تا پنج درم است خرنوب نبطی ثمر نباتی خاردار است و آن دو نوع میباشد درختی قسمی شبیه بخرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچکتر و بطعم و بسیار قابض و آنرا قرط و سط و مغیلان نامند و قسمی را ثمر خاریست بقدر [illegible] شاخهای او پراکنده و خارها مانند [illegible] و گلش سرخ و زرد و داغدار و بارش شبیه بگرده کوچک و گیاه او را قرد بن ورک نامند و مراد از خرنوب بری و نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع خون هر عضو و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و نواسیر و مضمضه بطبیخ او جهت درد دندان و استحکام او و پوست بیخ نبات او قالع دندان کرم خورده است و محتاج بآلت کندن نیست و چون با حنا خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت آن و طلای آن بر بدن جهت عیاء و تقویت اعضا مؤثر و چون خرنوب بربر را کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را با او تر کنند باعث ثبات رنگ او شود و مجربست و آب او با آب مورد منقی احیا و ثابت کننده صاعد است خرنوب الشوک و خرنوب مغربی و بریه خرنوب نبطی خرنوب مصری و قبطی ثمر قرظ است خرنوب الخنزیر ناغور سیت خرنوب صیدلانی خرنوب شامیست خرنوب هندی خیارشنبر است

خروب اسم جنس خرنوبست و گویند مخصوص به بریست خردل تخم گیاهیست برگش شبیه ببرگ توت و از آن کوچکتر و تخمش مربع ساق و گلش زرد و قسمی از بری آنرا ابترکه فجی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی الکح نامند و برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را سفید سفید گویند و آن حرف اسفید است مذکور و مراد از مطلق خردل نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک و جاذب از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات و مفتت حصات و جهت درد رحم و بلغمی جگر و سپرز و دفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیمدرم از تخم او با شراب جهت سرد و تقویت باه و با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تپ بلغمی و سودا و ضماد او جهت نقرس و لشرغش و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل و بدستور با موم و روغن جهت تصفیه رخسار و ازاله زنگ [illegible] و کمنه چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و تو بایی مزمن و بریشانی جهت نزلات بارده و درد سر بارد و رحی و فالج و استرخا و بار عشی و طلا کردن [illegible] جهت نعوظ مجرب و با سکنجبین و آب گرم جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت اورام صلبه سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و خشونت مزمنه قصبه ریه و ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان و سقوط آن سورت عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و خناق رحم و فتیلهٔ او با انجیر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال آن مضروب آن با آب و عسل جهت غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهت گریزانیدن حشرات و لطوخ او جهت درد دندان بیورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غشیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درم و چون در آب الخرما اندازند منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در کملا نانتا زاد و ترتیب [illegible] مطبوخ نبات او با چغندر جهت صرع و سدد و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم او است و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون بر یک کف خردل آیهٔ و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه الا فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از آن صد و دو بار یاسین گفته شود و بدستور [illegible]

خردل بری خردل فارسی خردل ابیض خرنوف و خربق خردل

خردل را در خانهٔ که دفینه کماند اشته باشند فشانده یکشبانه روز در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در جاییکه دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او را که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نموده بغایت ملطف و محلل و طلای او جهت درد دندان و خناق رحم و بهقهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تشنج و سدهٔ اعصاب و جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و [illegible] و جهت درد بارد و مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است خردل بری گیاه او را ابترکه فجی نامند حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصات و جالی جلد و جهت سرفهٔ مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او [illegible] جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانیست خردل فارسی و خردل ابیض و خرنوف و خربق حرف ابیض است خروع بکسر خا و فتح واو بفارسی و را بید انجیر و بترکی کرچک نامند برگش شبیه ببرگ انجیر و از آن بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو ذرع و بیخش تا نی مجوف و ثمرش در خوشهای پرخار و مدور و دانه اش بقدر قهوه و منقوش و مغزش سفید و پر روغن در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی [illegible] و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج [illegible] جهت فالج و لقوه و [illegible] بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا دوازده عدد و بیست عدد او قوی و عوارض او مثل ماتوره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهر او ریباس و بدل او عشر او و دند است و ضماد او جهت ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد او و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهت ورم پستان و او اخر با سرخ و ضماد برگ او با آرد جو جهت ورم حارهٔ چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل و با روغن زیتون جهت دردهای بارده و روغن او گرمتر و لطیف تر از روغن زیتون و مقیئ و دو مثقال او جهت تسکین وجع فواد بارد و با ماء الاصول محلل بلغم لزج اعضاء بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهت تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و درد گوش و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آرد کنند نا جهت نواسیر و ضماد او نافع و جوشانیده او با سلخ الحیه و خردل و تدهین او جهت داء الحیه و [illegible] و کزاز و کلف [illegible] و بدلش روغن ترب و گویند بید انجیر را با خردل و مسیر و طلق تقطیر کنند مقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته اند خروع صینی دند است خربق ابیض گیاهیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و از آن بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و مجوف و چون خشک شود پوست او منقشر میشود و بیخش شبیه بپیاز و مستطیل و باریشهای باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و از شکستن او غباری از او ظاهر شود و در جوفش مثل بادام عنکبوت در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و منقی معده و مدر حیض و قاتل جنین و مفتت حصات و مفتح سدد و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض باردهٔ دماغی و مفاصل و اکتحال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکل و بوئیدن او باعث عطسه و فرزجهٔ او مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقیئ و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر و با مصطکی و روغن بادام استعمال نمودن و بدستور [illegible] در آب [illegible] آب او و یا با شکر و عسل منعقد ساخته بنوشند و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش جوز القی و در خلاء معده نباید [illegible] خربق اسود بیخ گیاهیست سیاه و برگره و گرههای او مجوف و اکثر او مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه ببرگ خیار و از آن کوچکتر و زواید اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و بنفش و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و ثمرش شبیه بدانه قرطم و تخم او مسهل و بی مضرت تر از اصل او در آخر سیم گرم و خشک و شدید الخطر و از خربق سفید قوی تر و مسهل مره السودا و بلغم و صفرا و منقیه بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او مؤثر است خربق سیاه سریع التاثیر از آن و جهت یرقان [illegible] و شقیقه مثانه و رحم و حشا و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ و بدلش بوزنش غاریقون است یا ماهیزهره و ضماد او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شده و رفع ثالیل و بردن گوشت زیاد فاسد زخمها و جهت ناسور صلب طلای او و در ۳ دفعه مجرب و مضمضه و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور و وحوش و چون در شیر [illegible] چند روز خیسانیده باشند و با جو مقشر یا عدس بجوشانیده آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد و با خاصیت تنقیه باه و کردن باعث تغییر مزاج میشود و بمزاج خونی قریب بمزاج حیوانی و غیر

مرطوب المزاج بغایت مضر است خرم بتشدید را اسم فارسی مریحه است و آن گیاهی است که در بستان و مواضع سایه دار میروید و برگش
باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش منظر مایل بسرخی و جای او معتدل و مقوی دماغ و منوم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره
او مورث فرح و سرور و نگاه داشتن او در کف دست و آشتن باعث تحیر و مرور و غشی که از گل او ترتیب دهند جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش
و طلای او با موم و روغن جهت نکوئی رخسار و موجب قبول و رافع بغض است خراطین کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم رسد در اول گرم
در دوم مغری و ۳ درهم او که خشک کرده باشند با شراب انگوری مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و
مسحوق او را با روغن بادام بالخاصیت جهت فتق امعاء و وقت ایام تجربه دانسته اند و جهت عسر ولادت و دفع قولنج سنگ مثانه و کرده و با
شراب مغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت و ضماد او جهت ورم حلق و لهات و منع نزلات و طلای تازه او بقدر ۳ شبانه روز جهت التیام
عصب مقطوع مجرب و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه
و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت بر رگ که جهت بزرگ
کردن قضیب بغایت مؤثر و مؤلف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار … اکلا و ضمادا در این باب بی شبهه مجرب است و قطور او با
پیه مرغابی و روغن زیتون جهت درد گوش نافعست و چون با جعل و نبات در آب طبیخ نمایند طلای او جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعد مفید
است خرامقان گیاهی است در شکل و بوش سنبل الطیب و رنگش سبز و مایل بسرخی در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل
او و از آن ضعیفتر است خرفقان گیاهی است که از درخت بادام و زیتون و امثال آن میروید و مضرت باندرخت میرساند و غیر غنم است
که در طبرستان روئش گویند و حرفطانا برگش شبیه ببرگ زیتون و مایل باستداره و … و تخمش سرد و خشک و … قابض و مقوی
معده و منقی دماغ و مفتح سدد و با قوه محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند … و جهت شکستگی استخوان و … عسل و قطع
نزف الدم و رفع … آب مطبوخ او با انجیر جهت سرفه … و برگ خشک او و سوخته او جهت قوبا و سر مجرب است بشرطیکه موضع را با بول و
نمک تجدید شویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف و مبهی است خردف بره تازه و خرفان جمع او است خرفق
فلز است خربق اسم انجره است و گویند فا دانیا است خرء الحمام جو جندم است خربع اسم عربی احریض است خرء الضفادع طحلب است
خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است خرنفع مرعش است خرء البهائم فراسانت خرطال هرطمانت خرنوکان اسم عبرانی عقرب است
خرء زنبل است خرم بسکون را ریوست تخم مرغیست که بجهت … مغول کرده باشند و بتشدید راء شامل مریحه و سراج القطرب و مایه
است خر اسم فارسی حمار است خرگور اسم حمار الوحش است خرماده اسم فارسی اتانست خرگوش اسم فارسی ارنب است خرفد اسم فارسی
هدهد است خرما اسم فارسی تمر است خرزهره اسم فارسی دفلیست خرمای تر اسم فارسی رطبست خرمای هرون اسم فارسی قسب است
خرچنگ اسم فارسی سرطانست خربزه اسم فارسی بطیخ است خرزه کرمک اسم فارسی … خردس اسم فارسی دیکست خروس
اسم فارسی دیکست خرومک اسم فارسی مرجانست خرغوله اسم فارسی لسان الحمل است خراما با الف آخر دبیا اسم گیاهیست بسیار
خوشبو و بفارسی خیری دشتی نامند و صاحب تحفه گره غیر خیری بری دانسته و از فلاحه بیان نموده که چون اورا بعکس هیئت صلیبی غرس کنند
بنفشه گون میشود و گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان رودخانها و گلش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو و مانند …
و تخمش سیاه است و مؤلف مالا یسع خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخ و مؤید قول صاحب تذکره است
و آنچه امین الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که برگ او مختلف القوت و لطیف میباشد و در نفع مثل گل حنا و آن سنبلیست
که با برگش میروید و پیاز او شبیه به پیاز نرگس است و در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند گل او ملطف و مسخن و مفتح سده
دماغی و مقوی او و جاذب رطوبات دماغی و محلل ریاح و رافع درد سر و مقوی جگر و دل و سپرز و گرده و مدر فضلات و فرزجه او
منقی رحم و جهت خوشبو کردن دهان و تنقیه رطوبات و سیلان منی و بردوات رحم و اعاده بر محل و احداث گرمی و تنگی فرج
و طلای خشک او جهت خوشبو کردن عرق و تقویت عصب سفید و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمل در …
… مقام نقط و صحیح محرور و مصلحش مورد و قدر شربت از گل او تا ۲ درهم و بدلش بابونج است خرف بفارسی

سفال

سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد و قیام او جهت ورمهای نرم و قروح اعضاء یابس المزاج … و تر و جهت …
جلد و سفال چینی جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون او و جلای بیاض طبقه قرنیه مفید و مضر اعصاب … و مصلحش روغن
بنفشه است و روغن نیلوفر خز اسم لباسیست که از ابریشم و پشم و کرک ترتیب دهند و خز فاس لباسی است که از موی بسیار نازک
که بفارسی … نامند ترتیب یابد و در اینزمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر و معروف است در دوم گرم و خشک و پوشیدن
او جهت … فالج و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و سوخته او جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات و پاشیدن او جهت
فتق اعصاب اعضاء عصبانی نافعست خزمیا بتحریف خزمان فارسیست یعنی مانند خز و انخول جنداست و گاه است از این اسم
جند مراد است خزنباش مرماحوز است خزاز الماء طحلب است خزار الضحر حرار الضحر است و مذکور شد خزران اسم فارسی خیزرانست
خسک دانه اسم فارسی قرطمست خسک بسکون سین اسم هندی کبریتست خسرودارو اسم فارسی خولنجانست خس الحمار ابوفلس است
خنف اسم عربی جوزبواست خس احریض است خس الکلب دیناروس است خس بفارسی کاهو و بری که فاس نامند بری و بستانی میباشد
بری او سردتر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و گلش مایل بسبزی و شیردار و با تندی و جلا و قسمی از او بیساق و قسمی با ساق زیاده بر
دو شبر و شیر او گرمست و مدحیض و گیاه او در آخر دوم سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم با سرکه و آب مسهل خلط مائی و طلای
او با روغن گلسرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت قروح رطبه طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر زنان منوم و جهت درد چشم و بیاض او و برص و پاشیدن
و طلا کردن او جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او نیز بیساق و با ساق میباشد
در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و رافع ضرر آب و هوای وبائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول
و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و رافع خمار و … و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و جهت
جنون و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و حرقت مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حار و زکام
و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان
و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و … پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی درهم است و از تخمش تا دو درهم و مطبوخ آن زیاده
بیشتر و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر مؤثر و ضماد او جهت اورام و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته او جهت
التیام جراحات و قلاع نافعست و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و درد سینه و
تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد بچشم و جهت درد سر و رفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش
دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع صبیان و منع مستی شراب مؤثر است خشخاش بحری
… است خشکار خبز الخشکار است خشل مقل مکیست خشب الشونیز نزد بعضی سیاه بوست … شبت است
خشخاش ابیض بستانی است خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید میباشد
و خشخاش سیاه گلش بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان از تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری برگ کثیر التشریف و … میباشد
بخلاف بستانی و خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراویه و ده درهم او با شکر خشونت سینه
و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقت مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت
آن قاطع باه و بوئیدن بو داده او رافع بیخوابی و با مثل او مغز بادام مولد خون صالح و رافع هزال و چون خشخاش تازه را با پوست
کوبیده قرص بسازند جهت سرفه و درد سینه و حرقت البول و اسهال کهنه و تشنگی شربا و جهت تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضمادا نافع و
قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یکمثقال و نیم و از گل او تا یک درهم و مضر … و مداومت او مضر ریه و مصلحش
عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و … دو مثقال که صبح و شام بنوشند جهت اسهال … و صفراوی و التهاب امعا
مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حلبه و کلابس که نضج یافته باشد جهت … و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا و نطول مطبوخ
او و مطبوخ برگ او جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام حاره و باد سرخ و نعوق آب مطبوخ او با عسل که رب الخشخاش گویند جهت منع نزله

وسرفه و اسهال مزمن نافعست خصوصاً با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهة جگر علیل و خلط غلیظ معده مفید و عصاره پوست او که کوکنار نامند سرد و مایل برطوبت و در آثار قوی‌تر از تخم او و مداومت او مرخی اعضاء و شورش حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و بابسه و منوم قوی و منظف بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهة نمله ساعیه و قروح و ضماد او جهة سوزش چشم و قرحه قرنیه الکحل لا مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر و مسکن دردهای حاره و اورام و شاینده او جهة نزله و سرفه حاره و قطور او جهة درد گوش و ورم حاره او مفید و روغن تخم خشخاش
خشخاش اسود — در افعال از آن ضعیف‌تر و منوم و مدرّ است خشخاش اسود مصطلح اطباء سابق از افیون او عصاره او هست اقسام دیگر و مراد از او قسم بری است که برگش کثیر التشریف و زغب دار باشد در آخر سیم سرد و در جمیع افعال تخم او قوی‌تر از بستانی است و جهة سیلان رحم و حرارت جگر و با شراب جهة رفع سیلان حیض نافعست و مضر دماغ و مصلحش باز بانه و قدر شربتش جمیع اجزا او بقدر نصف شربت اجزاء بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش خشخاش و کاهو است و در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بری است برگش شبیه ببرگ تره تیزک و دراز و با خشونت و مایل بسفیدی و ساقش خشن و دقیق او کوچک و شبیه بشقایق و در قوة از خشخاش بستانی قوی‌تر و از خشخاش سیاه ضعیف‌تر و یکمثقال او با مار العسل ملین طبیعت است
خشخاش مقرن — خشخاش مقرن گیاهیست برگش سفید و با زوائد مثل اره و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه بشاخ گاو و منحنی و از انجهة مقرن گفته‌اند و در جوف او دانهای مثل حبه کوچکی و منبت او بیشتر کنار دریا است و او غیر جلبا هنگ است چه دانه او زرد است و این زرد نیست در سیم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط نقی و مسهل ورق و گل او جهة تنقیه جراحات و خشکریشه او و اکتحال گل او جهة قرحه چشم و طبیخ بیخ او جهة علل بارده جگر و عرق النساء و رقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع و یکمثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی گیاهیست بسیار سفید و سبک ساقش بقدر ذرعی و بسیار ریزه و دراز و بیخ او باریک و ثمرش متصل بگل او و سفید و مستعمل از او ثمر او در وسط تابستان میرسد و بغایت گرم و خشک شد و در طبع مثل جلبا هنگ و از جمله سموم و مسهل و مقی قوی و جهة تنقیه دماغ و رفع بلغم و صرع مفید و قدر شربت از تخم او تا یکدرهم است
خشاب — خشاب بفارسی اسم آب مطبوخ میوه‌هاست که با شکر طبخ یافته باشد مثل آلو بالو و مویز و سیب و به و زردآلو و مثال او و مجموع او الطف از مثل او و مؤلف تذکره گوید که از آلو بالو جهة تشنگی و اصلاح خلط محرق و التهاب و درد سر و از به جهة تقویه اعضاء رئیسه و ارواح و هاضمه و دفع عفونات و از سیب جهة خفقان و غشی و کرب و از مویز جهة تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر البول و از امرود جهة سرفه و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات بدماغ و از بونتر بیا و خشاب زردآلو است و مجموع مولد ریاح و مصلح همه انیسون و مصطکی
خشکنجبین — خشکنجبین معرب از انگبین خشک است و بغایت در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در شکل شکر نامند و در دیلم و در طبرستان اسب ندان نامند سفید او در مجموع افعال قوی‌تر از عسل و در غایت حدت و بوستست و زرد و سرخ او قوی‌تر است از سفید و سبز او بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه و قریب بعسل بلادر در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زیاده محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است
خصی ابرش، خصی البحر، خصی خروس، خصی الدیک — خصی ابرش جلو زنست خصیة البحر و خصی خروس هامی جندبادست خصی الدیک حب البانست و مؤلف تذکره گوید غیر او است و گیاه او شبیه بعنب الثعلب و اطول و دانه او بقدر آلو بالو و سفید و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و ضماد او جهة تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او ننفه و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش زیره است
خصی الثعلب — خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و با لزوجت و اندک تندی و در بوی شبیه ببوی منی مثل دو بیضه کوچکی که باهم ملاصق باشد و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچکتر شود و از اینجهة قاتل اخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است زیرا که کوروبرگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندکی عریض‌تر و پهن بروی زمین و نرم و ساق او بقدر شبری و در بالای او ده عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبت او جبال او اماکن نمناک و بی تخم است در آخر اول گرم و تر و مسمن و مقوی عصب و جهة کزاز و تشنج و با لبن تولید منی و تقویت نعوظ و طلای او با روغن گل مقوی سوی و منیست و مانع نعوظ و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح آن سکنجبین و بدلش تخم رطبه تخم زرد کشت گویند

نوعی از کلی است که در او چیزی شبیه مگس میباشد و بیخ او در تقویت باه ضعیف‌تر است و نوعی دیگر میباشد برگش شاخش سرخ و بر سر او دو عدد گل بسیار کوچک و درون او تخم سیاهی و در تابستان میروید و در سال میماند در دوم گرم و تر و گویند جهة امراض سوداویه مجربست و هر که آنرا قلع کند دست او بجس و حرکت کرده و چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا با سرکه تدهین کنند رفع او شود و نوع چهارم آنرا برگ ۳ عدد و مایل بطرف زمین و شبیه ببرگ سوسن از آنکه زنبق است و بیخش مدور بقدر جوزی و سرخ و درونش سفید و با لزوجت و شیرین و در دوم و تر و بغایت مسهل است و نوع پنجم را نبات و بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در سیم گرم و با رطوبت فضلیه و در تحریک باه قوی‌تر از ثعلب و چون بیخ او را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهة فالج و لقوه و تسمین بدن و ادرار حیض و حمول او با زعفران و اندکی مشک موجب حمل و رحمان باعث و مجرب دانسته‌اند و تخم او با شراب بغلیت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکعدد و از تخم او تا یکدرهم است
خصی الکلب — خصی الکلب بیونانی ارحس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسبیده یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگر نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفید لون و برگش شبیه ببرگ کندنا و ساقش ببرگ و تا نیم ذرع و گلش ریزه و با هم متصل شبیه بسر و بنفش و شبیه بگل اصابع صغیر و حقیر و در فیروزکوه و هر دو را مشاهده نموده با همه صفات با هم شبیه‌اند مگر آنکه گل اصابع صغیر بسیار بهم متصل نیست و سرخ و ارغوانیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و سحق ریزه ماده او با رطوبت فضلیه و تازه او که با شیر بخته باشند بغایت محرک باه و خشک قسم نر او قاطع او گویند هر یک از نر و ماده او که بعد از دیگری خورده شود فعل او را باطل میکند و مصلح او در سخونت زیره عنبر و خشخاش است و تصحیح نموده‌اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و نوع دیگر را برگ مثل نوعی اول و عریض‌تر و با رطوبت چسبنده و گلش بنفش و بیخش دو عدد کوچکتر از اول و هر دو ممتلی و دراز و در سیم گرم و خشک و قاطع باه و قابض اسهال و خشک ساینده او و نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت آن و جهة نمله و قروح خبیثه و قلاع رطبه مفید و مفتح سدد و رافع آثار جلد است
خصیه — خصیه از جمیع حیوانات ربوتترین اعضاء و رطوبت در او غالب و مغذی و بهترین همه خصیه خروس است مسهی و مولد خلط صالح و مصلح سایر او چیزین و با نمک و صعتر استعمال نمودنست و خواص خصیه هر حیوانی در ضمن او مذکور میشود
خلاف — خلاف بفتح معجمه درختست معروف و گویند مقل مکیست
خفف، خطر — خفف خربزه نارسیده است خطر وسمه است خطمی معروفست و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و آنچه بگل مانند خطمی بری و خطمی نر نامند چاسنوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری و کل انواع خبازی شمرده‌اند و محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیف‌تر از برگ و ساق و هر گاه برگ و ساق و را خشک کرده استعمال نمایند بهتر دانسته‌اند و آب طبیخ او جالی امعاء و مقعد و رافع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال او جهة تحلیل قولنج و گشودن بول و حیض و قرحه امعاء و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و معض و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهة التیام قروح و تسکین درد و رهاد و تحلیل او و خنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خراز و شکستگی اعضاء و عرق النساء و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهة گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه و روغنها جهة ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و دنبل و جهة نرم دانستن و جلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عظیم مفید و تخم کوبیده او جهة سنگ کرده و لعاب او با شکر جهة سرفه حار و ضماد او با سرکه در آفتاب نشیند جهة بهق و با روغن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی و تخم و تخم او با دو جزو دانه خرما که با سرکه طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهة مغص و زحیر و سده امعاء و قرحه او و با شراب جهة عسر بول و حصات و رفع فضلات خام مثانه و عرق النساء و ارتعاش و شقاق عضلات و جلوس در طبیخ او و بدستور تضمید آن جهة تشنج مفاصل و صلابت اعضاء و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافعست و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته و در زیر آسمان چندان بگذارند که منجمد گردد طلای او جهة رفع تهیج پلک چشم مؤثر و جهة سرفه حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او نیز همین اثر دارد و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه است و عسل مصلح او است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبیعت و رافع قی صفراوی است
خطاف — خطاف بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ

وبد بلغمی مهلا باشد واز طیور معروفست گوشت او در سیم گرم و کباب او مفتح سده و دافع سنگ مثانه و دافع یرقان و امراض سپرز
و باشامیدن یک مثقال از خشک مسحوق او جهت قوه باصره و غرغره او با آب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای سوخته او همین
اثر دارد و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ او با سرکین و یا خاکستر او با عسل جهت ابتدا از نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع
و بدستور خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و بهق و آثار نیکو کردن رنگ رخسار و زهره او جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند
و خوردن آب معصور مدقوق او با قدری داروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده
باشند جهت عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب دفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث رویانیدن موی
سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت بسیار مؤثر و سعوط زهره او جهت سیاه
کردن موی سر و ریش سفید مهر پارس گوید مجربست و مؤلف ملا ربیع گوید مخصوص سفیدی قبل از وقت و باید شیر در دهن نگاه دارند که
دندان سیاه نشود چون در سالی دو بار بچه میکند در هر گاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه او را بشکافند دو سنگ ریزه ظاهر میگردد یکی
سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زاییدن بهم گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده باشد ذبح کرده
بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او ببندند در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده نگاه
دارند باعث جاه و قبول و قضاء حوائج میگردد و ابن الدوله گوید سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب دفع فزع است و گویند
چون بچه او را بزعفران و امثال او زرد کنند بدستور که در حین زنگست کردن نه بندند جهت رفع زردی بچه سنگ یرقان با آشیان او در دو چوب
و چوبی وقت صلوت جمعه آشیان او را خراب کرده با آب طلی نموده بآن غسل بدن کنند باعث بطلان سحر و شر است خفاش بفارسی
شب پره گویند در سیم گرم و در چهارم خشک و مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرد آب و رافع استسقا و مهر او در روغن زیتون و زنبق جهت
فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر او دهنها یا رد و طلای مطبوخ او با اهلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهت فالج
و حمول پیه او قاطع حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب
و دندهن برود غن سنگ در ظرف مسی مقلع او را مهر اخته باشند جهت رویانیدن موی و دراز کردن او و بعد پل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهت
نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلای او بر کف پا مهیج باه و سرگین او جهت قوبا و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهت منع مستی مؤثر و شیر و بول او
بغایت جالی و در آشیان او منجمد او هم میرسد که شبیه زرنیخ باشد بقدر بندانگشت و سفید و منخل شبیه بقلی و سودا قدر در است یک مثقال
قاتل و ربع درهم او مخرج حصات و اکتحال او دافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و کشنده موی و قاطع ثالیل است و گذاشتن
سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد صورت بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن او در برج کبوتران موجب جمعیت
کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن آن صورت قبولست خفنج خردل بریست خف الغراب نوعی از
حلزونست دراز تر از زورع و بزرگتر از آن خفروج خرفه است خل از زیت ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن
بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خلال ابراهیم خربزه زیتیست خلال الدن نوعی از اطریلال است خلال خلیل بنات اطریلاست خلوق
زعفرانست خلال مامون اذخر است خلیان هم یونانی راجست خل الخمر سرکه انگور است خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل
مذکور شد غدل در بلیج مذکور شد و نغوره خرما است که از عد بلیج گذشته و دستیا جراز بابن اسم نامیده خل بفارسی سرکه نامند و از خرما
و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد در مطلق او سرکه انگور است و خل خمر او را از آنجهت گویند
که ماده ایکه اولا خمر شود سرکه میشود بخلاف سرکه اول که ترش میشود و بهترین همه سرکه انگور است و بعد از آن مویز و انجیری و سرکه انار و ناک
جیلی و علی و ۳ قسم اخیر گرم و خشک اند و سرکه انگور مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و بسیار مجفف
و سریع النفوذ و رساننده قوه ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک
اشتها و کننده بلغم و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمی و جهت قطع صفرا و تفتیح معده و سده ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن
او با نشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفث الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن گرم او جهت ادویه قتاله و دفع جمود خون

خفوج خل از زیت
خلال ابراهیم خلال الدن
خلال خلیل خلوق
خلال مامون خلیان
خل الخمر خل العنصل
[illegible] خل
خلقیس اسم
یونانی

ویر

و شیر در معده و با نمک جهت رفع نهر قطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او و تدریج جهت زلو میکه در حلق مانده باشد و سرفه کهنه و طول
و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق خناق و سقوط لهات و درد دندان و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند
و با زاج سفید جهت خون لثه و بستن آن و طلای آن جهت منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و حمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر و داحس و ورم ظاهری
و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد سر حار و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون
بر عضو بپاشند منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بندند جهت قطع
سیلان خون و طعامیکه در سرکه پخته باشند منع سیلان فضول شحم میکند و فساد انجیر یکه در آن پخته باشند جهت سوزش عضو و خون
آن از مجربات و با کوکرد جهت نقرس و با عسل جهت رفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهت درد سر یکه از آفتاب حادث شده
باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و بنا گوش و با خاکستر گرم جهت غدد و اورام بارده و با حرمل جهت خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیده
او با گلاب که پارچه را با او تر کرده باشند و بر سر گذارند جهت درد سر یکه از صفرا و خون و بخارات حمام حادث شده باشد
مجرب و پاشیدن سرکه که بر سنگ گرم کرده باشند بدستور بخور ابران انداخته بخار او جهت درد سر مزمن و نزلات و سرفه مزمن
و بواسیر و خوردن انجیر و مویزیکه در آن خیسانیده باشند جهت سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه
مجرب و قطور او جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده خیشوم و بوئیدن او جهت سده مصفات و با گلاب
و روغن بادام و روغن گل جهت سرسام و هذیان نافع و چون یک وقیه با سیار عنصل خرد کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و تا
یک هفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و مهرا قد از شستا ناد و درهم از آن بنوشند جهت رفع بدبوئی دهان که بسبب کثافت معده باشد مجرب
و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر پیران و سوداوی مزاج و قوت باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر
اعصاب و اعضای عصبانی و رحم ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث استسقا و صاحبان ضعف
احشا و تشنج و ضعف بصر و مورث زردی رخسار و هیجان و لاغری بدن و مصلح او شیر و عسل و گوشت آب چرب و شراب سرخ غلیظ و دافع ضرر
سرفه او شیر و روغن بادام و لعوقات و در ضعف احشا شکر و در اعصاب عسل و ادویه حاره و در هیجان لعاب و قدر شربتش تا یک مثقال
و بدلش ربوب ترش آب لیمو و سرکه نارجیل مضر عصب خلنج درختیست شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس بسیار
بزرگ میشود برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید میباشد و ثمرش مثل خردل است در دوم گرم و خشک و شکوفه ان شدید تر
و قوی تر از سایر اجزا او و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن ریخته ۳ هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت
اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او را همین اثر است و یک مثقال از تخم او با عسل حافظ است از ضرر سموم و خوردن چیزی در ظرف
چوب او مانع خفقان حار است خلاف شامل بید مشک است و بید بری و بید موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او که بعد از برگ
بهم میرسد و درخش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و کتب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود
و قسم نر او بیگل است و صفصاف اسم خلاف بریست گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و ثمرش در اول تر و سرد و بید موله
در افعال ضعیفتر از او است و مفتح سده جگر و ملطف و دافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حار و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض
حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان
و ورم اعضا ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت
سپرز و صرع و منع لرزه تبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهت پاک کردن چرک او و بسیار
مفید و مضر شش و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با شکر بنوشند و طریق شاییدن آب او در دستورات مذکور است
و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهت اسهال و نزف الدم مجربست و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت رفع فساد اعضا بغایت مؤثر خلاف بلخی
بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار
خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند و محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مسکن صداع

خلنج
خلاف
خلاف بلخی

که از بخار و سواد ماره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال قوی‌تر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معده و معین باه
و مقوی احشا است و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و تخم بید سرد و مجفف و مسکن
درد گار و مانع صعود بخارات و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز
بادام و بنفشه کیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف تری بید مطلق معروف است خلد بضم خاء المعجمه و فتح لام نهاری
موش کور و در صفهان دار اسنانک و بدیلمی کاش گویند حیوانیست بی‌چشم و بی‌دم و بی‌دست و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه
اشجار را میخورند و در میهمان اگر ابوسته سوراخ میکند و گویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را می‌بیند و طمانار دیس گوید که هرگاه در
سوراخ مسکن او پیاز و کنه نا بگذارند بوی آن بیرون آید و در سموم قتاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنبالهٔ او جهت خنازیر
و بیاض چشم و دفع آثار جلد و جالی دماغ و با روغن گل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و هرچه از بدن بر فرو کند بعدیل است و قاطع رعاف
و سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون نیز همین آثار دارد و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهت ازالهٔ بد بوی آن
و طلای آن جهت درد سر و بخور او جهت عسر بول و سوختهٔ زهرهٔ او با آب پنج رطبه قدری زعفران جهت رفع لقوه از مجربات شمرده‌اند و تعلیق لب بالای
او جهت تب ربع و صرع و با آسیانی جهت بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر اطلاع بر روحانیات کند و دفن کردن
او در آستانه مانع اثر سحر و دندان خستن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقهٔ ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه او خلر بضم خاء و
تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه و کیاه او کمتر از ذرع و برگش ریزه و گلش مابین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید و آن
پنج قسم است آنچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد و دانهٔ او بقدر نخود کوچکی و او را جلبان ابیض گویند
و در دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانهٔ او در سفیدی کوچکی و تند و کمتر از اول باشد و او را نبقه نامند و مذکور شد سیم طویل الغلاف
قریب باقلی و سیاه رنگ و دانهٔ او مستدیر و بزرگ و مایل بزردیست و بسیار تلخ و در مصر بسیکه گویند چهارم دانهٔ او کوچک و پهن
و اغبر است و جلبان اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را افضاص گویند و همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سیم سرد
و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهت سرفه و قصبهٔ ریه و درد سینه و دفع فضلات غلیظ
و ادرار نمودن شیر و ضماد او جهت تقویت اعضا روده و کلف و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جمعیت موش
است و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده درهم است و نوع بری او بغایت غلیظ و مدر است
خلال بکه اسم فارسی بستنباجست خلزری بلغت طبرستان مانند خمخمه غصان بکمون است حمنط گوشت بریانست حمان الارض
نوع صغیر خمانست حمافیطوس کمافیطوس است خمخم نبات تودریست و بلغت نبطی اسم خبازیست خمایسون مازریون
سیاهست خمل سورنجان است حمته اوراق بنجنکشت خمیره بنفشه اسم فارسی بنفشهٔ مربی است خمیرمایه اسم فارسی خمیره نهاری
خمیر ترش و خمیرمایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست از هر یک که باشد سرشته
گذارند تا ترش و بد بو شود و قدری از آن داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و بغایت جالی و ملطف
و جاذب از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و منفجر دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد او و سه مثقال آنچه دراو خمیرمایه کم و نمک
بقدر چهار مثقال حل نموده باشند و با چهار دانگ طباشیر سکر و بحد انگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب و التهاب مجرب و چون
دو مثقال و نیم سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و حرارت دغدغه محلول او در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد او
با مشا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مانوسه مجرب و چون با نجم و خردل بسایند و نصف عشر خردل شب و سه چندان مجموع خمیرمایه اضافه
نموده و در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن او عسل بقوام آورند جهت تقویت ها ضمه مرتبه آنکه
صبر شوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و رافع بلغم و مسهل است و هرگاه بعد از معاجین با سیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع
الاثر است و چون خمیرمایه را کوبیده و با آب انار شیرین دو مثقال او بنوشند قائم مقام خمر است و از اسرار مکتومه است و مضر سینه علیل
و مصلح او کثیرا و قدر شربت تا شش مثقال است خمر مراد از او در شرع ما خامر العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق او شراب

انگور مراد است کتاب انگور را فرا در خم و درون نرفت اندوده کرده مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگور را نبیذ نامند
و اصناف او بحسب افعال زیاده بر شصت قسم میشود و چون خردل داخل کنند بعد از جوشانیدن خمیر میشود و شیرین میباشد و با زعفران
باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل میکردد و چون با دانهٔ انگور باشد قابض میشود و در ریحانیه آنکه خمرا بعد از اندودن نرفت
و یا بقیر یا بموم عود و کشته بخور کنند و یا آب انگور سوده و مصطکی و به شیرین و سیب قدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن
ظرف آن را در زمین دفن کنند و آنچه بر او بشمار گذشته باشد مستطار نامند و نقابی و لسما نامند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع
او بسوزد و در خم کنند او را جمهوری گویند و بیمزه و غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شراب آنکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق
گویند و او در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم او زیاده از دو سال تا چهل سال است پوست آن در سیم و تازهٔ او که مستطار است در دوم
گرم و تر و از شش ماه تا یکسال در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و اول آنکه بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال
ننمایند و قوی‌تر از این اقسام زرد عتیق گویند و منعفر بن همه تا نهٔ سفید است و رقیق او سریع النفوذ و منفتح و غلیظ او دیر هضم و کثیر
الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیهٔ او غالب و ترش شیرین او مسدد دیر هضم و مضر عصب و مورث نوخش و قسم قابض عفص
حابس طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و تولید اخمار و تلخ او جالی و مفتح و هاضم و مولد سودا و سرخ خوشبوی او که عبارت
از ریحانیست معتدل و بهتر از سایر و معد عت و بدبوی او مصدع و مورث امراض مهلکه و شمس او که در آفتاب رسانیده باشند و بعد از جوشیدن
بسایه برده سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره در امراض حاره و مطبوخ او که جمهور باشد قلیل منفخ و منضج و مقوی عصب
و مصدع است و مدفون او که خم را در زمین دفن کرده باشند و صلا و لا آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیر هضم و متعفن و مولد
تبهای مزمنه است و شراب کهنه مضر مقوی اعصاب و مورث تشنج است و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج با آب کشنیز باعث
سستی اعضا و استسقا و ثقیل و دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر حواس و اعصاب و تازهٔ او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض
بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتح و مدر است و بهترین شراب مابین یکسال و دو سال معتدل القوام
مایل بتنکی خوشبو است که در رنگ مابین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی متوسط و کام را هم نیاورد و در قدر استعمال و
اختلاف بسیار است و تا ده درهم تجویز کرده‌اند و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه و اکد گذشته‌اند و در محرور المزاج
قدریکه بدرقهٔ طعام شود و در رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط رسد و از قسم سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرود
بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد طرب بثقل و خواب رسد و مراعات اوقات
هم از لوازم باید در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سرمای مفرط و در هوای بسیار گرم و وسط روزهای تابستان
استعمال ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در ماه یکدفعه که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده‌اند که اگر هر روز استعمال
نمایند و بعد از یازده روز یا یکهفته بیاشامند او لیست و بدستور شرط کنند که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور
و بهجت و مشاکل بر غوبه از رفقاء عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام بحمل و شروط در این باب درج داده است که باده خور
تو باخردمندان خور پس ما منیم الرخ خندان خور بسیار مخور و رد مکن فاش مساز اندک خور و گاه گاه خور و پنهان خور و سبب مستی منغمر
شدن حواس است بخارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزاء متصاعده اول تصاعد اجزا دیگر شود لهذا ضعیف الدماغ زود مست میگردد و در
قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بحد کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوت دل است
که سبب اخراج روح تدریجا بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن خلط را
چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط
بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهت حفظ صحت و نیکوی
فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا را در ما سا ریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج آنها
و با طلاق و تلطیف او با درار و عرق و اخراج صفرا بول و عرق و رفع بلغم و سودا و تلیین طبع و جهت تقویت حواس و اعضا و صلابهٔ آن شاء الله

در رفع جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و در رفع بخل و غضب مؤثر و باعث شجاعت و سخاوت و
تریاق اکثر سموم و مفتح سدد و مقوی باه و مانع پیری و رافع تشنج بدن و در مد ملغمی است و ممزوج قسم سفید او جهت تب ربع و در تب اعضا
و تب غشی و صرف او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوا و آب وبائی و در ضمادات جهت تحلیل مواد و نفوذ فرمودن قوه ادویه و خوردن او بقدر
ربع رطل با آب سیب و گوشت ابیچر جهت غشی و اسهال مجرب است و منافع چرب او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات مقدار و شرط
نشود مضرت او مرات زیاده از منافع است سبب موت فجاه و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه
و سعال و درد چشم و امراض گوش و خشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و جنون و تشنج و بطلان باه و اورام
خطرناک و اکله و جوششها و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکه و غشیه و استسقائی که
علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقت البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات او واقف نیست از انجمله که مضرت عالج و سهل
العلاج است علت خمار است که با تقلب نفس و برد اطراف و غشیان و تهوع و عراض هولناک میباشد و مفرحهای آن جلی بر بیرا اکثر علاجی خمار
خمان — و امراض عقلانی آن غیر متناهی است از انجمله تقویت قوای بهیمیت و ضعف قوت نفس ملکیت که امتیاز اشرفیت خلق باو است خمان لغت
نبطی است و یونانی قطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر او شبیه بدرخت شجرهای او مایل بسفیدی شبیه بنی مستدیر و برگش مثل برگ گردکان دراز
آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی از ۳ عدد تا پنج عدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و نعش مایل بسیاهی و در شکل مانند
خوشه و در بو شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل او از برگ تازه و در التیام جراحات متداول است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش
مربع و برگ و برگش شبیه ببرگ بادام مشرف الاطراف و از هر کرسی ثمر ظاهر و ثقیل الرایحه و قسم کبیر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل خردل و بخر
دراز و بسطبر انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سرد در اول و غالب و با اندک گرمی
و رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف با قوه محلله و آب طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مره الصفرا و آب افشرده او و مطبوخ بیخ او و بدستور
دو مثقال از سائیده او جهت تشنج اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن بشدت بغایت مؤثر و بیخ و طبیخ او با شراب جهت استسقا و
گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول او جهت درد رحم و امراض مقعد و نواصیر و مضمضه او جهت کرم دندان و سعوط او ۲ روز رافع حمره
چشم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهت نواصیر و با آرد جو جهت ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه
و با پیه بز جهت نقرس و خوردن ثمر او جهت صلابت رحم و طلای تخم او جهت سیاه کردن موی و منع ریختن او و مضر ریه و مصلح او عسل و شربتش تا دو درم است
خماهان — و مؤلف اختیارات بیعنی درخت بلسان هندی دانسته و فیه ما فیه خماهان لغت فارسی است و خماهن نیز گویند از احجار است نر و ماده
میباشد حدید صینی جنس نر و حجر الصار قسم ماده او است مایل ببرودت و در دوم خشک و نر او صلب تیره رنگ و سیاه او غالب و چون
بسایند محلول و محکوک او زرد و شبیه برنگ زرنیخ میباشد و در دست کردن انگشتر او مقوی دل و رافع وحشت و تاریکی مکانها و تیزی گرسنه
و نگاه کردن او جهت حفظ صحت چشم مؤثر است و ماده او سردتر از حدید صینی و رنگ سائیده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال و نیم از سائیده
او جهت رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تفریق محرورات و هر دو قسم جهت علل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویت عضو بجذب اندرخمین مواد متاثر
خندریلی — نشود و دو درهم از سائیده او جهت رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است خندریلی
بلغت نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساق و بیخ او باریکتر از آن و گلش زرد و مایل بسرخی و بر شاخهای او صمغی متکون میشود مثل مصطکی
و بقدر باقلی و بسیار چسبنده و قوت او تا یکسال باقیست و صمغ او تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو مثقال و با شراب
و بدستور و ضماد او جهت گزیدن افعی و آب او که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ او جهت قطع بواسیر نافع و چون مجموع
گیاه را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند و با آب بورق حار منی طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ او در سیم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت
حصات و محلل ریاح و جهت الزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و فرزجه او با مر صاف که لته را با آن آلوده باشند و بقدر
زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت مؤثر و اکتحال او جهت سبل و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه و معطش
خندروس — است و قدر شربتش تا یکدانگ است خندروس بفارسی ذرت مکه گویند و حنطه رومیه و در تنکابن گندم مکه گویند نباتش شبیه بنبات

و در برگها پیچیده و شبیه بخیار و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دوم خشک و محلل بلغم و خون
جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای کمفوع
او جهت نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهت قرحه امعا که با حرارت باشد و تغذیه بان جهت وسل اسهال نافع و بدل او ارزن است
خنثی — خنثی به تشدید نون بلغت سریانی گیاهیست شبیه باسراش که بفارسی سریش نامند و ظاهرا نوعی از آن باشد برگش شبیه بکراث
و درازتر از آن لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه بنیلوفری و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و درازتر از آن بزرگتر و تخم او در
مثل تخم پیاز و در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست سخن و شدید با قوه مجففه و محلله و ملطف و جالی و مسدد و مقوی باه و محلل ریاح
و اورام انثیین و مفتت حصات و رافع قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درهم جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و
گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن تازه ساق او جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون پخته باشند
و آب او را با سفیدی بیضه تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او دوا فعال قوبا و ۳
درهم او جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و در مل و طلای او
جهت قوبا و داء الثعلب و با عسل جهت استسقا و بهق سفید و سوخته او با روغنها جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و طبیخ آب
بیخ او با شراب و مر و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و سورش و قطور آب بیخ او تنها و با کندر و عسل و شراب و مر جهت چرک گوش
و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد دندان جهت تسکین الم گوش علیل مؤثر و شفا فتیحه از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی
آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک بالخاصیت مسکن درد است و مضر گلو و مصلح
او مصطکی و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش دو باره مثقال و در سموم قتال است خنفسا بفارسی جعل نامند پرنده و بی پر میشود بزرگ و کوچک
خنفسا — المله میباشد و در قوت میباشد گرم و خشک و محلل و چون در آب منقوع او بقدر یکشب سهل قوی اخلاط معده و کبد و معاء و جهت استسقا
مجرب دانسته اند و بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیت او است و ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون که در او جوشانیده
باشند جهت تسکین درد گوش سریع الاثر است و محلل خنازیر و نواصیر و کوبیده او با آب جهت قطع ثالیل و اکتحال رطوبت او که از قطع دنباله
او ظاهر شود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع و گذاشتن سر با جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران و گویند حبس کردن هفت
عدد او در زیر طاس سرخ موجب باریدن باران و ظهور برودت هوا است و چون یک درم جوف نی گذاشته بر ران زن ببندند رافع عسر ولادت
خندقون — است و بولس گوید جرم مسحوق جعلیکه در تنور زجاج بهم رسد جهت درد چشم مجرب است خندقون شرابیست که از خمر و ادویه ترتیب دهند
و از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم گرم و در آخر او خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح
سده جگر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش یکمثقال است و بهترین نسخهائی که در منهاج و غیره مذکور است
آنستکه زنجبیل قرنفل هیل یکدو مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه مشک سلیخه دارچینی عود قسط شیرین مصطکی یکدانگ یکمثقال و دانگی
انیسون نانخواه حب الغار یکدانگ چهار مثقال حجر ارمنی لاجورد یکدانگ نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب و آب به شیرین که از هر یک
چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوبیده در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف کرده با گلاب و آب سیب ها بیامیزند و نهصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته شراب جوشانیده مذکور را
خنزیر — با آبها چند جوش در داده استعمال نمایند و هرگاه تریاقیه عظیم مطلوب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن در آن حل کنند خنزیر
بفارسی خوک گویند از رطوبت فضول است که اکثر او در استخوان مغز نمیباشد و بعضی زهره ندارند و گوشت او در اول گرم و در دوم تر و شیرین
و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت خوک میفروختند و او موافق ترین
لحوم است بمزاج انسان و همه او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سدد و مسمن و اکل او مورث حرص شدید و فساد عقل و زایل شدن مروت
و غیرت و قدما مجرب دانسته اند و سبب صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال
با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یکمثقال از او که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل

نفخ امعاء و مغص قدیم و بول و با سرکه جهة دهن عضل و با روغن گل جهة التواء عصب و زهره او جهة قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهة ردّ نابت
موی سر اقرع و حقنه کردن با بیه او جهة سحج امعاء و ضماد او جهة درد رحم و مقعد و سوخته‌ی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی بر او گذشته
باشد ملین و مسخن و معتدل او با شراب جهة اورام حاره و نوشیدنش نافع و از جالینوس منقول است که بسیم تنهائی و با مومیائی رفع کزی ساق عضد
و اگرچه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلاء او جهة ورم پستان و شیر منعقد و تحلیل اورام بالخاصیت
مفید است و اغر باریس منقول است که ذرور استخوان سوخته او رفع بواسیر میکند و شامیدن سم سوخته او قاطع سلس البول است و موی سوخته
او که بازفت احراق یافته باشد یا با روغن گل جهة تجفیف قروح مرفوع العلاج است خنزیر البحر دلفین است خندریس خمر است
خنف سداب است خنک اسم فارسی لسان الحمل است خنفی بکسر نون اسم فارسی خباهت خنیس بلغت دیلمی حشیشة العنق است
خولنجان چینیست سرخ تیره و پر گره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریست و از هند و دوم خرد گویند از نسیان باز دهد اصل درد باریم
میدارند و نبات او معلوم نیست و مؤلف تذکره گوید نبات او بقدر ذرعی و برگش شبیه برگ قرفه و گلش ذهبی است و غلیظ پر گره را
خولنجان قصبی نامند و بی گره که باریک صلب است عقار بی قسم خیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقیماند در آخر دوم گرم
و خشک و مقوی معده و جگر و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهة قولنج و آروغ و برودت و درد کمر و تقویت اعضاء باطنی
و رفع بد بوی دهان و خنازیر و سرطان و درد های بارده بلغمی نافع و نگاهداشتن اندکی از او در دهان موجب نعوظ و بحد سم سائیده‌ی
آن با بیک او و قیه شیر گوسفند ناشتا نوشیدن در تحریک باه مجرب و مضر دل و عطش آور سینه و صداع محرورین و مصلحش صندل و طباشیر و
گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو
نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند و غیر آنرا کارد و بهترین او هلو است و اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و
صفرا و بخارات حاره یا بس و جهة تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بد بوی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط
باشد و در امزجه حاره معین باه و مشهی طعام و آب و نیم رطل او را شب که اشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال او مسهل صفرا
و جهة رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و عصاب و سریع التعفن و مورث تبهای مزمنه اگرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد و مصلح او
در بار زنجبیل و قسم کارد او غلیظ و دیر هضم و با قوة قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بد ستور خام و تلخ او بهمین آثار دارد و خشک کرده او
قابض و دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذاء و مانع سیلان فضول معده و دواء او قی آب برگ شفتالو و شکوفه او با شکر جهة کشتن کرم معده
و حب القرع بسیار مؤثر و طلاء او بر ناف رافع کرم شکم و بریدن طلا نمودن تازه و خشک او جهة رفع بد بوی نوره و ضماد شکوفه او با آب
کرنب جهة قطع ثآلیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه او جهة درد گوش و گرانی
و تفتیح سده و درد بواسیر و فایض منخر او جهة رفع گندی دندان و یکند هم از استخوان دانه او جهة اسهال مجرب خوص اسم عربی
برگ درخت خرماست و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال او را که دراز و باریک باشد شامل است خولان بلغت مصر اسم حضض هندیست
خوام الملک ملین مخدوم است خوخ افرع شفتالو کارد گویند اسم سازج هندیست خوصی بردیست خوبع بعربی تو از حرشف است
خون سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است خوک اسم فارسی خنزیر است خوکره بلغت اصفهان زریست خوب کلا اسم هندی حبه است
خیار شنبر معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی بکیر نامند و ثمر درختیست بقدر درخت گردکان و برگش کوچک و اطراف برگ تند
و گلش زرد و بقدر یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بزرعی و در جوف آن پرده های خشبی و در آن رطوبت سیاه و پرده های
او را فلوس و رطوبت او را عسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است و شیرین بد مزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه
هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطئی العمل و جهة تحلیل اورام
ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا
و جهة تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان تبهای حاره و رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز تازه خناق صعب و محلل
او و با آب عنب الثعلب و کشنیز مفجر و محلل او در انتها و طلاء او جهة درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی

و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او با امعاء و مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش دو وزن او مویز سیاه و نیم
وزن او ترنجبین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوة او و شدت انزلاق و برودت میشود و استعمال تازه او که یکسال بر او گذشته باشد
مورث بول الدم است و دانه او از یکعدد تا هفت عدد که بلع نموده باشند مقیئی خوبیست و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر
و گلاب جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی گل شب بوی فارسی است چه بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در
عراق عرب منثور نامند و از جمله گلهای خوشبو است سفید و زرد و سرخ و بنفش است و از مطلق او مراد زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او از غیر
خزامیست چنانچه گذشت و مجموع او در دوم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و سکن فواق و سه درهم او با آب
او و بدستور از سائیده او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین زنده و تخم و بیخ و جلوس در طبیخ او و حمول او همین اثر را دارد
اکتحال او جهة بیاض چشم و طلاء بیخ او با سرکه جهة صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهة ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم
روغن جهة شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل فضول دماغ و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ بیخ او جهة درد دندان بارد نافع و مصدع و محرور
روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل کنند گرم و بغایت محلل و شرب او و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلاء او جهة ورم رحم و مفاصل
و تقویت موی و با عاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهة تقویت باه و سقوط آن منفعت بسیار دارد و قدر شربتش تا چهار درهم است
خیری خطائی نوع سیاه خیری است و با عتدال اقرب است و در بلاد اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خزران نامند و آن نباتیست
شبیه بریسمان بقطر انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و پیچیده و از آن کرسی و ظروف میسازند در دوم گرم و خشک و شامیدن سائیده او جهة قطع
نزف الدم و طلاء او رادع و محلل اورام است و چون در میان جامه گذارند از رخنه ضرر میرساند خیزران ملد اسم معدد بریست حنل فرس است
خیط بکسر خا معاره است خیری بری قسم سرخ خیری است و گویند خزامی بری او است خیروع خبازیست خیر بوا قاقله صغار است خسفوخ
حب القطن است خیار اسم فارسی قثد است خیار زه اسم فارسی قثاء است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار و شتی اسم
قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است دار صینی بفارسی دار چینی و بیونانی افتیمونا و سریانی مرسلون نامند پوست
شاخ درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردکان و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر و خوشبوی تند سرخ
مایل بتیرگی است که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی
و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة نزلات و سرفه رطوبی و ذو اللقیه و استسقاء و وحشت و خفقان و وسواس
و جنون و تقویت هاضمه و اعضاء رئیسه و سده جگر و سپرز و فوهات عروق و درد گرده و عسر بول و بد بوئی دهان و تقویت باه
و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و دفع رطوبات لزجه قصبه ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت زخمها
و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهة فواق مجرب و اکتحال او جهة قوت باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات چشم
و طلاء ممضوغ او بر حشفه جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة خوشی بشره و کلف و رفع لرزه‌ی تبهای بلغمی و سوداوی و جهة رعشه بغایت
مفید و ضعف بواسیر و مسکن او و طلاء او بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کثیرا و سماق و دو
و قدر شربتش از دو مثقال تا پنج مثقال و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضاء مثل وزن او اهل و کبابه و در اصلاح ادویه مسهله دو وزن او
خولنجان است و روغن او که هر سفید مثقال روغن زیتون یا روغن کنجد با پنجاه مثقال دار چینی کوفته اقلا یکهفته گذاشته و مکرر بر هم زده
صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او و جهة رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و رفع قشعریره تبهای دائره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است
و عرق دار چینی سریع الاثر تر از جرم او است و جهة یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهة گرانی سامعه بسیار مؤثر است دار شیشعان
اسم فارسی است و قندول و عمود البرق نامند چه هرگاه برف و قوس قزح باور سد خوشبو تر از عود هندی میشود و مراد انداو پوست سطبر مایل
بسرخی و سرخ خوشبو و اساخهای درختیست خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو است و قسم سفید او بی بو و ضعیف است در دوم گرم و
خشک و با قوة بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش حافظ میشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات غلیظ و مقوی مثانه و اعصاب و ملین

خیری ۲ قسم

خیزران خزران

دار شیشعان

اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و رافع درد سر بارد و درد سینه و باد رحمی و جهت سعال رطوبی
و شرب آب مطبوخ یک درهم او با شکر رافع درد معده بارده مایوس العلاج و مجربست و طلای او جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه مطبوخ
او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان و سنون او جهت تعفن لثه بسیار موثر و بالخاصیت جهت قروح مجاری که مابین
خصیه و مقعد است نافع و لکد آشن او با فتیله در بینی جهت بدبوئی دهان و بواسیر الانف و خوردن مطبوخ او قابض طبع و قاطع نزف
الدم و نفث آن و رافع بستگی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مصلحش در قوه مصطکی و بدلش نورش سادرون
و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف او درونج است و امین الدوله بیان نموده که طول و باعث حمل زنان عاقر و مجربست و از خواص او
است که چون شاخ او را با کندر بخور نمود و در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمر در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را بیند که از جانب او جواب
و روغن شکوفه او که نوالقندول نامند بطریق روغن گل یا بنفشه بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد بگیرند بسیار خوشبو و در آخر دوم گرم و خشک
و خوردن شموقیه او با شراب زرد کبابه مقوی فم معده و حقنه او با ادویه حاره جهت اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی
و عصبانی بارده و تقویت باه و نعوظ و در تحلیل ورم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویت پرده های دماغی نافعست دارزی
بلغت فارسی قسمی از هوفاریقون است مراد از مطلق او درازی فارسی است او دانه ایست مثل جو در زرد و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره
رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده از شبری و سرخ است در اول گرم و در دوم خشک و قوتش تا چهار سال باقیست با قوه تریاقیه
و قابضه و مسکن و ملین صلابات و جهت درد مقعد و استرخای او و بواسیر و اسهال و رفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق
او با عسل جهت رفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهت خروج مقعد و محلل اورام رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر
نافع و مورث سدد و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش خمیره بنفشه و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف آن و
با درم و دو ثلث او اهل است دارزدی قسمی از هوفاریقون است نارفیقیر عبارت از او است دار فلفل بفارسی فلفل دراز گویند
و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف و دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش
تا سه سال باقی میماند در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض
و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و دفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در شیر
بز گداخته کباب کرده باشند جهت شکوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش
فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و نیم وزن او دارچینی است بالسویه داغ ابروج در اصفهان اشنجگک نامند درخت امرود جنگلی است و مایل مثلثی سیاه
و مغزش سفید و شیرین و برشته او را بشکل منهامیند در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخشکی و مسهل و مدر بول و مسمن بدن و غذای
او در غالب و موافق سینه و حنجره و اعصاب متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیرینیها است دانک امین الدوله گوید تخمیست
شبیه به تودری سرخ و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی او یافت میشود گرم و تر و جهت علل بلغمیه و سوداوی نافع
و چون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن نانها ترتیب دهند و تناول نمایند در تسمین بدن بی‌عدیل است و فربهی
او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است داغ انبر حب الزلم است جلبیت دارمک و دارما نوع سفید اشموس است دودروی سوداء منتن
دار برنیان بقم است دار بوفه بلیلج هندیست دارکیه بلغت شامی سیسبان است و گویند طالیسفر است دار واش اسم دیلمی غم است دارج
بلغت دیلم اسم ابدامیر است داردان یونانی آزاد درخت است دار فیل اسم فارسی قرصعنه است دار تو اسم فارسی طرطیر است دانه مکه
اسم فارسی حجم الزبیب است دار اشکنه اسم فارسی سلیمانی است دار کو اسم سودانیا است داک اسم هندی عنب است دانیا اسم
هندی کزبره است داد جماز بلغت شامی ابنفایح است دارو اسم ترکی جاورس است دام سنبوت ابرکاکتابیست دانقوز
اسم ترکی خنزیر است دار هلد اسم هندی عروق الصباغین است داکتکا او نایانی اسم هندی مشت است دبق بفارسی موبرک عیلی
و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسبنده داده او بقدر خشخاش و گیاه او
از درخت امرود و غیر آن مسکون میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید و برگش شبیه به برگ سورد و لطیف و سبز نیم رنگ در آخر دوم گرم در

و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده
و پوست و تخم او را از عسل افشرده صاف و او را با مغز گردکان و بدستور با مغز دانه بیدانجیر سرشته بنوشند جهت شقیقه سوداوی و بلغمی و تفتیح
سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای او منفتح و منضج و جمع کننده مواد و اورام و مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زرفت جهت
قلع ناخن و با زرنیخ و موم جهت نضج دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب آهک
جهت تحلیل اورام سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت سلاق کردن مو بسیار موثر و بالخاصیت مضر دل و دماغ و مصلح او
بادرنجبویه و قدر شربتش تا یک مثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش در تحلیل نصف او اهل و چهار دانگ او بادام
و در سایر افعال نیم وزنش عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و درد شراب و سپستان ممزوج داده مثل خاطه ترتیب دهند و بر روی اشجار گذارند طیور که
بر آن نشینند پای بست گردند و صید شوند و چون با قرنبا بیامیزند باعث شدت رنگ او شود و در سایر رنگها هم بسیار دخیل است
دبیدار بلغت هندی گیاهیست که از هند خیزد رستنی بقدر زرعی و خشبی و حاملش چهار او فا رددر و برگش بسیار سبز و ریزه و ثمرش مثل شبیه
ثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور تیره رنگ و در طعم و بو با سندی و اندک تلخی و اطعمه اخوشطعم میباشد در دوم گرم و در سیم خشک و قابض
و معطش و محرق و مقوی معده و با شیر محرک باه و جهت فالج و لقوه و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جهت استرخای مقعد و سنگ
مثانه شرباً نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ او تا ۳ درهم است دبس بفارسی دوشاب گویند شامل
انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیره خرما و طبیخه مطبوخ یافته باشد و غیر مطبوخ را اسیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج و خرمائی در دوم
گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او تنهائی و با قسط و نمک جهت
و با شونیز جهت جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق آن و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیها است و دوشاب انگوری که از جوشانیدن
آب او بربع رسد و با گل دوشاب جوشیده باشد و شیرین گشته بسوم بدل است و هرگاه بگل جوشیده باشند مطبوخ و در آب العنب و با اندک
ترشی میباشد و مذکور خواهد شد و دوشاب انگور در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت او با شیر تازه
و اندک بادام جهت هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و با اندک زعفران
جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهت صرع مجرب دانسته اند و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت رفع شری
در چهار روز و با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر جهت تفتیت حصات و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب
سیب و قدری برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال قائم مقام خمر است سوای اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن
دمل نافع و قدر شربتش از ده مثقال تا بیست مثقال است و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است دب بفارسی
خرس و بترکی ایو نامند از سایر حیوانات محیل تر و شدید القوت و کثیر الخوف و در دوم گرم و در سیم رطب و مس الیابس المزاج و جوان او
شدید اللزوجه است و لهذا بچه او را او لا صورتی معلوم نیست چون مگر پلید صورت از لزوجات بیرون آمده ظاهر سگ دد ها فطرا
اعتقاد آنکه عدیم الصوره متولد میشود و این محض اشتباه است زهره او مفتح قوی و شامیدن بحدا تک او با سکنجبین و عسل و فلفل جهت درد جگر بارد و
استسقاء لحمی و زقی و مصروع و نیم مثقال او جهت قولنج دوابست بغایت نافع و طلای او با تجربه با عسل و فلفل جهت قروح اکله و حزاز و رویانیدن مو
مجرب و اکتحال او با عسل و آب رازیانج جهت قوت باصره و رفع بیاض و رویانیدن مژه و پنیر مایه او جهت فربه کردن بدن موثر و خون او بقدر
یک مثقال جهت صرع بلغمی و طلا کردن او که گرم باشد جهت نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیادی چشم مانع روئیدن او و پیه او
مانع رستن موی اعضا است و پیه او در سیم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه بارد و بیرون رفتن و شکستگی
استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون مثانه او را تمام دانه خالی کرده پیه او را با مثل او روغن زیتون در آن
گداخته بآتش نرم کشته جهت رویانیدن موی او و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن موی او بر بدن اطفال در حین ولادت
جهت عدم ضرر او از مضرتهای خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر و قشعریره
و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم او که در لته بسته باشد بر گردن صاحب تب ربع رافع آن و تعلیق ناب

اوربارد چیب نافع سحر و بخور ابوی او جهت گریزانیدن هوام مؤثر و چون حفیه او در اشکافته مار و سماق پاشیده خشک کنند جهت رفع
اسهال بغایت نافعست و سرگین او محلل اورام و خناق و خوردن او جهت رفع مغص مفیدست دبا بسکون همزه جراد است
بتشدید با اول بوسنبرهست دباسی بلغت عراق نفیس بربیت دبا بتشدید با نوعی از قرع است که بفارسی کدو گویند نامند
دجاج بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست درو غالب و خروس پیر معتدل و مایل برطوبت
و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغچه ارطب از او و برطوبت فضلیه و قول ببرودت خروس بچه
[illegible]

در روغن زیتون اسم فارسی ... در بخف اسم فارسی ... است درمنه ترکی اسم فارسی تخم ... است درمنه
اسم فارسی گیاه و خشک ... در منه اسم فارسی ... است ...
است در ناق اسم ترکی ... است ... لغت فارسیست ...
دنوعی از غرب است در اول سرد و خشک ... با قوه جالیه ... جراحات تازه ...
[illegible]

مدر حیض و مجرب دانسته و جهت درد مفاصل و ثعال آن بسیار مؤثر است و آب او در تنقیهٔ معادن و ثقیل کردن خفیف الوزن
آن اشیاء مشهوره مجربهٔ اهل صناعت و ابن بیطار و غیره او را سرد و قوی‌تر از لفاح بیان نموده اند درو نطارس بیونانی یعنی
ولد السلوطه آن گیاهیست که از درخت بلوط میروید و بروی میپیچد و نوعی از بسفایج و بیخش مشبک و هم پیچیده و مزغب و شیرین
و با عفوصت و صلب و براق و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تندی و تخشیب در سیم گرم
و خشک و بیکدرهم او کشنده است با التهاب و درد شکم بغایت قابض و معفص و ضماد او جهت فالج و مفاصل و خنازیر نافع و قدر شربتش
تا یکدانگ و مالیدن سائیدهٔ او بر بدن و زود پاک کردن و باز تازه نمودن او در ستردن موی بغایت عجیب الاثر دانسته اند دریاس
معرب ثندوس فارسی و نوعی از وشد منتن است گیاه و بقدر شبری و زیاده از آن و ازساقها و شاخها رسند. گلش شبیه برگ دریاس
کنار و سبز مایل بسیاهی و عدد برگ در شاخ از ۳ تا هفت و گلش زرد و سند بر وهین و کوچک و بدبو و تخمش شبیه بفلفل کوچک
در سیم گرم و خشک و با برودت و نیم درهم تازهٔ او مسکر قوی و زیاده از آن کشنده و خناق و محلل بلغم و سودا و مفتح سده و دافع یرقان
و ریاح و گویند چون سه درم عن طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه نموده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را تناول نمایند
دشمنین بدن مجربست و مضر سینه و مصدع و مصلحش کشنیز و کتیرا و مؤلف تذکره در باب التفسیر تحیز دیگر نموده و نه آنچنان است
دستینو به اسم فارسی درزد اثابست دستینش خیش است دعیا اسم سریانی اقاقیا است دعیاملیون افیونست دعثا
علک البطم است دفلی بفارسی خرزهره گویند و بیونانی شربون و بسریانی ودبون و بعربی حبن گویند نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده
از آن و برگش بزرگ و عریض و بیشتر بقدر درازی و صلب و بدبو و تلخ و شده و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی سفید و سیاه میباشد
و درخشنده و بزرگ و تخمش مثل موی بر او مجتمع شده و ثمرش طویل قریب بشبری و برادر خیمه مانند نیم و بیخش دراز و باریک و شور و
سرخ و او بری و نهری میباشد و در تمام سال اصل او باقیست و در بابیر گل میکند و بری او عظیم تر است و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل
و مجفف و جالی و برگش نفیع او و سم جمیع حیوانات است و بغایت ملتهب و زیاده از نیم درهم او کشنده است ضماد او باستعمال او مخصوص
خارج بدنست و شامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم وقیه رافع سم هوام و طلای بخته آن که بعد از ساییده باشند جهت ورمهای صلب و درد
زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ و برگش با روغن جهت جلای خار و اصلاح و تحدید است
و آب مطبوخ او کشنده و کیک است و سیاه دارفه و بغایت مؤثر و روغنیکه در او گل و برگ او را مهر انگیخته باشند و بدستور آب او را
با روغن زیتون بقدر نصف آن آنچه شانیده باشند که آب سوخته باشد جهت قرطه که مقدمهٔ تحلیلست و جهت جرب و حکه و دفع برص
از مجربانست و بیکدرهم او کشنده خناق و التهاب و مضر شش و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل نورس چاه و بنیوزن و برگ ابخر است و از خواص او آنکه
چون با موی تقطیر کنند قطع شعله کوکرد کند و باعث عوض او شود و هرگاه در آفتاب تنقیهٔ زنجفر کنند عادی سازد چون اولا با درنج
او حنظل تر و ورد تازه با سرکه که در آن بقدر عشر در قلی ملح القلی و عشری نوشادر و عشری از زیبوت حل کرده باشند بپاشند و تقطیر بر مجدد
ثلثه نمایند و مکرر اعادهٔ تقطیر مجدد کنند و تنقیه کنند عقدا رخ ارسمنا نیند و تنقیهٔ معمود منتقلر او دسحق و باعث تشمیع گردد دفرقا
بلغت سریانی آبنوست دقطامایون بلغت مزبور ستخطر اشیع است دقیق النخل بفارسی از کش خرما گویند و او طلع رسیده است دلب
بفارسی چنار نامند و از درختیست معروف و سرد و تر و بیخ و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله و جالی و ضماد برگ تازه او
جهت ورم زانو و بیخته او در شراب جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و دفع ورم بلغمی نافع و مضمضهٔ او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان
و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق او بغایت جالی و مجفف و جهت رفع رطوبات متعفنهٔ زخمها و با آب جهت تقشر جلد مفید و مرهم
بابیه جهت سوختگی آتش و نفوخ گل او که از ثمرش گرفته باشند جهت قطع رعاف مؤثر و تخورا او و پاشیدن آب در جرم مطبوخ او کشنده
جعل است و غبار که بر برگش می نشیند بغایت مضر صوت و سمع و بصر و قصبهٔ ریه است و مصلحش شیر تازه است دلدل نوع کبیر قنفذ است
و قنفذ جبلی نیز گویند و بترکی کرپی و در مازندران شال تشی و در دیلم شال کر نامند و حیوانی است قریب به کنه و در پشت او بجای
موی خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده میباشد و از قلم باریکتر و طرفین او باشد و درو سوخته او جهت جراحات بغایت

مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و ذکر خواهد شد دلیک ثمر گل صحرائیست مثل بار گل سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصت دلیک
و زرد و مایل بسرخی و بقدر زیتون و در شاخهای کلیک نامند و بترکی اتب برونی و در اصفهان جن گل نامند و گل نباتات او پر خار تر از
گل بستانی و گلش بی بو و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر مزغب و محتوی بر دانههای طولانی سفید است در دوم سرد و خشک و رادع و قابض
و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت معده و جگر و دل نافع و مضمضه و غرغرهٔ طبیخ او و سنون او جهت تقویت لثه و خناق مفید
و بدلش ثمر گل سرخ بستانیست و قدر شربتش تا ده مثقال و جرم مورث سعال و مصلحش عنداست دلبوث اسم عربی بیخ سوسن صحرائیست دلبوث
مثل پیاز که ملاصق هم باشند و بی پرده ها بلکه ملاصق در پیازها و بالائی بزرگتر از زیرین و بعد از خشکیدن بسیار صلب میشود و
گلش شبیه سوسن کبود و سرخ مایل به بنفشی و برگش بسیار کوچک تر از آن و ساقش بقدر ذرعی و ثمرش بسته و رستنی او در اراضی معموره و زرا
عت در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و مسمن و مهیج و گویند بزرگتر فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان
و شامیدن بالائی جهت قیلهٔ اطفال نافع و چون بیخ آن را سه عدد در یکرطل نبیذ خیسانند هر روز از نیم رطل تا یکرطل از آن نبیذ بنوشند جهت
خشک کردن بواسیر و دفع ریاح از مجربانست و بدستور شامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر
و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضاء و با شیلم و ماء العسل جهت تحلیل عرق النسا نافع و طلای او جهت سرخی رنگ رخسار و دفع آثار و فرزجه
او جهت کشودن حیض مؤثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم است دلق اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفهان سوره دلق
و بفارسی دله نامند گوشت او مسهل و در سایر افعال مثل سموریست دلفین اسم یونانی نوعی از سمک است و بفارسی ماهی جیبنی دراز دلفین
و بهیمی کچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوک و در نفس سرد و تر و قریب الاعتدالست و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضاء و مسیل و کرم و خوردن و
مالیدن روغن او جهت درد مفاصل و چون در جوف حنظل گداخته گذاشته باشند جهت گرانی سامعه و آویختن دندان او بر اطفال جهت رفع
فزع مؤثر است دلم بلغت مصر اسم درشانست دلیس نوعی از صدفست و در معرام الحلول نامند و او ودع بریست دلاغ دلم دلیس دلاغ
بعربی اسم بطیخ هندیست دلدع بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلنج است و بیونانی سفندولیون نامند دله اسم فارسی دلق است دم دلدع دله دم
اسم فارسی خونست و خاصیت خون هر حیوانی در ذیل او مذکور است و مجموع او محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و دفع
سموم است دم الاخوین بفارسی خون سیاوشانست و او صمغیست خالص الحمرة مایل به بنفشی و قوتش تا مدتها باقی میماند و گویند دم الاخوین
عصارهٔ گیاهیست سرخ رنگ و از سقوطره و نواحی هند خیزد و گیاه او معروف نیست در سیم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضاء و منبت
لحم و رادع سیلان فضول و جهت زحیر و اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعد و تقویت معده و لثه و با زرده تخم مرغ جهت قروح امعاء و کنجا
او تقویت باصره و قرحه نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش از نیم درهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره حضض است و چون بلور را
رنگ کنند با وصاف ترو نگین نمود و عقیق شود و در این امر عدیل ندارد دماغ مغز سر حیوانات سرد و تر و دیر هضم و با قوة تریاقیه
و مقوی دماغ و مولد منی و طلای او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و کماء و ادویه حاره است
دمعه الشجر گویند صمغ لبلابست و بغایت جالیست و جهت ستردن موی آزموده است دمام نوعی از لوبیای هندیست بقدر ماشی و سرخ دمعه الشجر دمام
و شفاف و بر سر او نقطهٔ سیاهی و بهندی ممور نامند گرم و خشک و مقوی دماغ و قاطع سیلان آب دهن و قدر شربتش در مزاج
اطفال نیم دانگ است دمیا یونانی نوعی از ماهیست که سیبیا نامند و مذکور خواهد شد دمیسه بلغت مصر نوع زبون افسنتین است دمیسه دم التنین
دم التنین و دم الثعبان دم الاخوینست دمعه العشاق حب الکلیل است دمیجه اسم فارسی ضفدع است دموا اسم ترکی حدید است دم الثعبان دمعه العشاق دمیجه دموا
دمور نیکان اسم ترکی خاک است دند بفارسی بید انجیر ختائی نامند و مشهور بحب السلاطین است و گیاه او بقدر ذرعی و برگش مثل دمور نیکان دند
برگ بادنجان و از آن رقیقتر و گلش بزرگ و دانه او در غلافی رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست و قسم چینی او بزرگ دانه
شبیه به پسته و قسم شجری شبیه بدانهٔ بید انجیر و غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و صورت معفص و قسم هندی متوسط القدر
و اغبر و مایل بزردی و منقط به سیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید مایل بزردی و بعد از آن هندیست در اول چهارم گرم و بغایت
تند و یابس و در جوف مغز او پرده است و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور پوست او باید جدا کرد و هر چه بی پوست

مدتی مانده باشد بدستور از سموم قتاله است و اقسام او مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات خام از نف ... و منفج و جهة استقا
و یرقان و نقرس و سنگ مثانه ذکر کرده و درد کمر و درد رکبتین و ساق نافع و طلاء او حافظ سیاهی موی و مورث قرحه و بعضی جلد و چون
بر لب رسد سرخی او زایل کند و تکرار او موجب برص است ضماد او با ماء جهة شقاق و برص حیوانات و باد و یه مناسبه جهة جمیع اورام
بارده و داء الجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یکعدد و در غیر او نصف عدد است که با مصلحات باشد و مضر محرورین و تکید رسم او
کشنده با سهال مفرط و قطع امعاء و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درونی او کثیرا و نشاسته و کلسرخ و کشب در آب لیمو کذا من
است و معین فعل او تربد و عصاره غافث و هلیله کابلی و انیسون و بیاز غسل و زعفران و بنفلج است و بعد از خوردن آب سرد و شیر
و ربوب حامضه و شوی آن را مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره یابس و تخفیف الابدان استعمال او جایز نیست دندان
ارا فوست دنقه تشلیم است دنق سپستان دنقرا انقره است دنبه فارسی الیه است دندان فیل اسم فارسی عاج است دنبلان
اسم فارسی شنج است دوا با اغریا یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری مایل
بزردی و بر سر او چهار برگ مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید بی گل و تخم او دراز و خوشبو و خام و پخته او از ... کولات
در اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهة رفع آروغ و ریاح بلغم و خوشبو کردن دهان نافعست
دوسر نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن درازتر و درشت و دانه او ریزه و باریک و خوشه او متفرق و پوست او سیاه
و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف یا سه بشکل فتیله و دانه او در میان پرده ها غلاف و خوش طعم گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل
اقسام گرم معده و ضماد او جهة اورام صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهة غرب منفجر نافع و مضر امشین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم است
دوقو اسم تخم زردک بریست شبیه بانخواه و از آن ریزه تر و با اندک تندی و کیاه او زیاده بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر
و چتر او مثل چتر گشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بیخش بقطر انگشتی و باریکتر از آن و قریب بسبزی و طعم او مثل زردک و
در قزوین گزر نامند و در جمیع افعال قویتر از بستانی است سوای تحریک باه و در جزو خواص نباتات مذکور شد و مراد از دوقو تخم اوست
در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضمه و محلل قوی و با قوة تریاقیه و جهة سرفه کهنه
فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و شقیقه حم و اعانت حمل و گزیدن هوام و رفع عسر ولادت و سحج
انفعال و جهة استسقا حیلی مجربست و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش گشنیز و مضر مثانه و مصلحش
مصطکی و بدلش بوزن او تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است دوقس بلغت یونانی شامل دو قسم نباتیست شبیه بکرفس و خوشبو و شد
و تخمش شبیه بانخواه و بی بو و دیگر برابر برگ مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و باشد و بیخش در طعم شبیه بزردک
و برگش بی مزغب در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و دوقو را کیمیا اند و بعضی دوقس را از اقسام زردک
زردک بری شمرده و این تحقیق اقربست و این حقیر اقسام او را مشاهده نموده است دوده البقله بفارسی کرم سبزه نامند و او حیوانیست شبیه
بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز بهم میرسد سبز و خشک و تازه او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهة
گزیدن جانوران و شامیدن او جهة رفع سموم مشروب نافعست دود الزبل کرمیست زرد رنگ که در مزبله مکون شود و تکرار مطبوخ او در درد ...
زیتون جهة قرحه که مقدمه تحلیلت و رفع داء الثعلب مجربست و مالیدن روغن او جهة بواسیر و امراض مقعد مفید است دوام با الف و بی
الف چیزیست مثل صمغ سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه مکون میشود و در افعال قائم مقام مومیائیست دود خشب الصنوبر کرم
درخت کاج است قریب الطبع است بذراریح و مثقال او سم قاتلست و ضماد کوبیده او در کشودن ورم و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب
الفعل است دود الخل کرمیست در سرکه و شراب بهم رسد و ضماد او با ... و محلل و مقوی اعصاب و معطا و جهة رفع کرمیکه در دماغ بهم رسد قوی
الاثر است دود القز کرم ابریشم است در اول حال او بخمیت ریزه و مدور و کبود رنگ که در ابتدا بدنش نگاه داشته بعد از چند روز
در اوایل فصل بهار مکون میگردد و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب بچهل روز بزرگ شده سفید میگردد و در این ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد
بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سیم سه روز بعد از پیله تنیدن بشکل سرخ و بعینه دانه خرما میشود و بعد از چند روز بدستور بیاشامند تنین

بدن و نیکوئی رنگ رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ او بغایت مسمن ایشان و خاکستر سوخته او جهة التحام زخمها و رطوبات و جهة رفع اثار
و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و خناق و شامیدن او جهة خفقان نافعست و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهة رفع تب مؤثر
است دوام شامی درخت مقل و بلوط هندی است دوام تفنت بلغت مصر اسم سلیمانیست دوارس اسم فارسی ریباس است
دورس اسم شوکرانست دود الجراد نبات فی روانست دورجولی دلبوثست دوقور دوا اغریا دوایا اغریا است دوس ما الحدید
است دوم بلغت مغرب خرما است دواء الخطاطیف فالیدونیونست دوا ماتحیه خبطیاناست دول ... بلغت ... و بلغت
سندی اسم فاکستت دوباروج کاکنج است دود القرز و دود الصباغین قرمزاست دود القمر بیخ ترکیست دویره نوعی از لیف است
دوقیشا یونانی حنظل است دوقص بصل است دوبراز حماراست دوقطاس مشکطرامشیع است دواله اسم فارسی اشته است دوشاب
خرما دبس است دوشاب اسم فارسی میفختج است دوغ اسم فارسی مخیض است دوده اسم فارسی خانست دوکی اسم ترکی ارز است
دونی اسم ترکی حلبه است دوشان اسم ترکی ارنب است دوشان قوردی اسم ترکی خفاش است دونه اسم هندی مرزنجوش است دود اسم هندی
لبن است دودهکن اسم هندی بادنجان بریست دهن البلسان کیفیت تکون آن در بلسان مذکور شد بهترین او تازه قوی الرائحه خالی از
حموضت که شبیه بآب تیره مایل بسرخی باشد و زود حل شود و آب را بقوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس ابریشمین
چکد شستن از آب اثری از آن نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض باشد و هر چه در آن این آثار نباشد مغشوش است و خوب او
قوت تا چهل سال باقیست و انچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون عمل آورند قریب القوت با وست و انچه بالفعل متعارفست از جهة
عدم درخت بلسان که در عین الشمس بود و از شاخ و برگ بشام و میعه سائله بسباسه و روغن تخم ترب با تسویه گرفته در ده مثل آن از ...
کهنه منجوشانند تا بقیع بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر آثار او را دارد و بسیار قریب و بیاشد در سیم گرم و خشک
و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و فائق آنها و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم
و قوة باصره و شامیدن او جهة اخراج زلو بچه در حلق مانده و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصاة و قرحه و تنگی
النفس و ربو و نفس الانتصاب و درد کلو و حرقت البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او جهة رفع استرخاء قضیب و رفع برص و تغییر رنگ
و فسح و درد ... رطوبی و جراحات و پاک کردن چرکها و حمول او جهة اعانت حمل و درد رحم و قطور او جهة درد گوش و اکتحال او جهة
ابتداء نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال است و بدلش یکوزن و نیم یا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی که حب بلسان
در او جوشانیده باشند و روغن ترب بهتر از سایر ابدالست بدل او و چون روغن زیتون را هفتاد مار با مثل او آب صافی بجوشانند
تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل او است و اکثر مجربین بهتر از او دانسته اند دهن باصطلاح اکثر یان زیتون است
و بعرف الصباغ چربیست که از اشیاء بطریق مخصوصه حاصل شود و روغن حیوانات در گلها و شکوفه ها کیرند بهریک در مکان خود مذکور شده
و میشود و انچه از فرع منکوس بقطیر کنند قویتر از سایر اقسام و طریق هر یک بدستور اول مذکور است دهن السوسن الاسمانجونی دهن اریسا
است و در حرف الف مذکور شد و دهن الزفت در حرف زاء مسطور است دهن البزر روغن تخم کتانست و در کتان مذکور است دهن
المبارک و دهن المنقذ روغن حجر است و مذکور شد و دهن الاترج روغن ترنج است و مذکور شد دهن النحل بحاء مهمله دهن سمسم است دهن
النخل بخاء معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستورات ثانی مذکور است دهن الحل بجیم روغن گل سرخست دهن عسل
اومالیت دهن الخلوع روغن زعفرانست دهن الحجر نفطاست دهن البطم روغن درخت بطمست دهن حب البطم روغن
حبة الخضراءست دمام رصاص اسود است دهنه اسم شبراست دهمست اسم فارسی غاز است دهن الصوابی روغنیست که از روغن
تخم کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند و در سندروس مذکور است دهنج بفارسی دهنه فرنگ نامند و سنگیست که در معادن
مس و نقره و غیر آن از بخارات معدنی مکون میگردد و مثل زبرجد که از معدن طلا هم میرسد و دهنه نحاسی بخار معدن مس است و بهترین
او سبز تیره است که در عین صافی هوا صاف ننماید و در تیرگی او تیره و فرنگی عبارت از او است و بعد از آن طاوسی مایل بسبزی و شفافی
و بعد از آن زرد و زبونترین او طاوسی مایل بسیاهی است و انچه سائیده او زرد باشد طلائی نامند و هر چه محکت و سفید گردد نقره

دسرخ او سی و تیره و سیاه و راهنی کویند در چهارم کرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و نیمه زهر هم او قاتل زهر
سموم و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن امعاء و علاج پذیر نیست و اکتحال او جهة تقویت باصره و قلع بیاض ۲ جهة رفع مرج
سیعدیل و بدستور منفوخ او با مشک تا سه دفعه همین اثر دارد ماثوره اسم هندی جوز ماثل است دہی اسم هندی ماستت دہتک
اسم هندی دفانت دہماسا اسم هندی سناعیت دہنه فرنجی اسم فارسی درنج ذہبی است دیودار اسم فارسی و بعربی شجر الجن و
اہل هندی و صنوبر هندی نامند منبت او بلاد هند است و آن درختیست کوچک مایل بسیاهی و شاخ او شبیه بشاخ زرنباد و بالاندک
شدی و تلخی و شیر او شد و محرق و معطش و در چهارم کرم و در سیم خشک و از سموم قاتله و صمغ او شکوال الصناعت و کویند نگاهداشتن او باعث
اطاعت جن میشود و ضماد او جالی و مفرح جلد و جهة اورام بارده نافع و از اسرار اجزا دیودار در سیم کرم و خشک و شامیدن سائیده او
جهة استرخاء و فالج و امراض بارده دماغ و سکته و صرع و ریزانیدن سنک مثانه و کرده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهة
خروج مقعد نافع و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش یکدرهم است دیفروجس یونانی بمعنی مضاعف
الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و آنچه کیسته از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی از فاک؟ برآست که
بعد از گداختن در بوته میماند و در طعم قبض مانند مس است و قسم دیگر مرقشیثای سوخته است و قسم اول و ثانی مستعمل و کرم و خشک و بسیار مجفف
و جهة جراحات خبیثه و قلاع و جوشش و التحام زخمها و لهات منقطع و حبس خون رعاف و قروح مثانه و مقعد و بردن گوشت زیادی و نرم کردن
و کم کردن سوسی و با موم روغن جهة دبیله و خشک کردن قروح سر منفوخ او در حلق جهة ثبات خناق نافع و شامیدن او کشنده است دیناقوس
یونانی بمعنی دائم العطش و آن قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار و برکش محیط ساق و شبیه ببرک کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد
برک دراز خاردار مزغبی در بیرون و درون برکش برآمده کی مثل حبابی خاردار و طرف برک متصل ساق مجوف و عمیق و آب
باران در آن جمع میشود و بر هر سر شعبه که از ساق رسته چیزی شبیه بسر خارپشتی و خاردار و بعد از خشکی سفید میشود و چون بشکافند در جوف
او کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوتش مدتها باقیست در دوم کرم و خشک و مجفف و با قوه تریاقیه و جالی و شامیدن نقیع و محلول
او در آب ۳ روز متوالی جهة سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تقیح و رفع لرز و تخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد
او جهة ثالیل و قروح شهدیه سر و ضماد بیخش او جهة حس کردن عضو که ادراک الم بریدن و سوختن نکند و طلای مطبوخ بیخ او با شراب
جهة شقاق مقعد و ناصور و تضمید سر او که بجای ثمر او است بعد از نخین بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهة رفع سمیت نافع و چون در ماده
بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث انجماد آن میگردد و چون کرمهای جوف ثمر او در پوست حیوانی بسته
بر بازو و گردن بندند جهة رفع تب ربع مؤثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا ۳ درهمست دیک برزنک اسم فارسیست
و برک سوس عطلی نیز کویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق است که مجموع را سائیده در دیک مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویه
و شد است و جهة بردن گوشت متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تجفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و غسل جهة قلع
آثار جلد و دانه بواسیر مؤثر است دیامرون اسم یونانی لحم کشوثست دینارویه اسم فارسی قسمی از حرات بریست دیک اسم عربی
خروس است و در دجاج مذکور شد دیویاقونیطس اسم یونانی اصل اللوفست دیفرو جانس دیفروجس است دیک سبیر ملبوس است دیو
انجیر تین بریست دیو ابیت حندقوقای بریست دیو خار اسم فارسی عوسج است دیوچه اسم فارسی ۲ ذاقفنی اسم یونانی
سنارست ذاماسکینا اسم رومی اجاص است ذافنی الاسکندرانی کیاهیست برکش قریب بدرخت غار جبلی شبیه ببرک مورد و از آن
بزرگتر و سفید و طول شاخها بقدر شبری از ساق و مابین برک ثمری رسته بقدر نخودی و سبز و مدور و بیخش خوشبو و شبیه بعود و تند طعم و در دوم
کرم و خشک و مدر و مخرج جنین و جهة تقطیر و حبس بول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است ذافنی ویدوس یونانی و بمعنی
شبیه الغار و قسمی از مازریون عریض الورق است و بعربی حمازرد و در شام بقله نامند ساقش بقدر ذرعی و شاخهای او بسیار باریک و از نصف
اعلا سر و ید و پوست شاخها قوی لزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از حب الغار و در آخر سیم کرم و خشک و مدر
و مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و مقیئی و مدر حیض و محلل و منقی و جالی جلد و دافع آثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر شربتش از برک تا ۳

قراط

قراط و از ثمر تا بیست عدد و مقطع و محرق فضلات و مصلحش نشاسته و کتیرا و بدلش دو وزن او مازریون است ذبل پوست سنگ پشت هندیست
و کویند استخوان او است بغایت سیاه و بعضی اجزا او مایل بزردی و براق و صلب و در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب محکوک
او مسقط بواسیر و با عسل جهة التحام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام آن و سرطان و خنازیر و اسقاط بواسیر و
طلای سوخته او با سفیده تخم مرغ جهة شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد و شقاق مقعد و خروج آن نافع و فرزجه او جهة سیلان
رحم و سقط جنین و جهة تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش استخوان قنفذ و شانه او و بالخاصیت
جهة رفع سخاله بن مو و تولد قمل و ریختن موی مؤثر است و چون او را با چوب سدار بچه آدمی از گلو کشیده باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند
در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح متباغضین مؤثر است ذباب بفارسی مگس نامند و تکون او از فضلات و اول کرم
سفید است و مگس از کیفیت بر بهم رسانند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و گویند چون صورت مگسی از کندش و زرنیخ ساخته در محلی
گذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد از آن انقرست و زرد و خالی از سمیت نیست محلل و جاذب و ضماد او محرق
اورام و رافع گوشت زیادی جراحات و مانع انتشار موی و داء الثعلب و نمله و قوبا و چون سر او را انداخته بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم
آن و جاذب آن است و تکرار ضماد او جهة داء الثعلب مجرب و جهة تحلیل ورم چشم و دفع گوشت زیادی پلک و شعیره کان آزموده او منفوخ سوخته او در
مجرای بول جهة رفع احتباس بول مؤثر و شامیدن آن را با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته و خام
او را سود جهة تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و سرگین مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهة ازاله مغص و قولنج و
خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخورند و در آفتاب نشینند محل برص پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از اطریلال است و روغن
او که مگس را در روغن کنجد کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهة رویانیدن موی مجرب ذراریح بحاء مهمله حیوانیست بقدر
زنبوری و پهن و دو بال و بانباتات تازه میباشد و بترکی الاکلک و بدیلمی اراس نامند و بلغت اصفهان قسمی از مین است و بهترین او موجود
در کندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد باشد و سبز و سرخ و زرد و منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل در آخر سیم گرم و خشک
و بسیار تند و مفرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و مفتت حصات و مدر بول و حیض و رافع سپرز و محرق او شربا مستعمل است و خوردن
محرق او با مرق گوشت گاو و بدستور با روغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه و قطعهای خون منجمد با بول
شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه بچه های کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه مکون شده و این دوا اخراج او میکند
و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت مؤثر است و بجای احراق هر گاه بجامه پیچیده به بخار سرکه گوشانیده بدارند باعث تلطیف
او میشود و استعمال جایز است و ضماد او جهة داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهة قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه
جهة جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای مدر و اکتحال او جهة ناخنه و روغن که دراو
جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و گرانی سامعه و درد گوش نافع و قدر شربتش یکعدد و زیاده او کشنده است
بدرد مثانه و مغص و بول الدم و غشی و تب بسیار تند و اختلاط عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد شش ماه در آفتاب گذارند
تریاق او جهة منع ابتدای کچلی و قلع مرض او مجربست ذروح بتشدید راء واحد ذراریح است ذرقون عنب الثعلب مصری است ذرق
بضم اول و فتح ثانی حندقوقای بستانیست ذره هاورس هندیست و آن دانه ایست شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه نی و سرد و خشک
و قوی الغذاء و غلیظ و زرد حن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس و مصلح روغنها و شیرینیهاست ذره مکه خندروس است
ذریس طهوحیت ذریاس ثافسیاست ذرق گنجشک ثانی سرگین عصفور است ذرق الطیر خرء الطیر است ذفرمی اسم عربی سداب
بریست و هر چه کریه الرائحه باشد بدستور ذفرا نامند ذفل فطراسالیون است ذکل بجزم ثانی زراوند طویل است ذنب الخیل نباتیست
باصلابت و نوعی از لحیة التیس دانسته اند منبت او کنارها و شاخهای او بسیار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت و بر کره و گرهها بهم
متصل و بر برکه و باریک شبیه ببرک اذخر و از کرهها روئیده و در اطرافش شبیه بدم اسب و بر اشجار مجاور متشبث میگردد و بی گل و بی
ثمر و بعضی گویند گلش مابین سفیدی و کبودیست و قوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد و در آخر او خشک و قابض و بلدغ و قاطع نزف

الدم

الدم و نفث الدم و جهة قرحهٔ امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر نفس حاره و قسام اسهال حاره و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و کثرت
شرب او جهة التحام فتق و التیام روده مقطوع مؤثر و ضماد او جهة التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیلهٔ امعا و ورم مقعد
و اورام حارهٔ اعصاب و سعوط آب او جهة قطع رعاف نافع و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام است و بدلش انجبار
ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل اش مثلث و اعلی مستدیر و با خار و تمام متساعد و برگش شبیه برگ گاوزبان و زغب دراز آن
کوچکتر و مایل بسفیدی و اطراف او خاردار و در سر آن او چیزی مستدیر و مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند موی و تخم در
دویم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقی و با رطوبت لزجه و قوه قابضه و جهة دفع اورام تعدیل و جهة التیام جراحات و تسکین
درد مفاصل و بیخ او جهة مستحکم بودن استخوان شکسته شربا و ضمادا نافع و طلای عصارهٔ او جهة استرخاء اجفان و مصدع و مصلحش کشنیز و
بدلش عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقال است ذنب العقرب نزد جالینوس صامریوما است و بعضی گویند گیاهیست شبیه بدنبالهٔ عقرب
و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سرد بسیار میباشد و در سیم گرم و خشک و جهة سم عقرب و سایر سموم بارده نافعست ذنب
القط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه شلغم و ظاهر او سیاه و باطن او برنگ خون و ضماد او
باسرکه جهة گزیدن تنین بحری نافعست ذنب الخروف گیاهیست بیخش باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متساعد شبیه برگ
راسن و گلش زرد شبیه بگل شادوری و تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت در آخر دویم گرم و در سیم خشک و عصارهٔ
او بدستور سائیدهٔ برگش جهة بیاض چشم تعدیل و جهة گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار مؤثر و مصلحش مغص و محلل
ریاح و قاطع خون و دافع سپرز و مضر گرده و مصلحش نشاسته و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بیخ آن بخور مریم است ذنب الحردون ذنب الفاره
ذنب الفاره لسان الحمل است از جهة شبیه بودن خوشهٔ او بدنبالهٔ موش ذنب الفارس بلغت شام ذنب الخیل است ذنب اللبوه
ذنب السبع است ذو ثلث حیات زعرور است ذوالف ورقات مربافلن است ذو مائة شوکت راس قرطعنه است ذو خمسة
اوراق و ذو خمسة قسام ذو خمسة غصان و ذو خمسة جنجه بنطافلن است ذو خمسة اصابع انگوا است ذو ثلث ورقات شامل
حسد فوقا و کیاه خشت الثعلب و قصفه و طرفین است ذو ثلث شوکات شکاعیست ذو ثلث الوان و ذو ثلثه اوراق
طر بفلس است ذهب بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و رطوبت مقوی دل و حرارت غریزیه و مفرح و جهة خفقان و وسواس
و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداویه و صفراویه و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و دفع سموم و محلول سحالهٔ او که
با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهة جذام مجرب دانسته اند و بدستور جهة زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر قطع جهت اخراج
سیم مجرب و طلای او محلل اورام و جهة داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهة غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و دمعه و نیاشتن او در
نقبهٔ غرب جهة رفع او مجرب و میل سرمه که از او باشند جهة تقویت بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهة اکله و سنون او جهة درد دندان
و بهاک و درد دهان جهة رفع بدبوئی او و بخر او و جهة داحس و ورام الصبیان و مفاصل مؤثر و تعلیق خالص او را جهة رفع فزع اطفال مجرب دانسته
و لیناوس اینجاحیت را مخصوص دانهٔ حجری بقدر خردلی که در نهایت صلابت باشد و با طلای معدنی مکنون میگردد دانسته است
و لعب با طلا و دیدن او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ نمایند زود التیام پذیر نگردد و
گویند مفرشانه و مصلحش عسل و بکشت و اکثر را اعتقاد آنست که طلا اکسیر در او نیست و چون طلا را بهیچ حک نمایند که از جبار چیزی داخل او نباشد
خصوصا ادویهٔ سمیه در آنوقت خوردن او باعث طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت و در این امور عدیل او نیست
و طریق حل و سحق در دستورات مذکور است و قدر شربتش از نیم قیراط و نیم است تا یکدانگ و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا بشکل هلیله ساخت
در خواب و بیدار مصاحبت توحش مزمن و خفقان و خیالات سوداوی و درد دهان نگاه دارد رفع جمیع امراض مذکوره میشود ذئب بفارسی
گرگ و ترکی قورد نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سیم گرم و خشک و جگرش جهة امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب رافع استسقاء و سهال
بارده و با سکنجبین جهة یرقان و با آب کرفس جهة سپرز نافع و غافث مقوی افعال است و قدر شربتش یکدانگ و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین
او بسیار سفید سنگینه با خشونت باشد و نوشیدن او تا یکمثقال با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهة قولنج سریع الاثر

ذنب السبع
ذنب العقرب
ذنب القط
ذنب الخروف
ذنب الحردون ذنب الفاره
ذنب الفارس ذنب اللبوه
ذو الف ورقات
ذو مائة شوکت
ذو خمسة اوراق ذو خمسة
اقسام ذو خمسة اغصان
ذو خمسة اجنحه ذو خمسة
اصابع ذو ثلث ورقات
ذو ثلث شوکات
ذو ثلث الوان
ذو ثلثه اوراق
ذهب

حتی تعلیق او و غرغرهٔ او با عسل جهة خناق بلغمی بغایت مفید و بخور او باعث جمعیت موش در آن موضع و بول دخون او قاطع حمل زنانست
شربا و حمولا و بدستور خصیهٔ او همین اثر دارد و قاطع شهوت ایشانست و ارسطو فرماید که یکمثقال خشک او با آب تره تیزک جهة درد پهلو و سینه
و با صعتر جهة درد ... سکاه بسیار نافعست و زهرهٔ او بقدر دانگی با عسل جهة ربع و قولنج و استسقاء و یکسیر خورد او با مطبوخ جهة تقویت باه
بی نظیر و بدستور طلای او در این باب مؤثر است و دافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوط او جهة نزلات عظیمه و با آب چغندر رافع حمرت
چشم در همان ساعت است و با قلیلی مشک جهة صرع و اکتحال او با عسل جهة تیزی چشم و نزول آب و ضمادش با ورس جهة بهق و برص و با ادویه
مناسبه جهة تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یکدانگ از شش خشک کردهٔ او با شیر تازه جهة ربع و امراض شش بغایت مفید
و پیه او جهة داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و تقطیر او از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق
او که با دگرش سوخته باشند جهة بواسیر و طلای محلول او با نوشادر محلل اورام و آویختن دنبالهٔ او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن
مکان و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش مزمن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و دافع هوام و سباع و فلاد آن
و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهة غلبهٔ رحم و محبوبی در نظر خلق مؤثر و تعلیق کعب او بر زانو جهة رفع درد زانو و جمعیت
حرکات مفید و چون سر او را در خوابگاه گوسفند دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر محل گریزنده داشته باشند
و چون در برج کبوتران کنند اذیهٔ مار و سایر موذی داخل نگردد و چون سر او را در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و مجرب
دانسته اند و چون صداق نامهٔ زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان
نیش او را در آن پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل گردد و گویند چون زهرهٔ او را الطوخ کرده مجامعت نمایند
دیگری قادر بر جماع آن زن نگردد و گویند گرگ تا دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد راسن بیخ نباتیست خشبی و رنگش مابین یاقوتی و زردی
و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و قسمی از او شبیه برگ عدس و انبوه و زنبق و در دوئیده و برود یکدیگر و گلش مایل بکبودی و دانه اش مانند
قرطم و با اندک بهنیه طعمش باشد و خوشبو و گویند بیخش بند و بعضی آنکه خفر دو پوست او سیاه و رقیق و دیگر بالای او بیشتر از نقل
و مستعمل بیخ او است و بعضی گویند او بیخ سوسن کوهیست در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جالی و مقوی معده و دل و ذهن
و مفرح و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقیست و با قوهٔ تریاقیه و جهة قطع اخلاط غلیظه سینه و شش و تقطیر بول و طوبی و مالیخولیا
مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت باه و فم معده و هاضمه و دفع اختلاج و تحلیل نفخ و تشنج و جهة احتباس بول و حیض و توحش و حزن که
بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهة شقیقه و امراض که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او
دوی و طنین و بخور او جهة گشودن حیض و ضماد برگش جهة شکاف عضل نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش
سرکه و رب حامض و خمیرهٔ بنفشه و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن آن ایرسا و گویند قطور شیر منبت و شراب ... و ترتیب ... سودا
شراب ملکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن خشک را جوشانیده از آب بیرون آورده یکشبانه روز
در آب سرد گذاشته بعد از آن در طلا که قسمی از خمر است خیسانیده تا بیست روز پس هر روز دو مثقال تناول نمایند جهة تقویت معده
و فساد هضم و برانگیختن اشتها بی عدیل است و از دانهٔ راسن که عدد ده بلع نمایند جهة رفع سرعت انزال مجرب دانسته اند و بخور او جهة تقویت
دندان و اندفاع کرم او و طلای او جهة نکوئی رخسار و با عسل جهة رفع آثار مؤثر است و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن که برگش شبیه
بعدس است و زرد رنگ و کوچکتر مقلد و گیاه او در کره و شاخهای او منبسط بر روی زمین است و منبت او کنار دریا و زمین نمناکست
خوردن او درد گزیدهٔ هوام را دور و باعث تسکین میشود راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن قسم ترکی زعفرانی رنگ کم بو و بعد از آن خراسانی و زبونترین او زنجی سیاه براق صلب است و ریوند
دواب خشبی کثیف میباشد و بیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر متشابه بریوند است و چون نقد بدو سه ربع جعفر
نمایند ریوند ظاهر میشود مرکب القوی و در اول دویم گرم و خشک و مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوه قابضه و مقوی قوه جاذبه
جگر و پادزهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و امعاء و مبرد بالعرض بسبب تحلیل

حرف الراء
راسن
راوند

وجهة تنقیهٔ امعاء وتحلیل نفخ او وانواع استسقاء وتخمه ومغص وورم بارد وحشار دیرقان سده ودفع اسهالیکه از سده ماساریقا باشد وگلسرخ
وقوابض جهة اسهال وموکوبا لخاصیت دافع تبها وحرارت غریبه وجهة درد گرده ومثانه ورحم وخفقان وقرحهٔ امعاء ونوامیر وبواسیر
وتب ربع نافع وبا جلاب وشیر ومطبوخ زبیب وبسفایج جهة قولنج سفلی وبلغمی وبا آب پرسیاوشان جهة سنگ مثانه وبا آب لسان الحمل جهة
قطع نزف الدم وبا هلیلهٔ کابلی وغاریقون وصبر جهة تنقیهٔ دماغ وانواع صداع بارده وصفراوی وشقیقه وفالج وبا ادوگراز جنون
ونزلات وبا شراب ریحانی جهة فسخ عضل وعصب وسستی او وبا طبیخ بادرون وقنطوریون جهة عرق النسا ونو تبهای بلغمی وضعف مفاصل
وبا دردا و بازرنک وصندل جهة ورم حار ورمن اعضا باطنی ومقوی او وبا انیسون جهة فواق وآروغ ترش وتسکین تشنگی وفتق ودرد آن
داشتن وآب او را فرو بردن جهة نفث الدم وسده وورم سینه وربو وبهر وطلای او جهة ضربه وسقطه وضمادش با سرکه جهة کلف وقوباء او
غربه وبالعابها جهة ورم حاره مزمن وبا قوابض جهة استحکام استخوان مخلوع وطلای او بین الکتفین جهة رفع خوف قلبی ومضر سفل ومصلحش صمغ و
گویند مضر مزاج اطفال وضعفا است وشربتش تا دو درهم وبدلش در امراض معده وجگر نخودن ونیم او گلسرخ وخمس او سنبل است وعصارهٔ او
که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در عرض یکسال قوی تر از او است ورب ریوند که در دستورات مذکور است
بهتر از عصارهٔ او است رازیانج بفارسی بادیان گویند بستانی او در اول سیم گرم ودر آخر اول خشک وتخمش گرمتر از برگ او وتخمش
قوی تر از سایر اجزا او مجموع او مولد شیر ومدر بول وحیض ومفتح سده جگر وسپرز وگرده ومثانه وسینه ومقوی معده وباصره ومحلل ریاح
واخلاط غلیظه وتریاق سموم حیوانی ومجفف قوی وبا قوهٔ قابضه جهة خفقان وغشی باکل کاذبان مجرب وبا پرسیاوشان وانجیر
جهة سرفه وربو وعسر نفس وبا ادویهٔ مناسبه جهة تبهائی جهة ریاح غلیظه وقولنج ودرد پهلو وتسکین در دفع رطوبات واسهال مزمن وغثیان
ودفع بلغم حامض وبدرقه شدن قوت ادویه وایصال او با طراف بدن وبا سکنجبین جهة تبهای کهنه نافع ومضر محرورین ومصلحش صندل و
سکنجبین وچون عصارهٔ او را با روغن غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب ودافع ضعف باصره وانتشار
وچون هر سال در اوان نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل بسرطان هر روز یکدرهم تخم رازیانه با شکر بخورند ونمایند در ان سال اصلا مرضی
عارض نگردد وزور سوختهٔ او جهة انتشار قروح وطلای تخم او با عسل جهة گزیدن سگ دیوانه نافع وصمغ او در افعال مثل عصارهٔ او است
ودفع حصات ومقوی باصره است وقدر شربت تخم او تا یکمثقال و از او قولنج او در مطبوخات ده مثقال وبدلش تخم کرفس است رازیانج
بری ایشان جاعی تغیر وشبیه ببریان وتخمش ریزه وبسیار خوشبو ودر آخر سیم گرم ودر دوم خشک وجهة تقطیر بول وتنقیهٔ رحم وحرک قروح
واسهال مزمن ودفع احتباس حیض نافعست رازیانج صمغ صنوبر است که بنفسه مثل سایر صموغ منجمد میگردد و یا بآتش طبخ یافته منعقد
شود و تا بیرایونانی فلفونیا نامند وسیال غیر منجمد او رفت رطبیت در آخر سیم گرم وخشک وقسم آتش دیده گرمتر از قسم اول وشامیدن
نیم مثقال او با زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت ودستور با آب طبیخ سوس گندم جهة سرفه وربو وجراحات ریه نافع وضمغ او جهة سرفه رطوبی
ومنضج فضول دماغ وضماد او جهة التیام جراحات وازالهٔ حکه وجرب وخشونات جلد وبا کلنار جهة فتق کهنه ونوامیر وبا تخم کتان با عسل
جهة رفع ناسور وبواسیر مجرب وجهة شقاق کعب وکجی ناخن مؤثر وکشیدن او مانند تنباکو روز اول یکدفعه وروز دوم سه دفعه ودر سیم
سه بار جهة سرفه وربو وقرحهٔ ریه عجیب الفعل است وبعضی گفته اند که چون با زرنیخ و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قوی تر میشود ومؤلف تذکره
گوید که چون راتیانج را با مثل او درج الغار ونصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانهٔ بواسیر را ساقط کند با الم شدید
وقدر ارکان بیضهٔ تخم مرغ وسفیداب بخوردن شیر تازه باید نمود وگویند طلای راتیانج مفرد در ابدان نرم باعث ورم ودرد میشود و خوردن
او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشند جهة زکام بارد وتب ربع سریع الاثر است وقسم مطبوخ او در اصلاح شعر ذرور او مؤثر
است راتینک از ادویهٔ مرکبه است وآن قرصی است که در قدیم از عصارهٔ بلح میساختند و در این زمان از دو داب خرما ترتیب میدهند
وبهتر او نسخهٔ اکبر دو و نیم دو شاب خرما با عسل اضافه نموده قرص میسازند واگر پوست انار بلح بسیار ناریس اضافه کنند بعید نیست بدو
دوم سرد وخشک وقابض ومجفف وملطف ومقوی معده وامعاء وگل حرارت ومانع ریختن مواد باعضاء وجهة اسهال کهنه ودموی ونزف الدم
وذرب وسرفه ودرد سینه وضعف جگر وتخفیف قروح شربا و ضماد انافع وطلای او مقوی جلد وستر خبه ودافع ورم حار ونقرس وورم حار مقعد

۱۳۵

درروز آن ده مثقال عرق ورافع عفونت آن وبخار فاسد وباخنا سودمند وقاتل قمل وصئبان ومقوی لثه وقاطع خون او وقدر شربتش تا دو
مثقال وبدلش سک ومضر مثانه ومصلحش عسل است راقی در قدیم سوس آزاد را نامیده اند که زنبق باشد ومتاخرین اشتباه بسوسن سفید کرده اند
راتج نارجیل است راتیاج ورانیج راتیانج است رائی نوعی از سمک وبلغت هندی خردلست راک اسم هندی رماد است راون
یونانی راوند است راتا یونانی رمان هلو است رازیانج رومی وشامی انیسون است رافه خلنبت است راح خمر است راحت الکلاء
نوعی از عرطنیثا است راطینی یونانی اسم مجموع علکها است راس الشیخ بلغت اندلس افتمون است راس الهدهد بلغت بکند رئیه
قسمی از مخلصه است رال اسم هندی قیقهر است راج اهنس بهندی پرسیاوشان است راج کبری اسم هندی عصی الراعی است راج کیرا اسم هندی
اذان الفار است راهو اسم فارسی حی العالم ابن عرس است راعنت ورد سوخته رب مسخج است رب عبارت از آب میوه و نباتاتیکه بطبخ
بقوام آورده باشند ورب هر چیز در تحت آن مذکور است ربل نوع جبلی قنطیتنا است وگویند نوعی از بر نجاسف وقیصوم است ودوا اسم
او جهة رفع هوام مجرب دانسته اند ربت العنب منفتح است ودرد بلم دو شاب ترش نامند رب الطفر وصمغ لکام است ربیس علیق است ربیان
از بیانست ربرق عنب الثعلب ربیثا نوعی از ماهی است که کوچک است ودر افعال قوی تر از ماهی روبیان دانسته اند ربیلا بفارسی انگور نامند
وانچوانیت شبیه بعکبوت ودست وپای او کوتاه وداوقسام میباشد ودر سموم قتاله باردهٔ است وگزیدن او خوردن یکعدد او قتالست
وضماد کوبیدهٔ او بر موضع گزیدهٔ او جذب ودفع سم میکند ودهن فیقوس سستن زندهٔ او در ابر بارده صاحب تب دوده جهة رفع تب مجرب دانسته اند
وذرور خشک او قاطع ثالیل است وگویند موضع او وچون در ظرف طلا ناظر کند رفع اذیت او میشود رتم بلغت عربی نباتیست سفید
وسیاه میباشد وسیاه در اشاخها زیاده بزرعی وبی برگ وصلب ومانند ریسمانی بر جوها توان بست وگلش زرد وثمرش مثل لوبیا
ودانهٔ او مثل عدس وقسم سفید او را ثمر وگل وشاخ مانند قسم سیاه در نمک شاخهای او سفید است در سیم گرم وخشک ومذاب ومحلل وباقوهٔ قابضه
وتند و دو درهم از ثمرش مقیٔ قوی وحقنه بعصارهٔ او مسهل خون وجهة عرق النسا نافع وضمادش جهة نمش وگزیدن سگ دیوانه
وشامیدن او بدستور جهة سگ دیوانه واخراج جنین میت نافع وقاتل زنده ومدر قوی ومسهل قسام گرم وخوردن هفت عدد او که تا سه
روز متعاقب بنوشند سبب اسهال منع بروز دمل میکند ومضر معده ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش یکمثقالست رتة اسم هندی بندق هندی
رتة سردالی اسم هندی حی العالم است رنک مشکطرامشیع است رترت اسم خاز براکبار است رجل الطیر ورجل الذرذور ورجل العقعق ورجل
العقاب اطریلالست رجل الحمامه ابو قلبا است رجل الدجاج افتحونست رجل الراعی خرنوق سیاه است رجل الجراد ذنب
رجل الفروج ورجل الفلوس قلقلیست رجلیه بقلة الحمقاست رجل الزاغ رجل الغراب است رجیع فضلهٔ حیوانات است رجل الغراب گویند
نبات اطریلالست واکثر تصحیح نموده اند که غیر او است ودر نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش بقدر ذرعی وبرگش سبز مایل بسیاهی ومشقوق
شبیه برشاد بستانی ووسط او مشق بدو شق مانند چنگال غراب وشعب او متفرق وباسدی واندک قبضی وشیرینی ولذیذ طعم زرد وخوش
بسیار غایر در زمین وبستدیر وظاهرش زرد وساییده او مثل سورنجان وبزبان ترکی غاز ایاغی وبهکو کلاج یا نامند در اول گرم ودر
دوم خشک ومفتح سده ومفتت حصات ومسکن ریاح ومحلل وجهة قولنج ومغص ودرد کمر وپشت بغایت مؤثر وبیخ مطبوخ او در رفع اسهال الدم مزمن
بعدیل وطلای عصارهٔ او که باتش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل بارده ونیم وزنش لفاخ جهة درد مفاصل حار مفید وبدستور روغنی که در ان
جوشانیده باشند همین اثر دارد ومضر محرورین ومصلحش کاسنی وبدل او وقدر شربتش تا دو مثقالست رخیق خمر است رخمه بنجاء معجمه اسم
عربی مرغ مردار خوار است وانقسامی از کرکس وبزرگ جثه وسفید مایل بتیرگی وباخط سیاه وچشمش بسیار زرد ومسکن او جبال وبیابانها
وبغایت خائف میباشد در دوم گرم ودر اول خشک وتخم او بهترین اجزاء او است وگفته اند که اگر هفت عدد بیضهٔ او را بطریق
خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد و دیگر دوا ازو تاثیر ادویه دیگر مایوس باید بود وطریق آن نسخه بعد از تنقیه یک عدد بیضهٔ او را
خام شاولنمایند وتا شش ساعت اصلا چیزی نخورند وبعد لذا انزرق جرب میباشد وبعد از یکهفته تکرار عمل کنند وذرور پوست
تخم او قاطع نزف الدم وباعث التیام جراحات وبا سرکه جهة قوباء خرازنا فع وسرگین او با سرکه جهة رفع برص بعدیل وحمول و دود
او در اسقاط جنین وادرار حیض مجرب دانسته اند وطلای او جهة گزیدن عقرب ومار وزنبور وقطور او با روغن زیتون جهة گرانی سمع

راز قی راتج راتیاج راتیج رائی راک راون راتا رازیانج رومی وشامی رافه خلنبت راح راحت الاسد راطینی علکها راس الشیخ راس الهدهد رال راج اهنس راج داج راهو راعنت رب ربل رب العنب رب الطفر ربیس ربیان ربرق ربیثا ربیلا

رتم

رتة رتة سردالی رنک رترت رجل الطیر رجل الذرذور رجل العقعق رجل العقاب رجل الحمامه رجل الدجاج رجل الراعی رجل الجراد رجل الفروج ورجل الفلوس رجلیه رجل الزاغ رجیع

در دفع کری و بخور کوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهت کشودن کسیکه از زن بسته باشند مؤثر دانسته اند و قطور و سعوط زنج
او با روغن بنفشه در کوش طرف مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سرد
جهت رفع بیاض چشم و بخور او جهت کریزانیدن هوام و بیدار نافع و جگر شوی و با سائیده فام او اد در روزی ۳ دفعه یکدانک با سرکه بنوشند
جهت دفع جنون تا ۳ روز متوالی مجرب دانسته اند و شامه بویت اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهت
رفع جمیع سموم و درد رحم مغز سر او مورث جنون و بلادت و تعلیق سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او با زنجهما
جهت درد سر نافع و از ارسطو نیس منقولست که رخمه را خفه کرده با چهار قطره روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود دهن او جهت رفع جذام مجرب
رخبین لغت سریانی و بفارسی لور گویند و آن جبن مصل است و از ماءیه شیر کی بطبخ غلیظ کردد و بچکانیدن حاصل میشود در اول کرم و در آخر
او خشک و کثیر الغذاء و مهیج و شیرین و مسدد و بطیء الهضم و ثقیل است و مصل ماءیت دوغ است که بعد از کشک شدن زاد جدا میشود
و از جوش بسیار منعقد و سیاه کردد و بترکی قراقروت نامند و آنرا در سیم مذکور میشود رخ اسم فارسی خشو است رخام البطین طین قیمولیا
است رخشنه با تابخ است رخام حجر الرخامست رساکون شراب سکه از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند کرم و تر و قوی تر از شراب
ارسطون و در امزجه بارده نافعست رساجن اسم هندی حضض است رس اسم هندی شل است رسیت اسم هندی بخور لهوا لسنت
رساغ سکینت شبیه بنجر جنک در دوم سرد و قریب القوه بسرطان و جهت جلاء باصره و دمعه نافعست رشته قطائف اسم فارسی
اطریه است رشاد حرف ببستان افروز رشینه را تابخ است رصاص شاقلعی و سرب است و ارسطو مراد قلعی است صاص ابیض
نامند و بفارسی ارزیز گویند و نحون او از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و بوی بدتر فرا است در سیم سرد و مجفف و باجوهر رطب
جامد از برودت و قابض و شایند او کشنده است و طلای سائیده او با آب کشنیز و آب کاسنی و آب با رنک و آب انکوره و حی العالم و عنب
الثعلب و امثال او و روغن کل سرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت چشم و پستان و قضیب و با دسرخ و اورام
حاره و منع ریختن مواد باعضاء و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافعست و بستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت جماع و بر تعقد عصب
و التواء او محلل او دبالخاصیت انکشتری او باعث لاغر بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و
چون بر دعن چرب کرده بکذارند تا زنک بهم رساند از آن دعن بر بهر آهن که بمالند زنک نکیرد و کویند دوغ با ریزه شقیقا و سکید
و بعد از تنقیه چون با قاطرفل و زاج سحق بحدیکه تشمیع پذیرد نمایند با وزن آن تیبه که مناسب و باشد ملحق با ول کردد مجربست رصاص
اسود بفارسی سرب نامند و معربیی آنکست و در تکوین از صاص ابیض بوشتر و از سوخته او ابار و سرنج حاصل میشود در دوم سرد و تر و با قوه قابض
و رادعه و از تدفین در زمین نمناک منتفخ و بر آمده کردد و سائیده او با روغن کل و عصارات نباتات در خواص مثل صاص ابیض و بستن
او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهت منع احتلام و بستن صفحه او بر غدد و خنازیر و التوا مفاصل رادع و محلل و ضماد او با روغن کل و آب با رنک
و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح و مفاصل نافع و چون سرب را بر کف دست بمالند و سیاه او را بر کف بمالند با آب
و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن کردد و مجربست و بنجدر هم او را چون عدد زیر بالین کسی دفن کنند که او
بدرازند یکسر خوابهای پریشان بیند و هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزه نوکذاشته و شیکه رخل در شرف باشد در میان درختان
دفن کنند منع جمیع مضار اشجار کند و چون نخاله او در اسحدی بشوید که سیاهی او برطرف شود جهت قطع نزف الدم و التحام قروح خبیثه
و دمل و حکه بغایت نافع بل انفع از ابار و مجفف بی لذع است و شایند سرب کشنده است هرگاه سائیده باشند و فرو بردن کلوله او
بالخاصیت نافع درد معده مزمنه است و آزموده مجربین است رطب خرمای تازه است و سنیت او بخرما مثل نسبت میوهای تازه است
بخشک و مداومت او با بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی کرده است و سایر خواص در تمر مذکور است رطبه بفارسی اسپست
باغی تازه است و بترکی یونجه نامند و خشک او را بعربی قت کویند در آخر اول کرم و تر و ملین و مسهل و نفاخ و ضماد پخته او را که روزی دو بار
کنند جهت ریشه مفید و مداومت خوردن او باشکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او باعث تحلیل ورم بارده و با سرکه محلل ورم
حار و تخم او قوی تر از سایر اجزا او و قابض و مولد خون منی و کشیر و مسمن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و بعد از آن نشا و لنمایند و جهت خشونت

سرفه و سینه و نوشش تا پنجسال باقی میماند و قدر شربتش از دو مثقال تا پنجمثقال بروغن تخم او و روغنی که از آب او در روغن زیتون ترتیب
دهند جهت رعشه و لقوه شرباً و ضماداً نافعست و خشک او قابض و کلش ضعیفتر از تخم او است رعی الزرازیر قوه القنبع است رعاد بلا اسم
سریانی رعی الابل است رعی الحمام کیاهیست طولش زیاده بر شبری و برکش دندانه دار و مایل بسفیدی و از ساق روئیده و ساقش منحصر
بیکی و بیخش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بجرسنه و کبوتر محب این کیاه است و مؤلف تذکره کوید که برکش مایل بسیاهی
و بیخ او را اصباغان استعمال مینمایند و نارفیر عبارت از او است با عطریت و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دوم کرم
و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و شاشیده او مدر حیض و ضماد برک او جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و باعیه روغن
کل و پیه تازه جهت التیام درد مقعد و رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عمیقه نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا مثقال
و بدلش قوه القنبع است رعی الابل کیاهیست بقدر نبات زردک و برکش شبیه ببرک درخت تغز و از آن باریکتر و درشت و
شاخش پر شعبه و چترش شبیه بچتر شبت و کلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسطاو شکافدار و با اندک شیرینی و بیخش
بطبری انکشتی و در طول بقدر ۳ انکشت و سفید و شیرین و خام او را با دستور ساق تازه او میخورند در دوم خشک و در اول کرم و کویند
در سیم کرم و خشک و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهت ورم سپرز و خائیدن او جهت سکین
درد دندان و رفع عسر النفس مؤثر و تخمش جهت کزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر حشا و مصلحش قرنفل و سنبل
و قدر شربتش تا دو درهمست و بدلش خیسزک و کویند چون شتر مسموم کردد از این کیاه خورده خلاص میشود و با ینجهت رعی الابل نامیده اند
رعی الحمار فارسیت شبیه بباد آورد بغایت تند رائحه شبیه برائحه حرف و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل سیاه و باعفوصت
و چون حمار را نفخ و درد شکم رسد از خوردن این کیاه خلاصی یابد در سیم کرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث عاف
مفرط و دستور تخم او در ربع درهم او جهت سپرز و تعدیل و جمیع اجزا او جهت اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم
و مصلحش شقایق و از شدت ادرار مسقط قوه است رعاد نوعی از ماهیست عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و تخمش بسیار و پیه
و چون در دام افتد دست صیاد بلرزد و در بحر خزر و قلزم یافت میشود و در دوم کرم و خشک و بستن زنده او بر سر جهت رفع صداع و صرع
مجرب دانسته اند و عرقچین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب و پیه و کوشت او شهوت بیرا زرا
اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضاء و نخشاء و جهت سل مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد
جهت مفاصل و درد کمر و نقرس و طلاء او جهت تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار کوید که ملحی شبیه برعاد ملاحظه کردم و بغایت مخدر و
خوردن او را کشنده یافتم رغوه کف مایعاتست و آنچه از جامدات بر سر آید مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است رغیدا
ارا فوا است رغوة الملح زهرة الاسیوس است رغوة النحاس و رغوة البحر زبد البحر است رغنش جبنار است رق سلحفاة بحریست
کبزرک است رقیب الشمس صامریوما است و نوعی از ۲ ...است رقع فارسی خرفطانست رقعا اسم عربی حمار سغیر است و کویند خرس است
رفاقش لغت بربریست و کویند حفت افریدیست و بعضی اسم حشیشة الثعلب دانسته اند رقون و رقان حنا است رقعه بعربی شال
جمیع ادویه است که خوردن او جهت شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح از آن بنجخت صلب و نرد زنک و سرد و خشک و دو مثقال او با
زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافعست و باید ۳ روز متوالی نشا و لنماید رقع یمانی کویند درختیست بقدر
درخت کردکان و برکش مثل برک درخت چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و ماکوست و
مؤلف تذکره کوید که او را در مصر انجیر فرنکی کویند بنا تش زیاده بر دو ذرع میباشد و برکش بسیار سطبر و خشن و پهن و دائم سبز و چون برک
او را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برکت بیرون میآید و بقدر چنار کوچکی میشود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم
انجیر است و از این صفات ظاهر میکردد که انجیر بغداد باشد و دلار و کر جیرات و مازندران موجود است در دوم کرم و خشک و قاطع بلغم و
جلای قصبه ریه و صوت و شیر او جهت قوباء و آثار و تحلیل اورام و سقوط بواسیر و ثالیل اجزا او و جهت دنی و جبر کسر شیر با مفید و قدر شربت از
تخم و ریشه او تا ۳ درهم و مضر معده و مصلحش کتیرا و مسهل او منقی بلغم و اخلاط غلیظه و ضماد برکش جهت التیام جراحات نافع رکبة فصد البواسیر

رکف بخور مریم است رکت چندن اسم هندی صندل است رکن اسم هندی درخت نیمست رمان بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه و املیسی نامند لطیف تر از سایر و سرد با اعتدال در اول و تر با قوه قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لذا اینجهت باعث نعوظ محرورین است و مدر بول و مفتح و جالی و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیه روح کبد و تقویت جگر و استسقاء لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سرفه و خفقان و الم سینه و سرفه حاره و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و دفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مورث فساد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده است و در رب انار شیرین در داور بخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد و مکیدن او جهت درد سینه و سرفه و ذخیرات و تشنگی شامیدن آب او با گلخره نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد بسیار مؤثر دانند و انار ترش و شیرین که بعربی مزو بفارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و نافع سیلان حیض معده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و رفع دغدغه … نافع و اکثار او مورث قرحه امعاء و سحج و مضر سرد و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و شال او دو آب انارین که با پیه فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست مثقال شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ مهرای او با پوست تخم جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلاء مطبوخ او با شراب جهت تحلیل اورام سعد ملیت و مضمضه آب او جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و اکحالش جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه … و گوشت زیاد زخمها و در درد گوش مفید است و سویق … و جهت رفع خواهش خوردن گل و مثال او زنان حامله را مؤثر است و رب انار ترش را افعال قوی تر از آب او است و چون آب انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در او ریخته بآتش نرم گذاشته در گوش چکانند جهت درد آن بغایت نافع و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص مسهل بعض اخلاط سوخته و جهت رفع … بغایت مفید و حبوس … و جهت سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهت رفع آثار آبله و طلاء سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و قی الدم و حقنه با آب او که با برنج و جو مقشر بو داده جوشانیده باشند جهت رفع اسهال و سحج و مضمضه با طبیخ او جهت تقویت لثه و نشامیدن او جهت سلس البول و نشستن مقعد بان جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و ناسیدن سائیده او بقدر یکدرهم با آب گرم جهت کرم معده و سعد ملیت و طبیخ بیخ انار در دفع … مجرب است و جهت نزله حاره و درد دندان و مضمضه او سعد ملیت و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سائیده و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب است و رب انارین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و تپهای تند و قی و خمار و رفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و انار دان قابض تر از رب او است و در افعال قوی تر و کوبیده ترش او با مویز یا بالسویه و حمص او زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب است و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و گردکان و بدلش سماق است و گل انار را افعال مثل گلنار فارسی است و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ زرد آلو … معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت منع ریختن مواد بچشم و رفع ورم و با آب باران رنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتداء آن و خراش … و کفش شده باشد و با سرکه جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست بیخ او قائم مقام گل او است و خوردن سه عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنحوی که دست گرفته گلها را ناشتا بلع کنند جهت قطع خون و بروز دمل و رمد تا یکسال آزموده است و دانه های زرد که در اقماع انار میباشد شبیه بزرد ود در افعال مثل تخم گلست رماد بفارسی خاکستر نامند و مرکب از جزو ارضی و دخانیت و نشستن جزو دخانی زایل شده ارضیه باقی میماند و رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر مفتح سدد و جهت التیام قروح و قلع آثار شریا و ضماد او مفید است و مضر … و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع آکله و دافع قرحه قضیب و مقعد و خاکستر پشم مغموس در قطران و زفت … جهت قرحه قضیب و مقعد مجرب است رمل بفارسی ریگ روان و در اصفهان ماسه نامند در سیم گرم و خشک و مجفف و گرم … او جهت نشف رطوبات و استسقاء و حمول سائیده او

جهت قطع نزف و منع حمل بغایت نافع و بالخاصیت آب خوش مزه را بدمزه و آب بد طعم را خوش مزه میکند رمیث بعربی اسم نباتیست از جنس نخود و شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد میگردد و از آن چیزها رنگ توان نمود و گویند از مجاورت او آدمی زرد میشود و دود آن جهت زکام مجرب و باعث گریختن هوام و قلیی که از سوخته او بهم رسد بهتر از قلی اشنانست رمرام قرظم بریست و گویند قرصعنه است و گویند قلیی که از او حاصل میشود ضعیف تر از قلی اشنانست رمان انار رشامل درخت فلفل و هلیار است رمان السعال خشخاش سفید است رمان الانهار نوع کبیر سوفاریقونست رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه خفاش است … رند بعربی آس بربری … بلغت شام عار و گویند صندل است رنف اسم عربی بهرامج است رنجبت اسم هندی دم الاخوین است رنک اسم هندی اقاقیا است رنک کاسه اسم فارسی مغیلان است اردوبون اسم سریانی دفلیست رواث اسم خشخاش سیاه است روزی اسم یونانی ارز است روبادوسر اسم یونانی آزاد درخت است روذا اسم سریانی ورد است رودسنی اوطا اسم عبرانی سماق است رودین اسم یونانی قوت الصبغ است روبا اسم عنب الثعلب است رواس اسم نبطی قرة العین است روهانی و روح بلغت کهربان زیبق است روث سرگین حیوانات است روفیون نوعی از عنب الثعلب جبلی است روداما لی یونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند روشنایا بیا بعد از شین و نون بعد از الف یونانی اسم کحلیت و بسریانی اسم مرقشیثا است رودسیر آنچه از بقول در آب طبخ نمایند و روغن و ترشیها و ادویه حاره اضافه کنند بود روس اسم هندی اذخر است روفی اسم هندی خرنوب است روفنی اسم هندی فطرباست روی اسم فارسی طالیقون روی توتیا شبابیت و مشهور بروح توتیا چه او توتیای غیر مصنوع و معدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که روئیده معدن نیستند روس اسم هندی ففه است روتها اسم هندی زنه است روده اسم فارسی امعاء است روهن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی ثعلب است روغن کنجد و روغن شیره و روغن بیرنجیب دهن الحل است و دهن سمسم نیز نامند و روغن زیتونرا روغن زیت … روغن زیتون نارس زیت الانفاقت و روغن بادام کوهی زیت الاوجان است روغن زفت فادلانیست رودازید لغت یونانی و معنی اصل الورد است و آن بجنبت شبیه … و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از او ظاهر میشود و در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت دفع صداع بارد مجرب یافته اند روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند و انجوانیت کوچک و دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ تازه او در دوم گرم و تر و خشک و نمکسود او گرم و خشک و مسهل و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با کنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با پیاز روکند تا آنکه بعد از آن بروغن گردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت مقوی باه و حمول او مسخن رحم و معین حمل و ضمادش محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلاء مهرای او با روغن زیتون جهت درد مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه است و مولد سودا و حکه شدید است رؤس کله و مغز سر حیوانات است بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن اند و بهترین او کله گوسفند جوان است و حقنه با آب کله و پاچه جهت ترطیب اعصاب و امعاء و کرده و تلیین اورام صلبه باطنی و نطول او جهت ترطیب دماغ و جنون و … و اشتهاء و درد سر نافع و منجر و مضعف معده و مصلحش الکامه و خردل و صعتر است روسختج معرب ارزی سوخته فارسی است و دارا سخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی است در سیم گرم و خشک و شامیدن زیاده او کشنده است و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت زیاد مؤثر و مغسول او ملائم تر و شامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح او است مسهل قویست ما صفرا و جهت استسقاء بسیار نافع و با آب باران و عسل مقیی است رشتی بفارسی ارده نامند و آن کنجد مقشر بوده است که از سائیدن بسیار مانع گردد و روغن از او جدا شود گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و مبهی و مفسد اشتهاء و غلیظ و مصلحش عسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و بادام آلو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل آنست رهج و رهشا و رهج الفار سخت است ریحانی نوعی از خرما است مذکور شد ریباع ریباغ است ریحان القصارین ورمیفت سعد است ریحان داوود اذن الفار است ریحان الشیوخ مرو است ریحان میلانی قطف است ریحان النعنع بلغت مصر نرنجان است ریحان القبور آس بریست ریحان ابیض شبیه است ریحان الملک شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد او است ریحان الجمال سلیخه است ریحان الشیطان شاهنج است ریحان سبز ضیمران و آن نوعی از شاهسفرم است

ریماکرمانت ریشه والا اسم فارسی سنبل جلبیت ریباج اسم فارسی ریباس است ریحان کوهی بادروجبت ریوند راوند — ریما ریشه والا ریباج ریحان کوهی ریوند
ریم آهن فارسی خبث الحدید است رتیم اسم اسپرک است ابریشم است رتیه ریشه اسم اسد قیصوم است ریباس مشهور ومعروف ومنفح — ریم رتیم ریشه ریباس
اوریوند است در دویم سرد وخشک ولطیف با قوه قابضه ومقوی معده واحشاء وجگر حار ومفتح وقاطع تشنگی وغثیان ومسکن حدت
صفراء وخون وجهت دفع سستی وخمار وبواسیر وطاعون ووباء وخفقان ووسواس واسهال ویرقان وبهق عارضه وتحریک اشتهاء ومنع بروز
دمل واکتحال او جهت قوه باصره وبیاض وضماد او با آرد جو جهت حمره وباد سرخ ونمله نافع ومضر سینه وباه ومخفف اعصاب ومورث قولنج ومبرد
ومصلحش شربت عود وانیسون وعسل وقدر شربت از آب او تا ده درهم ورب او ش ترنج وآب غوره است ورب ریباس قویتر از آب او است
وشربتش جهت وحشت وجنون وبخارات واختراعات نافعست رتیه بفارسی نیش است وبترکی اچه نامند قلیل الغذاء وخفیف بهترین او — رتیه
بره وبزغاله ونخچه وشش او تا ماهه تا یکساله است وجهت ناقهین مفید وگویند مداومت آن مورث سل است ومصلحش سرکه وکرد باضماد کرم او
جهت ورم چشم که در بیاض آن قطعه خون ظاهر باشد مجرب وجهت سعج ودرمیکه درپا از کفش وامثال او بهم رسد مفید وطلای خوناب کباب او
کرشنگ وازبره یکساله باشد جهت تاثیل وقوباء با بسه بغایت موثر است وسوختنی او جهت رفع سعج مجربست رتیه البحر جنبنده ایست شبیه — رتیه البحر
بشش ودرکنار دریا یافت میشود وضماد او جهت نقرس وشقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافعست رتش عبارت از پر طیور است ودرسوختن — رتش
ایشان او جهت التیام زخمها نافع وموی بسیار نرم بازکه کرک گویند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم خرکوش است وچون از بیخ
پر طیور آنچه بزرگ وسفید ومجوف باشد جدا کرده بسوزانند وبپوشند وخشک کنند نفوخ او جهت قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد
آزموده است ودر جمیع نزف الدم بعد ملیت ریحان الکافور نباتیست در گل وساق وشاخ شبیه بشب بو وبرکش مثل برگ انار ودراز ان — ریحان الکافور
ریزه تر وگلش کبود مایل بسفیدی واز جمیع اجزاء او بوی کافور آید ودر دویم گرم وخشک وبوئیدن او محلل رطوبات دماغی وضماد او جهت دردسر وتحلیل اورام
وآشامیدن آب او مفتح سدد وجهت یرقان وقطع سیلان خون اعضاء وذرور او جهت قروح خبیثه وجراحات نافع ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین و
قدر شربتش یکدرهم واز آب او هفت درهمست ریحان سلیمانی گیاهیست از جنس عشقه وبر درخت میپیچد وهمیشه سبز وشبیه ببرک لبلاب — ریحان سلیمانی
ودانه اش مثل فلفل وسیاه وگلش سفید ودر اصفهان ودار المرز میروید ودرختها ودرشگاف دیلم دلکام نامند کرم وخشک ولطیف ومجفف
ومسهل بغایت سودا ومنقی خون از احتراقات ومسکن نفخ ومحلل ریاح ورطوبات لزجه معده وطبیخ وضماد او جهت بواسیر وامراض سوداوی
ودرد رحم وطلای او با عسل جهت ورم بلغمی وبا سرکه جهت ورم حار وشامیدن وطلا کردن آب او وکوفته او جهت کزیدن عقرب ولقوه وفالج نافع
وقدر شربت از برکش سه مثقال واز تخمش تا دو مثقالست وآنچه در کتب ادویه مذکور است کیاهیست که در اصفهان مشهور بکل عقربست وجهت
کزیدن عقرب ورتیلا وزنبور ضماد او وشربا مجرب برکش از لبلاب کوچکتر وگلش مثل خوشه بنفش واندرون زرد وکوچک تا همیشه سبز نیست
واو سطاریون است ومذکور میشود وگویند قسم جبلی او را برگ مثل شبت وگلش سرخ وبا سفیدی میباشد زاج معرب از زاک فارسی — زاج
واز معدنیات است واو اقسام میباشد واقسام او غیر شب واز یکمعدن سفید وزرد وسرخ میشود وزرد او منقلب بسبز میکردد وزاج سفید را
قلقدیس وزرد را قلقطار وسبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر زاجات افضل وبهترین او صلب وهمیشه درخشنده است در سیم گرم و — زاج اصفر
خشک وسوخته او لطیفتر ومحرق وبغول او حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قویتر میشود وطلای او با آب کشنیز جهت حمره وسلعه
وجرب وحکه وذرور او جهت قروح خبیثه وجمیع نزف الدم وورم بن دندان نافع وحمول او با آب کندنا جهت نزف الدم رحم ونفوخ
او جهت رعاف والنخالش جهت تنقیه چرک گوش ها خشیم وبا عسل جهت بواسیر ونواصیر وقرحه گوش ودفع چرک او نافع وشامیدن او جهت کشتن
اقسام کرم موثر ومجرب وزیاده از یکدرهم او کشنده است بسبب مورث سعج وسرفه قوی وچون در جزو او را با جز واقلیمیا وسرکه کهنه سائیده
در ظرف سفال کرده چهل روز تابستان در سرکین اسب دفن نمایند بغایت شدید وجالی میشود وازاله ناخنه وبیاض غلیظ چشم
میکند ودر بردن گوشت زیاد جراحات بعد ملیت وغرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلوئیکه در حلق مانده باشد مجرب ودر رنگ کردن
موی موثر وقدر شربتش که بیخطر باشد تا یکدانک ومصلحش شیر تازه وروغن تازه وتخریدش زنکار است ومقطر او را باربع او کرم
جهت تکمیل سحق کبریت وزیبق ورصاص بجهة تشمیع مجرب دانسته اند ودر رصاص اشاره باو شد زاج اخضر کرم وخشکتر از سایر زاجات — زاج اخضر

محرق ذکال وسوخته او لطیفتر وشامیدن یکدرهم او جهت رفع سمیت قطر وباعسل جهت اخراج کرم معده وبا آب مقیئی قوی است وچون
صاحب خنیه قوی مرطوب از آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه برآید ومجرب است وچون بغایت مضر است ترطیب
بسیار باید نمود وطلای او جهت اکله دهان وبینی وضفدع زیر زبان وبواسیر الانف ونزف الدم جراحات وقطور او با آب جهت قطع
رعاف وتنقیه دماغ از رطوبات ودرد گوش که بارد باشد نافع ومضر جراحات عصبانی وزیاده از یکدرهم او کشنده است زاج ابیض
از زاج سفید مایل بزردی است وخفیف الوزن میباشد وابریشم را بآن رنگ میکنند بسیار قابض وجالی ودر افعال مثل زاج زرد است
زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخیست وجوف آن سیاه وبا تجاویف وثقبها وغلیظتر از سایر ودر افعال مثل سایر است وآنچه صیقلی — زاج احمر
نفش است از جنس احمر وضعیف تر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف وکثیر الارضیه وچون آب باو رسد سیاه شود وقابضتر — زاج الاساکفه
از سایر وبا قوه جالیه ودر مزاج مثل سایر وجهت رنک سیاه کردن موی وبا آب جهت جوششهای رطبه وحقنه آن جهت عرق — زاج القطر
النساء نافعست زاج القطر وقاطر نیز گویند از جنس زاج اخضر است که منعقد میشود وبهترین اقسام وامتحان آن
چون بر فولاد مالند رنگ مس کردد زاج الجامد از جنس اخضر است که جامد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر — زاج الجامد زاج مطبوخ
است که مخلوط بخاک است آنرا بجوشانند تا منجمد شود وبهیئه مهره زرد برید استعمال کنند زاج سود زاج مطبوخ است وگویند زاج الاساکفه — زاج سود زاج الحبر
است زاج الحبر زاج اصفر است زاج سبری زاج احمر است زاج لاری وکرمانی از جنس زاج قبرسیست زاج قبرسی زاج زرد مایل بسبزیست — زاج سبری زاج لاری کرمانی زاج قبرسی
زاج بلور اسم فارسی شب یمانیست زافه اسم فارسی قنفذ است زانحه اسم فارسی غدفت زاغ غراب کبیر اسود است وبترکی قوزقون — زاج بلور زافه زانحه زاغ غراب زاقون
نامند زاقون مرانست وگویند مرو است زاوق اسم زیبق است زاج اسم فارسی انبر باریس است زبیب بفارسی مویز است وبهترین — زاوق زاج زبیب
او پرگوشت کم دانه بزرگ مقدر است ودانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم ودر اول تر ومنضج خلط غلیظ ومحلل باعتدال
جالی واحشاء ومعده ومحرک باه مبرودین وموافق قصبه ریه وسمن ومقوی جگر وجهت سرفه بلغمی وامراض کرده ومثانه وقرحه امعاء وباکل کاو زبان وحرمل
سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند وباحب البان جهت رفع نسیان وباسرکه جهت یرقان بدستور مجربست وچون بجای دانه در هر عدد فلفلی داده
مداومت نمایند جهت سرد کرده وتقطیر بول بسنک کرده ومثانه معتدل وچون با انسون بپخته فهر کرده آب او را با روغن بادام بنوشند
جهت سرفه مجرب وضمادش با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام وکشودن دمل وقلع ناخن متخلخل وبا آرد باقلا وزیره جهت ورم انثیان وباشراب
جهت قروح شهدیه ومدیه وعفونت مفاصل وجوششهای سرطان وغانغرانا که بسفید عضو است مفید ویا عسل جهت نقرس نافع ومضر
محرورین ومصلحش سکنجبین ومیوه های ترش وخشخاش ومضر کرده ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سی درهم ونوعیکه بیدانه است کشمش نامند وبهترین
او سبز وخوشبو ترین او سیاه است وهمه او لطیفتر از دانه دار ومیبه او با قوه مسهله وآب نقیع ومطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند
جهت سرفه ومواد سینه ومنقی صوت وضماد او با زعفران وزرده تخم مرغ وعصفر جهت کشودن دمل وتحلیل صلابات بی نظیر وگویند او با مر
جهت کچلی سر ودر جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده واکثار او محرق خون ومصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویز کوه وبزج — زبیب الجبل
معرب آن است وگیاه او مثل تاک ودر آن ضعیفتر وشاخهای او دراز است وسیاه وگلش مایل بسفید وثمرش در غلاف مثل غلاف نخود
در او سه دانه بی غیر مستدیر وبا خشونت وسیاه مایل بسرخی ومغز او سفید وطعم او تند در آخر سیم گرم وخشک وبسیار جالی ومقرح جلد
وشد ومفتح ومسقط جنین وفاسد دماغ وغرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی ومنقی بلغم ورافع لکنت زبان وجهت درد دندان ورطوبت
لثه وبا عسل جهت قلاع وباقطران جهت کرم دندان وخوردن قدر پانزده عدد با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه وباید بعد از شرب او بدفعات
ماء العسل بنوشند وحرکت کنند ویا مصطکی وکندر جهت تصفیه صوت ویا ادویه مناسبه جهت رفع سپرز وکشتن کرم معده وضماد او جهت داء
الثعلب وتقشر جلد وبا روغن زیتون وزرنیخ وزرد او ندطویل جهت جرب وحکه ورفع آثار ومنع تولد قمل ومطبوخ او در روغن زیتون جهت کشودن
دمل ونطولش با طبیخ سداب جهت درد کمر وساق مفید ومضر سپرز ومصلحش کثیرا وزیاده از یکمثقال او کشنده بخناق وجراحت احشاء وبدلش
بوزن او عاقرقرحا است زبد البحر بفارسی کف دریا نامند وآن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج وزرد وبا زهومت وکریه الرائحه وثانی مایل
بسفیدی وبسیار متخلخل ولاکثرا و مایل بکراهت وسیم شکل کرم وسیاه مایل ببنفشی وزرد نامند وچهارم بسیار تجویف شبیه بپشم

چرک آلوده و سفید مایل بزردی و اورا دارا قیون نامند بهترین سفید و سبک و ظاهرش املس و باطن او با خشونت و باشد طعم وی و وزن
سایر قسام بهتر است در سیم گرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع قی و اسهال و غثیان و هاضم اطعمه و مصفی صوت و قصبه ریه و مصلحش لعاب
دموغ و قدر شربتش یکدانک و بدلش شبح است و ضمادش جهت کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گلسرخ جهت قوبا و شپور لیشیر و قروح
و جرب متقرح و جهت ستردن موی و طلای دندان و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر گردیدن و اذابه لحم از مجربات است و شاشیدن یکدانگ از قسم سیم
باشد اکثر اجهت عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقاء و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او جهت
کمنر و ظفره و طلای او بیشتر است قسام او بدل یکدیگرند زبد البورق کف بوره است و آن غیر بوره زبدی و بغایت سفید و غیره ها و شبیه بادرا
و بوره زبدی جامد و مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه بوره و از آن الطف و تندتر است زبد روغن تازه بهمنیست و سکه ور روغن کره
نامند و مراد او روغن تازه گوسفند و گاو و بز است در اول گرم و در آخر اول تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و قصبه
ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و ادرار ظاهر و باطنی و ادرار نمودن فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و رفع
او و مالیدنش بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهیست و با بادام تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال
و سحج که از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت لذع اخلاط و با نرده مثقال او
با هفت مثقال شکر جهت رفع عسر بول مجرب و طلای او بالخاصیت تغذیه بدن میکند و موقوف بورود آلات غذائیست و جهت نضج
ورمها و گزیدن افعی و تمریخ او بر بن دندان جهت بیرون آمدن دندان اطفال و رافع حصف تازه و کهنه و با ادویه منضجه جهت ورم اعصاب
و حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا چون بعد از نطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشاند عرق کند در رفع
رفع علت شود و حقنه او جهت ورم صلب امعاء و قرحه او مفید و دوده روغن تازه جهت منع سیلان مواد بچشم و التیام قرحه و جرب
و حدت بصر و غلظت پلک نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوش
حمس او سوخته باشد و قدر شربتش سه درمست زباد نوعی از عطریات سیاه مایل بسرخی و سیال و در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی
گیرند که مشهور بزباد و بفارسی گربه زباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکتی باو دهند از مابین
او از عضوی شبیه بپستان مائیتی حاصل میشود در غایت خوشبوئی در سیم گرم و در یبوست معتدل و منشف و مقوی دل و بسیار مفرح و مقوی
حواس و جهت تسهیل ولادت نیم درهم او را با قدری زعفران و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهت غشی و خفقان و توحش و جنون
و درد فم معده و مقعد و طلای او جهت تفتیح دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن مفید و
بوئیدن او جهت زکام و تمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور و مصلحش صندل
و کافور و اغذیه بارده و بدلش غالیه زبرجد ارسطو زبرجد و زمرد را از یک کان میارند و در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف کم رنگ
مصری و زرد مایل بسبز را قبرسی نامند و بهترین همه زرد مایل بسبز حبشیست و دراهندی گویند در سیم سرد و خشک و در افعال مثل زمرد
و حافظ و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصات و جهت رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهت عسر ولادت
نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش زمردست و چون با اندکی نوشادر سائیده تقطیر نمایند تا منحل گردد مار را
عقد نماید و جواد و خیط امرابت شریفه رساند و چون صورت مرکبی در آن نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد و مشتری او را در
نظر حبی کنند باعث فرح و ازاله هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در دام ماهی پیچیده و در دام ماهی
نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند شرابی که بپیاله زبرجد بدست میکنند زبل سرگین حیوانات است و مجموع او گرم و محلل و مجفف
و زبل هر یک با اصل او مذکور است زرنب حیوانیست بقدر سگ کوچک و روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او
قیر بسیار ابلق و بعضی پر سوخ و باصفهانی خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را بزنند فربه میشود در سیم گرم و خشک و مادامیکه میته نخورده
باشد گوشت او صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و ازاله بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و فدر
نافعست زبد البحر ادرار قیونست زبد القطری انفحه است زبد القصب رطوبتیست که در نخ نی جمع میشود زبد الملح زهره اسیوس است

زبد بورق
زبد
زباد
زبرجد ارسطو
زبل
زرنب
زبد البحر زبد القطری
زبد القصب زبد الملح

زبد القمر حجر القمر است زبد القوارير مسحوق بنا است زبرش بطبیخ زفیت زبیب برری زبیب الجبل است زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر است زجمول تخم کشوث زجاج بفارسی آبگینه و شیشه نامند معدنی و مصنوع میباشد و معدنی او سفید و الوان مختلف
اند و بدستور مصنوع او دارد بلور و بلور را از جنس معدنی او دانسته و آئینه سنگ از جنس معدنی و غیر بلور است و بهترین معدنی سفید و
در اول گرم و در دوم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از ریزه سفید و فلس است که بالمناصفه گدازند و آنچه با شیشه
گدازند صاف و شفاف و قبول رنگها میکند و شیشه فرعونی و الوان میاراز آنها اند و زجاج فرعونی انسته تخم مرغ را که نیمه در شیر تازه
بخیسانند و شبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند و هر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن در حین گداز اطعام او نمند و تمام
مصنوع کمتر از معدنی و محرق او مجفف بلغم و مقطع و محلل و جالی و شاشیدن او مفتت حصات و قوی الاثر و جهت ضعف گرده و مثانه
و حرقت البول و رفع سپرز و طلای او جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و اکتحالش جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر و
سنون او جهت رفع زردی دندان و ضماد او با خاکستر جهت خنازیر و مثال آن بسیار نافع و محلول او در افعال مذکوره قویتر و آن با مقطر مکرر
نوشادر روشن میشود و مضر حشاء و مفرح معا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید زحل
بلغت سریان رصاص اسود است زختم الملک ساداوران است زرداوش بلغت یکی از نام است زدوار جدوار است
زرشک اسم فارسی انبرباریس است زرآسم فارسی زیبا است زردک اسم فارسی جزر است زدجون اسم خمر است زرقون اسم مغربی
اسرنج است زریر اسم بقله مبارکه است زرقودی نبات ام بالست زرنگ تیا و بال آب عصفر است زرنیخ خرمانی شک است زر
نیج ریباس است زرده تخم مرغ اسم مح البیض است زرورد و زورد مومو فنت زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردآلو
فارسی مشمش است زرین درخت امین الدوله گوید و در خراسان گل عاشقان نامند نباتی است و از گشنیز زیاده و برگش عریضتر و مزغب
و گلش زرد و شاخهای او بزرگ و دراز و چون نزد او غنا و سرود نمایند گلش میریزد و گرم و خشک و جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد مثانه و
احتباس بول و گزیدن هوام نافعست و بعضی گویند اسم آزاد درخت است زریر بفارسی اسپرک نامند و بیونانی ارتیفن و صباغان
از او چیزها زرد کنند ساقش بقدر شبری و گلش زرد و شبیه بگل عصفر بری و ستبرتر و با اندک خارهای نرم و برگش زرد مایل بسفیدی و کوچک
و بیخش زیاده از شبری و طعم گیاه او شبیه بکبریت سرد و خشک و با اندک حرارت و قوه جالیه و محلل صلابات و رافع آثار و مسکن
و مدر خون و مفتح سدد و نیمرطل از مطبوخ او با بوره که سه روز متوالی بنوشند جهت سپرز و یرقان و استسقاء مجرب و بطوقیه از معجون او با عسل
اثر دارد و ضماد آب مطبوخ او با آرد جو جهت جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش نصف وزنش قوت و قدر شربتش در مطبوخات
تا پنج مثقال و از جرم او تا سه مثقالست زرنباد بهیئت عطری که او را سنبل رورق میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند و ظاهر او غبره
و باطنش مایل بزردی و از بلاد چین و بنگاله و دکن آرند نباتش بقدر شبر و برگش قریب ببرگ انار و گلش و ثمرش شبیه بتخم گل و بیخش مثل زرد
و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیفت و قوتش تا سه سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و جالی و تریاق زهر جانوران و مفتح سدد
و جهت وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و دافع رائحه سیر و پیاز و شراب و رفع درد دندان
و حفظ صحت آن نافع و ضماد تازه او بر پا بالخاصیت رافع جمیع علل سر و طلای او بر ورک جهت داء الفیل و خوردن او جهت گریزانیدن مورچه که دیگر
عود ننماید مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و
بدلش در تفریح دو مثل آن درونج و در رفع زهرها مثل او درونج و نیم وزنش دارچینی و چهار دانک او طرخشقون و قدر شربتش یکمثقال تا دو درهمست
زرنب برگ نباتیست از برگ صعتر عریضتر و مایل بزردی و خوشبوی شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و نباتش کمتر از زرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش
با حدت و قوتش تا چهار سال باقیست و منبت او جبال فارس و اوراسر و ترکستانی نامند در آخر دوم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح
و با قوه قابضه و مقوی معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهت امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویت هضم و تحلیل
ریاح و تقویت اعضاء رئیسه و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع سموم نافع و عصاره تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با آب و روغن بنفشه

زرنباد
زرنب

زراوند
جهة درد سر بارد نافع و مضر محرور و مصلحش کشنیز و قدر شربتش دو درهم است و بدلش مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است زراوند
لغت فارسی است و قسم نر را طویل و ماده را مدحرج نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است و آن بهیئت بطبری انگشتی و زیاده از آن
و در ازو ظاهرش تیره مایل بسبزی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش تلخ و با اندک بدبوئی و برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن دراز
تر و عریضتر و شاخها بقدر شبری و باریک و گلش بنفش و شکل شکوفه امرود و قسمی از آن ضعیف و غیر مستعمل اطباء است و بجهة عطریت
و حدت داخل روغنها میکنند و آن بهیئت درازتر از ذرعی و باریک و پوستش غلیظ و گلش شبیه بگل سداب و قسم اول در سیم
گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد
و مفتت حصات و کشنده حمل و جهة بواسیر و تشنج و استرخاء عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار و دفع ریاح و تنقیه جگر و
با شراب جهة سموم و با فلفل جهة احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهة سپرز و بمثقالی او با شراب العسل مسهل قوی بلغم
و اخلاط غلیظه و جهة صرع و کزاز و ضعف احشاء نافع و ضمادش جهة گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سایر زخمها و با عسل جهة
قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهة سپرز بغایت مؤثر و سنونش جهة تنقیه لثه و قرحه او و جهة احتباس حیض مجرب و در رحم و اخراج جنین بغایت
مؤثر و قدر شربتش از دو درهم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل صلابت سپرز و در یاتیج
زراوند مدحرج
مثل او زرنباد و نصف او انزروت و در تحفه عسانیج الکرام است زراوند مدحرج بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند
بهیئت مدور با پهنی و بقدر فندقی و شاخهای گیاه او زیاده بر ذرعی و برگش شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک
تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوت تمام او تا دو سال باقیست و در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و زیاده از
طویل و ملطف اخلاط و منقی فضول ریه و دافع زهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق
و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزهای بارده نافع و در سایر افعال
قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضاء و جهة بهق و قروح خبیثه و با عسل جهة رویانیدن گوشت زخمهای
عمیقه مؤثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضاء و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن او و
نیم وزن او ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد و نصف او قسط و ثلث او سنبل است زرنیخ لغت فارسی است و بیونانی فرساطیس
نامند و معرب کبریت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفائحی براق زرد است و زرنیخ ورقی گویند دوم سرخ و بهترین
او شبیه بسرنج و صاف و درخشان است و یکی سفید و او را زرنیخ آنوره و دواء الشعر نامند و زبونترین اقسام و یکی سبز و سیاه او غیر
مستعمل است و قسم زرد در سیم گرم و خشک است و سرخ او در قسم چهارم و سفید و سیاه و سبز او قویتر و اقسام زرنیخ از سموم اند و محرق و
لطیفتر و در بردن موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در همه افعال قویتر از همه و مجموع او معفن و لذاع و
محرق و با قوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب
و سعفه و آکله و با داتیاج جهة داء الثعلب و با ماء است و امثال آن قاکشر و امثال آن جهة ستردن موی و با زفت جهة برص ناخن و با روغن
زیتون و امثال آن رافع قمل و با پیه جهة تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهة شور مقعده و بواسیر و جراحات بینی و با ادویه مناسبه
جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او با داتیاج بدستوریکه دود او بحلق برسد جهة سرفه کهنه و با میعه و مغز چلغوزه
و مغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از بخور هریره آرد
گندم با مغز بادام و روغن تازه جهة رفع مضرت او تناول نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با ابسنج سیر تازه بعد از
کندن موی جهة منع رویانیدن موی مجرب و یکدانگ او با عسل جهة تصفیه آواز و دفع چرک سینه و شانه او با پیه و قی کردن جهة تبریح
مجرب دانسته اند و احتیاط آنست که ناشناسان او بسیو جهة خراجات ننمایند و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهة منع نور
آتش مؤثر و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند سنون او جهة بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده است و با
سرگین کنجشک جهة ثالیل مجرب و با صبر و حب البان و آب کندنا جهة قوطو بواسیر و التیام جمیع زخمها بی عدیل است و چون در شیر

حل کنند

حل کنند هر کسیکه بر آن عبور کند بمیرد و بدلش زراوند و نصف او زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفتیکه از تصعید
زرنیخ بهم رسد رفع او با طلای گل عصفر و آبدرنج مینمایند و چون زرنیخ زرد را بتدبیرات تصعید سفید کنند یکجزو او را ده جزو زهره باقم سازد
و از مجربات شمرده اند و طرق تدابیر بدستورات ایشان است زرافه حیوانیست و بفارسی شتر گاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه بگردن
شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط بنقطه سفیدی شبیه بپلنگ و پای او مثل پای گاو و دو شاخ بدستور دو شاخ درازتر از پا و در بلاد
زرزور
حبش یافت میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداویست و نفعی از او در طب ذکر نکرده اند مگر زهره او که جهة نزول آب مفید است زرزور
از جمله طیور است و بفارسی سار بدتر که صفیر میزند گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش اکامه و سرکه و سرگین او جهة کلف
زریق
و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است زریق مرغیست سفید و آبی رنگ میباشد و گوشت او بد طعم و بر لیف و عصب میباشد
و بطئ الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب چغندر استعمال نمودنست و گوشت او گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار جالی و جهة
زعفران
رفع آثار نافع و زهره او با سمیت و جهة بیاض چشم و استرخاء قضیب کحلا و ضمادا نافعست زعفران معروفست در سیم گرم
و در دوم خشک و مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با قوه قابضه و محرک باه و مقوی
جوهر روح حیوانی و جگر و احشاء و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و منوم و جهة سده جگر و سپرز و درد بادی
قوه ادویه باعضاء و بمثقالی او جهة عسر ولادت مجرب و بهر روزه قیراطی از نامیده و جهة ازاله سپرز و با سنجتج جهة خمار و با ادویه مناسبه
جهة درد رحم و مقعده و اکتحال او جهة جلای بصر و دمعه و غشاوه و رفع زرقت چشم و سلاق و جرب و قرحه و ذرور او جهة قطع نزف الدم
و طلای او با افیون جهة نقرس و مفاصل و نطول او جهة رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و منوم و مضعف اشتها و مغثی و مدر او
و مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش افیون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و ٣ درهم او کشنده بتفریح مفرط است و بدلش مثل او قسط
و مثل او دارچینی و ربع او سنبل و سدس او سلیخه است و چون ده درهم آنرا با آب سرشته مثل کردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهة عسر
ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب و روغن او که پنجاه مثقال او را در ٣ رطل و نیم روغن زیتون یا روغن کنجد
پنج روز خیسانیده هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سیم گرم و خشک و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و بدهن
جنین و سقوط آن جهة ذات الجنب و طلای او جهة تنقیه رحم و اعضاء و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهة قرحه خبیثه رحم نافع
و برگ گیاه او جهة التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضاء مفید و چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند
جهة خناق و ذات الجنب و خفقان بعد میت زعفران الحدید زنگ آهنست که او را اسوهان کرده بر روی صفحه آهن نموده تر کنند
در جای نمناک بگذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا او همه زعفران
گردد بهترین اقسام او مصنوع صناعت است که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع
زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضمادا و جهة نقرس و بواسیر و در حس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه
جهة باد سرخ و جوششهای حار مجرب و فرزجه او جهة قطع حیض و ذرور او جهة قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن بقدر افراط
زعرور
مانع آبستنی است و در صناعت جزو عظیم است زعرور در اصفهان کوبج نامند و ترکی بیشان و در شکان گرجیل نامند از جنس کندس
طبریست در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهة اسهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی
اشتها و آب او با شکر جهة درد سر حار مجرب و ضماد او جهة اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر گرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود
و قدر شربتش از آب او بیست و پنج مثقال و از جرم او تا دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است زغیر مرواست و اسم فارسی تخم
کتان زغار خراطین است زغن اسم فارسی غداف است زفیرف اسم مغربی عنابست زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق او اکثر زفت بحری مراد است و گویند اسم قفهن است زفت رطب
رطوبت سائله درخت صنوبر بی بار که قسم نر است و رطوبت بار دار آن که غیر درخت چلغوزه است و مسمی بتنوب است
حاصل میشود منجمد او راتیانج است و آنچه از درخت شربین که از اقسام سرو است و ثمرش مانند تمر و او ازان کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در

زاسم

دو سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و شامیدن او جهة ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و دفع سمیت ادویهٔ قتاله و با نمک
جهة نفث الدم و سدهٔ سینه و سرفهٔ مزمن و ضماد او جاذب خون است بظاهر جلد و جهة فربه کردن اعضا و با نمک از جهة گزیدن
جانوران و باموم جهة برص ناخن دقوبا و تحلیل جراحات صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهة پاک کردن
چرک زخمها و خنازیر و لعاق او در میان سر بعد از تراشیدن یا فوخ جهة اخراج زلو که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر
جهة اقسام خراز مفید و جهة جرب حیوانات و تمدد عصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهة خنازیر و با ادویهٔ مناسبه جهة رویانیدن
گوشت زخمها و غرغرهٔ او جهة ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهة رفع رطوبات گوش و حقنهٔ او جهة ریح ارحام و قولنج
امعاء و رحم و گزیدن عقرب مؤثر و مضر شش و سر و مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه مثقال است و بدلش مثل او قیر است و گویند بیع او قطران
و روغن زفت که رطوبت بخار او است که در حین جوشانیدن تشمیر ابر روی او گذارند و آنچه در پشم جمع شود فشرده اخراج نمایند و ضماد او
با آرد جو جهة خنازیر و رویانیدن موی داء الثعلب و جرب انسان و حیوانات و تمدد عصاب و عرق النسا و امثال ان نفع از زفت است
و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دودهٔ زفت جهة نیکو کردن مژگان و قرحهٔ چشم و تقویت باصره و دمعه و رمد
چشم و رفع ریختن مژه بغایت مؤثر است زفت یابس زفت رطب که بخودی خود خشک شود یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دوم خشک
و تخفیف او زیاده از رطب و در نضاج ضعیفتر و جهة اشیاء از رطب قدر شربت او تا دو مثقال زفت بحری شبیه بقطران و سیال
و سیال و از زمین مثل نفط حاصل شود و مستعمل سیال قیر است که در کشتیها بان استحکام میدهند و در اصل مرهم میکنند و بهترین او صاف
و زرد است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهة عرق النسا و فالج و جذام و التیام اعضاء شکسته نافع و قدر شربتش تا یکدرهم
تا دو درهم و مضر شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سفر است زقوم از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر
قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و با تشریف و گلش در اطراف شاخها او بهیئت یاسمین و زرد و ثمرش بسیار زرنگ و شبیه بهلیله و در جوف
او دانه مثل کنجد و این نوع پربرکت و بار تازه او جهة جراحات نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و
خاردار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیدهٔ او شیرین بمزه و با عفوصت و مغثی است و در دوم گرم و خشک و محلل ریاح
و جالی و دافع آثار و قدر شربتش تا پنج مثقال است و روغن تخم او با اندک تخدیر و محلل ریاح مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل
او و رافع سدد و سپرز و جهة فالج و نقرس و امثال اینها شربا و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و
قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است زقال اسم فارسی قراناست و ثمر درختیست بقدر زیتون و با قوت زنگ و بعد از خشکی سیاه
شود و ترش و با اندک عفوصت و قبض سرد مایل باعتدال و جهة اسهال و قرحهٔ امعاء و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان
خون صفراوی و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک نارسیدهٔ او که سبز باشد جهة ادرام و قروح فم و نفث
مؤثر و فاکستر برگ او جهة رفع آثار مفید است و مؤلف مالا یسع فرا قاطر اشتباه بزغال نموده و در اثر باربرین قالر ایبان نموده و نابه
مقام زرشک دانسته و ظاهر اقراقاط باربر باریس شبیه تر باشد زقاط اسم بربری حب الزم است زلابیه بفارسی حلوای زلیبیا نامند
مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن نحیف و مقوی گرده و جهة رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار زلالنطالمو که
نوعی از ابرونست که حی العالم باشد و بفارسی لیف عربان نامند زلنج اسم عربی بهش است زلو اسم فارسی علق است زماده اراعی اذان
الفرس است زمور اسم فارسی زفت یابس است و در دکن مغول و در از مورلاکی نامند و مستعمل از کرانست و در حبس حیض بعد مثبت
و قدر یکمثقال او با نزده تخم تنبر شت ازمجرب است زموم از اسماء زنبق است زمج بفارسی چرخ و ترکی او الکو نامند و در جملهٔ سباع طیور
است گوشت او بسیار گرم و جهة ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهرهٔ او جهة غشاوت و ظلمت بصر مجرب و سرگین او جهة کلف
و رفع آثار مجربست زمرد از کان طلا و غیر او نیز بهمیرسد و اقسام میباشد یکی زبابیت یعنی در رنگ شبیه به دبابسیز نه الخ برگ
او مگس نشیند و آن بغایت صاف و ابدار میباشد و اپش متموج در قضبان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحانست و مشهور
سبز برد نوست و دیگری صنفی گویند در سبزی بسیار رنگ و زمرد کهنسا مندو دیگری صابونی گویند و نهر نسکه بسفید نزند و بعضی اتقسیم از بن

نفت

نفت بحری

زقال

زقاط زلابیه

زلو زماده الراعی

زمور زموم زمج

زبرجد دانسته اند مجموع او در دوم سرد و در سیم خشک و قوتش همیشه باقی است و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و
رافع سموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مدر بول و مفتت حصات و جهة یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا
نافع و اکتحال او جهة تقویت بصر و سبل و طلای او جهة سعفه و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن او در دفع کلال بصر و آشامیدن او جهة منع حدوث صرع
در شخصی که مصروع نباشد مؤثر و چون خاتم طلا باشد جهة رفع طاعون و تعلیق او مبطل سم است و چون یکمثقال او را آشامند ممزوج از طلا
و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج حوت باشد جهة قبول لهاو هیئت در نظرها و
قضای حاجت مجرب دانسته اند و گویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و گویند حامل او سنگ ورزدی نمیکند و گویند چون افعی
نظر او افتد کور شود و قدر شربتش در رفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجد است زنجبیله بلغت مصر و اسکندریه قابل الرهبان نامند
زند بلغت شام اسم غار است زنجرف زنجفر است زنجار الحدید زعفران الحدید است زنطاخ قسمی از طلق و تربت کندر اشجار
و بقول میباشد بقدر با قلی است عیر انجیر اسکه در دیلم صندل کا چول نامند و در ماذون مذکور شد زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی
اشترغار است زنجبیل شامی و زنجبیل بلدی راسن است زنبوع اسم فارسی استبونست زنگار اسم فارسی زنجار است
زنجار محرود و زنجار رومی از اقسام زنجار مصنوعند زن ذوسر است زنبق صفر گویند یاسمین زرد است زنجره بلغت
اصفهان صرصر را نامند زنجبیل سنجبیت معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از آن بسیار کوچکتر و بیگل و بیثمر و زمان ندران
نیز میباشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و منفتح سده و جگر و مهیج و محلل ریاح غلیظه معده و
امعاء و مجفف رطوبات و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و قوت حافظه و جهة سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات
دماغ و حلق و رفع برودت هوا و فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهال که از فساد غذا باشد و با نبات و کندر جهة رفع مضرت
میوه های تازه و رطوبت معده و با زردهٔ تخم نیمبرشت جهة زیاد کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با خولنجان و بسته
جهة تقویت باه و از اسرار مجربه است و اکتحال او جهة غشاوه و بیاض و سبل و ضمادش جهة تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر و معدل
و در دهان داشتن او رافع تشنگی بلغمیست و مضر حلق و مصلحش عسل و روغن بادام و قدر شربتش دو درهم و بدلش دار فلفل است
و مربای او محرک باه سرودین و جهة تقویت هاضمه و بنیه پیران و تخفیف بلغم قویتر است زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار رشد کننده
ساق و برگش مثل برگ بید و دراز تر و سبز و مایل و کم آب و شاخهای او سرخ است بسیار گرم و خشک و ضماد او جهة کلف و رفع آثار
بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن او جایز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی آنرا نیخ فلفل الماء دانسته و از صفات
فلفل الماء ظاهر میشود که غیر او است زنبق از ریاحین معروفه است و بفارسی سوسن آزاد نامند و آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است
و در سوسن مذکور میشود و اشیاء عظیمی در او کرده اند در دوم گرم و در یبوست معتدل و ملطف و مقوی دماغ و پیاز او در افعال مثل پیاز
نرگس و قویتر از آنست و روغن او که مثل روغن گل مدتی در آفتاب گذاشته ۳ مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند
در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضاء و بنجد رهم از او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای او جهة رفع قشعریره و سرد
دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است زنجار بفارسی زنگار گویند
و معدنی او از کان مس بهم رسد و جهة مسمی عبارت از او است و مصنوع او اقسام است یکی را زنجار محرود نامند و آن زنگ مس است
که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه هیچی منطبق سازند که مانع از صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن سرپوش زنگ را تراشند
و جمع کنند دیگری را زنجار رومی نامند و او را از صفایح مس که هر روز سرکه بر آن پاشید در مهر داب گذارند تا زنگ گرفته هر یکمثقال
زنگ او را با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بورهٔ سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب
خشک کرده بهیئت فتیله سازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است بهترین او معدنی و در دویم در چهارم گرم و خشک
و از سموم قتاله و اکاله و معفن و لذاع و سترندهٔ گوشت و مورث قرحه و قالع آثار و با موم و روغن بیلدغ و مانع زیاده شدن
قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهة رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بورهٔ سرخ جهة جرب متقرح و برص و پخته او با عسل جهة تنقیه

زنجار

جهة سل

جرک جراحت و دانه نوآسیر و نو صیر مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیدهٔ او با شیر دختران
و سرکه و عسل در هاون مس سجد یکه غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قلع باطن ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق او که در سودن
شبیه بتوتیا گردد جهت جرب و بثر فاریک چشم و سلاق نافع و طلای او با فندق سوخته و کتیرای سرخ و سفیده تخم مرغ جهت کل جراحات
سطح بدن مجرب و مضر اعضاء عصبانی و یکدرهم او کشنده و تقرحهٔ جگر و بعد از تجاوز او از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را
با ادویه معرقه استعمال نمود و چون دهن لعاب ممو ساخته از زنجار دود دو دقیقه سعوط کنند جهت رفع بد بوئی و قرحهٔ خیشوم
مجرب است و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه مفید است زنبا هم فارسی گیاهیست که در بلاد ری در تابستان میکارند و در اول زمستان
میروید بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقیکه از هوای سرد متضرر نشود و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر
بارد نافع و قام او بغایت مقیئ و مضر محرورین و مصلحش کرم بختن و انار رویه و بعد از آن خوردن زنجفر بفارسی شنگرف نامند
و معدنی او از معدن جیوه و طلا و مس میرسد و بعضی او را کبریت احمر دانسته‌اند مصنوع او از زیبق و کبریت و در دستورات اقسام
او مذکور شود در دوم سرد دانسته‌اند و از جمله سموم قتاله است و رادع اورام حاره و قابض‌تر از شادنج و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن
گوشت زخمها و اکله و تعفن قروح و جهت آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و حصف و رفع قمل و تاکل دندان و با موم و روغن
جهت شقاق مجرب و در دوم او کشنده بخناق و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ مغسول بدل او است زنبور نوع سرخ او را
سمیت غالبتر و طلای او جهت برص و اورام بارده با عسل و نمک نافع و از مجربات دانسته‌اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون
جهت برص و بهق و آثار غائره مؤثر و گویند ضماد خشک سائیدهٔ او بقدر یکدرهم موجب فرح بدنست زنبور عسل نحل است زوفرا
قسمی از جوزای بریست زوله بلغت جرجان فوه است زولنگ بلغت مازندران قسم خبر قرصعنه است زوفای یابس گیاهیست
مفروش بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ صعتر بستانی و مر تلخ و با عطریت و شاخهای او پر گره و بر سر هر گرهی گلی مایل بزردی و بی تخم و تخم
در دوم گرم و در آخر اول خشک و کوهی او قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و گرم معده و خون جامد و محلل اورام
و جهت سرفهٔ مزمنه و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه
و تشنج و با عسل جهت رفع بخون گرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل اخلاط غلیظ و با انجیر و ما و ایرسا اسهال او قویتر و جهت نیکوئی رنگ
رخسار و با شراب جهت استسقاء و با طبیخ انجیر جهت خناق استلائی و ضماد او با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بارده او و رفع خون
مردهٔ که در پلک چشم باشد و پختهٔ او جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهت ریاح گوش و مضمضهٔ او که در سرکه پخته باشند
جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش مطبوخ تا پنجدرهم و بدلش صعتر استانی و فاطر طبیخ جرکیسه
در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع و منعقد میگردد و بفارسی بشکل میش و ترکی شقلداق نامند و بهترین او آنستکه در آب جوشانیده
و پشم را از او جدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیدهٔ پشم را اخراج کنند و هر گاه منعقد و بهم رسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده
چربی آنرا بگیرند در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل و جهت مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشاء
و کرده و استسقاء شربا و ضماداً نافع و طلای او جهت ورم مقعد و رحم و مثانه و تمسیح اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و جرب
چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضاء و تهیهٔ پا و با پیه مرغابی و موم جهت قرحهٔ گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمنه و حمول او با اکلیل
الملک و روغن تازه جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن
و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهت قروح مذاکیر و اعضاء عصبانی
و بهترین ادویه است زوان نزد اکثر شیلم است و مؤلف جامع بغدادی غیر او دانسته و گوید که او دانه ایست مایل بسیاهی و اندک بزرگتر
ماش و کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و مسکر و کرب بلا تفریح و قسم پهن نیز میباشد در سیم گرم و خشک
و با سمیت و قوهٔ جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان و امثال او از بدن بغایت مؤثر و خوردن او موجب سبات شدید
و مصلحش رب حامضه و طلای او با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و ضماد او جهت درد سر بارد مفید است زهره نفیح اول

قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغت فارسی مراد است و بعربی بزر قوطلاق میگویند و وج نیز نامند
زهرهٔ اسبوس اسبوس است از هم اسم زباد او است و گویند زباد هم جانوری و هم اسم عطر او است زهرة البحر جوز جندم است و
گویند خزاز الصخر است زهر زمین بلغت جرجان آناندور دخت زهره بضم زاء بلغت گیریان نحاس است زهر هم فارسی سم است
و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و لذاع در جائیکه آب نیل طغیان کرده در زمینهای
پست میماند و از آفتاب آبها خشک گردد زهرة الملح حاصل گردد و ماسرجویه گوید که او شوره اسکندریه مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد
بغایت گرم و تند و خشک و مجفف و محلل قوی و جهت قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و رطوبتیکه از گوش تر آورد و جهت غشاوه و آثار
قروح و منع رویانیدن موی و با روغنها جهت اعیاء که مانده باشد نافع و شاشیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک
هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهت صرع نافع و مضر معده و بدلش بوزن و نیم او نمک هندیست و قسمی از آن که مایل بسرخی و مانند
دانهای بهم چسپیده باشد از جمله سموم قتاله و یکدرهم او کشنده است و علاج پذیر نیست زهرة النحاس کیفیت تشبیه بدانها که از ریختن
آب بر روی مس تفته ظاهر شود و از کان مس که گداخته بهم رسد در قوت قریب بزنگار و شاشیدن او تا سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و ماء اصفر
و غرغرهٔ او با عسل جهت ورم بادامهات و نغنغه و مری و با مرهمها و روغنها جهت بردن گوشت زائد و تحلیل اورام و خشک کردن دهن
بواسیر و با شراب جهت شورو و فتح و بهق سفید و قطور او در گوش با روغنها جهت کری کهنه نافع و از سموم قتاله است زیره اسم فارسی
کمونست زیرهٔ رومی انیسون است و کرویا را نیز نامند زیت الانفاق و زیت فلسطینی و زیت رکابی زیت الانفاق است زیت
الارض مازریون سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت ریاح طرانیث است زیتونیه بلغت مصر امارانو
طالیت و گویند اسم درو فیتونست زیت الهرجان زیت السودانیست زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد منثر است
زین کتانست زیت الشلجم روغن تخم شلغم است زیز حرارت است زیتون الحبش و زیتون الجبلی و زیتون الکلب زیتون بریست
زیتون الماء زیتونیکه نزدیک آبها روئیده و در جمیع افعال ضعیفتر است از سایر و بعضی گویند زیتونیکه در آب نمک پرورده باشند
مسمی بزیتون الماء است زیرهٔ صحرائی اسم فارسی الموکیت زیرهٔ سبز اسم فارسی کمون نبطی است زنینان نانخواه است
زیرباج از اغذیهٔ لطیفهٔ صحاح و مسکن مرة الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان جگرهای حار
و تبهای نائبه و نظر العنب و مضر امزجهٔ بارده است و طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنستکه گوشت را بقدر
یک رطل زیره کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند با دار چینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل
جلاب یا شکر سفید و یک وقیه بادام محلول در گلاب و یکدرهم کشنیز خشک و مثل او عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند
زیتون تر بری و بستانی میباشد و بستانی را درخت بزرگتر و برگش ابتدا زرد و سبز تر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد
رسیدهٔ گرم باعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی معده
و منعش و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشد و با طعام خورده شود نه قبل و بعد آن و لاینوقت مقوی معده
و دابغ او و مشهی و حابس طبع و منهی و سورت شیخواسی و لاغر و مصلحش مغز گردکان و بادام و سرکه و روغنها و گویند مضر شش و مدر او
او محرق اخلاط و مصلحش شیرینیهاست و ضماد او جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلای دانهٔ او با پیه و آرد گندم
جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیدهٔ او با دانهٔ او جهت ربو و امراض شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش جهت نمره و نمله و منع
زیاده شدن او و بشری و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سر که منقلع شده باشد و با عسل جهت حزو و با آرد جو بر ما
سخت ناف طلا کردن جهت اسهال و خائیدن او جهت قلاع و ضماد پختهٔ او با آب غوره جهت بقوای عسل رسد جهت دندان کرم خورده
و بر انیدن او و مطبوخ او در شراب جهت نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ آن جهت دندان کرم خورده نافع و حقنهٔ او
جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و عصارهٔ او در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول او جهت قطع سیلان رحم و نزف او و ضماد
او جهت بر آمدگی حدقه و قطع رعشه مواد چشم و تاکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ او جوشانیده مضمضه نمایند جهت

تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخارات و جهت اخراج رطوبات دماغ از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ او با لحات
جهت سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزه کرده در کوره کوزه گری احراق نمایند پس از کوره بیرون آورده
شراب پاشیده باز دیگر احراق کنند در همه افعال قوی‌تر از توتیا است و ضماد خاکستر برگ او با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عروق
از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت از مجربات بیان نموده‌اند و مؤلف تذکره تازه مدقوق برگ
و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته‌اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و دخان
شاخ تازه او که از نوخشک او بهم رسیده باشد جهت جرب و بثور سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ اجزاء او جهت صداع و شقیقه و دوار
و پاشیدن آن در فضاها جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب او جهت قبول عامه و قضاء حوائج و برکت مؤثر است و صمغه آب
که زیتون در او فشانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه سقمونیا و مایل بسرخی است در اول گرم و در دوم
خشک و در تقویت ذهن قوی‌تر از کندر و دافع سعال مزمن و اخراج بلغم و جهت رفع رطوبت جراحات و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت
مؤثر و صمغ بری او قوی‌تر و مدر بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرح و سنون او جهت تسکین درد دندان کرم
زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند بخیسانند در روز تلخی او بر طرف می‌شود و بخوردن آن زیتون قاطع سعال
زیت — و در بو است زیت بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن
و اجزاء او از یکدیگر منقطع میگردد بخلاف مغشوش و این نوع در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول برطوبت او اصلی ندارد و مغسول
او که با آب گرم بسیار بشویند صاف کنند بی لذع و الطف است و چهارده مثقال او با چهل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد عصاب
و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با و جهت رفع سمیت ادویه و حقنه او جهت قولنج و درد مفاصل
و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و طلای او جهت دردهای بارده مفید و چون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند گرم‌تر
از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و بثره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما و اکتحال او مقوی بصر و جهت رفع بیاض
رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب قائم مقام قدح و طلا کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب و چون روغن تازه زیتون را
بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است
دار معتدل قابض است و گویند در آخر اول سرد و در اول خشک مسخن بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و مقوی
لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت اعضاء و مغسول او موافق درد عصاب و
مواد حاره و خوشبو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون برگ قائم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی
موی و حشر او و مقوی دندان متحرک مانع سیلان رطوبت لهات و قاطع خون لثه است و جمیع مطلق روغن را در افعال
مذکوره نافع میدانند و مخصوص بیخ دون نوعی ندانسته و هر چند کهنه‌تر شود قوی‌تر شود و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر دانند و
دانسته‌اند و بعضی قائلند که تا چهار هزار سال میماند و گویند چون بیست و دو درهم او را با مثل او عسل و ثلث آن او کندر و روغن
شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال او نجات یابند
و پیران صد ساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته‌اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مهیج و مولد حکه
و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل او آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند
تا هفت بار و بعد از آنکه آب سوخته شود چندان بجوشانند که به نصف رسد مراتب بهتر از روغن بلسان و در او اسرار عجیبه است
زیتیاذ — زیتیاذ نقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بحد غلظت بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دوم گرم و در افعال قوی‌تر از
حضض و ضمادش جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و با ماء العسل جهت درد دندان و تنقیه
ترس جهت جرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قوی‌تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است زیت آمودان روغن
مثل بادام کوهی و لوز البربر نامند و از درخت خار دار هم رسد و خارها مذکور را دواب میخورند و دغراق تخم نامند و بادام کوهی

نامند و بطعم روغن شیرین خوشبو است و در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهت امراض
سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مؤلف اختیارات بدیعی
زیت العجب — غیر روغن لوز البربر دانسته زیت البلسم بلغت صعید مصر روغن افسنطین است زیت الجبل بلغت نواحی مصر اسم نفط است زیبق
بفارسی سیماب و جیوه نامند و از جمله فلزات و معدنیست شبیه بنقره که داخته واز کد از سنگهای سرخ شنجرف هم میرسد و در بعض
بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطراتیست که از فلک مسکون میگردد و در غیر ظرف شیشه و سرب و قلعی و جلد سگ آبی و طلا
و نقره معدوم میشود در دوم سرد و در سیم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود محرق او مورث فالج و بطلان سامعه و رعشه
و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن و طلای کشته او با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار و اکله و سعفه
رطبه و قروح سایل و رفع قمل مجرب و با کندر و اسفیداج و موم و روغن زیتون جهت ابهای از مجربات و بدستور دود همین او
همین اثر دارد و شربتش طلیکه بحلق و بینی و گوش نرسد و در یک هفته سه بار بخور کنند و غذا ما و غیر لطیف نخورند و بعد از تنقیه دو
دهند و چون زیبق را کشته بر ریسمانی مالیده بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهت خشک کردن داء
و قروح مجرب است و فاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع آثار مثل مقتول او است و در سمیت مانند آن و شاهد غیر مقتول
او که سمیت و سرعت از امعاء دفع میشود و با مغص و چون ناکشته او را در هر سال هر چند روز در هر روز بقدر حبه یا یک
بنوشند و بتدریج زیاد کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهت حفظ صحت و تقویت باه و هاضمه
و قوت بینه بیعدیلیست و قدر شربت غیر مقتول تا دو درهم و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم
قتاله و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره قالس حل نموده
ساج — برس مالند و با آتش بر بدس کرداند و طریق عمل در دستورات مذکور است ساج هندی برهین نامند برگیست پیاز و کل و
دراز استاده بلاد هند میروید و برگش شبیه ببرگ گردکان و مایل بسیاهی و گو با غبار بر او نشسته و خوشبو و بی خطوط و
گویند در غیر بلاد هند نیز بهم رسد و قوتش تا سه سال باقیست و در دوم خشک و در سیم گرم و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال
معده و مقوی احشاء و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مفتح و مسمن و محلل ریاح امعاء و جهت سیلان آب دهن و بد بوئی
آن که از حرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد عسر ولادت و مشیمه و جمع فواد و تقویت حواس
و یرقان و استسقا و سپرز و حصات و منع داخس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع
و نگاه داشتن او در زیر زبان جهت لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهت احتباس حیض و شیر و رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران و
تضمید کوبیده مطبوخ او در شراب جهت تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان اقمشه و جامه جهت منع کرم زدن او مؤثر و مضر ریه
ساج — و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح او شربت و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش وزن او سنبل هندیست ساج درختیست هندی و اهل
هند ساکو نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مؤلف
تذکره او را فندق هندی دانسته چوب او در سیم سرد و خشک و با اندک حرارت و عصاره سائیده او با آب سرد جهت درد سر حار
و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که
بعد از احراق در آب باشد و مثال او انداخته و سائیده باشند جهت ورم اجفان و تقویت بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از یک مثقال
تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهت سیاه کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه
ساذوردان — مشک را در آن کنند حافظ بوی آن و وزن آن از یاده میسازد ساذوران معرب از سیاه دار است مغربی سیاه درختان
چه دار بلغت فرس درخت و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی از مداد از آن ترتیب هندوستان میشود لیکن صاحب اختیارات
ذکر کرده است اسم عفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق و شبیه بشبه
و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حواله او هم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل هم

میرسد بهتر دانسته در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلل و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم
همه اعضاء است شرباً و ضماداً و حابس اسهال و موی ولی سیام دهنده زخمها است و با سرکه جهة ورم قضیب و انثیان و با شراب
جهة اورام بارده و با روغن مورد جهة منع ریختن موی مؤثر و بغایت مسود او است و فرزجه او با سرکه و حقنه او بی سرکه جهة قطع
خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سوداء و مصلحش شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش دو وزن
او مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضایه و از حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستها کوتاه و نطعی احمر که
داخل زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و تر که شیلان او غوبرن گویند و تن بان تاثیر نمیکند و اگر در شور آتش اندازند فسرده کند
و یکمثقال او در سموم قتال او بغایت گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنیکه در آن مهرا پخته باشند سترنده موی و فرزجه کنند
عضو است و چون دست و پای آنرا قطع کرده و احشاء او را اخراج نموده در عسل او را اخته در بگذارند عسل مزبور جهة درد مفاصل و اورام بارده
نافع و خوردن او قتال او فادزهر او تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم وزغه بر بیت و وزغه بلد مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر
از چلپاسه و شبیه بجردون و با نقطهای سیاه و سمیت چلپاسه نیست و ملاقات خون او بر بدن مورث برص است و در سیم گرم و خشک و
ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و تضمید خشک او بر دندان کرم زده مسکن الم و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب
بگذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول او در احلیل
با اندک نمک جهة رفع فتق بسیار مؤثر است و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ریه و مصلحش شربت
ریباس و مثال آنست سامان اسم فارسی نوعی از بردی است بسیار نرم و باریک و مایل بزردی است و از او حصیر ترتیب میدهند سرد
و خشک و جلوس بر او باعث فرح و جهة رفع بواسیر و سوخته او قاطع نزف الدم ساپنج معرب از فارسی و اسم بروج است
ساسالیوس و سالیوس سیسالیوس است ساجی اسم هندی ملح القلی است سانقه و ساق بود پرسیاوشان است ساساکمت
بزر الانجره است سالیون اسم یونانی کرفس است ساوس اسم یونانی هندبا است ساطریا و ساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساق الحمام بلغت مصری الحمام و انطاکی گوید آن باقیصر است ساغین و ساغافیون اسم یونانی سکبینج است سافروس اسم
یونانی فیروزج است ساروا اسم یونانی عصاره است ساطریوس اسم یونانی جدوار و مغیث مخلص الارواح است ساریقون اسم یونانی
شیح است ساری اسم هندی حب النیل است ساطس اسم یونانی حجر القمر است ساثیم آنوس و گویند نانخواه است ساتاحورا اسم
یونانی بادآورد است ساکس اغریون اسم یونانی کبیکج است ساهل اسم هندی صعتر است سارا اسم فارسی زرزور است ساس
اسم فارسی شپش است ساکونه اسم هندی ساختیت سارسل اسم هندی قنفذ است سارگون اسم هندی حجر الذهب است ساب
اسم هندی حیات است سابکا اسم هندی کندر است سپستان لغت فارسی و بعربی دبق نامند ثمر درختیست زیاده بقدر فندقی ساق او
مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه میشود و در حرارت و برودت معتدل و
در اول تر و مسهل محرورالمزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذاء و مقوی امعاء
و جهة حرقة البول و سرفه حاره یابسه و اخراج کرم معده و خشونت صوت و ذکر فتیله آواز و سیج که از دو آشد هم رسیده باشد و
اصلاح اذیت ادویه مسهله و تبهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ او در دوشاب خرما جهة گشودن دمل آزموده است و قدر
شربتش از سی عدد تا بیست مثقال و مضعف معده و گویند مضر حرکات و مصلحش در مبرودین گل سرخ و در غیر او عناب و بدلش
خطمی سبج بفارسی شبه و شوق گویند سنگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک و در دوم سرد و در سیم خشک و خوردن او
جهة خفقان و گشودن سده و بزرانیدن حصات و تقویت معده و بعد انک او با شراب مقوی دل و کحال محرق و مغسول او
با عسل جهة جلای بصر و تقویت چشم بغایت نافع و پیوسته در او نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاهداشتن
او جهة رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر مثانه و مصلحش ابیاخیرو و چون سطور رقیقه چند بر صفحه او از سوره لم یکن نوشته
صاحب لقوه پیوسته در او نگاه کند و در غیر او نظر نکند در آن روز لقوه او رفع میشود و از مجربات شمرده اند و نگاهداشتن

قطعه او که بقدر یکمثقال باشد جهة رفع فزع و وحشت آزموده است سبع اسم جمیع حیوانات درنده است سبع الارض پرسیاوشان
است سبع الشعراء افتیمون است سپیان آزاد درخت است سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سبزقبا بلغت اصفهان
شقراق است سب اسم فارسی صدف است سپاری اسم هندی فوفل است سپکی اسم هندی فوفه است سپرغم اسم فارسی شاهسپرم است
ستواء ستاء بعد از سین اسم هندی قسمی از مش است سیتاوری اسم هندی بوزیدان است سجلاط اسم یاسمین است سجوس
بلغت رومی و سجیلس بلغت یونانی اذخر است سحاب بلغت اکبریان زنبق است سحاب الیم اسم اسفنج است سحور یون
اسل است سخر بخاء معجمه گیاهیست شبیه باذخر و پر شاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و هاضم
و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح جهة صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش رب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش بوزن
و نیم او اذخر است سخفس و سخوبس اذخر است سخیره اسم زاج احمر است سخاوس اسم سریانی بلوط دوس است سخنس
اسم یونانی درخت مصطکی است سخاله آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند و آنچه در زمین کوفتن از او بریزد سدر بفارسی کنار گویند
و درانه را این اسم برگ سانیده است بری او پر خار و خار ناشد و بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش شبیه بسنجد و
خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد و سرخ میباشد و نشاره چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک قاطع نزف الدم
و ... قرحه امعاء و اسهالی که از ضعف معده باشد و رافع استسقاء و سپرز و حقنه او بدستور جهة جراحت امعاء و ذرورش جهة زخمها
نافع و قدر شربتش تا هفت درهمست و برگ او جهة زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعضاء و
طرد هوام و ضماد او با شراب جهة نضج ورمهای حار و تحلیل او مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و
در دوم خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ترش او قابض و لزج و مسهل بعد رسیده و قلیل الغذاء و دیر هضم و
صالح الکیموس و منبر طل آب او مسهل صفرای معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع
صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و امعاء و مضر مبرودین و مصلحش گلقند است و در مزاج محرور سکنجبین و ثمر
خشک او قوی القبض و آرد او که سویق النبق نامند جهة اسهال مرار و قرحه امعاء نافع و ضماد کوفته او در حمام جهة شری مجرب و
دانه او بغایت قابض و ضماد کوبیده او جهة شکستگی اعضاء و تقویت آن مجرب و طلای مطبوخ او بید که غلیظ گردد جهة سستی اعضاء
و عضلات و سرعت حرکت اطفال مؤثر و چون دانه نبق را بگلاب آغشته زرع نمایند از برگ و بار او بوی گل آید و چون بعسل آلوده
باشند ثمرش شیرین شود سداب بیونانی فیجن و در شامی و دیلم سیم نامند و بستانی او از درخت انار کوچکتر و پر شاخ و برگش
شبیه ریزه و بد بو و بسیار سبز که با غباری بر او نشسته و گلش زرد در سیم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض
و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سده و محلل ریاح و باتریاقیه و جهة سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض مقعده و سینه و رحم
و حصات و بواسیر و شامیدن او که با شبت خشک جوشانیده باشند جهة تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و درد
حادیه و عرق النساء و مفاصل و لرزه تبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهة اخراج کرم معده و طبیخ او در شراب جهة استسقاء لحمی و خوردن
او با نمک جهة حدت بصر و فالیئن و رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی هاضمه و مشتهی و با انجیر و گردکان جهة سموم مشروبه و سموم
هوام و مداومت او هر روز بقدر یکدرهم جهة ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر سه اوقیه
با دو اوقیه عسل جهة فواق مجرب و چون داخل نبیذ کنند باعث خوشبوئی او و شدت آن گردد و رفع ضرر او میکند و مورث صداع
و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و رب شیرینست و شامیدن تخم او بقدر یکحبه قیراط با شراب جهة رفع مضرت ادویه قتاله و نیم درهم او جهة عرق
النساء و دو درهم او جهة ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور جهة گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ سداب
با روغن زیتون جهة نفخ امعاء و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهة درد خناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة
عسر ولادت و بول و با انجیر جهة استسقاء لحمی و تنهائی جهة تهیج مجرب و با سرکه جهة جاف و با ورق الغار جهة ورم انثیان و با موم و روغن جهة
جهة شور و با نطرون جهة بهق سفید و جمیع اقسام ثالیل و با شبت و عسل جهة قوبا و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهة حمره و نمله و قروح

رطبه سر نافع و با خود داشتن او جهت گریختن حیوانات موذیه صاحب شامه و قطور عصارهٔ او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش
و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط عصارهٔ او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن او مضعف باصره
و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و امبون و قدر شربتش تا ۲ مثقال و بدلش صعترست و صمغ بستانی و بری و سداب بغایت
گرم و خشک و غیر نافع فیما است و جهت قروح چشم و تحلیل خنازیر و برص و قرزهٔ او بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه مجربست و گویند
بوئیدن بری او باعث رعاف و قی قاتلست و روغن سداب که بطبخ داده را با چهار جزو آب و پنج جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند
جهت برودت گرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرز و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام
جهت رعشه مجرب و حقنهٔ او جهت مغص و قولنج ریحی و غلطی نافعست سداب بری برگش باریکتر و شاخش کمتر و بدبوتر و تندتر از بستانی و در چهارم
گرم و خشک و سموم اقرب و چهار درهم او کشنده تر از دلیست و از ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند و عصارهٔ او را چون بر آهن
و آبگینه مالند مانع زنگ او میشود و چون او را در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مفارقت او نموده و منع نکند و ضماد پوست
نبات او با شراب جهت داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جلب مواد و احراق و بثور العضو میکردد سداب
بستانی جنت سدوس سنجبت سداب اغریا اسم سریانی فراسیونست سرخس اسم فارسی است و یونانی بطارس نامند و در شکاف و طلم
جبال گویند و آن بیخیست سیاه مایل بسبزی و پرگره و برابر رزینها باریک و سیاق ... و بیکل و شاخ از آن بیخ میروید بقدر زرعی و کمتر از آن
در ... او باز و اید و خشونت و نزد ... بشکل پر مانند در بال مرغان میباشد و نوع ماده او شاخ و منحصر در یک برگ ... در دوم
گرم و در اول خشک و مجفف بلیغ و جالی و مفتح و دافع قمل و مسقط جنین و مسهل و قاتل کرم شکم خصوصاً با خربق سیاه و سقمونیا
و عسل و شراب و امثال او و مفرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال باقیست و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه نافع
و نوشانیدن یک مثقال او با ۳ عدد زرده تخم نیمبرشت ۳ روز متوالی جهت رفع کوفتگی اعضاء و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر او
شش رطل تازه را کوبیده بقدر با قلبه ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان کردد هر روز چهارده مثقال بنوشند
جهت رفع دیدان و کرم معده مجربست و ذرور او جهت جراحات عسر العلاج بغایت آزموده است و برگ تازهٔ او ملین طبع و چون چند
روز بیاشامند مواد منتشره چشم را بسهلت دفع میکند و ضمادش بر عضو موجب اخراج فضول او و چون با خار ... طلا کنند مانع
نزول آب مجربست و مستاند و چون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را برطرف میکند و مضر ریه و مصلحش ...
سنبل ارمنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش فنیل است سرخ از قلعی سوخته و سفیداب سوخته هم میرسد و شبیه بشنجرف و از آن گرمتر
است و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سرد ... او کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ
و روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیهٔ چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوئی زخم و سوختگی آتش
و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با آب بارتنگ جهت قرحهٔ امعاء مفید است سرو درخت معروفست و شبیه بجوز رومی
در اول گرم و در سیم خشک و ثمر او گرمتر از سایر اجزا و صمغ او گرمتر از ثمر و شد و رطوبت سایله و صغیرتر از قطران درخت شربین است
و نشارهٔ او جهت منع سیلان فضول و با روغن مورصاف جهت تقویت مثانه و رفع بول در فراش و نوشانیدن دو مثقال از برگ سائیدهٔ او تا سیم
مثقال مورصاف جهت تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کثیرا و محرق مغول او جهت سوختگی آتش و غیر مغول او جهت
جراحات رطبه و عصارهٔ ثمر تازهٔ او جهت بواسیر الانف و ضماد پختهٔ او در سرکه با ترش مخلوط کنند جهت قلع آثار بهق و
سفیدی ناخن و با ادویهٔ مناسبه و تنهائی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضاء سست و قطع نزف الدم و تخفیف
زخمها و تحلیل اورام و دافع عیا و با آرد جو و آب جهت حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغرهٔ طبیخ او جهت درد دندان و قروح لثه و آشامیدن
او و بخور او جهت گریزانیدن هوام خصوصاً پشه و لعوق او با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده است و نوشانیدن او با شراب جهت
قطع نزف الدم و قرحهٔ امعاء و منع انصباب فضلات معده و رفع نفث الانتصاب و ذرور صمغش جهت رفع بواسیر مقعده و بواسیر الانف
و با کتیرا جهت قروح رطبه و خوابانیدن او جهت رفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود

پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل او را بر مو ضماد نمایند و در وقت خواب طلا کنند جهت سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او
مجربست و تضمید او با موم و روغن زیتون جهت تقویت معده نافع و بدلش مثل او و از روت سرخ و نصف او پوست انار است سرطان
نهری بفارسی خرچنگ نامند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل جهت این او قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزن بر پشت او فرو کنند
آب سفید ظاهر گردد و مبهی محرورین و کثیر الغذا او بطئ الهضم و ۳ وقیه از طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصات و مدر حیض و فضلات
و مسحوق او با بادروج جهت سم عقرب و با شراب جهت عسر البول و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و غرغرهٔ بشره کوبیدهٔ و بقدر یک سکرجه
جهت خناق و درد گلو رتین سریع الاثر و ضماد تازهٔ کوبیدهٔ او جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضاء و
تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پاهای او بر درخت میوه دار جهت حفظ سقوط آن و مطبوخ در ۳ عدد آن که
اطراف او را قطع کرده و جوف او را با آب و خاکستر تاک و نمک بشسته و بآب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند
جهت سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط مجربست و بدستور محرق او با صمغ عربی و ادویهٔ مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافعست
و ضماد محرق او جهت سرطان پستان آزموده و چون چند عدد آن را زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک ملعقه از او
با نه وقیه آب بنوشند جهت رفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشته باشند
مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق جهت این امر وقتیکه آفتاب در اسد باشد
و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد بدستور هرگاه بحجر و محرق مذکور و نیم جزو خنطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده ۳ روز
و زیاده از آن هر روز ۲ مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید بدستور چون دو مثقال خاکستر او را با یکمثقال
و نیم خنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او را با عسل که با هم طبخ داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقیکه از سرما
بهم رسیده باشد و شقاق مادهٔ سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش کل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت از سوختهٔ او تا ۳ مثقال
و از خام و پختهٔ او تا پنجمثقال سرطان البحر خرچنگ دریائی و آن دو قسم است یکی آنکه چون از آب در آرند منجمد شود و آن سنگیست
بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم و در دوم سرد و خشک و سوختهٔ او را جلاء و تلطیف بیشتر و جهت رطوبات که از طبقات چشم
بریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهت ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحت و سنون او جهت جلای دندان و طلای او جهت کلف و نمش
مفید است و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری است بغایت سفید و شبیه بجلد و صیادان در بلاد دیلم و شکابن او را بقلابه صلب صید
نموده صید ماهی را بآن میکنند سرد و تر و محرق او در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن او کشنده است سراج القطرب هر گیاهیکه در شب
درخشنده باشد این اسم نامند و قطرب اسمیست شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگس که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل
اذافلیسوس و بخیله است و خیر بلغت مغربی نباتیست کثیر الوجود در میان کتان گلش سرخ و بیخش بقدر گردکان و ماکول بعضی مردمست
و اذافلیسوس مذکور شد و مؤلف ما لا یسع گوید از مطلق این اسم مراد یبروج الصنم است سرکه هندی کانجی است و مذکور خواهد شد سرمق
معرب سلمه فارسی و آن قطف است سر دبدال اسم فارسی کرفس است سراج القطب جاجب است سرطراط فالوذجیت سرد وله
اسم اندلسی شجم جوز رومیست سراج القطرب نباتیست که تا خشک نشده در شب درخشنده است و گویند یبروج الصنم است و گویند اسم مشترکست
مثل سراج القطرب سرباد انلق است سراد خلالست سراج الظلام کندش است سراتون اسم یونانی بطارنون است سرنون اسم
یونانی پرسیاوشانست سرخنیوس اسم یونانی شیطرجست سرقبیلی عرعر است سرقان ذئب اسریقون زنجفر محرقست سرمه
اسم ترکی عصفور است سردین بیان بعد از زراء سماریس است سرخ مرز اسم فارسی اذان الفار است سرکه شیرین اسم شیرست است سرمه
اسم فارسی انمد است سرگین کاو اسم فارسی اخثاء البقر است سرگین اسم فارسی زبل است سراویل الغول اسم اخیر لبلاب کبیر است سرگین کبوتر
اسم فارسی و بعربی زرق الحمام است سرگین خروس اسم فارسی خرء الدجاج است سرب سوخته اسم فارسی آبار است سرش اسم فارسی اشراس است
سرشیم ماهی اسم فارسی غری السمکه است سرکه اسم فارسی خل است سرشیم پوست حیوانات غری الجلود است سرم بلغت شیرازی اذان
الفار است سرپلی اسم هندی حب النیل است سرش اسم هندی لحیة التیس است سرکی راک اسم هندی غبیرا است سرون اسم هندی قرن

سرا سرما سرماشق سرماه سالای سیسی سقراس سطروسیون
اهیف است سرا اسم هندی خمر است سرما اسم هندی اثمد است سرماشق اسم ترکی اشق است سرماه بزای معجمه اسم نبید الحنطه است
نزد اهل بغداد سالای معرب از سیلی سالیوس یونانیست سیسی اسم هندی ارنب است سقراس بلغت فرنگی اسم چوبیست که بجای
چوب چینی در علت آتشک وغیره استعمال میکنند ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مؤلف تذکره چوب صنوبر را مانند چوب
چینی بیان نموده حقیر مشاهده آن نموده و فرقی نیافته اسطروسیون یونانی اسم نباتیست که اکثر در کندمزا میروید و یا کندم میروید
مابین شجر و گیاه ساقش باریک و پر گره و بیشاخ و برگش بقدر انگشت ابهام مابین اسندارت و طول و بر سر برگها او نخمه وار
بید گرسته ماعد در رنگ شبیه ببرگ کلم و در آخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمر قبها بر آن شعب سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز
و سفید و با اندک تلخی و خوشبوئی و تند و معطس و از غیر کندش است و تخمش مثل زیره در آخر سیم گرم و خشک و تخمش قوی تر از سایر اجزاء
مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جاذب یا نشسته میشود و شامیدن او مسهل رطوبات بارده و
جهت امراض جگر و عسر النفس و یرقان سدی و باجاوکشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصات و ضمادش با آرد جو و سرکه جهت جرب
منفرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهت شقیقه دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهت درد دندان و فرزجه او
منقی رحم و در دارو چشم جالی و مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و باکل از منی جهت حکه و جرب بغایت مفید و سعوط ربع
درهم او با بیست عدد زیره کرمانی و زیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه و محرق اخلاط و
مصلحش کثیرا است و مؤلف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مؤلف تذکره کندش دانسته و در ایشان سمیت غالبیت بخلاف
سطاخنیس
سطرونیون و سبب ماهیت ظاهر میگردد که غیر از بو و کندش باشد سطاخنیس یونانی گیاهیست مابین گیاه و شجر شبیه بقراسیون و
از آن دراز تر و سفید تر و پر برگ و برگش ریزه و سفید و خوشبوی مایل بکراهت و با اندک زغبیت و شاخهای بسیار و از یکجا رسته و
گلش ریزه مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او در امهای کوه و زمینهای خشک و در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول
و حیض و مفتت جنین و مخرج جنین و مسکن خفقان بارده و منقی تره آسودار او جهت توحش مالیخولیا و وسواس و درد مارسیحی شکم و تقویت دل
نافع و قی کردن با مطبوخ او جهت سک دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب ترسد مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون جوشانیده
سطراطیوطس
در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهت رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یکدرهم سطراطیوطس یونانی نباتیست که بر
روی آب بهم رسد شبیه بدرنجبویه و بیخ سرد و تر و رادع اورام حاره و جهت حرقت البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع
سطاریون
و در جمیع افعال قریب بطحلب سطاریون یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور می پیچد و تنها نیز
میروید گلش شبیه بنفشه و چندین عدد نزدیک بهم مثل خوشه و اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و
ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی بربران نامند و در باغها بسیار است و دیگر فارسیتین است مرکب القوی و رادع اورام حاره
سطرکا
و بارده و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهت گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شرب او و ضماد او مجرب است سطرکا لغت
سطراک سطوس سطیعون
یونانی و آن میعه یابس است سطراک زرنباد است سطوس اسم یونانی جلنار است سطیعون اسم یونانی نوفر است سطیلون اسم
سطیلون سطفلین
یونانی میدور است سطفلین اسم یونانی جزر است سطاح اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن شود سعد بهندی بقدر زیتون
سطاح سعد
و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طلاق و در شکاین اسکو نامند برگش شبیه ببرگ گندنا
و از آن دراز تر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض و در آخر دوم گرم و خشک و مجفف بلیغ و مدر بول و حیض و مفتت حصات
و مفتح افواه عروق و منضج عفونات و جهت سم عقرب شرب او و ضماد او نافع و بدستور جهت تقویت اعصاب و تحریک باه بسیار مؤثر و شامیدن
او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و نیکوئی رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعد و بواسیر
الانف و تقویت هاضمه و با روغن حنا جهت الخضر او جهت درد کمر و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و تنها کهنه و قطع قی و جهت برودت رحم و بهم
آوردن فم آن شرب او و حمول او جهت تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح ان سنونا و جهت گوشت آوردن جراحات ردیه
که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت دردهای بارده و رحمی و ذرور او و ضماد او نافع و قطور آن جهت گرانی سامعه و طلای او با زفت جهت جوشش

سرعنو

سر و غول او جهت سرخ کردن گونه و شامیدن یکوقیه از شرابیکه یکوقیه از آن در یکرطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع قیام گرم معده او
و استعمال کردن او و مابیخ باعث فساد و تولد تب و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح او انیسون و ملومت او محرق خون
و مولد جذام و مصلح او ۲ روز در سرکه خیسانیدن است و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف او مرو ربع او دارچینی است
و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل مصنوع برنگ زعفران ولذاع سموم و محرق جلد و مقرح جلد و ورد انک او مورث جنون و زیاده
سعدان
از آن کشنده است و طلای او در ساعت باعث جراحت جلد میگردد سعدان اسم عربیست گیاهیست شبیه بگیاه خشک و خاردار و سفید
از آن و برگش از آن نرم تر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او همین است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهالست
سعالی سعله سعند
سعوط آنچه در بینی کشند و مانع باشد و باین اسم نامند و از خراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز نامند سعالی و سعله فقر نوت
سغر بغین سفرجل
وحشیه استعمال نیز نامند سعند عود بلسان است سغر بغین معجمه سرخس است و بغین بدستور سکنجبین است سفرجل بفارسی به آبی
و بترکی حیوا نامند و معروف است و شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح
و مسرت افزا و روح حیوانی و نفسانی و طلای آب او که گرم استعمال نمایند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه مجربست و ترش او در اول
سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار او مسهل بعضی خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار
المزاج اند در طلای معده و بوئیدن قیام او مفرح و مقوی قوتهای حیوانی و نفسانی و خون و خوردن او جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت
خفقان و حفظ جنین از اسقاط و بر انگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و فم آن و جهت یرقان و درد سر از نزلات و منع صعود
بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و شالان و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقت البول
و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بدبوئی عرق نافع است و آب او جهت رفع نفث الدم مفید و جرم
او سدد و در مضرتها قوی تر از آب او و مصلحش مربا کردن او است با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهت حرقت البول و جراحات مجاری
بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش بقدر یکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب خصوصا چون جوف او را خالی کرده
جوزبوا ریزه کرده و در آنجا داده پخته باشند و مضر احشاء ضعیفه و محلل قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربا
او و مصلحش عسل و انیسون و قدر شربت از آب او در تدا آن تا سی درهم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قاطع قی
و اسهال صفراوی و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعائی که غلط موجود باشد مسهل بعضی و مضر صاحب سعال است
و رب بی شیرین قریب الاعتدال و پیوستد را و غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشاء ضعیفه انسب از او است
و قدر شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده
مربای او جهت تقویت احشاء و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مؤثر و ضماد جرم به و شکوفه او بدستور و برگش جهت حبس فضلات از
انصباب باعضاء و اورام حاره چشم و سایر اعضاء و تضمید برگ او جهت تخفیف زخمها نافع و پیوندیکه بر روی به میباشد که زغب و ...
میگویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوت و ذرورش جهت نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگهای
تازه روئیده او در همه افعال بهتر از توتیا و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع و روغن به که آب مطبوخ مهرا او را با نصف او
روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند سرد و تر و قابض و جهت جرب رطب و بثور سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و مانند
و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق و شامیدن او جهت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر و قرحه امعاء و رفع سم ذراریح
و در خشب الصنوبر نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و در نسخه از شکوفه به بطریق روغن گلسرخ ترتیب میدهند در افعال ضعیف تر است و به دانه
در دوم سرد و تر و با اندک قوه قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارت معده و تپها و سوزش
زبان و دهان و پستان و طلای او سوختگی آتش و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت و منفع دانه او جهت رفع کند دندان و مغز دانه به مسهل
محرورین و موافق اعضاء نفس و جهت سل و قرحه امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش تا دو مثقال او از لعاب او تا ده مثقال و مضعف
سفارجس
و مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا است سفارجس اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز میروید

وساقش

و ساقش بقدر دو شبر و برگش مشرف و متفرق و شبیه به برگ شاهتره و از آن بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد
و بطنش سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و پختهٔ او از ماکولاتست و بعضی از اقسام بیابانی آنرا دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک مدر بول
و حیض و مفتح سدد احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و یک مثقال از آب او با شکر و سکنجبین هم وزن مسهل اخلاط غلیظ و
بدستور سکنجبین هم او را با ثفل او هلیله و عسل مسهل قویست و مضر جگر و مصلحش کتیرا سفیدیون هم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و تر برگ
جاوشیر و نبات او بقدر ذرعی و شبیه به ساق دراز بازو و شبیه به بابونه و از آن بهتر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ او شبیه به ترب و منبت او اماکن
رطبه در دوم گرم و در آخر اول خشک و مسهل بلغم و منضج و جهت یرقان سدی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و نواسیر و خناق رحم
و قطور آب تازهٔ او جهت تنقیهٔ چرک گوش و ضماد او جهت نواسیر و نواصیر نافع و شامیدن تخم او و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و بخور او
جهت اخراج ... سبوت و صرع و سکته و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول او با روغن زیتون همین اثر دارد و ضماد کل او با شراب جهت منع زیادتی قروح
خبیثه و بلغم سفید دمل کرده و مصلح او کتیرا و قدر شربت از ثمر او تا دو مثقال و از بیخ او تا دو درهم و جهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر اوست سفید
نرز باصفهان سفید سلمه گویند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست سفیدسفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی خرمل ابیض است
سفند اسم فارسی حرملست سفاسن یونانی اسم خیار است سفر ملسندی اسم سنبل است سفندیلوس اسم یونانی شاهتره است سفلیون سقو
لوقندریون است سفلنین اسم یونانی سمکهٔ صیدا است سفوش اسم فارسی بزرقطونا است سفش الکرم عالیج الکرم است سفیداب
اسم فارسی اسفیداج است سفیداب برزی اسم فارسی اسفیداج رصاصی است سفیدمهره اسم فارسی قسمی از ودعست سفال اسم فارسی
خزفست سفیدفار اسم فارسی عوسج است سقمونیا از ابعر محموده نامند عصارهٔ نباتی پرشیر است که شاخهای بسیار از یک بیخ میروید
و بقدر سه و چهار ذرع در زمین پهن میشود و در بعضی مکان گاه باشد که راست ایستد ظاهر و بار رطوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب
و نرم و سبز و تر و باریکتر از آن و گلش سفید و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخش سفید و بقدر ذرعی عظیم حجم کوتاه و پر از رطوبت
و چون ابتدای بیخ او را قطع کرده اطرافش را از خاک خالی کرده برگها فرش کنند رطوبت لبنی او در برگها جمع شده بردارند بهترین او صاف
سبک وزن پر سوراخ شبیه به اسفنج است که زود ریزه شود و مایل به کبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و بوی تیز
او در معانیت که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه و قوی است و هرچه به صفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود و قوت
غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوهٔ مسهله زایل گردیده مدر میشود و مشوی او را تا سه سال باقیست و شرطست که در میان سیب به
و حمیر مشوی کنند و باید که مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ سنا مکی و انیسون را
بهترین مصلحات دانسته است و در محرورین با عصارهٔ کاسنی در شربت به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن آن نکنند که باعث ضعف
فعل اوست و در محرورین ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشاء و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال او نکنند و نیست سمیت گرم در
آخر دوم خشک و مسهل صفراء و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل ... و
گرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهت گزیدن عقرب شرب و ضماد او نافع و با شل او تر بد خوش نوشند جهت گرم معده و امعاء محرب
و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت سواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده و امعاء و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و
رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و عسل جهت عرق
النساء و با سرکه جهت قوبا و صداع مزمن و زهره گاو و ترشی مطبوخ جون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق شکم نافع و ضعیف الاحشاء
مؤثر او محرق و محلل و ضماد او جهت ورم و درد مفاصل و تحلیل و رام نافع و ضماد برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ و فرزجهٔ او جهت اخراج او محرج
جنین و قاتل آن و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش تا یکدرهم و بدلش بوزن آن نیم او صبر زرد و نیم آن هلیله زرد و گویند لایم
بدلش نیاشد و چون سقمونیا را با کلاب و آب سماق ورد سائیده باشند قرص کنند همه جهت بی غایلهٔ است و خوردن دو مثقال از نمک
محموده را در آن حشو کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تشنگی مفید و بی مضرتست و از خواص او آنکه چون او را
سائیده در فرش و لحاف ریخته بوده در شده و حل بوطه احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منقاد کند مجربست سقولوقندریا اسم یونانی

جوهر

سفیدیون

سفند سفند سفند
سفند سفاسن عرعر
ملسند سفندیلوس
سفلیون سفلنین
سفوش سفش الکرم
سفیداب سفیداب برزی
سفیدمهره سفال
سفیدفار سقمونیا

سقولوقندریا

حیوانست مثل عنکبوت و پاهای او بسیار و متاخرین او را سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند و او را سموست و طلای مطبوخ
بحری او در روغن زیتون مشاهده کرده بقدر ربع ذرع سرآدنباله دم فش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مؤلف شفاء الاسقام جهرن
عدی مصری مخصوص بلد فیوم بلاد مصر دانسته و اکثر اطباء بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس ماهی او معروف
بود و او مطلق است و مادهٔ او و تخم او در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد مسکون میکرده و پشت او ملون بزردی و سیاهی
نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج میباشد و خصیهٔ او شبیه بخصیهٔ خروس و در جوف کمرگاه او و در آب و در سواحل تعیش میکند
و خواص مشهوره او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن بماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا تغیر کرده
پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزاء او در تقویت باه کمرگاه و ناف و منبت دنباله است و نمک
او را نیز تاثیر عظیم میباشد تا نه غیر نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج باه که
بسبب شدت نعوظ و ادرار منی بمرتبه هلاک رساند و اطفاء او کافور و تخم کاهو میکند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و
کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و مسیح عدس و معین فعل او عسل و شراب و نبیذ زبیب و تخم بنیر و شبت
و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صیدا و قضیب مجفف کاو کوهیست و جمعی خصیة الثعلب بدل دانسته اند مطلقا ندارد و
مهر پارس گوید که طلای خون او با هلیله و آمله تغییر رنگ و صبغ و برص میکند سقر سین و نصاد اسم عربی دوشاب خرماست و در قانون
الادب نصاد آمده و اطباء آنچه نصاد آمده باشد میدانند سقفس اسم سقفوراست سقی دعلا اسم سریانی بنفاج است سقرنوس
اسم یونانی عفرست سقرافانون دیوشت سقوردیون اسقوردیست سقرطیون اسم یونانی قفل است سقولوس اسم
یونانی حرشف است سقمونیا اسم یونانی صابونست سقرمین اسم یونانی زوفاست سقر اسم ترکی علک البطم است سقولجان
اسم ترکی خراطین است سقر قیرر و قی اسم ترکی ماهی زهره است سقر اسم ترکی بقر است شکر بفارسی نام اوست و آن عصارهٔ نباتیست
مثل نی و به نجو نیف که بعد از طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند او را فانید گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج خوانند
و بفارسی قند مکرر گویند و هر گاه در قالب مستطیل ساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در رشته ریزند موسوم
بنبات قرزیست و چون با آب طبخ داده و با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و در ریسمان کشند مخصوص باسم فانید خزانی و سنجریست و چون
در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد او را طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر مخصوص این اسم دانسته
و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات و جهت سرفه و احتباس بول و حرقهٔ او نافع و مولد خون
معتدل و مورث نفخ و صمغ که مثل نمک بر نیشکر ظاهر میشود جهت جلای باصره نافعست و شکر سرخ در دوم گرم و در اول و سلیمانی در آخر اول
گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین قسامست و هرچه صاف تر است حرارتش کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در
او غالب میشود و انواع شکر صالح الغذاء و مسمن و جالی و ملین طبع و عضا تنفس و مقوی ارواح و قوی و جگر و محلل ریاح امعاء و مهیج و سریع
النفوذ بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوان و دافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی
سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهت بحت الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن که نیم گرم بنوشند جهت دفع سده جوف
تنقیهٔ زنان صاحب نفاس نافع و جهت عسر بول مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی بقدر یک وقیه رافع سرفه و خشونت او از دسینه
و درد آن و رعشه و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهت جلای بیاض چشم و لحم زائد و بامر وارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و
جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضماد با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص کالبر
آثار قریب الفعل و بند او جهت بردن گوشت زیاد جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور او جهت رفع زکام بغایت مؤثر
و مضر صاحبان سل و سهال و بعض صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند و قسام کهنهٔ او محرق
خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب نارنج و شیرهٔ به و طباشیر و کاهو و مثال او و بدلش در تقویت باه
و تلیین و ترتیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش تا سی درهمست سکر العشر شبنمیست که بر درخت عشر منعقد گردد شبیه

بیار ماکنند و سفید او را مانی وسیاه و را هجاری نامند و ثمر او را سیستی نمر قعستی بهترین او یمانیست که او لا بذائقه شیرین وقابض
در آید و بعد از آن حامض تلخی شود در اول گرم وخشک و این تمیز معتدل و الطف از کره دانسته اند و هجاری او کمتر از یمانی و قوام
او مفتح سده جگر و دیده و جالی وملین طبع و جهت شنفس و جهت درد سینه وسرفه و درد معده و جگر و کرده و مثانه و قرحه شش و باشیر
استرجهت استسقا و باشیر گوسفند جهت سعال بهتر اند و فاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهت ربو و
ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهت قوت باصره و بیاض نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند
سکر تیغال است وقدر شربتش یکوقیه وقوتش تا سه سال باقیست و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او سکر تیغال است و غلط
او صحیح چه نبات او شجار بادیه و بر شیرازست بعد یکبار قطع یکدرخت او زیاده از یک رطل شیر جمع میشود مثل زرده در هم او کشنده است
بجراحت ریشه و جگر و شاخهای او بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عرفش بقدر برگ ارغوان و شبیه بان در بلاد
کرمان یافت میشود و گلش بنفش و برگ او در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بسرزردی و شبیه بگل جزر زهره و ثمرش شبیه بنخود و بسیار بزرگ
و در جوف او شبیه بپرز حریر و پنبه و در غایت نرمی و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برگ شاخ او در سیم گرم و خشک
و طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت فالج و تشنج و قدر دو درم برگ خشک او جهت منع قروح خبیثه و اکله و رفع جرب و تخفیف قروح
و بریدن گوشت زیاده نافع و پنبهٔ ثمر او را چون در حین زخم بازکرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت
مؤثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترندهٔ موی و جلد و در اعمال مستعمل اهل حجاز است و قاطع داءالثعلب و بواسیر و دافع کلف و قوبا و مقعد
و مصلح ارواح صاعده علم صناعتست و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالینه شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن ظرف را اگر با آب
گرم و اشنان بشسته جمع کثیر از آن خوردند جمعی هلاک شدند و قسمی از آن شجر را هیمت تجدیسکه جلوس در سایهٔ او کشنده است برگش شبیه
بلبلاب و مدور و قسمی شبیه ببرگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل بسرخی و کیموس بن مالث گوید که از اینقسم غیر مسکر شده اند
که با وجود شیر چینی قدر دو مثقال در سه روز قاتل بوده و در خزائن ضبط تمام بکر بعد از انجمه میشده بخلاج غدهٔ سکه با سرکه ترتیب میدهند
و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سیح و ضعف معده و مثانه و رحم
و قولنج و درد مفاصل و مضر شارب ادویهٔ مسهله است و مصلحش حلویات و پالوده و طریق ترتیب و نسخه کوشت ابجد و بطرزیه کرده اگر غذا
شده از بند با هدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و کندنا و اجنده جوش داده لزوجت او را گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و مرکب
دادویهٔ خوشبو مهرانجه و با عسل و سرکه چاشنی داده و قدری زعفران اضافه کنند سکر یه امین الدوله گوید که نباتیست برگش شبیه ببرگ
مورد و در وسط او خطی مثل شبیه بچشم و حی العالم کبیر شبیه است و دارد گرم و خشک و جهت صلابت سپرز نافع و مسهل سودا و مؤلف تذکره
گوید که حب الیوکست سکبینج معرب از فارسیست و یونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بنجاره و بهترین
صمغ او صاف بیرون سرخ اندرون و سفید که با رطوبت ظاهر و دربوی ما بین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مستحیل با و میشود و فرق در
میان رطوبت او است و قوتش تا بیست سال باقی میماند در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند و مسخن و ملطف و جالی
و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب از عمق بدن و مفاصل و مسهل مادهٔ صفرو با قوت تریاقیه و مصلح ادویهٔ مسهله
و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج اقسام آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای
بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و بعضی با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت تقویت باه و ضماد او جهت جذب پیکان و خار از عضا
و ازالهٔ آثار جلد و تعقد عصب و وبی اسر و عرق النسا و بهشیام و حل مفلوع و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزهٔ او جهت احتباس حیض و بخور او جهت
اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول آب و ظلمت بصر نافعست و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق و مضر کرده
و مصلح او کتیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قنه و گویند در غیر رفع سموم را تالیخ سک عصاره املاست و غیر اصلی او مرکبست از مازو
و عصارهٔ غوزهٔ خرما گرم بلغ نامند و آن نوعی از املکست در دوم سرد و خشک و حابس شکم و طبع و مقوی ماسکهٔ عضا و قاطع عرق و رائحه نورهٔ
و بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش املکت سک امک چون اصلی و غیر سک اصلی را با قدری مشک بیامیزند با ین اسم خوانند

سکبینج
سکرجه
سکبینج
سک
سک امک

وچون در نافه مشک کذارند سمی بسک المحلود است وچون نافه را در آب خیسانیده و سک با آن آب سرشند سک اللماء نامند وچون
نافه را کوبیده با او بیامیزند سک لاکراس گویند و قوام او مایل بتخمی و در افعال قریب برامکست و قسمی از سک امک از جملهٔ طویست
شفاءالاسقام گوید که او مقوی حیض و محلل و منفتح و مسهل و مفرح و جهت درد دندان و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن آن
اشکه ده رطل آب غورهٔ خرما را با سه رطل مازوی سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند و برا زاو دیگر طالبسق
الطیب و لسان العصافیر و سباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله کبار و صغار و کبابه و عود هندی سی مثقال از هر یکی نیم درم و صندل
زرد و نیم رطل زعفران پنج درهم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده و با آب مذکور قریب لانعقاد سرشند و قرص ساخته خشک کنند پس
قرصها را نرم سائیده با ده درهم مشک خالص و منفتح قرص سازند و استعمال نمایند سکنجبین مؤلف و بقراط است و نافع کلیه او تفتیح و تقطیع
و تلطیف غلظ و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و صفراست و مضر صاحبان سعال یبس و اسهال و حصبه و مصلحش ماءالشعیر است و بدلش
جلاب بشربت و نیلوفر و اقسام او در دستورات بیان شده سکنکور اسم فارسی عنب الثعلب سکنبج جمرلی غلیوس است سک آبی
اسم فارسی قضاعه است سک دیوانه اسم فارسی کلب الکلب است سکود اسم ترکی فلافت سکال امین الدوله گوید که خوش
است سلیخه پوست شاخهای درختیست مثل لوله ها سوراخ و یونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمانست برگ درختش شبیه ببرگ
سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ و خوشبو و سرخ بلون بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو و سیم
سفید مایل بزردی و بی رائحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق بحجم رقیق کبود و در بو شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براقه هفتم رقیق
و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی نیز بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و بهترین او قسم اول و دوم و پنجم است که با شد همه
طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و منفتح سده
و محلل و مقوی اعضاء و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین و جهات و جهت ربو و سعال و درد حجاب معده و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت
ادویه و زهر افعی و تبهای نوبه و حدت باصره و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن او و تحلیل ریاح نافعست شربا و بخورا و ضمادا و اکتحالا و
جلوس در طبیخ او و تدهین بنجار او جهت بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درم
سلق بفارسی چغندر نامند انچه در غایت سبزی و بزرگی برگ است سلق ناسور گویند و انچه ریزه برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک میباشد
سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و یبوستش در اول و قوهٔ قابضه و رطوبت بائیه و جلائی و محلل و مبرد و مطفی حرارت و حابس طبع و ماء آن
ملین او و قلیل الغذاء و نفاخ و منفتح و مقطع بلغم و جهت رعشه و تحریک باه موافق و بهترین اجزاء آب برگ و ساقهای برگ بهتر از بیخ او است
و از بیخ بورقیه آن زایل میگردد و خوردن او با سرکه و خردل که طبیخ یافته باشد جهت رفع سده طحال بسیار مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و
امراض مقعد نافع و آب او با ادویهٔ مسهله معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوط او جهت تنقیه فضول دماغی و با زهرهٔ کلنگ جهت
لقوه و صداع و شقیقه و حمرت عین و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهت خراز و نخالهٔ سر و قمل و صئبان
که نقاره رنگ نامند و ضماد آب نیمگرم او با بورهٔ ارمنی جهت تشنج پشت باه و استسقا مجرب و حقنه او جهت اخراج ثفل و سحج و بروز مقعد و طلای برگ
پخته او جهت سوختگی آتش و جوششها و باد سرخ و ضماد برگ خام او جهت بهق و داءالثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و تاییل و با
حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت درد گوش و تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و ابکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق
خون و مورث قولنج و مضر و مغثی و مصلحش بختن او با عدس است و استعمال خردل و ابکامه است سلق الماء حماض مائیست و مذکور شد سلق
بری جنسی قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و بر اهل جوکسه گویند و آن دانه ایست میان جو و
گندم و مثل گندم مقشر میشود و سرخ و سفید میشود در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم او ملین طبع و بعسر و مولد خلط صالح و
چون بکرو و زیرا و بجذر بعید الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش راز یانه و حریره او شیرینها و مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد سده گرده
و حریره او با روغن زیتون بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدیده و ضماد او محلل اورام و رافع طحال
و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی بشره است سلخ الحیه پوست ماریست که در بهار اندازد و بهترین او

سکنجبین
سکنکور سکود سکال
سلیخه
سلق الماء سلق بری جنسی
سلت
سلخ الحیه

پوست نرا وست و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و یکدرهم او با دو درهم آرد جو مانند نان
پخته باشند جهت بواسیر ظاهر المقعد مجربست و یکدستور یکدرهم او با ۳ عدد خرما که در ۳ روز بنوشند جهت منع خروج و سقوط ثالیل مؤثر و بار حاج
مکلس جهت ریزانیدن سنگ کرده و مثانه بغایت سریع الاثر است و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه
و قروح آن و قطور آن که در روغن زیتون طبخ داده باشند جهت درد گوش و رفع سیلان مواد او و جهت جرب و دمعه و استرخا جفن و انتشار
و سلاق و تقویت باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه است در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد
او با نوشادر جهت بهق و برص و آثار و طلای سوخته او با روغن زیتون و یا باشراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجربست و مالیدن روغنیکه در
آن جوشانیده باشند جهت شقاق مقعد مفید و بستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
تا یکدرهم است سلانیون لغت بنطی است و در مصر سندیان نامند درختیست قریب بدرخت بید و برگش شبیه بدرخت غرب
و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیر سفید و قبض و در دوم گرم و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانیست خصوصا افعی
و جهت شقیقه قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول برگش محلل اورام است سلحفات بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تباغه نامند
حیوان معروف بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او و عابس حیض و باجنه
محلل ریاح غلیظه و التیام دهنده فتق قریب العهد و ضمادش محلل اورام و خون بری او شربا جهت صرع و تشنج نافع و خون بازاج و عسل حسیاداننو
و بقدر فلفل صبح و شام بنوشند جهت صرع بعدیل او و طلای او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی
سر مجربست و طلاء سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و سه بیج دو دانگ در اکتیاب با و سرید
و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا روزدوزا و جهت زخمهای شدیده عسر العلاج سفید و چون با خاکستران عنبر آن فلفل اضافه کنند
و با عسل بسرشند و صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و کرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط آن
جهت مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضه او بقدر فلفلی با هرچه موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای
او با عنبر آن راز یانه جهت ورم انثیان بعدیل و بیاد جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهت فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم
و بخور استخوان تحتانی او جهت تهاوفی منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع سن میاشرتن نان بغایت مؤثر است و گویند چون
کشف را بپشت دفن کنند منع باریدن تگرک در آن مکان کند مجربست و مضر امعاء و مصلح او عسل و قدر شربت از سوخته او یکدرهم و از تخم او یکقیراط
و از خون او ۳ قیراط سلوی اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن از طیور ملائی ذکر کرده یا او داز ترا ز سمانی و در رنگ و پر اندک سیاه تیره
بسملانی دارد و ظاهر میشود که اینچه بترکی بلوه و در شکاین ۳ یال نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین گویند
و در مکانی بی آب نمیشود و از کثرت باران و عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور
و مصلحش ترشیها و روغنها و پخته او بهتر از کبابست سلام بول نرگوسپندکه در سنگلاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند
و بسیار قوی تر از بارود در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفیدست و غیر صاف او سیاه و شبیه برفت خاک آلوده و طریق تصفیه
او در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و شامیدن یکدرهم او را هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفاء جذام مستحکم دانسته اند اگرچه
بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای او جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار مؤثر است سلیمانی بفارسی دار کشنده و در مصر دواء الشفت
نامند و آن مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق بحرطل و سم الفار یک وقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند در چهارم گرم و خشک
و از سموم قتاله و دافع گوشت زیاد و خراج و خشکریشه زخمها و ناسور و بواسیر و عقده ملیح بلغمی جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت شود آن
آورد با صندل سفید جهت برص نشان ودواب مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران و بقراط او کشنده است و طلای او باده چندان
او صابون رافع درد مای مزمنه بارده مجربست سلطان الجبل مریم انجد است سلاجه بجیم بهندی اسم مقل ازرق است سلو معرب از سلورس یونانی
و آن جریست سلیقون اسم یونانی اسرخیت سلبین عکوبست سلم نوابست سلمه قرظ است سلیط زیت است و گویند عکبر است سلیقی
اسم یونانی نبات دردانست سلیون قرة العین است سلیخه اسود انوعی از سلیخه است سلهارس اسم رندی میعه سائله سلوک اسم ترکی

سلانیون

سلحفات

سلو

سلام

سلیمانی

سلاقه اسم سلاجه
سلو سلیقون سلبین
سلم سلمه سلیط سلیقی
سلیون سلیخه اسود
سلهارس سلوک

سنا قریش

علق است سماقیون نوشادر است سماق درختی است قریب بدرخت انار و برگش زغب دار و تر دندانه او مثل اره و سرخ و در انتهای
او مثل عدس و خوشه او مثل خوشه جهت الخضرا و طعمش ترش با قبض و مستعمل پوست دانه او است و قوتش تا ۳ سال باقی در دوم سرد و خشک و جمیع
او در سیم و برودت برگش کمتر از دانه او و رادع و مقوی احشاء حاره و قابض و رافع صفرا و تشنج و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب
و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعا و کثرت بول نافع و نمکسود او با ریه جهت رفع قی ضعیف مجرب و مهیج اشتها و با زرده
تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال و لعوقیکه با او پخته باشند بدستور قابض و سائیده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و سفوف
گردیکه بر روی او است جهت قطع سیلان رحم و بستن او جهت تقویت لثه و قلاع خبیثه و قطور جوشانیده او در گلاب و آب حصوصا با قدری کشنیز
جهت جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و آب جهت ابتداء رمد و نطول آب طبیخ او مانع ورم ضربه و دوی
و ضماد او با آب جهت منع ورم و تحف و سایر اعضا و بازفال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب شاه جهان در آب بجوشانند
تا بقوام عسل رسیده در جمیع افعال مثل حضض و جهت تحلیل اورام و قروح رطبه و نزف رحم و فساد لثه و قروح شهدیه و کلف و دخس و ورم چشم
و امراض حیض نافع و طبیخ برگ او سود موی و حقنه بطبیخ او جهت قرحه امعا مفید و چون برگ او را مهرا کنند و آب او را منعقد سازند
در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیاست و طلای محلول او با آب بارتنگ جهت قروح خبیثه و سلس البول و استرخاء اعضاء نافع و ضماد برگش
بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا است و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش یکدرهم و بدلش سرکه است و صمغ درخت
سماق شدید الیبس و با اجزاء حاره و بارده رادع و محلل است و جهت التصاق جراحات و حدت بصر و تسکین درد دندان و امراض حیض مفید و زرورش
رافع بوی سیراست سماق الدباغین گویند نوعی از مازریزه کوهیست و جمعی گویند برگ درخت سماق که دباغان جهت در قیقه رامان
دباغت میکنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است سمسم بفارسی کنجد گویند و بلغت حبشه جلجلان و قوتش تا دو سال باقیست
در اول گرم و تر و مفتح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح الغذاء و قلیل التغذیه و ملین امعاء و مقعد و
مسمن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش و عشر او بیخ ایرسا و نصف او بادام که هر روز از مجموع او یکوقیه
استعمال نمایند جهت فربه کردن بدن مجرب و مولد منی و آرد بریان کرده و شیره کوبیده او با نبات جهت رفع سوزش معده و تسکین تشنگی و ترشح رطوبت
معده و سوداوی و حرقت و لذع ادویه مشروبه مجرب و خوردن دو درهم او با یکدرهم کرد کان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و
ضماد او محلل اورام و ملین جلد و رافع آثار سیاهی که در چشم خضرو بظهر رسد و سوختگی آتش و قولنج معا قولون و نطول او با برگ او باعث
درازی موی و سیاهی آن و رفع شوش سوداوی و ضماد مطبوخ او با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با تخم مدر
حیض و مسقط جنین و دو وقیه آب طبیخ او با آب نقیع مویز و یک وقیه و نیم روغن کنجد و نصف وقیه افیون که ناشتا بنوشند جهت
رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطیئ الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوئی دهان و صداع و مصلحش عسل و بو داد نش
او و قدر شربتش تا پنجدرهم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال باقی در دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب
و رفع احتراقات خلط و حرقت البول مثل اصل او و در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در مزوره مریض
بهتر از اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهت قرحه چشم و رفع هزال مجربست و طلای او با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون
و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهت خشونات و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و چشانیدن
او با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن سده گوش مفید و بطیئ الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا
و مصلحش جوشانیدن او است با اندکی خمر و خوردن آب لیمو و ابکامه و مثال او و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش روغن بادام شیرین است سمسقوطن
بعضی حی العالم و برخی قیطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صخری که بسهیلی و مصر در سنگلاخها میروید و برگش صلب و شبیه برازیانه و سر
شاخ مثل سرهای نبات حاشا با عطریت و طعمش با حلاوت و بیخش دراز و بقطر انگشتی و نفش و مستعمل از او برگ و سرهای شاخ است حار و با قوه
قابضه و محلل و مغری و با سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و با شراب جهت قرحه امعا و رفع سیلان حیض و درد کرده و حصاة مطبوخ او با
ماء العسل جهت شقیقه و صرع او با آب جهت نفث الدم و با آب سداب جهت فتیله امعا و ضمادش جهت فتق نافع و قدر شربتش تا پنجدرهم است

سماق الدباغین سمسم

سمسقوطن

و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده و خشک و زغب دار و طولش تا دو ذرع و برگش باریک و باطول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر
و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگها آویزها آویزه که ببرگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ و ساق او دست بسایند خارش
احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و بالزوجت و مستعمل ریشه او است بی عطریت و تیزی و چون گوشت او را با ملح
دهند پاره های او با هم ملاصق گردد و قوت سببیه بعیفص و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهت نفث الدم
و سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او جهت جراحات تازه و اورام مقعد نافع است سمانی ترکی بلدرچین و در مازندران دره و در دیلم
و شم نامند از طیور معروف است و غیر سلوی است که آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثری او خربق است و اصلی ندارد و گوشت او کثیر
الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصات و مورث رقت قلب خصوصا دل او و مبهی و مهیج باه زنان و پخته او بهتر از کباب و
اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سم هوام و لعوق و با عسل بر روز
بقدر حبه جهت صرع بیعدیل و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرکین او جهت کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم
اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تهاهات و ابن الکتبی از خواص او بیان نموده که چون بکعبه دسمانی شوی تمامه و بیدستور که چیزی
از او طرح نشود دنیا و لنمایند باعث بقای سنگ نبوانه گزیده میشود دشمند مهر یارس گوید که آن حیوانی است که از آتش متضرر نشود و چنانچه
ماهی از آب و بقدر عصفوری و اتشی رنگ و خوردن زهره او بقدر لکی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه
جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن و مخ و مغیر رنگ او است سمک بفارسی ماهی و ترکی بالغ نامند اقسام او زیاده از
حد حصار است و بهترین او آن قسمی که در آبهای سرد خوشگوار و دور از بعید السنج صید کنند و فلس او بسیار کوچک و حجم و بزرگ استخوان و گوشتش سفید
و نیست او منقط بسیاهی یا مختلط بسیاهی مایل بسبزی باشد و در بهار نوروز شاه و لنمایند و ماری و شبوط را بهتر دانسته و در ولایت ایران قزل الا
منقط بسرخی و سلف که پشت او سبز و گوشتش سفید است و شاه ماهی که در طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب
کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل جری و مارماهی و غیر
او و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف شده و تازه او که زیاده از یکروز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از بریشته
در روغن و لطیفترین اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی و محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبه ریه و قرحه ریه و شش و سل و
یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف کرده و زحیر و بعض حاره و کباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال مرار و دموی مجرب است و تخم او
در تقویت باه قوی الاثر و جهت سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر و دفع
اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بیعدیل و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و
اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و اثار مجرب و زهره او خصوصا زهره شبوط رافع بیاض چشم و مضر مبرودین و معده
بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش سکنجبین و با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و انجامه و صعتر و ادویه
حاره با لخاصیت مانع تشنگی و دافع او سرکه و انجبار است و خوردن آب بعد از آن بغایت مضر و مورث امراض مزمنات و اقسام کثیف
و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سته جشا و مولد خلط خام و مکمود او که پانزده روز از او گذشته باشد
سدد و مولد اخلاط فاسده و سودای سوخته و قدید مکمود او را که سمارس نامند زبونترین و کثیفترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده
و ضماد سر محرق او جهت ورم مقعد و شقاق و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لهات و طلای استخوان سوخته
او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیرهضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث
جرب و شور سودا و نیست سمکه صیدا نوعی از ماهی است شبیه بوزغه کوچکی که حمید کپای او بطرف وحشی را نست و نرا و باریک و دراز
و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر حنک اسفل با خط و خال و در چشمه قریه سول نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از
ده یوم ماه شباط ظاهر میشود و نر با ماده جمع میشود و بهمان هیئت تا آخر آذار ماه مرئیند و از بناگوش ایشان کمی منکر گردد و داخل آب میشود
و او را مردم جمع میکنند و بکحبه او را با تخم نیمبرشت و مرق مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ بحد هلاک میرسانند و آن بمراتب قوی تر از ماهی

سمانی
سمکه صیدا

مذکور است

مذکور است و نیم درهم از مکمود سکه بغایت قوت و در انعاظ چیزی با ونمیرسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این خاصیت
را دارد و اکثر گویند در ماده او اثری نیست و آنچه از بحر احمر و حوالی حبشه صید کنند سفید و بهیئت مذکور است غیر صیدا است و این اثر با آن
نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را زبد نامند و گفته شد
و روغن گاو لطیفتر از سایر و مجموع او در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبت کم میشود و دو ساله را حکمی بد رجه
اول میرسد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و مفاد سموم و مانع رسیدن سم افعی بدل و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغ
و سینه و مسمن بدن و دافع یبوست میشوم و حلق و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصات و سکوفه و او با نیوفه جهت عسر بول مجرب و با
آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه و حقنه او با آب فلفل جهت زحیر و قرحه امعاء و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع کوایم
و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهت خناق و شقاق و دوای و طلای گزر و محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمها و کهنه او با حناء جهت
جرب بیعدیل و اکتحال او باعث التعلب جهت ضربان چشم و چون با تنکار بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت مؤثر و مضر علتهای رطوبی و مولد
صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در محرورین ترشها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش تا ده
تا دو وقیه است سمور حیوانی است شبیه بدلق و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوست او مقوی باه و مرطب
و گرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او مسخن گرده و سینه است سمین بفارسی چربی و فربهیست که بر ظاهر گوشت
در روده و غیر آن باشد از شحم ارطب و قریب الفعل و بادهن تا نه سریع الهضم و ملین طبع و عضلات و سریع الاستحاله بصفرا است و مضر اوست
در مفرات و مصلحات مانند روغن تازه است سمیر صاحب تحفه نوید قسمی از ماهی بحری است که در دریا و در بیعه موجود و شبیه بکلاسنک
و بقدر رقاسی و برکش بغایت سبز و ماغیر و بعض بعد رگزندماز و سم حیوانات است و ابن تلمیذ گوید در میان جوی دانه هم میرسد دخوشه او شبیه
بنافع و سم حیوانات است و بغایت گرم و در اخضر مواد بارده مستعمل است سمارس اسم یونانی ماهی شور است سمد بلغت مصر اثر
است سمر درخت امغیلان است سمنه و سمنیون حب السمنة است سمس بفتح اول بر زنجوش و بفتح او یاسمین است سمسم بری جلبانک است
سم الحمار دفلی است سم السمک ماهیزهرج است سم الفار شک است سم السم نوعی از سیر بیش است سمدیون کرفس است سمک
الیهودی شنج البحرات سمنو اسم فارسی سنبل است سمهنوان یونانی اسم سعد حبست سمیقق نوعی از عشر که سایه او قاتل است
سمطادوس اسم یونانی سمیقا اسم سریانی سندروس است سماروغ نوعی از فطر است سمیکة الترکه و سمکة نول سمکه صیدا است سمار
سماق الدباغین است سمن اسم روغن گاو است سم بفتح اول اسم فارسی ظلف است سموک اسم ترکی غلم است سمند و بهمن اسم
هندی زید البحر است سنا گیاهی است ربیعی و ساقش باریک و شبیه بحناء و گلش مایل بکبودی و دانه او بهم مایل بدراز و کجی و در غلاف
شبیه بگرده و حجازی او را برگ بزرگتر و گلش بنفش و برگ او مستعمل و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دوم گرم و در اول خشک
و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص در عمق بدن و مقوی او و جالی جلد و جهت مفاصل و امراض بلغمی
و سودای و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ در چهار مثل او روغن زیتون که بنفسه جهت درد کمر و دو رکین
و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحد بقوام عسر ساند جهت حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع بختن موی و با حناء جهت سیاه
کردن آن موثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم او و یکمثقال از مسحوق او با عسل که ۳ روز تا یکهفته بهر روز بیاشامند جهت مفاصل و مثال آن مجرب است
و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن او از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و هلیله زرد و لیمون و بنفشه و آب میوه ها استعمال
نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم است تا ۳ درهم و از مطبوخ او تا ده درهم و بدلش بنفشه و تربد و نصف او هلیله زرد و ربع آن
نفشه است سنبل بمعنی خوشه است و بعرف اطباء شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و یونانی ناردین نامند و از مطلق
او مراد سنبل هندیست و آن گیاهیست پرمو و بی گل و شبیه بدنباله سمور و رده له و از آن باریکتر و بدرازی انگشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو
و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش تا ۳ سال باقیست در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب مواد بامعاء و معده و دافع لذع آن و مفتت حصات و مانع خفقان و جهت یرقان

سمور
سمین
سمیر
سمارس سمار سمر
سمنه و سمنیون سمس
سمسم بری سم الحمار
سم السمک سم الفار
سم السم سمدیون
سمک الیهودی سمنو
سمهنوان سمیقق
سمطادوس سمیقا
سماروغ سمیکة الترکه
سمکه نول سماق سمن
سم سموک سمند و بهمن
سنا

دبوسیر

و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام بلغمی و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب
سرد جهت غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال او با آب کشنیز جهت حمرهٔ چشم و تقویت باصره و درویانیدن
مژگان و با عفص جهت دمعه مجرب و فرزجهٔ او و جلوس در طبیخ او جهت شقاق رحم و گشودن حیض و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای مطبوخ
او بر سر جهت سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر کلیه مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش اذخر و شراب او یک رطل او را در یازده
رطل آب انگور بجوشانند تا نصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است سنبل رومی
ینج با قیمت گلدار و خوشبو و با صلابت در شکل شبیه بسنبل الطیب نزد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیف تر است
و مدر بول و باتریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او تا نیم من را در سی رطل آب انگور انداخته بعد
از دو ماه صاف کنند و در روزی ۲ مثقال از آن با ۳ مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر
بول بغایت مفید است درونیکه از سنبل و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قوی تر از سنبل اقلیطی و سالاج او را
بطریق سایر ادهان میسازند و آن ملطف و محلل و جهت جمیع امراض بارده و اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک وقیه است سنبل جبلی
بفارسی ریشه و الا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن موسی نعداد و غیر آن دانسته و گوید برگ نبات او شبیه ببرگ قرصعنه و شاخهای
او مثل شاخ او و از آن کوچکتر و بیخ او در بیاق و بیخش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و منتن و بکلست
قریب القوه بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوهٔ ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقا و قی بلغمی و شراب او در منافع مثل شراب
سنبلیت و قدر شربتش تا یک مثقال سنبل فارسی شامل بر سیاوشان و قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید در غایت خوشبوئی
در برگش و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس و گلش نفشی و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین و در هر ساقی چندین عدد بر بالای یکدیگر و در افعال
قریب بنرگس و پیاز او ضعیف تر از پیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رومیست سنبل الاسد نطاکی گوید این سنبل جبلی و آن از موز است
سنبل نهری شامل فودا سارونت سنبل اروانی و سنبل ثوری سنبل جبلیست سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هند است سنبل
الکلب ثمر دردار است و گویند بخوهٔ لسان العصافیر است سنکبویه اسم فارسیست معرب او و بجیم بجای کاف است و آن دانه ایست
دراز تر از دانهٔ انگور بغایت صلب شبیه بسنگ و گویند از فارس خیزد و در تذکره عبدوس دانهٔ پستان و در بعضی کتب و شفا دالاسقام اثنق
تصحیح نموده اند در سیم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهت برص و آثار و خوردنش جایز نیست سندروس صمغیست که از سواحل دریا خیزد
گویند صمغ درختیست و محمد بن احمد زکریا گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا منجمد شود چون بر روی
آب آمده سرد و منعقد میگردد و مخصوص هند است و آن شبیه بکهربا و از آن سخت تر و خشک تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد زرد باطن
و سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه و سنگ و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا ربایندهٔ کاه است و قوتش تا بیست
سال باقیست و از ادویهٔ جلیل القدر در دوم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض
و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و سهال دموی و جهت استرخای عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس
بلغمی و تب نائبه و اسهال از من و سپرز و مدا و مت او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حابس ادرار و سقط جنین و بخور او با شکر
جهت قطع زکام و نزله و اسیر و سنون او جهت درد دندان و قروح او و حرکت لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی سامعه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه
و طلای او جهت آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و چون ساییده با روغن بادام تحدید کرده قوام آید جهت شقاق هر عضو مجرب و دانسته اند
و با شکر و کبریت و قطران جهت تو با مجرب و مضر گرده و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش یک درهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او سالاج است
و دهن که معروف بدهن الصوامیت جهت تو با و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعده و بواسیر غائره و جرب کهنه بی عدیل است
و طریق اتخاذش آنکه سندروس سائیده با روغن زیتون یا روغن تخم کتان بآتش نرم مدت دو هفته بقوام آورند باید در آنجا او حامله نرسد
که مسقط جنین بلکه قاتل است سندریطس اسم یونانی و معنی شبیه بحدید است و بسریانی سمیقا گویند و آن گیاهیست ربیعی و قسمی از
برگش شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای او مربع و بقدر شبری و در اطراف او چیزی گرد و در آن تخم سیاه و منبت او سنگلاخها است و قسمی از

سنبل فارسی

سندروس

سندریطس

شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ خس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای هر جانب شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف
آن اشیای استدیر گرد و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدور تر و صلب و قسمی است قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه
ببرگ کشنیز و شاخهای او بقدر شبری مایل بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسبزی در دوم سرد و در سیم
خشک و قسم اخیر قوی تر از قسم او و همهٔ او قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رافع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و
شراب او جهت قرحهٔ امعا و اشتها نافع است سیناذج بفارسی سنگ سیاه گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر المس و ثقیل الوزن
و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد با تخلخل است و بهترین او نرم صلب ثقیل مایل بسرخیست در دوم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف
الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت
بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حکه و جالی معادن و چون در آب سایند مرجان را و جلا دهد بسیار بر رونق و در دو مضر عصب
و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنبالهٔ او کوتاه و پرموی و سیاه و زیر شکم او سفید
و با تفی خاکستری و در شکاری انگول نامند و در مازندران شنک و در درخشها جا میدارد در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت
و جهت درد سینه و سرفه و قرحهٔ ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب
و سنون او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت ردع اورام مفید است سنور بفارسی گربه و بترکی پشیک نامند اهلی و وحشی میباشد
و اهلی در دوم گرم و با رطوبت غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلای محرق او و نیمار که
نیمانه خاکستر شود با سرکه جهت شقاق انگشتان پا و سعدیل و سرگین او شدید الحرارت و طلای او با روغن گل سرخ هر روز نوبه رافع تب غب و حمول
و بخور او مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازهٔ او رافع نقرس و قدید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر استخوان شکسته نافع و مجلل
نفس و خوردن گوشت او موجب هزال و سل است و مهرباریس گوید مغز سر او با آب چرچیر شربا جهت تقطیر بول و درد گرده و
سقوط زهره گربه سیاه با روغن زنبق جهت تقوه و سیاه کردن موی سفید مؤثر است و ارطو سقوط خصیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته
و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او را جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهت درد
المر و نقرس نافعست طبیخ گفتار است سنبوسه یونانی ماوردی نامند از اغذیهٔ معروفه و مقوی اعضا و مهیج شهوت و مسمن بدن است و مولد
سدد و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیب او آنکه آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با
پیاز و ادویهٔ حاره در آن پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سنباذن بلغت شام درخت بلوط و بلغت مصر بلوط است
سناء اندلسی و سنار بلدی عیونست سنانیر بلغت مطر اهمیت سنوت بهندی کمونست سنقره شقرانست سخنوس مصطکی
سنط قرظ است سنبیر شونیز است سنبیان الارض فراسیونست سندوقس سرخیست سن اسم یونانی موست سنام الجمل کوهانست
نشر است سینا بلغت مصر نمک الموت سنونو بلغت مصر خطافست سنکا بلغت هندی قسمی از برنج است سنف بلغت
هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنجی بهندی زرنباد است سنبه بهندی انار است سند و سند مان اسم هندی
عود است سنکر اسم هندی غار است سنبهالی بهندی انقوات است سنل کچر بهندی پنج سنبل است سنگ بهندی شاخ حیوانات است سنجی
بهندی قلبیت سنگ کهار بهندی سم الفار است سنگ اسری بهندی توتیای قلمیست سنگ بهندی دار شیشعانست سنگ کار اسم فارسی حجر
المس است سنگ سرمه شراب است که از درخت نارجیل هم میرسد و در نارجیل مذکور است سنگ مغنیسا اسم فارسی باصطلاح شیشه گران مغنیسیا نست
سنگ کچ اسم فارسی حجر صیبین است سنگ قماق اسم فارسی و ترکی حجر الطلا است سنگ پشم اسم فارسی حجر حبشی است سنگ یشم
اسم فارسی سنگ پشت است سنگ زخم اسم فارسی حجر اعاج است سنباده اسم فارسی سنبادج است سنکل بلغت فارسی زوفا است
سنجد اسم فارسی غبیرا است سنجد کرکی بلغت اصفهان بار درخت بنجیست سنکدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنگ پشت اسم
فارسی سلحفاة است سن الکلب سیستان است سورنجان بیخیست شبیه بسیر صحرائی و مایل باستدارت و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید
و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک او با صلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات و برگش قریب ببرگ کراث و از آن قوی تر و

سیناذج

سنجاب

سنور

و سائرش بقدر زنبری و گلش زرد و بفارسی شلید نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه و در اکثر سرخ میباشد و منبت او کوهها در سیم گرم و در دوم خشک
و قوتش تا ۲ سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح سده و جاذب اخلاط از عمق بدن و دافع یرقان و سپرز
و با صبر جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مسهل و جهة مفاصل بسیار مفید و ضمادش با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد
استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه کوسفند جهة بواسیر مجرب و ذرورش و مخففه جمها و خوردن نیم درهم او با شیر تازه و
فانید تا ۲ روز محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش کثیرا و کمی زعفران و قدر شربت
از مفرد او یکدرهم و با ادویه نیم درهم و بدلش مستحلات بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او بیند و بوئیدن گل او مفتح سده دماغی و محلل
ریاح و درد سر بارد است سورنجان در صفهان مرد ناسد و ترکان شیرین بیان کویند در اکثر بلاد موجود و معروف است و تلخ او غیر مستعمل
و بیخ شیرین مایل بتلخی آن مستعمل و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند و تقریر تحیر نموده اند که مار او را
دوست میدارد و خوردن با او میمالد جهة انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظ
مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات فی عامل اعضا و باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهة اقسام سعال ربو و تنقیه سینه
و تنفس و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن
با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی مانده یقین رفع نشود با سهال و ادرار خارج میکرد و هرگاه مداومت خوردن یکدرهم
یکدرهم با مثل او شکر و نصف او ارزیانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام سال علتی ظاهر نگشته موجب جلا بصر و دفع درد
شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه و فی الکحال او جهة جلای بیاض و ضماد برگ تازه او در دفع بدبوئی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن
ماسویه گوید چوب او گرم و خشک و از سایر اجزاء او است و با قوه قابضه و محلل است و بسیار دوست را عبارت از آن دانسته و ابن الدوله
تیز با او متفق است و محمد بن احمد زکریا گوید تخم سوس قوی تر از سایر اجزا است و یوحنا بن سرابیون معتقد آن و داخل معاجین کرده اند و گویند مهم
بصره و نواحی فارس و از سوس اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد گویند اصل سوس مضر کرده و سپرز است مصلح او کثیرا و عناب و ثانی کسر سرخ و شربتش
تا نیم درهم و بدلش نصف او تربد و نصف او زنجبیل است و در سوس که آب مطبوخ بیخ مفشر او را بعد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع
افعال بهتر از آن و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سولان بلغت یونانی بخیت سرخ لون و شکل گرم و از دوم و مقابله
تیز در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهة لقوه و طلای او با روغنها جهة تحلیل اورام بلغمی و رفع ریاح و اکتحال او جهة
بیاض غلیظ نافعست سوسن معرب از سوسونا سریانیست و بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود میباشد و بیخ اقسام او متعدد و
طولانی و سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و اهل عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریت قوی و غیر سوسن آزاد است و اقسام فارسی
زنبق است و اشتباه جماعتی از عدم فرق اقسام او است و ایرسا بیخ قسمی از کبود بری و صحرائی است و گلش بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی
و بیخش یکدهن و دراز و بزرگ و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از جوهر ارضی محلل و ارضیه لطیفه و قوه مخففه و قابضه
است و مدر حیض و در جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع جرب تا دو درم و در درد جگر و امراض نفس و سپرز و خنازیر و ضعف از سایر د
ضماد او با سرکه و آرد جو جهة ورم حار انثیین و رائحه او محلل ریاح دماغی و محرک شهوت زنان و در درد نقوع قریب بزعفران و طبیخ او که با
او سرکه و عسل در ظرف مس بعد انعقاد جوشانیده باشند جالی و مخفف بلغم و جهة جراحت اطراف عضل نافع و مثل روغن ایرسا است و بیخ
افعال و خوردن او جهة قولنج ایلاوس و صفراوی و جهة امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا مفید و خائیدن بیخ او جهة رفع بدبوئی دهن و ضماد
برگ او و خوردن تخم او جهة گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن و ذلک او و قیاس است و قسمی از سوسن که
در تحت درختان میروید گلش زرد و کوچک و بیخش بقطر انگشتی و خوشبو و تلخی است قوی تر از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا و گلش گرم تر از
از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهة درد دندان نافعست و بغدادی گوید این قسم عدس الماء است سویق اسم عربی جمیع
ماکولاتست و در عرف اطبا مراد از او بو داده او است و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب
سرد بشویند و آنگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهة تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حار و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تخفیف و تسکین

و تسکین حرارت و سویق کهنه مدر تبرید و تر طیب او تقویت و مفرش تخ و مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و ارزیانه و دستار آن
و روغن کردکان و سویق شعیر با آب انار بن جهة قی صفراوی و صداعیکه از بخار و احتراق و رطوبت معده باشد مفید و باشربت در دها
روغن کرده جهة سحج عظیم و تقاضای بسیار بی اطلاق و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بسیار موثر و سویق سوبا اینچه خشک کرده و
بو داده سحق کنند جهة اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع و مبرد و مسکن حرارتند
سویقیه مؤلف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و پخته بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل و شکر و اندکی آب او را
روان سازند و دارچینی و قرنفل و سایر افاویه اضافه نمایند و دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده مکرر بر هم زنند و استعمال نمایند از جو و گندم و نان خشک
نیز ترتیب میدهند و بهتر از همه برنج و عسلست و در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خام از سینه و سینه و تنفس و مفتح سده جگر و سپرز و مهیج
و هاضم و جهة یرقان و استسقا و عسر البول نافع و مصدع و منجر و معمول از ذرت محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و
از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است سوقال بوجریج گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است
گرم و خشک و با مویزی و حلاوت و در درد مفاصل بارده نافعست سواد الهند و لبند کشت برکت است سوزاج سرخست سوج
معرب از شوبه فارسی و آن بارود است سوزیون شیخ الرئیس گوید شیخ ارمنی است سور بار و نار شکسابت سود انات
مرغیسکه بفارسی دارکو و نعر یعر گویند گوشت او مبهی و مفرد ماغست سواد الحکام سادوران است سواد القضاة عفص است
سواس جو مانه است سوقوطون ابروتست سوتخس بهندی باریست سوسن جبلی شامل زان و ایرسا است و هر یک قسمی
از انند سوسن احمر دلبوشت سوسن بری ایرسا و سوسن زرد دلبوشت سوسن ازاد اسم فارسی زنبق است سوطیس اسم یونانی سلق است
سوناقون و سوماخیون اسم یونانی هفاجیت سوقی اسم یونانی تین است سونبر سینبر است سورقطون حصی الثعلب
سورسان سولانت سودریقون اسم یونانی قنطریون است سورنجان هندی حلیب است سوسمار اسم فارسی ضب است سود
اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است سونه بهندی ذهب است سوناموله بهندی بابونج است سوندهی بهندی اذخر است سوی
بهندی شبت سولا بهندی خزرات سورجبلی ولیغون است سهاکه بهندی تنکار است سهمکن بهندی بهمن احمر است سهرین بهندی
دارچینی است سهنجه بهندی فلفل ابیض است سیا آلیوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد گیاه یکی شبیه برازیانه و از آن
قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمرش انجدان که کوله نامند و دراز تر و تند طعم و بیخش زیاده بر سبز و با عطریت و بیخ این قسم در افعال
قویتر از سایر اجزا است و دیگر ایرک شبیه بلبلاب کبیر و از آن دراز تر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه مشابه گندم و بزرگتر از
آن و تند تر و خوشبوتر از قسم اول و قبه او بزرگتر و ثمرش عریضتر و بزرگ بمقدار روفربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قویتر و از ثانی ضعیفتر
و دیگر اینات شبیه بانجدان و ثمرش سفید تر از آن و مستدیر و دراز و قریب بانکه و لطیفه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند
از آن تخمی دراز تر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه ببزر ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمولست و مستعمل از سیا آلیوس مقشر اینست و مجموع
اقسام در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی معده و جهة صرع و عسر نفس و تقطیر بول
و اخراج جنین و درد رحم و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و از ادویه بلغم منجمد و یکمثقال او با فلفل و شراب جهة رفع مضرت هوای
سرد و مداومت نه قیراط تخم او با سکنجبین تا ده روز جهة درد کرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه و تنفس و سرفه کهنه و امراض کرده
و مثانه رافع و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و اکثار او مضر جگر و مصلح او زرشک و قدر شربتش یکمثقال و بدلش انجدان است سیاردون ابن ماسویه
و ابن الدوله گویند چوب سوسن است که بفارسی ثلمه گویند و حنین ابن اسحق و محمد بن زکریا جهة اشتباه بیخ سوسن را شونیز دانسته اند و
گفته اند چوب شونیز است و مؤلف منهاج گوید در او تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهة معده و ادرار و فرمودن از آن مفید است و ممی
گوید قلقاس است و بغدادی و نطاکی مجهول الماهیت میدانند سیسنبر اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد و بری مسمی بذباب و برگش
شبیه بنعناع و از آن سفید تر و خوشبو و تخمش از ریزه تر از تخم ریحان و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی
و دل و مدر بول و حیض و مخرج کرم و تخم شربا و جنین مرده شربا و حمولا و با قوه تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهة درد سر خصوصا با سرکه و روغن

کلی و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب طبیخ او جهت رفع قمل
و عرق به و درد رحم و فواق و سنگ شانه و باسرکه جهت نفث الدم نافع و مضر ریه و مصلح آن کشنیز و قدر شربت از خشک یک مثقال و دهنش
مرزنجوش است در دهن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند با کل او را در روغن مکرر کرده در آفتاب گذارند جهت سدهٔ دماغی و منخرین بغایت
بغایت مؤثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بی عدیل است سپستان بباید بود در فصل الف اسم درخت
سپستانی و بری می باشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع عجب اماکن و غیر سپستان بباید بود بعد از سین اوست و گذشت در عریض الورق و بار
و برروی اسم چیده می باشد و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمرش دانها بقدر عدسی با مین زردی و سیاهی و در باغها جهت خوش منظری غرس کنند
و بعضی دانه او را حب الفقد و بعضی ثمر اش دانسته اند و اصح آنکه زرد و مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال از من
و نفث الدم و دافع سپرز و باشیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و بیخ کشیز او در انجمن خضر حیب و زچهار شنبه قبل
از طلوع آفتاب بالخاصیت سورت جاه و قبول نظرها و صداع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم و بدلش با آورد است سیبیا نوعی
از ماهیست و بعربی لسان البحر نامند و بفارسی خ ... مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجر و در جوف
او رطوبتی سیاه که رشش مداد کتابت توان کرد در آخر دوم گرم و خشک و دیر هضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و دفاکتر استخوان
او جهت جلای آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم کل حیوان و سنون او جهت جلای دندان بسیار مؤثر و ذرورش مجفف
زخمهاست سیلان بعربی اسم عصارهٔ خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از آنست و در جمیع افعال مثل دبس
والطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله بصفراء و مضر محرورین و سدد است بخلاف طبخ که سدد نیست و مصلحش سوماق و ترش است
سیلم ابن تلمید گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن سیسعه بلغت مصر روغن شرب صحرائیست سیاب
فلاست سیبال با بمنت سیف الغراب دلبوشت سکران بجنت سکران با بحوت قلوس است و گویند ماهیزهرج جنت
سیشیرون حرف اللام است بلیسنوس فنتس است سیناهر هندیست سبرقرة العین است و بلغت فرس اسم توت سیقو یدلون
جمیز است میاسون یونانی سمسم است سیس ایارس یونانی بمعنی خیار بستانی است سیقس اغریوس بمعنی خیار برّیست
سیقا فیلوس یونانی انیسون است سیم اسم فارسی فضه است سیر صحرائی اسم فارسی اسقوردیون است سیکت بهم فارسی ارقونست
سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و باصفهانی سیاه سر نیخ نامند سیماب اسم فارسی زیبق است سیبین اسم هندی نوعی از زرنیخ است
سیچقان اسم ترکی فار است سیب اسم فارسی تفاحست سیبذر اسم هندی سرخت سیورت اسم هندی مرقشیثاست سیال
اسم هندی شقاقلست سیا اسم هندی سنبلج اسم هندی اشنانست سیاه داران اسم فارسی دار دانست سیهم اسم هندی گزرست
شاهترج معرب از شاهتره و دو نوع می باشد یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه بگشنیز و گلش نفش و یکی را برگ عریض و گلش سفید و هر دو قسم را
طعم تلخ و با اندک شوری و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاء است و مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است
و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و مدر بول و ادرار و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مرهٔ محترقه و صاف
کنندهٔ خون و باعث اشتها و خشک او در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه و باسرکه جهت قی صفراوی
و غثیان بلغمی و آب تازهٔ او با تمر هندی جهت تنقیهٔ معده و امعا و رفع وبا و یرقان و جرب و حکه و اکتحال عصارهٔ او جهت تقویت باصره
و با صمغ جهت منع روئیدن موی منقلب کننده باشند و مضمضهٔ او جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه و ضماد خشک او با حناء که
در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و نشستن در آب منقوع او جهت رفع قمل و ضنان که رشک و ابریه باشد نافع و این مویه ضماد تازهٔ
او را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و تخمش معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزاء و دانسته اند
و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او ۳ درهم تا پنج درهم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ
تا ده درهم و بدلش بصفهٔ وزن او سنا و دو ثلث هلیلهٔ زرد است و در بعضی بلاد قسمی از گیاه شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنگتر و باریکتر
و شبیه بافسنتین و گل او مایل بسیاهی و سبزه و با اندک بدبوئی و قاتل گاو است او غیر شاهترجست و غیر مستعمل شاه صینی عصارهٔ

جامد سیاه صفائحست و بر آن نقشی شبیه بنقش خاتم و گویند عصارهٔ ریوند است و بعضی عصارهٔ حماض چینی دانسته اند مایل بزردی
او بهتر و از بلاد هند خیزد و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره و ابتدای آبله و شراب او جهت درد سر و منع صعود بخار و ضعف
معده و ذرور او جهت نزف الدم جراحات نافع و او غیر ترزوی خطائیست شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ است و قسمی هم
بزرگ برگ سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سدهٔ دماغی و رائحهٔ او مانع وبا و نافع درد سر محرورین
و مسافرین و گریزانندهٔ هوام و جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن
او جهت قلاع و ضماد تر کردهٔ او با آب مبرد و مقوی اعضا و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیت معدن جمیع امزجه و بوداده او قاطع اسهال و زحیر
مزمن خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فضول آن و قدر شربتش تا ۳ درهم و از عصاره و جرم او تا ده درهم و
مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه است شادنج معرب از شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند جهت
قطع سیلان خون نه آنکه در رنگ شبیه بخون باشد و او سنگیست در شکل شبیه بعدس و زود شکن و الوان مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی
هندی گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبونترین و فاکستر رنگ تیره حقیر نوع سفید او را در
فیروزکوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوار و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمیکه ثقیل الوزنست و شادنج غیر
مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مغسول و مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست
و مجفف و قابض بلذع و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوهٔ باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انار زرد
و شیاف او جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض دائم و درد رحم و با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و قرحهٔ امعا و زحیر و سل
و طلای او با سفیدهٔ تخم مرغ و شیاف او جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و با شیر دختران و شیاف او جهت رمد
و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهت امراض بلغمی چشم و ذرور او جهت رفع گوشت زیاد و جراحت
و روئیدن گوشت مجرب و با آب کشنیز و مانند او جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضاء عصبانی
بیعدیلست و قدر شربت از یکدانگ تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و بدلش مقناطیس سوخته و در ادویهٔ عین حضض و در غیر آن دم
الاخوین است شارف اسم هندی بیخیست شبیه بترید و طعمش بحدت و ذیمقراطیس گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم و ملینی
و جهت امراض بارده نافعست شاطل و شایل نیز گویند بفارسی روشنک نامند و دوائیست هندی شبیه بفطر خشک و بقدر بلوطی
و زرد رنگ و کوچکتر و با تلخی و بوست او بسیار رزین و در مابین سیاهی و سرخی و املس در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه
مفاصل و اعصاب و جهت فالج و رعشه و لقوه و صرع و امراض باردهٔ دماغی نافع و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و قدر شربتش تا نیم مثقال
با مثل او نبات شاه بلوط در بلوط مذکور شد شاه برج معرب شاه پرکست و آن تفاح است شاربوقان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد
باشد و در حدید مذکور شد شاه انج سجیم و بقاف تخم قنب است و در انجا مذکور شد شاهیانج برنوفست و جمفرم برگ و شجرهٔ ابراهیم را
بعضی باین اسم نامیده اند شاه صیلی خاصیلست شاریا اسم سریانی ادیسم است شاب درخت ماهودانه است شاهسفرم رومی
اسطوخودوس است شاه رومی فلفل سفید است شانهسر اسم فارسی هدهد است شادنج هندی شامل حجر هندی و قسمی از شادنج عدسی است
شال کره بلغت دیلمی و شال اشیمی و بلغت مازندران دلدلست شال خنه اسم مازندرانی و سمه است شاه ملک اسم فارسی بطارح
است و اقسام سمک مذکور شد شاع اسم فارسی قرن است شبت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید ثانه ثالث و مؤلف تذکره تصحیح نموده
کیاهیست معروف و بفارسی شویت نامند شبیه برازیانه و اهل تجربه بتفرس تحقیق نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت و بعضی راضی نقل
سیاه بحر میشوند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و در اول خشک و از ادویهٔ کبار و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم
او در اینفعل قویتر و مسکن مغص و مفتح سده و هاضم و با تریاقیه جهت یرقان و امراض بلغمی قاطعه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز
و ربو و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهت سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او و تخم او
مسکن مغص و محلل نفخ از افطار بدن و رافع غثیانی که از چشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد گرده و مثانه مفید و سوخته

اودر سیم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و نواسیر شرب او ضماد او نافع و خوردن او با مار زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصات و عسر البول مجرب
دانسته اند و ذرور او جهت تجفیف قروح پرچرک و جهت قروح قضیب بسیار و قطور عصارهٔ او جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ ان جهت امراض
رحم و ضماد مسحوق او با عسل که در طبیخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبع و شحم او در اطعمه و ریشهٔ او جهت اصلاح معده و خوردن
ترشی او بعد از طعام مقوی معده و مداومت خوردن او و اکثار او مضعف باصره و قاطع منی و منعظ و مضر محرورین و مصلحش آب لیمو
و امثال او و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا ۲ درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر سر کداشتن اکلیل است با نخامیت مانع امراض
دماغی و مورث قبول عامه است و روغن او که عصارهٔ او را با امثال او یا روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او شود و یا تازه
او را در روغن ریخته و بعد از یک شبانه روز صاف نموده مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن و محلل و جهت عیا و درد مفاصل و تهیج اطراف
و درد عصب و دفع قشعریره و لرزه و تلیین صلابات بغایت مؤثر است شبرم نباتیست شیردار و منبت او معمورها ساقش شبیه بنی در
گره و بقدر زرعی و برگش شبیه ببرگ خون و برگ کاج و گلش بنفش و دانهٔ او شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخش بطبر در شیر و توبرتو و ثمرش قوی تر از
برگ و بهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه بپوست بیخ باشد در سیم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و
با قوهٔ قابضه و مفتح دهن رگها و سده و مدر و اخلاط از عمق بدن و موافق معده و جهت قولنج و درد مفاصل و استسقا و رقی و ضماد او جهت توتا
سعدی و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث تهیج ... و محرق منی و مضعف اشتها و کمتر استعمال کنند و تپ و کرب و غشی
و خناق و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال و هست با انیسون و مقل و هلیله زرد مصر و قدر شربتش
تا یکدانگ و بدلش مازریون شبه اسم عربی روی توتیا فارسیست سیج را بفارسی شبه نامند و آن از معادن و فلزات است و بعضی اسم مطلق
مصنوعی از روی توتیا دانسته اند که بفارسی برنج گویند و مراد از مطلق او معدنیست و آن شبیه بقلعی و بجوی مایل و از سنگ اند که در گداز
تر است در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظروف آن مقوی دل و معده و دافع خفقان و سوختهٔ او جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب
و در ادویه جهت کشف آثار او رام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یک دانگ و در تبدیل اسود ابیض باعمال مخصوصه مجرب است و مؤلف
تذکره گوید که چون رفع ریق او شود قلعی را ملحق بنقره میکند و خاصیت او آنکه هر گاه آب را در ظرفی ... ریخته از او کرده و در ظرف دیگر
بازی قدری شوره ریخته ظرف آب را در آن حرکت معتدل دهند آب را بغایت سرد کند و معمول هند است شب از جملهٔ معادن ارضیه غیر کامل
المعدنست که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و کبریت باشد و ان جسمیست شبیه بزاج و با ترشی اند که بخلاف زاج که بی طعم ترشیست
و در اکثر افعال قریب بزاج ... و گرجستان و یمن و ... صعید و مصر ... او را هفده قسم دانند و انچه موجود و ابتدا او است
یکی سفید شفاف مایل بزردی و بی زردیست که یمانی گویند و آن آبیست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی بی زردی و شفاف را بفارسی
زاج بلوری نامند و پارچهای مربع شکل را مکعب و مشقق و مایل باستدارت را زاج مدحرج نامند و قسم نرم ملمس زود شکن که بازهو ... باشد
زاج زفر نامند و این اقسام در ادویه مستعمل اند و قسم زرد مستطیل و قسم غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بنج و شور طعم باشد در ادویه مستعمل
نیشد و قسم ازرق شفاف سیاه مایل بتیرگی و از جمله سموم ... عبارت از زاج باشد مجموع آن در دوم گرم و در
سیم خشک و مجفف و قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کنندهٔ گوشت زیاد و التیام دهندهٔ قروح و دافع حرکت و زنگ معادن و
در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب او مانع قی و غثیان و مقوی ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و حمول آن رافع سیلان
حیض و مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد آن با روغن زیتون جهت اورام بلغمی و با ادویهٔ مناسبه جهت استسقاء لحمی و تهیج و با مورد
جهت رفع بدبوی زیر بغل و عرق و با نمک و عفص و سرکه جهت قروح ساعیه و خبیثه و با آب زرجه جهت حکه و جرب و با عسل جهت رفع آثار و با موم جهت
داحس و با آب جهت رفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و کرکش پوست تخم مرغ و سرگین ... بالسویه جهت رفع بیاض مجرب
و با سماق و عفص جهت دمعه و حمرهٔ ... ملک چشم مفید و نفوخ آن ... و قطور او جهت رطوبات و گرانی
سامعه و سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویت لثه و لهات نافع و گذاشتن او در زیر جلد خواب مانع احتلام و دافع
قرع و خوردن او مورث سعال و سل و دو درهم او کشنده و مصلح او روغن تازه و میوهای ... و قدر شربتش ... و بدلش نوشادر است و از

خواص او آنکه چون کسیرا چشم بد رسد و شب انجور کند و در آن قطعه نقطه بصورت چشم ظاهر گردد و هر گاه آنرا در طرف قبلهٔ خانه
الشخص بگذارند هر گز چشم بد با من انخانه نرسد شب بضم اول و سکون باء موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است شب القباعین
شبلا ساکفه و شب العصفر و شب الفی قلی مصعد است شبوط نوعی از سمک است شبوقه نوع کبیر ضمان الارض است شب
هدهد است شبطباط عصی الراعیست شب پره اسم فارسی خفاش است شبدر اسم فارسی هند قوفی بستانیست شبه اسم فارسی
سیج است شب الخز اسم فارسی بیخ بیخ است شترغ اسم فارسی نغامه است شتر اسم فارسی ابل است شتر بچه اسم فارسی
جزوره است شث شاه شلشه نباتیست بیاق و شکل و منخر در اوراق متراکم تو بر تو و با رطوبت بسیار کم و کریه الرایحه و زرد و
او کوهها و سنگلاخ و دباغان دباغت پوست از او میکنند در دوم سرد و خشک و آب او حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف
الدم همه اعضاء و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام ماميثا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربتش یک درهم و بدلش سماق است
شجره ابی مالک قسمی از عرطنیثا است تر و نهری و منبتش کنار آبهای جاری و سایه ها است و ساقش منحصر در یکی و مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی
و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل اره و در هر عقده ساقش دو برگ میروید و شاخهای او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرایحه و ثمرش بقدر
نخودی و دانهٔ او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و لزج و بیرون سیاه و اندرون سفید چون بر آب زنند مثل صابون کف میکند و با ان
جامه میشویند و آن غیر چوبهٔ صباغان است در اول درجه دوم گرم و در یبوست قریب باعتدال است و بیخش از ادویهٔ شریفه مسهل
سودا و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداوی و در رفع جذام بیعدیل حتی تصریح نموده اند که از مداومت و غذایی که تغییر شکل شده
باشد رفع میشود و مقطع بلغم و جالی و ضماد بیخ تر او جهت خنازیر و طلای برگ تر و نهری رافع صداع و التیام دهندهٔ زخمها است و مضر مثانه
و مصلحش سکنجبین و شربتش تا ۲ درهم و بدلش بوزن آن حجر ارمنیست شجره الراهب امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که شجره ایست
غیر نباتی که هودانه در بلاد دمشق مزروع او نیز میباشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و ورقش اعظم از او میکند در طعم شبیه بطعم او دانهایی که در شاخها
بالا میباشد منقی قوی از اسافل مسهل بلا قی و از وسط منقی و مسهل و قدر شربتش از پانزده دانه تا چهل عدد شجره مریم نبات بخور مریمست بخور
مریم مذکور شد شاخهای او در هم و شبیه و در یکدیگر چون در آب گذارند دراز و بالیده شود و چون خشک شود بحال اول عود نماید در سیم
گرم و در یبوست معتدل و مفتح و دافع بلغم و محمر بشره و جالی و آب نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای او جهت نواسیر
و بهق و برص و اندمال زخمها و بردن گوشت زیاد مؤثر و مضر ریه و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهم است شجره الطلق شجره مریمست شجره
الیمام صامریوما است شجره القطران شربین است شجره الدم ابو خلسا است و بعضی برشاهترج نیز اطلاق مینمایند شجره الکافور شامل
قیحان و ریحان الکافور است شجره البهق قثاء بریست شجره البق و شجره النسم اسم دردار است شجره سلیمان و شجره ذوالقرنین
و شجره الصنم بیروج الصنم است شجره الجن دیودار است شجره القدس نوع بزرگ قثاء است شجر حمره آزاد درخت است شجره
و شجره الکه صنوبر هندیست شجر الحیات درخت سرو است شجره الحایضه مغیلانست شجره الحیه جنطیانا است شجره
بارده لبلاب است شجره رستم زراوند طویل است شجره موسی علیق القدس و عوسج رشامست شجره طیبه درخت خرما است سپستان
شجره التنین لوف الکبیر است شجره الخطاطیف عروق الصفر است شجره الطحال ضریه الحدیث است و گویند فاشرشین است
شجره الضفادع کبیکج است شجره الکف اصابع الصفر است شجره الذئب درخت ... است شجره التیس طواغوبت شجره البراغیث
طباقست شحم نوعی از اریاساخت که بآتش پخته باشند و او را اقیق نیز نامند شحم بفارسی پیه نامند و سمین را فربهی و هر دو از دسومت
مائیهٔ دموی که در سطوح اعضاء منعقد گردد و در شحم شدت انعقاد او اقل مائیت مثل پیهی که در قاعدهٔ دل میباشد و سمین اکثر مائیت و اقل
انعقاد مثل فربهی که ملاصق روده ها است و از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و لطیف تر است و پیه
هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و میشود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم در نضج و تلیین اورام و قرحهٔ امعا پیه خوک را دانسته اند
پس پیه گردهٔ بز ماده را و پیه خرس را جهت داء الثعلب و پیه مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون با زنجبیل پخته شود جهت قرحهٔ مثانه و
پیه ماهی که از آفتاب گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهت مفاصل بغایت نافع اند و چون

شب شبدر شبلا شبه شبوط شبوقه شب پره شبطباط شبدر شبه شتر شترغ شتر بچه شث

شجره الراهب

شجره الطلق شجره الیمام شجره القطران شجره الدم شجره الکافور شجره البهق شجره البق شجره سلیمان شجره ذوالقرنین شجره الصنم شجره الجن شجره القدس شجره حمره شجره الکه شجره الحیات شجره الحایضه شجره الحیه شجره بارده شجره رستم شجره موسی شجره طیبه شجره التنین شجره الخطاطیف شجره الطحال شجره الضفادع شجره الکف شجره الذئب شجره التیس شجره البراغیث شحم

خوامند که شحوم را مدتی نگاهدارند باید پر دهاو کثافات او را گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش که گذشته صاف او را با قدری سعد یا دار
شیشعان و یا اذخر و یا سوسنبر و یا شراب چند جوش داده یا بقدر مضاعف که خته یا یکی از ادویهٔ مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده
خوردن شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرور سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرود زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در جمیع افعال
دهن زیتون و در زرد و بهتر است شحرور مرغیست سیاه و سفید و پا و زرد و مایل بسبزی و بقدر قمری و تر که قره طاوخ و با صفهانی غوغان
و بمازندرانی توکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذاء و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خوردن او با بادام بغایت مورث حسن صوت
و رافع گرفتگی آواز است شحم الارض قطن است و گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند شحم کشنج است شحم النخله
جمار النخل است شجمه هم قسم خیر لبلاب است شحم الاترج الباطن شحم اللح خلطی ریت شحم فاوند قاوند است شخر نجار معجمه
قلی است شخار هفر بعنت اهل صناعت ملح القلیست شعب نوبال الذهب است شرخ شحم بمجاز است شراب بروق شراب شبک
نان میده و کمات در او خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهانست شربین از اصناف سرو است ثمرش
از آن عرعر و ثمرش شبیه بار سرو و از آن کوچکتر و بهترین قطران از او حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و بیخ و ریشه
و از آن کوچکتر است و در صفهان معروف برخت نوش است و قسمی از آن کوچکتر و خار نا کست و ثمرش بقدر گردکان و عرعر بری گویند و
اقسام او در اول سیم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهره و باطنه و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و نطول او
جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل او ... و امراض رحم و مقعد و ذرور او رافع نزف الدم و اعیا و جهت التیام قروح و خوشبو کردن
رایحهٔ بدن و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مجرح چشم
و جهت سعال و علل جگر و کرمدین ارنب بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است شری گیاه حنظل است
شربیت فرانسوی سنت شرار زنج مصعدات شراب چوشی شرابیکه در جزیرهٔ چیوش بلاد مغرب با آب انگور و آب زیاد بعمل میآورند
با عفوصت و تندی میباشد شراب اسم اصطلاحی خمر است شربت خشخاش اسم فارسی دیا قود است شراب حزما اسم فارسی صندل است
شرابت دو منا ... اسم فارسی شرشتین است شش تره فو است شقاقل شقاقل است شش بیش اسم بیخ نباتیست که
در دیار الغربای بلاد مصر یافت میشود سطبر تر از انگشت و بیمزه و مایل بزردی و جهت استقاء زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و شقت
اخراج زرد آب میکند شقیه بلغت مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود در کوهها برف دار و برگ و تخم الخباز مثل زیره و طعمش با اندک تندی و
شیرینی و بیخش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج و بالخاصیت باوجود کرمی جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت
حصات و محلل ریاح معده و رافع آکله مستحکم و ضمادش جهت صلابت معروف بشوکه گویند مجربست شطریه شعیر نبطیه نامند شعیر بفارسی جو گویند بهترین
او سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوهٔ جالیه و قابضه و مجفف
و رادع و مسکن غلیان خون و منفخ اندکی و مصلح شیر تو عات و مورث اغراض و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد بو داده
او که سویق نامند با قدری شکر بهترین غذای بلغمیست و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از تخشیب از کوفته تا بگریخ
از آن بنوشند جهت رفع تشنگی معده و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبهای اسهال صفراوی معدلست و آب مقشر مطبوخ او بتدریج مهرا
پخته شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب و جهت تبهای
تند و جگر حار و سل و دق و قرحهٔ ریه و امعاء و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشاء بارده و نفاخ و مصلح او کلقند و در حین احتقان
طبیع استعمال او را جایز ندانسته اند و مطبوخ با نصف او خشخاش گویند جهت صداع حار و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری
و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهت سعال و درد سینه مجربست و شیره جوکه کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و
غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد آرد او رادع و محلل اورام صلبه و کشانیدهٔ دمل و با اکلیل
الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب جهت نقرس حار و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و حکه و با بیخ و افیون و کاهو و مانند او
و مانند او جهت صداع و ورم چشم و نزلات و بادسرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفت دیده و مغرغره شیرهٔ او جهت ورم و درد حلق و طلای

شعر

مطبوخ او با انجیر با مار العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت مؤثر و ضماد سوختهٔ او جهت کلف و خراز نافعست شعر بفارسی مو نامند و متولد
از بخارات اخلاط و محترق از منکون میشود بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و مراد از مطلق او موی انسان است
چون با سرکه تر کرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب و روغن زیتون نافع ورم جراحت سرد و سوخته
او بغایت مجفف و پلنع و سعن و جهت اکله و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح و باکندر و زرفت جهت جراحت سر و با
مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه قوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بروز مقعد بغایت مؤثر و قطور او
با سفیدآب و توتیا مغسول و کحل ارمنی جهت حرقت البول مجرب و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سدد و گریزانیدن هوام و حمول او

شعر الغول

جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات مؤثر و با مار الشعیر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجرب است شعر الغول گیاهیست
بساق و ثمر و منحصر و برگ او ورق خشن شبیه بسبز جن و مایل بسیاهی و بیخش سیاه و پر ریشه و غیر پرسیاوشان است و در دار المرز کثیر
الوجود است و در شکارن کرف نامند و در خواص قریب پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قویتر از آنست شعر الجیاد نباتیست
غیر از پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه و چند شعبه و شکل و مستدیر بجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ
و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک و بخور او را جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی

شعر الجن شعر الارض
شعر الخنازیر شعار بر
شعور الصقالبه
شعیر رومی شغال
شغنین بر

راهروانست شعر الجن شعر الغول است شعر الارض و شعر الخنازیر شعر الجیاد است شعار بر قنا بریست شعور الصقالبه زعفرانست
شعیر رومی خندروس است شغال بغین معجمه اسم کلب بر و آن ابن اوی است شغنین بر مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق
گردن او سیاه و ناتمام و تر کی وار الا فاخته گویند و در دوم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بخون صالح میشود و مقوی
قوهٔ ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کنندهٔ قوهٔ حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز
و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیات الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را در قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگر زنان

شغنین بحر

زن مقاربت نشواند کرد و جالینوس گوید تخم او را با عسل و یا اندک بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجربست و مهرا پیه او را
جهت درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته اند شغنین بحر حیوان دریائیست شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنباله او شبیه
بدنبالهٔ موش و در زیر دنبالهٔ او نیشی مثل خار و از زدن نیش او الم عظیم حاصل میشود و چون نیش او را در زیر جامهٔ خواب کسی گذارند مورث
بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل خانه و پاشیدن سحوق سوخته او بر در کسی باعث تفرقه و بغض ایشان
میگردد و بدینجهت او را حوت الشر نامیده اند و گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم حبس

شفلج شقا لو شغر
شقفیر شقورس شقائق

بول میشود و مادامیکه رفع ننمایند ساکن نمیگردد شفلج بار کیاه کبر است شقا لو اسم فارسی خوخست شغر ک اسم فارسی جنبل است
شقفیل شقاقلست شقورس قنا بریست شقائق معروفست چون نعمان بن منذر در خورنق او لا زرع نموده مسمی بشقایق
النعمان گشته و او بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه او اشبه بخشخاش کوهی و مخدر قوی
و تریاق او بغایت قوی السکر و در دوم گرم و خشک و جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم
با مفتح جهت تسکین درد عضا و حشا که دفعة بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف و دسلعت و شرب طبیخ برگ و ساق او
که با کیاه جو پخته باشند مدر شیر و مسقط جنین و طلای عصارهٔ او منقی چرک زخمها و دافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات
دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن موی و رافع قوبا و مداومت شرب تخم او هر روز
یکدرم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرم از قی او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از گل شقایق پر کرده
و فرش لحاف او را سخت نموده چهل روز در سرگین دفن کنند و هر هفته سرگین تغییر دهند خضاب صاحب ثباتی شود و گویند مجربست

شقاقل

شقاقل بیخیست پر گره و با لزوجت و اندک شیرینی و لطبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پر گره و بر هر گرهی برگی رسته و ثمرش بقدر نخود
و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل از او بیخ او و قوتش تا چهار
سال باقی و در اول گرم و در دوم تر و مسمن و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و مثانه و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش

شقاقل — شقر دیون شقر شقیق شکر تیغال — شکاعی — شکرک — شکوهج شکوتا شکر تنبک شکوفه شکنه شکربیز شلغم — شلجم شلیج شلیل شمع

عسل و مربا و باعسل بغایت و مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش در تقویت باه بوزن او حب الصنوبر و بوزیدان است شقاقل
رغبت بقدر زاغه سبز و بدبو و بفارسی سبز قبا نامند و در شکار بکار کرد و گویند ... در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه
و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه و جهت کلف نافع است شقر دیون اسقوردیون است شقر و شقیق اسم شقایق است شکر تیغال
اسم فارسی نهبلست و آن غلاف حیوانیست شبیه بکرم که در خار از روت مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میمیرد و مایل بسرخی
و سفید و شیرین در حرارت معتدل و در رطوبت مایل و نافع بالزوجت و ملین و مسکن حدت اخلاط و سورش مری و جهت خشونت سینه
و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش نشاسته و مولف
اختیارات آن را شکر العشر دانسته و فیه ما فیه کما لا یخفی شکاعی از اصناف بادآورد است و از آن فاضل تر و مجفف تر و بعضی هر دو را یکی
دانسته اند و اول اصح است چه بادآورد شامل شوکه بیضاء و شوکه عربیه است و در بعضی بلاد شکر خر معروف و خیر اکل سفید و یکی بنفش است و
اخیر مخصوص بشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن و مستعمل از آن بیخ و ثمر و بیخ قوی تر از ثمر و قاطع نزف الدم و با قوه تریاقیه
و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهت تبهای اطفال و تبهائی که بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش یکدرهم تا دو درهم
و بدلش بادآورد و سایر خواص در اختیارات مذکور است شکرک بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش و رایحه موشی که
از آن خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از معادن قناله است و اهل صناعت
او را در کل مقام بدل زرنیخ میدانند و آنچه زرد باشد زبونست و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و وزنش سبک میگردد در چهارم
گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها است و با احداث درد شدید که صبر بر آن نتوان کرد و طلای او با روغنها جهت حکه و جرب و داء
الکلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال او در یکی دو طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم درهم او در یک روز کشنده و تریاق
او تراشه پوست تخم های حیوانات که سوزانیده بقدر ربع او تا دو چندان بیاشامند شکوهج اسم معرب شکست شکوتا کشوثست شکر تنبک
اسم فارسی حجر العوج است شکوفه اسم فارسی نفاخ است شکنه اسم فارسی گرش است شکربیز اسم فارسی فانید مجر معمول سجستانست شلغم
معرب شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی و بری بر دو قسم است یکی از آنها نباتش دراز و برگش بعرض انگشت مهین و
بیخش باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منبت او مزارعست و دیگر منبت او سنگلاخها و زمینهای نمناک و نزدیک
آبها و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکولست و برگش شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و املس و گلش اشرف و تخمش مثل بستانی
و مایل بسیاهی و تخم قسم اول منفتح بشره و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در
اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصات و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن
زیره و شیرینیها و ریشهای باریک او که سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و ترشی شلغم ملطف رطوبات
و مقوی اشتها و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزاء او جهت نقرس و شقاق و حکه مفید و تخم او در اول سیم گرم و در اول تر و
مهیج تر از بیخ او و مشهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش
تا دو درهمست و روغن تخم او جهت ریاح و رفع عیار و تقویت تناسل تریاق و ضماد او مفید مثل بارد خیست هندی و آن را نفر جل هندی
گویند و بزرگتر از فندق و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم ملمس و بی قشر در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط
غلیظ و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درهمست شلجم اسم
شوندراست شلیج تخم انجبار است شلیل بلغت خراسان میوه ایست بقدر گردکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و داخل
بهار میرسد و لذیذ و لطیف تر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از آن و بیغاله است شمع بفارسی موم نامند زرد و سرخ او را اگر
گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در ماهتاب سفید میگردد در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست
و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده فرو برند و یا در روغنها حل نموده
بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و جهت درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و ثقل در دکلو و لهات و تصفیه آواز بعد لیست

وطلای او

شمس شمار شامه — شمشیر شمیقه شمول — شمیت شمخاطر — شند — شنج شنبلید شنار — شنبیر شنداف — شندله شنکار الصناعه — شنجار شنبلیله شنجرف — شنک شوندر — شوکران

وطلای او جهت حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و توسیع کردن و بحرکت آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و رفع اذیت زخم حربه
زهر دار مؤثر و بخور او جهت رفع عفونت هوای وبائی و بعرق آوردن صاحبان تب و رایحه او جهت بدبوئی و اذیت بوی مردار و حقنه او با
روغن گل سرخ جهت سحج بغایت نافع و رافع اشتها و سدد است و مصلحش نان و قدر شربتش تا نیم درهمست و بدلش ارد باقلیست و گویند چون
آشیان مگس را بسوزانند و نظر فی بمالند و در آب دریا و سایر آبها بگذارند آب شیرین را بخود جذب میکند و موم شمع عروسی را در تسخیرات
جهت محبت و آنچه در غرا بسوزانیده باشند جهت بغض مؤثر دانسته اند و از خواص او است که چون قمر در سنبله تثلیث و عطارد از نحوست
بری باشد یکمثقال موم شمع عروسی با سه قیراط موم پاک که در یکدرهم نقره مضبوط نموده نگاهدارند غلبه بر همه خصم او را روی دهد و زبان دشمنان
بسته شود شمس بلغت اکسیریان ذهبست شمار رازیانج است بلغت مصر و شام شمشاد اسم فارسی بقس است شامه در دواست شمشیر
قاقله صغار است شمیقه شامل روغن تربی سند ربطی است شمول خمر است شمیت اسم هندی حلبه است شمخاطر اسم ملح سندیست
شند از طیوب معمول است و در مصر بسیار معمول و یونانی شمیلوس نامند و گویند معنی فان الفروت و بهترین او سفید بی بوی دود است
در سیم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصات و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف
عصب و خفقان و با افیون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهت قروح و آثار و حمول او جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف
و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلحش روغن گنجد و قدر شربتش تا چهار قیراط است و دستور العمل آن آنست که حسن لبان را اسکوب
کرده در ظرفی کنند و بر آن ظرف ظرف دیگر طولانی و صل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود بظرف
بالا کند و در آنجا سرد شود و اگر جهت زیادتی عطر ظرف بالا را بعود و صندل بیالایند جایز است شنج اسم معرب حلزونست
و آن نوعیست که کاغذ باو مهره میکنند و در حلزون مذکور شد شنبلید اسم فارسی شکوفه سورنجانست شنار فرسیونست
شنبیر شونیز است شنداف اسم سریانی اشنانست شندله بلغت نبطی نوذرست شنکار الصناعه لحام الذهب است
شنجار بجیم و بکاف و بقاف ابو فلساست شنبلیله بلغت اصفهان حلبه است شنجرف زنجفرست شنک بلغت اصفهان
لحیة التیس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری ماکولست و در شلغم مذکور شد و تخمش در تریاقیه قوی تر از نوع بستانی و در تریاق فاروق
افعال تخم این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قوی تر از تخم سایر اقسامست شوکران اسم یونانی نباتیست بالزوجت
و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه بگل شبت و بدبوی و شعبهای شاخ او چتردار
و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور به بیخ تفتست و از نفت بلاد بربر میخیزد در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و
و مسکن و سموم و دو درهم او قاتل و طلای عصاره او جهت باد سرخ و نمله و داء الفیل و غاره و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن
پستان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهالست و قدر شربتش نیم دانگ و چون بیخ او را با مویز از هر یک یکدرهم کوبیده
با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده زاد و به جدا سازند مسکن
قوی در استمساک منی مجرب دانسته اند و حقیر آن را بسی عمر دانسته و قدر شربتش از یکعدد تا سه عدد روز بروز زیاده از آن سموم قویست شونیز
بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از آن درازتر و باریکتر و گلش زرد مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزر انجیر
و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع
اخلاط و مجفف و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و نفث
الدم و غشیان و استسقا و یرقان و سپرز و مدر و مثانه و صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و
با سرکه جهت اخراج حب القرع کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی
و با آب عسل جهت نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوختن او جهت بواسیر خصوصا با آب مورد بسرشته و ضماد او جهت
ثالیل و رفع قال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه با سرکه جهت بهق و برص و سعفه
و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون ... باخون خفاش و باخون

خطاف

خطاف جهة وضح بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهة درد رحم و درد سرین نقرس و با روغن گل سرخ جهة جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن حنا
و مانند آن جهة منع ریختن موی و رویانیدن او و با گلاب جهة زخمهای کهنه و ساق پا مجرب دانسته اند و با بول جهة شهدیه سرو منع
نزلات و سعوط و بوئیدن او جهة درد سر مزمن و کشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و ضماد گرم او بر سر جهة زکام و بر
سایر اعضا و جهة تحلیل ریاح سریع الأثر و قطور بود اده او با روغن زیتون بقدر ۲ چهار قطره جهة رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب
و مضمضه مطبوخ او با سرکه جهة درد دندان بارد و قطور او با روغن جهة انفجار و جهة درد گوش و سده و دریاح آن نافع و شرب او با روغن او با روغن
زیتون و کندر جهة اعاده باه مأیوسین از مجربات شمرده اند و طلای روغن او که با فرع منکوس گرفته باشند بر اعضاء تناسل و کمر جهة تنعظ
سعد بل و رافع دردهای عصب بارده و سستی و سده عصب است و خوردن او نیز جهة باه و امور مذکوره سریع الأثر است و اکثار شرب
او نیز مورث خناق محرورین و سدد و مصلحش سکنجبین و سرکه و مصلح او کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و از روغن او یکدرهم و بدلش انیسون
و تخم او شبت است **شوامر** سک اسم است و او را در شاهین شک و اش نامند و ابوریحان بیان نموده که در دیار دیلم باین اسم گیاهی
دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه بشنه و مخصر در اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا میشود و بیکی ساق و هیچ سیاه و تقدر
سماق و منبت او سنگلاخهای کوههای عظیم و از تازه او تا چند ماه بوی شک خالص میاید در سیم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح
و قوی از دیگر فعال قریب سنبل الطیب است **شوبلا** اسم عربی برنجاسف است **شوشمر** اسم قاقله صغار است **شوسط** اسم عربی درختیست
بزرگ و شاخهای او صلب و بی ثمر برگش شبیه ببرگ بید و از چوب او کمان میسازند جمیع اجزاء او با قوه قابضه و جهة اسهال سفید و جلوس
در سایه او ممنوعست **شوع** درختیست **شوکة ابراهیم** بلغت مغربی فرصعنه است و شوکة یهودیه و شوکة رزقانیز نامند **شوکة منتنه**
نوعی از طباقست و گویند غافث است **شوم** مازریونست **شوکة الدراجین** بلغت مغربی دینا قوس است **شوکة الامین** عکوبت
شوکة العلک بلغت مغربی شخیص است **شوکة عربیه** شکاعیست **شوکة بیضاء** بادآورد است **شوکة** بلغت حجاز اسرار است و بلغت
فارسی بقر **شوکة مغربیه** و **شوکة قبطیه** قرظست **شوکة صهباء** شهباء **شوکة شائکة** کیاه خرنوبست **شوغار** زاج سفید است **شوکة الجمال**
مشتر غار است و بلغت مصر الابل است **شوزنق** سوداناست **شوکا** بلغت سکاین اسم و عل است و از جنس ایل است
شهدانج تخم قنب و در انجا موصوفست **شهد** عسل که از موم بی آتش جدا شده باشد **شهدانج بری** حب آسمنه است **شهده الطیور**
علیق کی
است **شیور** اسم ترکی و فارسی فالی است **شیطرج** اسم معرب نیچ نباتیست سرخ و بسیار تند باریک برگش شبیه ببرگ شادوردان
سرد اسوخشنده بیرزد و متصل بیخ ترکی میماند و در باستان از شاخهای او گل ریزه بر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش بغایت
ریزه تر و مستعمل بیخ او است و منبت او خرابها و قوتش تا پنجسال باقیست در آخر سیم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط رقیقه
و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهة صاف کردن آواز و رفع بلغم و مفاصل و ریاح و سموم و درد مفاصل
و سپرز نافع و جهة برص و بهق سفید و جهة جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مؤثر و چون کوبیده بر کف دست مخالف دندان درد نگاه
کرده بدستور و بطرف مخالف آن صباح بگذارند دافع الم آن مجربست و چون تخم مرغ را بکرو در میان سائیده آن پنهان کنند
پوست او را سرخ کند و اشتعلات خوبی و ناز کی او است و ضماد برگ او مقرح جلد است و قدر شربتش یکدرهم و مضر ریه و مصلحش صمغ
عربی و مصطکی و بدلش دو عاقرقرحا علل سپرز و مرقان و در غیر آن زرنباد و فوه است **شیح** بفارسی درمنه گویند و خشک قسام او در امیوز انند و او
نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدتی و شبیه بافسنتین رومی و اقسام میباشد چیلی قوی تر از دشتی و بهرحه گلش مایل بزردی و برگش
شبیه به انیسون رشت کوهی است **شیح ارمنی** نامند و بهرحه مایل بتیرگی و بار طوبت چسبنده و گلش زرد است **شیح جبلی** عریض
الورق که گلش سرخست **شیح خراسانی** و **شیح ترکی** نامند و در منه ترکی بسنباج و خشترک نامند و در قسام شیح را مستعمل گل او است و تخم
ببینی شبیه ... [illegible]
است متعارف در سنباج مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج قسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل
ریاح و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و درد درک و عسر النفس و تبهای کهنه نافع و مضر معده و عصب و مصدع و معطش
مصطکی و زیرس و ضماد سوخته او با روغن زیتون جهة داء الثعلب و سرعت برآوردن موی مؤثر و دروا و جهة آکله و طلای آب مطبوخ او جهة

شوامر

شوبلا شوشمر شوسط

شوع شوکة ابراهیم شوکة منتنه شوم شوکة الدراجین شوکة الامین شوکة العلک شوکة عربیه شوکة بیضاء شوکة شوکة مغربیه شوکة قبطیه شوکة صهباء شوکة شائکة شوغار شوکة الجمال شوزنق شوکا شهدانج شهد شهدانج بری شهده شیور شیطرج

شیح

ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او فسنتین است و بعضی بدل او را
بدل دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل کیرند جهة رفع لرز تبها و امراض بارده و استسقاء و ورم معده نافعست **شیلم**
گندم دیوانه نامند و اندانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید
و در اصفهان کاکلک گویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب سدد و مفسد آواز و نانیکه شیلم داشته باشد مسکن و منوم
و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهة نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب
متقرح و طلای روغن او منوم و کرمتر و لطیفتر از روغن گندم است و مصلح ضرر آن شیر و روغن و قی کردن و ربوب حامضه است **شیبه**
اسم عربیست و آن غیر شیبة العجوز است و منبت او بستانها و جائیکه باران بسیار شود و آن گیاهیست سا قدار و شاخ آن سفید و برگش
مایل بسفیدی و غبارناک و با مقراض ریزه کرده اند خوشبو و باشد شبیه ببوی صعتر در سیم گرم و در دوم خشک و مفتح سدد و محلل و مدر حیض
و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد او رافع ورم رحمی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و انتها و محلل آن و جهة ریاح رحم و جذب
جنین بغایت مؤثر و قدر شربتش تا یکمثقالست **شیرخشت** بتای آخر و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم
مانند ترنجبین است و بهترین او سفید و شیرین و چهارپاره کست که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را سرد کند و مغشوش و مصنوع
او را از آرد جو ضعیفست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین
و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و حشا و خشونت حلق و سرفه و تبهائیکه از مواد رقیقه باشد
و جهة حرارت جگر و ورم آن با اشربه بهترین ادویه و اغذیه است مر صاحبان آن ضماد او ملین طبع و جالی بشره و با شیر جهة طراوت
گونه مؤثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی
مقالات فرموده که با وجود انکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است **شیرسته** بلغت کیلان اسم سرکه شیرین
مصنوع است و در اکثر منافع مثل خمر و بی مضرتیکه با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل آن سته خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم
شلغم بستانیست و مایل بسیاهیست با سرکه تند سائیده تا ش خمیر کرده و بعد از یکروز ده مثقال او را با دویست مثقال آب انگور بستانی
صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد **شیخ البحر** حیوانیست در دریای
مغرب کثیر الوجود شبیه بسنگ پشت بحری و سر و مینی او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند و از اینجهة بسبک
الیهود نیز نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجود او و بخور اجزاء او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گوینده
مجربست و خوردن او را جهة داء الثعلب و بهق مفید دانسته اند **شیرذق** اسم نبطی شیر خفاش است و گویند مراد از آن بول و سرکین
او است و در خفاش مذکور شد **شیرابلیج** املج مقشر خشک چهار درتاز کی جهة اصلاح قبض او معمولست که مقشر کرده در شیر خیسانند
و خشک کرده نقل بدل میکنند بتار اول **شیح جبلی** بفارسی درمنه کوهی نامند **شیاف خوزی** فلفل سیاه است **شیح حبشی** نیز آز بوش
در هندیست **شیرانه** ریحانست **شیرابه** خشخاش است **شیرج** دهن سمسم است و مذکور شد **شیبة العجوز** اشنه است **شیران** دم الاخوین
است **شیانه** بلغت اندلس سوخ است **شیرالخشیر** گویند **شیطرج هندیست** **شیشه** بلغت فارسی هاجرا نامند و بلغت هندی
اسم رصاص است **شیره نبات** اسم فارسی عسل الطبرزد است **شیرهٔ جو** اسم فارسی کشک الشعیر است **شیر** اسم فارسی لبن و هندیست **شیرناب**
اسم ترکی سوس است **شیوران** اسم ترکی جنبه است **شیرمرغ** اسم فارسی شیر ذق است **شیرهٔ خرما** اسم فارسی دبس است **شیرخشت** **سبخیت** زند
زنگ که از هندوستان آرند گویند آن در دوم گرم و خشک است مسهل مرهٔ سوداوی و بلغمی و خلطهای غلیظه سوخته را قطعنماید و ماده مالیخولیا را
دفع کند و مؤلف اختیارات بدیعی قدر شربتش تا از دانگی تا نیم درهم گفته **صامریوما** اسم سریانی و بعربی حشیشة العقرب نامند گیاهیست و او را
از یک بیخ چهار پنج ساق میروید و قطر چهار شعبه و برگش شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و منحنی چون عقرب
دنبال عقرب و منبتش اراضی خشک و صغیر او در ابرک کوچکی مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و جائیکه
آب در او بسیار مانده بر طرف شده باشد و عصارهٔ گل هر دو را جمع نموده با صمغ عربی بجای لاجوردی استعمال مینمایند و در کتب

شیلم

شیبه

شیرخشت

شیرسته

شیرذق شیرابلیج شیح جبلی شیاف خوزی شیح حبشی شیرانه شیرابه شیرج شیرانی شیانه شیشه شیرهٔ نبات شیرهٔ جو شیر شیرناب شیوران شیرمرغ شیرهٔ خرما شیرخشت

صامریوما

حرف الصاد

و نقاشی بهتر از آنست و مستعمل از او برگ و ساق و تخم آن در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و مره سوداء و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی و مطبوخ او با عسل و مسهل قوی و ضماد و شراب او دافع سموم بارده و بلع نمودن سه عدد از دانه او قبل از نوبت تب بلغمی و چهار عدد جهت تب ربع و ضماد مسحوق او جهت قوبا و ثآلیل و فتق و التوای عصب و با شیر جهت ورم حجاب دماغ اطفال و قدر شربت از نوع صغیر او یا اندک نمک هشت دانگ با نطرون جهت اسهال و در درهم از کبیر او جهت اخراج حصات نافع و تعلیق بیخ بکسر آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم است و این گندوله درخت حب السمنه است اصلش بودا دانسته صابون اند و تحریر علت بهرس است طریق آن اینست که از قلیه بکیر جزو از آهک نصف او و زرنیخ سه درم معتدل در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل او آب و تا دو ساعت بر هم زنند و باید سوراخی در ان ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف به ظرف دیگر سر دو باز آب تازه ریخته و مکرر از عمل نمایند تا شدت در جرم او نماند و آبها را جدا گانه منضبط نموده بقدر دو مثل آب اول روغن بد بو را بدون آتش گذاشته بتدریج اول از آب اخر بخورانند و بدهند تا مجموع آبها نفقه شود و مثل خمیر گردد پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن ترطم و پیه بکیر و امثال آن میکنند و بهترین همه اقسام قسم اول است و در آخر سیم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و حمول او مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و در این امور مجرب است و ضماد او با شیر او خنازیر جهت درد زانو و عرق النساء و نقرس و با کلف و با زنبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن کل سرخ جهت خشک کردن زخمهای سر اطفال و خروج شهدیه که بهر حیث بعد از ازاله و تجدید نمایند و با سرکین کبوتر جهت گشودن دمل و شستن موی با آن جهت رفع جرب و قمل و ریشک و با لعابها جهت حکه و جرب و فم آنها در مقعد و اشیاف او مسهل و دافع قولنج و مخرج کرم معده و مدر بول و شربتش دو مثقال او تا چهار درهم کشنده و مجرب است امعاء و حشاء است صلیلی نباتیست شبیه به حلقه تازه روئیده و از آن کوچکتر و زود تلخ و تازه او ماکولست گرم و تر و جهت الم فؤاد و ریاح فم معده نافع و مضرتش در افعال شبیه به شونیز و تخمش شبیه به بیبون کوچکی و پخته و خام او ماکول و اکثار او محرک باه و دافع وجع الفؤاد است صاب اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخ است و در قابرا اطلاق بر تو نکر از کیاه هتر دارد و بسیار تلخ شال است صافر بر نوع حق کوهست و اخیرین بوم و کوچکترین اصناف و در افعال مثل او است صابون القاف و صابون الشیاطین شجره ابی مالکست صار و صاروان لوف الصغیر است صاحیه جزر است صبر بکسر باء عصاره نباتیست برگش شبیه به برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه به برگ رفع ما نیکه در مازندران انجیر بعداد آن نامند و بیخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده بر ده عدد میروید و مملو از رطوبت و در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگها ساقی میروید قریب به زرع و پر از رطوبت عسلی با اندک حلاوت و کریه الرائحه و ثمرش مثل عوزه خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیره سقوطرا بلاد یمن آرند زرد مایل بسرخی و زود شکن و براق و خوشبو و بهترین اقسام است و قسم عربی مایل بزردی و در خشندگی او کمتر است و قسم سیاهی که صبر فارسی نیز گویند بدبوی و سیاه و غالب بی درخشندگی و بدبو ترین اقسام است و محمد بن احمد گوید که نوعی دیگر مسمی بخضری میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از هفت سال بلکه از چهار سال بگذرد و سیاه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال او جایز نیست و باید در ساییدن صبر مبالغه نمایند و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعیف الاحشاء خصوصا با صاحبان ضعف جگر و معاء و سده ماساریقا و بواسیر و علل مقعد استعمال نباید کرد و صبر در دویم گرم و در سیم خشک و مسهل قوی سودا و مهیا و جمع بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه فمهای دفع تشده یا شده مخرج سودا و بلغم غلیظ مائی و صفرای املی و مفتح سدد و آن سده جگر و محلل ریاح احشاء و مخفف بلغم خصوصا نشسته او با مصطکی منقی دماغ است و جهت مقاصل مفید و با غاریقون جهت ریه و تنقیه سینه و با کل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با آب سرد جهت نفث الدم و با ادویه مناسبه جهت یرقان و جمیع امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط بلغم باشد مفید و بالخاصیت مضر جگر و معده و اکثار او مورث اسهال دموی و کهنه او و انواع زبون او گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب کردد و مصلحش عسل انزروت و مصطکی و بوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران و شستن و شربتش یکمثقال و مدتش در اعدام و جراحات دو چندان آن جهت ته در اسهال نمودن آن تربه و قدر سقونیا است طلای او با عطرجشه مثبت و قانع جهت جرب و ساقط داوار بام و رفع آثار و زیر کاب ان و صداع و نمله و جرب

۱۹۱

و آکله و قروح خبیثه و با آب کشنیز جهت باد سرخ و شری و با مغز تخم که و جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و دراز موی نافع و در دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه و حزاز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور بصر و جهت جرب و سلاق و حکه و مطبوخ او با آب گندنا و سلخ اتحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض معده سیدین و ذرور او مخفف زخمها و التیام دهنده او و جهت قصیب و فرج و خصا و عصا نی بغایت نافع و با استخوان پوسیده با آسوبه رافع بواسیر و آکله مجرب است صبارا تمر هندیست صباوه اسم صیراتست صینی عصاره سنا مکیست که از آن قروحها یا زند و جهت رفع اورام بغایت مفید است صحناة بفارسی ماهیانه نامند و معمول لار و سایر مواضع هست با نان میخورند و طریق عمل آنستکه ماهی ریزه را با آب و نمک در ظرفی کرده چند روز بگذارند تا منفتح شود پس بر هم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دویم گرم و خشک و مخفف رطوبات معده و دافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت او در دفع بدبوئی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیت زنجبیل است و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی امزجه شیر نیها صدف با حلزون مراد فست و گویند حیوان او مخصوص بحلزون و پوست و پوست سخت او مخصوص صدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق صدف مروارید است در سیم سرد و خشک و سوخته او مجفف و جالی و سدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و سوزیاد نافع و ضماد سوخته خف الغراب با سرکه جهت ثآلیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش شاخ کاو کوهی سوخته است و مهراریس گوید که صدفیکه هنوز مروارید او بسته نشده باشد چون بسوزانند طلا او در رفع خنازیر میکند و جالینوس میگوید که صدف هندی محرق بالخاصیت رفع درد فؤاد میکند و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر ناکوش طلا کنند رفع صداع دائمی نزله کند صدف الفرفر و فرفور نیز گویند نوعی از صدف مایل بسیاهی و در غایت صلابت و بخورش مخرج مشیمه و دافع خناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است صدف البواسیر معروف بخف الغراب است و بخور و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثآلیل و زحیر نافعست صدف فیرفس صدف الفرفر است صداء الحدید زعفران الحدید است صدید اسم سریانی انفذ است صرمة الحدید اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و کره دار و بر مجاور خود مسجد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب با لزوجت و اندک حرافت و منبتش جبال و مواضع درشت است در آخر دویم گرم و خشک و حرارتش و غالب بر یبوست و بخش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز یکمثقال با شراب و مثال او جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است صرصر حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک و در شبها بسیار صدا میکند و در صفهان زنجره و در شکابن جیک نامند در دویم گرم و خشک و شرب خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهت رفع قولنج صعب و ریاح غلیظ مجرب دانسته اند و شوی او جهت درد مثانه و قطور چشانده او در روغن زیتون جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد آنرا در میان نی و مثال او گذاشته دهن انبوبه را موم گرفته در زیر سر نائم گذارند چنانکه او نداند مانع خواب او گردد صرفان شامل سرب و خرمای سرخ است صرم لوف الحیات است صریس گو نوعی از لوفست صریط اشراس است صرد سودانیاست صرب صمغ است صرابه حنظلی است که مایل بزردی شده باشد صریرا بادروج است صرد شوکرانست صعتر بصاد و سین اسم گیاهیست که ترکی کلیک اوتی و باصفهانی اوشم نامند و ترکی بستانی میباشد و بستانیرا بفارسی مرزه نامند و برگ او ریزه و بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل همه کبود است در آخر دویم گرم و خشک و کوهی او گرمتر و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی است و مخفف و منفتح و مقطع و با تریاقیه و محلل بلغم و خوردن او مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و دافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن او جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج ثفلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی که از مجربات است و با عسل جهت گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهت ریه و سرفه و با آب کرفس

جهت حصات و عسر بول و با شل او عناب که با چهار ده وزن او آب ضیا بنیده باشند و بربع رسیده باشد و بالخاصیت جهت رقیق کردن
خون مجربست و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه و یرقان
سامعه و مضمضهٔ او با زیره و سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و سفوف او با شل او دیگر جهت قطع بخار و تقویت چشم و رایحهٔ
او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و تخم او در جمیع افعال قویتر و مفتح سدد و دافع یرقان و مهیج باه و فایده او جهت درد دندان و تحریک
اشتها و روغن او شربا و ضماداً جهت رعشه و فالج و لرزه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر ریه است و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش
تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که بدستور گلقند بپزند جهت منع صعود بخار بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام
و سایر امراض قوی الاثر است صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است صعتر تخم ماهیت صعتر نامی پودنهٔ بریست صعبین بغین معجمه سکنجبین است
صغراغون اسم فرنگی مرغیست قریب بکنجشک و نقار سیاه و دنبه‌اش بلند مانند دائم دنبالهٔ خود را حرکت میدهد گوشت خام او و قدید محرق او با ماء
العسل جهت سنگ مثانه و عسر بول بسیار نافع است صفر مس زرد معدنیست که مس درست گویند صقلین بتیباحیت صل اسم
قسمی از مار است که زرد او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است صلمه غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل بغرا ترتیب میدهند
و در افعال مثل بغرا مذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عقعق و صقصقان اسم ترکی است صمغ رطوبت منجمدهٔ نباتاتست
که از آن تراوش کرده خشک شود و صمغ هر نباتی با او مذکور است و مراد از مطلق صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهترین او
زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براقست در گرمی معتدل و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی
معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسینه و دافع حدت ادویه و جهت اسهال و سرفه و قرحهٔ ریه و درد سینه و از دو مثقال تا سه مثقال او جهت
مجرب و برشته کردهٔ او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است و رحم و بواسیر و مداومت او در روزی با یک اوقیه روغن کافتا یکهفته
قاطع سیلان خونست و طلای او با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر
سفل و مصلحش کتیراست صمغ البلوط نشاسته بلاط الکبر آن و غیر معمول است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ او کرده بر دیوار خانه‌ها میمالند
و سنگ و فرش خانه‌ها را که بلاط عبارت از آنست مستحکم میکرده اند و فرو ریخته جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق موی
زیاد چشم بیعدیل است و بعضی او را معدنی دانسته اند و در مصر او را اخمای قریش نامند و صاحب منهاج مرکبی بانصفت بیان نموده و
در قلع موی بسیار مؤثر است صبر زرد دم الاخوین علک انزروت صمغ عربی از هر یک جزو بید و زاج از هر یک نصف جزو با آب
صمغ سرشته و نزد اطبا که طبخ قوی ان لازمست صمغ اللاذن صمغیست تلخ و مایل بسرخی و صاف و در غایت حدت و عطش تقلیلی
گویند که از فارس خیزد و ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتیت است و کریه الرائحه نیست و قدر شربتش تا
نیم درهمست صمغ السرو در جمیع افعال مثل راتیانج است صمغ کرفس جبلی کماشیر است صمغ فارسی صمغ اجاص است صمغ جوز رومی
کهرباست صمغ الطرطوث و صمغ اشترغاز انق است صمغ البلسان دهن بلسانست صمغ المحروث حلتیت است و بفارسی
زرکو لهر نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القتار کتیراست صمغ سداب کوهی نزد بعضی ثافسیاست صمغ الصنوبر راتیانج است
صمغ الحرشف کنگر زد است صمغ الزیتون صطرکست صمغ الکمکام حسن لبانست صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و نازو
نیز گویند و نر او را ثمرش بمغز و قطران او و زبونتر از قطران کشمیریست و ماده او بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و تنوب
نامند و ثمرش مثل کوز نفد و در آن بزرگتر و مغز ثمر او با تلخی و سفیدی و بی پرده رقیق سرخ و قضیم قریش عبارت از او است و در سمنان
کثیر الوجود و راتیانج صمغ او است و قسم ماده بزرگ صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را باصطلاح
انجا جلغوزه و مغز سوه را میدانند که از بحرین آرند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل اینست و درخت او بقدر درخت زردآلو و برگش
همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه بان و مغز دانهٔ او دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است
بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزاء صنوبر در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف
و دو مثقال او جهت اسهال و بیخ مفید و زرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ و پوست او گرم و خشک و جهت در
النفع دمعه با نهار او تشد قضیم قریش که بالیده و شیرین است و در عراق صح

جگر و جراحت نیش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن مورد جهت قروح بطع جلد و زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شربتش یکمثقال
او با ماء العسل جهت ورم و علل مزمنهٔ جگر بیعدیل و طبیخ او جهت عیا و کچلی و رفع حرکت بدن و عفونت عرق و استرخا و جلوس در آن جهت
امراض رحم و مقعده و مضمضهٔ طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او جهت ریختن موی مژه و ابرو
و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند و مؤلف تذکره نایب مناب
چوب چینی در علت آتشک و امثال او دانسته اند و ظاهرا اشتراکی فرنگی عبارت از او باشد چه فرقی در شکل و رنگ و وزن ندارند
و حب الصنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست و مسمن و مشهی طعام و مقوی اعصاب و عضلات و مفتح سدد
و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقا و گرده و مثانه و درد مفاصل بارده و نعوظ و با عسل هر روز بقدر
۳ مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفهٔ کهنه و امراض باردهٔ ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش کرده و با تخم خرفه مسکن حرقت مقعد
و رحم و با دوشاب انگور جهت رفع اخلاط غلیظهٔ ریه و سینه و گرده مفید و شراب او که کوبیده و در آب انگور اندازند هاضم و مدر بول و
مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال رطوبی و استسقاء است و قدر شربتش از حب تا ده درهم و از عصاره تا ۳ درهم و از طبیخ او تا کوفته و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و حشا حب الغار است و حب الصنوبر صغار مقارب
و جهت امراض گرده و مثانه و سینه قویتر از کبار و در سایر افعال مثل او است و کرم سبزیکه در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل
ذراریح است صندل درختیست بقدر گردکان و ثمرش شبیه بخوشهٔ حب الخضرا و قوت چوب او تا شصت سال باقیست و آن سفید و
زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیم سرد و در دوم خشک و سرخ آن بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و باتریاقیت
و سدد و جهت خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت دفع تب نوبه و درد سر حار و باد سرخ
و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید خصوصا با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال او و با نصف او انزروت و سفیدهٔ تخم مرغ
جهت منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و بالخاصیت طلای او مورث فارش بدن و حرارت است و رافع او سرکه و روغنهای گرم لطیف است
و بغایت مضر باه و قاطع باه و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و قدر شربتش یکمثقال و بدل سفید او نصف او کافور و بدل سرخ
او مثل او فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت عیا و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است
حسن لوبر قصیکه از یمن آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانیست مسمی بوبر بقدر گربه در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال
و ضیق النفس و امراض بارده مؤثر و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهت قطع حمل مؤثر
و طول مکث او بر بدن مقرح جلد و مصلحش روغن گل است صنار معرب از چنار فارسی است صنندل حدید خماهان است صنوبر
الارض کمافیطوس است صنوبر هندی دیودار است صنط قرط است صندل کاچول بلغت تنکابن اسم خف الغراب و آن قسمی
از حلزون بریست صوف بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و او از سفید اسخن و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و سرخ
او جهت تری بیعدیل و کماد آن که بشراب گرم تر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و
کماد گرم آن جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه مجرب و در زیر
و پوشیدن جامه‌های پشمین مسخن و مخفف بدن و مورث خارش و قرش او جهت نقرس و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعرات
صوف البحر چیزیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته میشود و در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند صوطل
اسم مغربی شوید است صوامن اسم یونانی صعتر است صوف الجاجین انفخ است صوف الارض فراسیون است صوار آرا جرد است
صهبا خمر است صیقو اسم یونانی بنفج است صیاه قنادست ضان بفارسی گوسفند ماده و میش و بعرف اطبا مطلق گوسفند
است و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی
آن بهتر از سایر اعضا است در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذاء و مولد خون و گشنیز و سریع الهضم و دل و جگر و گردهٔ او مقوی دل
و جگر و گردهٔ انسان و مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت ابهر آن با سرکه که مداومت نمایند و غذا و تنهم در آن

صندل

در آن باشد بینہ و مانع غشی و مانع خفقان و لاغر بدن و ملع کردن پیہ و بعد از ذبح کہ سرد نشدہ باشد و کداختہ او کہ گرم شدہ باشد
جہت سرفہ سینہ و ضیق النفس و حرقت البول بسیار مفید و زہرہ او جالی آثار و جہت اقسام قوبا و با عسل جہت خراز و اکتحال او جہت بیاض
و خون او جہت حکہ و جرب و طلای سرگین او جہت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمہا و با سرکہ جہت شری و با موم روغن جہت ثالیل و لحم زائد
کہ خوشہ نامند و با سرکہ جہت سوختگی آتش و درد فع داحس مجرب و شرب استخوان سوختہ قرقرہ او قاطع اسہال و سیلان خون و پیچیدن
او در پوست او کہ باکرمی ذبح باشد رافع درد ضربہ و مانع متخم شدن عضو مضروب و در ایام طاعون و با استعمال گوشت گوسفند
بجہت کثرت تولد خون مایز پیت و سرکہ و ادکامہ ملطف و رافع ثقل او ہست فعال اسم سدر جبلی است صمغ عربی بفارسی
کفتار نامند و وصف او بعرجا جہت کوتاہی دست چپ او ہست و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خائف میباشد گوشت
او در آخر دوم گرم و در اول خشک و چون زندہ او را در دست و پا بستہ در آب گرم و روغنہا فرو پختہ در آن نشینند جہت مفاصل و نقرس و
امثال او بغایت مفید است و حمول جلد خصیتین کاو کہ سوختہ باشند جہت آنچہ مؤثر و نشستن بر روی جلد او مورث است و دافع نقرس است
و شرب خون او دافع جنون و انجور در پوست و مانع وحشت از آنست کسیرا کہ سگ دیوانہ گزیدہ باشد و چون از آن کحل ساختہ چوبہا
بآن بیمارانہ کنند موجب منع فساد حبوبات و دفع فساد در عاست و نگاہداشتن دندان و مانع فریاد سخت نسبت بدارندہ او زہرہ
او با بابشل او روغن اقحوان سہ روز در ظرف مس گداختہ و در ہر ماہ دو بار طلا کنند جہت بیاض چشم و نزول آب مجرب دانستہ اند و جالینوس
گوید نمیدہم او مسہل اخلاط دماغیست و مضر مرارہ و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع روئیدن او و گویند مجربست و زہرہ او را با پیہ
شیر جہت کلف و موی سوختہ او جہت قطع نزف الدم و خصیہ مملخ او بقدر یکمثقال با آب گرم جہت درد جگر نافعست ضب بفارسی سوسمار
نامند و آن حیوانیست کوچکتر از کربہ مابین سیاہی و زردی و دنبالہ او بسیار کوتاہ و درشت و شبیہ بثمر درخت سرو در سیم گرم و خشک
و گوشت او مقوی باہ و سرگین او با سرکہ جہت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شق کردہ او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای
جلد سوختہ او مورث جستی عضو است بحدیکہ اگر قطع کنند متألم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول باردہ است ضبر شامل جوز سرو و تمر ہندیست
ضجاج نفتح اول ضمغ درختیست منی فامدار و رنگ او مایل بسرخی و براق در دوم گرم و خشک و در شستن جامہ کتان بہتر از صابون و ضماد او
جہت بردن گوشت زیاد جراحات و التیام آن و با عسل جہت اورام باردہ و سستی عضا نافعست ضرو ہم درختیست در بلاد یمن شبیہ
بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانہ او بزرگتر از آن و صمغ آن حجی لبانست و مذکور شد شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او کہ باشکر
بقوام آورند جہت خشونت حلق و سرفہ سینہ و درد دہان و روغن دانہ او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جہت مغص و تقویت معدہ و
جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سہ وقیہ رافع درد دہنگاہ و مضمضہ او جہت قلاع و تقویت
لثہ مؤثر و عصارہ او مغثی قوی و قطور روغنی کہ در آن برگ او جوشانیدہ باشند جہت درد گوش و چوب سوختہ او جہت قطع خون جراحات و
قروح مقعد و قضیب نافعست ضریع برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بہم میرسد و خوشبو یا حل میباشد در دوم گرم
و خشک و نطول و جلوس در طبیخ او جہت درد مقعد و رحم و طلای او را جہت جرب و حکہ مجرب دانستہ اند و بدستور بخور او را جہت زکام مجرب دانستہ اند
و جہت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان حیوانیست و مولد خلط کثیف و دیر ہضم و مدر بول زنان و جہت رفع خمار و معدہ کہ
از اخلاط حارہ در آن موجود باشد نافعست ضغابیس را اسم دلدلست و نفخ آن عسل ہشتیست ضروع الکلب باردختی قوم است
ضرس العجوز خلست و گویند فار سعد است ضرام درخت بطم است ضرم الطو خودوس است ضغبوس قثاء کوچک و خرزہ ناریست و نبات
نیز نامند کہ شبیہ است بہلیون آنچہ بر روی زمین ظاہر است سبز و برگش قاطع باہ است و آنچہ در زمین است سفید و شیرین و محرک باہ است و ماکول
او بجہت خوبی طعم و اہل کنک و مات میکنند و جہت تشنج صفر امفید است ضفدع بفارسی غوک و بترکی قرباغہ نامند بری و نہری و بحری میباشد و در مطلق
او نہری مراد است و بری از سموم قتالہ است و مجموع او در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام او مورث استسقا و کشندہ است مدر و زمینی
و رفع ورم جشا و درد دل و ضماد شق کردہ او جاذب پیکان و شثال و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دہند جراحتہا
خصوصا سوختہ او بازفت ترجہت داء الثعلب نافع و طلای پیہ او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندان است بے الم و دماغ محرق او قاطع نفخ

خون عضا و نفوخ و طلای او قاطع رعاف و آنکہ طلای آنرا مانع برآمدن موی مجرب دانستہ اند طیہوج بمدور و چون اطراف و احشای او را
انداختہ با پیہ کردہ بر ظہر اسنجہ روغن او را جمع کنند جہت بواسیر عار مجربست و قسمی از ضفدع در اشجار میباشد سبز و بسیار کوچک و در
در المرز بسیار ہست و چون او را با ابشل او و دانہ پنبہ بسوزانند و اکتحال نمایند جہت نزول آب از مجربات است ضفعان ثمر سعدانست صفار نجن بر
سیاوشان است ضیمران اسم عربی شاہسفرم است و از اضیمران نیز گویند و شاہسفرم شیرازی خوانند صاحب اختیارات گفتہ کہ آن
سبز میباشد نہ چون زیرہ کرمانی و صاحب جامع گوید فرنجمشک است و سہو کردہ طبیعت او گرم و خشک در دوم و گویند سرد بود محرور
مزاجرا نافع بود خصوصا چون گلاب بر روی زنند و چون بر جائی کہ سوختہ بود ضماد کنند نافع بود و قولنج را زایل گرداند ضوسران بید مشک است
طاری درختیست ہندی کہ چون او را زخم کنند آب بسیار از آن تراوش کند و از آن خمر و سرکہ میسازند و مشہور بشراب ہیزی و
در نارجیل مذکور میشود طالیسفر در ماہیت آن اختلاف کردہ اند بعضی اورا برگ زیتون ہندی میدانند و حال آنکہ در ہند زیتون نمیباشد
و جمعی بیخ درختی قوت و پوست درخت لسان العصافیر و بسباسہ دانستہ اند و حقیر فرقی در میان او و نبات خطائی در افعال او غیر مییابم
و در حرف تا مذکور شد طاوس مرغیست معروف و جوجہ او تا سہ سال کامل میشود و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ
و صلب و دیر ہضم و مولد خلط کثیف و مرق او کہ با سداب پختہ شدہ باشد جہت درد معدہ و قولنج و طلای پیہ او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باہ
و طلای خون او با انزروت و نمک جہت قروح خبیثہ و طلای زہرہ او با سرکہ جہت گزیدن ہوام و سرگین او جہت ثالیل و آثار و شرب زہرہ
او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جہت رفع اسہال و استخوان سوختہ او جہت کلف و تغیر رنگ برص مؤثر و بانی صیت روئیدہ او
باعث ضعف قوہ سموم مسمومین و گویند چون طعام مسموم را بیند فریاد و حرکات غریبہ کند و حکماء ہند تحقیق نمودہ اند کہ چون موی
دنبالہ او را در کوزہ کرد بسوزانند از صد مثقال آن قریب یکمثقال نقرہ شبیہ بطلا بہم میرسد و در رفع کردن بیاض چشم ابراض آن
مجرب دانستہ اند و خواص غریبہ و عجیبہ بآن اسناد میدہند طالیقون بفارسی گویند و صفر عربی و در ہندی بلغت فارسی جارت
چہ در بعضی از معادن مس بدون گداز بہم میرسد و خود رو ست لہذا بفارسی روی نامیدہ اند و در فلزات مذکور شد و آن مسی است کہ ہم
کہ مکرر گداختہ در بول گاو و ریزند کہ در اشنان سبز جوشانیدہ باشند و چون قدری رصاص اضافہ کنند و آنرا نحاس صینی نامند
در آخر سیم گرم و خشک و باسمیت و از منقاشی کہ از آہن بسازند چون موی را کنند دیگر بر نیاید و از قلابہ او ہیچ ماہی خلاص
نشود و چون گرم کردہ و در آب اندازند ہیچ حیوانی از آن نخورد و چون آئینہ صیقلی از آن ساختہ در خانہ تاریک صاحب لقوہ
و بیوست در آن نظر کند رفع علت میشود طالوقی صفر اغونست طاقون اسم رومی از ریونست طاماغا اسم یونانی قنطوریون
کبیر است طارطیہ ماہودانہ است طاہرہ ثلق است طاریقہ دند ہست طامیوس اسم یونانی مرزنجوش است طباشیر از جوف
نی کہنہ بلاد ہند بہم میرسد و گویند چون از شدت بادہا آتش در نیزار ہا افتد طباشیر بندہا نی ہست کہ از خاکستر او جدا کنند
و بہترین او سفید مستدیر است کہ با اندک شیرین و گزندہ زبان باشد و استخوان سوختہ کہ با و مغشوش سازند با اندک شوری و
بیحدت میباشد و در آب حل میشود در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل حار و بارد و معدہ و جگر حار و قاطع صفرا و اسہال
دموی حارہ و مجفف رطوبات معدہ و جہت خفقان و غشی و تقویت اعضا ضعیفہ کہ از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جہت بواسیر
و تبہای شدو قلاع و با کنجبین جہت توحش و رفع غم و کرب و التہاب مفید و سعوط او با روغن بنفشہ جہت تقویت باصرہ مجرب دانستہ اند
و مداومت او مضر باہ و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریہ است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درہم و بدلش بوزن او تخم خرفہ
بو دارہ و نصف او سماق ہست و گل مختوم و صندل سفید بہترین بدلہاست طباہیج گوشتی است کہ در روغنہا سرخ کنند
و گویند مراد از او کباب شامیست مقوی و مجفف رطوبات و موافق ناقہین قوی المعدہ و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طاق
نباتیست کہ در اندلس بجای غافث استعمال میکنند شجرہ او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و درازتر از آن و زغب دار و باجنید کی
و بالتحی و تندی و بوی کریہ او را طباق منتن نامند و قسم صغیر او را بقدر شبری و برگش زود کش و گلش مایل بزردی و بی بو و با اندک شیرینی
در آخر دوم گرم و خشک و افتراش او گریزانندہ ہوام و کیک و کبیر او قویتر از صغیر و گل او منفج و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمہ و جنین

وتریاق سموم و جهة درد جگر و تهییج و برکت و کل و مسهل اخلاط سوخته و جهة مغص و یرقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهة درد رحم و ضماد آن
جهة درد سر و با روغن زیتون جهة کزاز و لرزه و تنها و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم است طبقا شیمت
طبرزد اسم فارسی جمیع اقسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ طبرخشت اسم صمغ ماميثا است طبار اسم انجیر سرخ بزرگ است
طبیخ آنچه جوشانیده باشند و نبیذ بود مده بطبیخ است طبلاق اسم ترکی سعد است طرنوح شاه مشه اسم نمل کوچک است طحلب
بفارسی پشم وزغ نامند و باصفهانی جل وزغ نامند و آن چیست سبز که بر روی آبهای ایستاده و کنار جویها مکون میشود و آنچه مستدیر و
متفرق باشد مسمی بخزاز الماء است و طحلب لیفی و غزل الماء آنست که مانند رشتها باشد و هرچه متراکم مثل نمد باشد خزو الضفادع است
در دوم سرد و تر و ضماد او تنهائی و با آرد جو جهة باد سرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری
و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هرچه بر روی نهرها دریا مکون میشود بسیار قابض و طلای او حابس
سیلان خون اعضاء است و چون طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم نوشیده قی کنند در اخراج زلو که بحلق چسپیده باشد مجربست
طحلب الصخر خزاز الصخر است طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا و دور خون آن که خشک کرده باشند قاطع نزف
الدم جراحات تازه است طحا شوکرانست طحخنیقون بخاء معجمه دواء سمیت که در بلاد رمن پیکانرا با او آب داده زخم او کشند
میباشد از جملهٔ سموحات و برگش شبیه ببرگ کبر و دیشر و بغایت تند و ضمادش جهة قوباء نافعست طرفاء بفارسی درخت گز گویند
بزرگ و اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بری او جیتر و کوچک آن مخصوص باین اسم و شکوفه اش سفید و مایل بسرخی و ثمرش شلت و گزمازج
نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ او با سرکه جهة جذام مجرب دانسته اند و بدستور جهة سپرز و درد دندان
و رفع سدد و ورم صلب جگر مجربست و باید هر روز سی مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهة زکام و خشک کردن آبلهها و زخمها و
اخراج زلو از حلق موثر و خاکستر او جهة استرخاء و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور برگ او جهة ساقط کردن دانه بواسیر
و ثآلیل مجربست و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مثل عذبه و تکرار موجب اطنابست طرخون بفارسی طرخونی نامند
و از سبزیهای معروفست و بیخ بری او عاقرقرحا است در سیم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذائقه و مشهی و خوشبو کننده
دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون و خائیدن او جهة قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه
و مصلح او بقول بارده و مخشن سینه و مصلحش عسل و بطیء الهضم و مصلح او کرفس است و مقوی فعل او رازیانه است طراغیون اسم یونانی و معنی
شبیه بپیش است و آن دو قسم میباشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند اقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیرهٔ اقریطش
بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا هم میرسد و میاق و بر شاخهای او دانها بقدر کنجد و هر دو سرد او باریک و سرخ و در سیم گرم و خشک
و مدر حیض و جذب او مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصات و بمثقال او با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا طرثوث بمعنی
رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرورفته و سرخ و سفید میباشد و کباه او مثل برگ پیچیده و بیشتر
درختو زرور بر درختها میروید و قسم سرخ آن شیرین و مانکوست و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال
و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهة عیاء و ردع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش سه وزن او
عفص و بوزن او صمغ عربی طرغفلس اسم یونانی و معنی او ثلثه اوراقست و مشترکست در حندقوقا و نبات خصیة الثعلب و بعربی مراد
رزاوجو مانه است و آن نباتیست قریب بذرعی و شاخهای او باریک و سیاه و شبیه باذخر و برگش مثل برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و
گلش بنفش و رائحه او شبیه بعصفر و بیخش دراز و صلب و طعمش مایل به تلخی و بازغب و مستعمل از او تخم و برگست در سیم گرم و خشک و مدر
حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهة سموم هوام و سپرز و با آب سرد جهة عسر بول و صرع و ابتداء استسقاء و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار
تریاقیه است و شربتش دو درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا است و گویند سه عدد برگ و تخم او جهة تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهة ربع
بالخاصیت موثر است و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مفرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است طرقیسون نباتیست بقدر
شبری برگش شبیه ببرگ تیل و رازکی غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید

طبقا / طبرخشت طبار طبلاق / طرنوح طحلب

طحلب الصخر طحال

طحا طحخنیقون

طرفاء

طرخون

طراغیون

طرثوث

وطبیخ

و بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و رفع سموم
نافع و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سفل و مصلحش کشنیز است طرموق خفاش است طرمبر دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد طرنج
اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت طرثوث طراثیث است طریفان طریفولیونست و گویند قرطم بریست طریفلاو طریخ
سطوخ و طرزیلیون سیالیوس است طرغیس سلت است طرسیون حجر التیف است طروقون برطانیقی است طرخو ماس برسیا
وشانست طراغوریغانس فودنج جبلیست طرغلودیس صفراغونست طربلیه طریفلیا است طریفون شقنین بریست طرشفوق
و طرشفوق هندبا بریست طروقوموس زعرور است طرماطیقون اسم لحیت طرمیس اسم سریانی بطم است طراغافیا اسم یونانی
کتیراست طراخنیس اسم یونانی خندروس است طرشولی اسم اندلسی قسم صغیر صامریوما است طرم اسم مرکب عسل و مسکه است طشیر
و طشور طیراله است طفل اسم اندلسی قیمولیا است طفله شاهرجیت طفیقون طحخیقونست و گویند سم شوکرانست طفلی درخت
مقل است طفشیل عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیهٔ قدیمه و مقوی معده حاره است و قلیل الغذاء و جهة سهال که بلغمی
و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفراء نافع و مضر امراض سوداوی و مضر اعضاء عصبانی و قاطع باه و مصلحش شیر برنجها
طلق معروفست و آن سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین او یمانیست که صفایح او بسیار رقیق جدا شود و
براق و صدفی رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سیم خشک و مستعمل از او محلوب و محلولست و طریق حل و اقسام حل او در دستورات مذکور
میشود و چون تنهائی میویزد و احراق او را با نوشادر دلکش بعض ممکن دانسته اند و شرب او جهة اسهال دموی و کبدی و نزف الدم حیضا و
تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهة سرفهٔ حار و با آب بارتنگ جهة نفث الدم سینه و رحم و بواسیر بعدیل و طلای
او جهة قروح رطبه و قضیب و اعضاء عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاه جلد و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید و مغر گرده
و سپرز و مصلحش کتیرا و تخم کرفس و شربتش نیم مثقالست و سحر دفع تشنج و با اعضاء باطنی مسکند و چون محلوب او را در شش غلید سائیده
و رفع نمک از شستن مکرر نموده با صمغ عربی و آب مکرر حل کنند در اعمال نقاشی و مانند او بهتر از ورق نقره است و چون زعفران را اضافه
نمایند مثل ورق طلای محلول و با زنگار زرد سبزی و با آب عصفر فستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا
کنند مانع سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه با آن گداخته شود طلع شکوفهٔ درخت خرماست
که بعد از شکفتن گلش خرما از غلاف او حاصل شود مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن او بر ثمر نخیل بار نمی بندد در اول سرد و در
دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک و تقدیر نمو قیه را رفع اسهال و جهة تشنگی و تبهای حار و نفث الدم
و نزف الدم نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را مصلح چربها و شیرینهاست و آرد
او با حرارت لطیفه بغایت محرک باهست طلح اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه مغیلانرا باین اسم نامیده اند طلا خمر غلیظ سیاه
لونست و بعضی مثلث را باین اسم میدانند و بعضی مطبوخ را و بفارسی نسب باین اسم مخصوص است طلیطلی طین قیمولیا است طلیا
نوعی از حلزونست که در شام نمکسود کرده با نان بخورند و خواص حلزون گذشت طلمه اسم نان کماج است طمطم سماق است طمطرا
خروع است طناط بلغت سودان زنجبیل است طوبیدون عنب الثعلب است طوطی ببغا است طوسیس بقول مولف حاوی فقاح
اذخر است طولوقغیون بیونانی خربق سفید است طواره بلغت اندلس گیاهیست که نزدیک انسان مدیر مثل بیش اندلسی است طوم
جته الخضراء است طوماغریون حماض جبلی است طوط قطن است طوفریوس نوعی از کمازریوست طوماغا قنطوریون کبیر است
طونیطون و طومغرون قنطوریون صغیر است طهف ذرت است و گویند طعامیست که از ذرت ترتیب میدهند طیلافیون بیونانی اسم گیاهیست
شبیه بگیاه خرفه و ما بین برگهای شاخهای ریزه و زیاده از شش عدد میروید و برگ شاخها انبوه و سطبر و چون بدست بمالند رطوبت ترنجی از او ظاهر
میشود و گلش سفید و منبت او مزارع و زیر تاکهای انگور است در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهة برص و بهق سفید مجرب
دانسته اند و سوزش جراحت جلد و مصلحش طلا کردن آرد جو است بعد از شستن او و طرانه نوعی از انار بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک
او سرخ است و در زیر درخت بوطه و زیتون میروید و از سموم قتالست حتی بوئیدن او طیهوج بفارسی تیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنگ

طرموق طرمبر طرنج / طرثوث طریفان / طریفلاو طرزیلیون / طرغیس طرسیون / طروقون طرخوماس / طراغوریغانس طرغلودیس طربلیه طریفون / طرشفوق طروقوموس / طرماطیقون طرمیس طراغافیا / طراخنیس طرشولی طرم طشیر / طشور طفل طفله / طفیقون طفلی / طفشیل

طلق

طلع

طلح طلا طلیطلی / طلیا طلمه طمطم طمطرا / طناط طوبیدون طوطی / طوسیس طولوقغیون / طواره طوم / طوماغریون طوط طوفریوس طوماغا / طونیطون طومغرون قنطوریون / طهف طیلافیون

طرانه طیهوج

مثل

مثل او و در افعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافعست طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد و طین احمر از جهت پاکی او مناسب‌ترند و بعضی خاک برشت گویند و تمام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت‌تر میباشند جمیع خاکهای خالص سود بخشند سوای طین بلد المصطکی و لطیفترین خاکها آنستکه در آبهای شیرین جاری نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضا است و رافع حرارت اعضا که از نوازل بسیار حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود صلاح او میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق بکشند شیرین میشود و مجرب است و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجز و مخلوط او است و خاکیکه همیشه آفتاب بر او تابیده باشد طلای او با سرکه جهت گزیدن هوام بعدلیست و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و خاک شور با نمک و سرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها مورث سده و خشونت بدن و رافع انیوت است و گوی گاه گل کهنه که آب و گلاب بر او پاشند مقوی دل و روح نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت گزیدن هوام و ردع اورام حاره و عرق آن که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت خفقان و تقویت دل و ضعف معدهٔ حاره بسیار مفیدات طین مختوم از جزیرهٔ لیمون بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی از زنهای فاک آنجا نقل بقعه را بهی مینموده و بعد از شستن قرصها میساخته و صورت راهب در او نقش میکرده و از اینجهت طین الراهب نیز نامند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکیست سرخ بزرد رسته و بالفعل جهت احاطه دریا بجزیرهٔ مذکوره موجود نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بو شبیه بشبت و گویا بچربی آلوده شده و بر زبان چسبد و پاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه میکند در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوا و وبائی و اسهال دموی و حرکت و قرحهٔ امعا و تبهای حاره و نزف الدم اعضاء ظاهری و باطنی و با شراب و آب گرم و شست منقی و مقیی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و سقطه و ضربه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز و مصلح او کثیرا شربت و کمقالت و بدلش نزد حقیر گل داغستانست و در امور مذکوره قویتر از انست طین شاموس بواو و بی واو کوکب الارض نیز گویند قسمی از آن سفید و صاف و با صفایح و شبیه بحجر الصبی و با اندک براقی میباشد و قسمی بسیار سفید و دقیق و سبک و بسیار بزبان چسبد و هر دو قسم در آب زود حل میشود و از بلاد قبرس و صقالیه آرند در طبع و فعل قریب بگل مختوم و کمقال مغسول او با شیر و کلنار قاطع حیض دایم و عرق او با شراب جهت سموم حاره و با ادویهٔ مناسبه جهت نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنهٔ او با آب بارتنگ و شرب او با آب و اندکی سرکه جهت قرحهٔ امعا سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حار مفیدات طین المصطکی خاکیست خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود و از جزیرهٔ جیوش که مصطکی حاصل میشود میآرند در دوم گرم و خشک و جالی و مفتح و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کنندهٔ رخسار است طین دوقی از ناحیهٔ دوقای بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار یابس و با ملاست و سرد و خشک و رافع اسهال و طلای آن جهت بردن حرکت بدن و سوء و رفع اورام حاره بغایت مفیدات طین قیمولیا قسمی از آن سفید و قسمی از آن مایل بنفشی و چرب و بالزوجت و دیر شکن و در آب دیر حل میشود و از بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسم سیاه اندلسی بوده است سرد و خشک و با قوت محلله و در افعال ضعیف‌تر از شاموس است و بدلش طین مصریست طین الکرم خاکیست که از بلاد سود با آرند سیاه و کریه الرائحه و مبرد و محلل است چون در ابتدای نمو تاک انگور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه میدارد و بامنجهت طین الکرم نامیده اند و جالی بدن و جهت حکه بسیار نافع و در اکتحال بسیار مستعمل است طین الجلود خاکیست که بآن پوست را رنگ میکنند سرخ مایل بزردی میشود با قوهٔ قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال او اورام نافعست طین ارمنی گلی است که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره حکرکه و با زبر و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر او خشک و در رفع و با و طاعون و ردع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفیدست و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و بدلش طین جهاره و شربتش تا دو درم است طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر

حاشیه: طین شاموس؛ طین المصطکی؛ طین دوقی؛ طین قیمولیا؛ طین الکرم؛ طین الجلود؛ طین ارمنی؛ طین خراسانی

فالمه

خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند جهت کمی مضرت او میخورند و شرب او بعد از خوردن چربیها و چیزهای با رطوبت دارد که می آرد مانع قی میگردد و جهت سیلان آب بینی و جوع کلبی و هیضه مهلکه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات مفیدات خصوصا مخلوط باشد با بشنه و گلاب و بعد و از خرو کبابه و قاقله و قدر شربتش تا ۳ مثقالست و در رفع هیضه دو وقیه بر شسته کرده او را ۳ بار با آب سیب ترشش باید بنوشند و بدستور با آب سرد و طبیخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در ضمادات استعمال او جایز است طین رومی سرخ نیم رنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبوئی میباشد و مجموع طین قبرسی سفید او است و در افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه هم میرسد زرد و مایل بتیرگی و بر آن صورت بت نقش است سرد و خشک و در ردع نزف الدم و نفث الدم و اسهال دموی و حرکت دل بهتر از گلهاست طین قبرسی سرخ درخشنده خوشبو است و بر زبان بسیار بچسبد و در جمیع افعال قائم مقام گل مختوم است طین صوفی ممید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شروان از بقعهٔ صوفی ممید آرند و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مار از محبوبات است و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل قبرسیست طین داغستانی قسمی از او زرد کاهی بسیار کم و قسمی بسیار مغسول مفید و مصنوع بشکل قرصی و قسمی مایل بکبودیست و مجموع آن خوشبو خصوصا مغسول سفید او و از داغستان حوالی شروان آرند در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقانست و حقیر مکرر تجربه نموده طین فارسی گل شیراز است و گل سر شوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع حرکت و در جمیع افعال قریب بگل ارمنیست و بعضی طین البحر از مخصوص دانسته اند طین الاکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری طین جرجانیست طین الکاهن و طین الکرمه و طین البحر طین مختوم است طین الصنم طین صفر است طین الاحمر و طین مغره هم مغره است طین چیا و طین جیوشی طین المصطکی است طین البحر شامل طین اندلسی و فارسی دانسته اند و مراد از او خاک خالص است و گذشت طین الحکمه از مرکبات و تمام او در دستورات مرقوم است بجهت بند وصل و نگاهداشتن ظروف و شیشه‌ها از فر آتش ترتیب داده اند و ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب موثرات طیب العرب اذخر است طیا نوشادر است طیار بلغت اکبریان زیبق است طیقی بقاف دار زیتست طینوث حاجبت طفیلی غزال است طفره نباتیست مفروش بر زمین و برگش مدور و شبیه بناخن و ظاهرش سبز و باطن تیره و تا قیمه از میان برگها میروید قریب بشبری و باریک و گلش سبز و تخمش بقدر انگشتی و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد نشر بسیار است و در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل و ضماد او رافع گوشت زیاده و ثالیل و نوصیر و آکله است ظفر الهر قاطانیقیست ظفر العقاب نیز نامهای شجرهٔ البی ما لحیت ظفر العقاب بر ظفر القطا ظفر القط نباتیست سافش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بارتنگ و ساق او علافهای سرخ و آمیخته با گلهای شبیه بگل سوسن کبود بریست در دوم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضاء باطنی و سیستوس اسهال و در زود برگ او جهت التیام جراحات موثر است و مضر سفل و مصلحش صمغ و شربتش یکمثقال و بدلش اقاقیاست ظفیرة العجوز خلخت قلیم نوع از زمارات ظلف سم حیوانانست و خواص هر یک با حیوانات مذکور است و سوخته مجموع او مسهل ما الصفر و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافعست ظلم ره احوار است ظهون سنور وحشی است و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بریست و یاس سفید عبارت از او است و بلغت اندلس و مغرب عشبه آن نامند و قسم مغربی مشهور بعشبه است و انشاء الله مذکور خواهد شد و آن نباتی است شبیه بلبلاب در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی از شاخهای او خار شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل چیلی نامند بسیار کوچکتر و تخمش سیاه و باریک و در شعبه و وقت پنج او تا مدت سال باقیست در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا او در سیم گرم و خشک و محلل و ملطف و بوئیدن گل او جهت صداع و شقیقه و روغن او جهت علل بارده و ربو و سعال و زمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ بیخ او شاخ او که نیم وقیه در یک رطل آب بجوشانند تا نصف رسد و با شکر و مثال او بنوشند جهت ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و فالج و استرخا و نسیان بعد مليست و ظاهرا روش خاصی که بالفعل متداول است از اینجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر ۳ درهم با شراب و سفایج و مقل ازرق مسهل قوی سودا و بی کرب است و مضمضهٔ طبیخ بیخ او با سرکه جهت درد دندان نافع و کمثقال او کشنده است بقی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه

حاشیه: طین اليمنى؛ طین احمر؛ ظفیرة العجوز منه؛ ظلم ره ظهون ظیان

سهل

مسهل بلغم و سودا و با آب خیار بی سفیدی قوی و قدر شربتش تا نیم درم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مفرح جلد و بهترین ادویه برص
و جهة عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال او سفید و روغنی که در او بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهة فالج و مانند او بغایت نافعست
عاقر قرحا لغت عربی و تفسیر قوریون یونانی و مشتق از عقر و نفر یحیت و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برگ و گل
شبیه بابونه بزرگ و با زغب و سفید و مفروش بر زمین و بیخش قریب بشبری و بسطبری انگشتی و تند و محرق و گویند او بیخ طرخون جبلی است
مسمی بعود القرح و آن در شام بسیار و نباتش شبیه بشبت و گلش زرد و دندانه دار مثل گل بابونه میباشد و عاقر قرحا را قوت تا هفت
سال باقیست در آخر سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه مبردین و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة درد سینه و سرفه و لکنت
زبان و لقوه و فالج و رعشه و لزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان شربا و ضمادا نافع و طلای او با نوشادر در کام و دهان مانع
سوزانیدن آتش از غرائب اثر او است و چون بر دندان کرم خورده بگذارند بریزاند و ضماد او با روغنها جهة تهیج اعضا و لذت جماع
و مضمضه بطبیخ او با سرکه جهة سستی لهات و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهة گشودن سده دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر ریه و مصلح او
مویزج و کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم است و بدلش دارفلفل است و روغن او که با عصاره او ترتیب دهند و یا یک وقیه خشک او را کوبیده در یکرطل
آب بجوشانند تا بدو وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و دافع تبهای بارده و ضماد او
جهة جمیع امراض بارده و تقویت باه شربا و ضمادا نافعست و سعوط او جهة صرع و درد سر و شقیقه مفید عاقول حاج است و گویند نبوتست
عاج دندان فیل است و در انجا مذکور است عاقر بلغت شامی اسم بردیست عاقورا ارقیونست عاقر شمعا ابو خلسا است عاقد
اللبن غالیونست غالوسیس عایس است و در قانون در حرف عین ذکر یافته عثیران شامل برنجاسف و شجره مریم است عبهر
نرجس است عبیر اسم عربی زعفرانست و مرکب او قسام میباشد در دستور اول مرقوم است عبروس اسم سریانی بروانیست عبقب و عبقبه
حب کاکنج است عبقر اسم عربی سوسن سفید است عتود اسم بزغاله کمتر از یکساله است عترقان هدهد است عثم زیتون جبلیست عثق
بنار مشلشه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه برگ کبر و سطبر و انبوه در آخر سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و عصاره خشک
کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی را تراشش نوره میبرد عثرب اسم گز زخت انار است عجم دانه انگور و مویز و امثال او است عجل گوساله
و در لحم مذکور خواهد شد عجما اسم عربی سطر و نیونست عجب گیاه انا غلس است و گویند حب الکنیل است عجه اسم عربی قسمی از خاگینه
است که کوکو نامند و در خبیص البیض مذکور شد عدس بفارسی مرجو مک نامند و بری او گوچک مایل بتدویر و تلخ است و بستانی بهن و مدور
قوتش تا ۳ سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او قابض و آب
طبیخ او مسهل و مزوره او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع عکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی معده و بی نفخ است و بغیر سرکه پخته نفاخ و آب
طبیخ او جهة سرفه و درد سینه و مضمضه او جهة قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر او مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهة قروح غایره و با سفیده
تخم مرغ جهة نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهة ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل خنازیر و اورام و با روغن گل جهة ورم
مقعد و ورم حاره چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخساره و با اکلیل الملک و آب به جهة نزلات و سوخته او جهة سفید کردن دندان
و کثرت خار پلک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیر تنها مولد استسقا و قولنج و مضر
نواسیر و مورث عسر بول و حبس حیض و مصلحش روغن کنجد و پختن او با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس الرخم نوعی
از سوسن بریست و مذکور شد و گویند اسم علقم است عدس الماء نوعی از طحلب است که خرء الضفادع گویند عدر ناگدش است عدس حب الحفص
است عذبه بذال معجمه قره الایل است و در اثل گذشت عروق الصفر بفارسی زرد چوبه گویند و آن بیخ نباتیست برگش شبیه برگ کشنیز و
مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پر شعبه و پر برگ و گل او مابین سفیدی و زردی و آب برگش مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر
او مامیرانست در سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سده جگر و جهة یرقان و استسقا نافعست و ضماد او جهة جرب و با شراب جهة نمله و ذرور او
جهة خشک شدن خون زخمها و خوانیدن و سنون او جهة درد دندان و اکتحال او جهة تقویت باصره و بیاض رقیق و ورم پلکها جهة تحلیل اورام و قروح
نافع و بغایت مضر دل و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درهم است و بدلش مامیرانست و گویند قوت الصبغ است عرن اسم عربی نوع از سکه

عاج عاقر عاقر قرحا عاقد غالوسیس عبهر عبیر عبروس عبقب عبقر عتود عترقان عثم عثق

عجم عجما عجب عجه

عدس

عدس الرخم عدس الماء عدر عدس حب عذبه عروق الصفر

عرن

در حوالی سم ورد او کوپی آب و شتر میباشد و در مزاج و افعال مانند سم است و در طلف مذکور شد و سائیده او بقدر نیم درم با سرکه جهة صرع رطوبی
و با آب سرد جهة جمیع سموم و بخور او جهة اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب ربع او را بقصد رفع تب از حیوان جدا کند رفع
تب میشود و مجرب دانسته اند و بلغت شام نوع سفید سوفار یقون را عرن مینامند عرعر سرو کوهیست و او از سرو کوتاه تر و کوچکتر و
ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی و عبر ثمر اهل است و در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم بارده و با قوت قابضه و مسخن و مدر بول و
حیض و مفتح سده و جهة درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درد ورکین و درد زهدان و مدی و شکافته شدن
عضل و در درد رحم و جلوس در طبیخ او جهة اختناق رحم و ضماد او جهة عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش بکیفیات و گویند نگاه داشتن عدد ثمر او در سر باعث قبول و عظمت در نظرها است عرق انجبار خوبات
و کلها و ادویه یابسه و مانعه تقطیر کنند مسمی باین اسمست و سریع النفوذ و لطیفتر از اصل انجبر و عرق ماء خواه و دارچینی بهتر از کرعها
است و عرق بخر و عرق شراب خمر و امثال آن قویتر از اصل آن و سریع الاثر و اکثار او محرق خون و مورث امراض حاره و مهلک است
و عرقیکه مخرج حقیر در دستورات مذکور است در منافع قائم مقام شراب است و در آثار بعضی از آن قویتر و بی اسکار و در غایت تفریحست
عرق بید ماء الخلاف است عرق گوشت ماء اللحم است عرطنیثا اسم سریانی اذربویه است عروق الصباغین قوت الصبغ است و گویند
اسم عروق الصفر است عروق الزعفران عروق الصفر است عروق الحمر قوت الصبغ است عرق کبر اول ریشه نباتاتست عروق ابیض
مستعجل است عرق الشجر اسم جنس صموغ است و گویند مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص قلقونیا دانسته اند عرق الجبال قفر است
عرق الحجر باصطلاح اکسیریان مقطر موی سر انسانست عرق العروس طلق است عرق النور بلغت شام ذنب الخیل است عرق الفالوذج
بلغت بغداد صنف اول ابو خلسا است عرق الکافور و عرق الطیب زرنباد است عرار اقحوانست عرق اللصف بیخ
کبر است عرق الانجبار بیخ انجبار است عروس بلغت اکسیریان کبریت است عرق السوس و عرق راسن اصل السوس است عرقسیت
عرفج بری بکموست عرعر بری قسم کوچک شربین است عرص اسم بادنجان بریست عرفان اسم عربی جند قوقا و نحو مالا کراد است
عرایس النیل بلغت مصر خشین است عرم سماریس است عرصف کمافیطوس است عرمض اسم درخت سدر بریست و طحلب و حب
الغار را نیز باین اسم خوانده اند عرق بهار اسم فارسی عرق کخوفه نارنج است عرطب حنک است عرودک اسم فارسی طینوست
عرودک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است عزیز الکبیر عزیز الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است عسل اسم فارسی انگبین گویند و بهترین او صاف مایل
بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است
که زیاده بر دو سال مانده و در غایت حدت میباشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و
موافق معده و درد دادن ورم مهار و صالح الغذاء و در جلا و حدت قویتر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نغوط و نضاج
و غذائیه بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و
مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوه ادویه و رساننده او با عضا و جهة
فضول دماغی و سینه و نفث ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصات و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح
و تقویت اشتها و باه و ممزوج او با آب مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و با لخاصیت مسکن مغص و تشنج و ذی کردن
با آن جهة دفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب زیره جهة دفع ضرر قطر و گزیدن سگ
دیوانه و اکتحال او با آب بیاض جهة بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با زروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبت گوش
و تنقیه چرک او نافع و با غذیه جهة شقیه زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام او مجرب و با نوشادر جهة برص و بهق و طلای او حافظ جثه
میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مراره و حافظ قوه سایر اشیاء و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حمول
او جهة علل رحم زنان نفساء و ضماد او جهة رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از حمام مکرر ضمید نمایند و با آرد گندم
جهة گشودن دمل و نضج اورام و با بزر و ند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات عمیقه مجرب و بخلاف سایر شیرینیها جهة قروح لثه و لهات

عرق

عرق بید عرق گوشت عرطنیثا عروق الصباغین عروق الصفر عروق الزعفران عروق الحمر عرق کبر عروق ابیض عرق الشجر عرق الجبال عرق الحجر عرق العروس عرق النور عرق الفالوذج عرق الکافور عرق الطیب عرار عرق اللصف عرق الانجبار عرق السوس عرقسیت عرفج عرعر بری عرص عرفان عرایس النیل عرم عرصف عرمض عرق بهار عرطب عرودک عرودک پس پرده عزیز الکبیر عزیز الصغیر

وتقویت دندان مفید است و مطبوخ او باشبت جهة رفع آثار ضربه و قوباء و غرغرهٔ او جهة پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنهٔ او با آب بارتنگ تا ۳ روز جهة قرحهٔ امعاء بسعدیل و مضر محرورین و رابع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ حار و مصلحش سرکه گشنیز در بوب تر و آب سوماق و قدر شربتش تا پانزده مثقال و بدلش رُب انگور بیت و از خواص مجربه علیق است که چون زنان حامله آن شربت نموده باشند تا شناسند باعث مغص کردد و در غیر حامل این اثر مفقود است علیق اوداو مالای است و مذکور شد علق طرزد شیرهٔ نباتیست عشلج اسم مصری عرطنیثا است وصنف اخیر بخور مریم را نیز داشته اند عالیج شاخهای تازه روئیدهٔ اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد علق لیسی میعه سایله است عصب القصب انیخر است علق الملا در رطوبت سیاست که در حرف بلادر است علق خشک خاک اکثین است و مذکور شد عشبه مخفف عشبه آنار بلغت اندلسی وان یاسمین بریست و در ظبان گذشت و مغربیه او قوی تر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الاثر و بتجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعیکه اور در همه مواد نا یب مناب چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهة صاحبان مفاصل مزمنه و صاحب مزاج بسیار سرد قوی تر از چوب چینی و در سایر امراض و اثر به ضرر او زیاده از نفع است و سفوف او هر روز بقدر یکمثقال با نبات تا یکهفته و زیاده برآن جهة مفاصل مزمنه مجربست و در بعضی از زنه جفیرا و را قوی تر از طبیخ او یافته است و ضماد او با گلاب جهة تسکین درد دانها و تحلیل اورام نافع و عشبه السباع کراث بفتح کاف است عثر در حرف الشین گذشت عشرق بلغت حجاز سنا عریض الورقست و بعضی گویند مرو است و ابن تلمیذ گوید گیاهیست برگش شبیه برگ غار و سرخ و خوشبو و عرب آن استعمال مینمایند و بخور غیر او دانسته است عشقه نباتیست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای او بغایت از لبلاب قوی تر و دراز تر و بهر درختی که بپیچد خشک کند و عشق مشتق از او ست و تخمش شبیه بعدس از آن کوچکتر و در شکایین لوز نامند و بعضی اطبا از برمان آنرا کشوث دانسته اند عصفور انواع کبیر و صغیر میباشد کبیر نر و صغیر ماده است و بفارسی کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساقش سرخ مایل به بنفشی و در باغها بسیار است و صغیر او را در شکایین خاک بره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش سفید و کو با خاکستر بر همه برکهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برکها و انبوه و در افعال کبیر از صغیر قوی تر در سیم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهة قرحه امعاء و نفث الدم سینه و اسهال مرار و صفراوی و تبهای دوری و ضماد او جهة باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول او قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیر و قدر شربت از او تا هفت مثقالست عصفور بفارسی گنجشک و تر کی سرچه نامند بر گاهی میباشد در دویم گرم و خشک و بری از اهلی یابس تر و محرک باه خصوصاً تخم و مغز سر او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بسعدیل و مغز سر او با زردهٔ تخم مرغ تهییج باه و حمول او با شراب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل او و جالی بیاض چین و زبل او جهة کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و مثال آن و استخوان سائیدهٔ او مقوی معده و جهة اسهال نافع و سائیدهٔ او بغایت مفرح است و چون مقعد گنجشک را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال درد آنرا ساکن گرداند و مجربست و چون مجموع او را از موی پاک نموده سوای سر و زنده در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش مکس عسل کشته شود انگاه در روغن بجوشانند تدهین روغن مزبور جهة استرخاء قضیب و نعوظ مجربست عصیر الرطب سیلانست عصاره سوس رُب سوس است عصاره اب افشرده بنا نات اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک در ضمن اصل آن مذکور است عصب و عصاب شیطرج است عصفر احریض است عصفر بری بادآورد است عصفر مثبی گوید بلغت مصر شترغاز است عصبه بیخ سلیمان است و گویند فوس است عصب نورس است عصاره خشخاش اسود افیونست عصارة الغرط اقاقیا است عصارهٔ ما میثا شیاف میثاست عصفور شوک نغر است عصفور سیاح صفرا حونست عصفره تخم زرد است عصفور الجنة خطافست عصی هرمس ملوب است عصوان خنثی است و گویند اسقیل است عفا بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است عضابات اسم جانوران گزنده است عضابه ضب است عفرس خطمی بریست عطان دنیا فوس است عطب قطن است عطفل بهرامج است عطاره اسم نبطی سنبل رومیست عطوس اسم عربی مار رجتی است عطر منشم حب السنم است عطارد بلغت اکسریان روح توتیا است و بعضی زیبق را باین اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و ترکی سموک

نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در دوم سرد و در اول سیم خشک و سوختهٔ او در آخر سیم خشک و شرب او جهة صرع مجربست خصوصاً با اندک صبر زرد و نشامیدن سوختهٔ کهنهٔ او با سکنجبین جهة ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور او جهة قروح اعضاء عصبانی و با سرکه جهة سوختگی آتش و با مار انگبیر جهة آثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش تا دو مثقالست و گذاشتن دندان آسیای یا استخوان بال راست بر زیر سر نائم موجب عدم بیداری او است مادامیکه بر ندارند و با خود داشتن او و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان میش سگ و گربه را در میان جماعتی بنهند از هم جدا شوند و ایشان ندانند باعث خصومت آن گروه میشود و چون استخوان شکسته آدمی بجای استخوان شکسته یا در طرف دیگر بگذارند التیام میابد و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر سوخته و آشش نوره میبرد و در رفع زخمها بعدیلست عظم الستیق عرنست عظابه اسم عربی سالامندر است عظلم گیاه نیل است و قطلب را نیز نامند عظا نوعی از صدفست عفصیج نوعی از بلوطست و مذکور شد عفار اسم عربی قطلب است عفص بفارسی مازو نامند و درخت او مثل درخت بلوطست و در بعضی بلاد بکسال بلوط بار میدهد و سال دیگر مازو و بهترین او سبز و بی سوراخ و قوتش تا ۳۰ سال باقیست در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال و عرق و طبیخ او جهة سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زردهٔ تخم مرغ جهة قرحه امعاء و اسهال کهنه و ضماد پختهٔ او جهة جمیع اورام مقعد و خروج آن و رفع بدبوی عرق و با سرکه جهة قوباء و باد سرخ و سیلان حیض و برآمدن ناف اطفال و سوختهٔ آن قاطع سیلان خون از همهٔ اعضاء و مجفف قروح و مانع منزد الکه و سنون و مضمضهٔ طبیخ او جهة قلاع و تقویت لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او جهة دمعه و سلاق و جرب و آب او جهة سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد مؤثر و نفوخ او قاطع رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و شربتش یکمثقال و بدلش بوست انار است عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است در دوم سرد و خشک است و سوختهٔ او لطیف تر و مقوی دل و مفتح سده جگر و سپرز و ریزانندهٔ حصات و رافع خفقان و نشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضاء و سوختهٔ او مقوی لثه و رافع سستی او و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوتست و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است عقرب باصطلاح کهربایان گوگرد است و بعربی اسم کژدم و آن شیاله و جراره والوان میباشد و آنچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد شیاله نامند و آنچه دنباله را بکشد جراره و از شیاله کوچکتر میباشد و زبونترین اقسام او سیاه پردار است و بهترین او در مداوا از دشیاله و بتجربه رسیده که چون آخر ماه اب ندیده را اندک آب پاشیده و بر روی هم بگذارند خصوصاً در تابستان عقرب بسیار از او متکون میشود در آخر سیم سرد و خشک و شکافتهٔ او را بر موضع گزیدهٔ عقرب ببندند دیگر سمیت میکند و نشامیدن بریشته کردهٔ او جهة قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده مفید و سوختهٔ او با ادویهٔ مناسبه جهة رفع سنگ کرده و مثانه و عسر بول بعدیلست و اکتحال او را با فلفل و ادویهٔ حاره جهة بیاض و ناخنهٔ چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین موش بقدر نخود جهة تقویت باصره و طلای او جهة ساقط کردن دانهٔ بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و شش ماه در روغن زیتون که بجد سوختن نرسد جهة رویانیدن موی داء الثعلب بعدیل و بستن بکعبه عقرب قی بدکرده بر ران زنیکه همیشه سقاط جنین شود مانع سقوط میگردد و گزیدن عقرب بر غیر عصب رافع فالج و از مجربات شمرده اند و نشامیدن او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است عقرب بحری ماهی صدفی خاردار است و سرش بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته و گوشت آن حیوانست و گزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوختهٔ او جهة نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحهٔ چشم و طلای او جهة داء الثعلب مفید است عقاب باصطلاح کهربایان نوشادر است و در لغت اسم طایر سبعی معروفست و بفارسی الوه و تر کی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک و خون او محلل اورام و زهرهٔ او جهة نزول اب و غشاوه و بیاض و تقویت بصر و زبل او جالی کلف و خوردنش جهار و محلل خنازیر است عقعق از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و مطبوخ تر و تر کی صقصقان و در صفاهان غلاجاره نامند گرم و خشک و ردی الکیفیت و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهرهٔ او مورث محبوبی در نظر خلایق است عقار گوهان عاقر قرحا و گویند فاوانیا است عقار خمر است عقار اعرطنیثا اسم سریانی آذربویست عقار عیرون اسم سریانی شراس است عقار اسولای اسم سریانی ایرسا است عقاقیر اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا و عقبان اسم ذهب خالص است

عقیدا عفربان عقدة العنب عقده عکوب عکبر عکرش عکبر

عقیلا اسم عربی عودست عفربان بلغت اندلس انقوبوفند ریونست عقیدة العنب میفختج است عقده بلغت مصر حوب زردک
است عکوب نوعی از حرشف بری است برکش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند و نهایت
مهی است و باقی خواص در حرشف مذکورست عکبه بعربی است عکه عقعق است عکرش اسم صنف اخیر شیلم است و بعضی گویند
رس است عکبر نزد جمعی موم کم عسل است که در آشیانهٔ زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی و شیخ الکوا اینست که بفارسی بر موم گویند و آن
موم سیاه است که نضها آشیانه بان مسدود میکنند و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهة
سرفهٔ کهنه و ضمادش جهة قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و در دفع خوف مابین مثابه مومیائیست و لهذا مومیائی نخلی نامند
و قدر شربتش یکمثقالست که با ده مثقال نبات و یا عسل که با آب شربت نموده باشند بنوشند علیق نباتیست خاردار و در برگ و گل
شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم توش و بترکی بگور تکان نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در او غالب
تجد درجهٔ دوم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند بهمه اجزاء او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی جشا و
عصارهٔ مسحوق برگ و ساق تازهٔ او با اندک صمغ جهة جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و سعه و ورم و ناخنه نافع و کشاینده و ملتئم
و التیام دهندهٔ زخمها و حابس اسهال و فضلات و خونست و جهة بواسیر و سحج مفید و خاییدن برگ او جهة قروح لثه و قلاع و بدبوی دهان
و شاییدن او با گلاب رحیض حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن آکله و نمله و رافع زخمهای سر و برآمدگی مقعده و بواسیر و مقوی معده
و مانع انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزاء و مقوی امعاء و بیخ او ریزانندهٔ سنگ کرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کننده
موی و مضر کرده و مصلحش شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفهٔ او ۳ درهم است و قسم کوهی او بسیار کم خار است و قسم سیاه و سفید و ثمرش مایل بسیاهی
و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفهٔ او محلل است علیق الکلب نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت مورد و برگش عریض تر از
برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم و خوردن
جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر او است که جوف او را پاک کرده باشند و طبیخ او با شراب
بغایت قابض طبع و حابس بول و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف و جهة اسهال دموی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث
الدم سینه نافعست علق بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک نامند کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز در
آبها و زمینهای متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضاء ضعیفه و صغیره که قابل حجامت نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت است و در دوم
سرد و خشک و سوختهٔ او و طلای آن آثار و مفتت حصات و قطور او با روغن بنفشه جهة حرقت البول و حرقت مثانه مجرب یافته اند و مسحوق
او با صبر مجفف بواسیر و سعوط او با عسل محلل خناق و طلای بیخته او در روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب بغایت مؤثر و ضماد سوختهٔ او با سرکه
با آب پنج جهة منع رویانیدن موی که کنده باشند مجربست علیق القدس علیق الکلب است علک اسم چیزیست که قابل مضغ باشد و انهم
نزد مثل سقز و مصطکی و مثال آن علک الانباط علک البطم است و اسحق بن عمران گوید که صمغ درخت پسته است و در منافع مثل
سقز علک البطم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی
هاضمه و باتفاق حکماء یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی و شرب او با عسل جهة زخمهای باطنی و سندروس و زردهٔ تخم نیمرشت جهة شکستگی
اعضاء بهتر از مومیائی و رافع عیاء است و چون یک وقیه او را با دو وقیه پیه کرده تر دو قدر مضاعف بگدازند و مجموع او را در هر دو سه شب وقت
خواب بنوشند جهة خفقان و سرفهٔ رطوبی و سعال و چون ضماد کنند جهة کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق زمین خصوصا با قدری شنجرف مجربست
و تضمید علک البطم جهة شقیقه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره زدن و با روغن زیتون جهة تحلیل اورام
و شقاق عضل و قوی کردن عصب نافع و خاییدن او جهة جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبات معده و تنقیهٔ حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال علقه طفیقولنت گویند اسم است علف هندی اسم
فارسی اسقوردونست علو او علقی جمرو نباتاتست علس سلت است علوفن یونانی منفخج است علک یابس قلفونیا است
علک رومی مصطکی است علف رطبه خجست علقم اسم حنظل نبات تلخ است و گویند مراد از او قثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است

علیق نباتیست [illegible]

علیق الکلب

علق

علیق القدس علک
علک الانباط علک البطم

علقه علف هندی علو
او علقی علک علس
علوفن علک یابس
مصطکی علف علقم

علم علوقس عمه
عنب عنجار عمره
عملج عمار عنبر

علم بلغت اکسیر یمان زرنیخ است علوقس خیارزه است علسی نبات صبرست علث خندریلی است عنجار قراح است عمره
کرویا است عملج نوعی از خربزه است که با تخم او خورند عمار نبک انس است عنبر رطوبتیست که مانند مومیائی و قفر منجمد میشود و از
جزیرهای دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جذر و مد دریا داخل بحر سکر حد صاف او برودی آب از تحریک موج مجتمع و مایل
بند ریشود و او را شامه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ریگ است بجهة ثقل در قعر آب مینشیند و ماهی او سیاه میباشد و عنبر نخته نامند
و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست با دهنیت و خوشبوئی باشد و بعد از آن مایل بزردی و از دی و بعد از آن مایل بسبزی و از بدترین او سیاه
صفاحی است و قسم بلعی است که ماهی در او فرو برده و بجهة اضرار کرده باشد یا آنکه از جهة افراط فربهی کشته باشد و از شکم او بیرون آورده
باشند و مصنوع او را که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه با وزان مخصوصه ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خاص
او در فایدن منقطع میگردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سده
و اعاده کنندهٔ قوتها که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و یا از زهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده
دماغی و بالخاصیت رافع امراض حارهٔ آن و جهة جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و فرح
نشر و ضعف دل و معده و سحج و استسقاء و یرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النساء و تقویت
حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او یا ماء العسل جهة اعادهٔ باه مایوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهة تقویت اعضای
تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا ۳ روز جهة درد معده و فم
معدهٔ قدیم و جدید مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزانندهٔ هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون
و رقت آن و تولد شری الدمحرورین و مصلحش کافور و میوههای سرد و تر و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض باردهٔ دماغ و سدهٔ آن و گویند
مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح است و قدر شربتش یکدانگ و یکمثقال او که با دو چندان بنفشه و نیم مثقال
صمغ عربی سه دفعه در یکروز خورده شود نضج او بحد سمیت میرسد و بدلش بوزن او مشک و زعفرانست عنب بفارسی انگور و بترکی
اوزوم نامند بهترین او شیرین و نازک پوست بزرگ دانه کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوهها و بغایت مسمن
بدن و معدل امزجهٔ غلیظه و صاف کنندهٔ خون و مولد خون صالح و جهة افزونی سیه کرده و رفع سواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح
حال سینه و شش و مضر معدهٔ رطبه و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سدهٔ جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلحش تخم کرفس و ملین طبع و مورث
تشنگی و مصلح او سکنجبین و غذای او ازتش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد آن و مورث استسقاء و بهای عفص است و باید بعد از
چیدن او بدو روز تناول نمایند و ما بین دو طعام خورده شود و دانهٔ او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء و سوختهٔ او جهة
جراحات و طلای او با عرق و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار بطیئ الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل بسردی و کثیف است
و روغن انگور که مکرر آب و ثقل او را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند گویند و انواع میباشد بری و بستانی و هر یک از آن
انواع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی بکاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم و قسم مادهٔ بری را عنب الثعلب
مجبن نامند و قسم مادهٔ بستانی که بلغت مغربی قنا نامند عنب الثعلب معروفست و از مطلق او مراد همین نوع است نباتیست و ما بین شجر
و گیاه او بی شاخ و برگش مایل بسیاهی و عریضتر از برگ ریحان و دانهٔ او زرد مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت و تخم او سفید بقدر
خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانهٔ او است رادع و مبرد و ملطف و با قوهٔ
قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و حیاروقیا آب و یا شکر محلل اورام باطنی و امراض احشاء و مسهل اخلاط مراری و رافع مغص و زحیر و ورم
مقعد و استسقاء حار و حقنهٔ او جهة جنون و شری و تنقیهٔ امعاء و ضماد او جهة ورم معده و التهاب او و سایر اعضاء و اورام حاره و باد سرخ و نمله و
آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصارهٔ او جهة تقویت باصره و فرزجهٔ او جهة رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او
با نمک جهة جرب و حکه و با نان جهة عرق ببیا روغن گل سرخ و سفیداب جهة اورام حاره و غرغرهٔ او جهة ورم حلق و درد دندان بغایت
مؤثر و بخور و نطول او جهة نزلات و قطور او جهة امراض گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی

عنب

۲ دیار آفتاب [illegible]
محلل [illegible]
عنب الثعلب بفارسی [illegible]
و بترکی [illegible]
تا جز زیری

بضماد و قدر شربش تا پنجمثقال و در مطبوخات ده مثقال و از آب و تا بیست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقیّ است عنب
الثعلب معنی بنات او برگش مثل کنکر و بنجارو ده دو از ده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر ذرعی و در اطراف شاخها غلافی شبیه بزیتون
و بزرگتر از آن و عریض و باز عنب مثل بار درخت حنار و بعد از شکفتن غلاف سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در آن دوازده دانه
مدور سیاه و سخت و شبیه بدانه دیق و بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و شیب او کوهها و در چهارم سرد و خشک و یکمثقال او بعاب
سکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال از او جایز دانسته اند عنب الکلب ترکی مراد آغاجی
گویند و درخت کوچک نر و ماده میباشد و شاخهای او بسیار مایل بزمین و با خیر و بیخار و برگش مثل برگ انار و مایل بپهنی و ثمرش بقدر
گن ر و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی با لزوجت و قبض و گلش زرد
مایل بسبزی و از جنس زعرور است در آخر اول سرد و خشک و دافع نفث الدم و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است
و بیطاران پوست او در ورم دواب میگذارند تا چرک آورده بشود و ماده او و برگ درخت ترد شبیه ببرگ شمشاد و از آن کوچکتر
و غیر خیری و بیخ او عود برتیست و سایر اجزاء او با سمیت است و در بلاد کرمان و لرستان و شیراز کثیر الوجود است و برگک با مند برگ
او سکر است بخلاف بیخ او عنب الحیة شامل ثمر قاشرا و ثمر کبر است عنکبوت بفارسی کارتنه و ترکی اورومجک نامند و تمام میباشد
و مراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشد کارقام او در اماکنهای مخصوص است مثل رتیلا و غیر آن و مزاج همه سرد و ضماد سوخته
عنکبوت مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل سرخ رافع درد گوش حار و تعلیق بعد او با بعد بخور او رافع تب
ربع و دام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و عافونع ورم جراحات غیر عمیق است و جلد با سرکه تر کرده در آن اگر ضماد کنند
رفع آن میکند و مجربست و سوخته او جهت جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و مول او با نوشادر جهت بواسیر مفید است عناب
بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست
و ملین حلق و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب
و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعده و فساد مزاج جگر و با سکنجبین جهت شری بعد ملیّن است و اکثار او
نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح او عسل و ادویه باهیه و در سبروردین گلاب و شکر و برگش مغیر ذائقه بحدیکه تمیز طعام شیرین
نمود و شراب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش بدن و مجربست و ذرور خشک او در رفع آکله و قروح خبیثه
مجرب جنوصا چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت او تنها و یا با سداب جهت قروح خبیثه بعد یل و شرب
نشاره چوب او رافع حکه و جرب و سحج و طلای او جابر شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوانست و شرب عناب سائیده با دانه
او رافع قرحه امعا و صمغ او با سرکه جهة قوبا و با ادویه مناسبه و تنها جهة امراض چشم مفید و قدر شربش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان عنقود
اسم جنس خوشهاست و عناقید جمع او است و اسم مخصوص نباتیست شاخ بقدر سه شبر و برگش مثل سداب و دریزه و شکوفه و خوشه او سرخ
و مملو از تخم و در رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا و ضمادا و رافع اورام حاره و التهاب و مسکن
حدت خون و صفرا است و قدر شربش تا سه درهم عنم بلغت یمن و سکان دار دواش نامند و از شاخهای درختها میروید و غیر منبوته
است برگش سبز و باطراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و مسکن
نزف الدم و حیض است شربا و ضمادا و حمولا و خائیدن برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهة جراحات تازه نافع است عنز
نفع اول بز ماده است و در معز مذکور میشود عناق بز غاله است و در معز مذکور شد عنزب سماق است عنب الحن فاشرست عنجد
عجم الزبیب است و جمیع دانه انار را شامل است عنصل بصل است عنزران آذربواست عنقلی اسم یونانی شلجم است عنم
نغم است و نزد بعضی دم الاخوین است عنقه اسم عربی مرزنجوش است عنزروت انزروتست عوسج قریب بدرخت انار
و پرخار و برگش تند و مایل بپهنی و با طوبت چسبنده و ثمرش بقدر نخود و مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار میماند و نیز بر دو قسم
از عوسج را برگ مایل بسبزی و فدا و نیز و شاخها دراز میباشد و ثمرش عریض و با غلاف مجوف او در دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او در رعون

عنب الثعلب
عنب
عنب الحیة عنکبوت
عناب
عنقود
عنم
عنز
عناق عنب الحن عنجد
عنصل عنزران عنقلی
عنم عنقه عنزروت
عوسج

هر روز بقدر یکوقیه یا یکرطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و صاف او را بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهة جذام مجرب دانسته اند
و رافع سودای سوخته است و ترطیبکه دو روز قبل از آن اسفیدباج با گوشت کو سفند شاد و لنمایند و روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند
گاه بدستور عمل کنند و باید در روز دیگر شرب او که روز راحت است بحمام روند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را جهة قروح رطبه و جرب
و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته و عصاره تازه او جهة جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهة نمله و حمره و با حنا جهة جرب و حکه و
عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ او که بقوام رسد جهة جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیده تخم مرغ و یا شیر دختران بعد یل و قطور برگ
تازه او جهة رفع بیاض مجرب دانسته چون بکیفیت مکرر کنند و چون بیخ او را ریزه ریزه کرده با مورد بسوزانند جهة قروح مقعد و منع زیادتی
قروح خبیثه و در و پاشیدن بموی سریع الاثراست و ثمرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و
مصلحش کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ او بر سقف خانه و در دروازه مبطل سحر و یا خود داشتن مورث جاه است عود اسم جنس چوب و شاخ
اشجار است و باصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن
میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و متقشر میباشد و او را مولد قمل دانسته
عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد و تمام عود هر یک باسم بلدان موسومند مثل سمندوری و هندی و غیرها و بهترین او صلب و سیاه
و براق و خوشبوی و تلخست که در ته آب نشیند و آن مندلیست و قماری و هندی کمرنگتر از آن و سمندوری را پیش غالب و سبزی
و جبلی او با خطوط سفید اند و هرچه بر روی آب ایستد فاسد است در آخر دوم گرم و در سیم خشک و قاطع تمام بلغم و در تقویت معده
بعد یل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دل و دماغ و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و رطوبت معده و عفونت
او و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهة ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس
و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغ و مقوی دل
و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلح او صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یکمثقال
و عود ترش بیخ قسم ماده عنب الذبت که ترکی مراد آغاجی نامند و در کرمان بسیار میباشد بطیر ساعد و از ذرعی زیاده و ابلق
و با رهیه و خوشبو و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او میشود عود الحیه دوائیست که او را امومن قرد ذکر نموده و قبل از
او کسی مذکور ساخته و آن نباتیست که از بلاد بربر و سودان بسیار خیزد و شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خوشبو
مانند عاقر قرحا و تلخ و شد و در سیم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون مار را در بند او را ببیند حس
و حرکت از او ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و درد مفاصل بارده است
در رهان عت و شربتش نیم مثقالست عود العطاس نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بیخیست بقدر انگشتی سر او سطبر و طرف دیگر
باریک مانند میخی و تیره رنگ و درونش سفید و شاخهای او باریک و انبوه شبیه بگیاه ریحا سف و برگش شبیه ببرگ زیتون و قثاء و
کوچک و شبیه بابونه و تند بوی و عطس آرنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال میکنند تازه او در آخر دوم گرم و خشک او در اول
در آخر سیم با بوی عطس قوی و جالی و محلل و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و خون مرده سخت جلد است عود البیر نزد جمعی چوب
اناغورس است بسبب خاصیت او در تیسیر ولادت و بعضی جهة قضاء حوائج و بیران چوب طلحی و چوب محلب و فوفل اراک را دانسته اند
عود القروح نزد بعضی عاقر قرحا است و بعضی وج او و بعضی گویند بیخیست باحدت و نبات او شبیه براز یانه و بقدر قامتی و شاخهای او مثل
زرباس عریض و در شام بسیار است در سیم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و در خواص عاقر قرحا است عود البخور عود قماریست عود
البرق دار شیشعانست عود الریح اسم مغربی ارغیس است و نزد بعضی فاوانیا و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی وجست عود سینا اسم رومی
سیاه است عود بلسان شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت شامرا بدل کنند در جمیع
افعال از آن ضعیفتر است عود الفاوانیا فاوانیا است عود الوج وجست عود صلیب فاوانیا است عود الدرقه محرو تست عهن
صوفست علیون سنا بلدی و در مغرب کثیر الوجود است ساق و شاخهای او ما بین سیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو

عود
عود الحیه
عود العطاس
عود البیر
عود البخور عود برق
عود الریح عود سینا
عود بلسان عود الفاوانیا
عهن علیون

از برگ ریزه شبیه ببرگ مورد و در شاهی کلے مدور و بقدر درهمی و مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضے اورا از اقسام ماهیزهرج دانسته اند
در اول سیم گرم و خشک و مطبوخ تازهٔ او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهة درد ورک مفید و بغایت مورث کرب و مقر حشا است و صنف
دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای او دراز و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا و بغایة تر از قسم اول و جهة درد مفاصل و امثال
او نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهمست عین الدیک بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست سرخ و صیقلے
و براق و مدور و مایل بپهنی و درخت آن قریب بدرخت فلفل و خوشهٔ او شبیه بطم و از جبال دکن آرند و نزد بعضی تمر نقم است
در سیم گرم و در رطوبت و خشکی خلاف کرده اند و مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف
نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحه است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یکمثقال و باید که شیر تازه
در نخیس و شیر استعمال کنند عید بکسر اول نباتیست کوهی و شاخهای او بی برگ و کلدار و در رفع جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومیست و در افریقیه جهة عرق النسا استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انجور و بلغت
مغربی نوعی از آلو است و انجوار انیز نامند عین الاعلی اقحوانست عیوب اذان الفار است عینیه بلغت اندلس رعی
الحمام است عین السرطان سیستان است عین الجمل بلغت شام قیم صغیر اقحوانست عیدان اسم جنس شاخ نباتاتست بلغت
شام دار شیشعان را نامند عیزران زعرور جبلیست عیشام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار است
عیدان البطاط اذان الغزاست عین الحیوان بلغت سریانی زیتون است عین آهن سنک مشهوریست و در طب نفعی از آن
سنگ ذکر نکرده اند غافت نباتیست و گل فارسی گلوفه گیاهیست کبود مایل به بنفشی و طولانی و تلخ و با عفوصت و برگش دراز
و عریض و زغب دار و از وسط برگها شاخ مجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و در دوم خشک
و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معدهٔ و جگر و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و دافع تبهای مرکبه و سدهٔ
سپرز و جگر و زور آن مجفف و التیام دهندهٔ زخمها و حمول او مدر و تحیض و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل بارون
و شل و افسنتین و شربتش تا سه درهم و در مطبوخ هفت درهمست غار درختیست که تا هزار سال باقی میماند و نزد یونانیین بسیار
محترم بوده برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندقی و پوستش رقیق و سیاه و مغز ثمرش
سرخ مایل بزرد و خوشبو و تلخ در آخر دوم گرم و خشک و دانهٔ او کمتر از سایر اجزای او و طبیخ او با سرکه جهة درد دندان و پاشیدن آب او
در فانها جهة گریزانیدن هوام و شامیدن او مقیی و افراش او باعث گریختن هوام و مکس است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم
و کشندهٔ جنین و مقوی فهم و دافع ربو و ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصات و سپرز
و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و حبس حیض و با عسل جهة قرحهٔ معا و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهة گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد
او جهة بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یکمثقال و بدلش ساذج است و حب محلب با جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون
و مضر سینه و مصلح او کثیرا و فرزجه حب الغار مسقط جنین و سعوط او جهة لقوه و جلوس در طبیخ او جهة امراض مقعد و رحم نافعست و پوست
بیخ درخت او بقدر نه قیراط جهة اخراج حصات و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او جهة قضاء حاجت و قبول علم و ازدیاد
جاه و شستن بدن با آب او در حمام قبل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که مفقود الزوج باشد ازدواج
میسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانهٔ او را با آنچه بر روی آن ایستد بردارند و یا از عصارهٔ برگ تازهٔ او با روغن زیتون ترتیب
دهند مفتح دهنهای رگها و محلل و رافع عیاء و درد عصب و قشعریرهٔ تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکه و قوباء بلغمی و داء الثعلب
و قروح اربیه و اختلاج اعضاء و سعوط او جهة شقیقه و شرب او کشندهٔ کرم معده و مغثی است و نوعی از غار میباشد که یونانی خاماد افنی
گویند ساقهای او بلندتر و برگش عریض و خشونت بیشتر و در مغرب با اوریا غث میکنند حمول عصارهٔ او مدر حیض و شرب برگ
او با شراب مسکن مغص است غالیون در قانون در حرف عین مذکور است و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه آن
نبات حکم پنیرمایه دارد و در رستن شبیه به برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک تبهای ایستاده میروید در اول گرم و در

دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهة حرقت آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل اعیا نافع است و بیخ او در آخر اول
گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است غاز بفارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک در افعال مثل بط و از آن گرمتر و
غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهة ریاح و پیچش شکم و استسقاء و درد مفاصل شربا و ضمادا نافعست غالیس بلغت یونانی بمعنی
منتن الرائحه است و در قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بواو نیز آمده و در طبرستان بهیم نامند و در رستاقها و
غرفهای بسیار میروید و بقدر نبات الجزره و برگش با ملاست و بدبوی و گلش سفید و چتری مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب
و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میشود و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ او سفید و باتجویف در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام
صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم مزمن انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای سبزی
جهة سرفهٔ کهنه و بهق و ضیق النفس و ربو و درد سینه بیعدیل و چیز دیگر را قائم مقام او ندانسته اند و مفتح سده و مفتت حصات و مدر
بول و حیض و محلل ریاح و جهة جرب و حکه و بانحصیت جهة علل صفرا و سفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهة پاک
کردن چرک معادن موثر است و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سودا و قی و سریع العمل است غاریقون چیزیست
شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم آورند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن بسبب تعفن تکون میکند و مانند قاوک از درخت
بوطهم میرسد و بهترین او سفید سبک و رشته که با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را انثی نامند و قسم
نر او بی طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال او جایز نیست و قسم سیاه از سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم مند
و شرط استعمال آن بدون کوفتن بیدوی پرویزن ممالند تا لطیف او بگذرد و اجزای سمیه او شبیه بناخن جیده است بماند چه هرگاه کوفته شود اجزای
ردیه هم از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا
و صفرای مخلوط بهم و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظ و مفتح سدهٔ جگر و گرده و باد زهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد
از اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع ورم عضل و با ملینه و مصطکی منقی دماغ و دافع شقیقه و دردسر مزمن و باد بسبب
سوس و انیسون جهة درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهة قطع نزف الدم و با فاوانیا جهة صرع و با ریوند چینی جهة
امراض جگر و معده و تبهای کهنه جهة نزف الطعام در معده و نزلات و با رازیانه جهة سنگ گرده و مثانه و درد کمر و حشا و گرده و با قرابادین
جهة سموم و با سکنجبین جهة سپرز و یرقان و با نمک اندرانی و با شیر جهة استسقاء و با عسل جهة قولنج و انواع ریاح و با صبر جهة عرق النسا و مفاصل و تبهای
نوبه و از دوا امراض اعصاب و اختناق رحم و فرصان و باحیند جهة تمام قولنج و حقنهٔ او جهة تبهای وبائی و قولنجها و غرغرهٔ او با سکنجبین جهة ورم
بادهٔ حلق نافع و در دست داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام زنبور و هلاک و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جند بیدستر و قدر شربتش
تا یکمثقال است و بدلش نصف او شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع او زنجبیل و نزد جمعی دو چندان بسفایج غالیه از مرکبات
قدیمه و مخترع او جالینوس است و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و حب البان و عطرهای خوشبو است که بحسب احوال عود و مشک رامک
و سوم و لادن و امثال آن اضافه نمایند و در دستورات چند قسم او مذکور است جهة اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رفع
امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویت قوتها و ارواح و اعضا موثر است غاز بافی اسم ترکی گیاه آطریلالست و در طبرستان
و کوهستان با غازان نامند غاسول رومی ابو قابس است غاسول اشنان است غالکی اسم یونانی لبن است غالیس بفتح غین
و تشدید باء اسم عنب الذیب است غالوطی اسم یونانی نرمس است غاغاطی اسم یونانی حجر لحا غیطوس است غافه فودنج است
غابانکه شاهانج است غبیرا بفارسی سنجد و بترکی الجده نامند و بهترین او بزرگ مقدار شیرین است در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و قلیل الغذاء و موافق امزجهٔ اطفال و مقوی معده و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهة قی و اسهال صفراوی
و سحج و سیلان رطوبات و سرفهٔ حاره و صداع نافع و مقوی قوهٔ هاضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفهٔ او سفید مایل بزرد
و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان و در دوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع لرزهای بارده و جهة امراض
جگر مثل استسقاء و یرقان و امراض سینه مانند ربو و قرحهٔ ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و مهرا آن و در روغن زیتون جهة مفاصل

واسترخا رو دراز کردن موی مجرب و قدر شربتش یک مثقالست و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم آن و اقوی و ضعیفتر
است غبار الرحی بفارسی گرد آسیا نامند سعوطا او جهت قطع رعاف و ضمادش جهت منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافعست
غباریه عنب الذیب است غبیر درختیست سدر قاردار است غداف نوعی از کلاغ است بقدر زاغچه و اغبر سیاه غالب و منقار و پای
او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه و منقار و پای او سرخست گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او باشبت جهت
ریاح مفاصل و درد زانو نافع و زبل و زهرهٔ او جالی و تند و دافع آثار و مقوی باصره است غراب اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب
ابقع و سیاه و بزرگ او که موسوم بغراب اسود است بترکی قوزقون گویند و سیاه کوچک او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب
الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از کلاغ الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخست و بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غدافست
و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف او است و کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او در قطع باه مجرب دانسته اند
و تعلیق چشم او مورث بیخوابی و جهت سال خوردن گوشت او بغایت ولی است و زاغ بغایت ردی الغذا و در سیم گرم و خشک و در خواص
مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهت ریاح مفیدست و چون زنده او را در ظرفی گذاشته با برادهٔ حدید و ترشیها مثل سرکه و آس تا پنج چهل
روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود جهت خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ او تغییر نمیکند و در تغییر رنگ و صمغ و
رویانیدن موی مجربست و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است
و زهرهٔ او و اقسام کلاغ جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافعست غری بفارسی سریشم و بترکی یاپوشقان و آن
عبارتست از چیزی چسبنده که وصل اجسام باو کنند و انواع میباشد و مراد از مطلق او سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از
آن سریشم ماهی و مجموع آن گرم و خشک بتفاوت مراتب غری الجلود سریشمی که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیدن بهم
ارند تا مهرا گردد و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعاده نمایند تا حدیکه جرم او از آب متمیز نشود انگاه در آفتاب چندان بگذارند
[illegible] معمول از پوست گاو است در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحهٔ ریه و نفث الدم [illegible] و ضماد
او جهت منع ورم زخمها و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب متقرح و توبا
و تقشر جلد نافع و سوختهٔ مغسول او قایم مقام توتیاست غری السمک رطوبت منجمدیست که از شکم ماهی بیضی دراز که خفر نیز نامند
و شال آن بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در جمیع افعال مانند آن و مداومت آن اندور
کمثقال تا دو ل جهت سل مجربست و ضمادش جهت شقاق خنار و برص مفید و آنچه از ماستر بنج و شال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل
است و سریشم نیز در صنایع غریبه عجیب النفع است و در دستورات مذکورات غرب درختیست عظیم و در اصفهان و بلک و در
شام بن و دیلم [illegible] نامند و گویا این اسم مشتق از طار یونانی باشد در دوم سرد و خشک و قابض و مجفف بیلذع و شرب برگ او با فلفل رافع قولنج
ایلاوس و منفعر و با آب مانع حمل گویند بتجربه رسیده است و ضماد برگ تازهٔ او جهت جراحات تازه و آب فشردهٔ او جهت رفع سیلان خون
اعضاء باطنی و سدهٔ جگر و غرغرهٔ او جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و ذرور خشک او جهت اکله و جراحات نرم و مفید و بیخ مسحوق او که
با عصارهٔ برگ او و در روغن گل و پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت موثر و نطول طبیخ او جهت نقرس و رفع بخار موی سر دنگوئی
و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد پوست سوختهٔ او با سرکه جهت ثالیل و ذرور شکوفهٔ او جهت خشک کردن جراحات و صمغ درخت
سائلهٔ آن جهت جلاء بصر و بیاض و رفع و شم و آثار سعدیل و چوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا دفر کرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش بنصف
وزن او اقاقیا غرقد نوع عنبهٔ بزرگ عوسج است غرنج اسم فارسی شونیز است غزد معنیست شام نوع کوچک عنی اراعیت غساراس است
غزبیب نوعی از انگور سیاه است غزیف اسم یاسمین است غزم اسم فارسی میش کوهیست غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه
او را تا شماهکی از عفات [illegible] تا سه سال خشیف و [illegible] سالراطنی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از اطیب لحوم صید اقرب بمزاج انسانست
و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و فالج و امراض باردهٔ عصبانی نافع و قطاع خون
او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او جهت گریختن هوام و تعلیق او جهت سرز نافع و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج

و مصلحش

و مصلحش ترشیها و سکنجبین است و چون خشک او را اصعتر و نمک پاشیده خشک کنند قرص او قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی
و طلای مطبوخ او در سرکه جهت اورام بلغمی و بهق مفیدست و آهوی چین که مشک از او بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفید و
شاخ منحنی و تجدد کوراز استخوان نادو میرسد و او کوچکتر از سایر اصناف آهو است غزال الماء طحلب است غسل خطمیست
غسول اشنانست و از خرد انیز نامند غسلج اندرواست عسال ملح است غضارهٔ چینی کاسهٔ چینی است سنون او جالی دندان و
قاطع خون لثه و زخمهای تازه بغایت مجفف است و غضار مطلق کاسهٔ سفالین ترجمه است غلفی علقه است و در زمعی حبیست بقدر
ترب و ثمرش مثل فندق کوچک و مثلث و برگش شبیه بناخن و در جوف ثمرش حب مانند پنبه و تخمش مثل دانهٔ امرود و صلب و شیرکه از او حاصل میشود
مسهل قوی و مهلک و طلای او دافع ثالیل است غلیجن اسم یونانی فودنج است غلیجن اغریا اسم یونانی شکل طشیع است که فودنج جبلی
باشد و غلیجن بمعنی ریحان داغریا بمعنی کوهست غلوقس اسم یونانی طیور است غلوفن اسم یونانی ماثیاست غلوفربا اسم یونانی
اصل السوس است غلبواج اسم فارسی حداتست غلول قنابریست عمامه اسفنج است عنذب اسم عربی عنکبوتست غنم
ضانست غوشنه بلغت ماوراء النهر نوعی از قطر است که بترکی کسلک نامند بهترین اقسام قطر و موافق محرور المزاج و دیر هضم و مضر
معده و مصلحش مربای زنجبیل و گلقندست غوره اسم فارسی حصرمست غورهٔ خرما بلح و بسر است غوغاز اسم اصفهانی شهر دربهت
غیان زیبق است غیم اسفنج است غیفطس سنبل الطیب است حرف الفاء فاوانیا بیخ نباتیست کمتر از ذرعی و برشعبه و تخم
زاو شبیه بنبات زردک و تخمش بعدد بقدر زرشک و بطبر انگشتی و چون بشکنند در خط صلیبی از جوف او مشاهده گردد و لهذا آنرا
عود الصلیب نامند و قسم مادهٔ او را پنج هفت هشت عدد و شبیه ببلوط و جوف او بخط صلیبی و ساقش مثل کرفس و گلش بنفش مایل
بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام و دانهای او مانند دانهٔ انار بسیار سرخ و وسط دانهها سیاه مایل ببنفشی و با قبض و تلخی و مراد
از مطلق فاوانیا قسم نر او است و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک و تحریر نموده اند که چون آفتاب بسرد میزان
بوده او را بغیر آلت آهنی قطع کنند آثار او بالخاصیت موثر است والا منحصر است در افعال مزاجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص
او بهتر از نر دانسته اند و محلل ریاح غلیظه و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوهٔ قابضه و مقوی جگر کرده و جهت صرع بغایت نافع و
تعلیق او و مطبوخ او و شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و شحم کبد و شربتش یک مثقال و بدلش در صرع [illegible]
و در سایر امراض زراوند مدحرج است و تخم او منضج اخلاط لزجه و حابس حیض و نفث الدم و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده
عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانهٔ اطفال و با ماء العسل جهت کابوس و صرع و بخور او جهت صرع
و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن او جهت صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچهٔ پشمینه باشند و حایض مس
او نکرده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشند جهت عسر ولادت و رفع سحر و هیبا و در نظر ما مجرب دانسته اند و گویند در خانه
که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نشوند و چون قمر نظر تثلیث بزهره داشته باشد در بیرج حمل گذارند موجب الفت دا
شود فاوا مجهول الماهیت و رازی گوید دوائیست که از ترکستان آرند جهت رفع سمومات خصوصا شوکران نافعست فاوخ
بلغت معجم بلغت هندی اسم بیش هندی است و مولف اختیارات اشتباه نموده از حجر السم کرده گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی
و بعضی مایل بسبزی و برنگهای دیگر است که چون بر روی سنگ بمالند زرد و چون بسایند بر سم کسیته شود و بر آتش نسوزد فادزهر معرب پادزهر
و بعبارت است چیزیکه حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنیست و مولف اختیارات حجر دراجلیس
و حجر الحیه دانسته و خلاف جمهور است فاغره بفارسی فاخره و کبابهٔ درشکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخود و تا بنصف
شکافته و در جوف او دانهٔ کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از هند و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر او خشک و با قوه
محلله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهت اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض
دماغی و جشاء نافعست و تخلخل او و بوییدن او جهت تقویت دماغ و دل مفیدست و مصدع محرورین و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب
و شربتش تا دو درهم است فار بفارسی موش و بترکی سیچقان نامند در سیم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ذمیمه و ادرار

و ضماد

وضماد شق کرده او جاذب پیکان وخار از بدن ودافع سم عقرب ومحل خنازیر وجلوس در طبیخ او رافع عسر بول وخون او جهة قطع ثآلیل
وماسیر مجرب وسرکین او وسرا وکه سوخته باشند با سرکه جهة رویانیدن موی داء الثعلب وشرب سرکین او مسهل اخلاط غلیظه و با
کندر مفتح سنگ مثانه وگرده وشیاف آن بغایت ملین طبع ودافع عسر بول وقدر شربتش نیم درهمست وبخور او باعث گریختن
موشان وبول ودافع سیاهی کتابت وچون برزخم پلنگ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد ومکرر بتجربه رسیده است و لهذا
در ولایت دار المرز جهة زخم پلنگ در بنای آنها مکان فاکاه ترتیب میدهند که موش عبور شواند نمود واو در این امر بسیار حریص است
فاره ایبیش بیش موشانست ومذکور شد فاشرا لغت یونانیست وبفارسی هزار جشان ودر شکاین وطبرستان الامک نامند نباتیست
شبیه بتاک انگور وخار دار برگش با ملاست ومایل بتدویر ودر مجاور خود میپیچد وثمرش بقدر نخودی سرخ وبراق وخوشه دار ودر زمستان ثمرش
بی برگ میماند در آخر دوم گرم وخشک وبیخش گرمتر از ثمر وبرگ و با حدت وجالی وملطف ومحلل وتریاق سموم هوام وقاتل جنین ومخرج
آن ومدر فضلات خصوصا شیر ومفتت حصات وجهة ورم سپرز خصوصا با سرکه مجرب دانسته اند وجهة صرع ونسیان وسدر و
فالج ودیاعل جهة سرفه کهنه وشدخ عضل ودرد معده وپهلو ورياح معده وامعاء وبا ماء العسل مسهل بلغم ومقیی قوی وقدر شربتش تا
یکمثقالست وآب او که در بهار در خت او را زخم کرده وثآلیل وبثور رتنیه وآثار سیاهی وگشودن دمل ومستحکم نمودن عضو شکسته نافع
ودرو غنیکه در آن بیخ او جوشانیده باشند جهة جمیع دردهای بارد ونواسیر وضعف ورفع حرکت زخمها وتحلیل صلابات وبا کرسنه جهة
ازاله آثار رمد سفید وجلوس در طبیخ او جهة پاک کردن رحم واخراج جنین مؤثر وگویند آشار بیخ فاشرا وثمرش مضر سر است وموروث
اختلاط ذهن ومصلح او بعد از قی کردن خوردن ربوب وثمرا ودر افعال قریب به بیخ او وضمادش سترنده موی وخوردن شاخهای تازه
کریخته باشند رافع وجع فواد ودرد معده ومسهل ومدر شیر است وبدل بیخ وثمرا او بوزن او دو رونج ونصف او سیاه است فاشرا
سنین بنا تش در پیچیدن بمجاور شبیه است بلبلاب ودر رنگ مخالف فاشرا وبفارسی شش بندان نامند وساق او سیاه و
ثمرش مثل فاشرا وسیاه است وظاهر بیخ او سیاه وباطن سرخ ودر افعال ضعیفتر از فاشرا وضماد برگش جهة زخمهای حیوان ولقوه انسب
نافعست فالنجقن لغت یونانی ومعنی دواء الزیلا است از یک بیخ نبات او دو سه شاخ میروید ودر بعض مکان متفرق
ودر بعضی مجتمع میباشد وبرگش باریک وگلش سفید وشبیه بسوسن واز آن کوچکتر وتخمش سیاه وشبیه بنصف عدسی واز آن
باریکتر وبیخش کوچک وباریک وزرد وبعد از خشکی سفید میشود ودر سیم گرم وخشک برگ وتخم وگل او جهة گزیدن رتیلا وعقرب ورفع
مغص سریع الاثرات فانید در شکر مذکور شد ودر فانید سنجری وخزائنی اختلاف کرده اند وگویند معمول از شکر وآرد جو خزائنیست
وبی آرد جو سنجری وآن منسوب بسجستان وطرز ترتیب جاف ترتیب میدهند وگویند منسوب بشیخ نجم نشین وخرم فارفها است
که بلد کرمانست در حرارت معتدل وبا رطوبت وملین طبع وجهة سینه وسرفه مفید است فافر بلغت مصری قسمی از بردیست
که از او کاغذ میسازند فاخته مرغیست فاکستری رنگ وطوق دار قریب بکبوتر در آخر دویم گرم وخشک وبه‌های او جهة فالج ورعشه و
امراض عصبانی وریاح غلیظه وتفتیح سده نافع وموروث بیخوابی وکباب او در هضم ومصلحش شکر ودوغنها وسرکه است وقطور خون
گرم او جهة بیاض چشم مؤثر وزبل او جهة کلف وبا سرکه جهة تحلیل ونضج اورام مفید است فاسی تخمیست سرخ وخمیده وتلخ وغلاف
او مثل غلاف خرنوب وبرگش مثل برگ نخود ودر میان گندم وجو میروید ویونانی اندروهارون نامند در اول گرم وتر ولطیف وقابض
ومفتح سده احشا وجهة درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وفرزجه او با عسل مانع حمل وشرب جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم
معده است وقدر شربتش دو درهمست فارغه فاغره است فافور اسم عربی برنجاسف است فارکوخیا بلغت یونانی بمعنی
حشیشة الداخس است فاغیه بغین معجمه شکوفه حنا است ودر اینجا مذکور شد واین اسم شامل جمیع شکوفها است وبعین مهمله بیخ او سبد است
فالنجیطس وفالانجقون فالنجقن است فارسیا اسم یونانی جوز است فانافس اسفوس اسم یونانی دوقوی کبیر است فانافس خمر ذنون
ذوفرای کوچک است فالاس فارسیت فاراسامی اندروطوس است فاغیس فرنجمشک است فارس المار طرطیقوس است فانیس الیونانی
بافلیت فاش نطی جاما است فاریقا بلغت یونانی جلبه است فاش اسم یونانی بطیخ است فافروس اسم یونانی بردیست

فاطره اسم یونانی حنداست وبتاء منقوطه نیز آمده است فاحشه حندبید شراست فانافس ابراقلیون نبات جاوشیر است
فاغوس شیطرج هندیست فالوغوس نقلق است فنه اسم هندی خبطیا نا است قاتل الرهبان نباتیست بقدر ذرعی
وتیره رنگ مایل بسفیدی وبرگش مانند برگ حنا وکوچکتر از آن وگلش زرد ومجتمع وتخمش مانند تخم تره تیزک وتخمش خوشبو ونبت
او کنار دریا ورود خانهها ودر بلاد روم است در آخر دوم گرم وخشک وبغایت مقوی باه ودافع زکام وعسر النفس وسرفه وبرد ورياح غلیظ
وضماد او محلل صلابات ودافع مفاصل ونقرس وعرق النساء وورم انثیان وفتح عصب وشرب بیخ او انفع از زنجبیل وماهیزهره ومسخن معده
وگرده ومثانه ومدر بول ومحرک باه ومحلل مواد بارده است فتسله بفارسی شافه نامند جهة تلیین طبع وجذب مواد از اعالی بدن
مستعملست ودر جمعی که قوه مسهل نداشته باشند بدل حقنه وقیام او در دستورات مذکور است فتیت نان خشت که بسیار
نائیده باشند ومستعمل او از نان گندمست قلیل الغذا ومجفف رطوبت معده ومولد ریاح وسودا ودیر هضم ومضر حشا وکهنه او بسیار
زبونتر وموروث قولنج وسده ومصلحش شکر است فقاطه سیب است فجل بفارسی ترب نامند بری وبستانی میباشد وشامی آنستکه
تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند یا بعکس وبری او تندتر از بستانی وبدراکی وبزرگی وتیت وفوتش بخردل قریب تر وبعضی
خردل بری عبارت ازو است وبستانی از قسم سفید بر وبیرون سیاه قوتر از سفید مستطیل وتخم اقسام او قوتر از سایر اجزاء وبعد از آن
پوست وبرگ ریزه آن وبعد از آن برگ بزرگ وگوشت ومراتب مذکوره در سیم گرم ودر دوم خشک ومدر بول وبعد از طعام هاضم و
منفخ ریاح ومحرک آروغ وبا اندک تلیین وبخور کننده رنگ رخسار ومداومت خوردنش باعث رویدن موی که ریخته باشد وآب
او مفتح سده ومعین قی خصوصا با عسل ناشتا ونمایند ومطبوخ او جهة سرفه مزمن وتلطیف غلیظ واحتباس حیض ورفع ضرر قطر سفید واکثار او
مولد قمل وگویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نشود وآب او کشنده عقربست وطلای او بر بدن مانع مضارت
هوام وآب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یکوقیه جهة اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین وآب
برگ وشاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهة اخراج زرداب ومستسقی نافعست وچون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهة
درد گوش سریع الاثر است وچون ترب را سوراخ کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جا داده ثقبها را با پارهای ترب مسدود نموده در خمیر
بگیرند ودر زیر آتش بپزند وبا عسل ناشتا نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و باید ۳ روز بدستور سلوک نمایند واکثار
خوردن ترب موروث مغص وتعفن اخلاط ومضر سر وحلق ودندان ومصلحش عسل وزیره که در سرکه خیسانیده باشند وضماد او جهة قروح خبیثه
وکلفه تحت چشم وبا شلیم جهة رویانیدن موی داء الثعلب وجوششهای آبدار مفید وپرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه ومسهل امراض درد
نبت وتخم او مدر بول وشیر وحیض ومحرک باه ومقیی وجهة درد جگر بارد وورم سپرز وبا شراب جهة گزیدن مارها فدار ودر سایر افعال
قوتر از اصل او ونیم مثقال او بعد از طعام هاضم او وبا سکنجبین بغایت منقی جگر وضماد او جهة قوبا وبا سرکه جهة زخم غانقرایا وبا عسل جهة
درد مفاصل وبا کندس وسرکه جهة بهق سیاه مجرب وقدر شربتش واز تخم او یکدرهم واز آب او سی درهم واز جرم او بیست درهمست
وبری او بسیار گرم وموروث التهاب وخوردن او مستعمل نیست وشامی او در قوتش مرکب از شلغم وترب بستانی است وگرمتر از شلغم و
ضعیفتر از ترب ومدر بول ومحلل رطوبات واکثار او مغثی ومصلحش نمکست وروغن ترب که از تخم وآب برگ او کرده ابتدا تخم بستن ترب
دهند بسیار سخن وقایم مقام روغن زیتون کهنه وروغن بلسان است وملطف وگرمتر از روغن بیدانجیر ومحلل قوی وشامیدن او
وطلا کردن او با فادزهر جهة گزیدن عقرب ومدمن او جهة رفع نیش که بعد از امراض بهم رسد وجهة فالج ولقوه وبهق برص وخشونت
بشره وطلای او ودرد گوش وریاحی که در گوش بهم رسد نافعست ومؤلف تذکره گوید که چون ترب را خوابیده وبگذارند تا متعفن شود
وکرمها از او متکون گردد وچون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند آنرا حل کنند در حل معادن بیعدیل
ودر افعال غریبه از او میآید فجل با عشقی فجل شامیست فرفیون اسم صمغیست خاکستری رنگ وبا زردی وکهنه او مایل بسرخی وتلخی
وطعم وبوی او تند ونبات او شبیه بکاهو وشیر دار وسفید وبا شعبها وخارناک وقسمی از آن برگش سیاه وخارش تند تر وشیر
او بیشتر واز بلاد سودان خیزد وسبب تندی شیر او که بوی او دماغ را زند از دور حربه با او میرسانند تا شکافته شود وقبل از شکافتن

درزیر آن نبات سکنبینه کو نفیده را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن جرعه با آن میرسانند و یکدفعه شیر بسیار فرو ریخته در
شکنبه جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش او شبیه بانزروت و بصمغ در آب زود حل میشود بخلاف غیر مغشوش
و بید ستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوه فرفیون تا چهار سال باقیست و چون با قلی مقشر ضبط نمایند بیجوقت
از قوت نمیافتد و مؤلف اختیارات بدیعی گوید که او صمغ درختیست از یونست و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک
و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و درد مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک و کمر که
از بلغم باشد بغایت نافع و شربا و مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم برآمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل جهت نزول
آب مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با حنظل جهت سبل و دمعه و حمره چشم و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان
باعث تقشر آن میباشد و طلای او رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و نیش هوام نافعست بسمیت او را او با
روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا
سه حبه در ادرار حیض محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گلسرخ رافع آنست و تحمیل او را که با نمک سائیده باشند
فرزجه او جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رفع بدبوی او بی عدیل و مصلح او عقل و رب سوس و سایر صموغ و روغن بادام
و قسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش در استسقا مازریون و در قولنج چند و زیاده او موجب اختلاط عقل و التهاب معده
و خفقان و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض با فراط و دافع او تبرید قوی و آب سوما است فرنسیون نباتیست مابین شجر — فرسیون
و گیاه و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و مربع و با اندک زغبی مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت پهن و مایل باستدارت و
چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق او و بعضی گلش مایل بزردی و بعضی بازرقی و منبت او خرابها و کوهها و در آخر ثور و اوایل
جوزا گل میکند و قوتش تا ۴ سال باقیست و مؤلف اختیارات کراث جبلی دانسته اند و از آنجه فراسیون نزد عطاران این بلاد
معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و عرق و
محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوه تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و دافع ضرر فطر و امثال
آن و طبیخ او با انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحات بی عدیل و
با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعاء و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و سنگ مثانه و خوابیدن و بلع کردن آب
او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و حسن بردن گوشت زیاد زخمها و تحلیل خنازیر و نضج دملها و قطور آن نافع خصوص
چون تازه او را با پیه کرده بکوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انتفاخ پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای طبیخ
او با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم
و جهت تقویت باصره و بردن تاریکی و یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و حاده و قطور او جهت گرانی
سامعه و درد گوش مزمن نافع و مضر مثانه و گرده و تحدیده اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کتیرا و عسل و سنبل و بعضی رازیانج
و باد زهر ضرر او و مقوی فعل انیسون و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و دو وزن او و در تحلیل ریاح
اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و انیسون و چون زمین را مغاک کرده با تش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را
در او فرش نموده علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فرنسیون بر آن لحاف کرده پس بپوشانند
تا گرمی مغاک برطرف شود در رفع امراض اشخاص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون ریخته ۳ ماه بگذارند و بعد از آن
صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافعست فرنجمشک — فرنجمشک
معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بری را انبت سنگلاخها و نبات و ساقش مقدار یک
شاخ و برگش مثل برگ سوسنبر و شدبوی و با عطریت و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بوی شبیه بقرنفل
و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها و خرابها و در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قوی تر است مفتح سده دماغی

و مصفات و مقوی جگر و دل و معده سرد و نیم هاضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبو و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس و خفقان
بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره سوداء و مصدع محرورین و مصلحش
بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش ۲ درهمست و بدلش سوسنبر است و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که ضنان گویند و
هاضم و نفوذ آرنده و شربتش تا ۵ درهم و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند نافع فساد آنست فرخ بفارسی جوجه — فرخ
و ترکی فریک نامند و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور شده و مداومت کباب کبوتر بچه با ادویه
حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و یخنه او با پیه مقوی قوه باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف قوه باهست فرس بفارسی اسب — فرس
و ترکی آت نامند و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مهیج سردین و سوخته او قاطع
اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش عرق انجبین و شامیدن روغ و آب انار است و در تقویت باه با شیر شاد نمودن
و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال دافع اسهال مزمن و قرحه امعاء است و خون تازه گرم او از سموم و طلای او تغییر دهنده رنگ و نفح
و ذرور رمله سوخته او با موی دافع جوششها است و گویند چون دندان اسب را بر ساق کسی ببندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای حیوان
چهار پا را بدم اسب ببندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم او را بکشند کیک داخل آنخانه نشود فرددماهان رازی گوید قصب است — فرددماهان
فرصاد اسم عربی توت سفید است فرفین اسم عربی بقلة الحمقاء است و اندیقون نزد بعضی مسمی باین اسم است فرفخ بقلة الحمقا
است فرفر بکسر فا اسم عربی بنفشه است فرفار درختیست بقدر چنار و برگش مثل برگ بادام و گلش مانند گلسرخ و بغایت خوش منظر و
در افعال ضعیفتر از گلنار است فرنشه اسم عربی شیر است که با زرده تخم مرغ که با تش نرم بجوشانند و غلیظ شود و شبیه باغوز شود و در افعال
مثل لبا است فرکیه اش ملیم است فرو بفتح او اوجرم را اسم عربی موئینه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرها فرسطاریون اسم
الحمام است فریقه حلبه است فربس اسم مقر اربیانست فرار بلغت اکبربان زیبق است فرا بتخفیف را حمار وحش است
فرسلون طلق است فرفت شاهترج است فردیسون اسم یونانی اربیاست فرنسیون اسم عربی نوعی از باد آورد است فردیلان
بقل است فرانیان اسم یونانی زبد البحر است فرنسیا اسم رومی سیسبانست فرطس اسم یونانی مارشافدر است فرمسید متعجم گوید
عجم الزبیب و عجم العنب است فرنجنگ اسم هندی خطافست فرهی اسم فارسی یاسمین است فریکت و فره اسم ترکی فراخیت
فرنی اسم فارسی مهبله است فستق معرب از پسته فارسی است و آن درخت او شبیه بدرخت سقز و غیر مقشر پسته را مدت مدید قوتش
باقیست و مغز او را تا ۳ ماه و آب لیمو لیما حافظ فساد او است مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و مهیج با
رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده
بحدیکه سایر حبوب ماکوله باو نمیرسد خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و غثیان و مغص و سرفه
مزمن و تقویت دل و حافظه و ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث
شیرگی و مصلحش سرکه و ترشیها و میوهای بارده و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد
و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویت دندان و خوشبو کردن دهن و رفع قلاع و پوست
صلب او که طبیخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجربست و نطول طبیخ پوست و برگ درخت او جهت درد
مقعد و ورم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی با آن جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غایتها و خوشبو
کننده اطعمه و بالخاصیت مضر معده و سعوط او با شیر جهت لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی
و رفع سموم مؤثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نبندد در زیر عنج مذکور شد فاقس بفارسی یاس نامند حیوانیست بشکل عدس و — فاقس
بسیار بدبوی و در مزاج قریب بزرایح و رایحه او جهت اختناق رحم و درد آن و شرب او با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلو یکه
در حلق مانده باشد و کشتن ساینده او در سوراخ قضیب جهت حبس بول بسیار مؤثر است و بلع کردن یکعدد آن جهت گزیدن مار
و عقرب و چون در نقعه باقلای کهنه شسته بلع نماید جهت تب ربع بی عدیل یافته اند فلیون اسم یونانی بزرقطونا است قثوة الکلاب — فلیون قثوة الکلاب

اندیقون فرفخ فرفر فرفار فرنشه فرکیه فرو فرسطاریون فریقه فربس فرار فرا فرسلون فرفت فردیسون فرنسیون فردیلان فرانیان فرنسیا فرطس فرمسید [illegible] فره فرنی فستق

اسم فارسی عالبس است و نزد بعضی شابانج است فستق الهاویه حب البانت فتوه اضبع فعلبست فینا اسم عبرانی فاقله است
فنوابرشین اسم عبرانی اصابع مصفر است فنغ بفتح فا و شین و بغین معجمه آخر سنگیه بیجا و در خود میسجد سجد تگه او را بسوشانند و فاشرا
و امثال او را از آنجهت فناغ نامند و فنغ از جنس فاشراست و نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریکتر و خار او کمتر و ثمرش
خوشه دار و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم او گزندهٔ زبان و بیخش صلب و بطر و منبت او آجام و بدستور
در مواضع درشت اسم میروید و قسمی از او بیخ دار دانه او بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور او خط سفید میباشد و ظاهرا
گویا هندی عبارت از او باشد و قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش رافع ضرر ادویهٔ سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه
غریزیست و چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیرخواره را بدهند هیچ از آن در مدت حیات سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش
یکمثقالست و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث بد بدن غمها و پریشان و مولد خلط فاسد است ففضه
معرب از لغت فارسی است و در رطبه مذکور شد فصیل بحیه نشتر است فضا بکسر فا عجم الزبیب است فقه بفارسی نقره و ترکی کومش
نامند و تکون او از گوگرد و زیبق پاک است دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره از گوگرد مکلس گردد و بخر دارد کبریت که
تکلیس او نموده مثل خود زیبق را منعقد میسازد در اول سرد و خشک و گویند معتدلست و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت و جهت خفقان
و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سبز و سنگ گرده و مثانه نافع
و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر بمعاده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهمست
و گوگرد خام باعث سیاهی او و نمک تلخ رافع آنست و گویند گوگرد غیر خام معدل او و بعد از تقدیس موجب ثبات ارواح ناریه و منفی
منطرقات مشاکل خود است و خوردن اشربه و خمر در ظرف نقره باعث تفریح است فطر نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که سکوس
باشد و بی برگ و گل و بیخش بسیار کوتاه و جوف او و ممتوز ضفادع و ماکول او نیز که کیلک و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس ماکول
و غیر ماکول آنند و نزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکولست و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بد و سفید یا مایل بتیرگی
باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکولست و سیاه او در غایت سمیت و هرچه نوع سفید و سرخ او در تحت درخت
زیتون و انجیر و گردکان و امثال او روید و بدستور از سرگین و جیفها و مانند او برآید کشنده میباشد و گویند سفید او تریاق نوع
سرخ او است و ماکول او در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازهٔ او جهت بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا
چون سرمه را با و پرورده کنند و سائیدهٔ خشک او دافع اسهال و ذرور او در زلق الامعاء و ضماد او با ابریشم ماهی و سرکه جهت فتق
و قیله و برآمدگی ناف مجربست مداومت خوردن او قاطع نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بسبب افراط
منتفخ میشود و سدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او کامه و خردل و بخش او است با نمک و شبت
و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن بغایت مضر و بدستور
با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص او آنکه هرچه از آن کسی را بخورد که فطر ماکول خورده باشد و هنوز از معده نگذشته باشد و
هیچ دوائی علاج نمیکند و هرچه در زیر خم شراب و سرکه روئیده است کشنده است و جوف خشک کردهٔ او مورث بیهوشی و
تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگیست فطراسالیون و معنی کرفس کوهی است و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی
نیز نامند و تخم او شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزاء او در سیم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت
مدر ادرار حیض و قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مسهل و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو مفید و در جمیع افعال
قویتر از سایر اقسام کرفس است و بعضی تخم کرفس بستانی را بجای او استعمال مینمایند و او مدر و مایل بزردی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه
و اندرون سفید مایل بزردی و شد طعم و برگ نبات او عریض و با اندک حدت و چتر گل او مثل چتر شبت و در شکاف و البسیم نامند
و انیسم بعضی منفعترا از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن میدانند و او مدر عرق و دافع عرق النسا و تشنج و فرزهٔ او مسقط جنین
و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاء الله مذکور خواهد شد فطن و فطوس حب الآس است فطرنان خمیر مایه است

و نزد بعضی از اقسام نانخواه است فطوفیدیس اسم یونانی دو جابجست فقع بترکی دیلان و بفارسی گشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور
و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین نزدیک آب متکون میشود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول
و غلیظ است و اصلاح او بدستور است که در فطر مذکور شد فقاع نوعی از نبیذ است و ترکیب آن از ادویه مناسبه با آنها حبوبات و میوها
زبیب میدهند و در هر بار رطل آنها آنچه خواهند یکمثقال از هر یک از عود و قرنفل و فلفل و سنبل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله
و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع انسکه از شیره جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره نافع
و مضر گرده و حجاب دماغ و اعصاب و مصلحش ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و قاقله و طرخون ترتیب دهند کثیر الغذاء و مقوی
معده و جشاء و بی نفخ است و گرمترین همه عسلی و خرمائی و موزیست فقاح اسم جنس شکوفهاست فقاح سورنجان صابع هرمس است
فقلانوس اسم یونانی صریمه الجدی است فقلانوس بنجوزیست فقلامنون فارسیقین است فقص شاهترج است فقاح
الملح زهره الملح است و نزد بعضی البقرست و مارچوبه گویند که بر روی نمک معدنی شبیه میشود و الطف اجزاء نمک و قبض و کمتر است
فقلین عفص است فقده حب الفقد است فقعد گل زرد است فقولیون خار است فقارس اسم یونانی سرو است
فقاح الکرم شکوفهٔ انگور است در اول سرد و خشک و باعطریت و مقوی دل و معده و مقوی و مسکن فواق و قی و عرق و در افعال قویتر و لطیفتر
فلز بسکون لام و کسر فا در لغت بمعنی سفید روی است و مفرغ نیز نامند و بتشدید زا و کسر فا و لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که از آنها
است و هر گوهریکه از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنیست که بهر یک الکلی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشد اعم از آنکه منطرق
بالفعل یا بالقوه باشد که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش کیر گردد و اقسام چکش کیر بالفعل را منطرقات و معادن سبعه نامند و فلزات
هشت نوعند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از معدن مخصوصی اند و مس و روی
از یکمعدن اند و در وزن مختلفند چنانچه بلیناس در کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی در معادن
بدون گداز متکون میگردد و بهمین جهت روی را بفارسی روی گفته و بسرخ و مایل بزردی میباشد و هر دو قسم در وزن یکجا از روئید و منطرق و
بالقوه سیماب است که باعمال مخصوصه چکش کیر و گدازنده میگردد پس فلزات نه نوعند و معادن منطرقات هفت و از یکمعدن
رو فلز روید که مس کرده باشد چون روی تا یاب و قلیل الوجود است و اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده
تا غایت تحقیق اینمراتب اهدی بجهت عدم استقصا نموده کما لا یخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود فلنجه افلنجه است فلفل
یونانی از نقیس نامند درختست و شبیه بدرخت سفرجل و خوشه او مانند خوشهٔ او و برگش رقیق و طرف ملاصق شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است
و فلفل سفید و سیاه و هر یک بر درخت جداگانه میباشد و گویند که تا رسیدن او تا نهایت رسد سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود
و ظاهرا اصلی نداشته باشد و سفید الیس و فالیفیر است و سیاه چینی دار و نند تر است و در آخر سیم گرم و خشک و سفید او در اول و
و بعضی دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و دافع سرفهٔ بارده و ضیق النفس و ریاح و مغص و مقوی
حافظه و مفتح سدد و باشیر و شکر محرک باه و رقیق کننده خون مبرودین و ملطف اغذیهٔ غلیظه و خلط غلیظ و رافع آروغ ترش
و مقوی جگر و معده و مسخن آن و با ادویهٔ قابضه جهت تقطیر بول نافع و با دزهر علتهای عصب و اعضاء عصبیه و حمول او مخرج جنین و بعد از
جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و دافع داحس و رمص ناخن و با نطرون بغایت جالی بهق و بغایت سرخ کننده رخسار و با پیاز
و نمک جهت رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهت تهیج ریحی و جوشانیده او در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره
تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب
و بدستور مضمضهٔ آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشند مجربست و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و خائیدن او با مویزج
جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و مسخن سینه و حلق و مضر گرده و جگر حار و جمعی که خون ایشان دفور داشته
باشند و جراحات باطنی و الم و مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنهای سرد است و در مبرودین عسل و قدر شربتش یکمثقال و بدلش زنجبیل فلفلمونه
اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت او است و ابن جلجل ریشهٔ درختی غیر فلفل دانسته و اصلی ندارد و

دهتر ین او سفید تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سپرز و ورک قوی تر از آن و سعوط آن جهت سکته و صرع
فلفل الماء نافع و بدلش دار فلفل است فلفل الماء نباتیست که در آبهای غیر جاری میروید برگش شبیه برگ بید و ساقش پر گره و شاخهای او بقدر ذرعی
ودانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دوم گرم و خشک و مسخن
معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمی و صلبه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش مزمن قوی الاثر است و قدر شربتش تا دو
فلفل السودان درهمست فلفل السودان دانه ایست شبیه بنخود و غلاف آن مثل غلاف او و تند و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح
غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و باعسل محرک باه و بجهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان و حرکت او بغایت مؤثر و مضر گلو و حلق و مصلحش عناب
فل وقدر شربتش تا دو درهم است فل مویه هندی بقدر پسته و پوست او شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و باد انیت
و از فلاء نقل کرده اند که از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم میرسد و دانه اش بدانه نیلوفر شبیه و غیر تخم نیلوفر هندی و غیر بندق هندیست در
دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیم گرم و خشک و محلل و مفتح سدد و منقی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ
سیاهی موی و سستی عصب و دوی معده و استسقاء و باد بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد و خوشبو کننده رائحه بدن و قدر شربتش تا دو درمست
فلایه فلفلمون فلار فلایه حب الراس است فلفلمون فوذنج بریست فلار اذربویه است فلجمن سورنجانست و نزد بعضی حومانه فلفل شامی تخم خطمی است
فلجمن فلفل شامی فلفل السقالیه شامل الملوق و حرف بای است فلفل القرود تخم دسمه است فلفل الخواص ماهو دانه است فلیفله هر نوعست و گویند
فلفل السقالیه فلفل القرود فلفل الخواص تخم پنجنکشت بلغت مغرب بزر الاخره است فلنجمشک فرنجمشک است فلفل دراز اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغت رومی
فلیفله فلنجمشک برگ بنانانست فلام اسم عربی فلفله است فنک اسم فارسی فرساق است و آن پوستیست سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان
فلفل دراز فلون فلام فنک فنجیون او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند و خوشبو و گرمتر از سنجاب و قاقم و سردتر از سمور و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصا جهت
اطفال و نزد جمعی جلد [illegible] و بخور او جهت گریزانیدن هوام مؤثر است و قول اول اصح است و اخر پوست [illegible] سفید و بزرگتر
از غازد فو نامند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک فنجیون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و ارتفاعش یک
عدد بیشتر نمیباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و بار او بسیار و در بهار از میان برگها ساق میروید بقدر شبری و گلش زرد
و زیاده از ده روز نمیماند و لهذا آنرا [illegible] نموده اند که شکل ساق است و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد طعم و تلخ و با قبض در سیم
گرم و خشک و تازه او مستعمل و اند که از بیخ و برگ او که در دهان نگاهدارند رافع سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل ریاح
و بخور و استنشاق او بدستور [illegible] دارد و ضماد او محلل و کشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمها است و حمول او با عسل مخرج جنین
فنجنکشت فنا زنده و مرده و خشک او بسیار تند و غیر مستعملست فنجنکشت اثلق است فنا عنب الثعلب است فنجریون فنجیون است فنجوش
فنجریون فنجوزبون سیاه بعد از جیم نوع سرخ او فلسا است و کسی یعرق الغا نوج فنجوزبون تسمیه کو بدکه آن حنظل است فنجوش بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی
فنجوش فنعمون فندق هندی فندق فو فنعمون خبث الحدید است و عوام پا زهر کا دیرا باین اسم میا نند فندق هندی رته است فندق اسم فارسی بندق است فو تنند بیدو
اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده بر ذرعی و املس و مجوف و مایل ببنفشی و بر کره و گلش شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و سفید
او به بنفشی آمیخته و بیخش بطر و شقرواتها، آن باشعبهای کج و مانند بیخ اذخر و ریشهای خرق سیاه و در بوی شبیه ببوی سنبل رومی و مراد از مطلق
او بیخ او است و بفارسی بیخ سنبل نامند در آخر دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و مدر بول و حیض و باقوت تریاقیه و جهت درد پهلو و سپرز
و عرق النساء و تنقیه عروق و مغص و علل بارده سینه و ضماد او جهت داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کبابه و قدر شربتش
فوه از جرم او تا یکمثقال و در مطبوخات تا ده مثقالست فوه بفارسی روناس نامند بیخیست سرخ و مستعمل صباغان و قوت تصبیغ نامند برای استنادی
میباشد و ثمر او مدور و بعد از رسیدن سیاه میشود در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین
و طبیخ او با عسل جهت عرق النساء و درد ورک و سستی عضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم
و مصلحش کثیرا و مضر سر و مصلحش انیسون و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقالست و با بدل شارب و هر روز بحمام رود و برگ و شاخ
و ثمر او را مجموعه رافع سم هوام است و هر جزئی تنها نیز این اثر ندارد و ثمرش در ازاله سپرز اخرا و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه

وضمادش

و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق و قوبا و سعفه و خراز و آثار جلد از ضربه و سقطه نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه
و ثلث او میدر سیاه است فوفل معرب از کوبل هندیست و آن ثمر درختیست بزرگتر از جوزبوا و مدور و با عفوصت و اندک تلخی و سرخ
و سیاه میباشد و درختش شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ و بسیار
قابض و سرخ او مسهل عسر و غیر مفرط و رافع درد ماه حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصب و سستی اعضا و قی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان
فودنج و قطع سیلان خون نافع و مخرش سینه و مصلحش کثیرا و اکتحال او جهت سرفه و استرخاء پلک چشم و دمعه و التهاب و رمد و جرب مفید و قدر شربتش تا
یکمثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف آن آرد کشنیز است فودنج معرب از پونه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و بستانی
و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بریست و شکل مشیع قسم جبلیست و صنفی از نهری برگش دراز و ساقش بزرگ است چون در
بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بوی نه بر آن ساقها متفرق و شدبوی و با عطریت و برگش ریزه و مایل باستدارت و تخمش
شبیه بتخم ریحانست در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران
و محلل ریاح و جهت استسقاء و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کرم از دمورش معده و ضمادش جهت سرخ کردن
عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاه جلد و بوی او جهت غشی و فرزجه او جهت اخراج جنین و نطول او جهت ریاح رحم و حکه و صلابات او و خشک
سوخته او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش مثل و نصف او پودنه نهریست و قسمی از پودنه نهری
فودنج نهری برگش دراز و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو و تند و مایل بزردیست و رجمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمی از ریحان بری
ریحان کوهی و شاخهای پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفث الانتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فتق
عضل و هیضه و مغص و نطول او جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ او جهت احتباس حیض
نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد پخته او در شراب جهت ازاله آثار سیاه جلد و عرق النساء و قطور او
جهت درد گوش بهم رسد مفید و چون خشک او را بر موضع گزیده عقرب بپاشند موجب فرحه العضو و جذب سمیت است و در هر عضوی
که کرم متکون گردد و رور آن رافع است و مضر باه و گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است
فودج فودنج جبلی مشکطرامشیع است فودج مایه الکامه و بعضی از شیر ماده انیز مایه میشود و آنرا از آرد جو و آرد گندم که با آب خمیر کرده باشند
بنیک ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک گردد ضماد او با سرکه و روغن
فقا گل جهت جرب و فارش بدن و نضج دمل سفید و محلل فوتی است و بعضی اورا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میسازند و مدتی در آفتاب
فول فوم فوه بری میگذارند و در دستورات مذکور است فول باقلا است فوم شامل سیر و گندم و نخود است فوه بری مسکیست فوه الصبغ
فوه الصبغ فوشنه فوه است فوشنه عوشنه است فولسون اسم یونانی جعده است فوریون عاقرقرحا است فوفه عشبا است فوهل قابر
فولسون فوریون است فورس اسم یونانی بق است فوحولیا اسم یونانی ملزونست فولن اسم یونانی برکیبانانست فولو یونانی حنظل است فوغلطر
فوفه فوهل قابر یونانی لسان الثور است فهد اسم عربی یوز است فیروزج معرب از پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود صافست که رنگش
فورس فوحولیا فولن در هوای صاف صاف نماید و در هوای غیر آن مکدر و انچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد و مایل بسفیدی باشد شبابکیست و مجموع آن از عرف
فولو فوغلطر فهد و حرب و از او کشف فاسد میگردد در اول سرد و در سیم خشک و مقوی دل و معده و پاد زهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعاء و سایر جراحات
فیروزج باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه
و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهت سموم قویه تا یکدرهمست و سدس درهم او را بالخاصیت جهت گزیدن
عقرب مجرب یافته اند و از خواص او آنکه دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و دشمن او مقوی دل و مانع خوفست
فیل و چون بر جاندار نرم بگذارند صلب کند و مکلس او تکلیس معادن و تثبیت نفوس هر به مینماید فیل حیوان معروفست و در غیر بلاد هند
نمیباشد و هفت سال یکبار میزاید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزاء او دندان انست که عاج نامند سرد و بسیار خشک و با لبس

الهال

اسهال ذرف الدم وبستن آن بر عضویکه استخوان شکسته در آن باشد جاذب آن ومعین بر اخراج وخوردن او را با کفه یا شراب
و فرزجه او را بعد از طهر جهت حمل عاقر مجرب دانسته اند وشراب او با آب پودنه مانع از دیاد جذام وسومان کردهٔ او که زنگار عاج
کویند بقدر دو درهم که هر روز با آب عسل بنوشند مقوی قوهٔ حافظه وفهم ورافع درد پهلو ومفاصل است وضماد سائیدهٔ او با شل ان براده
حدید جهت بواسیر مفید وتعلیق ان بر کردن انسان وحواشی که در پارچهٔ سیاه بسته باشند مانع ضرر وباء وطاعون وخوردن بول او که زنان
عاقر دانند که بول فیل است وبیقورید وس جهت حامله شدن مجرب دانسته وفرموده که زهرهٔ او با خون سنگ پشت دریائی وتریاق جمیع سموم
است وماسر جویه کوید تعلیق پوست او مانع تب ربع وتب نائبه است وفرزجه سرکین او مانع حمل وبخور او رافع تبهای کهنه وگریزانندهٔ هوام
وطلاء او رافع کلف وآثار قروح سوختهٔ او جهت سعفهٔ رطبه والتیام زخمها مفید وفرزجهٔ خصیهٔ او در اعانت حمل قوی الاثر وخوردن یکقیراط
او با آب کاسنی رافع ذرب واسهال مزمن است فیجن اسم یونانی سداب است فیلزهرج بمعنی سم الفیل است وآن قسمی از یوف الکبر
است که حضض هندی که عصارهٔ او قاتل فیلست فیلجوش قسمی از یوف البحر است که او را یوف الجعد نامند فنسه وفنک وفنج
حجر یغشور است فیطس بنک آس است فیقن اسم یونانی قرطم است فیقرالغث یونانی ومعنی تلخ ومراد از وصبر سقوطریست فیقن
اغربون قرطم بریست فیقش اسم یونانی عفص است فینقس جو مانه است فیطل شاهتر جیب فینق اسم اندلسی اشنه السودای است فیقا
اسم عبرانی انفحه است وسریانی فیقا نامند فیقرالمیون اسم یونانی عفص است فیتارس اسم یونانی سعد است فیناسیوس اسم یونانی
اصابع هرمس است قاقله بفارسی هیل نامند کبار وصغار میباشد کبار او را غلاف بقدر جوز بوا ومثلث وسیاه است ودانهٔ او
مایل بزردی وصغار او را غلاف سفید ودانها ریزه تر وباعطریت وشدت وتلخی اند ونباتش بقدر دو ذرع وبرکش عریض وبا خشونت و
تند بوی وثمرش در خوشها متفرق میباشد واز هند خیزد وکبار را ذکر وصغار را انثی کویند قوت آن تا ده سال باقیست وکبار از وخوشبو در
تفریح وسایر افعال قوی تر در دوم کرم وخشک وسخن ومحلل وهاضم ومفرح ومقوی دل ومعده ومفتح سدد وبا قوهٔ قابضه وملطف وجالی وخوشبو
کننده عرق ورائحهٔ دهان وجهة ریاح معده وحشا وغثیان وقی ودرد جگر وسدهٔ آن خصوصا با غلاف او وجهت صرع وسنگ گرده
وانعاظ نافع ونفوخ او عطسه آورنده وجهت صداع وصرع وجنون مفید وکویند مضر ریه است ومصلحش شکر وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش
وبدلش نصف آن کبابه است ونصف جیب بلسان آقاطاقنی طعنت یونانی بمعنی کف العقاب است برگ نباتات وزاهیه ومانند مورد ودر نبوت
وثمرش سوراخ دار وشبیه بسیب کوهی ودخانش مثل نخود وبعضی مثل کرسنه دکویند تعلیق مؤثر است هرگاه با اسم شخصی ومادر آن شخص
داده شود وتعلیق او را مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قطبیت وبعربی قلام وبترکی وفارسی شور نامند نباتیست شبیه باشنان وانفند
ورطوبت او بیشتر از اشنان واز آن سبزتر وطعم آن شور وبا تلخی وشتر بخوردن او راغب وموافق مزاج او است در دوم کرم وخشک وقلیل
الغذا او آب وتقدر یکوقیه با نیم رطل با آب مویز وشکر سرخ مسهل زرداب ومدر بول وحیض ومفتح سدد وجهت ضعف معده وترهل ودرد کمر نافع
وتانهٔ او بقدر شیر ومحرک ومقوی باه است قانصه بفارسی چینه دان وسنگدان نامند وطیور را بجای معده است وبهترین او از اردک و
مرغ پروار است وبعد از اخراج عضبها او کثیر الغذا ومولد خون صالح ورافع خفقان ودیر هضم ومصلحش ابکامه ونمک وپوست اندرون
او را چون خشک کنند وسائیده با آب سرد بنوشند جهت درد معده وزلق الامعاء واسهال بغایت نافعست قار بفارسی شهو زفت است
وآن از زمین با آب کرم از چشمها بجوشد سیاه مایل بسبزی ومل ان بعضی صلب وبرخی سیال وبا قدری خاک زیر طبخ میدهند تا توان
برگشته ومثال ان اندود وقوتش تا سی سال باقیست در سیم کرم وخشک ودر افعال قریب بقیر ومنضج دمل ومحلل اخلاط غلیظه ولزجهٔ سینه
ودماغ ومانع تغیر آب وطعام وفساد هوا وبائی ومعین هضم وجهت معده وجگر وسپرز نافع وخائیدن او جهت رفع رطوبات وثقل زبان وفساد
لثه وضرس مفید وظرف بقیر اندود هر که مدتی مدید ابرا مانع تغیر است وشامیدن آب از ظرف مصلح غلظت آب ورافع طاعون ووباء واستسقا
وشرابیکه در خم قیر اندوده ترتیب دهند کرم تر وسریع الخروج از بدنست وضمادا او کمتر میباشد واکثار خوردن قیر مورث قرحهٔ مثانه ومصلحش صمغ
عربی ولعابها وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش قفر است قاوند اسم روغن بنجه سفید بیست شبیه به پیه وبی بو واز نواحی حبشه ویمن آرند وتخم
قاوندی واصل او معلوم نیست بعضی نباتی وجمعی حیوانی دانسته اند کرم ومایل بخشکی محلل ریاح ومحرک باه وبا لعابها وحریرا رافع سرفهٔ قدیم

فیجن فیلزهرج فیلجوش
فنسه وفنک وفنج
فیطس فیقن فیقرالغث
اغربون فیقش فیقش
فینقس فیطل فینق
فیقا فیقرالمیون
فیتارس فیناسیوس

حرف القاف

قاقله

قاقلی

قانصه

قار

قاوند

در آخر دوم سرد ودر دوم تر
رافع ضعفیکه از اسهال مفرط حاره بهم رسد وجهت
درد معده وامعاء باشد وآب خیار زرد ترش رسیده
دیگر صاف آنرا با ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ خیار وتفتیح
او مانع تولد قمل وضماد کوبیدهٔ جرم او جهت جرب وحصف وشری وفارش بدن ونرم کردن خشونت جلد
او رام حاره مفید وخوردن دو مثقال ونیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر ومضر مبرودین وفام کنند
درد دتسیکاه وچون بمعده فاسد کردد مولد خلط فام سمی ومصلحش نانخواه ومعاجین حاره وعسل وبوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی ودرد
حار مفید است وترشی خیار سرد ومطفی حرارت وبسیار دیر هضم وبا طعام وبعد از آن مضر است وتخم خیار سرد تر از تخم خیار زه ومدر بول ومخرج
صفرای سوخته با درار ورافع تبهای حاده وورم جگر وسپرز ودردش وقرحهٔ آن که از حرارت باشد وضماد او با بوره وعسل محلل اورام جلد
ومضر انثیان ومصلحش کتیرا وبدلش تخم خیارزه وشربتش تا پنجدرهم است وروغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب میدهند در افعال ضعیفتر
از تخم کدو است قثاء الحمار بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی وبسیار تلخ میباشد ونباتات او قدرا وغیر مفروش بر زمین است وبرکش

دیگر

... قرنفل که یکجزو او را و نیم جزو و نیم کف سرخ و مثل آن گاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع را سائیده و تنقیه بگلاب نموده تقطیر
کنند در جمیع افعال قائم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و منضج و جهة تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بغایت
و شراب او یکجزو او را با شانزده جزو آب انار مز و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین اسب دفن کنند مرات از خمر
قوی‌تر و چون همین شراب را با شکر بقوام آورند جهة امراض بارده صعب بی‌نظیر است و گویند قرنفل مضر کرده و امعاء است و مصلحش صمغ و قدر
شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او دار چینی و نصف او بسباسه است قرنفل بستانی فرنجمشک است قرفه اسم جنس پوست هر درخت
و پوست آنست و مراد اطبا پوست درختی خاصی است قسمی از آن خوشبوی و عطر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن
و آنرا قرفة القرنفل با ینبب گویند و قسمی مایل بسرخی و در عطر کمتر از قرفة القرنفل و شیرین‌تر از آن و در بو شبیه بدار چینی
است و قرفة الدار چینی گویند و نیز بعضی پوست درخت دار چینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مختلط بخطوط و قسمی سفید
و زود شکن میباشد و بهترین آنها قرفة القرنفل است و بولس گوید در افعال ضعیف‌تر از دار چینی است و نزد جمعی آنرا قوی‌تر از دار چینی
دانسته اند و قرفة القرنفل در افعال و مزاج مشابه قرنفل و از آن ضعیف‌تر است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت
معده و جگر سرد قوی‌تر از دار چینی و جهة فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع جرب و قوبا و شربتش
تا دو درهم است و بدلش سلیخه است قرنفلیه بلغت مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش
بقدر زرعی و با شعبها و با خشونت و گلش منقش مایل بسفیدی و در بو شبیه بقرنفل و تخمش مانند خرنوب سیاه و در بو شبیه بدار چینی و در
موضع نمناک و سایه‌دار اکثر با درونج میروید در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و مفتح و رافع صرع و بوییدن او جهة زکام و آب طبیخ
او جهة عسر النفس و سرفهٔ رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ او جهة احتباس حیض و فساد رحم و جهة صرع و ورم رحمی و رطوبت چشم و ابتدا
غرب و ورم پستان و دفع انجماد شیر آن مفید و خوردن بیخ او جهة احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهة گزیدن هوام و ضماد
مطبوخ او در آب جهة کوفتگی اعضا مفید و روغنیکه در او جوشانیده باشند جهة کزاز و لرز مفید و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و قدر
شربتش یکدرهم قراقاط بلغت ترکی اسم ثمر درختیست بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بآن و ظاهرا نوعی
از او باشد و بعضی او را اشتباه نموده و آنرا از قال دانسته اند قال اسم فارسی قرانیاست قراصیا اسم رومی و بعربی حب الملوک
و بفارسی آلوبالو نامند و گیلاس قسم شیرین او است و آلوبالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا
و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و دانهٔ او را چون با شیره گرفته با عسل آن دارد با نوشند جهة سنگ مثانه و حرقة البول بی‌عدیل
و خشک او قابض‌تر و چون مغز دانه او را با پنبهٔ کهنه نرم کوفته فتیلهای باریک ساخته در احلیل بگذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی بول المده
و حرقة البول و گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و مضعف
معده و جهة خشونت حلق و شش مفید است و مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک و جالی و مغزی و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت
حصات و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهة نیکوی رنگ رخسار موثر و اکتحال او مقوی
باصره و رافع جرب چشم و قدر شربتش یکمثقالست قرة العین جرجیر الماء و کرفس الماء نیز گویند چه آن در طعم و رایحه شبیه است بجرجیر و در
برگ و ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید و گلش زرد و با عطریت و تندی در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و مفتت سنگ
گرده و مسخن مزاج و هاضم و مفتح سدد و رافع درد پهلو و یرقان و سبز و قرحهٔ امعاء و مغص و حابس نزف الدم حشا و سرخ کننده رخسار
و نطول طبیخ او مسکن لرزه و قشعریره و مضر سفل و مصلحش عناب است قرع بفارسی کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم میباشد یکی زرد الگد و سبز و دیگری
رومی گویند مجموع او در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و تسکین تشنگی و قلیل الغذا و آب طبیخ او و آب او بخمیر گرفته بخشب در آتش تون
و شورکده کشته باشند با عسل و اندکی نطرون مسهل باعتدال صفرا و با فلوس خیارشنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهة تبهای صفراوی و دموی
و با تمر هندی و شکر جهة اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و رمد و درد سریکه از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد کرده و معاء
مفید و قدر شربت تا چهل و پنج مثقال و خوردن کدو با مزورات جهة تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ موثر در رق حر و سجه

قرنفل بستانی

قرنفلیه

قراصیا

قرة العین

قرع

کدو

... ح بری لمروبا
... ن سینه و رافع قولنج و طلای او با سرکه
... ب آسیون و نیون و قدر شربتش یکمثقال و بدلش اذخر است
... فه در بست و حمل نبات او معلوم نیست و احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر
... ج هند و قسم نر او بشکل دانهٔ زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است سیاه و تند بوی و با عطریت قوی
... ب ... سوم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضم و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا
و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی دهان و
فالج و امراض باردهٔ دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و نیم درهم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت
بیکدرهم آن تا هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب حمل و اکتحال او جهة سبل و قوت
دغشاوه و طلای او بر احلیل ملذذ جماع و مقوی فم رحم و بر یافوخ جهة نکته و سده دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد ر

صح

که باکدو طبخ یافته باشد و یا با مغز تخم او جهت رفع عطش تبهای حاره و سمیت اخلاط بعدیل است و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت
دماغ و تولید خلط صالح مؤثر و مسیر عبارت از او است و مذکور میشود و ترشی او ملطف و هاضم و مسکن حدت خون صفرا است و قسام
که و مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر مواد بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبهای سریع الاستحاله
بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب او میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره
و ادویهٔ حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال او و ضماد کوبیدهٔ او جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر و رفع بیخوابی و خشکی
دماغ و قطور او با روغن گل جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره با آب او جهت
خناق مفید و سایدهٔ خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفرا و درد گلو و اکتحال با آب گل و آب ثمر کدو از جهت رمد و زردی یرقان که
در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوختهٔ او جهت نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجرب است و با روغن نارمو جهت سوختگی
آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خوردن او جهت نواسیر و نزف الدم خشا نافع و چون جوف او را بخبث الحدید مملو کرده بعد از چهل روز
آب او را با حنا بسرشند خضاب بسیار نیکو است و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر جهت حرقت البول و لاغری کرده و قرحهٔ مثانه و خشونت
سینه و نفث الدم و ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحهٔ امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای
حاره بعدیل و قدر شربت از مغز تخم او و روغن او تا هفت درم و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آنرا کوبیده آب آنرا
با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج
یابس و سرفهٔ حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه گردهٔ بز بکوبند و بجوشانند تا قهرا
و تخم آن را جمع کنند در ترطیب قوی‌تر و سرد و تر از روغن کدو که با روغن کنجد ترتیب دهند قرصعنه گیاه خاردار است و اقسام میباشد و بر
اقسام او مفروش و خوابیده بر زمین بکفیم اولا ساق کرده دارد و خارها در حوالی گرههای آن و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش اندک تند
مانند طعم زردک و بفارسی بیوزا نامند و در افعال مانند سدس است و قسم دوم برگ بی خشونت و خار او نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی
و از نصف اعلی او شاخها میروید و این قوی‌تر از او است و قسم سیم را برگ مایل باستدارت و بیخش دراز و در سطبری متوسط و سفید
و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن
سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است برگش بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن و ثمر او شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی
نامند برگش حدیه دار و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض
و بسیار سفید و بیخش سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه قوی الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف او سرخ و مایل بسفیدی و شاخها زیاده
بر شش عدد نمیباشد و برگهای او مستدیر و در اطراف آن خارها باشد و باریک و شش عدد و بیخش دراز و بسطبر انگشت و در طعم شبیه بزردک و از
مطلق قرصعنه مراد همین است و از قرصعنه سدس نامند و در مازندران زولنگ و در شکابن شناک گویند گویا مخفف شش شاخ باشد در آخر
اول گرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصات و از اکثر بقول باکوله بهتر است
و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر استسقائی و آب طبیخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او رافع اخلاط فاسدهٔ
بدن و محلل نفخ و شربت آب او که با مثل او سداب طبخ یافته باشد بقدر سی کرم جهت درد زهار مجرب یافته اند و یکمثقال از بیخ او با مثل او تخم زردک
باذات محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد او با شیلم آرد جو نافع قروح رطبهٔ ساق و ابتدای داء الفیل و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش یکمثقال است قرمز لغت رومیست و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و مستدیر و بدبوی در برگهای اشجار سکون میشود و چون
بحد طیران رسد رنگی که جگر از زهر دل میکند و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است و بجز دو ده جزو حریر را بسیار رنگین میکند و بهترین او فرنگی
است و در بلاد ارمنیه و موضع مخصوص اشجار نیست و در سبزها یافت میشود و در دوم سرد و خشک و شراب او را با ماء العسل تا یکهفته جهت قطع خفقان
مجرب دانسته اند و شاییدن او با سرکه مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیم و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی
الاثر و دوز او مخفف نواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبها و نطول آب طبیخ او مانع تب و محلل صلابات و جهت دراز کردن موی

قرصعنه

مؤثر و قدر شربتش دو درم است قرقمان جزیست مانند قاو که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد خصوصا در درخت جوز و درخت مقل
و از رو گویند مخصوص درخت مقلست در دوم گرم و خشک و مدر شیره و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و
ستون او جهت تقویت لثه و سفید کردن او مفید است قرط بضم اول و فتح ثانی و طاء مهمله اسم مصری فصفصه است قرط بکسر اول و فتح
ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث المائده نامند قرظ بظاء معجمه و فتح اول و ثانی اسم ثمر درخت نوعی از امغیلانست و مذکور شد قرانیا
اسم یونانی زقال است قرطم بستانی او را تخم کافشه و خسک دانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی
میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیرهٔ او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه و ربو و مفتح سدد و منجمد کننده شیر در معده و
گذارنده منجمد او و جهت مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن رخسار و استسقاء لحمی و زقی نافع و چون منجمد هم او را در نیم رطل شیر تازه
حل کرده صاف از آن بنوشند رافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و بدل از شیرهٔ او با افتیمون جهت
امراض سوداویه و با خیارشنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون و بادام و انیسون و فلفل جهت شقیقه و دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و شری و بخارات
دموی و با مزوره ماش و نخود و آب منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیرهٔ او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیدهٔ او را
قوت مسهله ضعیف است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم کافشه قریب بروغن کتان و قائم
مقام روغن تخم انجره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شرب او ذهن او را موروث برص
یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است و در
دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یکمثقال از برگ و ثمر او با نیم کرم فلفل جهت گزیدن عقرب نافع است و گویند مادامیکه عقرب گزیده
او را در دست نگاه دارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند ادراک میکند قرون السنبل دوائیست و اختلاف بسیار در او کرده اند و آنچه
از کتب علمای هند ظاهر میشود قسمی از بیخ سیاه است و باریک و با درخشندگی و از سنبل باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی
یافت میشود و قسمی از آن نیز سفید میباشد و در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنیکه در آن جوشانیده باشند
جهت جمیع دردهای بارده و صلابت اعضا است و ربع درهم او کشنده است باختلاط عقل و بول الدم قرقوسعا اسم یونانی سفال و عن زعفران است
در سیم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جلای بصر و مقوی روح باصره است قراطارغون نباتیست
برگش مثل برگ گندم و گلش شبیه بگاوزبان و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند
و بعد از آن مباشرت واقع شود بی پسر حامله گردد قرطاس بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصریست که از ساق بردی و لغات بیشتر
ترتیب دهند سرد و خشک و جهت قرحهٔ ریه و سوزش معده و امعا و با طبیخ سرطان جهت قطع خونیکه از سینه آید مفید و خاکستر او در آب و سرکه
قاطع نفث الدم و اسهال و سوختهٔ او جهت جراحات عظیم و تقویت لثه و سعفه و زخمیکه در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و قرحه
او جهت قرحهٔ امعا و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحهٔ چشم نافع و قدر شربتش یکمثقال و بدلش برد سوخته و کاغذ کبود سوخته در اکثر
امور قائم مقام او است قرطمان معرب از هر طمان است و مذکور میشود و ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت چنار و در ساحل
عمان یافت میشود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او را بقدر ربع کرم جهت اسهال مفید دانسته اند قرقسیون و قرقفا اسم یونانی کتان
است قریص غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیها و سوماق تازه و خشک و ادویهٔ خوشبو ترتیب میدهند
مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علل اعضای تنفس است قراد بضم اول بفارسی کنه نامند حیوانیست مثل ساس و در بهائم
متکون میشود و در تسبیع و افعال مثل ساس است قرد بکسر اول و فتح ثانی و را بفارسی بوزینه و میمون و کپی نامند در تسبیع خواص قرب
بانسان و طلای خون او مانع روئیدن موی و مجرب است و سم مخزون که از انسان مخنوق که در کتب قدما مرقوم است نیز از آن حاصل میشود و از اسرار
مکتومه است قرنبا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی بنات الشیخ است و گویند خنفا است و نزد بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفلیه است قرنط جزو
شامیست قرمعا سلحفات است قرقف خمر غلیظ است قرن الحجر ثبت شاخ کرگدن است قرقسو اسم یونانی سرطان است قراقیوس لغت
رومی اشترغاز است قرقارس یونانی اسم حنی است قراطن ماء العسل است قرقفه الطبیب قرقفه الفرنفل است قرقسیون قرسیا

قرقمان
قرط قرظ
قرطم بستانی
قرون السنبل
قرقوسعا
قراطارغون
قرطمان
قرقسیون قرقفا
قراد
قرد
قرنبا قرنط قرمعا
قرقف قرن الحجر
قرقسو قراقیوس
قراطن قرقفه الطبیب
قرقسیون

قرداهون و قردماهون قردمانا است قردا قردہ است قرنفل تشدید را بزبان الاخره است قرمی حکمت قرنقان قرنقا و قرنباد
کرویا است قراص بابونج است قرن البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا قرول و قرواليون يونانی سداب است قرداهن يونانی حرفت
قرطم هندی حب النيل است قرنفل بستانی و تخم شک است قرمان نوعی از قطر است قرمانيون انجوا است قرقور اسم يونانی زعفران است
قردمهنی حرف لما است قرقرون سعد است قريولہ نوعی از ملا است قرقشم اسم ترکی رصاص اسود است قروط اسم ترکی شحم دراست
قولانفوع اسم ترکی خطاف قرا آغاج اسم ترکی درودار است قراجورک اودی اسم ترکی شونيز است فوا البحر اول اسم ترکی تدرج است
قراقوش اسم ترکی عقاب است قراطاوخ اسم ترکی قطا است قراقروط اسم ترکی مصل است قرقاول اسم ترکی صقر است قرباغه اسم ترکی
ضفدع است قرساق اسم ترکی فنک است قراح بقاف و زاء معجمه اسم مغربی نباتيست خوشبو شبيه براز يانه و از آن کوچکتر و شعبه او بيشتر
و شبک و گلش مانند انيسون در سيم گرم و خشک و مدر بول و حيض و مسکن دردهای بارده و محلل رياح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت
آن و چون آب طبيخ او را تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحليل رياح و درد احشاء مجرب دانسته اند قرفج بکسر اول اسم عربی پياز است قراز زجاج
است قرذير رصاص ابيض است قز اسم کرم ابريشم است قزلاق اسم ترکی قنبره است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط
بیخیست شبيه بيخ تفاح و از نواحی هند خيزد و نباتش مفروش و ساق و برگش عريض و ۳ قسم ميباشد يکی شيرين و سبک و سفيد و عربی آنست
و قسط عربی و بحری نامند و بحری قسم مايل بسياهی و سبک و بطر و کم بوی و تلخ او را قسط هندی نامند و قسمی مايل بسرخی و سنگين و درون شبيه
بچوب شمشاد و خوشبو و تلخی است و از مطلق او مراد قسط شيرين است و بهترين او سفيد تازه کرم نخورده است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار
سال باقيست و فرق در ميان او و راسن که قسط شامی نامند عدم عطريت راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سيم گرم و خشک
و مدر بول و حيض و جاذب خلط از عمق بدن و ترياق سموم حيوانی و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غليظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و عضلات
و مفاصل و تحليل رياح و اخراج سنگ کرده و با سکنجبين جهة تب ربع و با عسل جهة ربو و ضيق النفس و سرفه کهنه و يرقان و علل سپرز و استسقاء و تشنج و
کزاز و رعشه و فدر نافع و بخور او قاتل جنين و رافع و با و زکام و ضماد او جهة کلف و عرق النساء و دردهای بارده و با روغن زيتون جهة رفع لرز
و فالج و استرخاء و درد گوش و سعوط او جهة درد سر مزمن و دوار و جهة قروح رطبه مفيد و فرزجه او مدر حيض و قاتل جنين و طلاء او با سرکه و
قطران و عسل جهة داء الثعلب و منش نافع و مضر مثانه و مصلحش گل انگبين و مضر ريه و مصلح او انيسون و قدر شربتش يک درهم و بدلش نصف وزن او عاقر
قرحا است و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل ل کوبيده تا يک شبانه روز در شراب خيسانيده با چهار ک روغن زيتون بجوشانند تا شراب
سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل و مقوی و در رفع برودت معده و جگر و لرز و تبهای بلغمی و سوداوی و مقوی موی و قدر شربتش تا هفت درهم
و روغن غير ساذج او در دستورات مذکور است قسوس اسم يونانی لبلاب است قطفون اسم يونانی نباتيست که بالفعل مفقود است ساقش تا ربع
ذراع بزرگی و برگش دراز و شکل بلوط و از ساق سر و يده و خوشبوی و برگهای اسفل بزرگتر و از اعلی کوچکتر و گلش زرد و در بوی شبيه بصعتر و تخمش
در انتهای ساق مجتمع و بيخش باريک و شبيه بخرنوب و مستعمل از آن برگ و بيخ است در سيم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن دافع
مضرت او و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهة درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ريه و عصاره او جهة درد گوش
و درد دندان و طبيخ غلاف ثمر او در رفع قی مفرط مجرب دانسته اند قسب اسم خرمای خشک که بکمال رسيده باشد گرم و خشک
و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سينه و دير هضم و قليل الغذا و مصلحش کردکان بوده است قشم
نباتيست بری ثمر است برگش مشبک و ريزه و شاخش باريک و شرب برگ و شاخ او مدر حيض و فرزجه او با عسل مخرج جنين و سعوط عصاره او جهة عفونت خيشوم و آب
بيخ او با سرکه جهة گزيدن رتيلا نافعست قشوليسدون کاکنج است قشطس اسم جنس قطاسات قشطشامی را گويند قسط المر و قسط هندی
و قسط صينی قسط تلخ است قسط بحری قسط الحلو و روی و عربی قسط شيرين است قسقوس حنين بن اسحق گويد نجه استبس است و فارس
کبر است قسطر رصاص ابيض است قسطوريون و قسطون جندبيدستر است قسطلوس زنجار است قسلينج است قسقل شاه بلوط
قشاق اسم ترکی ياسمين است قشاولان اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد قشور اسم جنس پوست اشجار و ثمار و بزور
است و بعضی را اعتقاد آنکه قشر اقسام او غذائيت ندارند و قابل هضم نيستند قشمش معرب کشمش فارسيست و در زبيب خواص او مذکور

شد قشارا اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد و قشار الخندروقی صفايح باريک کندر است شبيه بپوست و از کندر او را لطيفتر
دانسته اند قشر البيض پوست تخم مرغ است و در بيض مذکور شد قشره باصطلاح مصريون پوست درخت زرنگ است قصب بفارسی نی و بترکی
قامش نامند و اقسام ميباشد هندی او که باس نامند غير مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قصب فارسی نيزه است که در غير آنها ميباشد و انجای نحو
آنها است و قلم ديگر از اقسام او است و محرقش که قسمی از نی است چون در زمينهای آبدار بروش يابد نی ميشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک
و سوخته او گرم و بيخش قوی تر و با اندک حدت و ضماد تازه کوبيده او جهة جذب پيکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد
برگ تازه او جهة اورام حاره و باد سرخ و شرب سائيده او با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر ذالکی مفتح سده زهره و مضر نش و مصلحش کثيرا و
و قند است و ضماد سوخته او جهة جرب و حکه و زخمها که زرد سوزن او جهة طلای دندان و سيلان خون لثه مفيد و طلای بيخ سوخته او با پوست
آن با مثل آن حنا جهة رويانيدن موی و تقويت آن و طلای کثيره نافع و الکحال طوبی که در برگ نی جمع ميشود جهة بياض چشم از مجربات است
و فرش کردن برگ نی فارسی که آب بر آن پاشند جهة صاحبان تب حاره و رفع شدت گرمی هوا و فضا و دخان آن سوزاک است و بخور آن
جهة گزيدن عقرب و اخراج کرم گوش بعديل است قصب السکر نيشکر است در اول گرم و در دوم تر و آب او مسمن بدن و مفتح سدد و ملطف
خون و منقی مثانه و مدر بول است و رافع خشونت سينه و سرفه و محرک باه و ملين طبع و مهيج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و رياح و بخته
او که ۳ جوش داده باشند نفخ او زايل ميشود و قی کردن با آب نيشکر منقی بدن و اکثار خوردن غير مطبوخ آن مفسد خلط و مصلحش ترنجبين
انيسون است قصب الذريره نباتيست زياده از شبر و باريک و مجوف و بيرون او سرخ مايل بزردی و اندرون او سفيد و مملو از چيزی شبيه ريشه
و ساقش پر گره از قلم باريکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و منضج و مقوی دل و جگر و معده و
رافع خفقان و استسقاء و درد سينه و جگر و رحم و عسر بول و تقطير بول و محلل اورام و التيام دهنده جراحات و غسل طبيخ او با تخم کرفس
جهة جنون و امراض کرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس در طبيخ او جهة درد رحم و استنشاق دود او جهة سرفه رطوبی مجرب و ذرور او
جهة خوشبوئی رائحه زير بغل و عرق و شکستگی عضاء نافع و اکتحال او جهة جلا و تقويت بصر نافع و مضر گرده و مصلحش انيسون و استعمال او با صمغ
البطم بهتر از ساير چيزها و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عدس المرهم است و در دستور الاطباء الطيب قصدير رصاص ابيض است قصد اسم عربی
غوسج است قصيصه تودريست قصب بوا قصب الذريره است قصاص بضم اول قسمی از قطران رقيق الغلاف و کوچک دانه بسيار سفيد
و اقسام خطر مذکور شد قضاعه بضاد معجمه بفارسی اوراسک آبی نامند اکتحال او و ضماد دماغ او جهة تاريکی چشم بعديل است قضم قريش حب الصنوبر
صغار است قضب و قضم رطبه است و بهرچه تعليف کنند اسم جنس و شامل انست قضاب مصری نوعی از زوان الکلب تعترات قطران در نوع ميباشد
يکی سياه و براق و غليظ و شديد الرايحه و آنرا قطران برقی نامند و يکی رقيق و غير براق و آن قطران سيال است و نوع اول از درخت سدر و درخت
ارز و غير آن حاصل ميشود و طريق عمل آنکه چوب و شاخهای آنرا قطع نموده بر روی هم چيده جای آن را امکان خفر نمايند و آتش ميافروزند تا مايه
آن در آنجا جمع گردد و بدستور آب سايل اشجار مذکوره را با آتش طبخ ميدهند تا منعقد شود و اين قسم را در عراق و شام زفت يابس گويند
و بهترين قطران نوع رقيق که از شربين حاصل ميشود و چون بتقطير با سرکه و سفيده تخم مرغ آنرا تصفيه کنند جهة غاليها بغايت نيکو است
و در فالان او لطيفتر از اصل او است در آخر سيم گرم و خشک و حافظ جساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنين و مخرج
آن و باقوه ترياقيه و مانع و باء و طاعون و مخفف و سخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و مالی انثار و موجب تعفن گوشت زخمهای آن
بدون احداث وجع و التيام دهنده زخمها و شرب او جهة درد سينه و ربو و سرفه بارد و ضعف جگر و رفع سموم و استسقاء و کرم معده و رياح
احشاء نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور آن بر دندان درد ناک و کرم خورده دافع الم و مخرج کرم او و حقنه آن جهة اخراج قسلم کرم
و ضماد او جهة جرب انسان و حيوان و کشتن قمل و رفع داء الفيل و داء الحيه و استسقاء و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزيدن مار و رفع خناق
و ورم لهات و طلای او بر قضيب جهة بزرگ کردن او و منع حمل و با پيه گاو کوهی جهة منع گزيدن هوام و قطور او با سرکه جهة کشتن کرم گوش
و با آب زوفا جهة درد گوش و دوی و طنين و اکتحال او جهة بياض که در قرنيه باشد نافع و قدر شربتش از نيم ل تا يکمثقال و زياده از آن کشنده
است و بدلش نفط سياه و جاوشير و گويند بوزنش نفط و نيم وزنش برگ درخت شربين است قطلب اسم شامی نباتيست شبيه بدرخت به

وبرگش باریک و ثمرش بقدر آلوچه و سه دانه و بعد از رسیدن سرخ و شیرین میشود و خوشبو و قابض و بعد از خوردن آب او بجای دانهٔ ثقلی مثل کاواز او
میماند در دویم سرد و خشک و مفرّح و تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب و جهت تخفیف آب نازل مؤثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت
خوشتهها و منع کثرت ملّ و نطول او جهت درد مقعد و ارحام و ذرور او جهت تخفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت
شود خوردن او مانع اسقاط جنین و حمول او جهت درد بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و فنون مؤثر است قطن بفارسی پنبه و ترکی پنبوق نامند در دویم
گرم و خشک و مجفف و شکوفهٔ او بغایت مفرّح و شکوفهٔ او قریب بانکار و شربتی که از آن بسازند بقدر ۳ درم او را فع خفقان و خناق رحم
و وسواس و جهت ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفهٔ و برگ و بدستور پنبهٔ سوخته محلل اورام و دافع حکه و مانع آبله کردن سوخته آتش و آب و برگ او قاطع
اسهال است بشرطیکه با شربت فعات تا ربع رطل از آن بنوشند و پوشیدن لباس او مسخن و مجفف و پنبهٔ تازه مقوی بدن و موافق صاحبان
رعشه و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس مفید و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوخته او در قطع
خون جراحات مجرّب و چون شاخ پنبه را در گوش گذاشته طرف دیگر را بسوزانند آب را که در گوش رفته باشد جذب کند و پنبهٔ
پوسیدهٔ کهنه رافع گوشت مردهٔ زخمها است و ضماد جمیع اجزاء او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین
در سحر و رین و بادار جینی در سپر و دین بغایت مسهل است و قدر شربت از شکوفهٔ او تا پنجده درم و از مغز دانهٔ او تا پنجده درم است و روغن تخم
او مسمن و ملطف و جالی و در رفع سرفه و مفتح و تدهین او جهت امراض بارده است قطف اسفناج رومیست و او را بهرمق فارسی نیز نامند مانند
بوده بلند میشود و نبات او نزدیک آبها و برگش سبز مایل بسفیدی و دراز و زود رس و گل و تخم او مایل بزردی و با اندک لزوجت و بری او قوی تر
از بستانی و در رطوبت و برودت او کمتر از اسفناج در دویم سرد و تر و سریع الهضم و رادع اورام حارهٔ باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق
جگر حار و صاحبان تب حاره و ملین طبع و سواق و مفتح سدد و دافع اورام ظاهر و باطن و با شکر جهت یرقان و سنگ گرده نافع و با ادویه مسخنه
غیر محلله مسهل و مولد ریاح و مصلحش ادویهٔ خوشبو و طلای عصاره و برگ او دافع جرب و حکه و آثار و شستن جامهٔ حریر و پشمینه بآب طبیخ او پاک
کنندهٔ چرک است بعد تغیر رنگ آن و تخم او در گرمی معتدل و در اول خشک و مفتح و مسهل و مقیئ و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیت
مسهل و چون تا سه هفته از آن بنوشند جهت استسقاء مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و التهاب احشا
و یرقان و رفع سموم و تنها مفید و مصلح او در هیجان قی نمک و عسلست و اکتحال او با شکر جهت جرب نافع و قدر شربتش دو درم است و تخم بری
او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود دل آب بجوشانند تا نصف سدس اسهال آب او جهت اخراج مشیمه بغایت مجرب یافته اند قطف بحری
نباتیست شبیه بعوسج و بیخار و برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار میروید و آنچه در
شام ملوخ نامند بهترین اقسام قطف است و نزد بعضی قطف بحری ملوخیا است گرم و تر و مولد شیر و منی و محرک باه و بیخش بقدر دو درم
جهت احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل مفید است قطاب غذائیست که از خمیر و روغن نانهای کوچک رقیق ترتیب دهند و از
مغز بادام و پسته و شکر و بدستور از سبزیها پخته و گوشت قیمه کرده جوف نانها را مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام آن مولد خون
متین و مسمن بدن و کثیر الغذاء و مسهل و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر
و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر او سکنجبین است قطا اسم بفارسی سنگ خوار و بترکی باقربقره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مخطط بالوان
مختلف و در زردی غالب و در صحرای بی آب و سنگلاخ میباشد و در آخر دویم گرم و در سیم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سدد و دافع
استسقاء و ریاح غلیظه و فالج و برودت احشاء و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سوداء و مصلح او سرکه و روغن و ابراخین او در ادویه
خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال خون گرم او جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار کوبیده
جهت رویانیدن موی داء الثعلب و کیمی از مجربات شمرده اند و باید دو روز از ذبح او گذشته تناول نمایند قطایف بفارسی رشته خطائی
و در اطریه شاره بیان شده و خوردن او با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذاء و مقوی اعضاء و موافق ناقهین و ضعف القوه و چون
او را با مغز گردکان تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت موجب فربهی بدن میشود قطونا گیاه بذر قطونا است و در افعال
مثل گیاه بارتنگ قطاریفا بقولوقندریون است قطوس اسم سریانی سرخس است قطالا تمیمی گوید اسم یونانی دردار است

قطمر قتب بربریست قط سنور است قلم پنبهٔ کهنه است و در قطن مذکور است قعیل نزد بعضی از اقسام قعر است و نزد بعضی اسم
نبطی سقراطیون و آن بیخیست بقدر شلغمی مایل بسرخی و با کزندگی و تلخی و برگش شبیه ببرگ نرگس و کرات و سوسن در سیم گرم و خشک و
در بعض افعال شبیه به پیاز عنصل و عصارهٔ او را که بقدر دو ۳ درم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته همه سبز و جنون نافع دانسته اند
و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و بطور بی برگ و بی گل و بی مزه و با اندک تندی و خشکی او زرد مایل بسرخی میباشد
و آن را پخته با ماست و شیر تناول مینمایند قعال اسم عربی شکوفهٔ انگور است قعنب اسم عربی و شامل حضض الثعلب و قلقاس است قفر اسم جنس
قار و عرق الحجارة است و آنچه شبیه بقیر در رنگ ون باشد قفر الیهود دو قسم است یکی در ساحل دریائی یافت میشود که مسمی به بحیرة الیهود است
و در موضعیکه در قدیم کفر اسیفته اند و آن جسمیست بنفش مایل بسبزی و در او مجربست غالبست و از دریا بساحل میآید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر
کنند بهم میرسد و مؤلف تذکره مخصوص بحیرهٔ طبرستان و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل میشود از اقسام مومیائی و عرق الحجارات
و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد او است و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود کش است که بیخاک و سنگ باشد و در رائحه شبیه بنفط
و این قسم از اجزاء تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال قائم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب
عنبر و اکثر خواص او را از مجربات و شرب او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه و سرفهٔ مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن هوام و رفع اسهال
رطوبی و اقسام گرم معده و ریاح غلیظه و بلغم و قراقر و تقویت هاضمه و اعصاب و قرحهٔ ریه و اخراج حرکت از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق
بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و با جند و شراب جهت رفع احتباس حیض مایوس العلاج و با سرکه جهت
خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضاء و با موم و آرد جو و نطرون جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و با ادویهٔ مناسبه
جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی زیادی پلک چشم و صاف کردن بشره و نضج خنازیر
و رفع برص و قوبا مفید و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم و خناق و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین است و حقنهٔ او
ان و ماء الشعیر جهت قرحهٔ امعاء و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رائحهٔ کریههٔ دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور
مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب سیوماسر و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرم است قفز بزاء معجمه نبات
نبات کثوث است قفلوط اسم شامی کرات شامیست قفدکوست قفورالکفر است و نزد بعضی قفر الیهود است قفوریس اسم یونانی
کبر است قفر زنجبیل است قفهر قیقهر است قلقاس نباتیست که نزدیک آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل بتدویر و عریض و بقدر
برگ بادام از یک بیخ چندین شاخ میروید بطور انگشت و بهر شاخی یکبرگ میباشد و بیخش بطور ترا اندک و کوتاه و مایل بسرخی و اندرون
او سفید و با اندک قبض و تندی و لذیذ در اول گرم و در دویم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذاء و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه
و حنجره و سحج امعاء و لاغری کرده و اسهال نافع و نفاخ و مدرّ و مسمن او مولد سوداء و سدد و مصلحش عسل و سکنجبین و ادویهٔ خوشبو و تخم او در افعال
قریب بتخم کرنب و قدر شربت از تخم او دو درم است و قسمی از قلقاس صلب و مستدیر میباشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد او
جهت نضج اورام و ذرور سوختهٔ او جهت قروح و قلاع و تقویت موی مؤثر است قلقل نباتیست شبیه بنبات کنف و چوب او مایل بسرخی و شاخهای
دراز و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون او مایل بسیاهی و مغز او با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قویتر از پوست کنف
و گلش مایل بسفیدی و مستعمل از او دانهٔ او است و بعضی او را حب السمنه دانسته اند در دویم گرم و تر و بغایت مسهی خصوصا با کنجد و نبات و مسمن
بدن و قدر شربتش تا یکوقیه و مصدّع و مصلح او بو دادن او و استعمال سکنجبین است قلب بیاء موحده و ضم اول نباتیست برگش شبیه ببرگ
زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر زرعی و زیاده از آن و شاخهای او باریک و شبیه بافخر در اطراف شاخهای چیزی شبیه بساق میروید و منقسم بدو
قسم میشود و برادر کلمای ریزه میباشد و ما بین آن برگها دانهٔ او میروید صلب و مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنگ ریزه و منبتش کوهها
و زمینهای درشت است در سیم گرم و خشک و مدر و جهت ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق و با شراب سفید جهت اخراج سنگ گرده
و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم است و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است قلب بفتح
اول بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و زودی الغذاء و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون و ادویهٔ حاره و فلفل

او تقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت او که در هنگام کباب کردن از او چکد جهت شبکور مجرب دانسته اند قلت
بتحریک لام و تاء مثناة حب الغفت است و مذکور شد قلوس بلغت یونانی اذان الدب است پنج صنف میباشد و ماهیت هر نوعی
از او است صنفی سفید است و برگش سفید و نر و ماده میباشد برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفید نر و عریضتر از آن و ساقش بقدر ذرعی
و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و بیخش دراز و بقطر انگشتی و نر او را برگ درازتر
و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیم را شاخها بسیار دراز و بیساق و برگش شبیه ببرگ
و بر شاخها قبهای مدور و گلش زرد و طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ انجیر و از آن کوچکتر و بیساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ
بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بوی و گلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهیت جمیع اقسام او گرم
و خشک و محلل و جالی و مدر و با قوه قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهیزهرج و پنج صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلانات
و بمثقال او با شراب جهت اسهال و طبیخ او جهت شقاق عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نر آن جهت سوختگی آتش سفید و ضماد برگ مطبوخ
صنف سیم جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم خباکو باشد قلی در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان قلیاب نامند و از اشنان
تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نبات رمث و رمرام نیز حاصل میشود و بهترین او صاف براق سیاه است و آن جزو اعظم صابون
و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق و شرب یک قیراط که هفتم تسو در آب حل نموده باشند بجهت علقه صاف کرده عقد نموده باشند
هاضم قوی و بغایت مشتهی و قاطع بلغم معده و رافع فی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای آن زایل کننده گوشت زیادتی زخمها و
ثالیل و ناسور و بهق و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات بیعدیل بقدر یکدرهم او در هاون در کشنده و در اطلیه استعمال او با انفراد ممنوع
است چه آن مورث سوختگی که رفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل نموده بر النگور بپاشند زود موثر گردد و طریق اتقلی انشاء
مذکور خواهد شد قلد در شعانت قلیقی فاز است قلونوس شبوط است قلفوط اسم شامی کراث شامیست قلام بعربی
قاقلی و نزد بعضی راعی الابل است قلقلون قیصر است قلادا ذربو است قلاری نوعی از انجیر سفید است قلی الصباغین قلی است قلومان
اسم یونانی ظفر القطاة است و آن شجره آبی مالحست قلاطس اسم یونانی درخت خیار است قلولا اسم عربی فاز است قلوقفا اسم عبرانی
افرع است قلقدیس زاج سفید است قلقند بتاء و دال زاج سبز است قلقطار زاج زرد است قلب النخله جمار است قلقونیا یونانی
راتیانجی است که باتش پخته باشند و نزد بعضی صنوبر صغار و کبار است قلیمیا اقلیمیا است قلوس بلاسیوس اسم یونانی تیه البحر است
قلقلان و قلاقل حب القلقل است قلعی رصاص ابیض است قلامارة بلغت اصفهان عقعق است قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قمری مرغیست از فاخته کوچکتر و بیطوق و مانوس و نوع سفید او خوش منظر است در دوم گرم و خشک موافق مبرودین و مرطوبین و مولد
خلط فاسد و اکثار او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و تدهین بروغن و بیاء و موجب سرعت حرکت اطفال و تعجیل
او در نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و چشم بد است قمل بفارسی شپش و بترکی بت گویند و چون با قلی در سوراخ کرده
دو عدد او را با پیه داده بلعمانند جهت حبس بول مجرب دانسته اند و چون زنده او را در سوراخ احلیل بگذارند رافع احتباس بول است و از خواص
او آنکه چون مریض قریب بموت رسد از او گریزان میشود و چون زن حامله در کف دست گذاشته شیر زنان بدو شند هرگاه در میان شیر
حرکت کند از زن حامله پسر خواهد بود و اگر حرکت نتواند کرد دختر و از مجربات است قمز اسم ترکی مادیانست که بنحو مخصوص ترتیب
او کنند و در لبن مذکور میشود قمح اسم عربی حنطه است قمزون اسم عربی روبیانست قمیله بلغت شامی نوعی از دود است که ابراج
البراغیث نامند قمر بلغت سریانی اسم فضه است قم قرش قنصم قرنش است قمانبر کماشیر است قمحا اسم مصری قصب الذریره است
قنبه اسم حبشی شفوفاست قنابری در اصفهان موچه و در خراسان برغنت گویند و او شبیه باسفناج و با اندک تلخی و تند و قریب
بکشری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف بقدر نخودی و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بتخم دست در دوم
خشک است و در اول گرم و لطیف و مدر حیض و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرودین و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و

و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب او ملین طبیعت و رافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهت رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن
او جهت بهق و وضح و کلف مجرب و جهت بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش سکنجبین او است با روغن بادام و مثال آن قنطوریون اسم یونانی
نباتیست کبیر و صغیر کبیر را غلیظ و صغیر را رقیق گویند کبیر ساقش شبیه بساق حماض و خشن و بقدر دو سه ذرع و پر شعبه و برگش مانند برگ زردک
و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه کحلی و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و صلب و پر از رطوبت و بسیار سرخ و با
تندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و دشتهاست و قوتش تا ده سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک
و عصاره بیخ او قویتر از سایر اجزاء و مدر حیض و مخرج جنین مرده و مفتح سده او و مجفف بلذع و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب
و شکستگی اعضاء و تفتیح سدد و شقیقه دماغ و سینه و دفع یرقان و استسقاء و سپرز و نفث الدم و زمن و درد پهلو و رحم و مغص نافع و ضماد تازه
او تنهائی و خشک او با مرهمها جهت التیام جراحت بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضر سر و مصلحش عسل و قدر
شربتش تا دو درهم است قنطوریون رقیق منبتش نزدیک آبها و شبیه بفودنج و ساقها از هم جدا و بشاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی
و مانند گل شب بوی و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بیمنافع و قوتش تا ده سال
باقیست در اوایل سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره او و مجفف بی لذع و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و طبیخ
او که دو مثقال او را با هفتاد کف آب جوشانیده باشند که بنصف رسیده باشد با گل و مثال آن بنوشند مسهل مره سودا و مره صفرا و
بلغم و رافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و عصاره او با ماء الاصول
رافع عرق النساء و افراط عمل او سودای با سهال و بوست و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و بابیه جهت ورم زخمهای تازه و کهنه
و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه جهت صداع کهنه و
و شرب خمر بهم رسیده نافع و چون موی سر را بشوره و نقعوده عصاره او را با سرکه طلا نمایند جهت رفع قرحه سر و رویانیدن موی مجربست و با شراب جهت گزیدن
زنبور و با بول سگ جهت ثالیل و با عسل جهت رفع شبکوری و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهت زهر بیک و جرب و با آب
راز یانه و شیر و جهت جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعیره سفید و چون پلک برگردانیده عصاره او را با آب انار مالند در حال رفع
جرب او میکند و با آب مرزنجوش جهت ریح سبل و قطور او با روغن چیزی و مثال آن جهت ضربان گوش و آب برگ شفتالو جهت کرم او و با آب
ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و گر و سعوط او با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و رعاف
خصوصا با اندک زاج و کافور و آب برف و مضمضه او با گلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع متعفن و طلای او با آب جهت شقاق لب
و غرغره او با آب باریک و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز تهر و جهت دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره
او موجود نباشد اصل او را هر آنچه آب آن را بقوام آورند و حمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و نطول و بخور او رافع گزاز و مضر
امعاء و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش از تازه او تا دو درهم و از خشک تا سه درهم و در حقنه پنج درهم و از عصاره او یکدرهم و بدلش
بوزنش افسنتین و نیم وزن او بابونه و نیم مثل او تربد و نزد بعضی بوزن او برسیاوشان و نیم وزن او برگ حنا است و حقنه طبیخ او در درد
کلیه جهت درد کمر و عرق النساء و قولنج بیعدیل و ضماد گل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر و روغن او که آب
او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع اعیاء و فالج و بهق و عسر ولادت و ریاح و دردهای مزمنه است
و شربت او که آب او را با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید است قنبیل خیریست شبیه بریگ مکه زرد مایل بسرخی و گویند
شبنمیکه در زمین سنگ ریگ مخلوط گشته بانحل میشود و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند که تخم سرحس است در دوم گرم و خشک و نزد
بعضی سرد و خشک و مسهل رطوبات و لزوجات و شرب او در اخراج اقسام کرم معده و امعاء قوی الاثر و مضر امعاء و مصلحش شیخ و کثیرا
و ذرور او بغایت مجفف زخمها و رفع جرب و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش خشخیر کست قنفذ بفارسی خارپشت و در مکان
دار موک و در مازندران ارمجی و بترکی کرپی نامند حیوانیست موی او مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری
او کوچک و مراد از مطلق او بریست مجموع او در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذاء و محلل ریاح و قولنج و مداومت او رافع جذام

دباعث وقوف آن وجهة استسقاء و سپرز و درد کرده و مفاصل و نقرس و فسخ عضل و تقطیر البول و بول الدم و خراش و تحریک باه در طوبین و کرام
واز پی تب و مداومت او مورث عسر بول و مفسد معده و جگر و مصلحش دهن با سرکه و مصدع و مغیر کرده و مصلحش عنب با سکنجبین و
سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت زیادی زخمها و التیام دهنده آن و شرب یک درهم او را جهة تب ربع مجرب یافته اند و
ضماد گوشت او جهة خنازیر و غدد و سپر او جهة کلف و نمش و پوست او با زفت جهة داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهة استسقاء و درد زهار
او جهة رفع انتشار زخمها و جذام مفید و شرب او با موم جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض و قنفذ جبلی که مثمر
از سایر آن و خوردن او جهة نقرس بیعدیل و دستور ضماد گوشت و خوردن و طلاء خون او رافع چرک بدن و جلاء کلف و حمول او مدر حیض است
و گویند در موضعیکه خار های درشت او باشد هوام نزدیک آن نشوند و مار از اقسام قنفذ گریزانست و قنفذ بحری لذیذتر از بری و ملین طبع و
مقوی معده و مدر بول و جلد سوخته او جهة جرب و قروح سر مفید است قنب بکسر اول و تشدید نون و فتح او معرب از کنف فارسی است
و برگ او را بنگ و بهار و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شاهدانه گویند و غبار عنبی او را چرس خوانند برگش
مرکب القوی و در سیم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر بسبب جزو حار مفرح و مشهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل
اجزاء حاره و بقاء جزو بارد مخدر و مضعف حواس و جگر و معده و مورث فساد رنگ رخساره و استسقاء و بلادت و کسالت و جنون و مجفف
دماغی و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شیر پستانها و مقوی فعل او ورق تنها مفید آنست که در پستانها میباشد و برگ با بابونه سفید و پوست
او باز نشود و تخمش شبیه بحب السمنه و نوبتر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط او منقی دماغ و نطولش بسر با طبیخ او رافع
ابریه و قمل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او دافع اورام حاره و مسکن درد آن و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از آن کشنده است
و شاهدانه در اول سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غشیان و مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بوینده و او را ضرر کمتر است و اکثار او باعث
قرقره و خمار و مصلحش خشخاش و سکنجبین است و در رکنب پوسیده را جهة جراحات مجرب دانسته اند و در روغن شاهدانه که بکشند روغن ملاهم
گیرند گرم و خشک و جهة درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و رفع اورام صلبه نافع و شربت و قاطع باه است قنبره بفارسی چکاوک و بترکی
قزلاق نامند و از عصافیر مشهوره است و کباب او رافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت او ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش
سرکه و سوماق و ترش است قندر اسم حیوان جند بیدستر است لباس پوست او دافع ریاح و جلوس بر آن رافع نقرس است قنبیط بضم اول و فتح
آن و تشدید نون و کسر باء موحده بفارسی گلم روی و گلم کرد نامند مرکب القوی با رطوبت غلیظه و قوه منفعه و محلله و جلاء و مدر بول و
بالخاصیت محلل خمار و مولد سودا و مضعف دماغ و منجر در آن الغذاء و مسدد و سایر افعال مثل کرنب و مصلحش جوارشات و در روغن بادام
و زیتون و ادویه لطیفه و مائیه او مانع مستی و نطول طبیخ او جهة مفاصل مفید و تخم او مفسد منی است قناء نوعی از اندروطانیس و نزد بعضی بطیخ
یابسیار است و بلغت بصره اسم اشق و بلغت مغربی کلخ است قنبس و قناوس شاهدانه است قنابس اعرابیا اسم یونانی دار شیشعان است قندیس
کندس است و حیوان جند بیدستر را نیز شامل است قنقهر قنبهر است قندرون بلغت اصفهانی علک البطم است قند شکر طبرزد است
قوطولیدون نوعی از ابرونست و آن نباتیست برگش مستدیر و با اندک تجویف و ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق و بیخش مانند زیتونی
و باشد و تلخی است و مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جلاء و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده و با شراب و عسل رافع تهییج بدن و ضماد
او جهة اورام حاره و حرارت معده و حمره و شقاق و فنجا از برودت بیهر سد مفید است و بیخ او گرم و خشک و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصاره
بیخ و برگ او محلل اورام زخمها و با شراب وسیع کننده نقبه جراحات قوارير زجاج است قوف حجر الرحی است فوقی اسم یونانی و معرب
بخورات و شامل بخور مشوو نزد بعضی حیوان جند بیدستر است قوقالس نوعی از دو فواست و نزد بعضی اسم تخم کرفس است قوقبا اسم
یونانی آب خاکستر است قوقبرا اسم یونانی لبلاب است فوطوما اذربون بریست قونطس اذریون سیاه است قوتسیا قطن است
قمارویس اسم یونانی قطلب است قورون اسم یونانی کزبره است قوب بضم اول و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است قوراسیون اسم یونانی
بیداست قولن اسم یونانی کرنب است قوقامال اسم یونانی اجاص است قودونیا ملا اسم سفرجل است فوقیون اسم فرصی است و از
اجزاء شرود بیطوس و شوکران نیز باین اسم نامند قونطس طین الحکمه است قونی مرز است قرینه کهنه است قوز گیاه وحبت

قنزه
قند و قنبیط
قناء قنبس قناوس قنابس قندیس قنقهر قندرون قند قوطولیدون
قوارير قوف فوقی قوقالس قوقبا قوقبرا فوطوما قونطس قوتسیا قمارویس قورون قوب قوراسیون قولن قوقامال قودونیا ملا فوقیون قونطس قونی قرینه قوز

قوزی اسم ترکی حمل است قوزی قولاغی اسم ترکی حماض است قوز اسم ترکی جوز است قوزقون اسم ترکی غراب اسود کبیر است
قوش اوزومی اسم ترکی عنب الثعلب است قورویق اسم ترکی الیه است قورد اسم ترکی ذئب است قوش دیلی اسم ترکی لسان العصافیر
است قویین اسم ترکی ضان است قوم اسم ترکی رمل است قهوه اسم ثمر غلیظ است و بحال متبادر از آن بار درخت یمنیست که در
یمن بن نامند بقدر فندقی و چون از غلاف مقشر گردد مغز آن منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفوصت و سیاه او
تلخ و غیر مستعمل و درخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور و غلاف او را قشر نامند و بطریق مغز او بو داده استعمال مینمایند و مزاج
او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در دوم معتدل و خشکی او غالب است و قشر او گرم و خشکتر از آن و او مجفف رطوبات
و مدر بول و با قوه قابضه و مؤلف تذکره او را مفتح دانسته اند جهة سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رافع جدری و آبله و حصبه و سرخی
دموی و تقویت معده و منع صعود بخارات بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و مضعف باه محرورین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش
روغن بادام و پسته و شیرینیها است و چون بطریق بخور دبار یک ریشته کنند که سیاه نشود جهة قطع اسهال بغایت مؤثر است قفوم
نوعی از ربخاسف است و در برگ و قبه مانند او و سوای آنکه از ساق ربخاسف شاخها سر میزند و او را ساق و شاخ و اکثر از کثرت شاخ بر میاید و در
انتهای ساق قبهای او صغیر و طول ساق او زرشبری زیاده و کمتر از آن نیز میباشد و بر آن برگهای ریزه و مثل ساق زنبق و ساق امار یطین و از امار یطین قوی تر
و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش با طراوت و ثقل و رائحه شبیه برائحه ربخاسف و طعمش تلخ و در درجت وجهة ابن اشتباه است
جمعی قیصوم را ربخاسف دانسته اند در سیم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تب لرز و درد سینه و ضیق النفس و مضر را دویه فزله
ریاح و مفاصل و عرق النساء و قاتل اقسام کرم معده و امعاء و بخور او فراش او گریزاننده هوام و ضماد او محلل اورام و رفع ضرر گزیدن عقرب
در طلا و حمول او مخرج جنین و نطول او جهة صداع بارد و سوخته او جهة قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن ترب
جهة سرعت بر آمدن ریش مؤثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مسهل آن عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش
افسنتین و بابونه است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرزه
امراض بارده عصبانیست قیفهر صمغیست شبیه بسندروس و بد بوی و بد طعم و بهندی رال و بفارسی بعضی معبر و بعربی شجره نامند
و بعضی گویند اسم عبرانی سندروس است در سیم گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهة صرع و استسقاء و ربو و
بهر و زمستوالی شاید او با سکنجبین و با آب جهة سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهة درد دندان از مجربات و اکتحال او جهة ضعف باصره
و رفع آثار چشم و مرهم او جهة جراحات مزمنه و ناصور مجرب و قدر شربتش در ربع آن مثقال است قیشور حجر القیشور است قیرقا ... است قیاسوس
قیمی گوید یونانی دار چینی است قیقض پوست تخم مرغ است قیقاس سیاه دانست قیباکیاه خرفه است قیمولیا طین قیمولیا است
قیرس اسم یونانی موم است قیطاقون ترمس است قیوند قاوندست قیروطی شامل موم روغن است اعم از آنکه ساذج باشد یا مرکب
از ادویه کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد دریائی آن سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی است ریاحی نام اول کافور را
یافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری او بسیار سفید و صفائح و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور سوتی
از ریزه های چوب جوف درخت از جوشانیدن او بهم میرسد و او تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است
و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه بر صد سوار سایه گستر میباشد و همیشه سبز و جوف او سفید و سبک و بیگره و متخلخل است و از چوب او جهة
پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیت هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون او نمیگردد و گویند سبب گیاهی او آنست که از جهة گرمی هوای امکان
پلنگ و مار همیشه مجاور اندر درخت اند و آنکه در حین قطع درخت از او میچکد مسمی بماء الکافور است در غایت شدت رائحه و غلیظ و مایل
بسرخی و در سیم گرم و خشک و جالی چرک بدن و ظروف و جامها است و مس زر دیک او میکند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و مصدع
و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضاء و رعاف و اسهال حار و عرق و رافع تشنگی و التهاب
جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقت البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک
و عنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج و سوداوی و با آب کشنیز جهة رعاف و با آب کاهو جهة رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهة اورام حاره

قوزی قوزی قولاغی قوز قوزقون قوش اوزومی قورویق قورد قوش دیلی قویین قوم قهوه
قیشور قیرقا قیاسوس قیقض قیقاس قیباکیاه قیمولیا قیرس قیطاقون قیوند قیروطی کافور

وسنون او جهة دندان کرم زده وقلاع ودرورا وجهة قروح خبیثه ساعیه و با ادویه مناسبه جهة زخمهای کلده و جراحت تازه و قطع خون او و
تسکین درد مجرب واکتحال او جهة رمد وطلای او جهة صداع صفراوی وشدت حرارت روح دماغ وضماد او بریافوخ و پیشانی جهة رعاف مجرب
ومضر باه و مولد سنگ مثانه واکثار او قاطع نسل واشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بوئیدن
او مورث بیخوابی و مصلحش روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یکدرم است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند بقدر قاتل
است و بدلش دو وزن او طباشیر و کوزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم قدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه
نیم درهم و قدری کافور ترتیب میدهند فرق او با کافور اصلی ثقل و جسیدگی مصنوع است و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه بوی پوست لیمو
و ترنج است کاشم اسم فارسیست و یونانی لیفطیون و در دیلم زیره کوهی نامند نبتش کوهی ملیند جنگلدار است ساقش باریک شبیه
بساق شبث و برکره و برگش مانند برگ اکلیل الملک رواز آن نرمتر و خوشبوی و برگ عالی ساق باریکتر و برنگ فر و آخر ساق چتردار و ثمرش
سیاه و دراز با دبان بالسیه تر و تند طعم و با عطریت و بیخش شبیه به بیخ انجدان و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ او است و قوتش تا سه سال باقیست
در دویم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل خام گرم معده و معاده و مدر بول و حیض و تریاق سموم و هاضم
و دافع استسقاء و رطوبت معده و درد های بارد و مخرج جنین و اهل مدم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهة عسر بول
و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتهاء و اعانت بر حمل و طلای او جهة عرق النسا
و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر ریه و مصلح آن کثیرا و مضر مثانه و مصلحش رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره تخم کرفس جبلی و تخم زردک است
کادی اسم هندیست و بعربی کدر نامند و در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود و شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم طویل و سر بر کهاتند و
ثمرش مانند علافی و در غلافی چهار عدد دانه شبیه بدانه خربوزه شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کیوره نامند و بعد از شکفتن
در روغنها پروردش میدهند و مسمی بدهن الکادی و جهة درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادی در آخر دویم گرم و خشک و نزد بعضی
معتدل و مقوی بدن و حواس و باتفریح و رافع خفقان و غثیان و ماشرا و شور جگر و مسکن درد های عصب و شربت آن که چوب آنرا کوبیده بجوشانند
و آب آنرا با شکر بقوام آورند جهة آبله و حصبه بهترین ادویه است و اهل هند اعتقاد دارند که چون شربت که و یا بنوشند زیاده از نه عدد آبله نمی
آید و خاکستر او را جهة التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر و رب که دو قوتر از دانه او و بدلش بوزن او صندل
سرخ و مثل او نقره کاکنج بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب و بستانی او را نبات نامند و برگش عریضتر و بزرگتر
و در فوت مثل او و سرشاخهای او نخود و ثمرش در غلاف سرخی و شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او
بسیار سرخ و دانه اش نزد مایل بسرخی و در غلاف نشود و نبتش سیکلا جهاو و را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم نامند و در تحذیر قویتر
از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل و جنونست و مرد از خفق کاکنج بستانی او است و مستعمل از آن
پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقیست در آخر دویم سرد و خشک و مدر بول و دافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا بادرار
و مصلح حال جگر و دافع ربو و عسر نفس و التیام گرم معده و مداومت آن هر روز بقدر یکمثقال رهه یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد
دانه او در ابتدا از پاکی از حیض جهة منع از حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش کلقند و قدر شربت از پوست دانه او تا یکدرهم و بدلش عنب
الثعلب کانجی سرکه هندوستانی از حبوبات میسازند و بهترین او از برنج است و طریق انسکه حبوبات مهرا پخته صاف نموده در شیشه
کنند و تا چهل روز زیاده بر آن در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضاء و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عود
گلقند است کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است کاه آبا کهربا است کافور یهودی و کافوریه ریحان الکافور است و نزد بعضی
کافوریه اسم اقحوانست کافور بوتی قسم ناصلف کافور است کافور الکمت زرنباد است کاسلس اسم یونانی جوز است
کاسوس خشخاش زبدیست کاملاون مازریون سیاه است کاشم رومی سالیوس است کارنجی فلبست کاجین اسم هندی
اندا است کادمی اسم هندی شونیز است کاکن اسم هندی سخر است کاون اسم هندی نوعی از ارزن است کاهر اسم هندی ملیله کابلی است
کاکشیرا اسم هندی عصارانست کاز اسم هندی جزر است کارهه اسم هندی مطبوخات منضجه و مسهل است کال سانوا اسم هندی

ساد لوران است کای پل اسم هندی قنا بریست کانی بغنت هندی سیاه است کاج اسم هندی تخم زرد کیست کاکیر دلکره اسم
هندی سرطان است کای اسم هندی نقرهست کاگوند اسم هندی کثیرا است کالوت اسم هندی نوعی از بیش است کاک اسم هندی کات
کاهنی اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی بقر است کاوکوهی اسم فارسی بقر الوحش و ایل است کاسنی شامی دستانی اسم
فارسی هندبا است کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای بری است کاهو اسم فارسی خس است کاورس اسم فارسی جاورس است کاجیره
وکافشه اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوت است کارنگ اسم فارسی شقایق النعمان است کادشم
اسم فارسی اقحوانست کبر نباتیست خاردار و برشاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط او چیزی شبیه
موی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط دراز تر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خراسانها و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ او قویتر
از سایر اجزاء و در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مسقوط و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او
با سرکه و عسل محلل ریاح و تریاق سموم و مدر تره السوداء و جهة فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و
اذخر و عسل و محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او دافع بلغم اعضاء نفس و ضماد تازه او دافع فسخ عضل و عصب و خشک او دافع قروح خبیثه
و با ادویه مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و با آرد ترمس محلل ورم سپرز و بخور او دافع بواسیر و مضمضه طبیخ
او با سرکه و خوابیدن او جهة درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب زینت فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با شل او روغن گنجد و
بوزن او آب بجوشانند تا آب تمام شود و روغن نصف بماند پس او را بر سر ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هر گز سفید نشود و مجرب
دانسته اند و ثمر او قبل از شکفتن که گل کبر گویند در دویم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ او و ورق آن ضعیفتر است و در دانه او
رافع بواسیر چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم او در سیم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها
و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده آن سرکه مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک
و در افعال ضعیفتر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره او کشنده قمل و کرم معده و ضماد او با ذقن رافع قروح شهدیه
سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او ضعیفتر از برگ و غرغره طبیخ همه اجزاء او منقی دماغ و مفتح
سده است و قدر شربت از آب او تا هشت درهم است که با عسل و سرکه و غیره بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت
مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است کبیکج در اصفهان موشک نامند و ترکی ماسو انجیکچی دان
چهار قسم میباشد و نباتش همه شبیه است بکشنیز یکی مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط در بلندی و در زرد و بیخش تلخ و
کوچک و پر شعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند است و قسم سیم نباتش بسیار
کوچک و گلش زرد و طلائی و بسیار بدبوی و قسم چهارم گلش سفید است و اقسام آن در سیم گرم و خشک و با حدت و محرق جلد و ضماد تازه او در
زمانی موجب جراحت و درد اعضاء و باروغنها جهة جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و قسام ثالیل و داء الثعلب و نهول
مطبوخ او جهة مغص و تشنج خشک و در عطسه آوردن قویتر از کندش و طلای او از خارج جهة درد دندان و از داخل جهة بر ریزانیدن آن و
حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و درد دل او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضو بگذارند یا
مناب داغ است کبابه دانه ایست قریب بحب ملت و خوشبوی و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند درخت مورد و از زبند
خیزد و افلیجه نوع صغیر او است و قوتش تا ده سال باقیست و در دویم گرم و خشک و بغایت لطیف و ملطف و مفتح قوی سده احشا
و گرده و مخرج سنگ و بول محتبس و جهة امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و دفع درد سر مزمن و بیهال
و تقویت معده و جشاء و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام و با غالیها جهة خوشبو
کردن رائحه بینی و تقویت او نافع و طلا کردن خائه او بر قضیب بغایت ملذذ است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و قدر شربتش یکمثقال
و بدلش قاقله و دار چینی است کبریت بفارسی گوگرد نامند و آن اصل جار مواد الیه و زیبق اصل بارده آن و چهار قسم میباشد یکی سرخ
شفاف و لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و او را مصطکائی و معدنی نامند و یکی سفید و مسمی بگوگرد فارسیست و قسم

دیار ما مایل بکبودی در دورا کبریت اسود گویند نامند و بخار از آب چشمهای گرم و از خاک بعض اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین
او احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و تسمیه بکوکرد احمر است نه معدنی او و قسام او در آخر سیم گرم و خشک
و گرمی او غالب تر از خشکی و قوتش تا سی سال باقیست و در غایت دهنیت و براه بطور نفیکه محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت
لطافت و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت سرفه رطوبی و ربو و اخراج
حرکت و بلغم سینه و نفث و رفع یرقان و زکام و نزله و طلای او مسکن ضربان اعضاء و سفید کننده موی و با عسل و بدستور با بول و آب دهن جهت
گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار وجه و
جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با حنه جهت تحلیل صلابات
و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماهات و نیموزن او کوکرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه
جهت نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و نقعه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت و باعث
گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال
زرنیخ و مصعد و جهت تکلیس معادن و رفع حرکت بعدیل و سفید کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن کوکرد نهجی که ساختن او در دستور
مذکور است جهت جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و قوبا بعد ملیت و عرق کوکرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی
و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان و کشافات آنست و طریق عرق گرفتن در دستورات
مذکور است کبد کبیر اول وجه ثانی جگر است بفارسی و بهترین او جگر اردک و مرغ پرواری و صمغ عربی جهت قرحه امعاء و اسهال قوی الاثر و جگر
بالخاصیت محرک صرع مصروعین است و بتجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل ان مرقوم است کباب اسم عربی گوشت بآتش برشته
است و اختلاف خواص ان بحسب اختلاف لحوم و بهترین او گوشتهای لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزاء بیکقدر باشد و آن مولد
خون متین و مسمن بدن و مسخن کرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضاء و دیرهضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق
و کشنیز و لادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش ... است و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است
کبریت الدخان نوشادر است کبش مغر است کبت اسم فارسی حنظل است کبیج نطارخ است کبوه نوعی از نیوعات است کبابه شامی
اسم فارسی طباهیج است کبر کاورنی اسم شیرازی خرنوب شامیست کبک اسم فارسی حجل است کبکاب اسم ترکی قبل است کبوتر اسم فارسی
حمام است کبد نه گافته اسم فارسی فاغره است کبوتر بچه اسم فارسی فرخ الحمام است کیور اسم هندی کهربا است کبور اسم فارسی کافور است
کبیر اسم سندی توتیا است کبوک اسم هندی فنج است کبود اسم هندی شقنین بربیت کتان نباتیست بقدر ذرعی ساق و برگش باریک ...
و قبهای او قریب بجوز و پر از تخم و پوستش او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث
تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور کیاه او جهت سده زکامی و صلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام دهنده
او و گل او مفرح و مقوی دل و ریشه او مایل بسردی و ذرور او جهت زخمها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از آن سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه
میباشد در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و ملین طبع و جهت قروح گرده و مثانه و مداومت او در روزی نیم
مثقال جهت درد امعاء و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت سرفه بلغمی و ۳ درهم او جهت تنقیه سینه و نضج و جهت تحلیل ورم جگر و اعضای
باطنی و ضماد او جهت ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و با بوره و انجیر جهت کلف و با حرف با سیب
و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثالیل و با آب سرد جهت صداع و ... و قوبا و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آن و حقنه مطبوخ
او جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهت درد رحم مؤثر و سوخته او جهت جراحات و درد و لذع آن مفید و مضعف
هاضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز و مضر انثیان و مصلح ان عسل و قدر شربت از ۳ درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم
کتان گرم و تر و حقنه او با روغن گلسرخ جهت رفع قولنج نافع و دواب مؤثر و مضعف معده و مصلحش سکنجبین کتم و سماق است بری و بستانی میباشد
و بری او را بمازندران و شیراز ... نامند یعنی ... کتم غیر برگ نیل است شبیه است بگیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ

و سمه شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفلی و بعد از رسیدن سیاه شود و کشتی و کوهی آن در کنار رود خانهای ریگزار میروید
و شاخهای او انبوه تر از شاخهای ... و برگش از آن عریضتر و دراز تر میباشد و بعضی برگ نیل را وسمه دانسته اند و خلاف واقع است در دوم
گرم و خشک و با قوه جالیه و قابضه و محلله و خضاب و قوی تر از برگ نیل است و ضماد او با نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و سعفه و خوره و
رفع زخمها و بخور و طلای او جهت زکام و تقویت موی و منع ریختن او و نوشیدن آب و آب طبیخ او بغایت مقیی و جهت گزیدن رتیلا و
مفید است و مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن او که آب و برگ او در روغن کنجد جوشانیده باشند بحدیکه روغن باقیمانده
باشد جهت بواسیر و امراض بارده مقعد مجرب دانسته اند و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده است و چون حب او را بسیار طبخ دهند
و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است و تخم وسمه در رنگ و مقدار و غلاف شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و
بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آنست کتان الماء طحلب است کتل اسم فارسی تفاح است کتهل اسم هندی رصاص ابیض است
کتهونه اسم هندی اسارون است کتی اسم هندی کلیت است کثیرا بثاء مثلثه صمغ قتاد است بفارسی گون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد
و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و مرکب القوی و مغری و با تخفیف ضعیف و مغلظ مواد
رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نزف الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی
او و با قوه مسهله و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و گرفتگی آواز و حرقت البول و لذع امعاء و تقویت و دماغ و تسکین درد گرده و مثانه
مفید و مداومت نوشیدن آن با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا بعد از ان شیر یکه در آن نارجیل طبخ
یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با نوره و کوکرد جهت جرب
و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شق شدن موی و اکتحال او جهت قسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمهای حار و بارد مؤثر
و مضر سفل و مصلح او انیسون است و قدر شربتش از یکدرهم تا پنجدرهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است کثیر الشعر برسیاوشانست
کثیر الارجل سقنقور است کثیر المنفعه خطمیست کثیر الرؤس فرصعنه است کثیر الورق خرنوب است کثر حمار النخل است کثاه بزرالجرجیر است
کثیر الاضلاع لسان الحمل است کثار بلغت بربری اسم جوز ارقم است کجول اسم هندی سلحفات است کجیکن اسم ترکی انجره است کجول
اسم فارسی ذراریح است کج اسم فارسی جص است کجی اسم ترکی عز است کچه ماهی اسم دیلمی دلفین است کحل اسم سرمه است و هرچه مانند سرمه در چشم
کشند کحل اصفهانی و سلیمانی و فلا اثمد است کحل السودان تشمیز حبت کحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است کحل و کحلا اسم انواع ابوخلسا است
و لسان الثور و خوحرمس انزروت نامند کحل خولان حضض است کدو اسم فارسی قرعست کدهر اسم هندی حمار است کرفس اقسام میباشد قسم
جبلی صخری فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری و تخمش شبیه بزیره است و تخمش بارکتر از بستانی و قسم نبطی را کرفس مستوی و مشرقی
و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریضتر و مثل شبت و تخمش قریب بشکل قرطم و سیاه و مصمت و با عطریت
و نفطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و تخمش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری برگ او عریضتر
میباشد و هرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک رطوبت چسبنده و تند و اندکی خوشبو و مایل بزردی و ساقش با صلابت و
تخمش مستدیر و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و حبرا او مانند حبر نبطی و در شکل احناو شبیها میروید و در افعال قریب بفطراسالیون است و
مدر عرق و جهت عرق النساء و تشنج نافع و حمول او در اسقاط جنین مؤثر است و کرفس اجامی و مائی و نهری در میان آب و کنار او میروید و در قوت ضعیفتر
از سایر اقسام و کرفس بستانی را برگ مایل بتدویر و شبیه ببرگ گشنیز و از مطلق کرفس مراد او است و تخمش ریزه تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و
با عطریت و در مقدار قریب بانیسون است و تخمش بزرگ و سیاه و قوی ترین اجزاء او است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت
مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مسهل و محرک باه و اشتها و رافع
حدت ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع سیح و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشاء و درد پهلو و در کمین و حصبه و لرز بلغمی و عرق
النساء و شکستگی بلغمی و عصر و کدختن سنگ مثانه مفید و آب او در که با آب انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس و خوردن
قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از آن سبب سرعت تاثیر سمیت ان میگردد و رافع ضرر خوردن مردار سنگ و امثال آنست و ...

(۱۸)

حکومت تهران - حاکم نشین آن شهر طهران که
پایتخت مملکت ایران است
حکومت اصفهان - حاکم نشین آن اصفهان
در کنار زاینده رود
حکومت کاشان - حاکم نشین آن کاشان
حکومت قم - حاکم نشین آن قم
حکومت همدان - حاکم نشین آن همدان
حکومت قزوین - حاکم نشین آن قزوین
حکومت خمسه - حاکم نشین آن زنجان
حکومت عراق - حاکم نشین آن
سلطان آباد
دوم - ایالت آذربایجان حاکم
نشین آن شهر تبریز است شهرهای معتبرش

[illegible]

[illegible]

عبارتند

اول - رود ارس مابین قفقازیه و ایران جاری است

دوم - رود قزل اوزن در گیلان موسوم میشود بسفید رود

سیم - رود تجن در مشرق مابین افغانستان و خراسان جاریست

چهارم - رود کارون و کرخه در قسمت جنوب غربی ایران

۴۴ - ایران را بر چهار ایالت و چندین ولایت تقسیم نموده اند

اول - ایالت عراق عجم بر چندین حکومت تقسیم میشود از قرار ذیل

[illegible]

چهارم مایل بکبودی داور اکبریت اسود و کذا نامند و بخار از آب چشمهای گرم و از خاک بعض اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین
او احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و سیمی بکو کرد احمر است نه معدنی او و قسام او در آخر سیم گرم و خشک
و گرمی او غالب تر خشکی و قوتش تا سی سال باقیست و در غایت ... براو بطریقه محترق بکرد دار اسرار عظیمه و در غایت
اکالست و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و بانذده تخم مرغ نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و اخراج
حرکت و بلغم سینه و نشش و رفع برقان و زکام و نزله و طلای او مسکن ضربان اعضاء و سفید کننده موی و با عسل و بدستور با بول و آب ... جهت
گردیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و خوشهای سوداوی عجیب الاثر است و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و جهت
جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح رطبه و با حنا جهت قوبا و با سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با حنا جهت تحلیل صلابات
و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع و با ماهی و نیموزن او کوکرد و ضمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسب
جهت نقرس نافع و در زور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و سقط جنین است بسرعت و باعث
گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کثیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یکمثقال و بدلش در اکثر افعال
زرنیخ و مصعد و جهت تکلیس معادن و رفع حرکت او تعدیل و سفید کرده او نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن کوکرد نهجی که ساختن او در دستور است

[illegible]

اومحلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای عصارهٔ او تا کهنه با روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب دانسته‌اند و بدستور با کوکرد و بوره
سرخ بغایت نافع و با نوشادر و عسل جهت ثالیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیانست و پرورده
بیرک او مقوی معده و احشا و مفتح سدد و محرک اشتها و مضر حولی و مرضعه و بجهت تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین است و مفسد شیر و باعث
صرع مولود و خفت عقل او و بنجر و تازهٔ او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج درهم و از عصارهٔ او تا پانزده درم
و از جرم او تا ۳ درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزاء و جاذب فضول معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ
او و مضر ریه و مصلحش فانید گویند تخم کاسنی است و مورث سجح و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش یکدرهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی
از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون کوبیده باضافه کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم رطل مخلوط کرده بعد از ۳ ماه
استعمال نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و عسر بول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر ناول
کنند جهت تقویت معده و رفع ریاح مجربست کرم بفارسی تاک و در زمان نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمردار انگور او سیاه
و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری بی‌ثمر را در شکابن دیورز گویند و شاخ تازه قسم اول را لیف الکرم و عالیج نامند
در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزاء او است و بعد از آن برگ و عصارهٔ او و مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و حافظ جنین از
اسقاط و دافع خمار و تقلب نفس و مدر بول و جهت قرحهٔ امعاء و اسهال صفراوی نافعست خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که آب
او را با قند بقوام آورند جهت تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقهٔ معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه است که
بسبب قوت جالیه باعث اطلاق شود و شاید عالیج مانع صعود بخار بدماغ و مضعف باه و مضر سرفه و مصلح او عسل و ضماد برگ عالیج او جهت درد
سر و ابتداء ورم حار معده و سایر اعضاء و التهاب اورام خصوصا با آرد جو و جهت اسهال با رامک بغایت مفید است و صمغ و آب منجمد رز بسیار
جالی و یابس است و شاید او با شراب مخرج سنگ مثانه و دافع سپرز و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن
زیتون سترندهٔ موی است و آب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند رافع ثالیل و سترندهٔ موی و خاکستر چوب او و دانه‌ئی آن با سرکه
رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و بستگی مفاصل و تعقد عصب
و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی مؤثر و کما گرم کردهٔ او جهت بواسیر
و خوردن نیم درهم او جهت قرحهٔ امعاء مفید است و نوع بری زرد او قوهٔ قابضه قویتر و شکوفهٔ آن بهترین اجزاء او و دو مثقال او حابس
اسهال و مدر بول و حابس نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم
چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول آن قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهت درد چشم و با عسل جهت داحس
و ناخنه و بیخ بن دندان و رفع خون او مفید است و آب طبیخ بیخ او بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست
رز جهت قطع خون لثه مجربست و روغن رز که شکوفهٔ آن را اکثر در روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوهٔ قابضه و رادع
و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق و جهت قروح ساعیه و خوشش دهان نافعند. کرنب بفارسی کلم و باصفهانی قرنبیط نامند بستانی
و بری و بحری میباشد و قنبیط قسمی از بستانی است و مذکور شد و قسم معروف بستانی مانند چغندر ریزه و برگش سطبر و اصناف او
شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع او مرکب القوی در اول گرم و خشک و مبهی و سکون کنندهٔ رعشه و مولد
منی و منوم و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع ستری و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم پخته او مسهل و پخته او قابض و رافع خمار و ادرار
و سرفهٔ مزمن و عصارهٔ او با ابرسا و نطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن او هر روز بقدر یکوقیه رافع درد سپرز و کرنیکه آورد
در آب مطبوخ او منقی بدن و عرق و مسکن درد سر و جهت سرفهٔ کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشاء و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات
باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر محرورین و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج
با آب سکنجبین و در مبرودین خردل و مثال آن و ضماد او رافع زخمهای سوء و با حلبه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او با آرد جو
جهت التیام اورام و در آخر آبی با درسرخ و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت جرب و ورم و سعوط آب او منقی دماغ و حمول

کرم

کرنب

او با نیلم جهت رفع احتباس حیض و فرزجهٔ شکوفهٔ او قاتل جنین و سوختهٔ او بغایت مجفف و رافع قلاع و درد بن دندان و سعفه و مانع روئیدن
موی و با پیه خوک و مثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیدهٔ تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او
در دوم گرم و خشک و مبهی و کشندهٔ کرم معده و طلای او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید
تر از آن و با زغبی و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید است در سیم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخمش
بغایت محرک باه است و کلم بحری برگ دراز و سرخ و شبیه ببرگ زراوند مدحرج و طعمش شور و با تلخی و خوردن او جایز نیست و در ضماد او
محلل و مسهل است و دو مثقال از تخم او و در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است کراث بفارسی گندنا و باصفهانی تره و بدیلمی کوار نامند
بری و بستانی میباشد و بستانی او در انطاکی نامند و آن دو قسم است آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده گویند و آنچه
در آخر زمستان و اول بهار میرسد شبیه به پیاز و قسمی آن مانند قبهٔ پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق او مراد کراث البقل است در سیم
گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی
کمر و قوهٔ هاضمه و منقی قصبهٔ ریه و آشش بقدر سه ک و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده و در ریه و سینه و با ماء العسل
جهت جمیع سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت ربو و درد سینه مفید و عصارهٔ خشک کردهٔ او مسهل خون و با سرکه پروردهٔ او مفتح سده جگر و سپرز
و رافع قولنج و حمول برگ کوبیدهٔ او تنهائی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که با سرکه
و با آب نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابت آن مفید و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح
خبیثه و طلای مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه جهت قطع نزف الدم و رعاف
مفید و چون گندنا را دو بار بجوشانند و آب را بریزند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن بکند و با
لذت اطعمه بیفزاید و قسم کراث از پیاز در هضم و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مفسد مزاج حار و بنجر و محرق خون و مورث تاریکی چشم
و مصلحش کشنیز است و کاسنی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب محرک باه و در دوی او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح
سده بلغمی و محرک باه و اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده و بوداده او تنهائی و با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل
ریاح امعاء و ضماد او جهت گزیدن افعی و کلف و آثار سود در دماغ بارد و بخور او جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم او
مؤثر و چون کوبیدهٔ او را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه بکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه
به بستانی و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و حمول او جاذب جنین و عصارهٔ او مورث اسهال دموی و پنج قیراط از تخم
او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جملهٔ ادویهٔ تریاق فاروق و جهت گزیدن هوام قویتر از سایر اقسام و ضماد او را
برص و ثالیل و مقرح اعضاء است و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود برگش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهت درد
معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است کراث بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درختی کوهی است برگش دراز و باریک
و شاخهای نرم و پر شیر و در حجاز بسیار است و عشبة السباع نامند شیر از او در اطعمه کردن رافع جذام دانسته‌اند کرسنه اسم عجمی نوعی از حبوبات
و بفارسی کاودانه نامند و بعربی حب البقر گویند و آن دانه‌ایست مدور قریب بنخودی و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و غیر ماکولست
در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با زرنباد و جالی و تقطیع و مفتح سده و آرد او که بعد از خیسانیدن و قشر
کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه مبرودین و با سرکه رافع عسر بول و جرب کردهٔ او با روغن کنجد مسکن زحیر و معضو با عسل و گردکان
سمین بدن و طبیخ او با عسل جهت سرفهٔ رطوبی و شقهٔ رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است
و جهت جرب و بتکی اعضاء و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج
جهت رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و افسنتین جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن انسان
سگ دیوانه گزیده و با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو مؤثر و در سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است و مولد
خلط فاسد و زیاده و مدر خون و مورث اسهال او موی و مصلح او گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا ۳ درهم کردنک کباب آسکته بعد از نیم پخته

کراث

عشبة السباع کرسنه

کردنک

کردن مرغ و شال او برآتش برشته کنند جهت ترقاضین و معدهٔ حاره و تقویت بدن مفید و مضر معدهٔ ضعیف و بعضی منفخ است
کرویا بفارسی زیرهٔ رومی و شاه زیره و فرنباد گویند و از زیره درازتر و بالیده تر و مایل بزردی و باحدت و تلخی و گیاه بستانی او بقدر ذرعی
و برگش مانند شبت و گلش سفید و بیخش مثل زردک و بیخهٔ او ماکوست و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات
مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دویم گرم و در اول سیم خشک و ضعیف تر از قردمانا است و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح
اغذیهٔ نفاخه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا
در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح کرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویت بدن
و فربه کردن او و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافعست و خوردن او بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یکوقیه باشد تا یکهفته جهت اول
استسقاء مجربست و در سرکه پروردهٔ او موافق محرورین است و قدر شربتش تا پنجدرم است و مضر ریه و مصلح آن عسل و صعتر و مفر کرده مصلح
او کثیرا و بدلش قردمانا و نیمون و زیره است کرکی بفارسی کلنگ و بترکی دورنا مانند کوشت او در دویم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی
بدن و محلل قولنج و دیرهضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنکه یکدو روز بعد از ذبح با سرکه و روغنها استعمال نمایند و چینه دان او حابس
اسهال و مهر باریس گویند که دو درهم از خشک سائیدهٔ او با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجربست و سرکین او رافع کلف و خون او
مسکن نقرس و مغز سر او جهت شبکوری و با زبد البحر و سرکین سوسمار و بکر جهت بیاض چشم و با آب علبه جهت تحلیل اورام دموی و سوختهٔ او جهت توام
و سعوط زهرهٔ او با آب چغندر ۳ روز و با آب مرزنجوش بدستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه در آن ایام
روغن کردکان بیاشامند و مالند و بر کشنیز نگاه نکنند و اکتحال او جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و آثار آبله و طلای او جهت برص مجرب
منقرح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرطیکه تکرار در تقویت
حافظه بعد یک ساعت آشامیدن پیلهٔ باسرکه عنصل جهت ورم سپرز بغایت مؤثر است کرکدن حیوانیست از مایش بزرگتر و پوست او سیاه و
چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یکعدد و بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک اشبه است بخور شاخ او جهت بواسیر
و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و شامیدن آب از ظرفیکه از شاخ او ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید و طلای آن [illegible]
گرش شکنه و درود ما حیوانرا شامل است و بهترین او آنکه نغند و نر جوانست و بعضی آنرا سرد و خشک و جمعی آنرا گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا
و دیرهضم و رافع نقص غذا در معده است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و مسکن درد و تاریکی چشم و مصلح او قهر آنجتن در سرکه و ادویهٔ حاره
خوشبوست کرکرین بیخیست شبیه بسنبل رومی و از آن سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحاست و از اینجهت نزد بعضی قسم عاقرقرحا است
ندوای بکر و نزد جمعی فاوانیا کرکم لغت یونانی و بمعنی اصفر است و نزد جمعی مراد از آن زعفران و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است
کرکند اسم فارسی سکیت شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از نعل و بعضی […] شمرده اند کروان مرغیست از کنجشک بزرگتر و پایها
او درازتر و در طبع مانند عصفور است کرم دانه ثمر درختیست شامی کرکرنج اسم صنوبر صغار است کرسف اسم قطن است کرکس
و کرکاش اسم الحوانست کرکمان اسم فارسی حنند قوقاست کرویا بکری و فارسی در رومی خیبلی قردمانا است کراث رومی راس
کراث الکرم کراث بری است کراث البقول و کراث المائده کراث بستانی است کرفس رومی قسم خیر خرات است که در طبرستان […]
نامند برگش مانند کرفس بستانی است کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی و صخری دماقدونی و فطراسالیون است کرمهٔ بیضاء و کرمهٔ
شاکیه فاشرا است کرمهٔ سوداء فاشرستین است کردلین نوعی از سیالیونت کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانی است
کریون قنطوریون دقیق است کروش النعم فرفیونست کراع باچه است و اکارع مذکور شد کرفه الحمار است و نزد بعضی قثاء الحمار
کربل حماض است کرناج کرداکت کراث بلغت […] قسمی از خرنوب بستانی است کرک چرواش بلغت […] است
کرند اسم هندی سیناوح است کرداکوشت اسم هندی قطنلخ است کراتا اسم هندی قصب الذریره است کرهوماپلوچ اسم هندی کندر است
کراوکلا اسم هندی کرسنه است کرد اسم هندی عنصر است کرسوه بهندی شبث کردالهٔ بهندی خیارشنبر است کربه بهندی ارنب است
کرانیه بهندی قنطوریون دقیق است کرنج بهندی حب کرشان اسم ترکی اهلیلج است کرچه اسم ترکی خروع است کرج اسم ترکی

جکر

کربی کرنشلیه کر کرم شب کرم زمین کرک کربه کرتیه کرداسیا غبار کرم اتوب کرکس کرجیل کرکراو کرف کزبره

حص است کرپی اسم ترکی دلدلست کرنشلیه اسم ترکی سام ابرص است کردکان بفارسی جوز است کرم شب تاب حباحبست
کرم زمین خراطین است کرک ذئب است کربه سنور است کرتیه شنی ظهوری است کرداسیا غبار آرحی کرده کلبه است کرم
اتوب اسم فارسی سبونست کرکس اسم فارسی نسر است کرجیل اسم شامی زعرور است کرکراو اسم شامی شقرافت است کرف اسم
دیلمی شعر الغولست کزبره بفارسی کشنیز نامند و بری و بستانی میباشد بری برگ ریزه و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و بهر دو عدد بهم ملاصق میباشد
در جمیع افعال قویتر از بستانی و از آن زبونتر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سرد و خشک او در دویم است و جالینوس و شیخ
الرئیس گرم دانسته اند و تازهٔ او با اندک حدت و قاطع باه و سعوط و بول ابل و کشنده است و [illegible] و سموم
و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفراء و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق معده و تعلق و
بیران باعث سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب
و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رادع خنازیر و شال او و قطور آب
در چشم جهت بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجربست و چون سر بیرا با آب کشنیز بپاشند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح
مجربست و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و قدر شربت از آب او یکوقیه و از جرم او تا سه وقیه و بدلش برگ
خشخاش و کاهوست و تخم او که کشنیز خشک عبارت از آنست در دویم سرد و در سیم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس
اسهال دموی و صفراوی و ادرار و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و دوار و سدر و با صندل و لیمون جهت تقویت معده و رفع آروغ و باسپغول
مولد منی و مسقط کرم معده و مانع بخون او و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور او قاطع خون جراحات
و شربت [illegible] از آن تریت [illegible] جهت [illegible] دوار و منع مستی شراب نافع و سفوف او که در سرکه خیسانیده باشند همین خاصیت دارد
[illegible] و رافع [illegible] شراب و [illegible] است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیاده [illegible] مورث نسیان و حیات
ذهن و مصلحش تخم نیمبرشت و شراب [illegible] سکنجبین بغرمعلی و قدر شربتش از پنجدرم تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است کزنجبین [illegible]
بود درخت کز و سایر اشجار میرشند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و بهر چه از درخت بید حاصل میشود الطف و آنچه از درخت بلوط [illegible]
[illegible] با قوت قابضه میباشد و بهترین او سفید صاف که مخلوط ببرگ نباشد در اول گرم و در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و [illegible]
و با قوه مسهله خصوصا با سکنجبین و جلای [illegible] جهت خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریاح غلیظه و دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا ربع رطل
است کزبرة الثعلب قسم ابیض سندریطس است کزدان اسم فارسی بادرنجبویه صحرائیست و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد کزمازج
بجیم و بکاف اسم درخت کز است کز اسم فارسی طرفا است کزبرة البر برسیاوشان است کزبرة الحمام شاهترجست کزموشان بلغت
طبرستان جمجم است کزک ورع است کزند اسم دیلمی انجره است کزدم اسم فارسی جزر است کزدم اسم فارسی عقربست کسول ابن تمیمد
نفر صغبوده که آن ثمریست بقدر پسته [illegible] شبیه بخیار شنبر و اندک عریض [illegible] او بقدر [illegible] خیار شنبر و درخت او در دوم میباشد سرد
و خشک و بسیار قابض و بیکدرم او در قطع خون اسهال دموی و ذرور او در رفع نزف الدم جراحات بیعدیلست کسیلا و کسیله اسم [illegible]
شبیه بر فناس و درازو سیاه و سرخی غالب و مانند منع و باچسبنگی است و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختیست شبیه
ببلیلهٔ سیاه در دویم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سدهٔ گرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بهتر از اندروا
و نیکو کنندهٔ رخسار و کشندهٔ کرم معده و سنون او جهت دندان متحرک و در دوآن مفید و مضر ریه و امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنجدرم
کسنین اسم رومی خشنه الزجاجست کسوس خشخاس زبدیست کسب جرم ثقل حبوباتست که فشردهٔ روغن او را گرفته باشند کس ملح قلی
خشخت و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است کسبر زفت خشک کنفره کزبره است کسیقون دلبوثت کسنه انان الغزلست کسبه
ابن عرس است کسمه خرالطابون است کستوری اسم هندی مشک کسب اسم هندی راج است کسند اسم هندی عصفر است کشث کشوت
اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن بجعد میباشد و گلش بکعبد و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنبالهٔ عصفر
و بشیرازی پیچک نامند و بهترین او هندی است [illegible] در اول گرم و در آخر دویم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و جالی و ضماد او جهت اورام

کزدان کزمازج کز کزبرة البر کزبرة الحمام کزموشان کزک کزند کزدم کسول

کسیلا کسیله

کسنین کسوس کسب کس کسبر کنفره کسیقون کسنه کسبه کسمه کستوری کسب کسند کشث کشوت

بادره

بارده و نوبا و جرب نافع و قاطع باه و کثیر و مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش صبر است کشوث گیاهیست مانند
ریسمان باریک بی برگ و ساق و مایل بزردی و سبزی که و بر خارها و گیاهها پیچد و گلش ریزه و مایل بسفیدی و تخم او کوچکتر از تخم ترب و مایل بسرخی
و زردی در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و دافع فضلات متعفنه عروق
و ملین طبع و جهة تپهای کهنه و یرقان و نفخه بدن و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل
صفرا و مطبوخ او در تفتیح و صافی نماینده او در اسهال قویتر و قدر شربت از آب دو اوقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و مغنی و مصلحش
کثیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهة جرب و نقرس مفید و بو داده او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است
و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی است و بدلش بادروج و دو ثلث او افسنتین است کشمش اسم فارسی زبیب سیاه است و بوزن
نیز گویند و بهترین او سبز بالیده است مهی و با قوه مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشنج فقع است کنگ آن شعیر شیره نحو است و
در شعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی افسنتین است کنط قطنست کنه احلوخورویس است کش مبر مایه خرما است و در طلع مذکور شد
کشری ماش است کشنیز اسم فارسی کزبره است کک اسم فارسی قطا است کنف اسم فارسی سلحفات است کشمش کاولیان اسم فارسی
ورق است کشته اسم فارسی نذهب است کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است کفشیون اسم فارسی بادنجان بریست کعب استخوان
متصل بساق است و بفارسی قاپ نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد و سوخته کعب البقر جهة سپرز و مقوی
باه و با عسل جهة تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه گل است و سنون او مقوی دندان و ضماد او دافع برص و اکتحال او مقوی باصره است
کعب الغزال فایده بخریست کعک خبز الطابونست کفاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ربیعی و چند روزی پیش
میماند و برگش مدور و کم عدد و مشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و بر روی زمین منبسط و از یک بیخ چند شاخ
میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آبها و زمین نمناک میروید در دوم گرم و خشک و ملطف خلط و مقطع و محلل و جالی و بیخ
او را جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صحیح و تنقیه جراحات و ثالیل مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است کف الکلب
نباتیست شاخهای او باریک بقدر شبری و در زیر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر مشقق و بر زمین چسبیده و گلش زرد و بسیار براق
و با عطریت و بیخش بقدر زیتونی و با شعب و در اول پائیز میروید و در تسبیع و خواص مانند کف الضبع و فرزجه او معین حمل و زدودن جرب و قروح
خبیثه و با عسل جهة ثالیل مؤثر است کف آدم نباتیست بقدر زرعی و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش مابین سیاهی و زردی
و در دستش سرخ و تخم او از تخم کافشه باریکتر و بالحیت و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی
جگر و در افعال قائم مقام بهمن سرخ و قدر شربتش یک مثقال است کف الاجزم و کف الجذما نیز گویند نزد بعضی درخت بیخ انگشت و نزد
بعضی بیخ سنبل رومی و نزد بعضی کرم بیضا است و برخی گویند خصی الثعلب است کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی جرجیر کف العقاب
قاطانیقی است کف النسر خرنیت است و کف اللبانه نیز گویند و بلغت مصر اسم لقو لو قندریونست کف السبع کف الضبع است و نزد بعضی
کنکچ است کف الکلب بدیغانست کف الارنب علمیشا است کف مریم اصابع صفر است و در عراق شجره را نیز باین اسم نامند و در مغرب
ستلا فلورا کف الذئب و کف الارنب خیلیاما است کفری پوست و غلاف شکوفه درخت خرما است و اصل شکوفه تازه مسمی بطلع
و خشک او موسوم بدقیق النخل و کش است و طلع مذکور شد و کفری با عطریت قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد و در آخر دوم
خشک و با حرارت کمی و برودت زیاده و آن از شکوفه و قاطع اسهال و با موم در اتیانج رافع جرب بشرطیکه چند روز نگذارند و غبار
بسیار ریز میکه غیر کشن در او بهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کشن بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه و اسهالات
و عرق که بطریق گلاب گیرند با عطریت و قابض و مقوی معده و رافع اسهال رطوبی و سحج و دهن کفری که بعد از رسیدن طلع بیک روب کرده
با مساوی آن روغن زیتون ۳ چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحه امعا و درد سر حار و مقوی
موی و مانع سقوطات و کفری با تحی صیت مانع فساد روغنها و مقوی فعل آنست کفر الیهود قفر الیهود است کفه دریا اسم فارسی زبد البحر است
ککر اسم هندی قثاء است ککریکه اسم هندی نیلوفر است ککربان اسم هندی زجاج است گلنگ اسم ترکی قنج است کلکلک ادو

اسم ترکی

اسم ترکی صغر است ککر اسم شکاعی البلاب کبیر است کنج اسم فارسی جرجیر بریست کلز اسم جوبینکه از هند آرند و فعل مغاث از او میاید
و لهذا او را مغاث هندی نامند کلیه بفارسی گرده و باصفهانی قلوه و بترکی بوکهرک نامند بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی
گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و سرکه است و بیاض او ملین ورم صلبه کلب بری و بحری و اهلی
میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آن کابی با سگ اهلی جمع میشود و توالد و وقوع میشود و سگ اهلی اصناف
است و جمیع او در آخر دوم گرم و خشک و بچه پیر وزه او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته شاول نمایند جهة جذام مجرب دانسته اند
و جهة جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و شیر مایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زاییدن اول نا شده پس اثر دارد و قطور او رافع
حرقت البول و بیاض چشم است و خون چشم بخشوده و را با تمام طبخ دهند تجربه با آب ریحان شود و نود مثقال کنند مرا با آن بجوشانند
تا جمیع آبها را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه بحاله را در جای تاریکی با آن گندم تعلیف کنند و بعد از اتمام مرغ را کباب
کرده زن عاقر شاول کنند و غذای دیگر با و مخلوط ننماید باعث حمل او گردد و از مجربات است خصوصا چون سه قطعه مرغ پرورده در سه روز
خورده شود و در فربه کردن بدن نیز مجربست و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر در پستان است و استخوان و عصب
سگ با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهة رفع سمیت
سگ دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر او جهة بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهة سگ دیوانه گزیده نافعست
و طلای زهره او مانع روئیدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و شامیدن او مانع حمل و پیه او جهة خنازیر مفید است و غرغره او نفوخ و ضماد سرگین
خشک او جهة خناق مجربست خصوصا چون تعلیف باستخوان فقط کنند و شامیدن خون خشک کرده او تا بقدر نخود درهم و بدستور
سرگین خشک او جهة اسهال دموی و در زور سرگین او جهة زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش او که ناب گویند
مانع خرخره خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقانست و چون ناب او را با ناب گربه بموی ایشان بخور کرده هر دو را در خانه
دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود محمد بن زکریا فرموده که قضیب سگ را خشک کرده بر ران ببندند بغایت معین
جماع است و کلب بری در سیم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست
و پای او بسیار کوتاه و بیدنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظرف نفط میکنند و یک مثقال از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر
نیست و جالینوس فرموده که اکتحال او رافع بیاض است و بولس گوید که شش تازه او جهة نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر گربه
و بزرگتر از آن و شبیه بدلق و دست و پا او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه و در رودخانها میباشد خصوصا در رود سکاو دارو بس کثیر
الوجود است و در شکابن او را شک نامند و چند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که در ایروان صیاد چند را از آن
قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بدود کاه خشک کردن رنگ و بوی از آن ظاهر شده نوعی از استحاله در آن
معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلی است کلب الماء البلغاری کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است
کلس بحیرا اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزاء او بسبب احتراق از هم ریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و
حلزون و امثال آن و مراد اطبا از مطلق آن آهکست که آن را جیر و نوره خوانند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته
نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده آن دور کرده در کوزهٔ گل اندود
کرده چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آنست که سنگ خام و سنگریزه های صلب را بعمل آورند و آب
ندیده او در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا ۲ روز قوی القوت است و با حدت و محرق و مقرح جلد و آب دیده قسم حجری از آن تا ۳ روز
قوت احراق باقیست و بعد از آن منفح میباشد و مو براه در مدت بعید میبرد و زرنیخ در بردن موی مقوی فعل آهکست و ثقل عصفر و برگ شفتالو
رافع بوی او است و روغن گلسرخ دارد و عدس و توتیای مغسول و گلسرخ سائیده دافع جراحت نوره است و آهک شسته مایل باعتدال
و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیده تخم مرغ آلوده و با آهک مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجربست
و ضماد او مقوی اعضاء و حابس اسهال و جهة سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهة گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که

در آن

درآن آهک جوشانیده باشند جهت منع نزلات و برودت هر عضوی مفید است و کلس السیف و حبس خون جراحات قوی تر و جهت جرب و حکه و زوال
کوشت زیادی زخمها و جبر کسر اعضا مجرب است و فرزجه او قاطع خون حیض است و کویند چون او را با شیر ادویه مکرر و بعد آن ظرفی را سائیده با نان لسرکه
که نقعه کرده پس تقطیر کنند مقطر نه کوکرد را سفید میکند و بسیار منعقد میسازد و خوردن آهک کشنده است مورد معده و عسر
بول و غشی و اسهال دموی و آبیکه در آن آهک را مکرر ریخته باشند هرچه با آن طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است
کلخ لغت سریانیست و بغدادی کویند که نزد اهل مغرب شاذ نباتیست برکش شبیه ببرک درخت سیب و قابض و رافع نزف الدم و اسهال دموی
و جهت کزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف مفید و تخمش بسیار کرم و مدر عرق و رافع مغص است و از قول ظاهر میشود که اندروطالیس باشد و در آنجا
تصریح نموده که مانند اشنان بی برکست و در اینجا بیان نموده که برکش مثل برک سیب است و بلغت مصر کلح بمعنی اشق است کلبانی اسم انقوه
کلموح زراوند است کلبکان کشنج است کلبکارون جرجرات کلاغ سفید و کلاغ پیسه اسم فارسی غراب ابقع است کلاغ سیاه اسم فارسی
غراب کبیر و غراب الزرع است کلیم شو اسم فارسی آذریون است کل عقرب باصفهانی اسم بطاریونست کل عاشقان بلغت خراسان
زرین درخت است و بلغت تبریزی حماحم است کلاجیک بلغت شکابن ودع است کل کافشه بلغت اصفهان احریض است
کل رشکی اسم فارسی نسرین است کل آفتاب پرست اسم فارسی آذریونست کلنار اسم فارسی جلنار است کل کندم اسم فارسی جوز جندم
کل سنک اسم فارسی خزاز الصخر است کل بحر کاف اسم فارسی طین است کل بخارمان طین الامر است کل خوردنی طین الماکول است
کل حنا بضم اول اسم فارسی فاغیه است کل خوش نظر اسم فارسی مجنج است کل سرخ ورد احمر است کل رعنا ورد اصفاقت کل قرنفل
اسم فارسی نهره است کلم اسم فارسی کرنب است و کلم رومی قنبیط نامند کلنک اسم فارسی کرکیست کلاب ماء الورد است کلکت
اسم دیلمی کوف الجبر است کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطیخ زقیت کله اسم هندی سبد است کلاکلا اسم دیلمی بوف الکبراست
کلیچری اسم هندی خیار زیت کلنجا اسم هندی کندماست کلیفن اسم هندی خولنجانست کلتهی اسم هندی حب القلت است کلکونه بفارسی سرخی
نامند و از سفیداب و لک ترتیب میدهند و جهت صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنانست کلیس بلغت مازندرانی جرجیت کماشیر صمغ
کرفس کوهی است شبیه بجاوشیر است در آخر سیم کرم و خشک و مدر بول و حیض است و مسقط جنین و محلل صلابات و مسهل زرداب و رافع استسقا
زقی و لحمی و قدر شربتش از یک دانک تا نیم درهم و مصلحش کتیراست کمثری بفارسی امرود کویند بستانی و بری میباشد و بستانی او ترش
و شیرین و اقسام است و بهترین او امرود چینی مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نظیری در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است
و بهترین امرود بلاد آذربایجان ملجیست و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع
تشنکی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوه قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرطب دماغ و جهت دفع سمیت قطر مفید و مولد
نفخ و قولنج و مصلح او زنجبیل مربی و درازیانه است و بهترین اقسام امرود ترش لطیف آبدار رسیده او است در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنکی و بعد از طعام مسهل بعصر و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح
و مسدد خون و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده در مختنق ان غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود را
کشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه او مقوی دل و مفرح و قاطع نزف الدم و اسهال و ضماد او جهت ورم حار چشم نافع و برک او جهت اسهال
و التیام جراحات و چوب و برک سوخته او بایت بناب یقین نبات و صمغ او محلل و منضج قوی است و نوع بری او قلیل الحلاوت و کوهک و بی آب
و با عفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ذرور خشک او جهت رویانیدن کوشت جراحات و سفوف او جهت اسهال حار و خاکستر چوب
او فاذزهر قطر و شال ان و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره خوشبو و عسل است و رب امرود قابض طبع و مقوی معده است
کماه اسم جنس اقسام فطر و کنج و قنبیل و سمار و غیره است و نزد بعضی مخصوص نوع ماکولست و فطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یک مذکور شد
کمافیطوس معرب از خامانطیس یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوی شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و
و ساقش بلند نمیشود و برکش در هم پیچیده کی و تراکم دیری از طوبت شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند برکش از آن ریزه تر
و با زغب و رطوبت چسبنده و شاخهای او مایل بسرخی و کلش زرد و با یک خمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از ماه نیسان تا سرطان تمر دارد

وقوتش

و قوتش تا ده سال باقیست و مؤلف اختیارات تصریح نموده که کلش بنفش و برکش شبیه بصعتر است و در شیراز ماشی دارو نامند و ظاهر کلام
نیز از جمله اشتباهات او باشد در دوم کرم و در سیم خشک و مستعمل از او برک و شکوفه و تخم او است و مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی دماغ
و اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توبال النحاس و ماتیانج مسهل
و تعلیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضا است و مداومت با آب باران و عسل شهد رافع عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات و
صلابت پستان و با عسل جهت نمله ساعیه نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا ۳ درهم و بدلش بوزن او سیالیوس و نصف
او سلیخه است و باید در هوای بسیار کرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند کمادریوس معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط الارض
باشد نباتیست طولش بقدر شبری و برکش ریزه و در شکل و رنک و تشقق شبیه ببرک بلوط و طعم او تلخ و با اندک ترشی و کلش بنفش و ریزه و منبت
او سنکلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با مدت و در تموز یافت میشود و قوتش تا هفت سال باقیست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد
تصریح نموده که کمادریوس بیخ درختیست شبیه ببلوط در اول دوم کرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرفه مزمن
و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار
درهم او با ۳ درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد چند روز مداومت کنند جهت سنک کرده و مثانه مجربست و
و ۳ درهم مسحوق او با جلاب یا عسل چند روز دفع درد سینه و برودت نواحی او میکند و ضماد او با عسل جهت قروح مزمنه و اکتحال او با سرکه
جهت غرب و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و روغنی که آب تازه او را با آب طبیخ یا از کل او ترتیب داده باشند جهت رفع برودت بدن
و ریاح مؤثر و شراب او که در هر رطل آب انکور دو اوقیه از او ریخته باشند و یا یکمثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده و مدتی کذاشته باشند
جهت تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد بدی الهضم و ابتدای استسقا نافع و قدر شربتش تا ۳ درهم است و در طبیخ تا
هفت درهم و مضر امعا و کرده است و مصلحش کتیرا و بدلش مثل او سیالیوس و ربع او سلیخه و نزد بعضی غافث و سلیخه کمون معرب از خامون
یونانیست و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه و سیاه بری و بستانی کمون کرمانی و زرد و در آفاق
و سفید را نبطی نامند و اخیر زیره سبز است و در اکثر مکانها میباشد و بری هر صنفی قوی تر از بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز و قوی الحرارت
و از مطلق کمون مراد کرمانی است و یونانی او را اسلفوس نامند و بمعنی ملوکیست و بهترین اقسام کرمانی بری و از بو شیرین سفید بستانی است
و قوتش تا هفت سال باقی میماند و نبات او از رازیانه کوچکتر و برکش مستدیر و رقیق آن مانند سیب است در اول سیم کرم و خشک
و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهت
عسر نفس و تخمه و مغص ریحی و رفع خواهش کل و مثال او و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و بو دادن او جهت اسهال رطوبی نافع و با سرکه پرورده او
که بعد از آن برشته باشند قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه طبیخ او محلل نفخ و فرزجه او با روغن زیتون
قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با صعتر و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت رمد حار و طلای
او با کل بشره و آب افشرده او جهت طرفه و با نمک جهت سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز
و با آرد باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش سرکه و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم کندنا
است و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند با نخاصیت
در مدت العمر رفع تولد قمل میکند و از مجربات دانسته اند و قسم نبطی او که بفارسی زیره سبز نامند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشونیز است
جهت کزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنک مثانه و خون منجمد آن بتعدیل خصوصا چون با آب کرفس بستانی بنوشند و با سرکه جهت
فواق و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنک خون مرده تحت جلد است و جهت ورم حار انثیان مفید کمون حبشی قسمی
از کمون بریست شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسونست کمون رومی در ارمنی کرویا است کمون اسود زیره کرمانی است و در بعض بلاد
شونیز را بایین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره سبز است کمالیون مازریونست کمکام صمغ ضرو منی است و بفارسی
حسن لبه کویند و حصی لبان مذکور شد کماه امتیمی کویند بلغت سریانی بادآورد است و بفارسی کیاهیست معروف که دوا را بان تعلیف میکنند

وصنعت منن صمغ او است کمایین اسم هندی نوعی از بیش است کمهاده اسم هندی تخم الجره است کمارو اسم هندی موسیائی است کمو
اسم هندی عنب الثعلب کمیز اسم فارسی پوست کمیش اسم ترکی فضه است کماداں اسم فارسی رازیانج است و آن بری و بستانی
میباشد بری او را بیونانی فوماریوثن مینامند و تازه او را که در اثنای حرکت داده باشند مدحرج کویند و پوستهای رقیق او را که
از سائیدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند و انچه غیر صفائحی و مانند آرد باشد دقاق کندر و کندر قوتش تا ده سال باقی میماند مقوی
ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضاء و مجفف دماغی و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و با تریاقیه و مسهلی و مقوی
روح حیوانی و دماغی و جهة خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیمدرهم او با مثل آن
نانخواه جهة زحیر و با روغن زیتون و عسل جهة رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهة رفع رائحه کریهه خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن
رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان و با دسرج و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و با ده تخم نیمرشت جهة تقویت
باه و تولید منی خصوصا با جوز و بسباسه و اکتحال او جهة جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت
چشم خصوصا با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و قرحه مقعد و ضماد او جهة جلای بصر و قرحه مقعد و ضماد او جهة قوبا و ثالیل و با پیه مرغابی
جهة جراحت سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهة تحلیل صلابات و با روغن
مورد جهة ریختن موی و با عسل جهة ... و با زفت جهة شکاف عضل و با شراب جهة درد کوش و با قیمولیا و روغن کل سرخ جهة اورام حاره پستان
و با ادویه محلله جهة ورم ... سفید و بخور او جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و دفع وبا و گریزانیدن هوام و خائیدن آن جهة سرفه رطوبی و تقویت
دندان و لثه نافع و چون یکمثقال او را در آب حل سازند و آن آب را بنوشند و مداومت بآن کنند جهة رفع نسیان از مجربات نوشته اند و اکثار
او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر زیاده او با شراب و سرکه کشنده است
و قدر شربتش نیمدرهم و بدلش مصطکی و قشار کندر مثل کندر و شدید القبض و مجوف قوی است و جهة نفث الدم بغایت مؤثر و مقوی معده
و مانع سیلان مواد باعضاء و رافع قرحه امعاء و حقنه او بر دستور جهة قرحه امعا مفید است و ضماد او بر زخم قاطع اسهال و کشنده کرم
معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر رافع اسهال دموی است
و دخان او گرم و خشک و مسکن درد چشم حاره و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده آنست کندش بیخ نباتیست
شبیه بجگر و برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را بآن میشویند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی
و در سرطان میرسد و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر سیم گرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مره سودا و بلغم غلیظ
و محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آرنده و شیاف او
طلا کردن او جهة استسقاء و سپرز و یرقان و عرق النساء و مفاصل و طلای او با عسل جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یکعدس
جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة سکته و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و حیه صاحب فالج و ضماد او با دو وزن
او زرنیخ و روغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن بآن جهة عسر النفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن
سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و روغنیکه در آن جوشانیده باشند جهة امراض بارده گوش خصوصا جهة کرم او و جهة حکه آن قوی
الاثر است و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سپرز و یرقان و مثال آن یکدانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از شرب
او است و دو درهم او کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی مثل و
جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر او دو وزن او مقدونس و نصف شیطرج است کنوس بلغت طبرستان قسم کبیر زعرور است و ترکی از
نامند و ثمر او لطیفتر از زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده از او است کنکرزد اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند
در دوم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کهان اسم
هندی نباتیست مثل درخت کوچک برگش بدرنگ و حدت شبیه برگ سقز و در بوی مانند بوی دود و شاخهای او از یکساق بطور رسته
و ثمر او در درخت جهة اخضرار در سیم گرم و خشک و بوئیدن او مسخن دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیت رجائی

کندر
کنکرزد
کهان

که او باشد عقرب در آنجا نباشد و اگر برگ او را بعقرب بپاشند در حال بمیرد و مضر سپل و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کندریب
نباتیست شبیه برگ رازیانه و تند و برگش عریضتر از او و در بوی مانند کندر در سیم گرم و خشک و در اکثر افعال قائم مقام کندش
کندر رومی مصطکی است کنجوریس اسم یونانی جاورس است کندس اندواب عود البطاس است کنجده اسم اصفهانی انزروت و در دیلم
کنجه نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کنتم اسم فارسی بر است کنکر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی خندروس است
و در اصفهان ذره مکه نامند کندم دیوان اسم فارسی شیلم است کنکرخر اسم فارسی باد آورد است کنه اسم فارسی قراد است کندنا
اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است و بلغت مازندران اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی قنب است کنجک
اسم فارسی عصفور است کندرو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهیق اسم هندی فقاح اذخر است کند اسم هندی صمغ
کنجوه اسم هندی خراطین است کندهت اسم هندی کبریت و کندهک و کندک نیز نامند کنبر اسم هندی خزهره است کنده اسم هندی
مغره است کنوای بهندی عنب الثعلب کنده بهندی بصل الفار است کندیشیر بلغت هندی سادج است کنجال بهندی طحلب است
کنبا بهندی حندقوقی است کنتول بهندی اشنان است کنکونی بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است کومه
بلغت اصفهانی نوعی از مریست که مایه ابکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند و در خواص قریب بمری و تخفیف آن کمتر از آن
و مضر سینه و سرد مزاج است اما اکثار او باعث بهق عفونی و در اسم قرینه است کوشیل لغت شابن و دیلم است و ابن تلمیذ بلغت
طبرستان دیودارو و بلغت مازندران کوزن کیاه بیان نموده و آن نباتیست برگش شبیه برگ رازیانج و ساق او زیاده بر دو ذرع
و تخمش سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر بیخش سیاه و درونش سفید و او غیر لفاح است و بالخاصیت هر فعلیکه قالع او در حین قلع او کند
بهر نوعیکه ملتفت گردد شارب او بهمان فعل و قول مبادرت آزموده است و مستعمل از آن در ولایت دیلم برگ او است در اطعمه استعمال
مینمایند در آخر دوم گرم و خشک و مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلس البول از فراش و درد مفاصل و امراض بارده رطبه قدر شربت از
برگش که در اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از بیخش تا پنج درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده است کوارع جمع کراع است و مذکور شد کور
اسم فارسی نقل است کوبهان کنهانست کوالف باد آورد است کور کندم جو جندم است کوک ساموس طین ساموس است کوکر
حنا است کوبر اسم هندی فلفل است کوکب الارض طلق است و نزد بعضی طین قیمولیا کور تخل شیان زنوز عامیت کولان نوع
از اسل است کورکیا اسم فارسی اذخر است کونکلو اسم فارسی خیطمانا است کوفلن اسم رومی کندر است کوکافیلوس اسم سریانی اصابع
کوکر اسم فارسی اشخدان است کوزه اسم فارسی خرنوب شامی است کوبج اسم فارسی زعرور است کوکن ماهی اسم فارسی شنج است کوکرد
اسم فارسی کبریت است کوکن بفتح اول و دوم اسم فارسی قفا است کوکرمین اسم ترکی حمام است کوکل اسم هندی مقل است کوکر اسم هندی
ثعلب است کوره اسم هندی فرس است کوت اسم هندی قثا است کوت چولی اسم هندی حب النیل است کوکر بهندی زجاجیت
کوکرنده بهندی کمافیطوس است کوکاهندی اسم هندی خصی الثعلب کوند بهندی صمغ است کوکم اسم هندی خرات است کوکره اسم
مازندرانی حرف بابلیست کهربا بهندی کویند از نوع مهره است و اندر با مغرب باصل نیافته و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز رومی است
و از بلاد روم و بلغار و مغرب خیزد و نزد بعضی آب چشمه ایست در جزائر بحر مغرب که مانند بحر مرمر منجمد میگردد و حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مکسی در آن مانده بود و منجمد شده بود و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغربی او قوی تر از اهلی است و از اقوال قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس
یکجنس باشد و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه هردو شریکند و سندروس باندک حرارت که از
مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاد است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی
شاخ سوخته از آن ظاهر میگردد و بهترین کهربا آنستکه در ساحل بحر مغرب و از زمین مزارع مغرب بهم رسد در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد
بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل و مفرح و قاطع نزف الدم مسیع اعضاء و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهة اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقت البول و ضعف کرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهة عسر البول و بالخاصیت جهة زحیر نافع و طلای او جهة
شکستگی اعضاء و با مورد جهة منع عرق ضعفاء و با صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهة سوختگی آتش و تعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط

کوشیل

ودفع یرقان ازمجرّبات است و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و باخود داشتن جهت تقویت دل و دفع خوف طاعون و ذرور او جهت التیام جراحات
مفیداست و چون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورت بوزینه قائم الذکر نقش کنند حامل او از جماع فتوری نیابد و گویند
مضر سر و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی و ثلث وزن او سلیخه و در تفریح مروارید و در دفع طاعون
مرجان و قدر شربتش نیم دانگ است کهاناا اسم سریانی شاخ نبات فلوانیا است کهیلا کسیله هست کهلا اسم صفهانی فی است کهول
اسم هندی خرفه است کهلم و کهبرک اسم بادنجان است کهر اسم هندی مرزده بکوشت کهرکیت بهندی اسم حرباست کهنا مغنی رتش است
کهجور بهندی اسم تمر است کهو لکهی بیج بهندی تخم خرفه است کهنه بهندی ثفل چیزهاست کهر بهندی اسم حافر حیوانات است کهو کهر بهندی
حسکت کهیلا بهندی سلیخه است کهپر بهندی سوسمار است کهو لی بهندی حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک
کیاه جالینوس افنونوقندر یونست کیمرس ذره است کیچ کادیست کیل دارو اسم فارسی سرخس است کیبه اسم فارسی مصطکی است
کنیکوتش اسم طبری قسمی از دوش است مذکور شد کیله بهندی موز است کیره بهندی زخبت کیهون بهندی حنطه است کیرو بهندی مغره
است کیر بهندی زعفران است کیتکی بهندی خشت لحدیداست کیانیل بهندی درشعانست کنکر بهندی فار مغیلانست کیسکر کاشر
اسم هندی اقاقیا است لادن رطوبتیکه از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه برخت دبق و برگش عریض و بهم متصل و رقیق
و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف آن دانه سیاه باریکی و رطوبت غلیظیکه از ساق و برک او جمع کنند بهترین اقسام
ولادن عنبری نامند و هرچه از آن رطوبت که از موی بز و کوسفند در حین چریدن از نبات چسبیده و از آن جدا کنند بونتر از قسم اول
و هرچه بر سم مراعی چسبیده یا خاک و ریک آمیخته باشند بونتر از همه است و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی از
لبلابست بر موی مراعی میچسبد و بهترین او نرم و خوشبوی سیاه مایل بسبزی و سبزی در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و حاذب و با قوه
قابضه و منضج قوی و محلل و مفتح دهن و کهاد و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رفع فواق و دردهای بارده و با
شراب قابض طبع و طلای او جهت دردسر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و آبله و فرزجه او جهت
صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت
آن و دفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک که جهت ورم مقعد و درد آن و حقنه او با روغن گل جهت سحج بارد و طلای او با روغن گل و شراب
آتشی و با روغن سوسن جهت تقویت مو و منع ریختن آن و بخور او جهت گریزانیدن هوام مؤثر و چون زن بعد از زبول کردن بان بخور کند پس در
حال از زبول آید از زن قابل حمل خواهد بود و ادمان او مضر شش و شامیدن او موجب کرب و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یکدرهم است
و روغن لادن که یکوقیه از یکرطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسه پس اکردن سوزد و جهت بر درد
عضا و تقویت معده و زکام رطوبی و سیاه کردن مو و تقویت او بغایت مفید است لاجورد معدنی معروفست و بهترین او صاف
شفافیکه کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ سرمز ترتیب دهند و هرچه باذنج و زاج و سنگریزه ترکیب کنند دمداو لاجورد
نباشند بخلاف غیر مغشوش او و مستعمل در طب غیر مغسول او هست در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط
غلیظ مخلوط بخون و صاف کننده او از کدورت و بالخاصیت رافع سودا کوای قلب و حالی است و تعلیق او دافع خوف و مفرح و مقوی
دل و حالی و با قوه قابضه و دافع امراض سوداویه و دافع امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او
جهت سلاق و دمعه و بیاض و قرحه و رویش مژگان و ذرور او جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و فرزجه او با روغن
زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قطع و قلع ثالیل و برص مفید و مضر فم معده و مصلحش مصطکی و موجب
کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم دانگ تا یکدانگ و بدلش حجر ارمنی است لاله سرخون اسم نباتیست معروف و در
باغها غرس کنند پیاز او را چون با و نیلا بمناصفه کوبیده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او جهت عرق النسا مجرّب و با فواید
لاله نعمانی اسم فارسی شقایق است برگش شبیه ببرگ زنبق و منحصر در سه چهار عدد گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر
فندقی و طولانی و در چند پرده او بیخ شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و شیرین و با قوت

بقدر چهار انگشت است و با تفریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحراره و با رطوبت غالبه و نشاره او بیغاله و تهی
و ماخیم است و قدر شربتش یکدرهم تا دو درهم است لاغیه نوعی از یتوعات و با سمیت و بیغایه تر از سایر یتوعات و او صریح کوبد از مطلق
یتوع مراد لاغیه است و از زاد در تکابن سبیله بج نامند گیاهیست بر شیر قریب بگیاه عمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل بسرخی و شبیه
بنرگس و مایل بخوشبوئی و تخمش مانند خشخاش در آخر سیم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مفرج حلد و منقی بدستور برگ و تخم او و همین اثر دارد
و کشنده ماهی و جهت استسقاء و نقرس و اخراج زرداب نافع و شیر او از عمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده استعمال باید نمود و قدر شربتش از زیکه آب
تا یکدانگ و نیم و از آرد جو مخلوط با او تا یکدرهم و از برگش در مطبوخات بدستور و تا یکدرهم و مضر امعاء و مصلحش کثیرا لالارز کی بمعنی یکه از کمه
خیزد و بخور شراو جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضر بغیره تا مصلحش تخم سورداست لامی صمغ درخت
هندیست خوشبوی شبیه بیوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی در آخر دوم گرم و خشک و مسخن و ملطف و مفتح
سدد و رافع بلغم و جهت شکستگی اعضاء و عصب و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل و رد عیار و قطع رائحه بدنا فع و با آب
مورد جهت تقویت اعضاء و سرعت حرکت اطفال مؤثر و بخور او عرق آورنده و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش نیم
درهم است لاجی اسم هندی اسیل است لاجوردیه حجر لوباست لاذورد لاجورد است لاغنوس عرساوش یونانی و لاغوخ
بسریانی ارنب بریست لاغنوس بلاسوس یونانی ارنب بحریست لاریطولون عرطنیثا است لاتوس یونانی ماهودانه
است لانک اسم هندی کرسنه است لاک بیت اسم فارسی ملحفا ست لاله ختائی اسم فارسی حماحم است لبلاب اسم حشیش است
که شاخهای او ممتد شده بجا و در آویزد و هرچه بزرگتر باشد کبیر و کوچکتر را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد سفید او گلش سفید و شبیه
بشاخ حجامت و تخمش سفید و برگش مانند برگ لوبیا است و در شکاین لکو نامند و سیاه را گلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر
اقسام است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخمش در غلاف سیاه مایل بسرخی و قسمی از آن ثمرش ساق
جمیع اقسام صغیر و کبیر شیر دار است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد و خشک و نزد ابوحنیفه ماسویه گرمست و آن مفتح سدد و ملین
طبع و محلل و آب او مسهل مره الصفراء و چون بجوشانند تفتیح او غالب بر اسهال او و کمتر و آب افشرده آن بعکس است و برگ کبیر
سفید او سمی به حبل المساکین است جهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و دردسر و امراض سینه و آب او جهت سرفه و قولنج حار و با خیار شنبه
جهت ورم مفاصل و احشاء و قرحه امعاء و زلو بعد و سه درهم از گل او جهت قرحه امعاء و ضماد برگ تازه او جهت درد سپرز و مطبوخ او در
روغنها جهت تحلیل اورام مزمنه و سعوط عصاره او با ایرسا و نطرون و عسل جهت دردسر کهنه و با روغن زیتون جهت درد گوش و حرکت آن
و با موم و روغن جهت سوختگی آتش مفیداست و قسم سیاه عصاره اش سیاه کننده موی و برگش جهت قروح خبیثه و گل قسم اخیر که ثمر است
آشامیدن و فرزجه او مدر حیض و بخور او مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع حمل و آب او شدید الحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده قمل
و بیخ او با شراب جهت گزیدن رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت
و دراز مایل بسیاهی است مسمی بشجیمه است سرد و خشک و جهت سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و تب ربع و سپرز و ربع رطل از آب او
با دو درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع اعضاء و خشک آن دافع قروح خبیثه و تازه او التیام دهنده جراحات و اقسام لبلاب مضر عصب
و مثانه و مصلحش بخر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربت از آبش از یکوقیه تا نیم درهم و لبلاب صغیر با قوه محلله و قابضه و مسهل مره
الصفراء و اسلم از سایر اقسام و دافع سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و محلل اورام مفاصل و با خیار شنبر جهت اورام احشاء و تفتیح
سدد و اکثر تبها نافع و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است لبخ با ۲ درهم نبات لبخ اسم عربی درخت عظیمیست و در صعید مصر کثیر الوجود
شبیه بدرخت چنار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهت طعم و برگش مایل بدرازی و معروف بسمیت است
و اهل مصر سمیت در او نیافته اند و ابن جزله مؤلف منهاج قسمی از آزاددرخت دانسته و نزد مؤلف حاوی الادویه سداست
در دوم سرد و خشک و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم و دافع درد دندان و طلای او مقوی موی و با شراب محلل اورام و با لادن
دهن و جهت جبر کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفصل و درد او و جهت گریزانیدن هوام مؤثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس

اسهال و صداع و مورث ثقل سامعه است لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب است از قوی و سه لطف بردهنیه و مائیه و جبنیه و دهنیه
اول در اول گرم و تر و مائیه در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک پس شیر هر حیوانی در سردی و گرمی و رطوبت و یبوست بحسب
غلبه یکی از اجزاء ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات با نفراده مذکور میشود و دستور کلیه مشترکه درینجا مرقوم میگردد و هرچه در تغذیه
انسب است از حیوانی است که اقرب بود است بانسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر از الاغ
و اسپ و خر کوره و خوک و غیره و در بدادوی قوی‌تر از گاو و گوسفند و گاو در تغذیه و همچنین بسبب تلطیف مسهلات و قوابض
و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال آن آثار او متبدل میشود و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است
و بعد از سرد شدن زایل میگردد پس باید در حین استعمال گرم نموده تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قید مراد شیر
و رم متعدد و قرحه و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و با آن و میوه‌های تازه و ماهی و پیاز و
امثال آن جایز نیست چه مادامیکه از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد او و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال
او را مهلک دانسته‌اند و قبل از انقضاء چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت او و قریب الولادت را بسبب غلبه مائیه استعمال
جایز نیست و آخر فصل بهار تا اوایل تابستان استعمال او اولی است و اکثار او مورث نسیان و مولد قمل و جهت دسومت سریع الاستحاله
بدخانه و در اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداویین و یابس المزاج و معتادین افیون و قلیل او در اغذیه و کثیر
در تلیین طبع قوی‌تر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و دافع اخلاط سوخته و موافق اعضاء و شاسل اند لبن البقر شیر گاو است و گامیش
زمین او است و اغلظ از آن هر در در دهنیت غالب و مائیت و جبنیه کمتر و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده او که سرد
شده باشد بنوشند مسمن و منفخ و سریع الهضم و کثیر الغذاء و نکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق
سموم است نفی حافظ رطوبات اصلیه و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و قرحه ریه و سل کسی
که خلطی باشد و امراض سوداوی و جرب و قوباء و حکه و جذام و طبوخ او با برنج جهت طول عمر و با کردکان و خرما جهت فربه کردن بدن
و داغ کرده او با آهن و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلاء او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از مدد و مت و صعت
و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلاء او با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم و
روغن گل تا قطع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم احشاء و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان و
زبان است و صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ مثانه و کرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده
و مصلحش شکر و عسل و شربت و با شهد و شکر مانع انجماد او است و چون منجمد گردد باعث لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل
و خناق میشود و دافع آن قی و حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب فودنج و بدستور شحم کرفس و عسل با آب گرم و شربت نیم
مایه تا بقدر یک مثقال جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعاء و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ عربی
جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و شیرهای نزینه و دق و غرغره او جهت اورام لهات و خناق انفع و بدل او تا ... کثیر او و نیم
سوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو است و از آن الطف و پنیر شیر گاو و بدستور
و لبن الضان شیر زنان موافق ترین شیرها است و از مرضعه دختر سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره و منفتح سده‌ها قلوم و دلع
و سل و یبوست سینه و سرفه یبسی سوداوی و جهت خشکی دماغ و مالیخولیا و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک
و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه او مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل
بدوشند و قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس او بپسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سایر الحیوان آنست
که چون بر روی ناخن بریزند منضم شود و چسپنده باشد و باعتدال قوام لبن اللقاح شیر شتر است و ... و جهت شدت استرخاء زرد و حدا
نیشود و لهذا گرم رقیق مایل بشور است منفخ و مدر بول و ... با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و
سده و یبوست جگر و اورام صلبه یا مغنی و ضیق النفس و ربو و استسقاء و قی و طحال و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند
او از منش سیاه و از تقویت باه ... مضرت ...

مسهل

مسهل زردابست و باید تدریج از ده وقیه تا یک رطل رسد و در ورم اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند مانند روغن بادرنجبویه و بادام
تلخ و پسته و امثال او و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و در زمنه و امثال او نمود لبن الاتان
شیر الاغ است مائیه او غالب و بغایت قلیل الجبنیه و دهنیت و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و منفتح و مطلق و اخلاط
غلیظ غالب معده و جهت سل و دق و هزال و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و حرارت
رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعاء و حقنه رحم و اسهال ... خصوصا با قابضات و مضمضه او جهت تقویت لثه
و دندان و ضماد او جهت اورام حاره ظاهری و با طلی خصوصا با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید و مضر مرطوبین و درد سر آورد و مصلحش کلنجبین
و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف او با اشیاء مناسبه هر علتی شرط است
و بدلش شیر بز لبن الرماک شیر مادیانست جبنیه او کمتر و گرمتر از سایر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه
مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او با تراشه عاج بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص او آنکه در هر سالی که
در هر سالی که قلیلی از او با اطفال دهند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آرند زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است
و قدر شربتش کرده شیر مادیان ... نامند و در اکثر افعال قوی‌تر از او است لبن الخنازیر شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل
و دق و مورث بهق و وضح است لبن الغزال و لبن الحمار الوحش شیر آهو و خر کور و گرمتر از شیر مادیان و لطیف و در تحریک باه اقوی
است لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره و شیر در نهایت گرمی و در غایت جلاء و ادرار و نفوذ ند لبن الحامض بفارسی ماست است
در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باو است و مخیض مذکور
خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و سدد و مولد خلط خام و مضر ... مرکبه و عفنه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است
لبا بفارسی فرشه و بترکی اغوز نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت ۳ چهار روز دوشیده شود و یکوقیه او ده رطل شیر را غلیظ
میکند و در تسمین بدن و تحریک باه محرورین موثر و بغایت سدد و مورث فواق و مولد حصات و دیر هضم و مصلحش شیرینیها است لبن
السود ... اسم فرفیونت و بعد از ادوی و بعضی گویند چیزیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت گرم و از نواحی مغرب
خیزد و بوئیدن او باعث عطاس و عطسه مهلکه و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند باعث لبن التنوعات
شیر نباتات شیردار است مثل مازریون و محموع و از سموم و مسهل بعضی و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در تنوعات مرقوم گردید
لباب القرطم مغز دانه کافشه است و گذشت لباب البقوم و لباب الحنطه و لباب البر و لباب القمح نشاسته است لباب النخله جمار است
لبروث بلغت مغربی قسمی از سلیخ است و مستعمل صباغانست لبینی بیونانی اذان الفار بستانیست لبث خردل بربست لبیدیون
دلبیرون شیطرج است لبانه اسم مغربی فرفیونت لبنی میعه سایله است لبان معرب از لبانوا یونانی و آن کندر است لسان
بلغت ... اسم حیلک به ترکیب لحی اسم هندی فاقلات است لجلاج بلغت اکبرایان زیتی پاک صاف است لحوم اقسام گوشت
مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث وارد شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان که از ادویه بعد باشد
منحصر در نبات و حیوانست و در استحاله تا مشابه متغذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل و
استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در هر حیوانی محتاج همه افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافیست که تفریق و
تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج بدو فعل
است که تشبیه و ادخال باشند پس لحوم بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسطه او است که قریب بمرغ خانگی است مثل کبک
و تذرو و امثال او و بهترین ... گوسفند و ... زیاده از یکسال داشته باشد و کمتر از شش ماه و بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان
بهتر از شتر پیر و از وحوش بهتر او آهو بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحرارت گوشتهای غلیظ مناسب
است و هرچه از تخم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام میته و سقیمه و پیرسال و بسیار لاغر مورث امراض
بیشمار اند و روزی دو بار گوشت خوردن ممنوع است چه هضم او بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن گوشت موجب قساوت قلب

دیرکی

دیری باصره وبلادت وعروض صفات بہیمیہ است وبسیار برخوردن آن باعث ضعف ارواح بدنیہ وسقوط قوتہای او ہست
وشرب آب بعد از آن بغایت مضر وتند ونمودن در شبہا باعث تخمہ وجمع کردن او باشیر وتخم مرغ جایز نیست مہرچہ
مبالغہ در کوبیدن وخیس او کنند بہتر وگوشت آب غیر ماء اللحم سریع النفوذ وموافق با فہین وضعیف القوت است بعد
النفس دور از مختلف فیہ است نزد بعضی وجمعی دیگر نباتیست برگش مثل برگ کندنا وقلیل العدد ومفروش بر زمین ودر صفہان
شنگ بکون نامند مانند سبزیہا بخورند وحنین بن اسحق وجمعی دیگر گویند که دیسقوریدوس قسوس دانستہ وقول او معتبر است
او نباتیست شبیہ بدرخت کوچک وشاخہای او صلب وبرگش سبز وبازغب وصلابت وگلش شبیہ بگلنار وقسمی از آن سفید
ونزدیک بیخ او نوعی از طراثیث میروید نزدیک بسرخی روشن وبعضی سفید وبعضی اشقر میباشد وبرومی آن را طرثوث ما قطیداس
نامند وبیونانی ابوقنطس وادار جمیع اجزای نبات قسوس قوی تر است ومراد از عصارة لحیة التیس عصاره طرثوث مذکور است
در آخر اول سرد ودر سیم خشک وقابض اجزا او تریاق فاروق وقاطع نفث الدم وحیض واسہال مرار دموی وقاطع قرحہ امعا
وقرحہ ریہ وضماد او مقوی اعضا ضعیفہ وفم معده وجگر وبدر سایر افعال قوی تر از اقاقیا وقدر شربت از عصاره او تا ۳ درہم واز برگ
وگل او تا چہار درہم ووزن برگ وگل او جہت التیام جراحات ودفع تعفن آن وگل او با موم در روغن جہت سوختگی آتش واورام حاره
وخوردن او جہت قرحہ امعا وتقویت معده ومنع ریختن مواد باو نافع ومضر گرده ومصلحش عناب وبدلش حضض واقاقیا است لحیة الخالد
افریقی وزین الدولہ وجمعی دیگر بیان نموده اند که شاخہا نیست بی برگ ومایل بسرخی ودرخشنده که سرخی او مایل بسیاہی وبقدر شبری
واکثر آن در تحت زمین وچہار انگشت از زمین پیداست ودر شوره زارہا میروید وبقول صحیح منہاج چہ گیاه مذکور نوعی از
طراثیث است ومحمد بن زکریا خوردن لحیة التیس را دافع سموم دانستہ لحام الذهب صناعی او شکاریست ومعدنی او در بورق مذکور شد
لحار العقول بضم اول شعر الغول است لحاء بکسر اول پوست بیخ نبات است ورقیقہای باریک است لحیة الحمار بر سیاوشان است
لحیانی وبنا قوس است وگویند حرشف است لحام الذهب از اقسام شکاریست ومذکور شد لخنیس بخاء معجمہ لغت یونانی ونوعی از خیری
بر تیت بنات وقریب بزرعی وگلش منقش وری وحیلی میباشد ودانہ او سیاه وتلخ وبقدر عدسی ونزد بعضی سراج القطرب است درسیم گرم
ودو درہم از تخم او مسہل قوی ورافع سم عقرب شیاف ومفتح سده ودافع یرقان وقدر شربت از نبات او مثقال است وچون گل او را
برروی عقرب اندازند کشنده او است لخیل الاکلیلہ خزامیست لزاق الذهب شامل لحام الذهب واشق است لزاق الرخام ولزاق
الحجر صمغ البلاط است لسان زبان حیوانات است سریع الانحدار ومرطب بدن وبادویہ حاره مولد منی وسریع الاستحالہ بخلط متعفن و
مصلحش سرکہ وکشنیز ذریہ است لسان الحمل بفارسی بارتنگ وبترکی بانغ پر باغی ودو جنس میباشد صغیر وکبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک
وباریک وملاست بیشتر وساقش پراکنده ومایل بزمین میباشد وگلش در طرف ساق وزرد وتخمش سیاه وکوچک وساق قسم کبیر او بدستور رکن
ومایل بسرخی وقریب بزرعی میشود وتخمش ریزه تر از تخم صغیر وگلش مانند او وبیخ ہر دو سست وبازغب ونہایت عطر آن تا بقدر یک وجب
ومنافع کبیر زیاده بر صغیر واز مطلق آن مراد صغیر است در دوم سرد وخشک وبرگ وتخم او الطف وجالی ورادع وقابض ومقوی جگر ومفتح سدد
نزف الدم جمیع اعضا وپختہ برگ وبیخ او بانمک وسرکہ وعدس دافع اسہال دموی وعصاره او مسکن تشنگی وجہت فساد ہضم ودق وسل
ونفث الدم وسده سپرز وجگر وضعفان وسدر ودفع صرع وتبہای حاره وربو وجوشش دہان ولثہ وقرحہ ریہ وقی الدم وسده گرده
ورقت البول وسیلان حیض وخون بواسیر وضماد وزرور او جہت التیام زخمہا وورم آن وسوختگی آتش وداء الفیل وقروح خبیثہ
وساعیہ واکلہ ونار فارسی وقطور آب او جہت درد گوش حار وامراض چشم وحول او جہت درد رحم واختناق او ونو امیر وضماد برگ او
منقی چرک زخمہا والتیام دہنده تازه آن ورادع اورام حاره وشری وبانمک رافع سمیت زخم سگ دیوانہ وگزیده وباسفیداب
جہت باد سرخ ونملہ وطبیخ او وطبیخ بیخ او جہت امراض دہان نافع وگویند مضر ریہ است ومصلحش عسل وعصاره او مضر سپرز ومصلحش مصطکی
وقدر شربت از آب او دو اوقیہ تا نیم رطل وبدلش حماض بستانیست وگویند بالخاصیت چون ۳ عدد بیخ آن را با چہار اوقیہ شراب ممزوج
بیاشامند رافع تب غب وچہار عدد آن رافع تب ربع است وتخم آن در افعال مانند عصاره او وبو داده او قابض ومقوی معده

لحام الذهب لحار العقول لحاء لحیة الحمار لحیانی لخنیس

لخیل الاکلیلہ لزاق الذهب لزاق الرخام لزاق الحجر لسان لسان الحمل

امعاء ورافع زحیر وقدر شربتش تا ۳ درہم است وعرق بارتنگ در تقویت قوه ماسکہ بیعدیل ودر سایر افعال ضعیف تر از عصاره او است
لسان الثور بفارسی گاو زبان نامند برگ نبات او باخشونت وبطر ومایل بسیاہی ومفروش بر زمین وبر روی آن نقطہای سفید شبیہ بخال
وزغب دار وساقش قریب بزرعی وزغب وشاخہای بازغب وباریک وسفید وگلش لاجوردی بشکل گل انار وتخمش مستدیر ولعابیہ دار
جبال بلاد الروم کثیر الوجود است وقسمی از آن که در صفہان ودر بعضی بلاد گاو زبان مینامند مزخور است وگل ولاجوردی وکوچک
ومدور میباشد در اول گرم وتر وقوتش تا ہفت سال باقیست وگل او الطف وبدر جمیع اجزا او مفرح ومقوی اعضاء رئیسہ وحواس مسہل سوده
وصفرا او جہت امراض سوداوی وسرسام وبرسام وجنون ومالیخولیا وخفقان وخشونت سینہ وسرفہ وضیق النفس وبخور او خمار ورنگ
مثانہ ویرقان وتقویت حرارت غریزیہ مؤثر ومضر سپرز ومصلحش صندل وقدر شربت از آبش تا چہار اوقیہ واز جرم او تا ۵
درہم وبدلش بوزن او ابریشم محرق وچہار دانگ او پوست ترنج ودو چون از آب او وآب سیب وآب بوزن شراب ترتیب
دہنده گل او تفریح بحد یک رطل شراب میکند بدون ازالہ عقل و ۲م گل او با یکدرہم طین ارمنی و ۲م شکر رافع خفقانست وعرق
گاو زبان جہت امراض سوداوی مفید ودر سایر افعال ضعیف تر از آن وقدر شربتش ۳ رطل وبرگ سوختہ او جہت قلاع اطفال وسستی بن دندان
وحرارت دہان مفید است لسان الایل عربی لایل است نبات او مابین گیاه ودرخت وبر شاخ او پراکنده ومربع ومایل بسفیدی وبرگش
شبیہ ببرگ بہ واز آن درازتر وعرض کمتر وبازغب وسفید وثقیل الرائحہ ومایل بتلخی وثمرش تند ومایل بشیرینی ومنبت او زمینہای
درشت در دوم سرد وخشک ونزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاہر وباطن است شربا وضمادا ورافع سم ثعبان بحری وطبیخ برگ وبیخ
او مدر بول وحیض ومخرج جنین ورافع لکنت زبان وباخاکستر سیاه کننده موی ودرور او جہت التیام جراحات وتنقیہ خبیثہ آن وبیخ
با آب مطبوخ او جہت حکہ فرج ومقعد وذکر وآب پختہ او باعناب ومویز مفتح سدد ورافع التہاب ومضر گرده ومصلحش صمغ وقدر شربت
از آب او دو اوقیہ واز جرم او تا ۳ درہم است وچون ہفتاد گل او را با ہفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دہند جہت قرحہ گرده و
مثانہ ونفث الدم وسرفہ وسستی عضل وحبس حیض نافع وقدر شربتش تا نیم رطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند
درختیست او قسمی از درخت دردار وعظیم است وبرگش شبیہ ببرگ بادام وثمرش عریض طولانی ومتفرق ودر جوف ہر یک
دانہ از تخم خربزه درازتر وشبیہ بتخم خربزه زبان گنجشک وسرخ ومغز او سفید مایل بزردی وباشد تلخی وقوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم
گرم وخشک ومسخن ریاح غلیظہ ودرد پہلو وکمر وزحیر وتسکین دہنده وحیض ومدر بول وشفتہ حصاتست وبارطوبت فضلیہ بغایت محرک باه و
جہت خفقان وضیق النفس وسرفہ مزمنہ وتقویت اعضاء باطنی وفرزجہ او با عسل وزعفران بعد از طہر جہت اعانت حمل از مجربات است ومصدع
محرورین ومصلحش کشنیز وشربتش تا ۳ درہم وبدلش جوز بوا بوزن او ونصف او ابہل است ونزد بعضی گردکان وتودری بوزن او وبرگش منقی
زخمہا والتیام دہنده او وضماد پوست او باسرکہ جہت کوفتگی عضلات مفید است لسان الاسیع نباتیست برگش دراز واطراف
او مانند اره وصلب وسبز مایل بسفیدی وزردی وشاخہای پراکنده وبقدر ۲ ذرع وبر سر آن قبہ مستدیر وگلش بنفش وتخمش مربع وسیاه دریچہ
است درسیم گرم وخشک وطبیخ او جہت جہات گرده ومثانہ وفرزجہ تخمش جہت گشودن حیض واخراج نافعست لسان الکلب نزد بعضی
لسان الحمل ونزد بعضی حماض صغیر است ومذکور شد ونزد بعضی نباتیست برگش شبیہ ببرگ بارتنگ ودرازتر وبا تقعر وبسیار نرم وطراوت
تند وساقش زیاده بر ذرعی وشعبہ او بسیار وگره دار وگلش بنفش وتخمش باریک واول او بستان میروید ومنبت او حوالی آبہاست وتخمش سفید
وبر شعبہ وشعبہا مثل ریسمان باریک وشبکہ دار در اول گرم ودر دوم خشک وطبیخ او بقدر یک رطل رافع سپرز وضمادش جہت التیام زخمہای
تازه وگوشت آوردن زخمہای کہنہ مؤثر است لسن نباتیست بالزوجت مسمی باذان الفأر وبرگش عریض ومفروش بر زمین ومستدیر
ودر خشونت مثل برگ گاو زبان وکافیکہ از برگ سہا میروید بقدر زرعی وبر سر او گلی کحلی وبوی او مانند خیار وخام وپختہ او ماکولست ودر دوم
سرد وتر جہت علل زبان حیوانات بغایت مؤثر ورافع خفقان وحرارت معده وامراض دہان وقلاع حاره است لسن بلغت ہندی
ثوم است لسون ہندی سپستانست لسہ بال بلغت دیلمی سکو است لسیعہ بلغت مغربی قیصوما است لسوغوریون بلغت
عبرانی قرفہ است لسان البحر سپیا است لسوربطس بلابت لعیقی اذان الدب ونیز گویند برگش شبیہ ببرگ بارتنگ وکوچکتر

لسان الثور

لسان العصافیر

لسان الاسیع

لسان الکلب

لسان

لسن

لسون لسہ بال لسیعہ لسوغوریون لسان البحر لسوربطس

وورشت و ناقص بطبری آنچنانکه زیاده برز و تخمش بقدر فندقی و نخود و فار در روی جام معجنه و بصیقی از اینجهت گویند و درب کتاب
معروف کاش است در آخر اول کرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضماد ش با روغن گلسرخ جهت
ضربان و ورم مقعد بغایت مفید و مغز ش مسهل و غثیان آور و مرخی کننده خناز است لطیف کبر است و بلغت مغربی اسم حرشف است
لعبهٔ بربری بیخیست شبیه بسورنجان و باریکتر و مانند سرپستان و تلخ و تند و در مصر معروف بتریاقست و سورنجان را یعنی بابن اسم مسمی داشته
اند در دوم کرم است و خشک و بغایت مهی و مدر خون حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافعست و رازی جهت
رفع سموم بعدیل دانسته و مداومت او باعث سرخی رخسار و کثرت و مورث امراض حاره و صداع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرم بعده در شش
بوزن او توودری و مثل آن مغز کردگان است لعبه بیروح الصنم است لعبه مره ستنجه است لعبیب شقایق النعمان است لعل معربی فیهرات
لعل معرب از لال هندی و از ادویه سنانه است و در کتاب احجار قدیم ذکر آن نشده و مولف منافع الاحجار و باب صناعت
نصر بختمود اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و با استحکام
زمانی او نیست و بجهة خلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در نکات نشده آن تصریح کرده
و در منافع عجیب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قویتر از یاقوت است و معهذا اشرب او حابس خون بواسیر و دافع سموم
در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یکقیراط تا یکدانگ بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند لفاح اسم عربیست
و بفارسی یابرک و آن ثمر بیروحیست و بیخ لفاح عبارت از بیروح سر یلفنی و مذکور خواهد شد ماده او برکش عریض و مفروش برزمین شبیه
بتخم سیب و بیخ او دو و سه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او ستبر و شکل بیخ او اندکی شباهت بصورت
انسان دارد و بیخهای شبیه موی که با بیروح الصنم میباشد با او نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار زرد و تخمش
در سطبر متوسط و صنفی از آن است مقارب دو ماه منبع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری و مایل بسفیدی و براق و بشکل و ثمر و تخمش
دراز و سطبری بادام و سفید و او قویترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقی و قویترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل از آن عصاره
و آب سایل او و پوست بیخ او است در آخر سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوت و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان
سوداء حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و کیاه او مدر و نیم قیراط از پوست بیخ او با آب عسل منقی بلغم و مره
السودا و جهة حرقت البول و خفقان حار و سهال و مکدر و رفع بیخوابی نافع و طلای او مولد قمل است در جمیع زمان و جهة درد سر و اورام حاره
و با آرد جو جهة درد مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهة گزیدن هوام و با سرکه جهة باد سرخ که حمره نامند و طلای ثمر او جهة کلف و نمش و مضمضهٔ
طبیخ او جهة درد دندان مفید و در درهم او کشنده است باختلاط عقل و سبات و غثیان و مصلحش سداب و حزل بری و عسل و انیسون
و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بیش بول بند اطبیخ و شرب نیم درهم از تخم او تحدید سرخ کننده خناز است که از حمام بسیار کرم
روی دهد و سه عدد آن با اندک زرزبانه دشخر سکر دبا تفریح و بغایت است و حمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهة اورام
حاره و برش نافع است و از خواص او آنکه چون بیخ لفاح را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و طبیع گردد و اهل تجربه آب او را
عاقد مار ب و مفطر آنرا بادیت اند و مورد جهة تکمیل صناعات از مجربات شمرده اند لفش درختیست بزرگ و منبت او نواحی
شام و درزی و سبزی مشتعل میشود و درخشکی بسیار دیر آتش درا و تاثیر میکند و ابن ابی خالد گوید که مراد از قول حقتعالی من الشجر الاخضر نارا
او است طلای برگ خشک مسحوق او دافع برص و بهق و عصاره او رافع قوبا است و نطاکی گوید آن چوب صنوبر است لفا الحرم
خنو طلیسکه از تناک مبروید و در کرم مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری بیروح الصنم است لفرفیش حناست لقلق نقار
لک لکنا سند و از طیور معروفست و در لیکه و با در بلاد ما دای دشود ترک ماوای او شود ترک ماوی و توطن آنجا میکند و در آخر سیم
کرم و خشک و گوشت او جهة جذام و نقوه و ضعف باه و فدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه نافع و مضر محرورین و مصلحش روغن کنجد
و بیضهٔ او در جمیع افعال قویتر و سرگین او جلای بهق و آثار و با تخم و سیاه کننده موی و رافع صرع است و زهره او رافع شبکوری
و خون او رافع سموم و جهة وضح و بهق نافع است لفاح شتر ماده شیردار است لقیطه صمغ صنوبر است لک نقاری رنگ لاک

Margin notes: لعبه لعیب بعل معری — لفاح بری غریفیش لقلق — لفاح لعیه لک

گویند صمغ نباتیست شبیه بسماق کیاه او برشاخ و کلش نند و تخمش قریب بقرطم و گویند شبنمیست که بر آن نبات می نشیند و در آخر میزان
جمع میکنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دوم کرم و در سیم خشک و مستعمل و رطب مغسول او است و طریق شستن او در
دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و حشا و مفتح سده سپرز و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیت لاغر کننده
بدن و جهة استسقاء لحمی و نقرس و فالج و یرقان و خفقان و سرفه و ربو و فالج و ضعف کرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی
و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند و نیموزن او لباروند و ربع آن طباشیر است از خواص او آنکه چون تا سه
روز یکدانگ را با سرکه چهل روز بنوشند بغایت لاغر کند و چیزی در این امر با و نمیرسد اگر سه چهار روز با سرکه بنوشند بدستور همین
اثر دارد و در رنگ او مخصوص بشم و ابریشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمیکند و باید که ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با ماطر
که صاف کرده باشند یکشب با آتش نرم بجوشانند و ماطر باید پنج جزو لاک صد جزو باشد و الا بدون ماطر تاثیر ندارد و چون اشنان
سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده با آتش بجوشانند تا در دو صاف و جدا شده آب اشنان سرخ و در خشنده
گردد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و مثال او بهتر از شنجرف است و نقل ورد از کران در استحکام جیرها استعمال مینمایند
و معروف برموز زر کرانست بغایت قبض و شرب او در قطع خون حیض امجر بالست لماء عنب الثعلب است لمکم بلغت مغربی
قطف بحریست لمنون قنطوریون صغیر است انجبطس لغت یونانیست و شریف گوید که او در شام منبتش بستانی و صحرایی
میباشد نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ کندنا و برنگ خون و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر
سر آن گل سیاه شبیه بکلاه و در آن صورتی شبیه زنگی دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه بزبان و تخمش بزرگ
شانه و منبتش زمین نمناک و رخش است در دوم کرم و در سیم خشک و بیخش مدر بول و بونس العلاج و گویند ساحر از افعال غریبه سر میزند و قدر شربت
از جرم او یکمثقال و از طبیخ او دو وقیه و قسم صحرایی او برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت و شاهدن او با شراب یا با سرکه جهة سپرز
و ضماد تازه او جهة منع زیادتی جراحات و التیام آن و خشک او جهة تنقیهٔ زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است لنج النج است
لن هندی ملح است لنک هندی فرنفل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول کرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جلای اعضای
باطنی و ملین طبیع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت منی و بول و مسمن بدن و باشکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ و بشره
او با شکر جهة سرفه مجرب و جهة خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث الدم و ربو و قرحهٔ مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و با
نصف او زوفا و مثل او شکر در قطع سرفه از مجربات شریف است و بو داده او مقوی معده و قابض و مسحج و فاسد او موجب کرب و مغوط
اشتها و غثی و مصلحش ربوب حامضه است بعد از قی و تازه نارس او با پوست او که چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و برگ تازه او مسهل
و مسقط کرم و تخم خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفهٔ بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن و جلای بدن
کرده قویتر است و روغن بادام معتدل در کرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و رافع در بیکه از قی و ضربه بهم رسد و حقنه و شرب
و چکانیدن او جهة درد کرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصات و شرب او جهة گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کثیرا و شکر
جهة سرفه خشک مجربست و جهة تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا نیمرطل و در رفع بیخش مجرب
و دوام تدهین مهره های پشت با و جهة نقرس و رفع حمی نیز مجرب دانسته اند و جهة برسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره
او با آب کرم جهة خشونت حلق مؤثر و مضر حشا ضعیفه و مصلحش مصطکی لوز المر بادام تلخ است ریشه درخت او کرم و خشک و جالی و محلل و منقی
او با روغن گلسرخ و سرکه جهة درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهة شقیقه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهة سوختگی آتش مفید و مغز
او در اول سیم کرم و در آخر اول خشک و مدر اخلاط غلیظه و سعدیل و جهة ربو و سرفه و ورم سرفه و ورم سینه و ریه و عضو صابان شسته و نفع
و با می پخته جهة عسل کرده و جهات و با عسل جهة سپرز و امراض جگر و تفتیح سدد و یرقان و با ماء العسل جهة قولنج و بحیثی و سایر دردها مفید و مضر معاء و مصلحش
شکر و فرزجهٔ او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهة شوره سر و قوبا و خراز و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهة درد سر نافع و طلای برگ
مطبوخ او با شراب جهة خراز سعدیلست و ارسطو گوید که چون پنجدرهم بادام تلخ کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در

Margin notes: ۲ مثقال او را در سه چهار روز — لماء لمکم لمنون انجبطس — لنج لن لنک لوز الحلو — لوز المر

دوم گرم و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و مدر و مقوی معده و دوا او و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر بول و ورم سپرز و در بو
و اخراج حصات و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای او جهت رفع آثار رخسار و کلف و چین گونه و شقاق و جرب
و حکه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهت درد گوش و درد دندان و طبیخ او کشتن کرم گوش نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه

[illegible]

اما کن نمناک سایه دار و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط لزجه غلیظه و ملطف او و مفتح سدد و بغایت جالی و مدر بول و حصات و حیض
جهت نفث الدم شراب و با عسل جهت عسر بول و با شراب جهت تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و جهت تنقیه جراحات
متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصا برگ و ثمر او و عصاره لوف جهت رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر است و شیاف
او جهت نواصیر و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و جهت شقاق مزمن و رفع آثار و آب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش و
کل او مسقط جنین و طلای آب برگ او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یک درهم و بدلش

[illegible]

و خفقان سوداوی و غب خالص و غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله مفید و در اکثر امور قائم مقام سرکه و جهت برغش آن است و مضر
عصب و صلب سرفه و بارد المزاج و اکثار او در خلاء معده مضعف امعا است و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل است و چون جواهر را
با آب لیمو بجبانند حل شود و ضماد ورع محلول با آب لیمو و نوشادر اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است و تخم او در دوم گرم و در آخر
اول خشک و در رفع سموم مانند دانه ترنج و تفریح او بغایت عظیم و قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب و باید مقشر
از پوست باشد و خاییدن دانه او دافع حبس دندان است که از ترشی او بهم رسیده باشد و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوئی
آروغ است و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است امامضر عصب نیست و بدستور آنچه پیوند درخت ترنج با نارنج کرده باشند قریب
الفعل اند با و همچنین آنچه معروف است برکت و چون لیمو را تمامه خشک کرده باشند با وزن او شکر بسایند جهت منع صعود بخارات و تفتیح
سده بعد یل و برگ لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است لیمونیون یونانی حماض الاترج است لینوفر نیلوفر است لنیس قرمز یونانی قلب
لنیش بلغت الطینی تخم کنشت لیفطیقون کاشم است لیا اولیا است لیفیمه خوس ولنباروس یونانی مرد اسنج است
لینورطس یونانی لبلاب کبیر است مسمی بحبل المساکین لینوس یونانی نرگس است لیبانو کندر است لینج بلنج است و نزد بعضی
نوعی از اقلیمیا است لیارو بلغت دیلمی اسم مابطین است لبیطه بخوریست که در هیاکل قدیم مستعمل بوده ماء بهترین آبها آب
باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگدار بگذرد و بعید المنبع و تند رفتار و سبک وزن
و مکشوف و از مغرب به جنوب بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نیلی زرد و کردی و امثال آن داخل آن شود و در آب نیل
جمیع این صفات موجود است بعد از آن مقطر که مانند گلاب و عرق کشیده باشند و آب قطر که از کوزه سفال تراوش کند بعد از
آن آنکه جوشانیده بنصف رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت همه آبها بحسب قلت و کثرت
و مواضع مختلف است و آب خالص در دوم سرد و در غایت مرتبه رطوبت از آن چیزی نیست و اگرچه بسبب بساطت غذای حیوان نشود
ولیکن بنسبت بروح طبیعی و قوه غاذیه حکم هوا دارد و بنسبت بروح حیوانی و قوه ادیس مادام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق
خورده شود باعث حفظ رطوبت غذا از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه وصول آن با عضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت
هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح روح حیوانی در حین قصور هوا و مدر فضلات رقیقه بدنیست بعنوان مرافقه و مضر جهات ضعیفه بارده و امراض
رطوبی و قروح و جراحات و دبیلات و قولنج است و اکثار او و عدم مراعات وقت او مورث سستی اعضاء عصب و ضعف احشا و
هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهیج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض بارده رطبه است
و شرط آنکه قبل از انحدار غذا از معده ننوشند مگر صاحبان معده و جگر حار و بعد از میوه های تازه مورث تکون مواد آکله و امثال اوست
و بعد از جماع باعث رعشه و خدر و ضعف معده و بعد از خواب مورث اطفاء حرارت غریزی و شرب او ایستاده و برروی افتاده مورث
ضعف معده است و بدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب بگردد در هوای گرم و ایام طاعون و صاحبان احشاء بسیار حار که از عدم
مراعات مذکوره متضرر نگردند و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و حمیات است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب
و صاحبان سده و بسیار گرم او محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرما مسکن خارش بدن و قلیل او غاسل معده است چون بنوشند
بنوشند و آب نیمگرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل سپرز و نضاعه بخارات بد ماغ و جهت ورم حلق و تنقیه معده
و جگر بیک مسهل و ازاله بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغمی شور و اعانت دوای مقیی مؤثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و
مزاج حار و تبهای حاره و مضر عصب و احشا ضعیفه است و مصلح آنها باید خوردن پیاز است و جوشانیدن آن و با صد یک او سرکه و بدستور مخلوط نمودن
او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن آن در اینصورت جمیع آبهای شور و تلخ نیز شیرین میشود و مجربست و چون شب عالی و بدستور زاجرا
در آب انداز ند باعث تصفیه آنست ماء البحر آب دریا گرم و تند و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنه او بادویه
جهت تنقیه شرب گوشت آب مرغ و مرق ماهی ماء الآجام آب نیزار و برنج زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض
سپرز و سده و استسقا و زلق الامعا و ذات الریه و تب محرقه و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادت و زحیر است و اصلاح او بجهت

آنکه گذشت ماء التراب سبزه زار ماء وردی که مانند نیزار است ماء المالح آب شور موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و دولا
مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن او با آرد جو و داده و بیخ ماء الزاب تلخ مفتح سده و ملطف
اخلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و نبیذ مطبوخ است ماء الکبریتی آنست که در زمین گوگرد در آید و آن گرم میباشد و مسخن و محفف
و مسهل و جلوس در او جهت نوبا و بهق و حکه و جرب و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و شخوص و سپرز و درد جگر و زانو و سعفه
و تعقد عصب و جراحات گزیده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است ماء الحمامات آنها گرم زاجی
و شبی و نوشادری و کبریتی و بورقی میباشد و کبریتی مذکور شد و مجموع او محلل قوتها ند و قریب بکبریتی و زاجی و شبی قابض و مانع تولد تمتن
و شرب قلیل او حابس قی است و زیاده او بغایت مضر است ماء الرفتی آنکه از معده زفت و قیر خیزد و شرب او منفح
و مسخن بدنست و سرخ کننده رخسار و جهت قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعاء و امراض حاره و مصلح او اغذیه مرطبه و ممنع عرب و کل
ارمنی است ماء المعادن آنست که از معدن مس خیزد و یا مس تفته در او انداخته باشند جهت جوشش دهان و ورم لهات و درد گوش
و تقویت اعضاء ضعیفه نافع و شرب او خطرناک است و مصلح آن بدستور آب زنگی است و آنچه در او سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج
و جهت باس بوست و آب تفته نقعی مرتبه او و در دیگ خبیث و آب تفته بطلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نعوظ و جهت خفقان
و مالیخولیا نافعست و آب نفته با آهن مذکور شد و مجموع آبهای معادن موجب عسر تولید ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق
بیدانست و در خلاف گذشت ماء البهرامج عرق بید مشک است و در خلاف بلخی مذکور شد ماء الورد گلاب است و در ورد مذکور شد
ماء القداح عرق شگوفه نارنج است و عرق بها رگویند و در نارنج مذکور خواهد شد ماء الزهر بلغت مصر اسم ماء القداح است ماء الکافور در
در کافور گذشت ماء الکشک در کفری گذشت ماء الکون شامل صحنات و ماتونست ماء الفراطن ملای فراطن است و نزد بعضی اسم
ماء القطر آبیست که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مسحوق ینا است ماء الجبن بتشدید نون زرداب شیر است که از شیر بریده و منعقد از
پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکور است و او جالی و غسال و مرطب و منفج است و جهت علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا
و جرب و حکه و ماء الصل و احتراقات و حرقت البول و ضعف گرده و حصات نافع باید بزر انقلیف ببر دار و مرطبات مثل کاسنی
و خیار و امثال آن نموده و با ادویه مناسبه آن مثل سنا و سوداء محترقه و سوداویه تعلیف شاهتره و امثال آن نموده و هر یک از سفوف و شربتها و
حبوب در دستورات ثانی مذکور است ماء اللحم عرقیست که از گوشتها گیرند و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد
کننده خون و دافع ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف
میباشد و قوی ترین گوشتها در این امر بره یکساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ و مانند آن ترتیب میدهند و دستور آنکه
گوشت ورق کرده را از استخوان و چربی جدا سازند و هر آنچه بجد یکه با آب یکسان و آب غلیظ گردد پس عرق کشند و اگر تقویت
زیاد مراد باشد لحوم را با قدر مناسبی از ادویه مناسبه و ادویه عطریه بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشیاء حاره لطیف طبخ دهند و تقطیر
نمایند ماء الرماد آب خاکستر است و اختلاف قوه آن باختلاف اصل او است چه آب خاکستر بلوط و اشجار حاره قوی تر میباشد و
مجموع او گرم و معفن و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال او در خارج جایز است نه شرب آن مگر قدر بسیار قلیلی و آن زمه
گوشت زیاد در جراحتها و منقی و مجفف آن و نطول او جهت درد عصب و فالج و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع و شرب بسیار صاف و بقدر نیم مثقال
جالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال طوبی و مخشن و مصلح او روغن بادام است و نیم وقیه آن جهت خون جامد در عضو صاحب
ضربه و سقطه و در شکم منجمد شده باشد و جهت رفع سمیت گزیدن رتیلا مفید است مالیقراطن اسم یونانی مالی بمعنی عسل و قراطن است
و ماء القراطن که مستعمل اطبا است محرف او است و آن عبارتست از ماء العسل که دو جزو آب باران و یا آب صاف با یک جزو عسل بجوشانند
تا ثلث بماند ملین طبع و رافع قی و اذیت ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضاء بارده و مقوی اعضاء بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ
و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشا و صفراوی مزاج و مصلحش ربیب سوماق و قدر شربتش تا نیم
تاسی مثقالست ماء الحمیه آنست که از بلاد چین و هند آرند غلیظ و سیاه و بدبوی گویند از نوعی ماهی حاصل میشود در سیم گرم و خشک

وطلای او رافع قروح و آثار و حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جاذب رنگهای اعضا است دیگر وزن و بدستور در استسقا عصب
و عروق پاره شده مفید است مانون بتای مثناه فوقانی اسم ایست که زن ماهی که سود ترشح کند و بعربی مار النون نامند گرم و خشک
و حفظ او جهت اخلاط غلیظه و ورک و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است مانت اسم فارسی لبن
الخاص است ماهو دانه اسم فارسی دانه نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدند است ساقش قریب بذرعی
و سطبری انگشتی و برهای ساق او در زرد شبیه است ببرگ بادام و برگ شعبهای او ریزه مایل و شبیه ببرگ زراوند طویل و گلش زرد و ثمرش در غلافی
مخروطی شبیه بخیار کبر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و از کرسنه بزرگتر و پوست او غبر مایل بسرخی
و باطنش سفید و شیرین و جرب و بیخ او باریک و شیراو در سیم گرم و خشک و برودت دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند زر هند
و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او با خرو سال لدر مسهل و محلل و بیخ و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع نمودن دانه او مسهل
و شرب کوبیده او در اسهال قوی تر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مواد سوداوی و مضر به معده و مصلحش انیسون و مضر سقل و مصلح
او کثیرا و قدر شربتش از حب اول از سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شرب آب سرد معین فعل او است و بالفعل بجای ماهودانه حب
السلاطین مستعمل است و مفقود الوجود است ماهی زهرج فارسی است و بعربی سم السمک نامند و قسمی از فلوس است و بترکی عرفو
گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بذرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او رسته بهیئت سرد و پوست
ساق او مایل بزردی و با اندک حدت و مستعمل است چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس گردد و بر روی آب آمده میمیرد و
در سیم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و شقاق و قدر
شربت از جرم او با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا و نشاسته و انیسون است ماذریون معرب مازریون فارسی
و بیونانی خامالانا مند نباتیست بقدر درخت سماق و شیردار و برگش شبیه ببرگ زیتون و بازکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق مایل بسفیدی و غیر
مستعمل و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی مار صفرا و اقسام او گرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف
گرده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرک زخمها و دفع خشکی آن و با موم و روغن جهت جرب متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز
مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دو درهم او کشنده و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مغثی و مورث غم و کرب
و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و شیر گیاه و محرق و اکال کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق تدبیر آنست که
برگ قسم کبیر او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را ورتب سوس و زیره و نمک هندی و در اسهال مار صفرا دریا
و نوبال النحاس و هارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و امثال آن اضافه نمایند و شربت او در آب عنب الثعلب و آب رازیانه
و خیار شنبر اولیست و اگر بکوفته او را در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و آب صاف او را با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا
روغن بماند و از آن روغن از یکمثقال تا سه بنوشند بغایت است ماميثا اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن
برگش مایل بسفیدی و با زوایدش اره و با زغب و با رطوبت چسبنده و گلش زرد و مانند خشخاش ساحلی متقرن و ثقیل الرائحه و تخمش بقدر کنجد
و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن و بغلاف منحنی میباشد بخلاف خشخاش بحری و شاخهای ساحلی در زمستان سبز و در بهار عود
میکند بخلاف ماميثا که اثری از او نمیماند و در سرطان میرسد و او را کوبیده قرص میسازند بهیئت بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست
در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی و قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع و قابض و محلل و مقوی
اعضا و عصاره مجففه او بهتر از جرم او است و طلای او جهت اورام حاره و بادسرخ و درد سر و مفاصل و سیر و هجی که بسبب حرکت در بغل و ران
بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک او با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره
و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلح او بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش سماق و تخم او و سماق و تخم او بسیار مسمن بدن و یکمثقال او قاطع
اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری و حمره و درد نقرس مفید است مامیران قسمی از زردچوبه است و شاخهای نباتات او از زمین
مرتفع و برگش شبیه ببلبلاب و مایل باستداره و سفید مایل بزردی و بالزد جست و بیخ او پر شعبه و کوچک و گره دار و غیر مستقیم و در اکثر آنها

اوریشها باریک شبیه بموی و نبتش نزدیک آبها است و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی سفید و بهتر از هندی و غیر هندی و چینی
بسبزی میباشد و تخمش شبیه بتخم ... آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا سه سال باقیست ملطف و مفتح سده و مفرح جلا و جالی و محلل و شرب او جهت
یرقان و بخیش ... غلیظه و طلای او با عسل جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و آثار و خوانیدن و جهت درد دندان و سعوط او جهت تنقیه
دماغ و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و شربتش نیم ... و بدلش بوزن او زردچوبه و نصف او ...
مارگیاه اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع و برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و ثمرش شبیه بسر مار و نبتش حرم جبال آذربایجان و اکثر
از متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده در شوربا کرده میخورند دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط دیده اند که یکهفته بعد از او چیز
سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار منی و جماع نمایند و در حقیر آنستکه او انگیون باشد مالیا نزد بعضی مرانت و بولس گوید درختیست در
بلاد شام که خوردن برگ او دفع سم افعی میکند و طلای پوست او که بوزانیده باشند رافع برص و خوردن نشاره چوب او کشنده است ماش است
ماش از حبوبات معروف است در آخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط
صالح و مسکن حرارت و التهاب صفراوی و قابض و موافق کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم لهات و درد
سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد فربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح
و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در فربه روغن بادام است و آب قرطم و بدلش باقلی و در مبرد ...
و خردل و مصطکی است و از خواص او آنکه با وجود برودت تخم ریگ سودا و جذام میکند ماش هندی حب المقلب اند ماس اسم
الماس است از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیده ... قسم سفید او کمتر از ... و قطعات بزرگ از او یافت شود و او را ماقدونی
نامند و قسمی مسمی بحدیدی و در رنگ مانند مغنیا است و قسمی مسمی بقبرسی و در سفیدی مانند نقره است و آتش در او اثر میکند و لهذا نزد بعضی اقسام
الماس جیئی گویند سرخ و سبز نیز نیک از آن میباشد و بهترین او ماقدونی و زبونترین او سبز ... چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در
چهارم گرم و قلیل او قاتل و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مدرس او مانع صرع و گذاشتن او بر دندان
او است بدون ... از خواص او آنکه بغیر ... مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سرب در او مؤثر است ماریکوا
اسم فارسی است و ماریکوانیز نامند نباتیست و شبیه بدرخت گز و از زمین سخت میروید و شاخهای او بسیار تا بقدر پنج ذرع و برگش
کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل سیب و بوی ثمرش در میان برگها و مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه
و بسیار نرم و قسمی از فلفل ... است و چون کرسنه و سبیله و سایر حبوب را در آن جوشانیده خشک کنند طعم او را از فلفل تمیز نمیتوانند کرد
در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک و بغایت سرخ کننده رخ و رافع اورام بارده و آثار جلد و جلای
خاکستر جمیع اجزا او رافع کلف و فرزجه او مدر حیض و طلای برگ او با آب سرخ کننده و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است ماسقودر
دوای هندیست گیاه او شبیه بریحان و برگش مانند برگ مورد مایل بتدویر و در رائحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین گرم و خشک و لطیفتر
از یاسمین و برگ او را جهت عطریت داخل روغنها میکنند و در جمیع افعال قریب بسنبل است ماغر بفارسی بز و بترکی کجی نامند گوشت
او نسبت ... سرد و تر و کثیفتر از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرما و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرما است و مویا
و ترشیها و نمک با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله مافوق شش ماهه با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف است
و پیه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها و شراب او جهت رفع سم ذراریح و جزیره او با نشاسته و آرد برنج جهت
سحج و اسهال که از اغذیه بهم رسیده و افراط عمل دوای مسهل و حقنه او با آرد جهت قرحه امعا و ضماد او با سرگین و زعفران جهت نقرس
مفید و طلای سرگین او بغایت محلل و جهت ورمهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته او لطیف و طلای او با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت
جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه شهدیه و با زرنیخ جهت کوک کردن انثیان از مجربات و شراب او جهت گزیدن
هوام و رفع یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک او را بالکنه جهت رفع ادرار حیض از مجربات دانسته اند
و طلای پخته او با شراب یا سرکه جهت جذب سم هوام و داغ کردن با او جهت عرق النسا از مجربات و مشهور بداغ عربست بدین سرگین بز را

افروختنه ودرچشم چکیده در موضع عمیقه تحت بندپا ومحاذی ابهام است که هشت وچون حرارتش کم شود تبدیل بدیگر نمود تا حرارت
او محسوس در ورک کردد ومحرق وغیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارده وباسرکه جهت حاره آن وطلای مطبوخ او با بول اطفال جهت قولنج
بلغمی ورياح غليظه وتحليل ما صفر وباشراب وجلبه جهت تحليل اورام مفيد وطلای سم سوخته او باسرکه جهت داء الثعلب وسنون او باشل او بنمک
جهت رفع زردی دندان وعفونت لثه وباسرکه جهت تاليل منکوس وبخور او جهت گريزانيدن حشرات نافع وشرب سم سوخته بز با عسل جهت رفع
بول در فراش مجرب دانسته اند وقدر شربتش تا ۲ درهم است واکتحال زهره او رافع غشاوه وطلای او جهت داء الفيل ونوشه مفيد وزهره بز
کوهی پادزهر سموم هوام است وجگر بز سياه را چون شرحه کرده زهره او را با او مخلوط کرده ودار فلفل وزنجبيل پاشيده خوناب مترشح کباب
او را در چشم کشيده جهت شبکوری مجرب دانسته اند وچون کرده او را شرحه کرده وکوکرد در آن پاشيده کباب نمايند وآب مترشح او را
برهق طلا نمايند در روز زايل کند واز مجربات شمرده اند وبليموس واغازيون گويند که چون خصيه بز را شکافته زراوند مدحرج ونطرون
وزيره براو پاشيده خشک کنند يکمثقال او جهت کرم بهرق بود ودرد جگر ودرد مثانه ومداومت او جهت تقويت باه عجيب الاثر است
وچون با بوره وصعتر خشک کنند يکمثقال او باسرکه عنصل رافع سپرز است وچون بز نر چهارساله که در فصل دل بغينه انگور نخورده خون
اول وآخر را نگيرند وخون وسط را در ظرف سنگ بگيرند وبعد از بسته شدن ريزه کنند وبر روی کاه وغربال در سايه خشک نمايند واورا
نامند در ريختن سنگ گرده ومثانه بعديليت وچون شاخ وسم بز را باترب وعسل وبيد انجير تقطير کنند معادن وجميع اشياء صلبه را نرم سازد
وچون سم او را حل نموده مدار کرد غايت سياهی است ويستن پوست سر بزغاله بگرمی ودنج آن بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن نافع
مفيد وضماد مغز سر او مرطب قوی وتليين دماغ وعضلات است ماک الخرين بفارسی بوتيمار نامند واز طيور آبيست گردن وپاها دراز و
کوچکتر از کلنگ وسفيد ودر کنار آبها مجاور وسر بزير فکنده ميباشد در دوم گرم وخشک وگوشت او محرک باه ومقوی گرده وغليظ ومولد
رياح ومصلحش ادويه حاره وطلای پيه او جهت خون بواسير وضماد خون او در حمام جهت منع نزلات مفيد است مارماهی شبيه بمار وزياده بر سر
وسفيد واز دنباله تا سر از دو جانب نقطه دار است وبدو آب مانند ساير ماهيان ميايد گرم وخشک او مسمن وجهت درد کمر وتحليل رياح وقطع
سيلان خون مفيد است مالیا لوس مالیا است مازر مازريون است ماسقود ماسقدونت مانظريا زاج الاساکفه است
مارش ومارقون اسم رازيانه بری وبستانيست ماموت ماش است ماذيقون يونانی مقل است مائة الرأس اطراطيقوس است
ماقن يونانی لبسا است ماسيقا يونانی اترج است ماساج يونانی اسم مغر است ماکسلوفا يونانی وماروی مرماحور است
ماليسنوريون ومالنوس خرنوب سياه است ماقاريون دبوشيت مالاکشيرون سولمنی وماهتان ساد جت ماقرطا ليقرات
مالی اسم يونانی عسل است مانيسوقلن بادرنجبويه است مالوسيون نبات قفه است ماشيا ارغاموئيت ماقدونيا فطراساليون
ماهی روبيان اسم فارسی روبيان است ماويان اسم فارسی نماکست ماه پروين اسم فارسی جدوار است ماهی پينی دار اسم فارسی
دلفين است ماهی اسم فارسی سمک است ماهی شور اسم فارسی سماريس است ماهی مرکب اسم فارسی سيبيا است ماهی پرنده
اسم فارسی شفنين بحريست ماهيابه اسم فارسی صحنات است مازو بفارسی عفص است مار بفارسی حيه است مارچوبه بفارسی طحلبيت
ماهی زهره کوهی اسم فارسی قلوس است مامالی بلغت اصفهان حردونست ودرشکاين ماچه کور نامند ماستو چيچکی بترکی کيسج است
ماک اسم هندی يافوت است ماجوبل بهندی عفص است ماکی بهندی ذبابست ماريانيا بهندی راسخت است ماتی بهندی طين
مائی بهندی ثمرة الطرفا است مان بل بهندی جوز القی است ماهليک بهندی نوعی ارزش است منک بنادر جبت متی نغلاج
متر بهندی کرسنه است متها بهندی ميغن شيرنيت متاسرين بهندی جدوار است متاکهار بهندی بيش است متاکونت بهندی
قسط شيرنيست مشان بناد شلته اسم عربی نباتيست گرم دانه مزاولست وآن دو قسم بکری شاخها بقدر زرع وزرع ونسعد ودرشت وبرگش شبيه
ببرگ مانديون وزرآن بازحرو بارطوبت چسبنده وگلش سفيد مايين کل نرم وبرگ شبيه بتخم مورد مايل بسفيدی و بعد از رسيدن
سرخ ميشود وپوست او صلب وسياه ومغز او سفيد وچرب ملق ودود مانه نيز نامند در سيم گرم وخشک وبرگ وتخم او مستعمل يکدرهم او
باحرير ما مسهل قوی بلغم وقسام کرم ومانع صعود بخارات بدماغ وطلای کوبيده او بر نبا عث ادرار عرق بسيار ومطبوخ او با زفت جهت جرب

ماک الخرين
مارماهی
مالیلوس مازر ماسقود
مانظریا مارش مارقون
ماموں ماذیقون
مائة الرأس ماقن
ماسیقا ماساج
ماکسلوفا مالیسنوریون
مالنوس ماقاریون
مالاکشیرون ماقر
مانیسوقلن مالوسیون
ماشیا ماقدونیا ماهی
روبیان ماویان ماه
پروین ماهی پینی دار
ماهی شور ماهی مرکب
ماهی پرنده ماهیابه
مازو مار مارچوبه
ماهی زهره کوهی مامالی
ماستو چیچکی ماک
ماجوبل ماکی ماریانیا
ماتی مائی مان بل ماهلیک
منک متی متر
متها متاسرین متاکها
متاکونت مشان

وقوبا وبرص ابيض مؤثر وبتادو کشنده موش سيح وجهه عظيم ودرم حار وبرگ او در افعال مثل تخم او ودر سرکه ساييده او جهت
استسقا بغايت مفيد عليق باقلا وعدس مسهل بدفق ومحمول او قاطع حيض ومخرج آن وسخن فرج وسوق جماع وملذذ آن ورافع
رطوبات فرج ومعين حمل وقدر شربتش در مطبوخات تا ۳ درهم وبايد با روغن بادام وصمغ عربی استعمال نموده ودر هوا بسيار سرد وبسيار
گرم وضعيف الابدان حاجت بنيت وقسم ديگر او در مصر کثير الوجود وسنت وکنار آبها ودر بحر او نشانش بقدر دو شبر وچيزی برگش مانند
برگ اهل ودرپهلو هم وگلش زرد وباريک وتخمش مايل بسفيدی وبقدر تخم انجره در سيم گرم وخشک وبرگ خيسانيده او در سرکه با ۲ درم روغن
بادام مسهل اقرای ماء صفرا وبلغم خام وضماد او منقی زخمهای کهنه ورافع گوشت زياده ودر ساير افعال مثل اوليست منکت سوس است
مثلث العجم زعرور است مثلث آب انگور است که دو ثلث او بسوزد ويک ثلث او بماند منافع او قريب بخمر ومولد خون صالح ومقوی
هاضمه وموافق صاحب آبله وحصبه وذات الصدر وذات الجنب ومقوی باه مبرودين واکثار او مضر محرورين است مج نفيج ماش است مجنون
قسمی از عنب الثعلب است مجری براد وبلام اسم هندی تخت مجيت اسم هندی فوه است مخری اسم هندی افسنتين است مجنج بقا
گل خوش نظر نامند نوعی از ياسمين ودر دوم سرد وخشک فاتر ورافع اسهال وسيلان خون وجهت زخم تازه وعصاره او جهت کرم گوش و
قرحه ودرد آن نافعست محموده سقمونيا است محلب درخت حب المحلب است وگذشت محروث بيخ انجدانست واعم از
بيخ کوله برکه انجدان سفيد است وازبيخ کماه که انجدان سياه باشد مجاحم بلغت اندلس مخلصه است مح زرده تخم مرغست مخلصه
اسم نباتيست که در استعمال وخلاصی از سم هوام سيد هدو لهذا باين اسم ناميده اند واو عجيب الکون مختلف الشکل ميباشد وهفت قسم او را
مشاهده نموده اند ومجموع او با تلخی وکل همه انواع او با تلخی وکوس وشبيه بحجه ميباشد وبعضی اشاعها ساق وبرگ مانند برگ کرفس
واز آن نزمتر واز اول تا آخر آن منفرق وچند انگشت شاخ او دراز گرد دو برگ او ريزه تر ميشود تا حد برگ کتان وگلش کبود ومنکوس
وبعضی گلش ما بين کبود وسرخی وقسمی از برگ ريزه وگل سفيد وبازرد وبا اندک سياهی واين قسم را اس الهدهد نامند وقسمی ساقدار
بقدر دو شبر تا يک شبر باريک ومستدير وشاخ وبرگ وگلش شبيه بصورت عقرب وکبود نيزنگ وقسمی ساق مربع وبرگ مدور ومشقق
وشبيه ببرگ بادرنجبويه وقسمی کم برگ وشاخهای او صلب واغبر ودرآن قسم زغبی نقش شبيه بباپونه اما درد وقسمی مثل بابونه اوراق ريزه
ندارد ودر بلاد شام کثير الوجود است وبهترين او قسم اول وآنچه در اراضی صلبه آب رعد برويد تا پست مثال باقيست در اول سيم گرم وخشک
وشرب او قبل از سم وبعد از آن دافع ضرر آنست ودر نفع قولنج احمر عجيب الفعل جهت تحليل اخلاط لزجه وکمر ومفاصل ودرکه وتقويت
معده وجگر وسپرز وعصاب مفيد وقدر شربتش يکمثقال است وچون در اول تحويل آفتاب بحمل ۲ روز از تخم او بقدر يکمثقال بنوشند
در آنسال از هيچ سمی ضرر نرساند وعرق مخلصه محلل وملطف ورافع قولنج ريحی ومقوی اعضا رئيسه موافق مبرودين است وبعضی در ترياق فاروق
قائم مقام قمر دانسته اند مخ مغز استخوانرا نامند گرم وتر وملين وکثير الغذا ومسمن واکثار او مفسد اشتها ومورث غثيان ومصلحش صعتر
ودار چينی ودر محرورين سکنجبين است وطلای او جهت صلابت عصب وترک بعض وشقاق نافع وبهترين او مغز ساق وقويترين او در طليه از
گاو است مخيض بفارسی دوغ نامند وبترکی ايران وبهترين او تازه آنست که دهنيت او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد ورطوبت او عاين
ومسکن غليان خون ومحرک باه محرورين ومشهی ومسمن ومطفی حدت سمومات حاره وجهت دق وتشنگی ومعده حار والتهاب جگر وباخبث
الحديد واطريفل جهت تقويت معده وداغ کرده او باسنگ وآهن تفته جهت اسهال دموی صفراوی خصوصا با طرثيث وقوابض ومطبوخ
او با برنج وآرد جو بو داده بهترين اغذيه صاحبان اسهال حار وجهت تسکين ورم ودق با نان خشک از ربع رطل تا نيم رطل بايد داد ودر دق تا نزا
زياده از ده رطل جايز دانسته اند وچون تخم خرفه را کوبيده با دوغ تنقيه تا ۳ مرتبه کرده وخشک نموده باشند شرب اندکی از آن دافع تشنگی
وخواهش است تا چند روز بکند واز اسرار تاسين است ودوغ در بهار خلطی متعفن ميکردد واصلاح آن بنقی وشرب سکنجبين وغير جليست وچون
در معده بارد ترش شود مورث دوار وغشی گردد واصلاح او با فلافلی وجوارشات است مخاط شيطان چيزيست که با بعضی احجار ميباشد ودرنش
نيسوزد وضماد او در تحليل وردع اورام حاره وبارده قوی الاثر است مخلص الاکبر اسم معجونيست يونانی سوطير نامند مخيطا ومخاطه اسم عربی سبستانست
مداد بفارسی مرکب نامند وعمل واقسام او در دستور است مضنه کور است مراد طبا وقسمی است که از دوده درخت صنوبر يا دوده روغن تخم کتان

منکت سوس مثلث العجم
مثلث مج مجنون
مجری مجیت مخری
مجنج
محموده محلب محروث
مجاحم مح مخلصه
مخاط شیطان
مخلص الاکبر مخیطا مداد

وصمغ عربی و با مغز الجلوز و زاج زرد ساخته شود در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که او سرد و خشک است و از اجزاء درخت فوفل میسازند و
طلای مداد هندی جهت اورام و بستگی اعضاء و برکف پا جهت جذب حرارت تب و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف نافع است و مغز هندی او
جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تحلیل رفع نباید کرد تا خود بنفسه رفع گردد و دیسقوریدوس گوید که آن
مداد با آب سرد دافع سم عقرب است مدام اسم خمر است مدمل الجراح اصابع فرعون است مرزنجوش معرب مرزنگوش فارسی و غیر آذان الفار (مرزنجوش)
است چه ملار که او شبیه بگوش موش نیست و از جمله یاسمین خوشبو است و در فارسها زرع میکنند برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید مایل
بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شفافست و مؤلف مغنی اشتباه نموده که آذان الفار باشد و مؤلف اختیارات اشتباهات زیاده بر
آنست که در اینجا باید تصریح باید نمود در آخر دوم گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول و
حیض و مفتت حصات و مفرح و مسخن اعضاء و مجفف رطوبات معده و امعاء و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقاء و سده جگر و سپرز و دماغ و جهت
خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس زکام و عسر بول و احتباس
حیض و شرای بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و برگ خشک او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت گزیدن
عقرب و جهت کلف و بدبوئی عرق و با موم روغن جهت التواء عصب و اورام بلغمی و با مغره جهت ورم حار چشم نافع و با برزانجنج جهت ورم انثیین
مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و تقویت مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت شقیقه دماغ و لقوه و صرع و خوابیدن او
با نمک فروبردن او جهت رفع سیلان آب دهن و اکتحال آب او جهت ابتداء نزول آب و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت
رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا ۲ مثقال و در مطبوخات تا ۷ مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است
و روغن مرزنجوش که آب او را با مثل او روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح
سده و گرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوای وبائی و گریزاننده هوام است مران بفتح اول و تشدید ثانی درختیست (مران)
در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزاء او تلخ و بسیار بلند و در غلظ و نرمی و گرهها مانند بید نی و بیان و از آن نیزه میسازند و مشهور بنیزه
نی است و نزد بعضی مران و مالیا یکیست و بقول صحیح دو است چه در افعال قریبند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه
مران را برگ شبیه ببرگ نونست و برگ قرانیا شبیه ببرگ ترنج و از آن کوچکتر است و درخت او بسیار بلند نمیباشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر
مران شبیه ثمر او و با عفوصت بسیار است در دوم گرم و خشک و بقدر درهم برگ او سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و
ثمرش مانع تخمه و ضماد سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزاء او قاطع رعاف
و فرزجه او حابس حیض و ضماد سوخته او را با سوخته پر سیاوشان جهت دراز کردن موی مجرب دانسته اند و گویند نشاره چوب او بقدر دو
درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است مرآب منجمد درختیست مغربی شبیه بدرخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت (مرآب)
دکر فن آب سایل از آن حاصل میشود و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی رنگین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و تند بوی
و سبک وزن و زود شکن صاف است و بعد از شکستن در او سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و این قسم را مر صاف نامند و آنچه در ساق درخت
مانند صمغ منجمد گردد مسمی بمر البطارخست و آن نند میباشد و در خوبی قائم مقام قسم اول است و آنچه آب افشرده اجزاء درخت را خشک کنند
بسیار سیاه و بدبوی و تند و قتال است و شرب او جایز نیست در آخر سیم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا ۲ سال باقیست و مفتح و محلل
ریاح و اورام و با قوه قابضه و مجفف بلغم و شرب او مسهل ماء اصفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم نیم شت
نیمدرهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات است و جهت سرفه کهنه و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعاء و درد گرده و شانه
و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرت سموم بارده و طلای او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن
و با نبیذ مالیدن جهت بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن زیتون و لادن جهت ریختن موی و با سلیخه و عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج جهت
جرب و سعفه و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پا راست گویند تجدید هم کے جماع اسکته تا زایل نکنند تسکین نیابد
و طلای او جهت حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت مؤثر و با حیوان صدف جهت التیام زخم عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان

و غضروف و با سرکه و آب چغندر جهت فتق و لاله و با آب ترب جهت خون منجمد تحت جلد و با کوکر جهت جرب و اکتحال او با ادویه عین
جهت بیاض چشم خصوصا با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت رمد و با آب حلبه و گلاب جهت
قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب جمول و با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن زیتون
جهت تقویت دندان و لثه و تعفن او و با سرکه و عسل جهت خون بن دندان و ذرور او جهت قرحه سر و بر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب
بارتنگ بشویند و فتیله او با افیون و جند و ماش جهت درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم او و سعوط او با آب مرزنجوش جهت منع نزلات
و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و حقنه آن با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوئی آن و رایحه آن سموم است و مصدع
و باعث سده و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک مثقال تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط
تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش سوسمائی و جند و فلفل است بحسب مراعات امراض و در دوده مر لطیفتر از او و مجفف و مستی او در افعال مثل
او است مرطوس اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار و برگش بخاری مو و هم چسبنده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تند بو و تلخ در سیم (مرطوس)
گرم و خشک و طلای او دافع سموم و سوختگی او را که ۳ بار در حمام بمالند دافع جرب و دو وقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است و سنون او
جهت تقویت لثه و جراحات و ذرور خشک او جهت التیام زخمها و تعلیق او جهت عسر ولادت مؤثر و در خلاصه مذکور است که برگ او را
غرس کنند درخت سپستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز قطر بار میآورد مرار بضم اول و تشدید ثانی (مرار)
اسم عربی خاریست که در آخر بهار میرسد و در مصر بریه و در دره نامند برگش مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در نباتش
مانند درخت شغبها از یک بیخ میروید و گلش زرد و در آخر خاردار و شبیه بشکاعی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و قوتش
تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده میخورند و نبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا شوک الجمال
نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سده و جهت ضعف جگر و علل قصبه
ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهت سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهت رمد و سعوط دانه او با شراب جهت
سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا سه درهم و از آبش تا یک اوقیه است مرو اسم جنس است و انواع او را هر یک نامی مخصوص بر (مرو)
آبرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوئیست که مرماحوز نامند و اصناف مرو چهار است
و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهر آنکه آبرون باشد و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بو میباشد نسبت بمرماحوز
و او را اشموسا نامند و بجبرا مرو تلخ و آن مرماخوس است و یکی را دار مک نامند و آن مرماطوس است و مرماز او ماسرجویه چهار نوع او را ذکر
و مرماطوس و مرماز او و مرماحوز نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشکند و محلل ریاح و بلغم و مفتح سده و مقوی معده و منضج ورم
صلبه و دمل و مدر بول و عرق و دافع ریاح جوف و استسقاء و درد اعضاء و تخم آن لعابی و ملین طبیع و بو داده او قابض است خصوصا با تخم
حماض و رافع اسهال دموی و قرحه امعاء و صحیح است نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است و گویند چون قطره آب برادر بخته
و بانگشت بمالند و لعاب او بماند کی روغن یاسمین سه روز ناشتا بیاشامند شرای سوداوی را بالکلیه رفع میکند و مجربست مرازاد
بفارسی مرو آزاد نامند ماسرجویه گوید که آن بحشاخ باریک میروید و بقدر شبری و قریب بجعده و زغب مدحرجه کوچک از ساق تا آخر در بن
پنبه محلوج بسیار رقیقی است و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر با برگهای ریزه آمیخته و بسیار خوشبوی و حقیر در جبال فیروزکوه
بسیار مشاهده کرده ام اقدام نموده و سطوالیس خشکی او در اکثر از گرمی دانسته و او مدر حیض و مقوی اعضاء و محلل ریاح و دافع امراض بارده رحم
و جگر و معده است و سعوط آب او با روغن بنفشه جهت سده و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید مرماحوس بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نیز
نامند و شبیه مرماحوز و برگش شبیه بلبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش مدور بخلاف سایر اصناف که طولانی و مراد از مطلق
تخم مرو تخم این صنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مفرح و در همه افعال مانند مرماحوز و شکوفه او را امین الدوله سرد
و تر دانسته است مرماطوس معرب بریست و قسمی از مرو سفید و بفارسی دار مک نامند نباتش مانند کاهو و برگش شبیه ببرگ خبازی و از آن
کوچکتر و با تشریف و در افعال مانند مرماحوس است مرماحوز براء مهمله و معجمه مرو جبلی است و بفارسی مرو خوش گویند ساقش زیاده

برشری و باصلابت و برکش باخشونت مابین تدویر و درازی و مابین تیرکی و سبزی و مایل بر اغبری و خوشبو و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با عفوصت
و تخمش عدلائی قریب بتخم کتان و گلش مایل بتیرکی و زردی و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین مستی شراب و مفتح
سده دماغی و جهت خفقان سوداوی و قی و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و درد حوامل و بدستور نطول طبیخ او
جلوس در آن و فرش برگ تازه آن در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی و قدر شربت از برگ و گل و تخم او
تا دو درهم و از آتش تا یک وقیه و مصدع و مصلحش مورد و بدلش با درنجبویه است مری اسم عربی و مشتق از مر است و بفارسی ابکامه نامند و از
ادویه قدیمه و مخترع اطبا و کلدانیون است مادهٔ او را فودج نامند و نان ساخته در تنور بپزند و او را با هموزن او فودنج و مثل آن نمک
در بع او را زیانه و تخم مبرو دبن قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و غیر آن با آب خمیر کرده و بهترین او آنکه آرد جو و فودنج بری را
در تابستان خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر او بپاشند تا سیاه و متین گردد پس در آب
حل نموده و صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک و هاضم و مشهی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف
غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت کرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شربت او چند روز با
قدری نمک جهت لاغر کردن بدن از مجربات است و حقنه او جهت قرحه امعا و قولنج و درد ورک و نطول او جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت
ورم لهات و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان ذائقه مؤثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحب فارش بدنست و مصلح او لعابها
و چربیها و شیرینیها است و قطور او در چشم مانع بروز آبله و اگر بروز کرده باشد دراز اله او از مجربات دانسته اند و بافعل ابکامه مشهور در بعض
بلاد که بجای مری استعمال میکنند بجای آب ماده ابکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند و او را قوت مسهله ضعیف و قوت
تفتیح غالب و مضر امعا است و در حقنها استعمال او جایز نیست و در صفاهان بجای سرکه در شیر حل میکنند و معروف بکومه و در جزء
کاف مذکور شد مرسیطس سنگیست سیاه مخطط و سبک و بعضی آن لاجوردی و چون بسایند رائحه اخمرا دار و ظاهر میشود و از مغرب آرند
وضماد او جهت نمله و شرب سعفرا و ارجه و وجع الفؤاد مجرب دانسته اند مرداسنج معرب از مرداسنگ فارسی است و او از سرب و قلع و
سایر معادن سوای آهن بعمل میاید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است غیر معمول و مایل بگرمی و در آخر سیم خشک و مغسول او سرد و
خشک و سفید کرده او الطف و اقویست و طریق ساختن او و احراق و غسل و سفید کردن او در دستورات مذکور است و اقسام او سم قاتل با
قوت محلل و قابض و مبرد و بغایت مجفف و سدد و حابس و برنده گوشت زیاد و رویانیدن صالح آن و التیام دهنده زخمهای عمیق
و چون در سرکه کنند ترشی از او زایل کرده قریب بشیرینی عسل سازد و طلای او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنها حابس اسهال
و قروحی و سحجی است و طلای کلف و مسکن حدت ادویه شده و جهت دفع بدبوئی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و سحج و علدایت مؤثر است خصوصا
روغن گل و مورد و طلای او با روغنهای مذکوره بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهت رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد
سخت جلد و خشکی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهت قمل و در اکتحال جهت سلاق و جرب و ناخنه و قرحه سفید و چون با روغن
زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ شود بهترین ادویه شقاقست و سائیده او با پشل او کوکرد که با سرکه و روغن مورد طلا کنند جهت شری
و جوششهای پر آب نافع و امین الدوله التیام و شفقه زخمها بالذات از او دیده اند و معین ادویه مناسبه دانسته است و تجربه نموده که
خوردن نیم درهم از سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم و مجربست و شیخ الرئیس نیز فرموده که زنان در بلاد ما با طفال بجهت قرحه و
اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که بجهت رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میکنند تا آن کرمها دفع شوند و مانع نکو نند
و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است و در درهم او کشنده است با حتباس بول و انتفاخ شکم و حبس عظیم و ضیق النفس مرغزی لغت
سریانیست و بفارسی برزغز نامند از انواع مغزه موی او دراز و بسیار نرم و اکثر شقفیه میباشد لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه و مسخن
مبرودین و مقوی کمر و کرده است مرقشیثا اسم یونانی سنگیست و از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هر یک در رنگ شبیه یکی از معادن
و غیر از آنها بخلاف مغنیسیا که برافست و گویند هر یک در معدنی بهم میرسد و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از آن استخراج
میکنند قویترین همه نحاسیست در آخر دوم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز نیست و ماده ایکه مانند غبار نشیند در اطلیه

نفعی ندارد و محرق او که بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول او سرد و طلای او با سرکه جهت درد و برص و نمش و کلف و تنقیه زخمها
و حرارت عسل و با زرنیخ جهت تحلیل اورام مفید است و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمات آن و تعلیق آن بر اطفال دافع فزع است مراره
بفارسی زهره نامند خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در اینجا مذکور میشود و مجموع او گرم
و خشک و مفتح سده مصفات و دافع ظلمت بصر و شدید النفوذ و طلای او بر ناف و شیاف او مسهل طبع و فرزجه او مدر حیض و بهترین او
زرد مایل بسرخی و زبونترین او در نجاری و لاجوردی است و استعمال او جایز نیست و قویترین همه زهره شیر است و ضعیفترین همه زهره خوکست
و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره ذکور و از ذبیحه حالت شیخوخی و کرسنگی و حرکت مفرط قوی الحرارت و علاوه
آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل رافع خنازیر و از کرگ رافع برص و بهق و از هدهد با عسل رافع
ورم جراحات و سعوط زهره قنفد با حضیه الثعلب رافع صرع و شرب بکدرهم او با یکدرهم سوم مخرج جنین میت و از مجربات شمرده اند
و شرب زهره آهو و الاغ با روغن تازه گاو و ناشتا دو دم رافع بهق و بوست و سعوط زهره اردک خانگی رابرا علیل مورث لذت عظیم
زنان و محبت مفرط است و طلای زهره گنجشک یا عافر قرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و خصیه باعث شدت نعوظ
و تا کف پا را بزمین نگذارند رافع او نمیشود مرجان معروف و بهندی بسد نامند و نزد بعضی برار از بسد بیخ مرجانست و مرجان درشکی کمتر
از بسد و در سایر افعال مانند او است و بکدرهم او را یاد زهر جمیع سموم دانسته اند مرزنجوش تعالیطیست مرطیس قسم سیاه مرسیطس است
مرنج بلغت اکسیریان حدیدست مرنج بجای مهمله مشتق از ندحت و آن خرم است مرنجه بجای معجمه بدستور اسم خرمست مرزنیلیغت مصر
مرار است مرزوش و مرزجوش مرزنجوش است مروسی اوطای یونانی اذان الفار است و مردکش دیوس بمعنی موش است و او طا بمعنی
گوش است مرانیه هوا المجوس است مراهیه اسم فارسی هوم المجوس است مرمامان و مرد چینی و مرد شیرین مرماحور است مرو اسلال
و مرو بری مرماطوس است مرو آهرم و مرماجونه و مرو تلخ و مرو سفید مرماهوس است مرو آزاد و مرمازاد است مرتک مرد اسنگست که
سفید کرده باشند و مطلق او مریق اجر یقی است مرقاعی کفیشون است مربافلن یونانی و بمعنی هزار برگ و آن خرنیل است
مربافلن هندی طریفیلون مرقد شامل جوز ماثل و افیونست مرسیا عربا یونانی آس بریست مرسیا امارس یونانی آس بستانیست
مرطوش نزد مؤلف حاوی الادویه مرماحور و نزد بعضی مرطوس است مرشلیم است مرسیون یونانی اشنانست مرسلون بلغت
سریانی دارچینی است مرسیا یونانی بمعنی ریحانست مرار الصحرا و مرار الصحو حنظل است مرنج بجیم بارجیل است مرورنه نزد بعضی
حندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است مربای اکم اسم فارسی سیر است مردار قاجی تیرکی اسم بنات عنب الدبست مرقش مرقیثا
است مرغابی اسم فارسی اوز است مرو شک اسم فارسی مرو کم بوست مرا اسم فارسی ابنجاست مرغ خانگی اسم فارسی دجاج است
مردار خوار اسم فارسی رخمه است مرگ موش کانی اسم فارسی شک است مرگ موش علمی اسم فارسی دیک برد نجست مرزه اسم فارسی
صعتر بستانیست مرجومک اسم فارسی عدس است مرغ سنگ انجنگ اسم فارسی قطاه است مرگ ماهی بفارسی ماهی زهر جب مروارید
اسم فارسی لو لو است مرکب اسم فارسی مداد است مرغ حق کو اسم فارسی صافر است مرال اسم ترکی ایل است مرو اسم هندی مرزنجوش
است مرچ اسم هندی فلفل است مرین اسم هندی غزالست مرزابیلی اسم هندی برغست مروی اسم هندی اذان الفار است
مرسنگ اسم هندی جعده است مرزر براء معجمه قسمی از خبیز است که در مصر از جو و در بصره از برنج میسازند و در خبیز مذکور میشود و بفارسی
بوزه نامند فرما الراعی نباتیست برگش شبیه برگ بارتنگ و از آن ریزتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و بیگره و بی برگ و بقدر
ذرعی و بار طویت چسبنده و بر اطراف سر آن گلی ما بین سفید و زرد و خوشبو و تخمش باریک و سیاه شبیه بجزرق بود است و بسیار خوشبو
منبتش اماکن رطب و در جوزا میرسد و تخمش مانند گل سرخ در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلل اورام و دافع سموم و مفتح سدد و
مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم ضفادع و رتیلا و نیش و قرحه امعا و مسهل بیخ او جهت تفتیح سده جگر
و سنگ کرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد او جهت اورام بارده و خنازیر و بلغمی و غسول او جهت دراز کردن موی مؤثر
و طلای او با زیت انجیل و روغن زیتون مانع توالد قمل است تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربت از آب او تا یک وقیه و در مطبوخ

با نوعی منتقه در جای حیث از شرب مراق رافع درد نقرس و شرب او چقندر با مالش چوب کردن عسل رافع بول در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ و خانگی با روغن

نانخواه درهم و از بیخ او از یکمثقال تا دو درهم و بدلش لسان الثور است مرج درخت بادام تلخ است مرو بلغت اصفهان سوسن است
مشک خون منجمد سیکه از حیوانی که عظیم تر از آهو و در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه
تر از پا و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و دراز بحدیکه بدنبالهٔ او رسد و در آن سوراخها که استنشاق باو کند
و مشک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونیست که از آن حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده و بر روی سنگها منجمد گردیده و او
در غایت خوشبوئی و بوی او رعاف میآورد و زنخش نند و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است دوم تبتی نامند و آن
نافه است و از جمعیت خونها در حوالی نافه بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش بپوستی که ظرف اوست میان فخذ و بغیرا
چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف و اطراف او را بشکافته اطراف او را ببندند تا خون اطراف در یکجا جمع شود پس
ذبح کنند و آن سیاه با صلابت میباشد و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین او خمیر کرده
خشک مینمایند و او مغشوش بغیر طیب است و غیر از ریوند و عود و سنبل و حب لبه و جگر خشک کرده برگ مورد و قرنفل و خون و قدری
مشک ترتیب میدهند در نافها میکنند و علامت مغشوش از سیاهی مفرط و ثقل معلوم است و آنچه در نافه باشد ریسمانی را بسوزن
اول از نافه کشیده پس از وسط سیر بکشد از آنکه هرگاه بوی سیر نماند خالص است و الا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آن را بآب
دهن بمالند اگر حل شود خالص و اگر فتیله گردد مغشوش است و ارسطو گوید خالص سائیده مشک در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت وزنش
زیاده میشود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال باقیست و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سیم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او
غالب میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه و اعضاء ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه
و حابس طبع و مسکر و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و در رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر
و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و نسیان و ریاح امعاء و نیکوئی رخسار و رسانیدن قوه ادویه بعمق بدن و در اکتحال جهت طبقات
چشم مؤثر و شرب او در دفع سم بیش و قرون السنبل بعدیل و فرزجه او معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی
و با روغن بان بر مقدم دماغ و بوئیدن او جهت منع نزلات و صداع بارد و با روغن خیری بر احلیل جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت
بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شرب او باعث بد
بوئی دهان و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ناخ مسحقونیا شامل کف شیشه است که بعد از گداختن
شیشه بر روی آن مانند شیشه رقیق ظاهر میشود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه و اقلیمیا و استخوان را سائیده و تنقیه با آب
آهک و آب قلی کرده صمغ البلاط را اضافه کرده بجوشانند گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاده و فاسد زخمها و کشاینده و سیلان
و رافع آثار جلد و جالی دندان و در اکتحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش بدن و شربت
او قتال و بدلش اکینه است مستعمل نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی سورنجان و انطاکی و بعضی گویند که او فروع لعبه بربریه در شهاست
با پیچیدگی و صلبت و اشبه پیچیده مربع بنوعی که چون باز کنند چوب او مربع نما و الاضلاع مشاهده گردد و بهترین او خوش جوهر صلبه
ستبر شیرینست در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدیکه استعمال فرمایند حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع فساد اخلاط
و شرب او قبل از سم مانع تاثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و شربتش تا سه درهم و بدلش خیر مایه است مسیر اسم مربا کد و است و انطاکی گوید واقع
نقراط است و جلای او معتدل و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا او و رافع اخلاط
سوخته بارده و صفرا او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع
جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقت البول با خشخاش جهت رفع بیخوابی و با بادام جهت تسمین بدن مؤثر است باید که و را از
از پوست و تخم و پیه پاک کرده نیم پخت کنند و اکثر سوخته و زیت بخشکی شود و عسل یا شکر را و چندان کد و علیحده بقوام آورده اضافه نمود
طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند مسنین یونانی نراج سبز است مسک الجن شامل شوره و جیده صغیره است
مسکه لیرا ان نارشک است مسلیف درخت مغل است سوهات ادهان مرکه است سواک الراعی شامل زوفرا و شطر است

مسحقونیا

مسیر

سواک المسیح نوع بزرگ جوز بوا است مسک القرود اشنه است سواک العباس نوع بزرگ قنادو رعی الابل اشنان است
مشعلن زعرور است سقوره و سمغار و سمقران بلغت اندلس نبات وند طویل است مس حجر المس است مستکر آبنوس است
سکار خمر نارسیده است مسقطاطون عود هندیست مستلجی مصطکیست مس اسم فارسی نحاس است مس سوخته اسم
فارسی راسخت است مس ریست اسم فارسی طالیقون است مسکه بفارسی زبد است مستار بهندی افسنتین است مسور بهندی
عدس است مسی بهندی گل گنج است و در بعضی بلاد هند اکر لال را باین اسم نامند مشمش بفارسی زردالو نامند و بترکی ارک و اقسام میباشد
و بهترین او شیرین و پر آب و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین
است مادام که در معده فاسد نشود جهت تسکین تشنگی والتهاب معده و تسکین غلیان خون صفرا نافع و رافع آروغ حموضی و خارش او و خیسانده
خشک او چون صاحب تب حار رو با داز آن خورد آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند و قی کنند اخلاط کرانی و بخار دفع شده رفع تب
گردد و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردالو فقه بکنند خون سفید رنگ مشاهده میشود لهذا مداومت او را باعث برص
دانسته اند و او سریع التعفن و نفاخ و مولد آب و رطوبت و مضر مبرودین و مصلحش شکر و انیسون است و جمیع اشربه و خوردن او بالای طعام و خوردن
آب بعد از آن بغایت مضراست و مغز دانه تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول گرم و تر و مسهل و روغن همه آن مفتح سدد و ملین
صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است و روغن مغز تلخ او بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل و آن و محلل اورام مقعد
و منفث حصات و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد گوش بعدیل و در سایر افعال قریب بروغن
بادام تلخ و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیفتر از روغن بادام شیرین و اجزاء درخت او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط
کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم ظاهر
و باطنی مشط الغول نباتیست شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز و صلب و بشکل و ثمر او خوشبو در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ
و مفتح سدد و سه وقیه آب برگ او را جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشکطرامشیع قسمی از پودنه و قوی تر از اقسام آنست
برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل بایستاده و چون گوسفند از آن بخورد شیر آن برنگ خون شود در آخر سیم گرم و در وسط
خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و منفت حصات و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و نیش و در درد رحم و قولنج و تقویت
اشتها و شربت او جهت غشی و کرب نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است آن مذکور رشد و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یکمثقال و
در مطبوخ سه و بدلش پودنه و قرد مانا و در ادرار حیض پونه مشتری عدس المرشتری بلغت اکبریان قلعی است مشک هندی سعد هندیست
مشط الراعی دینا فوس است مشک هندی کرسنه است مشک و اش بلغت ... اسم شوحر است مشو اسم فارسی خلر است مشک زمین
زمین اسم فارسی سعد است مصوص غذائیکه از جوجه و مرغ جوان و سرپای بره کرم و ادویه خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند و مستعمل
باب میوهای ترش میجوشانند و منافع هر یک تابع اجزاء او است مصطکی معرب از مستکی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست
ریزه تر از کندر سفید او رومی و سیاه او انبطی گویند درخت او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت راک و از آن
بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست سال باقیست و درخت او نزد شیخ الرئیس و بولس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او در اقسام
مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس نامند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض و استدوام نطول طبیخ او در رویانندهٔ گوشت
و استخوان و مقوی اعضاء مسترخیه است و ضماد برگش جهت خروج مقعد و رحم و مسواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ دیار و
پوست او را بجوشانند و مکرر نشیند اجزاء کنند تا آب غلیظ شود جهت نفث الدم و اسهال و قرحه امعاء و نزف الدم و برآمدگی ناف
و رحم و رفع سیلان حیض و سستی اعضاء و جرب نافع و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارده و هاضمه و اشتها و محرک آروغ
و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ یا روغن و با عسل و رافع بحوحه و درد سر و نزلات و ضعف جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت
بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیله جهت سودا و عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و قصبه ریه و با کهربا جهت نزف الدم از مجربات
و با کندر جهت قوت فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن پنبه با او بکار بستر کرده

مشط الغول
مشکطرامشیع
مشتری مشک هندی
مشط الراعی مشک
مشک و اش مشو
مشک زمین
مصطکی

نمودن بر چشم جهت درد ... از مجربات شمرده اند و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرز تبهای بارد و رعشه و ضربان و
کزاز و عیاء و بعد یل و شرب و ضماد او جهت شکستگی اعضاء و ضربه و سقطه و طلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهت درد
فم معده و امعاء و عسر جگر و تفتیح سدد و قی نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهت درد سر بارد و مضمضه طبیخ او جهت استحکام دندان
و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو دردناک و پاشیدن مصطکی بر او و بحرقت بستن او جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و
خوانیدن او جهت جذب رطوبات دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش کردکان و کثیرا و بدستور یکشبانه روز در سرکه خیسانیدن آن
و بدلش بوزن او کندر و یا کوفیه او را در یک رطل زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهت
امراض رحم و معده ضعیف و اسهال رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهت قرحه ریه و حقنه او جهت قرحه امعاء و طلای او جهت آثار جلد و نکوئی
رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش سازند جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان
و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا ۳ ل مصفغ مرغوسج است مصباح الروم کهربا است مصارین امعاء است و مصران
واحد آن مصاع زعرور است مصفی الرعات ملیکی است مضغ نبیذ است که از آب مویز و تار ترتیب میدهند مصل ترکی
قراقروط نامند و در اصفهان قارا گویند و آن مائیت دوغیست که طبخ داده غلیظ او را کشک سازند و مائیت او را بار دیگر جوشانیده منعقد
نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او در ورم حار
از مجربات و مضمضه او جهت قلاع حار مفید و مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذا است و مصلحش ادویه حاره و جوارشات
مقل بضاد معجمه رمان البرات و ثمرش حب القلقل مطبوخ آب انگور است که از طبخ بنصف رسیده است و در منصف نیز نامند الطف
از ثلث و در رفعال مانند او است مظهر نجیکشت است مطخشا لوز است و لعوق لوز را باین اسم نامند مطر باران است مظ بطاء
معجمه کلنار است معا بفارسی روده و بترکی باقرساق نامند و امعاء مذکور شد معشوتا شامل حمیت و ماهودانه است معز ماعز است
معانوس بیونانی بابنت معفار صمغ آلو است معد حظی الثعلب است معین ماذریونست مغاث بیخیست دراز
و سطبر و پوست او سیاه مایل بسرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی او بیخ رمان بر
که آن کلنار است و نزد بعضی سورنجان است و اظهر آنست که غیر هر دو باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ ترب و
گلش سفید و تخمش مانند حب السمنه و انطاکی گوید قسمی از آن در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل ضعیف الاثر است در دوم گرم و در
اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی مسمن بدن و محرک باه و با قوه قابضه و مقوی اعضاء و با سکنجبین جهت صرع و جنون و خلط سودا
و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و نقرس و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و شکستگی اعضاء و ضعف عصب و تشنج و
استرخاء آن و صلابت رحم و مداومت آن با آب عناب و کثیرا جهت تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهت جبر و کسر و وثی و ضربه و سقطه
نافع و تخم او در تحریک باه قوی ترین اشیاء است و او مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است و در ضماد
قلیل النفع مغره او را طین مغره نیز نامند و نزد بعضی بهتر از طین مختوم است و آن خاکیست که از روم خیزد سرخ مایل بزردی و با غروبت و در دوم سرد
و خشک و قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم جمیع اعضاء و حیض و اسهال و قاتل اقسام کرم و حب القرع و با زرده تخم نیمبرشت و آب بار
تنگ جهت قرحه امعاء و مثانه و با بخور جهت فربه کردن بدن و با شکر جهت حمره و نمله و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براق
کردن او و حقنه او جهت قرحه امعاء نافع و اکثار او مضر و سده و مصلحش شیر مینها و شربتش تا دو درهم و بدلش گل ارمنی و ربع او کثیرا است و چون ریشرا
با او خضاب کنند و او را شسته حنا بندند تا ۲ روز حنا باقیست مغنیا اسم نبطی سکبینج است فریب برقیشا و بفارسی سنگ کاسه نامند
و کاسه گران ظرف را بآن رنگ کنند و از اکثر آن آب سرب بهم میرسد و آن پنج نوع میباشد یکی سیاه و یکی مایل بسیاهی و دیگری سرخ مایل
بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی و سیاه و ذهبی او زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام نقطهای سفید و عیون
ظاهر است و بقدری درخشندگی دارند و گدازنده زجاج و صاف کننده آنند و زرگران از آن رنگ گرفتن میسازند و یا آهن نیز این فعل میکنند
در دوم سرد و در سیم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و دافع حصات و عرق النساء و سودا و التیام دهنده جراحات و با سرکه و عسل دافع کلف

و برص و در ازاله حرکت و روغن و مثال آن قریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم و بدلش مرقشیا است مغد بادنجانست و ثمر لفاح
بربری را نیز نامند مغافیر و مغفار سکر العشر است مغوره قلیه بادنجانست مغناطیس حجر مقناطیس است مغاث هندی کلر است
مغنیا با لغت سریانی اسم حرف با بلی بوده است مغز سر اسم فارسی دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغره کامیه طین
مختوم است و مغره میلانی و مغره ملینه نیز نامند مغز تخمها اسم فارسی لبوبست مفرح لسان الثور است مفرح القلب المحزون بادرنجبویه
است مفرود اسم نوعی از قطر است مقل مراد از او صمغ درختیست مانند صمغ درخت کندر بسیار عظیم و در شحر صحر کثیر الوجود است و صمغ
آن هر چه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل ازرق نامند و مایل بزردی مقل الیهود و مایل بتیرگی او سیاه را مقل صقلیی و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی
میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین او زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود و در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا ۲ سال
باقیست در اول سیم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین طبع و مدر بول و شیر و حیض و رافع حدت ادویه مسهله و با تریاقیه
و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت
باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النساء و نقرس و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با
سرکه جهت رفع تسمین مفرط و ضماد او ملین اورام صلبه و تعقد عصب و ورم خنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظ و خون منجمد تحت جلد و امراض
رحم و مقعد و بواسیر و با آب برگ صاف جهت ورم پلک چشم و با دفتق و با اندکی سرخ جهت سقاط دانه بواسیر و ثالیل و بخور آن جهت بواسیر و حمول
او جهت رفع انضمام فم رحم و جذب جنین و رطوبات رحم و ضماد سحوق مطبوخ او با ۳ حبه دلی سوس گندم که بجای آب درب انگور باشد
با قدری روغن گاو جهت ورم لغنغه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلحش او زعفران و شربتش یک درهم و بدلش دو ثلث او مر و ربع او
صبر است مقل مکی اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و او بهش و خشک او را فرفل نامند و ماکول است و درخت او در شکل
و ثمر شبیه بدرخت خرما میباشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ بیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم
و جلوس در آن جهت رفع انفجار رگها مفید است و شرب طبیخ درخت او جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم و نطول سوخته او جهت جرب و حکه و منع تولد
قمل است مقفقه عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نموده و او مسکن حرارت تشنگی و دافع تبهای تلخی دهن و
خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقت البول و جرب و حکه و اخلاط سوداویه مقدونس فطراسالیون است مقلقل قصب
است مقلونیا ملیون است که خربزه کرمک باشد مقر اسم عربی نبات صبر است مکنه قلوس است مکناس بلغت سریانی نخل
است مکنه قریشیه اسم مخلصه است مکری حالیه اسم هندی دام عنکبوتست مکریه اسم هندی عنب است مکس اسم فارسی ذباب
است مکس عسل اسم فارسی نحل است مگر بهندی تمساح است مکهار بهندی نودریست مکری بهندی عنکبوتست ملح بفارسی نمک و بترکی دوز
نامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدون آب مکون میگردد و آن جسمی حجری میباشد و مائی او آبهائیست که منجمد گردد و معدنی او اقسام
است و هر یک را که نامی مخصوص است ذکر میشود و بهترین او ملح اندرانی معدنیست پس ملح مائی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی مائی لمیاء است
و خوشبوترین او و تلخ معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن را از خاکستر بعضی نباتات که
آب در او صاف نموده با آتش یا بآفتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و پنهان نمک بطبخ و عقد میکنند و بهترین او محرق
محلول معقود صافست و مراد از مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل است بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات لزجه و سدد
تخمه و طعام و فساد او و شهوه و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال خلط قاصی قویتر از سایر نمک
چنانچه مذکور خواهد شد و بودادله و قابض و سوخته او الطف و هاضم و غاسل امعاء و معین قلع سودا از ذا قاصی بدن و دافع بدرنگی اطعمه و مانع
حدوث جذام و با سکنجبین و با آب مفتح جمیع سدد و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقاء و امراض
سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهت رفع اخلاط و با صعتر جهت رفع عفونات و اخراج ریاح
با روغ و با فلفل و مضمضه او جهت قطع خون لثه دندان قلع کرده و ضماد او با صبر جهت نزلات و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و زفت جهت
فسخ و کوفتگی اعضاء و وثی و با سرکه و کف صابون جهت ورمی و بلغمی و تشنج و با تخم کتان جهت گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهت گزیدن

زنبور و با شکر از شیع جهة کزیدن افعی و بازفت و قطران جهة مار شاخدار و نهنک و بازفت و عسل جهة اورام بلغمی و با عسل جهة خون بسته
تحت جلد و با روغن زیتون جهة سوختکی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهة داحس و با جوز ماثل جهة ورم انثیان و با خمیر
جهة دمل و با سرکه جهة قوبا و سعفه و اکتحال او جهة بیاض و سلاق و سبل و قوت بصر و سوختهٔ او با سوختهٔ نوشادر در شب سوخته جهة سبل و بلبروزه
جهة بیاض مجرب و در پاک دندان و تعدیل و نشستن نمک ما عیف آکله و خوشها با نمک و سرکه رافع آن و بستن او با پشم بر زخم قاطع
خون او و بستن کرده او بر اعضا جهة دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث هلاک
بدن و جرب و مضر ابدان نحیف و مصلحش صمغ و چربیها و اشیاء باردهٔ رطبه است و از خواص مجربه او آنکه چون ۳ درهم او در ادویه که عقرب
با سرطان جامع باشد در خانهٔ مریض در آتش کذارند اگر بعد از جستن میل به رون خانه کند امر نفس شفا یابد و الا فلا و چون در خانه سوزانند
و سوختهٔ آن از اطراف مشرق بپندارند رفع سحر و چشم بد کند و چون پارهٔ از سرخی بسته و بر حرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث سرعت
ولادت کردد و عرق نمک که با قرع و انبیق تقطیر کنند بغایت تند مطعم و مخفف رطوبات معده و امعاء و مفتح سدد و رافع استسقا
و سبز رهت و اکثار و باعث لاغری بدن و دلوک او بغایت جالی دندان و رافع کوشت فاسد لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک
سنک نیوری نامند و او بهترین اقسام در آخر دویم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمهٔ طعام قوی تر
و در ادویهٔ عین استعمال او جایز نیست و سایر افعال سابق بر این کذشت ملح نفطی از جملهٔ معدنی و سیاه و بدبو و با نفطیه است و از آتش
نفطیه او زایل میشود و سفید میکردد و در سیم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمکست و مقوی و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سایر و چون با روغن
کلسرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل و قدر شربتش تا یک درهم است ملح اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نفط
است و در افعال مانند ملح نفطی ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضی بزردی
و بهترین او سفید صاف در آخر دویم گرم و خشک و مسهل ما صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند ملح اندرانی
ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ مایل بسیاهی قطعات او بزرگ در اول سیم گرم و خشک و مسهل ما صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل
ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یک درهم است ملح المر نمک تلخ است ما بین سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام
گرمتر و قریب بدرجهٔ چهارم و در اندمال جراحت با شمع زیتون قویتر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یک درهم ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی
است و بهترین او سفید مستی بلدانی ملح المغرب بوره است که از درخت غرب بعمل آرند و در افعال قویتر از بورهٔ ارمنی است ملح جیبنی
بلغت مصر القرات است ملح حجمی بوره است و القرمذکور شد ملح الدباغین قسم سیاه ملح العجین است ملح الصناعة و ملح الصاغة بسکار است
ملح مختوم ملح هندی است ملح النار نوشادر است ملح القلی نمکیست که قلی را در آب حل کرده صاف نموده و بآتش منعقد کنند و خواص او در قلی
مذکور شد و چون او را با سرکه حل نموده منعقد کنند و با نوشادر بپزند در نقل معادن مراتب اعلی دانسته اند و چون با زاج هر سه درهم
نوشادر یک درهم زردهٔ تخم پخته اضافه نموده بآتش برشته با فشردن روغن از آن اکسیر نامند عمل خاص مجرب شمرده اند و او برنده گوشت
فاسد لثه و منقی آنست ملح بحری از اقسام ما ملح مائیست و با آب باران رسیده نمک میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بملح است
است ملیح نوعی از عوسج بزرگ برگ سرخست ملوخیا و ملوخیه خباری بستانیست ملیون و ملونیا خربزهٔ کرمک ملیص
بلغت اندلس بقلهٔ یمانیه است ملیطفی بیونانی انداست ملیکو یا زاج سیاه است ملینون زنجفر مخلوفت ملینیون قطوریون
رفیق است مل سبانوس است ملکا اکلیل الملک است ملطات دیناقوس است ملاح بضم اول و تشدید ثانی اندروالیس
و بلغت مغرب قاقلی ملوح بلغت شام قطف بحری است ملخ بفتح اول و ثانی و خاء معجمه اسم فارسی جراد است ملین اسم هندی
کندس است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک الحوامل دو المسک است مملولا بهندی طرونعودیس است من اسم عربی
جمیع شبنمیست که منعقد کردد و شیرین کردد و مثل ترنجبین و کزنکبین هر چه بر نبات سمی منعقد شود سم است نند قسمی از سکر
العشر و انجبار از نبات قابضه خاص شود قابض و از مسهله مسهل منغ بفتح اول نخبت و کسر اول درخت بادام تلخست منغ زد او شاز
اسم فارسی آنست و آن تخمیست شبیه نانخواه و سرخ و بلیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست مسکر و مفرح و اکثار او مضر عقلست

منسم در حرف المنسم مذکور شد منطرانیک اسر است منشنه بلغت مصر غالیست منصف اسم مطبوخ است منتجوشه ناردین است
مندا غورس بیونانی پیروج است منکور خیری و خشخاش را شامل است منبل بشیرازی اسم نمیله است منک بهندی ماش است منده
بهندی نوعی از زحن است منیر بهندی لباشیر است منل بهندی ندبغ سرخست ماندکی بهندی ضفدع است مندول بهندی خذالقفی
است منجهت بهندی فوه است موا اسم نباتیست برکش شبیه برشبت و ساقش الان بلطیرتر و تا بقدر دو زرع و نجش باریک و دراز
مایل بزردی و متفرق و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن دهان را کرم میکند و با اندکی کزندکی و بفارسی ریشهٔ و الا کوینده و آن سنبل جبلیست
چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقیست در دویم کرم و در سیم خشک و با قوت قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم
و مفتح و مسکن درد مثانه و کرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهة ریاح معده و نجش درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده
و تحریک باه و نضج منی و رفع بخار و بدبوئی و بلغم و لزوجات و تنقیهٔ آوازه و امراض عصبی نافع و حبوب در طبیخ او جهة عسر البول و احتباس
حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و مقطع و مصلحش جنا شیدن در سرکه و قدر شربتش تا دو و بدلش نیوزن او سنبل الطیب و نیموزن
جوزبو است و کویند بوزن او فطراسالیون و شیخ الرئیس در تعریف او فرموده که بیخیست مختلف الشکل و در رنک شبیه بغاریقون است
و ابن جزله کوید بیخیست سفید مایل بزردی دراز و خوشبو و نهدانیدی و ابن تلمیذ و جمعی کثیر بهمی که در اول تعریف او مذکور شد
قائلند و تعریف مذکور بر رشه و الاصادق میآید سومیائی بلغت یونانی بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آن
چشمه ایستکه در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی جبال کیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز کویند و آنچه در سواحل
دریای مغرب میشود بخوبی فارسی و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه براقست که تو بد نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین
او آنستکه چون جگر کوسفند را در کرمی ذبح باریزهٔ نی شکسته شق کرده بر آن بمالند التیام یابد در اول سیم کرم و در دویم خشک
و نزد بعضی خشکی غالب بر کرمی او است و قوتش تا چهل سال باقیست و مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضاء باطنی
و ظاهری و مخفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهة فواق و فالج و رعشه و لقوه و سمومات مشروبه
و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحات مثانه و سلس البول و ابتداء
جذام و داء الفیل و ثقل زبان و کزیدن عقرب و ضربه محلول او در روغنها و ضماد او جهة شکستگی اعضاء و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی
و پاره شدن عصب و با عسل بعد بلع و با عناب و امثال او جهة سرفه و با سکنجبین جهة خفقان و با آب کرفس جهة سپرز و در دهن علتی با معاون
و مناسب او شامیدن بهترست و قطور او با روغن کلسرخ جهة کرانی سامعه و با کافور جهة امراض بینی و سعوط او با آب مرزنجوش و مانند آن
جهة شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغرهٔ او با رب توت و مانند آن جهة ورم کلو و با شیر جهة اعضاء تناسل و بکفیر اطراز و با دود انک کل
ارمنی و یکدانک زعفران جهة سده جگر و معده و با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای او با روغن کاو جهة کزیدن عقرب و حمول او با روغن
زیتون یا زنبق جهة تقطیر البول و استرخاء مقعده و غدد و دلوک او با عسل جهة لکنت زبان و مسوح او با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب
و انثیان و حوالی آن جهة تحریک جماع و با شربت مناسب جهة تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا
نیم درهم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانک و بدلش قفر الیهود است کویند که چون مومیائی خورا با پیه خوک غرغر نمود در کوش اصم مادرزاد
کذارند رفع کری میکند مومیائی انسان در ازمنهٔ سابقه بجهة حفظ جسد میت از تعفن مر و عسل و مومیائی و قفر الیهود و شال او طلا
مینمودهاند و چون اکثر در قبرهای بلاد مغرب آب بحر محیط کرفته هر چه از جساد و اعضاء موتی را امواج بحر بساحل رسانیده و میرسانند از اجساد
بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و از صدا اقالیم ملینیس ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و با فصل سا... باقیه
مغربست و چندین درجه معموره در آب مغمور است و از بعضی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور
بهودی که بجهة حفظ بدن با دطلا میکرده اند و او غیر اعضاء انسانیست اگر چه در جبر کسر نفعی میکند لکن شرب او حرام و مورث کوری و فساد
بدن و مضرتهای بیغایتست موز مغرب از اسم هندیست و بعربی طلح نامند درختیست شبیه بنبات نده و موضع ساق او تا سه زرع
میشود و برکش دراز و عرض تا بقدر ۲ زرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارس او را جبه در میان کاه میکذارند تا زرد و شیرین کردد

وثمرش تا هفتاد روز میرسد و موقوف بر بارانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین و مانند عسل است و در فلاحت مذکور است
که چون دانه خرما را در قلقاس غرس نموده تنقیه کنند و سرگین است در محل غرس بریزند درخت زر میشود و او در گرمی معتدل و در دوم
تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری کرده و سرفه و خشونت
حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکو کردن رخسار و فسترونت او و پوست
درخت او جهت استیام زخمها و منع نزف الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و مربای
زنجبیل است موتویزا نام ردار سنگ سفید کرده است موقوطس بلغت عبرانی فطر است مومو اسم فارسی شمع است موقد
النار کبریت است موریون نوعی از بروجیت که برگش سفید و شبیه برگ چغندر باشد مورصیقی یونانی طرفا است موغالی یونانی
ابن عرس است مولیقون برومی ابار است مولی یونانی حرمل عربیست مون و میون مو است موردا سفرم آس بریست و کوهی
اسم فارسی اذخر است موراسون بریسیاوشان است موفیون نوعی از نمو فریب به مثل است مورد اسم فارسی آس است مومش
بفارسی فاره است موش کور بفارسی خلد است موبز بفارسی زبیب است موبزک عسلی اسم فارسی یق است موبزک و موبز کوهی
اسم فارسی مویزجست مومیائی کوهی قفر الیهود است موزجه بفارسی نملست موسیر بفارسی بصل الزیر است موش دشتی بفارسی
یربوع است موچه بلغت اصفهان قثا بر تیست موچرس بهندی لکوفه فوفل است موته بهندی سعد است مولی بهندی فجل است
موکتی بهندی لولو است موت بهندی ماش هندیست موسی کنی بهندی آذان الفار است مور بهندی توتیا است مونده بهندی
کمازریوس است مونک بهندی ماش است مها بضم اول و بالف آخر و بدستور بیا آخر اسم هندی سنگیست که از نواحی روم و صعید مصر
خیزد سفید و شفاف مانند بلور بسیار صلب و مانند سنگ آتش زنه آتش از و ظاهر شود و او را کوفته ظرف فیسازند و او غیر مجلو است
در دوم سرد و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض چشم است بی المی و جهت زرد و با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه عسل رافع ثقل زبان
و از مجربات شمرده اند و منفت حصات و مدر بول و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادت و بر اطفال جهت از خواب جستن و دفع دیدن
خوابهای پریشان و داشتن او در دست راست جهت قضاء حاجات و ضماد او بر پستان جهت بیاد کردن شیر و دفع انجماد آن مفید است مهلبه
بفارسی فرنی نامند که از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و او را در رسالۀ جهت جهلب ابن مغیره اختراع نموده
جهت رفع تی طعام که از ریختن سودا بمعده ناشی شده بود کرم و تر و جهت مالیخولیا و جنون و دردسر صبی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح
مؤثر است مهاندو است مهکتی دهلوکی و مهکوکی اسم هندی سوس است مهاره اسم هندی سنامکیست مهور اسم هندی سمام است
مهنده اسم هندی حنا است مه بهندی عسل است مهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم است مهک اسم فارسی سوس است مهره مار اسم فارسی
حجر الحیه است میس اسم عربیست و یونانی لوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی برگش باریکتر و دوایر دندانه دار است و شبیه برگ کرفس
و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و اندازه انار کوچکتر و با شیرینی در دوم گرم و خشک و مقوی معده و کرده و منقی
رطوبات و حقنه با نشاره چوب او جهت سحج و قرحه امعاء و ضماد او را جهت داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام
موی و دانه اش جهت سرفه نافع و پیچ و شاخ او را چون سه روز برابر رحله ببندند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن و فتق مجرب دانسته اند
میعه سائله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام است
و هرچه از افشردن اجزاء درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است و آنچه او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه است
و مؤلف کتاب مرشد گوید که کیخوخ عالم محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختیست مسمی به عبهر در بلاد شام شبیه بدرخت و قوتش تا ده سال
باقیست در سیم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضاء باطنی و ۳ درهم با چهار اوقیه آب گرم مسهل
قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقاء و سبز کرده و درد کمر و دو زکین و گرفتن آواز و طلای مطبوخ او با روغن
زیتون جهت ماندگی و لرزهای بارده و فسخ و کزاز و رعشه از مجربات و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض
گوش و ریاح غلیظه و فرزجه و بخور آن جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با ضمادات نقرس و مفاصل مقوی فعل آن

و مفرح و مصلحش مصطکی و شربتش از یک مثقال تا ۳ درهم و بدلش روغن یاسمین و حب و نزد بعضی بدلش قطران و دهن او و رفت
رطب است میعه یابسه نزد بعضی ثقل اجزاء درخت او است که سائله را از آن افشرده باشند و نزد بعضی آب مطبوخ آن و گرمی
و خشکی آن زیاده و در همه افعال مانند سائله و با قوه قابضه و حمول او مدر خون بواسیر و حیض و مسقط جنین و جهت رفع انضمام رحم
و صلابت آن و بخورش جهت رطوبات دماغی و تقویه و دفع ضرر هوای وبائی مؤثر و مصدع و مصلحش با زیانه و بدلش جاوشیر و شربتش تا دو
مثقال است میفختج معرب از می پخته فارسی است و بعربی عقید العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث سوزد
و غلیظ گردد و آن اکثر شیرین میباشد و در گیلانات دوشاب ترش گویند و چون با فاک دوشاب بجوشانند شیرین میگردد و آن را دوشاب
گویند و مذکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد صفرای
غلیظ و مصلحش آب میوهای سرد و تر و بدلش دوشاب الخرات است میکنون نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ابریشم نامند جهت احتباس حیض و حصات
و درد گرده و سبز و استسقاء نافع و در سایر افعال مانند زبد البحر است میبه اسم فارسی شربتیست که با شراب دوشاب انگور
و دوشاب انگور ترتیب و هند میفختج مدبر می پخته است که با شکر و عسل با ادویه جوشانیده باشند میفرج زبیب الجبل است میجوش بفارسی
اسم شراب مسیکه با سنبل رومی و یا سنبل هندی ترتیب داده باشند میلطوس مغره است میفونیون شوکران است میوسن شراب سکن
سوس است میثها ابروست و نزد بعضی فنجوان منجک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم فارسی قرد است میتهل بهندی جوز
الکوثل است مینتی بهندی حلبه است ناخواه اسم فارسی است و زنیان نیز نامند و بعربی کمون ملوکی نامند و نزد بعضی
تخم صعتر جبلی است شبیه بلیمون و از آن کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بوی و با حرافت و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست
در اول سیم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و
صلابات جگر و سپرز و مغص و یحیی و آنچه بسبب دوای مسهل باشد و منقی حرکت و لزوجات سینه و جهت دفع عادت افیون و مضرت آن
و عسر بول و حصات و قی و غثیان و آروغ بدبوی و تخمه و فساد اشتها و بنهایت نافع خصوصا ربع و سرد اعضا و بهق و برص و با عسل جهت احتباس
بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جهت جمیع امراض رحم و کسیکه اطعمه بد ناقصه او لذیذ نباید نافع و ضماد
او با سفیده تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل ورم آن و از مجربات خصوصا باطین قیمولیا و بدستور در رفع
خون مجمد تحت جلد بعدیل و با ادویه برص و آثار مقوی فعل آن و با روغنها جهت شوره لنبیه و با نمک و نرمس و زعفران جهت ورم انثیان و نطول
آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبوی نافع
و خوردن و طلا نمودن بر بدن بالخاصیت مورث زردی جلد و شرب ۳ ل او که در یک رطل شیر جوشانیده باشند و منصف سینه باشد
با یک اوقیه شکر که بر بالای لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط گردد و ناشتا خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه از مجربات و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز و مقلل شیر مرضعه و مصلح او نرمس و قدر شربتش تا ۳ درهم و بدلش در عسر ستین شونیز است و عرق ناخواه جهت فالج و رعشه و امراض
عصبانیه مفید و عسر نفس را در حال رفع میکند و چون با دارچینی و کل و زبان عرق کشیده در تفریح نایب مناب خمر است و روغن او کرفته
گرفته شود بهترین ادویه ریاح و درد های مزمن و اورام بارده است و چون در آب لیمو بقدر یک انگشت او را بجوشانند بخیانند و خشک
کنند و هفتم مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده اشتها را ما یوسین مجرب است نارجیل او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت خرما و بعد از
هفت سال بار میدهد و تا صد سال عمر میکند و در او آبی میباشد مانند شیر و لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ و یا ثمر آن را بریده کوزه بر آن
نصب کنند آبی در آن ظرف از یک رطل تا پنج رطل جمع میشود و در هندی تاری نامند و حلاوت او تا یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و
تفریح بهتر از خمر است و بعد از یک روز مانند سرکه ترش میشود و آنچه از شاخ نارجیل بی بار که قسم نر او است بتقسیم گرفته شود دهاری نامند نیز
درخت او مدتها فاسد و مندرس نمیگردد و ظرفیکه از آن ترتیب و هند حیوانات موذی پیرامون مظروف او نمیگردند و نارجیل در آخر دویم
گرم و در اول خشک و مخرج او بسیار گرم و خشک و با مضرت و آب او گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیم خشک و مغز نارجیل مولد منی و سخن
گرده و کمر و مسمن بدن مبرودین و مدر خون و جهت تقطیر البول و سردی مثانه و درد مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رفع مواد بارده بلغمی و سوداوی

مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و قروح باطنی و نواسیر و باشکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزیه نافع و چرب و دیر
هضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوهای ترش و لیمو و فایده سکرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر
شربت از جرم او تا سه درم و از آب او سه وقیه و شربت آب او جهت جنون و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه او مسهل کرم شکم و حب القرع و جهت
تقویت ماسکه و هضم کردن لحوم مؤثر و طلای کثیر پوست او جالی دندان و کلف و سبوس کننده رخسار و دافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی
موی و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از آن اخراج کنند شربا و ضمادا جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد مثانه و ریاح
آن و درد کمر و زانو و بواسیر و جهت تقویت باه سفید و شربتش تا سه مثقالست نارجیل بحری شربتی غلاف دار مانند غلاف نارجیل
و بقدر خربزه و طولانی میباشد و نبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند و مغزش سفید مایل بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست او تیره
مایل بسرخی مانند نارجیل و غلافش سیاه و سطبر و خوردن آب از غلاف او دافع سموم و مضرات آنها است و او مقیئ قوی و بتقطیر او که
بر روی سنگ سائیده باشند در رفع سم هوام افعی و افیون و امثال آن مجرب و قوی‌تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی است
و تا قی کند باید مکرر داد و ضماد او بر موضع گزیدهٔ عقرب و زنبور و هوام موجب رفع الم است در ساعت و بقدر یک برنج در هفته یکبار
با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرزهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است یقینی و دافع مضرت هوای وبائی و خلاف آبها است
و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و دافع او است بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمیکند و گویند زیادی او قاتلست نارنج معرب
از نارنگست و ریشه و پوست درخت او و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم گرم و خشک و بالزوجتی که
موافق سینه و نزلات و سرفه حار است و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزا او در همه امور بهتر از ترنجست و ضماد پوست زرد او
با سرکه جهت درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم او که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان مجربست و ضماد
بجهت مهرای نارنج بتمامه جهت جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن موی جلد و بدن بیعدیل و بوئیدن او و برگ او دافع طاعون و فساد
هوا و آب ضبانیده پوست و شکوفه او جهت عسر ولادت مجرب و حمول او مدر حیض و شرب او دافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل
صفرا و مدر آن و دافع خمار و امراض حاره عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن
جانوران و بدستور شرب لیمو با ریک درخت او و با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیمو است و ضرر نارنج تا جماع
المزاست و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه او روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قوی‌تر از روغن نارد(?)
و دو مثقال ان پازهر سموم بارده حیوانیست و بوئیدن شکوفه او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و
خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و سده مصفات و نزلات و درد سینه و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و مداومت
او هفت روز در روزی دو وقیه با شکر و ربع درهم مرجان جهت رفع سیر زردی مجربست و با آب کرفس جهت اخراج سنگ مثانه و گرده و شرب
او ناشتا جهت قطع اسهال طوبی نافع و حمول او با پشم جهت اصلاح رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته‌اند و اکثار
بوئیدن او مورث جرب(?) و سوداست و مضر عرق بهار است و مصلحش گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال باقیست و در شیشه تا یکسال
نارقیصر اختلاف عظیم دارد انطاکی گوید نباتیست باریک ساق بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از روم آرند و در مصر او را ساق
الحمام گویند و آنچه از کتب اسود معلوم میگردد قسمی از هوفاریقونست که داذی رومی گویند بلغت ایشان ناکیسر هندی نامند و او مفرح
و مقوی اعضا و با منافع بسیار چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود ظاهر آنستکه معرب از ناکیسر هندی باشد و بجهت سرخی ساق نارقیصر و در مصر
ساق الحمام نامند نارمشک به اسم فارسی شکوفه نباتیست سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه با نار کوچکی که گلش پخته باشد
و در خراسان گلنار الجود(?) دهستی درخت او و نقصد(?) درخت انار و نزد بعضی او و نارقیصر یکچیز اند و آن اصلی ندارد چه در شفوف(?) ارسطو هر دو
مذکورند و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح
و جهت مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهت رفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام
و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش بوزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس او سنبل الطیب است ناطف بفارسی حلوا

قبیده نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و مسمن بدن و جهت انصباب سودا بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیها
است نار فارسی ابن جزله گوید چون مربا با نوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و بعد از آن نامند بمعنی انار فارسی که رست(?) — نار فارسی
حمل کرده و وجه تسمیه نپسندیده و ممکن است که معنی آتش باشد چه مغشوش بنوعات از جمله سموم در احراق خلط مانند آتش است خیالکه
نار فارسی اسم مرض حاریست نافوخ بلغت بغداد اسم یخ دلبوتست ناغیت اسم یونانی انار مخنث ناموس بق است ناردین بربری
شامل ساروون و فوبست(?) ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است ناردین قلیطی سنبل رومیست ناغمه بلغت اندلس لسان الایل است نافذ
بلغت اهل اکسیر زیبق است نارکیوا مارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیزند و در تعریف او ظاهر میشود که دو چیز باشند و نزد بعضی خشخاش
زبدیست ناک کیسر اسم هندی کباباست ناکیسر بلغت هندی قسمی از هوفاریقونست نارگیل بلغت هندی نارجیل است نانا هندی
نعنع است اناگدون بهندی عود الحیه است ناخن پریان و ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب است نان کلاغ اسم فارسی خبازیست
نان سنگک بفارسی خبز الملة است نان بخته(?) بفارسی خبز الکعک است نان روغنی خبز القطایف است نان سوسدر(?) خشکار است نان
سبوس خبز الحواریست نان کسمه خبز الطابون است نان ساجی خبز الفرنیت است ناژو اسم فارسی صنوبر بری است نارگیل نارجیل است

نافوخ ناغیت
ناموس ناردین بربری
ناردین ناردین قلیطی
ناغمه نافذ نارکیوا
ناک کیسر ناردین(?)
اناگدون ناخن پریان
ناخن دیو نان کلاغ
نان سنگک نان بخته(?)
نان روغنی نان سوسدر(?)
نان سبوس نان کسمه
نان ساجی ناژو نارگیل
نبیذ

نبیذ اسم عربی جمیع مسکر مایع است بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص اند و فقاع قسمی از او است که از آب انار و آب مویز و حبوب ترتیب
دهند و مقصد(?) رکنند(?) بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند آن را مضع(?) نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مبخر و مضعف
دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل
نزد متقدمین آنستکه هر چه از مویز و خرما و سنجد و انار باشد یا انجیر با ده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف از آن جوشانند تا ثلث او بسوزد بعد از آن در ظرف کرده سر آن را محکم نموده تا پنج و شش ماه بگذارند و نزد متاخرین آب
پنج مثل آن و جوشانیدن بقدر نصف است و هر چه از حبوب باشد باید آنقدر بجوشانند که با آب یکسان شود و با سه مثل آن شیرینی که خواهند
مثل شکر و عسل و مانند آن آمیخته بعد از یکهفته صاف کنند و بعضی بجهت تقویت و اصلاح او از مفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی
و زعفران و عود و غیره از هر یک یکدرهم با ده رطل در پارچه بسته از اول جوشیدن تا آخر صاف کردن ان اضافه مینمایند و هر چه از
شکر و عسل و امثال آن ترتیب دهند باید با سه مثل آن آب جوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هر چه آب نیشکر و امثال او مانند
بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویت آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند نبیذ الزبیب بفارسی — نبیذ الزبیب
مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سده و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند
مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و سخن کرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد ...
و چون خرما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هاضمه مفید است نبیذ العسل شراب عسلیست در سیم گرم و خشک — نبیذ العسل
و محلل اخلاط غلیظه و مخفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافعست و چون بطریقی که
ذکر میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو بخور(?) و نان خشک و عشر آن جوزبوا و نصف عشر آن از هر یک از بسباسه و قرنفل
و سدس عشر زعفران مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث
او بسوزد نبیذ السکر شراب شکریست لطیف تر از شراب عسلی و بگرمی او نیست و موافق ناقهین و سودا و یین(?) است و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط — نبیذ السکر نبیذ التمر
و مولد صفرا و کرائی(?) و زنجاری دانسته اند نبیذ التمر شراب خرمائی نامند گرم و خشک‌تر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق
پیرانست و هر چه از بسر و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز آب بهتر از سایر
نبیذها است نبیذ الدبس و السیلان شراب دوشابیکه از شیرهٔ خرما سازند در افعال مثل شراب خرمائیست نبیذ الارز بفارسی بوزه — نبیذ الدبس و السیلان نبیذ الارز
نامند و در مصر مرز گویند و آن شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سایر حبوبات است و آن عابر طبع و نیکو کننده رخسار و محرک اشتها و
و بسیار مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک است و مورث سر و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه
از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه و بوزه ارزن و ذرت بهتر نامند او هست نبیذ الفقاع شرابیکه از آب — نبیذ الفقاع

سوها بعمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و مثال آن بهتر از نبید حبوب و سکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویهٔ حاره خوشبو
است نبق بارد درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار گویند نبات الملکه راسن است نبات الرعد فطر است نبات الاثنیت
نبات اسم فارسی فانید است نجم و نجیل اسم ثیل است و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند نجیب اسم جنس بوریت بناتست و اسم
مخصوص سلیخه نجناق اسم هندی قسمی از ثیل است نحاس بفارسی مس نامند و نوعیکه در معدن مسکون میشود مس رست گویند و روی عبارت
از او است و بعربی صفر مصنوع گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع آنرا باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند
بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا و قلعی ممزوج کرده مسمی بحالم ست و او در سیم گرم و خشک و محلول او مسهل صفرا و طلای او جهة
جرب و حکه و نیست بین و رفع ماندگی و تحلیل ورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند و جنار را با آن سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه
و ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا از ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی دار مدتی که داشتن
غذای گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند نافتن صفایح رقیق او در ترشیها مکرر انداختن است خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن
شوره بعد از گداز او و رافع مخلطات آلت و تخم بادنجان باعث زود گداختن او نحاس صینی طالیقون مصنوع است قبرسی مس سرخ
مایل بزردیست نحاس محرق روسختج است نحام نوعی از طیور آبیست و بفارسی و ترکی انقوونا مند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از
سفیدی و سیاهی و سرخ مایل بزردیست و بسیار فربه میباشد گرم و تر در دوم است و غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرور
و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فانید بعد از آن شاد بمود نست نحل زنبور عسل است و در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن
زنبور را و محلل اورام است و چون بچه بر بنا ورده او را در سایه خشک کنند و یکدرهم او را با پالوده آرد گندم که ده مثقال و شکر پنج مثقال
باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه میکند و مجربست نخاله سبوس حبوبست و از مطلق او مراد سبوس گندم دار او نام گندم خشکتر و
حرارتش کمتر و جالی و ملین و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهة سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه ناقهین نافع و نان او قابض و مجفف رطوبت معده
و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن جهة تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهة گزیدن افعی و تحلیل ریاح
و مطبوخ در سرکه جهة نمله ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهة ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهة درد گزیدن
عقرب و بخور فنایده او در سرکه جهة زکام نافع و نطول نخاله جو جهة حکه و بخور نخاله عدس جهة رفع قمل و رشک و بخور نخاله باقلی جهة منع
ریختن شکوفه درختان آزموده است نخاع بفارسی مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب به دماغ و ملین صلابات و در حرکت آوردن زخمها
سعدیل است نخود اسم فارسی حمص است نخود الوندی و نخود مرم بلغت صفهانی زراوند مدحرج است ند بفارسی کشته نامند و مخرج
او بختیشوع عبد اند و آن مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبائی و رافع زکام است بخور او شربا و طریق عمل او در دستور اول مذکور است
نرع صغیر ترتیت ندی کاکیلا اسم هندی سرطان نهریست نروک اسم فارسی جنیست شبیه بلعبه بربری و از آن بزرگتر و سفید و الگرمان خبر
داین الدوله گوید که مخبر صادق مرا خبر داده که در جبال کرمان خصوص در جائیکه پلنگ بسیار باشد در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه
برگ خربزه و چون بقدر شبری شود شکل برگ منقلب میگردد بنابرآن در آن وقت اهالی آن را نمیکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن
بیخ او بآن نشان میجویند و بیخ را افد مینمایند و علامت خوبی او آنکه چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میکشد هرگاه از آن بخورد دیگر
حامله میگردد و هر چه را پلنگ خسته بخورده باشد باز سال دیگر از امکان آن بیخ میروید و با بستری میباشد بخلاف آنچه پلنگ از آن نیافته
باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود و بدستور مانع حمل است و نذور و تعلیق او جهة رفع خنازیر و ریح آنکه
مجرب دانسته اند و زیاده از مطبوخ او مورث لاغری بافراط است و داشتن آن باعث سرعت ولادتست و چون بر ناصور بندند
حجم او زیاده شده ناصور او کمتر میشود و تجدید او رفع ناصور بالکلیه مینماید نرجس معرب از نرگس فارسی است قدر بزرگی و مفاعفو الاسنانه
مانند چون پیاز و در اشکال صلیب شق کرده غرس مینمایند و قدحی مضاعف گردد در سیم گرم و خشک و تخمش سیاه و در دوم گرم و در اول
تر و قوتش تا ۳ سال باقیست جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب بیخ مطبوخ او بغایت مقیی خصوصا با عسل و منقی رحم
و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در معده جمع باشد و التیام دهندهٔ زخمهای ظاهر و باطنی و ضماد بیخ او جهة التیام جراحات عظیم

چون حوشیر او را با مطبوخ لن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هرگاه آن زن حامله نگردد و اگر تعلیق نموده مباشرت کند

و دوتر و باد و عصب مقطوع سعدیل و مسحوق او با عسل جهة درد مزمن مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهة تنقیهٔ قروح و کشودن دبیله
دشوار نضج و با آرد گندم جهة اخراج پیکان و مثال آن از بدن و با سرکه جهة داء الثعلب و بهق و آثار جلد و تنهائی جهة قوی کردن قضیب بر
دون احلیل جهة رفع عنة از مجربات بشرطیکه او را ۳ روز در شیر خیسانیده خشک کنند ضماد او جهة سعفه و منع نزلات و تنکی عضا را نافع
و ذرور او جهة قطع خون جراحات و التیام دهندهٔ او و رافع سیلان ناخنه و بوئیدن او جهة درد سر بارد و کشودن سدهٔ دماغی چنانکه جبریل بن
بختیشوع گفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم رساند مداومت بوی نرگس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال گل او مانند
بیخ است و شربتش یکمثقال و تخم او بقدر نیم آن محرک باه مایوسین و با سرکه رافع مش و آثار و فرزجه با پیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم روغن
نرگس که گل او را مکرر در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و رافع درد ما اوده و موافق امراض عصبانی
نرقیس بولس گوید نباتیست که مانند حنظل جوف او شحم دارد و با حرارت و بسیار خشک و عفص و مالیدن او بتاره و عنها مدر عرق و ضماد او با شیر آ
جهة گزیدن افعی و سقوط او بد بوی منی و قطع رعاف بسیار موثر و مغز او قاطع اسهال آنرد درخت غاریست نرسی بهندی هدوار است نرم
آهن اسم فارسی حدید انثی است نرشبنک اسم فارسی عدس است نسرین گل سفید است کوچک و مضاعف درخت او بقدر گل سرخ و بسیار
خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد گل خیری نامند در دشت و کوشت میباشد و در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق و بوی
ندارد چه از جهة لطافت آتش رفع آن میکند معتدل الحرارت و نزد بعضی در دوم گرم و خشک است و بوی او مقوی دل و دماغ و حواس و سایه
و در نفخه باعث خوشبوئی ان و مدر حیض و مسهل بلغم و سوداء و منقی سینه و عطسه آرنده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهة قولنج
و غشیان و یرقان و فواق ضماد او جهة کلف و آثار رو و بد بوئی عرق و رفع بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع اشتداد داء الفیل و با حنا جهة
تقویت موی و قطور او با روغن زیتون جهة کرم گوش و ریاح آن و سنون و مضمضهٔ آن جهة درد دندان نافع و از یکدرهم تا چهار درهم از برگ او
مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یکمثقال از برگ او تا یکسال مانع سفید شدن موی مجرب دانسته اند و انطاکی جهة این امر هر روز دو
مثقال از برگ آنرا از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس بگیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ و باطنی صیت رافع ذات
الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یکوقیه است نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی قیجر از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب
بعقاب مایل بسرخی و گویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ طی میکند بدلیل آنکه بچهٔ او را زعفران آلوده او گمان یرقان کرده در یکروز
سنگ یرقان از سراندیب آورده فت... از رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ میشود و از خواص او آنکه بجهة جراحت در وقت
خواب یکچشم را نمیپوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یکتخم و یک بچه نمیکند در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه
و قولنج ایلاوس و مفتح سدد و سفت حصات و قاطع بلغم و ردی الغذاء و غلیظ و مصلحش دارچینی و شربت پیاز و جهة سرفه و ضمادش جهة
مفاصل و قطور او جهة کری قدیمی گوش و خون و زهرهٔ او قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی کلف
و داء الکسر موی و رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضهٔ او در عرض ۳ روز بسیار مقوی قضیب است و مهرایس گوید که
سعوط دماغ و زهرهٔ او با مشک بقدر نیم دانگ و مثل آن قطران و روغن کنجد یا زیتون رافع جذام و جنونست و از مجربات شمرده اند نسج العنکبوت
بفارسی دام عنکبوتست و در حرف عین گذشت نسرین انساغ گل علیق القدس است نسوت بهندی تربد است نسری بهندی نباتست
نورا بهندی سپستان است نسترن سفید اسم فارسی ورد ابیض بریست و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است نسترن زرد ورد
اصفر بریست نشا بفارسی نشاسته و بیونانی اموکمون نامند و او را از گندم خیسانیده که بحد تعفن برسد و پوست او باز شود و از پوست جدا
کرده صاف کرده خشک میکنند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویهٔ تند و حابس
اسهال و خون خصوصا بوداده او با شکر و روغن بادام که نیمگرم بنوشند جهة خشونت حلق و سرو درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و حرارهٔ
او با پیه بز جهة سحج و رفع افراط عمل دواء مسهل و حقنهٔ او جهة قرحهٔ معاء و طلای او با زعفران جهة کلف و با سرکه جهة خناق و اورام حاره و اکتحال او
جهة دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد چشم و با شیر زنان و با سفیدهٔ تخم مرغ جهة خشونت پلک و حرارت مد نافع و مقلل منی و سدد
و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش بیخ مغول و غبار آرحی و شربتش از یکمثقال تا پانزده مثقال نشا که اسم چیزیست که از آنجا

بو ماهی وساینده جدا کرده باسبب گرم زدن غبار که از آن بهم رسد خشکی آن نسبت باصل آن چوب بیشتر و بهمان قابض و جالی و منقی
رحم و ضماد معرق مجموع او که با وزن او نیمون سوزاننده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه و آکله و التیام دهنده زخمهاست
و تجربه شمرده اند و خواص هر یک در محل آن مذکور است نقف اسم عربی بیخ مردانست و گویند غیر او است و آن سنگیست سبک و پر
سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریای جده نواحی مکه معظمه خیزد و خشک از ابدو در التیام زخمها و با شب در قطع خون قویتر از آن و در
سایر افعال مانند او است نقافه اسم عربی نفخ است نشنه اسم فارسی نشاسته است و نشنج معرب آن او است نقاد ذهب است و در
کرکو هیر انیز گویند نطرون بورق احمر است و گذشت نعام بفارسی شترمرغ نامند و معروفست در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح
و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و مثال آن و فدره و استسقا و جمیع امراض بارده و بطیء الهضم و منفخ محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلای
پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تشنج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن مالند قیام مار از آن
شخص بگریزد و اگر نزدیک او شوند حبس گردد و شرب او باعث زود بتکلم آمدن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او
رافع اکله و از خواص او است که ازلع کردن آهن و آهن تفته و سنگ تفته متضرر نگردد نعناع معروفست و لطیفترین نباتاتست و در همه
افعال قویتر از پودنه در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوه ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل
مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و آروغ و کشنده قیام کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش
مسکن فواق و غثیان و قی دموی و هیضه و مشهی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفواد و جهة درد سینه و پهلو و نضج رطوبات فضله
و تنقیه آن مفید خصوصاً چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون در شاخ آن را در شیر مالند مانع انجماد آن و با سرکه و ترشیها مانع ضرر آنست
با عصاب و با لبنیات رفع مضرت آن میکند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهة جراحات و ادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نضج دمل
و با نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و مضوغ او جهة گزیدن عقرب و تنها جهة بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با مویز جهة ورم انثیان
و ورود آن و حمول او قبل از جماع مانع و قطور او با ماء العسل جهة درد گوش و سعوط یکدانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا ۳ دفعه جهة خنازیر بچه
در گردن ظاهر کرده بغایت مؤثر است و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودینه نهری و شربتش تا ۲ کل است نغز بضم اول و فتح غین
معجمه اسم حبش صفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشک سیاه لون و بسیار کوچک و بناله او بسیار کوتاه و دائم الحرکت و کثیر الصوت
و در سگانش حجره نامند گرم و خشک و ملکود قدید او جهة اسهال و غیر ملکود او جهة عسر بول و سنگ گرده و مثانه بغایت نافعست نفط
دهنیست که از بعضی زمینها میجوشد و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و سیاه او بتقطیر سفید میشود در چهارم گرم و خشک و قویتر از اکثر روغنها
و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهة جمیع امراض بارده شرب و طلای او نافع خصوصاً جهة فالج و لقوه و رعشه و کزاز و تعقد عصب
و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفه کهنه و حصات و اخراج کرم معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح حشا و بحث درد مفاصل
و اکتحال او جهة نزول آب و بیاض و قطور او جهة کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهة سردی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین
و مصلح او خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش از سفید آن ابتدا دو دانگ تا نیم ... و از سیاه او تا یک مثقال و بدلش مثل او مقیر و نزد
بعضی قطرانست و خوردن سیاه او بالخاصیت مسمن قوی الاثر بدنست نفل نباتیست در عربستان کثیر الوجود و شبیه به بچه و باکره
مانند خار خشک ... با سرخی و بنفشی و در بو شبیه بشکوفه بید گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سپرز و طبخ او در افعال
ضعیفتر نقد احریض است نقعابن حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل خواجه اسم فارسی حب السمنه است نمک
زعرور است و نزد بعضی فراصیا نمام سوسنبر است و نمام الملک نمامانیز نامند نقولس یونانی قسمی از توتیای مصنوع است نمارق
شامل قداح و یاسمین سفید است نمیقن کرسنه است نمک اسم فارسی ملح است نمکک بلغت اصفهان اسم روغن تازه است نمور
اسم عربی ارنب بریست نمیس اسم هندی جاموس است نکولان هندی حب البلسانست نمل بفارسی مورچه نامند و بترکی قارنجه و
انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه را ... و کوچک ... و کبار پرنده را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارسی نامند و همه آن با نمیت
در سیم گرم و خشک و قوت شامه او غالب بر جمیع حیوانات و طلای سحوق او مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند بکار مالیدن

رفع

رفع بروز رو میکند و اگر موی را دیگری قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلای او است و چون صد عدد مورچه مقابر را در یک موقیه روغن زرد قی
یا روغن زنبق کرده ۳ هفته در آفتاب گذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه ما تو سین و در رفع عنن و سورت صلابت
و بزرگی قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن او موجب بحیض و کرب و مصلحش عسل است و از خواص او آنکه طعمه و غیر آن و شیرینیها را در
در جائی گذارند و در زمین که آتش ضبط نقش کنند ماه اینکه دست کسی با و نرسد مورچه پیرامون او نگردد مهر بارس گوید که چون مورچه را
در روغن زیتون جوشانیده در گوش بچکانند رفع کری و ریاح و طنین نماید و طلای مورچه مقابر با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم او را با همه
روغنها مسقط موی و مانع برآمدن دانسته اند و گویند چون از تخم آن بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل گردد میکرد و که ضبط آن
نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست نموس جمع منو و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه بدلق و در بخش مایل بزردی و با خطوط
سیاه مانند ببر و مرغ و موش صید میکند و در زمین مستی و از او مانند گربه و در غیر او نوعی دیگر است زرقان و در الهمزه اورا الاکنجه گویند و
در بلاد مرو نیز یافت میشود و سر او کم موی و بسیار چرب و ... آن میشود که تدهین کرده باشند و نموس که علتیست در سر ناشر گنبا این
صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید که طلای پیه او بدستور بوی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب و ارسطو فرموده که چون
آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او گرفته با خرقه کتان بر صاحب ربع بیاویزند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را ... بند
تب عود نموده مفارقت میکند و سفراطیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء الثعلبست و مهر بارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیده
تخم مرغ رافع دمعه و سعوط خون او و نقد ... رافع صرع با شیر زنان جنون است نمر بفارسی پلنگ و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و هیچ
حیوانی گوشت او را نخورد و تصریح نموده اند که او کثیر الحیا است و زهره او سم قاتل است و دو دانگ او در سه ساعت هلاک میکند و خون او
رافع کلف و بهق و آثار است و مهر بارس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهرا کنند طلای او
در ازاله کثری و زخمها و خنازیر بعد یل و قطور مغز سر او با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول او و بدستور حمول مغز
استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن
بواسیر است و از خواص او آنکه چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار مالد پلنگ قصد او نکند بعد یکه تواند او را بدست گرفت و او بسیار
محب خمر است و چون بنبیذ برسد بنا بر آنه نوشد و بتجربه رسیده است و چون بر زخم پلنگ موش بول کند نجات نیابد و لهذا در
بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را در جائی نگاه میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش گذر نتواند نمود نوشادر لغت فارسی است
و او معدنی و مائی و مصنوعی میباشد و معدنی او در بلاد حاره مثل حبشه قطعات سفید بر روی آن بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی
اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود ند و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام
بهم میرسد و رنگ او لا اغبر است و از دو تصعید سفید میگردد و چون سفید صاف او را با مثل او زاج زرد لاک و عشر او زنگار تصعید کنند
سرخ میشود در آخر سیم گرم و در اول خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سده و
التیام دهنده زخمهای بالمرو رافع حرکت سینه و صلابت سپرز و طلای او جهة خناق و با روغن تخم مرغ جهة برص و با عسل جهة داء الثعلب
و حیه و سعفه و با روغن کنجد جهة جرب و غرغره او با آب سداب جهة زلوئیکه در حلق مانده باشد و اکتحال او جهة التیام قرحه و رفع بیاض
و دمعه بارده مفید و در خواص مکتوبه مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او در رفع مطلق سم مجربست
و پاشیدن محلول او که در طاس مس ... نوشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان
و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و ۳ درهم او قاتل است بتقطیع حشا نوذرس اسم
یونانی نوعی از قتاد است شاخهای او دراز و باریک و تا بقدر ۳ ذرع و برگش ریزه و مستدیر بر جمیع اجزاء او و زغب دار شبیه بپشم و گلش زرد
و خوشبو و طعمش تند و فقاح او مانند سوزن و صمغ او مابین سفیدی و سرخی و در روم و حلب کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکثیرا
و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او در التیام عصب ... ضعیفتر از بیخ و شرب فساد او جهة درد عصب و کوفتگی اعضاء و از جا بیرون رفتن
و شکستگی آن و قطع نزف الدم مؤثر و عصاره او جهة قرحه قصبه ریه و ذات الجنب ... تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش

نوره نومن نوق نور نورالقندول نواة نول نوح نهنا

فندق و شربتش یک مثقال نوره کلس مجربست و کلس مذکور شد نوقلن اسم یونانی زنبور است نوق شتر ماده است نور بلغت اکسیر یانی زنبق است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و گلها است نور القندول شکوفهٔ درخت دار شیشعان است نواة بعربی دانهٔ تمام میوهها از مطلق و مراد دانهٔ خرما است خصوصا در روزان نول بهندی ابن عرس است نوح لسلابت نهنا اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مربع بقدر قامتی و بار غنچی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عمودی میان تهی و با عطریت و برگ بعضی دراز مستدیر دراز و شمر در دوم گرم و خشک و بوئیدن او جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت مو و با عسل جهت داء الثعلب نافع و شرب او مدر خون و با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و جف نبیذه او با مویز و خوردن او بعد از آن با با دام سمن بدن و فرزجهٔ او منقی رحم و خوشبو کننده آنست و از خواص او آنکه چون یکدرهم او را با ۳ عدد دانهٔ کشنیز در پارچهٔ کبودی بسته در چاه بیندازند در تابستان

نهق

نهنک نیلوفر

باد سرد بوزیدن آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ ببندد در فع سحر و چشم بد کند نهق قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری نهنگ اسم عربی شغاقل است نهنک. اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسی است و کرنب الماء بعبارت از رو است بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برگش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر سیبی شبیه بقبهٔ خشخاش و درو تخمهای عریض سیاه بالزوجت و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ دار هندیست و بعضی مایل بزردی و تیرگی و بعضی گویند که بری او نیز میباشند جمیع اجزاء او در دوم سرد و تر بغیر از بیخ او که گرم و خشک است و تخم او سرد و خشک و مراد از مطلق او گل نوع کبود او است و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهت دردسر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفهٔ حاره و نزله و با زعفران و دار چینی جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح او انیسون و قدر شربت از جرم او تا ۳ درهم و در مطبوخ تا ۷ و بدلش بنفشه و خطمی و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و سیلان منی و ضمادش جهت درد مثانه و معده و با صبر جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و شربتش از هر یک دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه عمل آید سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قویتر از آنست نیل نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آنستکه غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از یکجنس باشند و مستعمل هندی او است و بری و بستانی او با خشونت و یا دو سیاه تر از آن و تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات بارتنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر زرعی و برگ بری او مانند برگ کاور شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در اطراف و غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی معتدل و محلل و رادع ابتداء اورام و دافع و رافع نفث الدم و شراب و بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و جهت سرفهٔ شدید اطفال و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویهٔ مناسبه جهت قرحهٔ ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او با کوفه و کلقند جهت قرحهٔ ریه و وحشت و سموم و خفقان و با خیار شنبر جهت استسقاء و ضماد او جهت سعفه و تقشر جلد و قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوختگی و جهت داء الثعلب با نیموزان و مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهت آکله از مجربات و با یه قبل از طلا موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قروح سر و خنازیر متقرح سعدیل و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نورتش آرد جو و ثلث او ماشا نیده لغت مصریست و بفارسی سمنو نامند از اغذیهٔ شیرینیست که بدون شیرینی و

نیده

روغن بعمل بیارند انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و سمن بدن و معدل بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و سدد و اکثار او مورث تبهای مرکب و آنچه با کردکان و با دام جوشانیده باشند زودتر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیره سبزه او را گرفته مثل بسیار دهند و بدفعات قطعه نیج در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد نیسیا نا ناخواهست نیمقا اسم یونانی نیلوفر است نیلج نیل است نیطافوس گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او جهت بیاض چشم سعدیل دانسته اند

نیسیا نا نیمقا نیلج نیطافوس

تبعد فیلی مؤلف مغنی گوید که از جملهٔ نوعی است و غیر نیطافلن و بیخ انگشت و برنشاختها و تخمیه در برگ میباشد و نبات او و شربت و بعا

محفف و بلغم و بجهت ثقب و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال بوبسیر و ضماد او جهت خنازیر و عرق النساء و مفاصل و صلابات و داحس مفید و حماره بیخ او تا فاتل و قدر شربتش ۳ ابولوس است نیلوفر هندی او سپید است نیلوفق اذرکت و نزد بعضی فرصیما کی بفتح اول و سکون یا و اسم

نیلوفر هندی نیلوفق نی نیشکر نینوفا

فارسی قصب است نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نینو اسم هندی روغن تازه است نیب اسم هندی آزاددرخت است و آن بزرگ و کوچک میباشد و گلش مانند خوشه که چند بن بنفشه باز و باشد و وسط گلها مانند و با عطریت و خوش منظر و در صفهان قرآنه و اسفید کرجی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد کوچکیست مایل بتدویر و تلخ و در بعضی بلاد معروف به زخت قو زهت و ضماد برگ و گل او محلل و رادع و جهت اورام بغایت مفید و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و در دو رخشک او جهت التیام زخمها و قطع خون و در وغنیکه او را جوشانیده باشند نایت بنات روغن شیخ صنعا است و شربش بقدر یکمثقال مانع اسهال مزمن و آزموده است واق اسم رغیکه در کنار

حرف الواو واق

آبها میباشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسهٔ سر او ۳ چهار عدد بری مانند گل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب بشبری و تر کان با زلف حقار جمع کرده بر سر میزنند و اکثر صید او ماهیست در شکاربن او را دین نامند و کوهکتر از حقار است در دوم گرم و در او ل خشک و گوشت او موافق مبرودین و در درد زانو و کمر و روغن او جهت فالج و امراض عصب نافعست و گوشت مطبوخ او و جاذب پیکان و فار از بدن ذرهرهٔ او جهت بیاض چشم و بهق مفید است ودی کلب بریست واحد لسلابت و دینس یونانی کنکر زد است وشه اسم فارسی

و ددی و واحد و دینس وشه در سوک و آهیم

صفر است دار سوک بلغت سگابن قنفذ است و آهیم بلغت سگابن کرفس بریست و الآن بزرک بهندی رازیانه است والان کوهی شبت است و بر الارض قطر است و بر بفارسی پشم نرم نامند و گویند مخصوص بشم شتر است و خواص صوف مذکور شد و شیرشاد شلثه اسم عربی ورد ابیض است وج بفارسی اکبر ترکی نامند و آن بیخ نباتیستکه در آبها میروید و بفارسی ودین نند گویند و برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر

وبر الارض

وج

و با خشونت انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه سوسن آزاد که زنبق باشد و نند مایل بسرخی و خوش کره و بعضی بعضی جمیبده دلج و ما بین سفید و سرخی و تند طعم و مایل بعطریت در اول سیم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوهٔ حافظه و منقی دماغ و ذهن و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعاء و جهت درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شقاق کف و عضل و تقطیر بول و حصات و لکنت زبان و نیکو کردن رنگ رخساره و تسخین گرده و ضماد او جهت مفاصل و اورام بلغمی و نفخ سخت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و شد یده و قرزمهٔ او با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت حمل و اکتحال او جهت بیاض و خوابیدن او جهت ثقل زبان بعد بر و جهت درد دندان مفید و جوش دادهٔ مطبوخ آن جهت درد رحم نافع و مضر سر و مصلح او در زبان و محرق خون محرورین و مصلح آن سکنجبین و شربتش یکمثقال و بدلش مثل او زیره و ثلث او زراوند طویل است وحید بلغت مغربی ماذریون

وحید وخشیزک وخشیزق

سیاه است وخشیزک و وخشیزق بکاف آخر و بقاف بخم بستباج و در زبان ترکی عبارت از زرد است و نزد بعضی درمنهٔ خراسانیست ودع از جملهٔ اصداف و حلزونست و بهندی کوری و در دیلم کلاچک و در اصفهان کس کربه نامند پوستش او زیاده از سایر اصداف و مدر

ودع

مایه و جالی و جهت عسر بول و حصات نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر رافع آثار جلد مجربست و محرق او در همه افعال مانند شیح و مضر ریه و مصلح عسل و شربتش تا نیم است وذود اسم معربی بلکیست و در دین یونانی کماه است ورح ززفای رطب است ورد اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانیست چه اقسام ورد سفید و سرخ و زرد ده میباشد و هریک از او بری و بستانی

وذود ورح ورد ورد ابیض بری ورد ابیض بستانی ورد اصفر بستانی

و هریک بنامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هریک غیر مضاعف و ورد ابیض بری بفارسی آزاد نسترن سفید نامند و مذکور شد و ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن و مضاعف و بقدر گل سرخ و درختا و بنجاد است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسترن است و ورد اصفر بری نسترن زرد است و درخت او و خار دار و گلش زرد و غیر مضاعف است و در قوت مانند نسترن سفید و ورد اصفر بستانی درخت او بنجاد بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوت مانند گل بستانی سفید است

ورد احمر بری ورد احمر بستانی

ورد احمر بری درخت او ایکا است گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد و ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند و بهترین اقسام شگفته است و آن مرکب القوی و در نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک است و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضاء و مسهل صفراء و بلغم رقیق و با قوهٔ قابضه و خشک او در قبض زیاده و مفتح ما سار یقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهت ریه

وترید مقعد و صداع او و قطور عصارهٔ او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضهٔ آن جهت تقویت لثه و ضماد کوبیدهٔ او جهت اورام مراق و رطوبت
معده و سینه و او جهت ثالیل و شیخ جلد که بسبب حرکت بهم رسد و زرد باشد و گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازهٔ او جهت اعانت اخراج پیکان
و خار از بدن و ذرور خشک او جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن او و با برگ مورد جهت قطع عرق
و ضماد برگ درخت او جهت خراز داء اورام حاره و ورم مقعد و سنگینی عضار سفید و تخم گل عبارت از زر او است در افعال مانند تحت
که آن عبارت از زر گل سرخ بری باشد و مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه تخم و زرد است آنرا زرور گویند ده درهم او با آب رافع اسهال
عسر السلاج و رافع نفث الدم و سیلان خون است خصوصا چون با اقماع گل بایند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرجت
و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه ما شرا در بعضی امزجه و در بعضی مسکن او و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او جیون و قدر شربت
از تازهٔ او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش است و گویند ده درهم
غنچه تازهٔ او ده با رطل عسل مصفی باید و روغن گل سرخ که گل با اقماع او در روغن کنجد کرده در آفتاب گذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید
تا هفت مرتبه کنند و با آب افشردهٔ تازهٔ او را با مثل او روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مزور مرکب القوی فی الردع
و قابض و محلل و موافق مورد حاره و بارده و با قوهٔ مسهله مسکن درد دندان و نطول او جهت تقویت دماغ و حابس اسهال مراری و مسهل ما
لزجه و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر و طلای او با سرکه و لخلخهٔ او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع
بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و حرکت کردن ادویهٔ جاذبه اسهال با و مقوی فم آن و قطور او جهت درد گوش و
تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و با دزهر قروح و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن اهک و زرنیخ و صابون و ذراریح
و امثال آن و بدلش نیموزن او روغن بنفشه بوزن او و دهن الخلاف و قدر شربتش تا یکوقیه است و گلاب بنزم مرکب القوی و مایل بسردی
و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت و با قوهٔ قابضه است و بعضی سردی و خشکی و را غالب دانسته اند و آن مقوی دماغ و فم معده و
قوتهای بدنی و جگر او جهت خشونت سینه و نفث الدم و عوارض نزله و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و درد جگر سرد و جهت خفقان
حار و تقویت بدن و با شراب جهت زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن او جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و لخلخهٔ او جهت
تقویت دل و رفع غشی و بیهوشی و جهت تقویت دماغ و حواس باطنه و نشاط نفس و رفع خمار مفید و بالخاصیت مضر باه و باعث سفیدی
موی و مصلحش گلاب و نبات و قدر شربتش تا ده مثقال و گلاب مکرر بقدر ده وقیه آن مسهل است. ورد منتن در بیان است ورد
حمار بفارسی گل عنا نامند اندرونش سرخ و بیرون زرد و بدبوی دار قسم ورد منتن است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و
در اینجا استعمال او اولیست ورد تسیاخ گل علیق الکلب است ورد صینی نسرین است ورد الفجار و ورد انحار و ورد الفجار ... ورد الحیاء
ورد الحمیر نزد بعضی گل خطمیت و بلغت مغرب گل فیدانیا است ورد الزوانی بلغت مغرب گل خطمیت ورد قرا شقایق النعمانست ورد
الحب کبیکج است ورل ماهی سقنقور است ورامالود فاشرا است ورطوری سنعافس است ورق الخیل وسمه است ورق الزیتون
هندی طالیسفر است ورده بلغت مازندران ساسانیت ورک بلغت قزوین نبات خرنوب نبطی است ورمینشا غنم است و در
عین گذشت ورل بفارسی و ترکی بزمجه نامند و آن حیوانیست بزرگتر از حردون و دنبالهٔ او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از
خطوط زرد در آخر سیم گرم و خشک و قایم مقام سقنقور در همه افعال مهیج و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و
جاذب سم گزیدهٔ حیوانات سمی و جاذب خون بظاهر جلد و باعث فربهی عضویکه بر آن بندند و طلای روغن زیتون که در آن جوش داده
باشند و مهرا شده رافع آثار جلد و کلف و حکه و داء الثعلب و توبا و سرگین او قاطع بیاض چشم و طلای پیه او عظیم کنندهٔ قضیب و طلای
خاکستر او موجب حسن عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است و ترکی الافاخته نامند در خواص مانند
کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون مهرا کنند طلای او در افعال مانند پیه شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث (?)
خفق و مصلحش سرکه است ورس بار بنائیست مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن و نبات مزبور تا بیست سال گل و ثمر میدهد و تخمش مانند
کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد و مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را سائیده جامه با و رنگ میکنند و بهترین او زرد مایل

بسرخیست

بسرخی است و قسم سیاه او را که حبشی نامند و سرخ تیرهٔ او که هندی گویند بوتر و نزد بعضی که کمی بیخ آن نبات است و او در دوم گرم و خشک
و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاة و جالی و شرب او رافع بهق و برص سفید و
طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوبا و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او زعفران
و نصف او ذج است ورغ اسم عربی سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین اسم نام خوانند ورق بفتح اول و ثانی برگ نبات است
و بضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح واو و کسر را اسم فضه است و رنخ بفارسی چرک نامند و از نطق او مراد چرک بنانست
و طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهت بواسیر و شقاق مقعد و جذام و با موم و روغن جهت تحلیل اورام نافعست و سمه
کتم است و مذکور شد و رنخ کور النحل بفارسی بر موم گویند و در عکبر گذشت و شج بعربی اسم نباتیست که در جبال ارمنستان میروید و در بوی
شبیه به بوی سلیم است و چوب او بسیار صلب و از آن نیزه میسازند برگش شبیه برگ گشنیز و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار شبیه بعد
در آخر دوم سرد و خشک و رادع و مقوی اعضاء و نیم مثقال سائیدهٔ او با تخم تمر هندی جهت سستی اعضاء و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ آن
جهت سیلان رحم و نواصیر مقعد مفید است و شق حیوانیست بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و در شکل مثل آن و دنبالهٔ آن کوتاه و کبری (?)
و در شکابن پلنگ مول نامند و در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی کمر و دماغ او عروض بواسیر و موی او جهت جراحات
مزمنه نافعست و شج اشخواست و شج بسکون ثانی عرطنیثا است و شم بضم اول و ثانی بلغت شکابن و دیلم اسم نباتیست و صنف الاسود
بر سیاوشانست و طواط خفاش است و عل نوعی از ابل است و بترکی جوبر و در دیلم شوکا نامند و در ابل گذشت و عل بغین معجمه
عربی بادنجانست و قل اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است و کرشیان طیور است و لیح طلع است و لب نوعی از ینبوعات
و نقیدار هجی و برگش تیره و با خشونت و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه برگ درخت سرخس و از بعضی شبیه برگ درخت مورد و اوغر
شجرهٔ آنرا اصفی ما هو دانه است و او مقیئ قوی و مسهلست و گویند چون او را از جهت علا قطع کنند مقیئ و از جهت اسفل مسهل و از هر دو جامع
قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیادهٔ او قاتل و مورث غشی و مصلح او کثیرا و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش لا است و لکام بلغت شکابن
اسم جعفر مست و ین الحور سیاه است هاآل قاقلهٔ صغار است هامه حدات هالوک سکنت و بلغت مصر اسم جعفیل است
هادی اسم تریاق فاروق است هالیسوطس اکلیل الملک هاروت اسم هندی اشخوان است هاتی بهندی فیل است هانس بهندی اوز است
هاسیمونا بلغت نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو رود باریکتر میگردد تا بقدر زمسر رسد و خام و پختهٔ او
لذیذ و ماکول و مایل بتندی و ساقش با رطوبت لزجه و زغب دار و بر شاخهای او برگهای ریزه مانند خار کوچکی و بر شاخ و ملاصق بر دون میلی
بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و
سپرز و گرده و مثانه نافع و گویند خوردن او بالخاصیت باعث تولید پسر است و نطفهٔ منعقده قبول صورت انوثیت میکند و نطول
او جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و تعلیق او در پارچهٔ سبزی قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است هبید دانهٔ حنظل است
هستاجوری بهندی اسم کف دریاست هدبد در اصفهان خرفد پر یا نامند و آن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ و بر شکم او سفید و پا
های او بقدر سر سوزنی و کثیر العدد و در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلای او جهت خناق و سقوط لهات و مطبوخ
او در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند نیم گرم او را در گوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزهٔ سفال
بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند و تعلیق او بر پارچهٔ کتان و
امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل رافع حرقت البول است هدهد معروفست و آنرا مرغ سلیمان نامند در دوم گرم و خشک
و مهرا پختهٔ او با شبت جهت پیچش و قولنج و سدد و خون منجمد و حصات گرده و مثانه و زهرهٔ و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و آکول (?)
او جهت تب ربع نافع و تعلیق ابرو و زبان او مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق لحیهٔ اطفال و در این امر مؤثر و تعلیق استخوان بال چپ
او جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و امنیت از (?)
و آویختن مذبوح او تمامه بر در دروازهٔ خانه جهت رفع سحر و چشم بد و آتم تعصبان و تبخیر او جهت زخمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او بحری

دیج

ورغ هند رنخ
وسمه
رنخ وشج
وشیج وشج وشم صنف اسود وقل وعل وغل وکرشیان ولیح ولب
هام ین
حرف الهاء
هامه هالوک هادی هالیسوطس هاروت هاتی هانس هاسیمونا
هبید هستاجوری هدبد
هدهد

دبج آن جهة قوت حافظه بغایت مؤثر و ناخن دیراو را در حریر زرد بسته در زیر سر در چشم گذاشتن جهة الفت زنان خصوصاً در وقتیکه
قمر در سنبله نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن بر او جهة نصرت بر خصم مؤثر هدل حفص است هریسه از اغذیه مشهوره است هرل هریسه
و بهترین حبوب نحویکه از آن ترتیب یابد گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و سمین بدن و کرده و مقوی عصب و باه و موافق
سرفه و خشونت سینه یابس المزاجست و دیر هضم و مسدد و مصلحش دار چینی و سکنجبین و در مبرودین انگور و بالخاصیت افکندن قدری انگور در
دیگ هریسه مرق قوام او است هبج بلغت هندی چیت در جبال کشمیر کثیر الوجود قسمی سیاه و قسمی سفید مایل بزردی و طولانی هبج
و غیر مخروط و در حجم مفاصل ۳ عدد حبه دار میشود و نیم نخود او قاتل است باسهال و قی عنیف و بالخاصیت مقاوم سم قاتل بیش و سایر سموم است
هرنوه نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر و باندک زردی و طعمش تند و بوی عود دارد و میاید و از حوالی شحر و عمان خیزد و مرکب
القوی و در دویم گرم و در خشکی معتدل و مقوی حشا و محلل ریاح و حصات و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و سخن کرده و مثانه و محرک باه و معین
هضم و خاییدن و بهترین انواع استعمال او است بخور او مانع زکام و نزله و نگاهداشتن او در میان متاع و جامه مانع کرم زدن او و نیخ او را چون
چهل روز در میان شراب یا سرکه نارس بگذارد بسیار سیاه میشود و از عود قماری تفرقه نتوان کرد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش قاقله است
هرطمان دانه است شبیه بجو و نزد بعضی علس است و رازی گوید فلیست و ظاهر آنستکه قسمی از علس باشد چنانکه انطاکی نیز نسبه داشته هرطمان
جو او لخت تر از آن و سرخ مایل بسیاهی است و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلاف منقسم بدو نصف و در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ
او با روغن غیر قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند علس است هرقولیون نام است هرشفه اسفنج است هرو اسم عربی عروق الصفر است
هرجان لوز البربر است هرقلوه و هرقلوس نوعی از هندبا بری است و نزد بعضی ابوخلسا است و نزد بعضی قرصعنه هرانبی مرانیلاست هرتاک
بهندی زنجبیل است هرن بهندی اسم آهو است هریاتونه بهندی توتیای هندیست هری بهندی املیج است هرکولی بهندی خروع است
هزارجشان و هزارفشان بفارسی فاشرا است هست کند بهندی لوفت است هشفیل مثقال است هشتن نان اسم فارسی نوعی از عود است
هفوسور اسم سریانی افتیمون است هکل نقع است هلیم اسم عربی کل اصحاب ستی است و بفارسی عبارت از رقیق کوشت و گندم مهریخته
است و در افعال مانند هریسه است هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال آنرا بعد از پختن با آب و نمک در ظرفی
در جائی گذارند تا آب چکیده رفع گردد و بسبب احتیاج بقول حاره یا بارده را با سرکه بگوشت مذکور و در آن سرکه اندازند و نخود را
بر دارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریض خواهد بود و در افعال شبیه بمزاج بقول مطبوخه است هلیون بفارسی مارچوبه مانند ساق هلیون
و برگش مانند کبر و با تخم قلیلی و گلش مایل بسفیدی و تخمش از فلفل کوچکتر و با صلابت و در دویم گرم و در اول تر و تخمش در دویم خشک و در اول
گرم و بری او در خشکی غالبتر و هلیون مفتح سده جگر و مدر بول و حیض و محلل نفخ و غذائیه او غالب و هاضم و مغیر رایحه بول و عرق و مفتت
و جهه درد سینه و ظلمت بصر و درد ریه و استسقا و طبیخ او ملین طبع و رافع درد امعا و با شراب جهة سم رتیلا و تقطیر البول و مضمضه او
جهة درد دندان نافع و مداومت او و طبیخ درد مفاصل و سقوط اشتها و مغثی و مصلحش عسل و گویند او کشنده سگ است و تخمش مفتح سده سپرز
و با عسل و روغن بلسان مخرج حصات و فرزجه او مدر حیض و در ادرار قویتر از هلیون و قدر شربتش تا دو ل و مضر سر و مصلحش عسل است و بیخش مسکن
درد دندان و طبیخ او منضج و با عسل و تخم خربزه منقی گرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنگ و زیت آن و مضر ریه محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش تا ۳ درهم است و در فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند هلیون میروید و از مجربات شمرده اند
هلیون زعرور است هلیقلا هند با است هلیلج اهلیلج است هلیانه شاهترج است هلوت و هلیوت سلق جبلی است هلکه فرون
السبل است و نزد انطاکی و هسیج لغار هلد اسم هندی عروق الصفر است هم نوعی از ذباب و مشهور بخرمگس است همیشه بهار و همیشه جوان ابرونست
هنک بهندی حلتیت است هندو بهندی نوعی از بنیش است هنکن بهندی ماهیزهره است هنکاچیار بهندی سبالیون است هندبا
بفارسی کاسنی نامند و آن بستانی و بری میباشد و بستانی او دو قسم میباشد بخیرا بزرگ و دراز و باخشونت و مایل بتلخی و گلش کبود و بزرگ
دارد هندبا شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر است و بخیرا برگ کوچک باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب
دارد و هندبا البقل نامند هردو قسم در اول سرد و تر و با اجزاء حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهة لطافت مفرط بحسب اختلاف

Margin notes (right page):
هرل هریسه
هبج
هرطمان
هرقلوه هرتوس
هرجزه هرتان هرانبی
هرن هرکولی هزار
جشان هزارفشان
هستکند هشفیل
هشتن هفوسور
هکل هلیم
هلام
هلیون

هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنگ طبیع او میشود و او مفتح سدد و مقوی جگر و کن حرارت خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده
و موافق جگر حار و بارد و رافع سده آن و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب للذیانه بهترین ادویه یرقان سدیست
و چون او را بجوشانند و کف بگیرند با سکنجبین بنوشند جهة تبهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات و با گلقند جهة تب
ربع مؤثر و چون با قدری رازیانه و کشوث بجوشانند نفتیح و اسهال او زیاده میشود و طلای آب او جهة اورام حاره و درد چشم و با سرب سائیده
و روغن گل سرخ جهة سرطان متقرح معدیل و غرغره با آب خیار شنبر جهة ابتدای ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهة زهر مجرب خصوصاً با او
نفه و آرد جو و سرکه جهة مفاصل و نقرس و عاره اورام حاره بعد ارد و شربت از آب او تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم
کاسنی در دویم خشک و مایل بحرارت و با اجزاء بارده جهة تبهای صفراوی و سدد و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و مطبوخ صندل و رازیانه
جهة رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریک اشتها مؤثر و بغیر از رطیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی و قدر شربتش
از دو درهم تا پنج درهم است و او معطش و کرب الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در دویم خشک و بغایت مفتح
و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهة تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم حشا و درد مفاصل و استسقا و نضج و تحلیل مواد
نافع و قدر شربتش از نیم تا یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنجدرهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت بآب او بسیار ضعیف است
هندبای بری غیر خندریلی است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و پنجاره است و در اقلیها بود نامند در آخر
اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم
و آب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام و سموم مشروبه و قدر شربتش و حمول عصاره او رافع ورم حاره فرج و ضماد بیخ او جهة گزیدن عقرب
و زنبور و مار سفید و با آرد جو جهة باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهة خشکی و اثر و التهاب اعضا نافع و تخم و بیخ او در افعال قویتر از بستانیست
و هر یک بدل دیگر اند هندبا رامیه و هندبا شامیه نوع بزرگ و رقیق بستانیست هندبا البقل نوع ریزه برگ کاسنی هندبا البقر اهوم
بستانیست اهوم بلغت ترکی نباتیست شاخهای او پر گره و بارش شبیه بعنب الثعلب و کلک از آن بسیار مخلوط است و بی برگ و بیخ
و بارش بسیار ضعیف غیر غایب در از سموم قتاله و چون بیکار زیاد آلوده خشک کنند تخمش کشنده است هوم المجوس گیاهیست هوم المجوس
با فتش یکعدد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهر از جنس زعفران زرد باشد و نزد بعضی مجوز
مربست در اول سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سدد و با حدت و بسیار مجفف و طبیخ گل او جهة حصات مثانه و حبس البول بسیار
مفید و بوی گل او جهة حبس خون جراحات و قدر شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال کشنده و مخفف قوتست هوفاریقون معرب سوفاریقون
از او فاریقون یونانیست و آن سه قسم میباشد و هر سه قسم اثمر مثل جو است قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده و برگش مانند برگ سداب
بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه بگل نیلوفر و شبیه بتخم صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدور مانند جو و منتن و بیخ های سفت و در اول سیم
گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست و مجفف و ملطف و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سدد و جهة درد ورک نافع
برگش جهة التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه و رفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهة نقرس و عرق النسا و مداومت شرب
تخم او تا چهل روز یک درهم با ماء العسل جهة عرق النساء مجرب دانسته اند جهة تب ربع با نیمو زن او و سداب بستور مجرب شمرده اند و بدلش
تخم شبت و نیمونت و صنف دویم بزرگتر از اول و برگش بقدر نعناع و بر شعبه و شعبها مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند
خشخاش و با خطوط و در بوی شبیه بر اتیانج در آخر دویم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ و خوردن آب سرد معین عمل او است
و در سایر افعال مانند قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است و صنف دیگر که رازی رومی عبارت از او است
ساقش بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پرشاخ تر و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و در بوی مانند قسم اول و گرمتر از اول و مسهل
رطوبات معده و مجفف او در جمیع افعال قویتر از اول و ثانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النساء و حبس البول و
حصات و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهة استسقاء و قولنج و تب ربع نافع و طلای او جهة بهق و آثار بواسیر و ضربان مفاصل و التهاب
قروح نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و تمام او بدل یکدیگرند و بدل همه او بوزن او اذخر و نصف او بیخ کبر است

Margin notes (left page):
هندبا البقر اهوم
هوم المجوس
سوفاریقون

دیولف

در مؤلف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بسماق است و این قول مخالف قول جمهور است و نزد حقیر مراد از ناکیر هندی
قسم اخیر است اگرچه این قسم از وجهی هند فاریقون و دو قسم دیگر را یکی دانسته اند و ناکیر عبارت از آن و او قسام او فرد کامل ایشان است
هوفقیدس طرنوثیکه درخت لحیة التیس است و مذکور شد هوجره و هوفقیدس مزمار الراعی است هوجوبه و هوفیلوس ابوخلسا است
هوکهیون اسم مغربی نعناع است هوره اسم فارسی خبازی است هویره هندی اسم اهل است هوا نسبت با بدن افضل عناصر و نسبت بروح
حیوانی و ترویح آن چون نسبت آب است بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجسام مکونات بشدت و ضعفست و هیچ یک از او خالی و عاری
نتوانند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلث است و بقدر احتیاج هر یک از آن و تغیرات او بسبب لطافت او هر تغیر صورت
پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و چه از اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فرط طب مبین است و ایراد او در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد
مصلحات او بقدر وجیز مطلوبست چه خروج او بالکلیه از حالت صحت و با و امراض بسیار است و علم معدلات او از واجبات و تصریح
نموده اند که بخور زرنیخ و ظرفا از مجرب است و بخور کردن و بوئیدن جهت عسر ولادت قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن
و فادزهر معدنی و خوردن و بوئیدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع رفع ضرر هوای وبائی میکند و آزموده است هیل
قاقله است هیرون نوعی از خرما است و گویند مراد از او قسب است هیشر عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری او هیفمان
اسم عربی فحن برنیست هیرا و اسم فارسی نعناع است هیری هندی اسم لحم است هیرا اسم هندی الماس است هیرا دو کهن اسم هندی الاخوین
است یاقوت بهترین او سرخ شفاف گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از آن خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ او است
و بعد از صنف سرخ او زرد ناریست پس زعفرانی پس لیموئی و بعد از زرد کبود و آسمانیست پس کحلی پس لاجوردی پس نیلی پس زیتی و بعد از همه
سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ او از آتش رنگین تر میگردد و چون با سفیدی او شائبه سرخی باشد از آتش معتدل
گرد او ابر و سحابی که دارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از همه احجار است بغیر الماس و آنچه کرمه دو دو و عرق مغز او است و
مالیدن او بجرح سوخته و آب و سنباده باعث جلای او و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در
اول دوم و سفید در اول و خشکی در همه غالبست و مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیت جهت
جهت رفع طاعون و تغییر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و امساک او جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و
طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوئی دهان موثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانگ است یاسمین بری و بستانی میباشد
بری او را ظیان نامند و بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او چنبلی که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید و امین الدوله گوید
ارغوانی نیز میباشد و سفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است و سوسن آزاد را مخصوص بسوسن سفید دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود
الصناعت است و این از جمله اشتباهاتیکه در سوسن مذکور شد جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درختی است و مانند درخت مورد
و اطس برگش از مورد پهن تر و بطعم برگ مورد نیست و درخت قسم سفید ضعیف و گلش سفید و با شائبه سرخی و بسیار خوشبو و از وقت
شکفتن نرگس تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و ... میشود درخت مو ز است و نزد بعضی قسم زرد او
مسمی بزنبق است و او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و ماده صفرا و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم
سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و مطبوخ او جهت درد
بارده و صداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه موثر و مصدع محرورین
و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او تا ۲ درهم و بدلش یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بریست و روغن یاسمین ...
و در جمیع افعال مذکوره قوی الاثر است و قدر شربتش ۲ درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود است چون آنرا
منقل ... یکدرهم او را با کوفته عسل چند روز بدستور مدامت نمایند جهت استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب بیان نموده اند یاس عتب
اسم ... یاسمین بریست یاسمین بری عشبة النار است یا بوتقان اسم ترکی تخم آسمکست یاروز اسم ترکی فودنج است یاره تالی
اسم ترکی ... است ... اسم ترکی ... است یبروج لغت سریانی و معنیش ذو صورتین و اسم جنس هر ذی شامل بیخ لفاح جبلی

و بریست چنانکه لفاح شامل اقسام او است و از مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد شکافته شبیه بدو صورت انسان
مشاهده کرده اند و از این جهت باین اسم نامیده اند و بیخ لفاح جبلی اذنی شاهی بصورت انسان دارد بخلاف بری که بسیار مشابه است
یبروج الصنم بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که رو برو یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه و سگ کن نامند چه در میان عوام
مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک او است لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سگی با و میبندند تا از حرکت سگ
منقطع گردد و بنفسه اصلی ندارد و در خواص او اقدمی ذکر ننموده و نبات نیز بوی شبیه بعلیق که بترکی یکور تکن نامند و بقدر ذرعی و برگش شبیه
ببرگ انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر نخود و در توی شبیه بمیعه سائله و گلش سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخش بصورت دو
انسان مواجه و مستور بلیفها اشقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که لیفهای مذکور را ندارند و ماده سگ سرش بصورت زاده بخشند
قوتش تا بیست سال باقیست در اول سیم سرد و در آخر آن خشک و مقوی هر عضو قسم ماده او مدد ... آن همان عضو مردان و از قسم نر او در آن زنان
و شرب او با زعفران جهت مفاصل و عرق النسا و نقرس و با عسل جهت بواسیر و با سکنجبین جهت خفقان و با کاسنی جهت حرقت البول و درد
بیخ و ثمر او جهت اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مسلد ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در نیرنجات و اعمال غریبه تعالی
موثر و از هرمس نقل شده که بهترین زمان قلع او آنستکه مریخ در خانه شرف یا در خط حظوظ شرف و متصل بسعدین یا با احدی از سعدین و یا
قمر در برج باشد و روز سه شنبه وقت طلوع نیر از سایر و قبها چون عضوی از اعضاء او را با اندکی از ثمر او قلیلی روغن بان یا زنبق یا
روغن خلاف نرم سائیده پیشانی و چشمها و رو برای آن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشد و هر حاجتی که رود مدروا گردد
و چون مجموع او را یا عضوی را از آن شکسته و یا لیفی قطع کنند و بر بازو ببندند یا بگردن آویزند از کل آفات و غرق و حرق و صاعقه و از
زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهت رفع صرع و تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق
نمایند و بخور او جهت دور شدن شیاطین و جن و در رفع فساد عقل و جنون موثر است و چون ثمر نارسیده او را با روغن گل سرخ سائیده زن
حامله بر کمر و شکم طلا کند از اسقاط ایمن باشد و چون یکعدد گل شکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای او رافع عسر ولادتست
و هرگاه یکعدد گل شکفته را در کتانی بریسمان ابریشمی که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او گردد یبروج
یبروج الصنم است یبور بقله یمانیست و نزد بعضی رجله یبروحا بادنجانست یبرو اسم یونانی بغل است که بفارسی استر گویند یتوع
اسم جنس جمیع نبات شیردار است و گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام او است چون هر چه اسم مخصوصی داشته اند
مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن در مرتبه چهارم و با همتند
و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در همه امزجه و مورث اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و پیچش و غشیان و انقلاب معده و تقلیب
نفس و غشی و استعمال او در دفع ... بدن جایز دانسته اند و اکثر بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون
مصلحی نباید شامید و مصلحات او نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و رب سوس و کثیراست و دوغ سرد کرده رافع افراط عمل
او است یتعور اسم ... است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یحفیف کرفس بزرگ برگ بستانی است ...
خون بز چهار ساله است که در اول پائیز گرفته باشند و در دماغ مذکور شد یدزه قوس است یدفه درخت بلست یراع قصب است
یره عشبة النار است یرنا اسم عربی حناست یراسیع الیونت یربوع بفارسی موش دشتی نامند و آن مانند موش و از آن
بزرگتر و دستها او کوتاه تر از پا و دنباله اش بلند است در سیم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبیعت و مدر بول و مسمن و جهت امراض بارده مثل
فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و محرق خون و مصلحش میوه های تازه و ترشیهاست یشف حجر الیشف است
یعصوب کنگر است یعضید خندریلی است یعمضیا بغین معجمه اسم سریانی ریباس است یقطین اسم جنس کل نباتیکه
بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و بادرنگ و امثال آن و نزد عوام از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود هندیست
یلو اسم ترکی سویست یلقون اسم ترکی ظرفا است که بفارسی ... یلم اسم فارسی عربی السمکست یمامه اسم کبوتر ... است یمام
... بر بیست یلیک اسم ترکی لحیة التیس است یمشان اسم ترکی ... است ... بلغت ... یبوزنا

مرصافت سورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد میثون بلغت خطی اسم تاشیاست یتق انفحه است پنیلور اسم سلمه است
میثوت خرنوب بطی است تیمه نباتیست شبیه بخندیلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و گلش زرد و مولف حبیبات
بدیعی کوید در شیراز او را سنبل داروی نامند نازه او جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک او جهت زخمهای کهنه و نزد بعضی خندریلی است
بوز اسم فارسی فهد است و ترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ و او را ام نموده مانند سگان شکار صید و حوش میکنند حرارت و یبوست
او کمتر از پلنگ در جمیع افعال قریب باوست بوشان اسم ترکی شنج است یونجه صحرائی اسم ترکی و فارسی فقفه است یونجه باغی
اسم رطبه است یونک اسم ترکی صوفست بیلان او دی اسم ترکی شل است بیرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند قد تم

بحمد الله و حسن توفیقه و استعین به باکرامه المنفصل علی اتمام المعالجات

والدستورات انه علی ما یشاء قدیر و بالجود

و الافضال حقیق و جدیر انه خیر معین

تشخیص رابع در مداوای سموم و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و حذر از آن دویم در تدابیر مشترکه سموم سیم در
تدابیر سموم مشروبه چهارم در تدابیر سموم ملدوعه پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول** در تدابیر منع تاثیر سموم و حذر از آن
از جمله مجربات آنکه چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم کاوکوهی که در تفعیر چشم او منجمد میگردد و مسمی برنک
کاوکوهی است و در ایل مذکور برکام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه و ملدوعه متضرر نگردد و بدستور در آن وقت فادزهر معدنی
بر کامش بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از آنجمله شرب نارجیل مجربست که در هر ماهی دو بار بقدر برنجی
با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یکدانگ همین
اثر دارد و از آنجمله تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال
از مطلق سموم متضرر نگردند و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند مطلق سموم و متفق علیه اطباء است که چون خرنیل الکلب در شیر خیسانیده
بنوشند در مدت العمر هیچ سمی در آن اثر نمیکند و اما احتراز از سموم منوط بر آنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنون
وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیت و غیر معروف باشد و بدستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد
هرچند که او متضرر نماید و خوابیدن در مواضع قریب باشیان هوام و خرابها بدون بخور شاخ کاوکوهی و مثال آن و خوردن از شیشها
که مدتی در ظرف سر و قلعی ماند باشد و کوشتی که کرم بوده بعضی پوشیده باشند که نفخ آن بجهت خروج بخار بر نشسته انقدار بماند که سرد
کردد و خوردن اکثر میوه ها بدون آب کشیدن آن خصوصا انگور پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج
و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانکه مشاهده شد که عقرب معتاد افیون را گزید و عقرب
در ساعت بمرد و آن شخص متضرر نشد و ادراک الم نیز چنان ننمود و بدستور معتادین شرب تریاق فاروق نیز همین خاصیت است و در
خانها نگاه داشتن مرغ و طاوس و کربه و مرغابی و مرغ خانگی و مثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است با وجود نگاه داشتن شاخ
کاوکوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک موفی حمید و خاک داغستان که کمتر از طین مختوم نیست و نارجیل بحری از ضروریات است در
منع گزیدن هوام و دارنده اشیاء مذکوره را از مجربات حضور او جهت تدابیر سموم مشروبه قائم مقام تریاق اکبر خصوصا مسافرین را داشتن بعضی
از اینها از واجبات است **فصل دویم** در تدابیر مشترکه سموم باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانی است نرسد باعث هلاک
نمیگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملدوعه مراعات دل باید نمود و تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرطه محرقه و معفنه است یا بجهت برودت
مفرطه که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل مفرطی که باعث سد طرق او گردد و صورت نوعیه که اثرش منضاد روح حیوانی
باشد و آنچه بحسب اقتضاء صورت نوعیه باشد در نهایت مرتبه سمیت است پس تدبیر در شدید آن در اشیاء قویه ذو الخاصیت
بحسب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و در حاره تبرید و تعدیل بضمادات بارده خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و مثال
آن و در بارده تسخین است باشیاء عطریه حاره و در افراط یبوست ترطیب مثل شیر و سرطان نهری و آنچه در قسم او بالخاصیت نافع

فادزهر و تریاق فاروق و نارجیل مجربست و منع خواب باید کرد لازم است و تدبیر عضو که او لا سموم باو رسد شرطات تا از آن سرایت
باجزاء دیگر نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر ملدوعه باشد در بستن محکم العضو سعی کنند
و مکیدن او و ریختن آب بی نمک ان و باید آن شخص ناشتا نباشد و او لا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون و یا شراب کرده بعد از آن
مکند و آب نمک ابریز و با ادویه تریاقیه مانند زراوند و مثال آن مضمضه کنند و بدستور موضع گزیده را حجامت کنند که باعث جذب
سم گردد و ادویه جذابه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پوده و زفت و سرگین بز و سیر و کوکرد و مثال آنرا با بول و روغن زیتون و عسل
یک که حاضر باشد و مهره مار در اینباب عجیب التجربه است باید بعد از چسبیدن مهره شیر برآورد بخت و تاثیر بسته شود تکرار بحتن او
نمود چون سبز منجمد نگردد مهره نچسپد علامت نجاتست و در بعضی العضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف
بدن و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافعست و تدبیر سموم مشروبه و ملدوعه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نبوده
باشد کلی آنستکه اگر مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر ظاهر گردد بآب گرم و روغن گل سرخ کاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل بوره
مکرر قی کنند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویه تریاقیه آنچه مقدور باشد بدهند و هرگاه بالتهاب
و حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در این صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب بزرقطونا و شیر تازه
و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و آب یخ و مثال آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است و مکرر باید موضع درد ناک و حوالی آن صندل
و کافور و کاهو و خیار و حلب یا سرد کرده ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر گردد مثل تهیج اعضاء و سردی بدن و عرق سرد و تشویش عقل
و تیرگی رخسار در اینصورت مثرودیطوس و تریاقات حاره و پیاز و سیر و خطیانا و حلتیت و جدوار و مثال آن باید داد و نطولهای حاره
مانند عرق فتنه و عرق بهار و جند و مثال آن استعمال نمود و حقنه با وجود خشکی مع مطبوخ فودنج و شیر خشت و بوره ارمنی در دهنهای
حاره باید کرد و علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل بر آمدگی شکم و درد بهار و حبس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن در اینصورت
حقنه مسهلات قویه مثل سنا مکی و شحم و لعاب حلبه و شیر تازه و حلتیت و مقل و سکبینج و شکر سرخ و بوره و مثال آن باید نمود
اگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن ادویه تریاقیه بدهند مانند شیر و شکر و گوشتهای نیکو ادویه مناسبه
بآن طبخ یافته باشد و اگر قوتش ساقط شده باشد یا غشی یا بیهوشی و عرق سرد و گشتن سیاهی چشم باشد فم معده او را بقوت نمایند
و با دور دهنش بدمند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند و آنچه در علاج غشی مذکور است عمل آورند و اگر باسهال مفرط و
تهیج باشد تدبیر او بدادن روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قلبیه و تریاق فاروق را با آب سیب قابض و ربوب سیب و لیمو و دوغ
داغ کرده و مثال او باید داد و هرگاه سم ملدوعه باشد بدستوریکه گذشت بعد از بستن موضع و حجامت و مکیدن آن تریاقات کبیره
بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و ترنج بغایت مفید دانند و اجهة سموم مشروبه و ملدوعه مشترک النفع است
باین صفت است طین مختوم و اگر نباشد خاک موفی حمید و خاک داغستان با ساوی و حب الغار بروغن گاو چرب کرده بوزن ادویه عسل
سرشته در وزن درهم از او بنوشند و هرگاه علامات زیادتی خون در سموم ظاهر شود فصد بغایت نافعست و سایر ادویه مشترک النفع سابقا
سابقا مذکور شد **فصل سیم** در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد و در این فصل بیان مداوای بعضی از آن که مشهورات مذکور میشود و غیر مشهوره
استنباط مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود بحسب اعراض و علامات هر یک بمداوای مشهوره آن قسم عمل باید کرد چه اکثر آنرا علاج بیکطریق
بیش قدر حبه او در عرض دو سه ساعت هلاکت و از اسرع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامات آن ورم زبان و سدر و دوار و دردسر
و بر آمدن حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرر است مطبوخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقیانست و بعد از
آن شرب فادزهر سبز و زرد خالص است برای محمد بن زکریا و اکثر اطباء جنس کبر را فادزهر او دانسته اند و دوا دلمسک مشک در این باب نیز
از تریاق فاروق مبیدانند و جدوار را اثر عظیم است فرون اسپنل از لوازم شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض سرسام است و در
غایت حرارتست و مداوای او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب و لیسیدن دوغ سرد کرده و آب میوهای سرد است مثل انار و سیب
ترش و آب خیار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن با طلا و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف ماشا و گل

ازمی و آب خیار و کدو و کاسنی و مثال آن مرارة النمر زهرهٔ پلنگ تا ۳ ساعت کشنده است نفی بنزوار سموم حاره و مداوای او بدستور
قرون السنبل است و پنیر مایهٔ آهو و تریاق آن دانسته اند که فوزرامرارة الافعی در سمیت مانند بیش است و مداوای آن بدستور آن و با
روغن قی مکرر کردن انفع است و شرب کوشاب برغ با قدری نمک مفید است و ادویهٔ مشترک النفع که قبل ازاین مذکور شد در جمیع سموم نافع اند
مرارة کلب الماء قدریکدرس آن بعد از نه نفر و رکشنده است و تریاق او پنیر مایهٔ خرگوش و روغن گاو و باخیطیا نادر احسینی است دنبالهٔ گاو
کوهی مورث غشی شدید و کرب است و تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب نیم گرم و تریاقات مشترکة النفع مذکوره و فندق و پسته
و فیلزهج که در یک روز چهار مرتبه در هر مرتبه یکمثقال بدهند عرق الدابه مورث ورم روی و سبزی او و خناق و عرق بسیار و بدبوئی است
و مداوای او بعد از قی با ماء العسل شرب می پخته و روغن گل سرخ است که مکرر بنوشند و تریاق الطین مذکور شد ارنب بحری از سموم حاره
و اکرینکند مورث سل است و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بدبوی و نفث الدم است و مداوای آن
آب خیار شنبر و شیر الاغ و زنان و آب برگ خطمی و سرطان نهری است و بعد از نکبین عوارض خوردن حب خرنوق سیاه و غاریقون
و کثیرا و رب سوس با سویه نقدر در همی با جلاب ذراریح که تری کی لاکلکسا مند و از سموم حاره و با علامت و اعراض ارنب بحری با التهاب
و اختلاط عقل و مداوای آن مانند ارنب بحری و قی کردن با آب گرم و روغن گل سرخ و شرب شیرهٔ تخم خرفه و خیار و لعابها و شیر زنان
و حقنه احتباس بول جلوس در طبیخ خطمی و چکانیدن روغن گل با بفیدهٔ تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده و غیره
خشکت و هیره از آرد گندم و شکر در روغن بادام و مداوای خوردن وزغه و حربا و تخم حربا بدستور مذکور است و تریاقات مذکوره و دواءالمسک
و مثرودیطوس و تریاق اربعه نمایند بلادر و حب سیاه و مثال آن مورث احتراق و جنون و وسواس و التهاب معده و تشنگی مفرط شده مداوای
آن شرب شیر و دوغ و کوشتها و چربی و شیرهٔ تخمها سرد مثل خرفه و مشتاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای مرطبه و مغز
کردکان فادزهر بلادر است خوردن خون گاو و شنگی شیر و خون در معده مورث کرب و اضطراب شدید و غشیان عنیف و درد حشاء و
عسر النفس و کزاز و احتباس بول و طبع است و مداوای آن حقنه و شرب پنیر مایهٔ حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد
آن نماید و در اینمواد قی جایز نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مضغ مصطکی و ماءالعسل در اینباب مفید است بنوحات و حب السلاطین
و مثال آن از ادویهٔ حارهٔ مسهله مورث التهاب و غشیان و اطلاق بسیار و تحشی است و مداوای آن دوغ و اشیاء بارده قابضه است بعد از
قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب قابضه اما اشیاء مخدرهٔ بارده مثل افیون و بزر البنج و شوکران و لفاح
و تاتوره و مثال آن مورث خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست و پا و سستی اعضاء و سستی است و چون بحد عرق سرد
و خشکی اعضاء و سبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوای آن قی کردن با ماءالعسل و نمک و بورهٔ ارمنی و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب
با حلتیت و دار چینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه و نارجیل در بلائی و تریاق کبیر و حقنهای شدید و سرکه با عفص و افسنتین و روغن گل سرخ و
شرب سیر و کردکان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حاره مانند روغن ناردین و سوسن و مشتاق جند و حلتیت نافع است و اکثر سنای افیون
مثرودیطوس جند خورده شود در رفع مضرت افیون از مجربات است و مداوای خوردن بزرقطونا کوفته و آب کشنیز بعد از قی و حلتیت و شراب
و شربت افسنتین کافیست و در مداوای فطر و کماه و مثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک مانده باشد بعد از قی کردن معاجین
حاره مثل فلافلی و کمونی و زراوند و مغفرو مثال آن مفید است اما اشیاء سدهٔ ثقیله مانند مرداسنگ و اجرام معادن و مرکب موش و شنجرف
و زیبق و مثال آن مورث احتباس طبع و نفخ شکم و درد حشاء و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم غانه و قرحهٔ امعاء است و گاه
اسکه مورث اطلاق مفرط گردد مداوای آن قی و با وجود احتباس طبع حقنهٔ ناودین با سرگین کبوتر و شراب بغایت نافع است و طبیخ انجیر و
شحم کرفس و زوفا و افسنتین و زنجبیل و مسهلات قوی و کوشتها چرب باید داد و در زیبق مقتول و مصعد بعد از حقنه و مسهل و شرب ماءالعسل مداوای
سحج باید نمود زنجار و آهک و زنجار و صابون و مثال آن مورث قرحهٔ امعاء و تحشی و خشکی دهان و بول الدم و درد معده است و گاه اسکه
آهک بول رفع میشود و مداوای آن بعد از قی خوردن جلاب و آب گرم و شرب طبیخ تخم کتان و خبازی و تخم مرو و تخم شبت ترکیب بدستور
آنست و طبیخ و شیر و کوشتهای چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شد بغایت نافع است شوای مغمومه که گوشتهای پخته و کباب در ظرف مسی

مفرط

مفرط بپوشانند که بخار او دفع نشده سرد کرده و اکل آن باعث قی و غثیان و هیضه و بیهوشی میگردد و مداوای آن قی و بعد از آن
سکنجبین سفرجلی و شراب و مقویات معده است و منع خواب و حمام لازمست و هرگاه باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط
گردد بعلاج هیضه مبادرت کنند زاج و شب و نمک تلخ و نوره و مثال آن مورث سرفهٔ شدید و علتی مثل سل است و مداوای
آن بروغن تازه و شکر و لعابها و شیر و مثال آن کنند سفیداب و جبین و گچ و مثال آن مورث قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدگی
شکم است و مداوای آن شرب ماءالعسل است با آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن بدوائیکه محموده
با جلاب و سایر مسهلات و هرگاه منجر بسحج گردد بعلاج آن مبادرت نمایند و در جمیع سموم آنچه در کلیه آن مذکور شد مراعات باید نمود
و میل هر یک بهر جنسیکه باشد با نچه دفع باید کرد و امالهٔ آن از عضو شریف بعضو خسیس شرطست فصل چهارم در سموم ملدوعه و غیر
معروفه و جراحات آلات مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف میباشد و قواعد مذکور شده در همکان
بعضی از مشهور آن مذکور میشود و تا غیر مذکور را هم با نظر بر مداوا نمایند حیات اقسام مار بسیار است و مجموع آن از ۳ مرتبه بیرون نمیشد
یکی آنکه مهلت بدوانندهد و یکی ضعیف که قتال نباشد و یکی قتال و مهلت در تدابیر او باشد و از کهفته پیش نگذرانند و از قسم اول ماری
میباشد در بلاد ترک از دو شبر تا شبر مایل بسیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش باریک و بر آن تاجی و بسمی ملک و ناظرین گویند چون دیدهٔ او
بهر حیوانی افتد هلاک میگردد و هر چند دور باشد و وحوش و طیور از او خائفند و در حوالی مکان او گیاه نمیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع
تا پنج ذرع و چشمش درخشنده و گزیدهٔ او در عرض یک ساعت هلاک میشود و قسمی از آن شافدار میباشد و قسمی از آن سمی با فعی است و صفت
او در حرف الف مذکور شد و علامت گزیدن او آنستکه از موضع اولا خون روان گردد و بعد از آن زرداب و پس از آن برنگ زنگی و زنگار
و تدبیر او بدستوریستکه در قواعد کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر در روغن کهنه با عسل و سیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب
و شرب بسایندهٔ مهرهٔ مار و بستن او بر موضع گزیده و پنیر مایهٔ خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب و فاشرا و اسپند و تخم بوتجه و بیخ
عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طوبلد و کرفس کوهی و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر بهان والاغ مفید است و اینده ادر سم افعی مانند تریاق
کبیر دانسته اند افیون ده م فلفل ۳ درهم نصف زراوند مدحرج جند بیدستر مکد یکدرهم و نیم با میبختهٔ ترشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن
آب سیر تا بقدر یک رطل و بستن جرم از مجربات است حیات متعطشه و مثال آن و تنین و هر یک بالوان مختلفه و بزرگ و کوچک میباشند
و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست و کوچکتر از پنج ذرع نیست و زیاده بر سی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت فک زیرین
او تغیری مانند ذقن و دندان او بسیار و بعضی از آن بال دارند مانند بال شتر و علاج غیر اژدها مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیدهٔ
اژدها و سایر آن با ادویهٔ آکله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن با دروج و بدستور رصاص با لخاصیت مفید است عقارب بفارسی کژدم
نامند و اقسام میباشد و گویند نه قسم است و زرد و سیاه و جرارهٔ دم او طیار است و گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضاء و
کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال است موجب فدر و غشی و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و بروز مقعد میگردد و اگر بر شریان بگزد موجب
غشی و بر عصب باعث تشنج و بر ورک موجب عفونت خون در تجاویف گیاه است و مداوای آن بموجبی که در قواعد ادویهٔ مشترکة
النفع کلیه گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد او و شراب کهنه و رته و دنبارویه و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم بوتجه صحرائی و
فاشرا و بیخ حنظل و غاریقون و سپند و تره تیزک و تخم او و جاوشیر و بطاریون که در اصفهان گل عقرب نامند و از مجربات است و ضماد او
بغایت مسکن درد و بدستور ضماد حنه قوفا پخته و طلای گوگرد با زرانیخ و بدستور عمل بلادر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن
زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله را در وقت حرکت میکشد و
مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز او چندان ضرری از و ظاهر نمیگردد و در روز دوم و سیم اعراض هولناک بهم
میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و تحشی عظیم و مداوای آن بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش
است و بالخاصیت سیب و دو وقیهٔ تریاق و اهت و قرص کافور و دوغ و شیرهٔ تخم خرفه و مثال او و سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم
گردد فصد کنند و در درد ام زبان رگ زیر زبان را خون بگشایند و در احتباس طبع حقنه و در سحج امعاء روغن گل سرخ بنوشند و تریاق عسکری

ابخر

زاج و شب دلمگ
حیات
عقارب

در اینباب قوی الاثر است و اسقوفراز از مجربات دانسته اند طرخشقوق خشک است برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک با سویه قدر شربت
۳ مثقالست و علاج موضع جراحت زنبور آنست که باید گرد حوالی آنرا با گل ارمنی و سرکه و مبردات طلا کنند و تغذیه با آب غوره و امثالها
بارده موافق است رتیلا و شب و عنکبوت اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پردار مانند پرمورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگور گویند
نامند و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل بکبودی میباشد و زغبادا مانند نسیم و یکی کوکبیه و درپشت او خطهای براق همه
او در شکل شبیه بعنکبوت باشد و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبع است و در بعضی سستی بدن و برآمدگی شکم
و عرق مفرط و رعشه و درد سر و گرانی و تمدد و سرفه و قی دائم و در بعضی درد و منی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و شتاب مهلک میباشد
و مداوای آن بدستور استعمال ادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم
باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع را بآب نمک تند نطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام
دائم و تعریق تا چند روز بغایت نافعست و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که بآب گرم سرشته باشند ضماد نمایند
و دو درهم شونیز بالخاصیت تریاق او است و جمیع ادویه که بجهت عقرب نافع باشد در او مؤثر است و برگ درخت چنار و جوز ...
حسینی و ثمره اطرفا و تخم شبت و طیون با شراب نافعست و معجون بجهت رتیلا و سایر سموم مفید است تریاق از رتیلا شونیز ده درم
در قو زیره کرمانی هر یک پنج درم ابهل جوز السرو هر یک ۳ درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی خطبا تا تخم توت تخم
کرفس تخم شبت هر یک دو درهم با عسل دو وزن ادویه سرشته و قدر شربت تا ۳ مثقالست و شب از نوع عنکبوت و پایهای او دراز
و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد معده و عسر بول و حبس او و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوای او بدستور رتیلا است قمله النسر اهلیه
... بقدر ... اصناف که ... و بفارسی دوه نامند و از گزیدن او خون از همه مسامات تراوش میکند مثل ... مقعد و
دندان ... معده و مجاری بول ... مداوای او مالیدن موضع بفادزهر و صندل سرخ و آب کاهو و حی العالم و طحلب و امثال
آنست و شرب آب که و جنار و کاسنی و گل قرصی و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور شد زنبور و مگس عسل و مور پردار و پشه و امثال
آن مداوای گزیدن همه اینها مانند سموم حاره است و تبرید آن بشربت شربا و ضمادها و چون مگس را سرکنده تمه آنرا بر موضع گزیده
مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و بادروج و امثال آن نافع اند سام ابرص و عظایه بصاد
و سمار است بفادزهر معجون بمالند و از گزیدن انها دندانهای آن در موضع گزیده ... میمانند و مادام که اخراج آن نشود درد آن ساکن نشود
و مداوای آن در آب گرم که اشتن عضو و مالیدن انست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بروغن خمیر کرده
ببندند ... سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و هر آنچه از گزیدن آن دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الاغ و شتر از گزیدن حیوان دیوانه
دیوانه نمیشوند و گاه است که بخلاف مانند سایر حیوانات دیوانه نشوند و سگ یا حیوان دیوانه گزیده اولا تا چند روز بعوارض مبتلا
و بعد از آن در روز فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف
میکند و چون در آب و آینه و امثال آن بصورت حیوانی در نظرش میاید بنابر آن آب نمیخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج
و کزاز و ادرار منی و شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد و متقدمین
اطبا متفقند که بعد از خوف از آب و از دیدن و لرزیدن ممکن العلاج نیست و متاخرین ایشان اکثر آنرا قابل اصلاح میدانند مگر آنکه نهایت
مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر بحران و طغیان و نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد و بسبب ... یا بسبب
المزاج بعد از یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم رسد و در مزاج مرطوبات چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یکسال و زیاده از آن نیز گفته اند و تجربه
... رسیده که گزیده اول بار در وبا خطرات و در سایر مخاطره کمتر اما علامات دیوانگی سگ یکی آنکه ترک منزل خود کند و پیرامون اهل
خانه منکر ... میخورد و از آب میگریزد و دیگر سرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوشها در
... پشت و کج کردن گردن نظر ... حرکت بانجهه کند و حرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر همه چیز دیگر گریختن سگان از او
و ... ملاقات آن و عجز کردن ایشان ... اما علامات زخم سگ غیر دیوانه که حالت سگ مشتبه شده و دیوانگی مشخص نباشد آنست

تریاق از رتیلا

قمله

زنبور و مگس عسل

سگ دیوانه

پاره نان را بخون زخم او آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر خورد غیر دیوانه و
بدستور مغز گردکان را کوبیده یک شب بر زخم ببندند هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است و اگر تناول
کند و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود العلاج اول موضع زخم را حجامت کرده بمبالغه در کشیدن خون و جذب سمیت و اخراج او نماید و
تضمید باشیاء کنند که زخم وسیع کننده بر نشود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر پخته در روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند و رفع
حرکت او مبالغه نمایند بغایت نافعست تا بعد از ۴۰ روز بر نبندد ... سمیت و سرایت کرده در اینصورت بر زخم او جاذب سم و اشیاء
جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن و ... ماهیرا نافع دانسته اند و در ترطیب
و تقویت اعضاء رئیسه باید کوشید معالجه او بدستور انسان مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار
لازم است و تنقیه سودا بمنضج و مسهل مکرر باید کرد و ... جالینوس فرموده که هرکه داده شد خوف از آب نکرد و باعث نجات
گردید دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ بقدری باید برشته کرد که توان سائید و ده جزو آنرا با خطمی تا پنج جزو کنند و یکجا
سائیده ... روز مسهل نباشد با آب سرد دو درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند
و حقنه بماء الشعیر و روغن گل سرخ و ... برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال او بسیار مفید است و آب از ظرف ... بدهند
که آنرا نبینند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد در خوردن او اجتناب نمیکنند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بغایت
مفید است و از غذا گوشتهای لطیف مثل مرغ پروار و بره و بزغاله فربه در روغن گاو و شیر پالوده و حلوا ... و امثال آن تناول نمایند
و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است
و خوردن آب پودینه نهری روز ... مثقال ۳ دفعه از ۳ روز یکهفته از هر باتست و آب پیاز بدستور ۳ روز روزی صد مثقال ۳ بار دفعه
بنوشند بتعدیل دانسته اند و آب نیل از مجربات است و چون سمانی را که بترکی بلدرچین نامند تمامه کباب کرده بخورند و ... رفع
کنند بالخاصیت مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع دانسته اند و بستن آن نیز بر موضع
جراحات بسیار مؤثر است دواء الذراریح بالخاصیت رافع جمیع امراض و از مجربات جمیع اطبا است و چون از آن بنوشند حاجات
با بول دفع میشود و شبیه بحیوان بسیار ... و بعوام گمان میشود که بچههای سگ است دواء الذراریح ذراریح بزرگ فربه را که بترکی لالکنک
نامند سر و بالهای او و پایهای او را انداخته یکجزو و عدس مقشر و یکجزو فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب و زعفران هر یک سدس جزو مجموع را
سائیده با آب قرص سازند و هر روز دو دانگ با آب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته ۳ شبانه روز در دوغ خیسانیده
بعد از هر یک شبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از آن باش و عدس مقشر سائیده با آب قرص ساخته بقدر دو دانگ
هر روز با آب گرم بدهند مداوای گزیدن شغال و سگ غیر دیوانه و یوزینه و امثال آن یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم
ببندند پس مرهم سود ضماد نمایند و مرهم زنگار جهت زخمهائی که از کوفتگی اعضاء و سقط بهم رسد بدستور نافعست مرهم ... روغن زیتون
... سوسیا استعمال کنند و موضع گزیده پلنگ و شیر و یوز را اول با ادویه جذابه ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از آن با سرکه
و نمک بشویند پس بمرهم سود معالجه کنند و بستن باقلای تازه که در نیم کرده باشند بغایت جاذب زخم سگ و امثال او است و آرد باقلی
با سرکه بدستور مؤثر و جاذب است و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و شب محرق و بدستور کندر با روغن زیتون و شراب و جهت گزیدن
انسان نافعست و هرگاه موضع زخم حیوانات ورم کند ... و سنگ نافعست موغالی نزد بعضی غیر موش خرماست و گویند کوچکتر از
ابن عرس و خاکستری رنگ و دندانش ۳ طبقه و بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیه او میچسبد و گزیدن او باعث درد شدید
و آبله کردن حوالی آن و گاهست که مورث درد امعاء و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با سرکه و بدستور سیر با عاقر قرحا و تخم تره تیزک
و امثال آنست و اگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین را با آنچه ضماد نمایند و مداوای زخم الات زهردار بدستوریست که در سموم ملذوعه گذشت
و ذرور مقناطیس عجیب الاثر است و اصل در آن ضماد جاذب سم است و بکندن زخم تا سم بالکلیه رفع شود شرب تریاق کبیر و فادزهر و بستن
آن موضع را با آب خاکستر چون آب انجیر و نمک و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و حلزونات و گوشت ...

دواء السرطان

دواء الذراریح

وامثال آن **فصل پنجم** دربیان ادویه که حشرات از آن گریزند مار انواع ان از دود شاخ گوزن میگریزند و بدستور بخور سم بز و کوکرد
و موی انسان و زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و فنه همین اثر دارد و پاشیدن آبیکه در آن نوشادر حل کرده باشند و چون در سوراخ
مار بریزند باعث هلاک او است و فرش کردن نجاسف بغایت آزموده است و سکبینج خشک را بروغن بیاشند مار ترک آن مکان کند
و چون ریسمان را قطران آلوده بر دور خود حلقه کند هوام داخل آن حلقه نمیگردد و از دو انده زمرد افعی گریزان است و چون چشم او بر زمرد افتد
همان عت چشمش از حدقه دفع میشود و آنچه احتراز از سموم مذکور گردید با خود داشتن هر یک از آن و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع
حشرات است عقرب از دود کبریت و آنچه مار از او گریزد در عقرب نیز مؤثر است و سوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث
گریختن باز میگردد و چون چراغ بسیار کشنیز در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا شوند و مکان بعید از چراغ محفوظ میماند
و بدستور بخور که مؤلف امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام و پشه بدیل است زراج سفید شونیز زیره سکبینج چند
مقل سم بز با آسوبه کوفته حبها بسازند و در مکانی مکرر دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و سفید و برگ بیخ انجشت بغایت مؤثر است
و طلا پیاز عنصل از مجربات است پشه طلای روغن با آب سیوفم اذیت گزیدن پشه کند و مجرب است و چون زرنیخ و نوشادر را با آب
کاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند کیک پاشیدن مطبوخ خنکرا جهت کشتن کیک از مجربات
دانسته اند و بدستور طبیخ حنظل و فنجنن و شونیز و کیک کش از جمله ادویه مشهوره او است قمل طلا کردن مولود در روز ولادت با آب
زیره باعث عدم تولد شپش در تمام عمر او گردد و زیبق چون بر بدن یا جامه بمالند در ساعت دفع آن میکند ذباب چون خوت
مکی از زرنیخ و کندش بسازند یا حوره بدل کندش کنند و در جائی بگذارند مگس از آن گریزان میشود و طبیخ خربق سیاه کشنده او است و چون
زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از خوردن آن هلاک گردد و بوی پیاز عنصل کشنده تمام مگس است و بدستور کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد
سام ابرص پاشیدن آب مطبوخ خزهره و کشتن کیک و سام ابرص از مجربات است جعل آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور را کشنده
جعل است فاره چون موشی را قابه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند موش آنخانه را بر طرف کند و پوست ... آنرا چون کنده سر دهند
سایر موشان میگریزند و بدستور از دود راج گریزانست و پیاز عنصل کشنده او است ریحاعت مورچه از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده
بقطران تجاوز نمیکنند و چون شیرینی و سایر اشیاء را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن خط نقش قرشید نکنند مادام که دست احدی بآن چیز
مورچه پیرامون او نخورد و از مجربات دانسته اند در جائیکه زند ناد بخور کنند مورچه هرگز عود بآنجا ننماید و از مجربات است و کشتن پیاز عنصل
موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق **تشخیص پنجم** در اوزان و آن مشتمل بر سه فصل فصل اول در اوزان
صغار فصل دویم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعض اوزان ببعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر
از رطل باشد معروف باوزان صغار و مافوق او موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از قسم ثانیست و اختلاف در هر یک از اوزان
صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه مصطلحات واقع است در اینمقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن
میشود باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقالست و نزد اول
تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر اطبا ...
برآنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف او قلیلی قائلند و خلاف هر یک در طی تحریر او مذکور
میگردد ارزه که بفارسی برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل بریست شعیره دو ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن او است
که یکجزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه
و نیم که عبارت از ده ارزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد دانق بفارسی
دانگ گویند و او در درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد نزد ... قیراط مثقالست قوانه
دو دانگ مثقالست و نزد بعضی نیم درهم فضی است غرا ما بغین معجمه از یکدانگ و نیم تا دو دانگست عرمی بعین مهمله هفت وقیه است
کرمیه شامیه نزد بعضی یک غرام و نیم است و نزد بعضی سه قیراط و یک حبه خرنوب از مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی است

و سه حبه ذهبی باقلا از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد نیم درهم است باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای مصریه چهل و هشت جو متوسط است
که یکدرهم باشد او بولس نزد بعضی یکدانگ مثقالست و نزد بعضی یکدانگ درهم و یوحنا سرابیون گوید سه قیراط است اکوتافن از مطلق
او مراد هشت قیراط است و در روغن شانزده درهمی است و از شراب هجده مثقال و نیم و از عسل وقیه و ربع و ثمن وقیه درهمی نزد اکثر
یکمثقالست و نزد قلیلی یکدرهم و درهم امعرب از آن دانسته اند جوزه از مطلق او مراد درهمی جوزه نبطیه یکمثقالست جوزه ملکیه
شش درهمی است بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال ملعقه در ادویه مراد یکمثقال است و در عسل چهار مثقال سامونا بسین مهمله یکغرام
و نیم است اونفوس و اوویه یکوقیه اند قیاسا روان هفت مثقالند قلبجارین بقول دیسقوریدوس یکدرهمی و نیم است بردار مانند
ملعقه است بردار صغیر یکدرهم است جرجر بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقالست و نزد بعضی یک ثلث هامام صغیر بسماء مهمله دو مثقال است
هامام کبیر سه مثقالست حمصه سه درهمست خرمه بخاء مهمله و زاء معجمه قریب شش مثقالست و گویند قدریست که کف دست املوک ...
خرما سخا معجمه یکدانگ و نیم مثقال است دینار یکمثقال و ثلث است کف شش مثقال و آنرا قبضه نیز گویند مینا سه ربع اوقیه است
وسیعون دو مثقال و نیم است اوقیه که یکوقیه نیز گویند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال
و خجندی گوید مثقال طبا چهار مثقال دانسته اند ناطل و نطل دو استار است و نزد خجندی دو وقیه و دو وقیه ... از مفتاح الطب ... مثقال
بکرجه از مطلق او مراد دو استار و چهار دانگ است سنار است بکرجه کبیره نه اوقیه است بکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه بوزن بکرجه کبیره
توله سه مثقال و نیم و سه قیراط است سطون کبیر سه وقیه است سطون بوزن جوزه ملکیه است گوهوس از روغن دوازده درهمی است و از شراب
یکوقیه و نیم درهمی و ثلث آن درهم تا اکر قدیم هشت دانگ بوده و در زمان جدید شش دانگ که دوازده قیراط فضی باشد طسوج بیست و چهار
و یکحبه چهل و هشت حبه و آن نود و شش شعیره است و یکصد و نود و دوازده میشود درهم تام فضی که از درهم طبی مراد او است عبارت از چهار دانگ
و نیم مثقال صیرفیست مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدیدیست مثقال طبی یکدرهم ناقص و سه سبع درهمست و آن شش دانگ
که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص طبی است
که چهار دانگ و نیم باشد و آن موافق اشرفی رومی و مثال آنست درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است **فصل دویم** در اوزان
کبار رطل مراد از مطلق او رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده وقیه
باشد و ابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن نصفه و رطل شراب نسبت بروغن بقدر
تسع زیاده است و رطل مکی صد مثقال و رطل هندی صد و پنجاه مثقالست من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال
باشد و بوزن فضه دویست پنجاه و هفت درهم و سبع درهمست من مکی یکصد و شصت مثقالست من رومی بیست اوقیه است که
صد و پنجاه مثقال باشد من مصری و نطالیقی شانزده وقیه که یکصد و ... مثقال باشد من اسکندری سی وقیه است و از شراب هشتاد
رطل و از عسل یکصد و هشت رطل قطار رومی صد و پنجاه مثقالست قنطار طاقی یکصد و سی و پنج مثقالست جوهین شش قطر است نقطه
رومی که نهصد مثقال باشد و درق نطالیقی هشت جوهین است که هفت هزار دویست منقم باشد ورق مطلق سه رطل است
اناب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم قوطولی هفت اوقیه است ابریق دو من است و نزد بعضی پنج رطل طالیطون صد و
بیست و پنج رطل جره مطلق او بیست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هشت قسط جره صغیر چهار قسط است جره نطالیقی چهل و هشت
قسط است حورق و جوسقا هر یک سه رطل اند قفیز پیمانه است که بیست و پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است کیلجه یکمن و هفت
ثمن است کیل سی و شش من است کیله سیصد درهم و کریست ... مشربه اشنار و ربع استار است مکوک سه کیلجه است قطار که هزار
و دویست اوقیه است و گویند بمقدار طلا است که پوست گاو از او پر شود مد پیمانه ایست بوزن دو رطل که دویست و دو مثقال و نیم باشد
صاع چهار مد است و بر طل ... رطل اما اوزان که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات کاسی با رجوع میشود یکی من شاهی است و یکهزار و ...
مثقالست و من تبریزی ششصد مثقال است سیر که اهل خراسان پانزده مثقال است و سیر عبارت از شانزده یکمن است و پنجاه عبارت
از من یکمن و پانزده نصف سیر است و آنرا در صفهان ده نار گویند **فصل سیم** در تحویل اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم بمثقال طرف

انسکه از درهم نصف و ثمن را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است پس افزائیم پنجاه
که سبع و چهل و دو است بر عدد مثقال مذکور و بدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل دون درهم بما دون مثقال
باید حبه در آورد و ثمن او را انداخت پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه برسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود
باید حبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال بماند و آن زقیراط و حبه
از مثقالست تحویل ما دون مثقال الما دون درهم چون به دستور مذکور حبه در آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود
مثالش چون رسنده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید حبه در آورد و آن سی یک حبه و نیم میشود و چون سبع او را که چهار حبه و نیم
است بر آن افزایند سی و شش حبه درهم خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است قد تمت و ختمت التشخیصات بعون الله

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالیکه متعلق است با دویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج طریق طریق اول
در تدابیر ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعض ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در گرفتن عرقها و آنها
و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان فن کل حکمت و شنجرف و بیار ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بان تعلق دارد طریق پنجم در اعمال عربیه و صول
کل صناعت طریق اول در تدابیر ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دوم در تشویه و تحمیص
و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه فصل چهارم در بیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی
از آن فصل اول در دستور احراق ادویه معینه باید دانست که احراق بجهت اشتعال طبیعت پس اگر جسم نهجی باشد گاه اعراض مدرکه حسیه را
اصلا ترک نکنند هر آینه سمیت طبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر غلیظ الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل برودت میکند و از
غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدت زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت بنماید و احتیاج باحراق
یا بجهت کسر حدت اجزاست مثل زاج و یا بجهت تلطیف او است مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افعی و یا بجهت رفع اجزاء غریبه است مانند
بوره یا بجهت تقویت و سد منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ و احراق اشیاء شرط است که دو جنس مختلف را با هم بسوزانند مثل نمک و بوره و حجر
مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حریر و صموغ و امثال آن احراق کافیست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد باید بعد از احراق او را
نشست و الا بدون تضویل استعمال نمود و تکلیس مشتق از کلس است و آن آهک است و آهک سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبیکه قابل سائیدن
نباشد بسبب احراق مانند آهک قابل سحق گردد و او را تکلیس گویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق باشد یا بتدبیر دیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ
بقدر نخود ریزه کرده و کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ سهلی در سر کوزه بگذارند که بخار بیرون رود و در آتش گذارند تا
آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش بر دارند احراق زاجات بعد از آنکه زاجات را نرم صلابه کرده باشند در کوزه نوی
مطین بطین الحکمت کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر او را محکم نموده در آتش تند گذارند که سوخته در آتش سرخ گردد احراق بسد
مرجان و کهربا و امثال آن هر یک را بقدر باقلی ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته و بخشت در تون یا تنور یکجای داده روز دیگر
بر دارند احراق عقیق و یاقوت و یشب و احجار صلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال یا در بوته گذارند و روی آنرا سفالی یا بوته
دیگر پوشانیده سوراخی بجهت اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین
عمل کنند تا بحدی که رسد که زود از هم ریزد احراق قلعی و سرب بعد از آنکه رصاصین را بسیار پهن و صفحهای باریک کرده باشند بر
بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری گوگرد پاشند و قدری گوگرد باید بار از هر صد مثقال پنجاه مثقال زیاده نباشد پس با آتش ملتهب کرده
یا پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماید و از بخار او محترق باشند که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای
گوگرد سفیداب کرده اند احراق صدف و شیح و امثال آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود
احراق نمک باید بخار بشویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را خمیر گرفته
در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست احراق آهن و فولاد و مس اهلیله و بلیله و املهرا با توبه بجوشانند و آب از آن در ظرف

کرده بر روی آتش نرم بگذارند و آهن و فولاد و امثال آنرا صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ نموده در آب ملیحات بی الکاو باید کرده
اگر اشیا مذکوره و سرب و قلعی را بدستور مزبور چند دفعه در آب ملیحات و چند بار دیگر در بول کاو نطفه دهند بهتر است
احراق نقره باید نقره را سوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند هرگاه خوب سوخته شود قدری گوگرد بر او
بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته کنند آنچه قلعی داشته باشد مکرر بگذارند تا حدیکه بسر رسد که سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکما
آنست که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد و سیر کوهی آلوده با آتش تابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده بگذارند پس او را
کرده در ظرف آهنی با نمک و آب تحلیل بدود پس قدری گوگرد پاشیده برهم زنند تکلیس گردد تکلیس طلا طریق حکما آنست که تجربه شاول
تکلیس میکنند چند بار سرب را گداخته در آب نعناع در ریخته صاف نمایند و طلا نقش را چند دفعه گداخته در آن آب بریزند پس صفحهها
باریک کرده بزاج سیاه و سرکه غشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و بار دیگر او سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ آلوده
بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا زجاج سایند و بر روی آتش گذاشته بر هم زنند زیبق از او مفارقت کند انگاه بر روی سنگ
سماق سحق بسیار بایند که چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند بر روی آب نرود و تد سائیدن جمیع احجار و فلزات جهة شادنج
همین مرتبه است کمتر از این مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظنونست طریق دیگر که از سایر طرق بهتر و بعد از غسل جزر
نمایند که شوان شاد نیم و مقتبس رضی ناعت آب آهک و آب فلی و آب ملح الطعام را بجز حلقه صاف کنند و هر یکرا علیحده بجوشانند
تا منعقد گردد پس در معقود آهک و نیم جزو از ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و بحجز و شمس برابه کرده با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف
زجاج بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز گذاشتا تنگ بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور
تشویه و سحق کنند و بار دیگر نمناک اعاده کنند تا سه چهار مرتبه انگاه در بوته کرده تجدید آتش دهند که بوته سرخ شود و پس افسرده شدن
بسایند و با آب گرم مکرر بشویند و بجوشانند تا سا اجزا و از شمس قلیل گردد در انوقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیر را اعتقاد
آنسکه اگر در حین تشویه و سحق تنقیه بعرق گوگرد و آهک تند کنند سریع الاثر گردد احراق نوره در ظرف سفال کرده بر روی آتش گذارند
تا بسوزد احراق اقلیمیا در کوزه مطین بحطب در تنور یا تون گذارند احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه در سرکه
تطفیه کرده پس خشک کرده سحق نمایند احراق سرمه سنگ سرمه را صلابه نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی آتش چندان بگذارند که شعله و دود آن
برطرف شود تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و سنگ جبین و سنگ کچ پوست تخم مرغ را با آب نمک مکرر بشویند و پرده های درون او را جدا کنند و نرم کوبند
در کوزه مطین کرده در کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ کچ و امثال آنرا
چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ کچ و امثال آنرا احراق باید بدستور است مگر آنکه محتاج شستن
آب نمک نشیند و پوست تخم مرغ که جوجه بر آورده باشد در اداویه عین بهتر است احراق ابریشم و ابریشم و موی سر بعد از ریزه کردن آنها
مقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد در ابریشم و موی شرط است که شسته و شانه کرده
انگاه ریزه کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش گذاشته که زغال گردد احراق پوست
کدو و حشایش و بزور بدستور ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد احراق سلحفات
سنگ پشت را شکافته حشا آنرا بیرون کرده در کوزه مطین جا داده چندان در تون یا تنور بگذارند که بسوزد احراق عقرب زالمرا
که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور بخشت بگذارند احراق ارنب
ارنب جمله سنگ شانه بدستور احراق خطاطیف احراق حیه که جهة خنازیر معمول است مار فانی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده
در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی بان نماند و قابل سائیدن گردد احراق سرطان سرطان مادهٔ نهر را سر و اطراف
جدا کرده حشا را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند و با آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین بحطب در تون
معتدل بگذارند که خاکستر نگردد و علامت آن است که چون سوزن در آن فرو برند رطوبتی ظاهر گردد و هرگاه کاه نیزار
در ظرف مس بقلعی در دو نسخه آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه بسیار مجربست و احراق سرطان بحری بدستور

سرطان نهری است احراق قطران جهه سنونات رفوح مطین بطین الحکمت کرده چندان در آتش بگذارند که بنصف رسد چوب بادنجی افشته
در هوا نگاه دارند تا خشک شود والا باز اعاده آتش کنند احراق زجاج یکجزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید صاف را بر روی
آتش گذارند تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر باین عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه شده بصورت خاکی گلگرد داخل آب شود و اگر بدون تکلیس
مکرر باب قلی فرو برند تا ریزه ریزه شده داخل کردد خوبست فصل دویم از دستور در تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادفه اما چنین
مفهوم میگردد که اکثر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی که آغشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بروغن و مثال آن یا تنها
زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک باتش دهند یا در ظرف گرم کرده بو دهند تحمیص گویند تشویه لیمون و نمک و ثمره الطرفاء و امثال
آن جهه سنونات و غیرها باید انجبور العسل برشته در لته بسته لته را بگل حکمت بگیرند و در تنور معتدل حرارت بگذارند تشویه اسقیل یا بخمیر
گرفته در تنور بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود تشویه سقمونیا محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و مثال
آن کرده باشند و اگر متعذر باشد تنها در پوست تخم کذاشته بخمیر گرفته بروی آجری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی کردد تشویه
جیپال که بلغت هند حب الملوک است و طریق حکماء هند آنستکه بعد از مقشر کردن و بیرون آوردن پرده درون قدری کلرخ کشرا
با تسویه ربع او اضافه نموده در لته تری بسته لته را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و بی کثیرا نباید استعمال نمود تشویه انزروت با شیر الاغ
یا دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب کز تازه الوده در تنور معتدل یا دیر نهند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته بر چوب
کز تشویه نمایند باعتدال قریب تر میکردد تدبیر تشمیز جهه ادویهٔ عین جراحات چشم کرا در کیسه کرده با سرکین الاغ و اندکی شیر خشک و زرد
در آب جوشانیده تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر در جوف پیاز بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل
او میکردد تقلیهٔ هلیله جهه سنونات و غیره دانا را بیرون کرده بکوبند و با آب بجوشانند تا آنرا جذب کنند پس با روغن زیتون چرب
نموده برشته کنند و احتیاط کنند که نسوزد تقلیهٔ عفص و امثال آن باید بروغن زیتون چندان برشته کنند که نازوش شود و بلوط و غیرها
تقدری کنند که رنگ او تغیر نماید تحمیص بزور و ادویه جهه قبض عبارت از بودادن آنچیز است باید که ظرف سفال یا سنگرا در آتش خوب گرم کرده
از سر آتش برداشته دوای مخصوص را در آن ظرف کرده برهم زنند بحدیکه رائحه آن ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویه که تحصیل عبارت از
آنست و غسل جهه تبرید است یا تعدیل تلطیف یا رفع حرارت مکتسبه یا رفع اشیاء محترقه غسل ادویه حجریه مانند یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند
یاقوت و شادنج و شبه احجار مانند راسخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن باید آنچیز را بسیار نرم سائیده در هاون و مثال آن کرده آب بر او ریخته
و باهستگی بر هم زنند تا هرچه مثل غبار باشد با آن مخلوط گشته باهستگی در ظرف دیگر ریخته درد او را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع
مثل غبار کردد با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود بعد از آن ظرف را پوشانیده تا غباری داخل نشود و ته نشین خشک کرده استعمال نمایند غسل
لک رنگت لاک را از چوب و خاشاک پاک کرده بسابند و اذخر را جوشانیده از آب او اندکی داخل لاک در حین سائیدن کرده زوال
بیرون کنند و هرچه باند بدستور باب مذکور سائیده همان عمل کنند هرچه باز والا گذشته در آب ته نشین شده باشد خشک نموده استعمال
کنند غسل موم و در هاون وزفت و مثال آن که در آتش کداخته شود باید چند بار که داخته در آب صاف نیم گرم ریخته تا کدورت آن
ته نشین کردد و آنچه بروی آب صاف نیم گرم ایستاده بردارند و چون خواهند که روغن کهنه و کنجد که طعم آن متغیر شده باشد تازه کنند آنرا
نظریه گویند باید روغن را در ظرفی کرده با آب چندان بر هم زنند که تلخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هر گاه تلخ
و گلاب هر دو باشد اقوی است غسل صبر سنبل الطیب قصب الذریره عود بلسان دار چینی هارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه قاقلح
اذخر پنج از خرجوز بوا از هر یک ۳ مثقال همنوب کرده در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده
باب مزبور داخل داخل نمایند و تفل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی فرمنتین بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند
هر گاه بدستور قلیمیا مکرر شوید رفع حرارت او باطنیه میشود غسل کتان هر گلیکه خواهد در آب بقدر ریکه ادر جوشانند فنا شده پس بر هم زده
و اگمیا یاب بگذارند و ته نشین او را خشک نمایند غسل برو سنج جهه امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک نرم سائیده آنقدر آب بر او ریزند که چهار انگشت
آب بر روی آن باستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یکهفته پس نمک تمام کشند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد بعد از آن

خشک کرده استعمال نمایند غسل شیرج روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده بجوشانند و آبرا از او جدا کنند غسل سویق آرد جو و امثال
آنرا که خواهند در معده ترش نشود و نفخ او زایل کردد باید آب جوشان بر او بریزند و بگذارند تا بر آید پس آب سرد بر او ریخته بردارند غسل آجر
جهه ادویهٔ عین و کتابت و نقاشی اما جهه ادویه عین بدستور احجار کافیست و جهه غایت متقدمین شرط دانسته اند بلکه باعث ضعف
میدانند اما جهه کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تقیاب بازو نموده جوشانیده و اندکی روغن زیتون اضافه کرده
و بدستور احجار غسل داده مگر را عادة هلیج و غسل کنند تا مثل غبار کردد و با ادویهٔ دیگر نیز میشوند فصل چهارم در طریق اتخاذ و عمل آوردن بعضی
از ادویه گرفتن بیدالسه که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و کرده باین اسم نامیده اند بز نریکه چهار ساله باشد باید در فصلیکه اول
رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر را گذاشته خون وسط را در ظرف وی یک سنگ گرفته و گذاشته تا منجمد کردد پس ریزه کرده
بر پارچه پاکی بگذارند و روی آنرا از غبار بپوشند مثل حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یکمثقال او را با آب گرم بز کوهی یا شراب و امثال
استعمال نمایند هر گاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است تدبیر ذراریح که تبرلی لا کلنک و قسمی از مین بلغت اصفهانیست
باید چند عدد را انداز نده در کوزه کرده و سر کوزه را ملته کتان بسته و معکوس بر بالای بخار سرکه که باتش جوش بیاید بدارند تا ذراریح کشته
و پژمرده کردد آنگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه که آن بول بز کوهیست که در مکمن او جمع شود باید او را در ظرف نوی کرده از آب
خار خشک و بول گاو آنقدر بریزند که او را بپوشانند در آفتاب یا در آتش گرم کرده بدست مالیده صاف او را در ظرفی کنند و بیت و یکروز
در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ کردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی قسطلی را با تسویه در بوته که اخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی
او باشد بردارند عمل عود مطرا که نظریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و شراب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت او کم شود و
بعد از آن مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده و عود را با آن چند بار آغشته کنند تا خشک کردد اتخاذ لبن مشمش هر گاه تازه او بهم رسد
که شیر از آن گرفته شود بدستور سایر شیرها باید پوست تازه او را بشویند و با خشک او را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا
آب غلیظ و زرج کردد پس آنرا جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر جهه رویانیدن موی مژه بسیار دفنه و دوده باید پیدا
کنند و مثال آنرا در زیر فتیله چراغ برزدی هم کذاشته فتیله را برا فروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن سکوس نصب
کنند و هر دودیکه در آن جمع گردد بردارند و بدستور تخم کتان و مثال آنرا بسوزانند و دوده بگیرند یا اگر روغن آنها را با فتیله سوخته
دخان جمع و ضبط نمایند اتخاذ سرکهٔ هندی که بلغت هندی کانجی مانند بر بحر آغشته بجوشانند تا جهرا کردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز
در آفتاب بیاویزند تا ترش شود بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد اتخاذ رب ملیسه و ترنج و امثال آن که قدری اندکی
از آن فعل قوی کند باید ملیسه و امثال آنرا کوبیده در آب گرم خیسانیده و بدستور صاف کرده تا طعم در جرم آن نماند دستور محلوب کردن
طلق باید در آتش سرخ کرده و در آب بطفی مکرر نمود و بکوبند تا ریزه شود پس در کیسهٔ کرباس محکمی کرده سنگریزه را بقدر و ثلث اضافه نمایند و کیسه
بقوت تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب صحیح با قلیا بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال
نمایند دستور حل طلق باید تر بر اسود خکرده مثل انبوبه جوف آنرا خالی نموده و از طلق محلوب مملو ساخته دهن انبوبه را با پارهٔ آن تر بسد کنند
و در زیر سرکین تازه ۳ روز گذارند پس محلول او را آب سفیده مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهه اصلاح پوست افیون و غیر لا فعال باید
آب معصور تازهٔ آنرا در سایه خشک کنند و بدستور هر گاه تازهٔ آنرا در سایه خشک کنند و بدستور هر گاه تازه آن نباشد بنفشه خشک را اضافه
چنانکه مذکور شد آب او در حک کنند و هم چنین است اتخاذ رب گلسرخ و امثال او و این از تصرفات حقیر است و در غایت خوبی عمل آمده و
قلت مقدار شربت فصل پنجم در اصلاح بعض ادویه و حفظ بعض آن اصلاح دبق بعد از آنکه دانه آنرا بیرون کرده باشند در
هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند و باید دستور است اصلاح مجموع ادویهٔ شیره دار چسبنده و هر گاه
باد و ایکه او را ترتیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهه دبق مغز دانهٔ بید انجیر است اصلاح بلادر باید بلادر را قطع
نموده و با تیری آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دوا انسته
و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهه اخراج عسل مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند دست را مجروح نکند اصلاح مازریون

تازه بزرگ ورق ورق کرده سه شبانه روز در سرکه خیسانده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از آن بآب شسته در سایه خشک کنند و در حین
استعمال مبالغه در سحق نماید کرد و با کتیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شبرم باید نخوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و روغن
آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نموده هر گاه جهة اورام و سده جشاء و مالیخولیا و اسهال بلغم و سوداء استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر
در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال او جایز نیست اصلاح ادویه جهة نشاط
مانند بیخ شیر و بیخ ثوکران و مثال آن که در غایت یبوست و سمیت باشند باید بعد مکوب کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده
و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته بهفته پرورده و اگر اخر حار باشد با روغنهای بارده و
بارد را در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول حقیر است و بغایه مشاهده نموده است که ادویه
مکیف را بعد از انکه در سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهة معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسد
ادویه انجوترا با او بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید بعضی از ادویه آن که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه بهار ادویه
کنند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات که متعفن نگردد باید محل قطع و مجری از خیاط محکم بسته و در شته
که عمل آنرا بپوشانند اخته نگاه دارند دستور حفظ بیضه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعمل چند روز انداخته و بعد از آن شسته
خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویخته و دستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه بعضی را باهم جمع
باید نمود تا موجب بقاء او باشد مثل کافور و فلفل و براده اهن با آهن ربا و تخم مرغوا با نمک و سادج و زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و دهنها
و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند باید ظرف برنج و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از خاکها ک و
آفتاب بسند و رباید داشت و ظرف قلعی جهة روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است **طریق دوم** در دستور اعمال بعض ادویه بطریق
استعمال چوب چینی و آن مبحث یکی تعریق که در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظ مستعمل است دیگر بطریق دایم در اکثر امزجه موافق
و بغایه است و در هیچ مزاجی مضر نیست و دیگر نقوع و حلوا و سفوف او است و هر یک مذکور میشود مخفی نماند که بتجربه رسیده است دوای
مفرد در هیچ باب بنفع چوب چینی دیده نشده چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و هر که در بعضی امزجه و بعضی امراض
مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه بخفاء محرور المزاج التعریق و استعمال شیرینیها و ادویهٔ حاره مضر است و مبرود را تبرید
و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحبه شبه احتمال حرام او و نخوردن نمک از دو جهة پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاد و عادت
بغیر معتاد مثل شیرینی و ادویه با فراط را لازم دارد و پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی است و الا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او بطریق
جاشنکه بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال تا دو مثقال او را بسیار باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که بهار از دو شش
باشد در دیگ سنگی یا سفال یاس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته
اطراف خود را بلحاف بپوشند دیگ را در زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار رو بیدن رسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و
خفقان و کرب نگردد و ۳ پیاله از آب او در آنوقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود
و احتیاط از هوای بسیار سرد باید نمود و مجموع آب چینی را صل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز باید عرق بید مشک و گلاب و عرق گاو زبان
و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثناء خوردن چینی بجهة فرو دن
حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است بعضی هر روز
جایز است و بعضی وقتی دون وقتی و هر گاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را بخار چینی بدارند و چون خواهند
که معلوم کنند که آب بنصف رسیده یا نه باید نقبه در وسط سرپوش دیگ کرده بخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ
ریخته چوب باریک اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب بریزند و بعد از جوشیدن تقدیر که وقت امتحان رسد
انچوب را از نقبهٔ سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته متشخص نموده و تجربه رسیده است که چون بیخ شاه بید خشک
تقدیر چراغی بسوزانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب چینی از لای و از دود مطبوخ سابق او پاک کنند و دهن محل شده بخمیر

در دستور اعمال بعض ادویه بطریق استعمال چوب چینی

سیاه شده باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار هر بعد جوشیده آنرا خشک
کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اگر او را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب و عرقها بنوشند
در بعضی امراض مستحکمه بغایت نافع و بهتر از گلاب و سایر عرقها است و مدت پرهیز اقل ان دو ماه و اکثر بحال ونسخه شش ماه باید و در
ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن و ترشیها و خبزها و میوهای تازه لازم است و شیرینی با فراط خوب نیست و تا چهل یوم جماع
نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و جمیع انچه بخاطر فاطر میرسد نسخه پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد
چه محرور المزاج اشربت انارین و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیفه داد و اصلاً ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین
اوقات استعمال او مبرود المزاج افضل بهار و محرور را اواسط پاییز است و سایر خواص و افعال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور نشاندن
چوب چینی بطریق قهوه جوشاندن او بطریقیکه مذکور شد و مقدار او تا هفت مثقال کافیست و آب او تا نیم صد مثقال که بنصف
رسد و بهمه تا پنج چهار یک تبریزا بنصف میرساند و شروط بدستور نسخه مذکور کردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال آن و در
ایندستور اصلاً ضرری در هیچ مزاج مظنون نمیگردد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوت و کلیه باید در
ایام شرب او اصلاً آب نخورد پس اگر آب زیاده میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند هم را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند
و قوتش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیم است بحسب
توافق امزجه دستور نقوع چینی که جهة محرور المزاج و خفقان و تا قهین و تقویت اعضا و قوی و از جهة اطفال و تقویت اعضا نافع است در
فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسبه و ادویهٔ موافقه یک شبانه روز در شیشه و امثال
آن خیسانیده و مکرر بر هم زده پس صاف نموده بنوشند هر گاه جهة خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل سرخ با تخم
بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان از چهل مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه مبرود المزاج باشد عود و بادرنجبویه
و زرنباد و امثال او در عرق بادرنجبویه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانیده و با شربت مناسبه هر اری بنوشند و همچنین هر گاه بجهة علت عضوی
دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از ۳ روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده
بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی جهة اطفال از یکمثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور
حلوای چینی چوب چینی را از نافته گذرانیده با نشاسته یا شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسمین مطلب باشد در چینی
زرنباد و تخم ترخمشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از ۳ مثقال نباشد و استعمال جرم او جهة صاحب احشاء
مضراست و نفعیکه در چینی منظور است با آب او است و بنابر این نسخه قدری معتدبه از او با کوبیده ۳ روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب
دهند و در معاجین عسل انجوترا با آب او بقوام آورده جرم او را استعمال ننمایند و حقیر مشاهده نموده که جمعی بجهت نفع حاصل از جرم او استعمال نموده
بقدری متنفع شده اما از احداث سده غافل و بعد از مدتی بنکال او رسیده و سفوف او جهة رطوبت مفرط سده و اسهال بلغمی نافع است دستور
نشاسیدن عشبه در تحفجات مذکور شد که عشبه انار یا سمین بربست و چون مغربی از آن قویتر است لهذا او را بزمان نشاسیدن اقسام بطریق مخصوص
متعارف شده و یاسمین بربست آنین بلاد نیز همین اثر دارد و اما بمرتبه نیست موافق بلاد المزاج و رطوبین و جهة امراض بارده نافع و مضر محرورین است و
طریق استعمال انکه هر روز پنج مثقال را بقدر یک جو ریزه کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق رازیانه از هر یک نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق چوب چینی
بجوشانند تا آبها بثلث رسد پس صاف نموده ۳ حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز بهمین نهج بپاشند
و بعضی زیاده از این تجویز کرده اند و پرهیز بدستور نسخه در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم
و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر ۳ روزه را یکدفعه جوشانیده ۳ حصه کرده
۳ روز مینوشند و حقیر را ظنون انسخه موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن اکه ۳ روز خیسانیده باشند بهتر میداند و موافق قاعده کلیه حکما
سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور خواهد شد و قواعد کلیه در این باب مجملاً مسطور است دستور نشاسیدن بادزهر
باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه مسهلات و مقیئات لازمست و چند روز باید نخود آب خورد و بعد ما

دستور نشاسیدن بادزهر

لطیفه اکتفا نمود و روزی که فادزهر شاول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور شود حب نموده
سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات … نیز بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر یک مثقال و نیم رسد و بعضی تا دو مثقال
جایز داشته اند و هر سال بقدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج بقدر یکدانگ زیاده کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت
سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها اجتناب نمایند و امثال
و نفر سحر لازم داشته فادزهر و مروارید … بسایند و باین نسخه حب سازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل
سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آورده
حب سازند و حقیر این نسخه فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت شاول مینماید و شربت بمقدار کثیر را در دفعه واحده باعث
احراق مفرط اخلاط دانند دستور استعمال ماء الجبن جهة مواد محترقه سوداوی و حدت صفرا و شقه کرده و تفتیح مراره و سده و اسهال نمودن مواد
و ترطیب احشا و امراض سوداویه … زاغ چشم یا کباد ولادت او کیماه که گذشته باشد تغیف یا بسفاج و کاهو و شاهتره و خیارین و فصل و بقول
بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر را که دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در ابتدای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده و یکمثقال سرکه را در آن
ریخته با چوب انجیر که پوست آن باز کرده باشند بر هم زنند تا شیر بریده شود آنگاه از پنبه صاف نموده شب در جائی بگذارند که ته نشین کرده روز دیگر
نود مثقال صاف آنرا با سکنجبین افتیمونی ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده گرم گرم بسه دفعه بنوشند و فاصله مابین هر دو دفعه نیم
ساعت باید تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت شاول نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز زمان
استعمال نمایند و در رفع سده و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافق بنوشند و روز مسهل و روز قبل از آن
نخوداب زیرا ایام قیمه شود با دشله پلاو و امثال آن شاول نمایند و بعضی از اطبا دستور اینکه بعد از صاف کردن ماء الجبن نیم مثقال نمک
جوشانیده کف گرفته استعمال نمایند و بجهة ته نشین شدن شب نباید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است
و هرگاه جهة امراض صفراوی و سده استعمال کنند بزوری بجای سکنجبین افتیمونی … معتدل باید نمود و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظه و نفخ کنند و حلویات
و ترشیها نیز باید نمود لازمست و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دله ترتیب داده آب آنرا بدون جوشانیدن با شربت موافق
بنوشند و هرگاه شیر بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز داشته اند و هرگاه افتیمون و شیر را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در
اسهال سودا بیعدیل است دستور شاول شیر شتر و الاغ در تشخیصات … مجملا مذکور شده و شیر شتر در استسقاء زقی و طبلی با بول و بعات
نافع و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارد است و نزد جمعی جهة حار آن نیز بیعدیل است و چون با قرصها و اشربه بارده و
معتدله بنوشند اول ربع رطل با شاهتره و هر روز ده درهم اضافه نمایند بحدیکه طبع گران نباید زیاده کنند تا تجاوز از یکرطل کرده بدو رطل رسد
و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد … که بول صاحب امراض بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود و زود منحدر
گردد و اطلاق فرماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن است و چون تجبن شده گردد ترک
باید کرد و جهة رفع تجبن دو دانگ سکنجبین شاول نمایند و اگر اقتصار غذا و آب باو کنند و غذای دیگر و آب نخورند بهتر است و اگر اطلاق
زیاد کند و باعث ضعف شود یکروز بنوشند دو روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن
اضافه نمایند و تعلیف شتر بجهة تبرید بکاسنی و آرد جو و … و کشوث و امثال او نمایند و بجهة تسکین … که شور نماند و کنگر و درمنه و کرفس و رازیانه
و شبت و مانند آن دستور شاول آب شاهتره هرگاه جهة مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافق آن بنوشند و جهة تفتیح
سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال نمایند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی
و مربایهای مناسبه حسب حاجت در هر صورت اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب آنرا صاف نموده با قدری پوست هلیله زرد جهة رفع ضرر سپرز یکشب
گذاشته روز دیگر صاف آنرا بقدر سی مثقال تا شصت و پنجمثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از دو ساعت مسهل کنند
و اگر خواهند اجزای مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب خیسانیده صاف نموده بنوشند بخود آب
و آش جو با شکر بام بحسب حاجت شاول نمایند دستور شاول آب کاسنی جهة تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید بدستور

شاهتره آب برگ او را نشسته کوفته چون نشستن قوه او را کم میکند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنجمثقال تا هفتاد مثقال
با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه شاول نمایند و بجهة تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و ساده و بجهة اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات
اضافه کنند و صاحب سعال آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلوب نباشد پوست بیخ تازه او را مثل خیار طبرزد
کرده تا سی مثقال آنرا در عرق کاسنی و امثال خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند
و سکنجبین بنوشند جهة تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجربست دستور شاول آب برگ بید که معمول قدما است جهة مواد بلغمی و صفراوی
و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تقویت معده و دلالت شخص نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره و در مواد مرکبه است و جهة
سرفه را نیز نافعست و حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب آنرا شب گذاشته روز دیگر از چهل تا صد آنرا با جنس آن شکر بنوشند
دستور شاول آب کدو جهة تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع عطش نافعست کدو را در خمیر آرد جو
گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر بیرون کرده سوراخ کرده فشرده آب او را … از چهل و پنجمثقال تا نود مثقال آنرا با ترنجبین
و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند و چون از جهة لطافت
در امزجه که صفرای محترقه بسیار غالب باشد منقلب بصفرا میشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده تر شیرا تا هفتاد
مثقال جهة اطفاء حرارت خون و صفرا تنهائی و یا با نبات و اشربه مناسبه بنوشند و جهة اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن دستور شاول آب
کشوث که در اصفهان متعارفست و افشره از شربت بینار و سرکه داران قسمی از سکنجبین بزوریست و جهة تقویت معده و جگر و رحم و
رفع استسقاء و جهة سده و حمیات و تبهای مرکبه نافعست و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر مینماید پوست بیخ
رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه تخم خیارزه که بلغت اصفهانی تخم کلونده نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرمه
از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث و گل او سایر اجزا را نیم کوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر جوشانیده آب آنرا با شکر نود مثقال بقوام
آورند و هر روز زیاده مثقال آنرا با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه یوم مسهل … علت حضوه با حبوب
مسهله شاول نمایند و در ایام شرب این شربت چند یوم و بعد از آن از تاریخ و نان احتساب … و هرگاه جهة …
باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه
و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث بماند پس با شکر بقوام آورند و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع تاثیر است
طریق تسیم در گرفتن عرقها و آبها و روغنها دستور گرفتن عرق گوگرد که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت و یبوست
و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهة مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل و تلطیف فضلات قوی التاثیرات قندیل شیشه
دهن فراخ باینصورت که چراغدان … باشد مکوس نصب نمایند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطرات … دهن قندیل
باشد تا هر عرقیکه از قندیل چکیده در آن ظرف رود … باشد و قندیل را اندک منحرف … تا از یکطرف عرق بچکد
و در چراغدان … گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف کرده برافروزند تا دود گوگرد در قندیل پیچیده منحل به عرق گردد و میباید شعله
او بیرون قندیل نرسد و پیوسته گوگرد در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود
و قندیل را اصلا حرکت نباید و مابین پایه چراغدان و ظرف تخت آن … باید گذاشت که پایه او بعرق جمع گشته ملاقات ننماید
مثل سنگ صلب و شیشه و نعلبکی چینی که مکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل
ضخامت نداشته باشد و تاب شعله نیاورد بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوق بدوره میگردد هرگاه خواهند
که رفع … مذکور شود عرق مذکور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق باید کرد که ثلث و ربع آنرا مملو سازند و انبیق را مستحکم نموده با آتش
ملایم تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است دستور گرفتن عرق … مسمی بماء الحیوه است که از مخترعات حقیر است و
در جمیع منافع بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در ترتیب آن مراعات طبخ شده که مانند شراب تغذیه و تقویه باه و تقویه اعضاء رئیسه و قوت
هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش

بی‌عیبست در جمیع ازجهات و بحرارت پوست شراب نیست و در رفع اکثر علل احشا بعدیل و قوی الاثر است و در اقتقان امزجه و خواص ادویه
و قدرشناسان مقدار شراب اجزا و دو حسن ترکیب معجونات ارواح لطیفه عقاقیر از اجساد کثیفه و دانایان مصطلحات شریفه ترتیب آثار
مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زرد که هر یک دو من شاه بعد از سنج بلیغ با دو من شکر و صندل سفید بنده کرده گل سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه
رازیانه دارچینی کبابه سعد که ترکی طبلاق گویند بهار نارنج گل سنجد هر صد و پنجاه مثقال برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنجک شیرازی
والا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوزبوا کوکه ریشه والا گویند هر یک هفتاد و پنج مثقال نکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج که باید
عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و مجموع آب تا آتش بن باید با آنچه زرد کرا جوشانند تا ترش
و متعفن نشود پس در خمی هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن او گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند
کم اثر باشد قوی‌تر شود پس بدستور گلاب عرق بکشند و اگر عنبر بر دهن انبیق ببندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوبی و عطریت
مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن ثفل آنرا با یکمن نیم شکر مخلوط نموده بعد از ۳ چار یوم با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا
نارنجک بقدر نیمن باید بکر عرق بکشند همان آثار بر آن مترتب است عرق چوب چینی جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف
اخلاط غلیظه قاعده کلیه نسخه آنرا باد و مثل او در مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی و گلاب و امثال آن ۳ روز در صفت مثل
مجموع آب خیسانیده عرق بکشند و ثفل او را نگره وزن و عرق رازیانه و عرق بهار نارنج خیسانند بدستور تقطیر نمایند و عرق رازیانه و بهار
چهار مثقال ثفل میباید دستور گرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات و در تریاکی و شیدی کمتر از عرق گوگرد
جالی و منضج مداوست و باعث لاغری بدنست نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند و قواعد قرع و انبیق
و کوره و سایر احکام او در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمول است دستور گرفتن روغن آجر و خواص او در ادویه
مفرده مذکور است و با جمله در غایت لطافت و محلل و جهت نزول آب و علل بارده بعدیل است آجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده
در آتش سرخ نمایند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده در قرع مطین یا پر کنند و کوزه قرع را
بلیف خرما و امثال او مملو سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و کوره دو طبقه ترتیب دهند یا نحوی که وسط طبقه
تحتانیت بدین تا در رود پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند و یا سرگین گاو و امثال او قرع را پوشانیده آتش به همه اطراف بر افروزند
تا روغن از قرع بقابله چکد دستور گرفتن روغن سنج که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است تخم ندو شده را کنده
خشک شده باشد بند بندیه اکنند و در روغن کنجد یا زیتون چند روز بگذارند تا قدری جرم او اضافه کنند پس بطریق روغن آجر با قرع منکوس تقطیر
نمایند دستور گرفتن روغن حبوبات مثل گندم و جو و شونیز و سپند و نخود و امثال او باید بعد از کوبیدن حبوب بدون پختن بدستور مذکور در قرع مطین
باید کرد و منکوس نصب نمود دستور گرفتن روغن عود و صندل و خشخاش بعد از آنکه خشخاش را ریزه کرده در گلاب و امثال او مانند روغنهایی که
مقصود باشد مثل روغن بادام و پسته و بان خیسانیده باشند در قرع بدستور معمول و منکوس تقطیر نمایند هر گاه در آب و گلاب خیسانیده بکشایند روز
کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای مزبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود را از آن زایل کنند باز او هر رطلی
یک رطل آب صاف و یک وقیه مغز گردکان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب نصف شود پس سرد کرده روغن را از
آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام مقشر
نموده و با بنفشه و بید مشک و امثال آن در کیسه کرباس کرده بدست مالند و بعد از فندقی جوب بادام را باید خشک نمود و باز به تازه انجیر بیت
… لبده و مکرر از عمل کرد تا بحدیکه چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ و بوی آنچه در جوف او ظاهر گردد و بعد آن خشک کرده بکوبند و اندک
آب پاشیده گرم کرده بفشارند تا روغن جدا شود هر گاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و سه چنین باشند
و نها … میتوان بترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان دستور گرفتن روغن عنبر و جمعی که بفارسی حسن لبه گویند
و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و او بقدر مضاعف میشود و او عبارت است از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی آتش باشد تا آب
در او جوش شد و دیگری در میان آب بوده دوای مقصود داشته باشد تا از حرارت آب جوش آن دوا در روغنی که در آن پیاله هست

حل شود و همچنین است حل قفر و مومیائی و امثال آن پس عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او
که ذکر شد پیاله را در آب جوشناک بگذارند و بر هم زنند تا همه حل گردد و هر گاه حل فقط در سیلان عنبر و قفر و غیره مطلب باشد بدون روغن
در پیاله مضاعف گذارند تا سایل گردد دستور گرفتن روغن تخم مرغ بدستوریکه زرده تخم مرغ پخته را در تابه مجدد بر هم زنند که قریب بسوختن
شود پس افشرده روغن بگیرند و طریقیکه بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق پنجم مذکور است دستور گرفتن روغن گوگرد که در مفاصل و مواد بارده
نافع و محلل و ملطف و قویست و در ضایع طبع ظاهر او بیست بلون رابع و گویند در اعمال طریق پنجم داخل … گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده
در قدح مطین کرده و بر روی آتش نرمی که ذکر شده بر زبر بشعله کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده
بر افروزند و اندک گچ نگاه دارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از بر افروختن گوگرد کفچه را بر روی شعله بدارند تا تمام بچکد
عرق فتنه جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضاء رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهوره است بهار سنجد نارنج نارنجک شیرازی دو واله ریشه
والا حسن لبه پنج سنبل الطیب صندل سفید سعد که طبلاق گویند عود قمار میعه سایله بهار بخور علف هندی … پوست نارنج
بقدر یکه مقدور باشد در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدر یکه چهار انگشت بر سر آید خیسانیده عرق بکشند و در دهن انبیق عنبر
ببندند و در قابله قدری مشک بپاشند دستور گرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل زرگران است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده
باشند چون گداخته را در او بریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در قارح مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا
شده بر بالا آمده و بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین میشود و در امور معالجات جهت بردن گوشت زیاد و بهق و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار
جلد مستعملست و در بعض اعمال طریق پنجم بغایت مؤثر دانسته اند زاج لادی که زاج سیاه گویند و آن چون اشیا را سیاه میکند از این جهت این اسم
میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی را خیست دو جزو او را با شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند
زنبور امکلس میسازد و مجربست دهن الشعر دستور گرفتن او در غایت جلا و اصباغ و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موی
نافع و در اصباغ معادن و نباتات ازواج بعدیل دانسته اند در طریق افعال او را مختلف بیان نموده اند و حقیر دو قسم او را که مسحوق و دیگری محلول
ابراز نموده اما مسحوق او دستور نسخه موی سر جوان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک کنند و با آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی
بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه با ریشم مقرض گردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده
با عرق گوگرد مشاکل با قرع و انبیق تقطیر نمایند و مقطر را تا سه بار با ثفل از سائیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثفل
هر یک را با نحاء شتی استعمال نمایند و تقطیر او را هفت بار فرموده اند دستور دهن الشعر که از محلول او گرفته میشود و آنکه آب ندیده
صد و بیست مثقال ملح القلی دو چندان او سائیده در یکهزار و صد مثقال آب هفت دفعه بریزند و در آفتاب یا خاکستر گرم بگذارند
و بعد از هر ساعت بحجر عقیق صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقالست نگاه در نهایت احتیاط بحجر علقه صاف کنند
که اصلا جرم در او نماند و این آب مسمی بماء الرماد است پس از شعر مقرض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد قلیلی با تسویه با هم ترکیب نمایند
و بوزن اشیاء ثلثه از آن آب اضافه کرده در شیشه جا داده سر شیشه را با گچ استحکام نموده ۳ هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزا
مع شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثفل او موثر دانسته اند اقل تکرار سه مرتبه است
و اکثر هفت بار و ترتیب … و امثال آن در طریق پنجم مذکور است طریق چهارم در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت
گل حکمت جهت استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گری که خاک رست گویند با یه از ریگ پاک کرده در آب حل کنند
تا رقیق بقوام … اجزا بقدر نصف گل اضافه نموده ۳ چهار روز مکرر بر هم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته هر جنس
پخته گل خمره موی بز مقراض کرده با آب نمک سرشته نسخه دیگر که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته اند موی مقرض شده
… خبث حدید و پوست تخم مرغ منکلس هر یک یک جزو گل پاکیزه دو جزو نسخه دیگر که در … کثیر التاثیر و مکرر بتجربه رسیده است
خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک سحوق و خاکستر پخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند صاروج الحکمه جهت وصل و غیره
نهایت مستحکم است و مؤلف کتاب … که حاکم باکه باشد مستحکم‌ترین چیزها دانسته اند خبث حدید و گچ را با … صفه با خون سرشته

استعمال نمایند وحقیر بجای خون کونفد سفیده تخم مرغ وگاهی آب سریش کرده وگاهی شرف بغایت مستحکم شاهده شده است ودرشده وصل بدمین
وقرع وانبیق ملک مسنوف باسفیده تخم مرغ وگچ پخته باآب سریش وبدستور باسفیده تخم مرغ بسیار آزموده است وبدستور آهک اطفا شده
بازرده تخم مرغ مستحکم ترین اشیاء است خصوصا چون آهک را باقدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند وبجای سفیده تخم مرغ وزرده او شیر در
جمیع مذکورات بدل میشود وریشم بیزند ونهال حنیفی کشته وغیر مکسورات از احجار وزجاج وغیرها مرتبه بسیجه هرگاه صدمه باتخیر برسد
موضع دیگر شکسته مکان موصول باد دیگر منگیرد دعمل شنجرف زیبق پاک هشت جزو کوگرد دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین
الحکمت که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدر یک نصف شیشه را مملو کند باید کرد ودهن شیشه را بصاروج الحکمه دو سه مرتبه سد نموده بعد از آن
بگل حکمت بیرگیرند ودر دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تند بقدر دو شبانه روز یا ده از آن تا بیخ وزرد تحت دیگ
برافروزند وبعد بند سرد شدن دیگ کوزه شیشه را بیرون آورند واین شنجرف مصری خوانند شنجرف هندی سیماب وکوگرد مساوی است وچون
سی بار وزیاده از آن سحق واعاده آتش کنند وبند هر دفعه زمان آتش را بقدری بیفزایند تا بچهار پنج وز برسد ثابت گردد از اسرار مکتومه است
شنجرف رومی سیماب دوازده جزو کوگرد هشت جزو باهم بسایند وپنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند وبدستوریکه مذکور شد معمول دارند شنجرف
رمانی سیماب را باشل او اسخت سائیده بدستور بعمل آورند عمل زنجار اصل وارزش وسرکه است صفایح مس را در سرکه اشکذارند وبایکدیگر
بسایند تا به ربیع مس از تندی سرکه حل گردد ویا صفایح را سرکه پاشیده در مکان نمناک دفن کنند زنجار الصناعه یکجزو براده مس را بانشادر [illegible] نی
دوره سرخ ونمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه شد بسایند وهرچند خشک شود باز با سرکه تر کنند قسم دیگر الطف اقسام است
را سخت معمول را باشل ونوشادر مصعد بسیار نرم بسایند وبعد از منزاج قطرات سرکه بسیار تند برا وچکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد پس روی
اورا بپارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند وباز بدستور سابق با سرکه بسایند وتکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار گردد عمل اسفیداج که
عبارت از مس سوخته است ورو سختج نامند وبطریق در فصل احراق مذکور شد دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده ودر دیگی برروی هم چیند
وبقدر عشر او کوگرد ونمک بالمناصفه بر صفایح ومابین او پاشیده ودهن دیگر را مستحکم کرده یکهفته در تنور بگذارند تا مجموع سوخته شود و
هرگاه زودتر خواهند باید مس را که جنت وکبریت تا بار سرب را صفایح کرده در ظرف سفال معین در تنور باتون احراق نمایند وبدستور سرب را
در ظرف سفال گداخته بکفچه آهن برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگی یا در کوزه سفالین مطین کرده بجروز آتش در تحت او کنند تا
سفید گردد وهرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه کهنه بران بپاشند ویکهفته بگذارند واما تعفین باید بر صفایح قلعی وسرب انگور را باد آب
او کوبیده مالیده ودر ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشته تا همه آن حل گردد یا صفحه آنرا انگور [illegible] کرده ویا انگور کوبیده غشته در خم سرکه بیاویزند
ودهن خم را محکم کنند که بخار سرکه رفع نگردد وهرچند یوم آنچه او سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت وباز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد ودر
تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از او ریخته شود در آن ظرف جمع گردد طریق دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبک سفالین
گذاشته ودر ظرف فتیجه سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند ودهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه
شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده بسایند وهرچه در ظرف سفال باشد وسائیده نشود باز باید
تکرار عمل نمود عمل ابار وآن سرب یا کبریت سوخته است ودر فصل احراق مذکور شد عمل سرنج واو از سوختن رصاص وهم از سفیداب محرق حاصل
میگردد وطریق عمل آنکه سفیداب قلعی را یا قلعی وسرب را در تابه سفالین برروی کوره آتش نهند وخاشاک گذاشته وقدری نمک بر آن پاشیده
با آهن وکفچه آهنی برهم زنند تا سرخ شود وهرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود وچون بعد از اندکی سرخی او در دیگی کرده برروی کوره گذارند
وآتش در اطراف وتحت او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان کرده را که در غایت نرمی باشد باید چند
بار با آب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس با آب صاف غسل داده خشک کنند وبدیع او [illegible] در سحق منج کرده برروی لته یا ظرف سفالین
پهن کرده در مکان نمناک دفن نمایند تا ده یا دوازده یوم زرد مایل بسرخی وقابل سحق گردد قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است
صد مثقال براده حدید را بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی آن تیزاب فاروقی اندک اندک [illegible] زرا ودرزند وهرگاه دود
از او ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا دود او فرو نشیند پس انبیق را وصل کرده باتش بسیار نرم تقطیر نمایند وچون مجموع تیزاب منقطر گردد

آتش را تند کنند تا براده مکلس وزعفرانی رنگ گردد عمل سلیمانی که معروف است وارسنیک است وبفارسی دار کشنه نامند زیبق پاک نود
مثقال سم الفار هفت مثقال ونیم مبالغه در سائیدن نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند عمل مداد که بفارسی مرکب نامند
یکجزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه ویکجزو دوده روغن تخم کتان ومساوی مجموع
صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان شود وبسیار باید برهم زد بحدیکه بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند واگر مازو
بجوشانند وبعد از آن که بحد لایق رسد صاف ننمایند بهتر است ودوده روغن تخم کتان ونفط وروغن بید انجیر ومثال آن بدا ایجد گرفتن
وطریق گرفتن دودها در فصل چهارم مذکور شد وباید دودها در کیسه کاغذی پهن نوبر توگرده که [illegible] خمیر گرفته در تنور خبازی یا در تنور فاخوری
گرم گذارند تا خمیر پخته شود وبحد بیشوز رسد وچربی دوده در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه باندک چربی مفسد مداد است قسم دیگر صد
مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود وبقوام آید وبگذارند تا نیمگرم شود وده مثقال زاج سیاه را کوبیده
در لته بسته در آن آب بیست مالیده لته را بیندازند وده صد مثقال مازو دیستمثقال صمغ عربی را در آن حل وصاف کنند وبیستمثقال دوده
چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از آن مداد ریخته برهم زنند وروز در آفتاب بگذارند وهرچند مبالغه در برهم زدن او کنند بهتر است ودر
صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است واگر خواهند براق گردد ده مثقال نبات اضافه نمایند مداد کاسی یکجزو دوده روغن گرفته با دو چندان
او زاج ومازو وبوزن مجموع او صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد وهرچند مبالغه در کوفتن او کنند بهتر است ودر وقت احتیاج قدری را
در آب حل نموده استعمال کنند عمل املکت املج مقشر یکجزو ومازوی سبز نیم جزو غوره خرما ربع جزو پوست انار مثل غوره خرما واگر غوره خرما
نباشد خرما خرک بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز در آب بجوشانند وبرهم زنند تا یکسان گردد پس زاج سفید وصمغ هریک مثل جزو
عمل گرفته یکجزو ونیم اضافه نموده قرص بسازند وعمل یک مثل املکت است بدون املج وچون دوده انک [illegible] اضافه نمایند [illegible] ملک
نامند عمل تنکار قسمی از آنرا بابول الطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند وطریق آنکه بول را در ظرف مس در آفتاب چندان برهم
زنند که منعقد گردد وقسم دیگر آنکه بوره سرخ سه جزو نمک طعام ونمک قلی هریک یکجزو نرم سائیده با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد
ودر ظرف جاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند وبعضی آفتاب را شرط دانسته اند وقسم اول از مکتومات وقسم دوم
مشهور ومعمول است عمل سریشم مرکب جوهر الصنایع نامند واز خواص اوست که هرچیز را باو وصل نمایند با آب یا از آتش منفصل
نگردد واز اسرار مکتومات است بیز تازه را ورق کرده برروی سنگ مسطحی آهک آب ندیده پخته فرش نموده او را برپهلو بچسبانند وبرروی
ورق نیز از آهک بپاشند بقدریکه او را فرا بپوشاند وسنگ مسطح دیگر برروی او گذاشته وده روز در آفتاب باشد وباید سنگ اعلی بسیار
ثقیل باشد تا دهنیت او بحدیکه کمال افشرده شد مخلوط با آهک گردد پس با آب بیشسته بدستور فرش ولحاف از نمک سائیده کرده یکهفته در زیر
سنگ بگذارند پس شسته سرخی وچربی که داشته باشد رفع کنند وچون در آفتاب گذارند وچربی از او ظاهر گردد با آب نمک وآهک
در شیشه بسیار برهم بجوشانند وبحد رسد که اصلا چربی وحمرتی در آن نماند وکمال او در عدم چربی وسرخی است پس مانند سریشم سائیده
در شیشه ضبط کنند ودر وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده وکف او را گرفته باشند قطرات
برروی سنگ ریخته بسایند تا بحدیکه سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس قطرات آب آهک صاف نموده بقدر روان شدن او اضافه نمایند وقدر
آهک بحدی باشد که چون چیزیرا بآن الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود عمل مرداسنگ سرب را گداخته سرنج یا سرب سوخته بخور او
دهند تا هردو ممزوج شوند ودر ظرفی کرده پس در سرکه اندازند وآنچه خوب سوخته وممزوج شده باشد جدا نموده با جو ودر آب بجوشانند
بحدیکه جو مهرا گردد ومتشقق شود پس از او جدا کرده با هموزن او نمک بسایند ودر آب خیسانیده هر روز برهم زنند وهر سه روز تغییر آب دهند
تا خوب صاف شود واجزاء خام در او نماند بعد از آن شسته استعمال کنند طریق سفید کردن مرداسنگ باید مرداسنگ مذکور را در
شیر سفید بپیچند ویا باقلی بجوشانند تا باقلی مهرا شود وشیر سیاه گردد وبدستور تجدید شیر وباقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد
واقسام سفید کرده ومعمول اطبا است در قطع رایحه کریهه زیر بغل وسایر اعضاء ودر منع عرق وسایر آثار عمل کشته که بعربی ند نامند بجهت تقویت
او تقویت دل ودماغ وحواس ومعدل هوای وبای ومحرک باه است گلسرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی حسن لبه باآسو [illegible] ده

همه با قلیلی مشک قرصها بسازند بر کمی که در بخور بهتر از گشته است عود قماری صندل سفید هر یک یکجزو حسن لبه در جزو نبات دو وزن
ادویه صفت عبیر صندل سفید ۳ جزو ورد ۲ و الانج سنبل کلسرخ سنبل الطیب بنج سوسن کبود بهار نارنج گل بنفشه سعد نارنجک هر یک یکجزو
مشک قدری قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نماید غالیه و دباب نوشتیم در دستور ثانی مذکور است **طریق پنجم** در اصول صناعت
و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمی است بتبدیل قوای اجرام معدنی بعضی ببعضی تا ظاهر شود ذهب و فضه از سایر فلزات و آنرا کیمیا نامند
و علم طلسمات علمی است که باو دانسته شود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با منفعله سافله تا فعل غریب از او حادث گردد و آنرا لیمیا نامند
و هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و
بخورات ایشان و تسخیرات ارواح و جن و عزائم جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بان تصرف در خیال نفید
کنند تا احداث مثالات خیالیه کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است و این معرفت جواهر قوای ارضیه است و مزاج آن با یکدیگر
تا از آن قوتی حاصل شود که از آن فعل غریب صادر یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است از عالم قلب ماهیت
میدانند و نزد بعضی از متبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب است با نواع فلزات
صحیح المزاج دانسته و سایر را بعض بجهت اصلاح علل هر یک تدابیر چند مقرر ساخته و چون هوش ربا از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح نموده اند که
مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را عضا هوش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس در اوایل حال منکر این علم بود و در اواخر
رساله در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تمحیه و ترکیب صورتی ندارد و خاص شوند بود و آنجمل بید با نانست و صاحبان
معرفت از آن بری اند و ظاهر است که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قوت و بهیال اکثر متفحصین سالکین و اتصاف بصفات
قدسیه و تخلق باخلاق اولیا الله و اکرام متفضل منعام جل شانه میسور نمیشود و اگر بشود بالاخره باعث بوار و هلاک شخص گردد چه این علم
کلید خزینه از خزائن ملک الملوک است و بدون اذن اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود حکم دزد دیده کلید را باید داد و عاقبت
حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بمجرد ملاحظه نسخهای متداوله بدون استاد ماهر پیرامون این عمل گردیدن محض
سودای خام پختن است چه مدار در این باب و فن باعمال متنوعه و فعال مشکلات و جزئیات است و ممکن بتصور تحریر نیست و فی الواقع اگر
نسخ آن از تالیفات عالم باشد مکان ندارد که اسرار علمیه را بدون مذبان کسند و رموز ایشان مختلف است و حافظه جمیع آن امکان ندارد چه
اگر رموز جمیع اهل این عمل تطبیق میشود هر آینه رمز نبود بلکه اصطلاحی خاص بر آن صادق میآمد و اگر رسائل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بهیچ
البطلان خواهد بود بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب آن فن و تکرار عمل در خدمت عارف و اینکه این بی بضاعت با عدم
اطلاع بر آن ارتکاب ترقیم اصول کلیه نموده است سبب آنکه اکثر اعمال صناعت طبیب را در بعضی از آن ضرور شود و تدابیر بعضی از ادویه باعمال
مخصوصه باحسن وجوه ممکن است و چون در طی تالیف تحفة المؤمنین مطالعه اکثر رسائل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تمام بر طرق
اهل این فن نموده بود بنا علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و الات مخصوصه این فن کوشید تا اخوان عالم امکان را بدون تحصیل کتب
متعدده علم باصول اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئیه باشند بنظر دقیق مشتمل است بر پنج حل و ۴ عقد
و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان **حل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیم**
در بیان الات مخصوصه عمل صناعت **چهارم** در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تخمیر و تبییض و سایر تدابیرات اجزاء **حل پنجم** در بیان بعضی از
از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه بان متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه **عقد دویم** در قواعد شمسیه **عقد سیم** در قواعد عمل ارواح
و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکسیر است
و اختلاف بسیار در آن و فقشه هر یک از زمره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته اند و تعبیر آن نموده اند تا بحد جریان و نفوذ
و انصباغ رسیده و قائم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر انسانست و اکثر اهل صناعت در آن متفق اند و نزد بعضی عبارت از بیض
و نزد جمعی کنایه از کبریت و زیبق پیوسته که مدبر سفید اند و اصل افعل بیض و تحمیر را عمل تحمیر است یعنی تا هرگاه اصل بارد قائم النار
و گدازنده گردد و قبول صبغ کنند و اصل حار را از رفع اشتعال و تسوید شود رافع علل منطرقات میگردد لهذا جهة اصلاح آن در ترتیب آثار

مذکوره هر یک از اهل فن آب و اجزائی وضع نموده اند و طریق تدبیر بیان نموده روح عبارتست از اجزاء لطیفه اجسام که حامل قوه بوده نفوذ
و صعود و عوض و غیره آثار از او آید مثل احراق و تحمیر و تلیین و تقلیب و مانند آن هر چه در آن اجزاء لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان
مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زرنیخ و املاح و شبوب و امثال آن جسد عبارتست از اجزاء کثیفه که ضد روح و فوق آنها
روح باشد و هر جسمیکه از اجزاء ارضیه بحد افراط در آن غالب باشد مسمی بجسد است منطرقات نفس عبارتست از جسمی که بحسب لطافت
و کثافت حد وسط بوده مابه الارتباط روح و جسد تواند بود و واسطه جریان اجزاء لطیفه صابغه و در اجزاء کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت
احمر عبارت از اکسیر شمسیت چه در رنگ سرخ میباشد و از علامت مخصوصه او است ورق شجر بطور موسی نهانست اصل بارد زیبق است
اصل حار کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر کنایه از فضه است و او را اول نیز گویند عطارد عبارتست از زیبق و توتیا که شبه
باشد و ثانی کنایه از روست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از آن است شمس ذهب است و رابع
کنایه از آن است مریخ حدید است و قلعی نیز گویند مشتری قلعیست که رصاص ابیض نامند و سادس کنایه از او است زحل سرب است و سابع
مراد از او است عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است املاح عبارت از اقسام نمک معدنی است و صناعی و نمک
شوره و بوره و نوشادر است نوشادر افلاطی عبارت از نوشادر است که تاب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزاء لطیفه او صعود
نموده بر اطراف ظرف نشیند ارض عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تنقیه و تشویه و غیره اعمال بر او جاری سازند حجر بود و توسر است
ضراف نمک تلخ است میو شوره است **حل دویم** در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیا
و تصفیه آن اعم از آنکه بجز علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق اما جز علقه است که از ابریشم فتیله بسته ساخته یک طرف آنرا در ظرف مایعات
گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی بنهجی که ظرف مایعات بظرف خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی
آرد اما دستور قرع و انبیق آنستکه اجزاء مسحوق را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند و
لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده مسدود سازند شعله نماید که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم
باید نصب نمود و آتش در زیر قرع افروختن یا آنکه قرع را در زیر خاکستر یا ریگ نصب نمایند و در تحت ریگ آتش افروزند در این صورت
اگر قرع مطین نباشد قصور ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر آنستکه آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف
قرع و زیاده از دو ثلث او نباشد و آتش را در آخر تند کنند و دیگر آنکه ماده آنکه رطوبت کلی که قرع را یا کوره اندوده باشند رفع نگردد آتش نکنند
و قابله را با انبوبه محکم نموده قابله را در ظرفیکه آب در آن داشته باشد بگذارند تا از شدت مقطر نگخد و علامت انتهاء تقطیر رفع بخار انبیق است و در
تقطیر مایعات حاره باید که مایع مزبور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش او در غایت نرمی شرط است که تا بحد جوشیدن نرسد بلکه باید گلوی قرع در
دست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن کند از سر خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوشش باز گذاشت و طریق قرع منکوس در
باب عمل روغن اجر مذکور شد تصعید از شروط او توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب قدح اعلی حاوی لب قدح
اسفل باشد و در شد و وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند گلوی شیشه بلندتر باشد بهتر است و در استحکام دهان او بذل جهد باید
کرد و باید کوره در بلندی و پستی متوسط بوده دو سه زواید قریب بلب او باشد مانند میخی تا تحت قدح و اتاک بر آن زواید نشیند و
ثقل قدح باعث باز شدن وصل آن نگردد و شروط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده کنند که بحد افراط نرسد مگر در تصعید
زرنیخ که آتش نرم در او شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع وصل قدحین
شعله نرسد تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل فن بخلاف این ذکر کرده اند و این مسکین حقیر را بر آن اطلاع حاصل نموده و وجه آن ظاهر است
و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوره و قدح وصل را گشایند و از بخار حاره آن اجتناب
نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحق ارضیت و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل امثال محکی از آنست
تشویه قسمی از آن عبارت از تخمیص است و دمس نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید نباشد و اجزاء لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه
ترید امتزاج و تمسیح نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارت از تغلیه است که بعد از سحق ارض و تنقیه با بهای مخصوصه قدح تشویه را

بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبت او بتدریج زایل گردد و شرط آنکه حرارت آتش بحدی باشد
که رقص دود نکند و قسمی تشویه در شوره است و قسمی در زیبق و امثال آن و در جمیع آن مراعات باید نمود که تصعید نرسد تشمیع عبارت
از تدبیر اجزاء اکسیر بحدی که مانند موم بگدازد و بر روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند و شرط آن تکرار تنقیه و تشویه و سحق بلیغ با نثر
معتدل تخلیص عبارتست از سهولت تفریق اجزاء بتدبیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال گردد و اکثر با آتش میشود و اختلاف
شروط آن باختلاف جسم مشکل است چه بعضی محتاج چند باتش شدیدکه چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی احتیاج بحد افراط
نیست حل عبارتست از سیلان اجزاء جارسده و آن بنداوت و هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با بهای
تند مانند ماء الفاروق و عرق کوکرد عقد عبارتست از جمعیت و انضمام اجزاء و آن ضد حل است و به یبوست و حرارت و یا به برودت
و یبوست صورت پذیرد تعفین عبارتست از تدفین اجزاء در زبل و امثال آن و شرط است که وعاء تعفین بحدی باشد که
اطراف ظرف تعفین زیاده از کشیر حامل زبل نگردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت او تا چهل روز است تا روزیکه تغییر زبل
باید داد نقل بجای دیگر کنند تا ظرف نه کور سرد نشود قاعدهٔ حل اکاسیر بطی الشکه بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب اسکل و اکثر مجربین
ذکر نموده اند باید اجزاء اکسیر را در ماء ون زجج سحق بلیغ نموده از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه نموده تا بقوام عسل آید و در روی آتش
خاکستر تا دو شبانه روز که گرم او بیکقرار باشد باید سحق نموده و با معجون کش نقره بر هم زدو هر چند خشک شود از آن آب قطرات بر آن ریخته تا جمیع
اجزاء تنقیه شود و در تشویه و سحق تنگ گردد پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچک کرده دهان شیشه را محکم ببندند و در جای تعفین
تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل بدهند و علامت خوبی حل آنست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد و خلاف
او دلالت نقصان و تدبیر اجزاء خواهد بود و یکی حل بنداوت آنکه شیشه مذکور را در دیگ دو طبقه بگذارند که تحت دیگ اعلا سوراخهاد اشته
مملو از سرگین کبوتر باشد و فرع حل تا انتهاء کردن در آن پنهان بوده دهان او باز باشد و باید سرگین همیشه نمی داشته باشد و هر گاه خشک شود
بر آن آب بپاشند و دیگ اسفل پر آب نمایند و متصل بتحت دیگ اعلی بوده انبوبه را از نی دغیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت
بند و حل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخارهای آب از سوراخهای دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد
و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد در اینصورت تا دو هفته حل میشود و ابجد
سفیر تجربه نموده است که اجزاء حاره یابس از هوای بارد رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرف گذارند که رطوبت
در آن تاثیر تواند نمود چنانچه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق آنکه نوشادر را با تشویه یا دویه مخصوصه یا تنهائی سائیده بر روی سنگ
سطحی یا کاسهٔ زجج منبسط کنند و در زیر زمین سرد نمناک و سردابها گذارند که رطوبت در آن تاثیر تواند نمود و در دی او را باید استعمال نمود تا اند
که چیزی داخل نشود و در اینصورت اند که مانی حل میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف سطح زجج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئت کله قند
بند مستحکمی پوشیده در جای تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا از منافذ نمند رطوبت و حرارت لطیفه
در آن تاثیر تواند نمود قاعدهٔ عقد آنکه محلول آنرا در فرع بلند گلوئی کرده بر دهن فرع پارهٔ از شیشه شکسته که ما و کب فرع باشد یا چینی
شکسته نصب کرده با آهک آب ندیده و نمک مکلس با تشویه که با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند
و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف و بدستور آتش زبل در تحت دیگ افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری
باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شیشه رب
غلیظی ملاحظه میگردد و چون در ظرف چینی که نشسته بجز نازکی بپوشانند و در آفتاب بگذارند باندک زمانی منعقد میشود حل نسیم
در بیان بعضی آلات مخصوصهٔ اهل صناعت صفت حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب کرده ۲ پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص
حل را بر ۲ پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند که فاصلهٔ آن چهار انگشت تا تحت ظرف بماند و سرپوش دیگر با لته و خمیر مستحکم
کنند تا بخارات بیرون نیاید و آتش نرمی از سرگین و مثال آن برافروزند بحدیکه آتش را بجوش نیاورده بخار کند و هر روز یکبار یا دو روز یکدفعه
سرپوش را برداشته اکرم بقدریکه تحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا

در عرض دو سه هفته حل شود صفت رویاس بر روی زمین مغاکی بقدر نصف کوزه بشکل بوته حفر کنند و از خاک سیاهی که آن عبارت
از گردلیست که بر روی کوزه تا داش لوز گری می نشیند و بعد از پر کردن موضع مغاک خشک آن بمالند و هر چند بیشتر بمالند حفظ مسوک
باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسبوک را با آلت آهنی میداتون نمود و بعد از انبوبهٔ آهنی که
یکطرف وسیع و تنگ سر کج با این شکل در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف باریک انبوبه از وسط آن
مرتفع و محاذی عاق وسط باشد و دو عدد دم مداوی بر طرف وسیع انبوبه نصب باید کرد که پیوسته بلا فاصله هوای شدید وارد وسط
مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جانب مغاک چیده برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک
مذکور شود و آنچه در مغاک مذکور بریزند گداخته شود و سریکه بجهة صاف کردن نقره داخل میکنند باید ۳ حصه نمود و بعد از جهة
که ختن نقره باید اولا اضافه کرد و بعد از گداز دو دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را و بعد از صبر کنند
که از غلطیدن و چرخ زدن بایستد و کثافات روی آنرا بد فعات رفع نمایند و کون مسبوک علامت پاکیست و صافی و عدم کثافت است
و عدم امتزاج و عدم که از نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند صفت خلاص اجراهشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول
نموده صاف آنرا با آتش منعقد کرده باشند دو جزو گل شوره که آتش بسیار دیده باشد دو جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع را
نرم سائیده با سیماب خمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن گل فرو برند قدری از آن گل بر روی او بریزند
و سرپوش کوزه را بگل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی یا کاشی پزی بگذارند و هر گاه
ناصاف بیرون آید عمل را مکرر کنند تا نتیجه نیکی و در نتیجه که مطلوب باشد و نشکنند کی و ناصافی رفع گردد صفت قالب بکلس البیض چون
بسرکه خالص خمیر کرده هر نقشی که کند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زبل حل کنند تخلیص ذهب مغشوش قرع را تا نصف
بطین الحکمه بگل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با ۳ وزن او تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زغال بجوشانند تا
دو دو آن از تیزاب بسفیدی رسد پس در ظرف برنجی ریخته صفایح مس در او افکنند در اینوقت آنچه از نقره با او مخلوط باشد بر روی تیزاب
آمده بر مس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت ظرف جمع میشود و هر چه از سایر متطرقات با او مخلوط باشد تحلیل میرود و تیزاب
فاروقی و در دستور سیم مذکور شد حل چهارم در کرفتن بعضی از آبها و تدبیر اجزاء و تبییض و تحمیر بعضی از آن صفت میاه از آنجمله دفع شعله کبریت
میکنند و خاص گردانند و در عمل شنجرف جزو اعظم است و باعث جریان و وارض ها رب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع
وارکتاب تجربه نقل شده و از مجربات دانسته اند برگ و گل دفلی و موی سر با تشویه تقطیر کنند و بان تنقیه شنجرف نمایند و بدستور
ملح القلی و نوشادر را از روغن از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلی و حنظل تر و مورد تازه از هر یک دو جزو با سرکه مذکور سایند
تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه را مجدداً سحق نموده اعاده تقطیر کنند تا چند دفعه در عقد ارض هارب و تشمیع و جریان بعید
دانسته اند آب دیگر که تنقیهٔ آن شنجرف را حل کند و در نقل مشتری بمرتبهٔ اعلی از مجربات دانسته اند و از برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید که ممزوج
بیکدیگر نموده زعفران ترتیب بدهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند جهة تکلیس کبریت و زیبق و رصاص بجهة تشمیع بعدیل است و باید مکرر
بان سحق و تنقیه نمایند آب دیگر بورهٔ ارمنی و بورهٔ سرخ را با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته در کوزهٔ سفال بسوزانند تا نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با حنظل
با تشویه تقطیر کنند و مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه اوساخ معادن و الحاق و صبغ او شریف از مجربات شمرده اند ایضا
کبریت را با ده وزن او آب اثل تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند و کرابون رابع سازد ایضا پوست بیخ لفاح دو جزو و پوست اندرون
پسته و مورد از هر یک یکجزو تقطیر کنند عقد هارب کند ایضا گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف او کبریت و سدس او نمک سحق
بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه در خیرئی از مجربات دانسته اند دهن البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بجز علقه ها
کرده با آتش عقد نمایند معقود را با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده بازاء هر عددی ۳ درهم نوشادر را اضافه نمایند پس افشرده روغن بگیرند
و در تطهیر اجساد و نقل معادن بعدیل و چون اصل جاد را با آن حل کنند اصل با رود را ثابت کند و اگر نوشادر را ثابت باشد قوی تر است
آب دیگر چون بیده انجیر را با خردل سرخ و سبز و دلوق مجلوب تقطیر کنند سادس او مرتبهٔ اول رساند و مجربست آب دیگر مسمی بماء الحمراء است

و در تخمیر اکاسیر مستعمل است ۳ وقیه زاج زرد لاری نرم سائیده با دویست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین مزجج کرده بر روی
آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین شود پس بحجر علقه صاف نموده با پنجدرهم زنگار و پنجدرهم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم زاید
و یکدرهم قنبر فندر ظرفی کور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم بحرز گذاشته پس بحجر علقه صاف نموده احتفاظ کنند آب دیگر مسمی
بماء الملح و تنقیه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام و شب یمانی و نوشادر با تسویه نرم سائیده
تقطیر نمایند آب دیگر مسمی بماء المرتج تنقیه آن تا به یازده وزن از حدید مصعد را ثابت و جاری کند و چون زیبق عبیط را با آن طبخ نمایند
عقد کند یکجزو زعفران الحدید با دو جزو نوشادر و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه صاف آنرا باتش منعقد کرده باشند مجموع را
با سرکه بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند آب دیگر مسمی به دهن لا یحترق است و در تشمیع اجزاء و ثبات ارواح بعدیل دور در عمل قمری و شمسی
مستعملست کلس البیض با وزن او نوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده و در ظرف مزجج مطین که شد و محل نموده باشند یکشبانه روز در آتش زبل
گذارند بعد یکه ظرف در دو ۴ ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد نوشادر را اضافه نماید و بدستور در آتش گذارند تا ۲
بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سائیده بنداوت مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثفل را در [illegible]
[illegible] بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز باتش گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثفل را با مقطر اول و ثلثی سائیده
بار سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد تدابیر خاصه زاجها را چون خواهند که تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را
بحجر علقه جدا کرده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد و یا در آفتاب منجمد سازند و شوب املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند تدبیر نوشادر جهت عمل
قمری با تسویه یا املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار روانچه او را محمر کند تدبیر ثبات ملح طعام
سائیده در کوزه کرده در کوزه گری بگذارند و مادامیکه بوزن در آرند نقصان در رو باشد باز اعاده آتش بسیار تند کنند و علامات
ثبات آنستکه نقصان در وزن او محسوس نگردد و احراق او چنانستکه چندان آتش در تحت دیگ کنند که تمام از جستن باز ایستد تدبیر حل املاح و شوره
و بوره و شکار و شوره و زیبه الیهود زاجات باید نرم سائیده و در مثانه گاو یا روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم او یخته بنجار
آب حل کنند تدبیر ثبات نوشادر پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و
بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه نمایند اعاده تشویه کرده تا سادس ملح نوشادر مخلوط گردد پس بنداوت حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده
استعمال نمایند و در اینوقت در حل طلق و سایر اعمال عجیب الاثر هست و چون عقاب مجرور بحجر ملغم ملبغ دهند ثابت گردد تدبیر تخمیر نوشادر
چون نوشادر صاف سفید را با مثل او زاج زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند محمر گردد تدبیر سیماب زیبق را با عشر آن ملح القلی یا قطرات سرکه
سائیده تا ناپدید گردد و ظرف در ابر روی خاکستر گرم در دیگی باشد با آهک که در تحت او دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی باز نماند باید که آب
تا رطوبت سرکه دفع شود و با آهستگی حرکت دهند تا عبد منفرد و اگر در دو پس آب نشسته با عشر آن شوره بدستور با سرکه سائیده شوره را شستن از او دفع
نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و دفع سیاهی عبد گردد پس با نصف او نوشادر و نصف او ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک بشکل فرش
و لحاف نموده تصعید کنند و مصعد آنرا بدستور با اجزاء مذکوره سائیده اعاده تصعید نمایند تا به ۷ ماه مانند الماس معقود گردد و اگر اعاده تصعید
تا هفتم مرتبه است که با اشیاء مخصوصه ثبات تدبیر نمایند تصعید ۳ مرتبه جهت ممازجت با سایر ارکان در اکثر امور قمری کافیست اما تخمیر عبد
چنانست که مصعد مرتبه ثالث را با نصف او کبریت اصفر و ربع او زاج زرد معقود تصعید و ثمن او نوشادر محمر سحق بلیغ نموده با فرش نمک بشکل بدون
لحاف ۳ بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزاء مذکوره نمایند تا عبد مانند شنجرف سرخ گردد و این در امور شمسی شرط است و آتش این
تصعیدات نرم تر باید تا باعث احتراق و سیاهی کبریت نشود اما تدبیر تکلیس آنستکه بعد از تصفیه او در قرع مطین کنند و بوزن نیم او تیزاب فی
که در طریق سیم مذکور است بتدریج در قرع ریزند که باعث شکست قرع نشود و هر گاه زیبق از آن بجوش آید و دود ظاهر گردد و قطرات تا
بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق بر آن استوار نموده با خاکستر گرم چنانکه در قاعده تقطیر مایعات مذکور شد تقطیر
نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد عبد را بشکل شاهده کنند و این امر جهت سهولت تصعیدات بشکل با اجزاء مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب
مقطر جهت عمل قسمی از زعفران الحدید بغایت مؤثر دانسته و دستور آنستکه براده حدید را بعد از شستن با آب نمک چندین مرتبه که سیاهی او زایل

گردد در قرع معدن کرده هم وزن او تیزاب مذکور را ریخته بتدریج رفع جوش دهد و با قطرات بوال کنند بدستور تقطیر نمایند تیزاب زاید
باشد و بعد از آن باتش بسته براده مزبور زعفران شود عقد فرار آنستکه آب صاف را تیمو شده بالمنعقد در ظرف آهنی کرده [illegible]
در آن انداخته بجوش نه و چهار جزو نوشادر را نرم سائیده ۲ دفعه بریزند هر دفعه تا دو ساعت بجوشانند و چون خواهند از جوشیدن
سر دود بالای بر آن بنهند و بعد از آتش هفت ساعت که جوشیده باشد نشسته او را در آن ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد آنرا
در ظرفی کرده نوشادر در آب حل نموده چند جوش داده از آن بقدر یکه آنرا بپوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا خاکستر گرم بدارند
هر چه از نوشادر مخلوط شده باشد بتدریج دفع کرده و مادامیکه آب نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نمود و بعضی مجربست [illegible]
فرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن عقد نیا باشد و سر بوته را در [illegible] مستحکم کنند و مسلم نموده در آتش گذارند و بدستور
تمام بوته در آتش پنهان شود در اندک وقتی معقود منجمد و مجربست و اگر بوته آهنی باشد بهتر است خصوصا هر گاه اندرون او را گل نموده
اندوده باشند عقد دیگر بوته آهنی تازه را بآب کوبیده زعفران الحدید را با آب معصور آن سائیده تا خوب حل شود بر فرار
مصفی در بوته آهنی کرده از این محلول در او بریزند و سر بوته باتش نرم طبخ دهند یا در شوره گرم گذارند تا معقود گردد و
ورد آنها که عقد فرار نماید مذکور شد و چون نقره را با گوگرد بشکل کنند یکجزو آن گوگرد آنرا منکلس نموده جزو فرار را عقد نماید و مجرب
دانسته اند و چون زیبق و سم الفار را با تسویه با دو چندان هر دو غدد سرخ مقشر سحق بلیغ نمایند و بعد از آن اندکی ترشی الحاق نمایند
فرار زنده گردد و با عدم انعقاد قائم النار شود تدبیر کبریت تبییض آن بحیثیت که یکجزو کبریت را با هشت جزو روغن کنجد باتش نرم
در قدح مطین بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن سرخ گردد و مثل کبریت نوشادر را سائیده بدفعات بر روی آتش انداخته
مزبور کنند و ۳ بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده تا آب تر کرده سحق بلیغ خشک
کنند و در ظرف مطین تا ۶ ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده عمل کنند تا جدیکه بر صفحه
دود نکند و آنچه با دوغ و هر چه با نمک سفید کنند غواص نباشد طریق دیگر [illegible] را سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک
حل کنند و با شب محلول کبریت سائیده سفید و ثابت سازند و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد تدبیر زرنیخ زرنیخ
ورقی برابر او یکجزو ربع او نمک شوره نرم سائیده و صابون خشک عشر او بقدر نیم وزن زرنیخ ورقی کرده و ربع او سرکه و نیم وزن او روغن کنجد با
بیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند زرنیخ و نمک سحو فرا اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ را دفع شود پس منعقد را کوبیده
در ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را پنهان کنند که تدریج دود بسیار کرده دفع چربی او شود و باید در زیر آتش تسویه مراعات کنند مصعد
گردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد انکاه مثل غبار سائیده با قدح مطین و قرع بلند
گلوی مطین تصعید باتش بسیار تند که دو روز بهم استمرار داشته باشد باید گردد تا جوهر آن مانند برف سفید گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد
باید با عشر او نمک سائیده بروغن کنجد یا پیه سرشته بدستور تشویه باتش نرم کنند و بعد از تشویه باب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا
رفع نمک شود و اگر با موم یا تسویه چند بار تشویه کرده باب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند رفع سیاهی او میشود علامت تصفیه آن دود
نکردن در آتش است و تصریح نموده اند که تنهائی یکجزو او با بیست جزو زهره منقی جرح میشود و از تکرار سبک شدن نقصان نمی پذیرد حل تجیم
در خواص فلزات و اعمال آن در تنقیه قمر چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت زوال او است و باز هبیت با لطف است
و خاص تکلیس آن با اجزاء مناسبه اکسیر بیاض و مبدل زهره و مریخ و مشتری و بهترین طرق تکلیس آن آنست که براده یا ورق آنرا در تیزاب
فاروقی اندازند تا حل شود پس از تیزاب جدا کرده با اندک رطوبت تیزاب که با او باشد با مثل او نمک اندرانی بسایند و در بوته باتش عالی
سرخ کنند و هر چند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است [illegible] بعد ذوب سرد شد پس با آب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص
او است که یکجزو او با هشت جزو فرار بحض سائیده ملغمه میشود و چون ملغمه را بر زهره که گرم کرده باشند طلا کنند و باتش نرم گذارند تا فرار شود
منعقد گردد و مجربست و بعض غیر منطرقه را که منطرق کرده اند گوشت غنواج و سایر لحوم است که آنرا با بیره قد کرده باشند پس [illegible]
انداز انداخته قدری بر آن پاشند [illegible] الذوب [illegible] نرم کند و در حدید نیز بغایت مؤثر است و شمس را نیز قریب بهم [illegible]

ملح القلی وزاج سفیده ونمک را دفع سواد قمر نه هرگاه بر آن بمالند ودر آن آب بجوشانند عطارد از خواص او است که چون جزء کبریتی از ودفع
شود سادس را باول رساند وسیفی وبقدر جزوی ملح جزو سابع مرتبه سادس آرد وتدبیر سیفی آنستکه سائیده در کفچه آهنی باروغن شیر تخت
بقدر یکه چهار انگشت بروی ایستد بریزند وبجوشانند تا روغن بالتمام سوخته وخاک سیاه گردد
باب نمک گرم بشویند تا نمک زایل گردد بعد از آن باتش خشک کرده بدستور باشلاوی نمک سایند ویکشبانه روز در آتش گذاشته شویند و
تکرار عمل نمایند تا مانند برف سفید شود وهرگاه در کوزه گوزه گری ویا در آتش شیبا وکه تند باشد گذارند در ۳ مرتبه سفید میشود واز خواص مجربات
آنستکه جزوی به جزو او کرا وبرابع رساند وتحمیر او بماء الاحمر بدستور ستکه عطارد سیفی را با آن هر دو تعدیه بقدر سیفی نقره بروی آتش نرمی کنند تا خشک
شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین یکشبانه روز مثل آتش تنور تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه وچون وغلیظ تیره گردد علامت کمال او است
زهره کل زرنیخ ومجموع قوابض مانند سرکه وسماق منقی زهره اند ودفع حمرت امیکنند بعد از آنکه صفایح آنرا تافته مکرر در آن اندازند
چون بحینه وکلس البیض ونمک را باتسویه سائیده با نفیده تخم مرغ تخمیر کرده بر صفحه او طلاء غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگدازند دفع حمرت
آن بالکلیه گردد وچون شب یمانی ونمک اندرانی ونوشادر را باتسویه در پنج مثل او سرکه تند حل کنند وزهره را تا چهار بار گداخته در آن ریزند
صفایح او را مکرر تابیده در او فرو برند بحدیکه دیگر سرکه سیاه نشود کمال تنقیه او است وچون با مغز کردکان او را بکوبند یا مغز کردکان را کوبیده
بر آن بمالند مغنت او است وتخم بادنجان باعث سرعت ذوب آن وشوره رافع مخلطات او است چون بعد از گداز بر او اضافه نمایند
وبدستور آب فالیس که در طبرستان بهم میرسانند وآب قلی احمار جهت تنقیه جمیع معادن بغایت مؤثر است وسیفی آنست وطرطیر را چون ملح
القلی وشب یمانی سائیده در سرکه حل نمایند وزهره مذاب با صفایح تافته او را در آن اندازند دراز اله سرخی ان مجرب دانسته اند وچون
نحاس مذاب را تطعیم بفلفل کنند سفید گردد وچون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس واصلاح نقره بعدیل است وآب خرنوب نبطی
با آب مورد منقی جمیع اجساد وثابت کننده صاعد است شمس چون از عقاب جزوی واز ملح ده جزو وفرش ولحاف صفایح بسیار
رقیق ومود صفایح را بر روی هم چیده بخلاص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد وچون هفت روز زیاده بر آن تکرار
عمل نمایند یکی برده از قمر رود وهر چند تکرار کنند تا پنجاه شصت ضعف در هر مرتبه افزاید تا مرتبه عظیم رسد واز شمس مکلس نیز همین
اثر آید وچون سرب باتش تند بسوزانند که سرخ شود وآنرا تنقیه با نطرون کنند ور صفایح شمس طلا کرده مکرر تابند باعث
تکلیس او شود ومجربین تصریح نموده اند که بجز براده شمس را چون با ۳ جزو مقطر شعر دو ۳ بار تقطیر کنند مکلس گردد وبهترین آنچه او را بمرتبه رفیع
رساند تنقیه وتشویه براده او است بازاج وشوره هر یک ده جزو وثلث ملح هر یک جزوی که باب مورد ودفلی باتسویه سحق وتقطیر کرده باشد
وتکرار تشویه وتنقیه ودر یکشبانه روز در آتش شرط است وتخاله کند بالخاصیت حفظ رنگ او کند ومرتکاک مقدر رنگ او است
مرتج چون بر صفایح رقیق با براده او رهج الغار یا علم مرقشیا پاشیده بگدازند یا براده او را با ملح القلی یا با زرنیخ یا رهج باید قریب
الذهب مانند رصاص گردد وچون مکرر گداخته در حین گداز از هیله زرد وز البحر اهو بسنانه اضافه نموده در روغن بید انجیر یا آب
بقلة الحمقاء اطفا نمایند بغایت نرود که از وزن نرم گردد بدستور چون یاس بگدازند وشوره بر گداخته او زنند تا سیاهی آن دفع شود ودر نرمی قریب
مستری شود وگویند مرتج را باطن قمر وظاهر شمس است وصبغ آنرا از شمس قمر بر دانسته اند وچون زعفران او با آهک شد حل شود وعقد کنند
او لا زرنک یا رهج دهد وچون بجز براده او را با ۳ جزو مس بگدازند ونه جزو زحل با او ذوب نمایند ور وباس برند مرتج سرخ نماید وچون زعفران را
بازنجار وباسخت وشنجرف سرخ وروغن تخم مرغ وزیت العفر ونوشادر سحق وتنقیه وتشویه نمایند شمع گردد وچون زجاج ونوشادر را با تسویه
باروغن زیتون سرشته در حین ذوب بخورد آن دهند سوادش بالتمام زایل گردد وچون در سرکه ونوشادر حل کنند دوازده مرتبه تنقیه
شنجرف معلوم کنند شمع گردد ویکی بر بیست از اول رود وگویند چون با آب معصور پوست انار بسایند او را حل مجدد شرطیکه مدتی در
آفتاب گذارند وچون با محلول او عقد فرار نمایند از طیران باز دارد وثابت گرداند مشتری سیفی منقی او کن ونوشادر است وزرنیخ و
بوره است که با تسویه در آب حل کرده مذاب او مکرر رد او ریزند وکلس البیض ونوشادر منقی او است وبدستور دوغ با زیره منقی او است وآب ازان
وبدستور طلق مطهر او است وچون با عمال مخصوصه آب کنند وچون با فیروزه بگدازند او را بغایت صلب کند وبدستور ومرقشیا ذهبی

سیفی ورافع صریر وسواد ونرمی او است فافهم چون صفایح او را در دیگ سفال ومانند او چیده وملح ثابت وکلس السیفی وکلس استخوان وزجاج شامی
تلحیف کنند بنحوی که ظرف مملو گردد وسرپوش آنرا مستحکم نموده یکشبانه روز در آتش بسیار تند بگذارند ودر آن وقت بیرون آورده بی صریر ودر
گداز گردد وچون ۳ جزو براده حدید را با بجز وزرنیخ سائیده بگذارند وسیاهی او را با آب نمک زایل کنند وبجز وآنرا با دو جزو مشتری
مدبر مذکور بگذارند در بیاض ورونق مانند قمر مشاهده نماید زحل منقیات ومبیضات او مانند مشتریست وچون هفت بار گداخته در بول
حمار تصفیه کنند صاف ومستحکم کرده وچون تنکار را ۳ روز با نفیده تخم مرغ سحق نموده آنرا گرد جهار ساخته زحل را گداخته مکرر بر آن طرح کنند
سفید ودیر گداز گردد وبدستور زرنیخ وکبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید ومستحکم کند وبدستور هرگاه عقاب را مکرر بر او طرح کنند بغایت
سفید شده وبا ساوی او قمر آمیزش کند ومجرب دانسته اند اما تحمیر او چنانستکه ده جزو خالص منقی او را با شل او را سخت در بوته فرش و
لحاف نموده بگذارند و۳ بار تجدید فرش ولحاف بدستور بوزن او نموده ذوب نمایند وچون محمر مذکور را در رو باس بخورد دو وزن آن قمر دهند
صبغ رابع دهند طلق محلول او را با شل او وملح القلی ونوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل وروغن تازه گاو با تسویه بقدر سرشتن خمیر کرده
در بوته باتش تند بگذارند وبعد از گداز معقود او مایل بزردی ونا صاف میباشد وچون او را با شل او از زیبق ذائب که عبارت از جوهر صاعد
او است بگدازند بجز و او را با پنجاه جزو مشتری منقی رود وهرگاه محلوب او را در کوزه مطین کرده در کوزه کوزه گری ومانند آن چندان بگذارند
که مانند سفیداب گردد پس سائیده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانه روز در تنور خباز بیاورند محلوب مذکور شبیه شیر
وصاف تر از سیماب محلول گردد وباید دهن ظرف را بکافور مسدود نموده در تنور بیاورند وگویند چون نوشادر مدبر را با طلق محلول با تسویه
۳ بار تصعید کنند منسک گردد وسادس را با و ملحق سازد عقد اول در قواعد قمری مجربین تصریح نموده اند که اکاسیر سیفی منسمع مخصوص
قمر نیست مانند جوهر زرنیخ وکبریت سیفی وطلق محلول وفرار مصعد وفضه مکلس وقاعده کلیه در امتزاج ارکان آنستکه بعد از تساوی وزن هر
مجموع را با آبهای مخصوصه تشویه وتنقیه تحدید نمایند که شمع گردد پس شمع را حل وعقد نمایند ومراتب حل وعقد هر چند زیاده باشد در مرتبه
طرح او بیافزاید ودر ضعف مرتبه سابق میرود وا زانجمله ۳ جزو عبد مصعد وبجز و قمر مکلس وبجز و جوهر علم را باید بجز و دهن الاحراق تا ۳ ساعت
در ظرف تشویه نمایند وبکاعث تشویه باتش بسیار نرم نمود وچون بخار از او ظاهر شود از سر آتش بردارند وباعث احتراق او نشود ودود بخند
وبعد از خشکی وسردی او باز بجز و دیگر از دهن مزبور اضافه نمایند تا ساوی ارکان دهن تنقیه شود پس امتحان بر دو صفحه تافته زهره نمایند هرگاه
مانند موم گداخته صفحه را سفید سازد ودود نکند کمال او است ونزد بعضی میزان ارکان با تسویه است پس بحل برده عقد کنند وبعد از آن
معقود را مثل غبار سائیده مشتری منقی را گداخته بجز و در بیست جزو آن طرح نمایند وبدون حل وعقد برده باید در حین تشویه بلا فاصله بر هم زد
تا در تشویه تمام اجزاء تساوی داشته باعث تشویه وتنقیه بعضی اجزاء دون بعضی نگردد طریق دیگر ده جزو رهج را با آب سیر بسایند تا مانند عسل
غلیظ گردد پس هشت جزو عبد را با دو جزو براده قمر ملغمه کرده اضافه نموده وبا سرکه بسیار تند بسایند تا ناپدید گردد وباتش جزو عقاب
صلایه نموده در ظرف آهنی کرده وبظرف مس ضخیمی پوشیده شده ووصل بغایت مبالغه نموده در آتش زبل کو سفند وگاو تمام ظرف را پنهان کنند
وباید آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کافیست ومعقود مذکور یکی بر نه از زهره منقی رود وچون بار دیگر سحق نموده با آب سیر وسرکه
تنقیه وتشویه کنند وتکرار عمل نمایند ثابت گردد که مطروح او در وباس شود واگر او ثابت ونوشادر مدبر وبراده مکلس ترتیب دهند یکی بر سی
جزو طرح شود ایضا کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی ومشتری منقی است جزوی بر پنج جزو طریق زاد الهافرین
مشتری مطهر با عبد با تسویه ملغمه نمایند ونیم اوقیه رهج ونیم اوقیه شوره سحق وملغمه کرده با بیاض البیض سرشته بند قها ترتیب دهند وخشک کنند
وزهره منقی را گداخته باز اء هر بجز رصاص بجز و بندقه اضافه نموده با چوب بر هم زنند ودر زرابحه بریزند عقد دوم در قواعد شمسیه وشمس مکلس
ونوشادر محمر از هر یک جزوی باتش جزو زیبق با ماء الاحمر وسایر میاه محمر وتنقیه وتشویه کنند تا بجوش او بیرد وحل وعقد کنند وبجز و
بر صد جزو قمر فاطر طرح کنند قاعده دیگر شنجرف هندی معلوم با آبهائیکه از زعفران الحدید با اجزاء تقطیر کرده باشند بدستور
تشویه وتنقیه نمایند تا شمع گردد یکی بر صد از قاطر خمایند قاعده دیگر مجرب است مغول مجفف بقرومن را بقدر رطلی وزیاده از آن بگدازند در
تیزاب فاروقی یا در متقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجم وکمتر از آن که او را فرو گیرد وحل کند باید کرد تا حجم مضمحل گردد پس بوزن حجر

کلس البیض و مثل آن نوشادر مصعد سحق بلیغ نموده در زبل و مثال آن حل کرده تقطیر کنند و نوشادر که در انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف ده
سائیده با قدر ثلث ا زمقطر کور با تش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر او لا با نوشادر در انبیقی سائیده بعد از آن در ظرف تشویه ابراقطره
قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف سدود لسفد بحسب در آتش بسیار نرم گذارند و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف
شمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از زر سرخ ... ازحل و مشتری طرح میرود فاعده دیگر عبید عبیط با مصعد را در مغرفی آهنی در آتش
بگدازند و چون خواهند منفرق شود قطرات از این مقطر مذکور بر آن بریزند بحدیکه او را بپوشانند و تشویه نمایند تا منعقد شود [illegible]
سرخی وار آن معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیر طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق
رود و هرگاه حل و عقد او بهفتم مرتبه رسد تعبیر نموده اند که یکی بر غیر متناهی طرح میشود عقد تمیم در عمل بردارید و اعمال متفرقه عمل مروارید مرارید
با صدف سفید صاف بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب لیمو یا آب نارنج صاف بقدریکه آنرا بپوشاند اضافه نموده چهارده روز نهان
تا ۲۰ روز در سرگین نمدار بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر آید و فرار مصعد از نمک و زاج با ملاحظه بقدر مروارید اضافه کرده دست کش کرده
در کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست ملائی باو نرسد و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که بسیار چرب کرده باشد
در حین رطوبت سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه هزار عدد پنبه دانه در کیسه کرده دانهای خشک شده را تمام روز
بدست بمالند تا جلائی بردارد پس هر عدد را بخمیر آرد میده گرفته بخورد مرغی دهند و بعد از یکی دو ساعت مرغ را بدوانند تا خسته گردد و ذبح
نمایند و در تنور بریان کرده حوصله آنرا شکافته دانه بیرون آورند و اگر دانها خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از حشا کرده گذاشته در تنور
بریان کنند و دانه را اخراج نمایند بغایت بجلا است و اگر مروارید محلول را با سریشم پنیر جهت نمایند بعد از خشک او بشکلها نیز سوراخ میتوان کرد
و با سنباده جلا داد عمل جلا او آنکه چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب ترنج بجوشانند و با سنباده نرم بمالند و از اسرار است
و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد فرار و مجرب است عمل شادانه عدسی شادانه سفید و غیر احمر آنرا قدری با دام الاخوین مثل غبار
سائیده با سریشم پنیر سرشته بقالب شبیه بعدس دانها بازند و از مکتو مات است عمل دانهای نگین صدف با دو مهره را که قسمی از حلزون است
باید سائیده و نیمت و جهت سبزی زنگار مصفی و جهت سرخی شنجرف و جهت زردی زرنیخ و جهت سایر الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول
نموده و چندان سحق باید کرد که در صلابه خشک شود پس با سریشم پنیر سرشته هرچه خواهند ترتیب کنند و بعد از ۳ یا ۴ چهار یوم که در غایت استحکام
شده باشد بچرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب نمایند و با پنبه دانه در کیسه کرده ۳ روز بمالند تا جلا گیرد عمل رنگ احجار مثل یاقوت و احجاریکه
فی الجمله تاب آتش داشته باشند قلی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد شخار فولاد دم الاخوین پوست بیاز تلخ با لسویه با سرکه و بول الاطفال یک روز
تمام بسایند و بعد از آهکشدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا ۳ هفته در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه بخون گردد پس یاقوت سفید و امثال
او را در قرع مطین زجاجی کرده با آب مذکور غرق کرده در آتش گذارند و قدحی سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند تا رنگ گیرد و دستور نوشتن
عقیق ملح القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با سرکه سرشته با آن هرچه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشک آن زمانی در
آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد کرده بسرکه جلا دهند و آنچه نقش کرده باشند سفید میشود و اگر زایل نگردد رنگ کردن استخوان عاج و مثال آنرا
در ماست ترش یا شیر بخیسانند و روز بگذارند تا نرم شود و جهت سبزی در هر صد و پنجاه مثقال شیر هفت مثقال و نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلا
تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند بجوشانند از ده روز در شیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده ۳ روز در
رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زود مطلب باشد هر روز چهارده مثقال نیل چون اضافه
نمایند تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوانرا با پوست بیخ لفاح با تش ساعتی بجوشانند بغایت مطیع گردد و از مجربات است عمل ذهب فرنگ
که در رنگ فرق از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح او نتوانند نمود کمال او است براده حدید را با زرنیخ بسیار بسایند
با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوته گذارند و چون نزدیک بذوب رسد بقدر ثلث نحاس اضافه کرده بگدازند عمل برنج
دمشقی و او را روی نیز گویند رنگین تر از اقسام برنجها و شبیه بذهب میباشد مس اصفهان بسیار رقیق کرده بقدر ده یک ریزه کنند و ربع او روی توتیا را
نرم سائیده با شیره مویز سرشته قرصی ساخته بر روی سفال آب ندیده گذاشته آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس با ریزه مس

سائیده با ثلث او زاج مسحوق آمیخته ریزهای مس را با آن تلحیف نموده با تش بسیار تند گذارند عمل تذهیب که مطلا عبارت از آنست
صفایح رقیق ذهب را بمقراض ریز کرده با ۳ مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را بمرزاهنج مالیده چرک او را زایل نموده و بر روی آتش نرمی گرم کرده
ملغمه را بان بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیاب شود و رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه بخور روی توتیا را با پنج جزو سیاب
سائیده ملغمه کنند و بر سطح اشیاء مذکوره مالیده با تش رفع سیاب نمایند نایب مناب تطلیه ذهب است پس اگر بعد از تطلیه ملغمه ذهب کنند بسیار
رنگین شود و چون بخور و نقره فاطوه خالص آنرا در ۳ جزو عبید بمالند حل شود و بدستور مطلا مفضض کنند عمل زدن آن که محتاج بالات نباشد
و باید سطح آهن و امثال آنرا صیقلی کرد با این قسم که مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند بکنند و بعد از خشکی آن را در آتش بتابند تا اجزاء
در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربات است و رق طلا اند نگار زعفران الحدید بالسویه سحق بلیغ نموده با آب صمغ عربی بقدری که تراز آن استعمال نمود
سرشته بکار برند عمل نقاشی طلق محلول را با نمک مثل غبار سائیده بعمل مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده نقاشی آن کنند در نمود
بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران اضافه نمایند نایب مناب تذهیب بورق طلا است و با زنگار زمردی و یا احمر شنقفی [illegible] عمل مداد کتابت
چون بیخ وسمه را هم آنچه با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است بدل شنجرف که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف است شنان سبز را یک شبانه روز
در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده با تش نرم بجوشانند تا زرد و صاف او جدا شود و آب اشنان سرخی و درخشندگی بهم رساند پس صاف
لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند تدابیر که مانند آهن ربا آهن بربایند آهنی را در روغن کنجد طفا نمایند و بار دیگر تفته طفا داده باشند
حفظ الات آهنی که هرگز زنگ نگیرد باید قلیرا چرب کرده گذاشته تا ذوب بهم رساند و از آن روغن و چربی رنگ گرفته بالات حدیدی هرگاه بمالند
دیگر زنگ نمیگیرد خاتمه در خطوط مرموزه و اقسام مشهوره آن قلم هندی نفع نکر جلش دمت ہنث وخ رغد خفض طعط [illegible]
قلم هندی که رزاها از بخط میرر و عشرات متصل بخط میشود و آحاد از خط میگرد و الوف بعد از گذشتن از خط ذیلی میشود ارد آحاد
[illegible] عشرات [illegible] مات [illegible] الوف [illegible] قلم برباد پنج قسم است و اختلاف
حروف در تحت هر یک نوشته میشود اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلم یونانی دو قسم است اب
ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن ه و لا ی قسم اول آن [illegible]
[illegible] قسم اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
ف ق ک ل م ن ه و لا ی قسم دویم [illegible]
عبرانی شش قسم است بدین ترتیب اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قسم عبرانی قدیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قلم سریانی
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن ه لا ی ثانی از عبرانی دو قسم است [illegible]
[illegible]
[illegible] نیز یافت شده اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ک ل م ن و ه لا ی قسم [illegible] الاحجار
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ل م ن و ه لا ی [illegible]

[illegible] قسمی دیگر از قلم احجار بترتیب حروف تهجی [illegible] قلمی دیگر از احجار که ا ب ت ث ج ح خ د ذ
ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی موسی فوار قلم رومی است [illegible]
[illegible] قلم شادوری ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ
ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی اصحاب آشیا [illegible]
[illegible] قلم فرنگی ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ قلم بترتیب ابجد [illegible]
[illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش
ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible] قلم [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible] قسم دیگر ابجد هوز حطی
کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ قلم دیگر بحروف ابجد [illegible]
[illegible] بحساب تهجی است ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل
م ن و ه لا ی [illegible] قلم ترجمی ا ب ت ث
ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم قلفطیر بابلی [illegible]
[illegible] حل عقود مجرب است بترتیب حروف تهجی ا ب ت ث ج ح
خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی قلم قلفطیر صغیر [illegible]
[illegible] صغور ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible] قلم کاهی ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ بترتیب
ابجد [illegible] قلم صینی ابجد هوز
حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ بترتیب ابجد [illegible]
[illegible] قلمیکه جابر بن کنانی را فرنوشته بترتیب حروف تهجی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] قلم معروف بانچیسے بترتیب حروف تهجی ا ب
ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible] قلم ارمانوی ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
ف ق ک ل م ن و ه لا ی بترتیب حروف [illegible]
[illegible] قلم رمی مقطع ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه
لا ی بترتیب حروف [illegible] قلم تحلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] قلم رومی بترتیب ابجد [illegible]
[illegible] قلم مشجر مقعور [illegible]

[illegible] قلم سیمیائی کبیر بترتیب حروف [illegible]
[illegible]
[illegible] قلم سیمیائی صغیر بترتیب حروف [illegible]
[illegible] قلم المعقول بترتیب حروف [illegible]
[illegible] قلم الهیابی بترتیب ابجد [illegible]
[illegible]
[illegible] قلم دوادی بترتیب حروف اکثر با خط نوشته نمیشود [illegible]
[illegible] قلم هیلی بترتیب ابجد [illegible]
[illegible] قلم جعفر بترتیب حروف [illegible]
[illegible] قلم الاسرار بترتیب حروف [illegible]
[illegible] و فی نسخة هکذا [illegible]
[illegible] قلم حمیری بترتیب حروف الی [illegible]
[illegible] قلم مشجر که سرو ک نامند بحساب ابجد آنچه مطروحست و خط ابر بین بعدد هر کلمه ابجد میکشند و آنچه مطلوبست خطوط جانب پسارا
[illegible] قلم دیگر از سرو ک غفغف طبیشد
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم قسم ثانی

در سواح طلیه که ورقست معجت است که بجای کلمات ابجد کلمات دیگر رواج کنند
از دستورات از جامع موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر تنقیحات و دستورات در بیان اعمالیکه متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک
از مرکبات چون هر علت در غیر ابد و از مفردات و اغذیه ان مفرد بنا بر این موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرده و هر چند از مرکب قلیل
الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا است و بسبب کثرت اجزا اسیار میاشد مثل ادخال جزیکه بد رقه دوا مقصود باشد و با مصلح کرده یا
معاون شود یا تقویت و نفوذ او منظور باشد و مثال آن از یحتاج الیه از دفع کراهت طبع و حفظ قوت کیف و خلاف کیفیت استعمال او
و باید در مرکبات اجزائیکه اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی که از تریاق کبیر و هر چه منفعت آن باشد داخل نمایند
مثل بلادر که سفید قرص افعی و اکثر ادویه تریاق است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را
مانع شوند مثل مساوی اجزا مسهل با اجزا قابض و باید طبیعت علل طبیعت اعضا معلول و طبیعت ادویه خصوصیت آن بهر عضوی و منطقی
و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضد فعل دوا شدید القوه
و بعضی کثیر المنفعت و یا منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعت که زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف
الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی مضعف قوة ادویه نافعه اند پس در تراکیب شرطست که
از کثیر المنفعت و شریف و از ضعیف القوه و کثیر المنفعت قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوه و قلیل المنفعت کمتر و از آنچه در منافع
منفرد بود و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعت باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوة دوا نافعه را ضعیف کند بقدر ضرورت و از دوا
قوی کثیر المنفعت و از ضعیف قلیل المنفعت قدر متوسط کنند و دستور دیگر مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود
چه هر گاه عضو بعید باشد از دوا کثیر المنفعت شریف ضعیف القوه قدر را زیاده باید کرد و هر گاه عضو قریب باشد مثل معده و امری بقدر
اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد و اما طریق دانستن مزاج مرکبات آنستکه اجزاء
و باروه و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نمایند باقی را بر سیم صد او
که عبارت از هر یک قسمت کنند و خارج قسمت و انتزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در درجه سیم گرم و خشک است و کندر که در سیم گرم
و خشک و بنفشه که در دوم سرد و تر است هر گاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزاء حاره این مرکب یازده و بارده شش

و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت حاره بارده رطبه یابسه تحلیل کنند نصفه اجزاء حاره یابسه
اجزاء حاره یابسه اجزاء حاره یابسه بارده رطبه بارده رطبه پس چون اقل که اجزاء بارده رطبه است از اکثر که حاره و یابسه است کم شود
پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه باقی بماند و چون مجموع اسمی عدد دارد و یه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند حاره ثلث و ربع آن
پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دویم گرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس اما طریق دانش قدر شربت مرکبات آنستکه بعد از تحقیق وزن
و عدد شربات مفردات ده جزو چون واحد را نسبت بده که عدد شربات نسبت عشر است پس از نسبی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم
که او بده همت و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت از مرکب ثلث هم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده چون
نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات
و ایارجات و سفوفات و جوارشات باب دویم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم
در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مکثات باب نهم
در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بان متعلق است باب دوازدهم در مرهمها
و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات
و لخالخ باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و سیاه
و آنچه بان متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و سمنات بدن و مهزلات باب هجدهم در ادویه کلف و بهق
و برص و وشم و نمش و برش و ثیلان و قلع آثار جلد باب نوزدهم در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان
و مسوحات قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار حکما و اطبا ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر
بعضی از ادویه معمول حکما و هند که بلغت ایشان رساین نامند و آنچه بدان مناسبت باب بیست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه
جهارپایانست از کتب بیطره نقل شده باب بیست سیم در قلع آثار و رنگهای لباس و رفع چرب و امثال آن و آنچه بدان متعلق است باب
بیست چهارم در دستور معالجه طیور که بزوره نامند باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل بر پنج فصل فصل اول
در تریاقات دویم در ایارجات سیم در جوارشات چهارم در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله پنجم در مفرحات فصل اول
در تریاقات تریاق کبیر و آنرا تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و اندرو ماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اند
روماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزاء او به هفتاد رسیده بغیر اقراص و جاسنوس ده جزو را کم نمود و آن حب الغار و شیح جبلی و مصطکی و سقمونیا و عود بلسان
و عود هندی و نانخواه و فتیمون و سورنجان و بیخ کبر است شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل نکردن حب الغار و شصت جزو دیگر مع حب الغار
و اقراص و وزن او که صحیح‌ترین نسخها است مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و نانخواه و فتیمون و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و سقمونیا
از زراوند داخل کرده‌اند و هر یک تصرفی نموده در اوزان و بعضی تغییر داده‌اند و مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه نصفه و حاشا هفتاد
شصت و سه جزو و بجای شراب عرق مخلصه و بجای عسل حاشا نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی نخست که از نسخه آن مبرور مغفور ظاهر میشود
و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحرارت مثل سن جوانی او تا شصت سال مثل سن کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین
و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن طفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض مس ظرف
او نکنند و آن مفتح سده و مدر بول و حیض و شیره و عرق و فادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرح و منوم
و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و استعمال و قدر شربتش بتجربه آخر آن مذکور میشود و صفت آن قرص اسقیل چهل
و هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفل سود افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دار چینی ورد احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوس
اسمانجونی غاریقون رب سوس بهمن لبان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند بنطافلن فودنج فراسیون اطوخودوس قسط
فلفل ابیض دار فلفل سنبل سکطر اشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک عسل لبنی بزر کرفس
سیالیوس حرف نانخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی سادج هندی خنطیانا راز یانج طین مختوم قلقدیس محرق حماماج

حب لبان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون سوقوا فاقیا کنبیج هر یک سه مثقال دو قوفه فقر الیهود جاوشیر فطر اسالیون دقیق زراوند
طویل جند بید ستر از هر یک دو مثقال و در اوزان نه دوای دیگر که نسخه اندروماخس ثانیست موجب که مذکور شد و عدد اجزاء بغیر اقراص هفتاد
میشود اما طریق ساختن آنستکه هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده نیکو باید کوبید که غبار او بیرون نرود از پرویزن بسیار باریک
مثل غبار بیرون کنند و بعد از آن هر یک را وزن در آورند و هر چه صموغ و ربوب و عصارات است نیکو کوب کرده سه شبانه روز در شراب ممهوری باشند
عسل را عسل بجوشانند تا خوب حل شود و هر چه مایعست مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن بهم بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل
مخلوط کنند و هر چه از عصاره تازه باشد و محتاج بجوشانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید هر یک از ادویه از مکان مخصوص بان
باشد و در وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویه مثلث یا شراب ممهوری یا مطبوخ عتیق ریحانی خنانیده نموده مخلوط کنند و اول
ادویه یابسه را در مقابل آفتاب عسل ریزند و بعد از آن محلول اکثر معجون سازی بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته
تا دو نوبت بار بر هم زده بگذارند و روی آنرا با پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز بعضی گویند بعد از چهار روز باید بر هم زده تا دو ماه پس در ظرف طلا
یا نقره یا چینی یا قلعی کنند بحدیکه محل نفس بخار باشد و بعد از هر یکماه سر ظرف را بردارند و یک روز بگذارند تا ترویح او شود و روز دیگر باز مستحکم کنند
اما امتحان او چنانستکه تشخیص دوا مسهل مثل محموده را در حین خوردن آن از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوبست
و بدستور حیوانی یا بس المزاج از تریاق بدهند و بعد از آن افعی آنرا بگزد در او اثر نکند و بدستور خروس یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از
آن تریاق بدهند اگر حیوان نمیرد و بدستور را دانه پیاز نخجه نمایند و بدستور چون لدبین مار گذارند او را بگذارد اما طریق استعمال و قدر شربتش تا سی سال آنرا
در مداوای سموم از هر یک بند قه تا یکمثقال باید داد و از سی سال تا شصت سال ده از یکمثقال تا سه مثقال استعمال نمود بحسب قوت و ضعف سموم
و ماده و بحال از سی سال گذشته باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهت جذام و درد و اخلاط عقل و فالج و لقوه
و تشنج و اختلاج و صرع و رفع هم و غم بعد از تنقیه با ماء الاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال با جبن در هر روز باد سعوط نمایند و طلا کنند و جهت خفقان
رحم و اخراج جنین مرده یکبا قلا با مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و امثال آن و جلاب و جهت گزیدن افعی از یکمثقال دو زیاده از آن با خاکستر سرطان
نهری و جهت گزیدن عقرب نیم درهم با شراب ریحانی و جهت گزیدن زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهت سرفه و درد سینه و اهو کبری
با عسل و جهت نفخ معده و امعا و تالیو و انگ با آب نیره جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج و جهت رز زدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم
مثقال با آب گرم و جهت مثانه با قدری نمک ازرق و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل سوس و عناب و سپستان بقدر بندقه و جهت
استسقاء و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ و از کهنه تا یکمثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و جهت
قرحه امعاء و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و جهت ادرار بول طمث و عسر البول
تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهت نکوئی رنگ رخسار بقدر یکبا قلا با طبیخ افسنتین و جهت سپرز یکبا قلا با سکنجبین و جهت گرم معده تا نیم مثقال با عسل و جهت
هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند متردیطوس اندروماخس گوید که مولف آن افیمونت بجهت پادشاه روسیه که
مسمی باین اسم بوده ترکیب نموده و در تریاق اکبر بسیار مقدم تر است و در دفع سموم نایب مناب تریاق فاروقست و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق
فاروق دانسته‌اند و در جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و تخلیل سده و ادرار صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تجربه آنکه آواز است و بحرانات او
نیست و قوت او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت آن مثل تریاق اکبر است صفت آن که موافق نسخه قدماست
و حقیر بهتر از سایر نسخها یافته‌اند و آنرا غریبه اند و شاهده نموده مرصاف و زعفران غاریقون زنجبیل دار چینی علک البطم کثیرا از هر یک ده مثقال
سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اطوخودوس اذخر قصب الذریره سیالیوس کمافیطوس قردمانا راوند دار فلفل عصاره لحیة التیس جند و جاوشیر
سادج مبعه سایله هر یک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید فو سورنجان جعده ترنجبین مرو و قوا کحل الملک خنطیانا روغن بلسان حب بلسان
قرص فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه کمافیطوس
سنبل مشکطرامشیع از هر یک پنج مثقال اقاقیا ناف سقنقور هیوفاریقون از هر یک چهار مثقال و نیم انیسون وج فوسو کنبیج دو از هر یک
سه مثقال صمغ را در شراب یا سرکه در ثلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل سرشند و قدر شربت آن بقدر باشد که صمغ را بپوشاند و به دل مغفور

ماهی رو بیابد وزن آن با سمکه صید کنند ده جزو قرص فعیرا بهتر میدانند و بدستور مزبور باید سرشت و بعد از شش ماه استعمال روغن بلسان و روغن ترب کرده
دبغایت موثر یافته است نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد مرصافی
کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سیالیوس
دارفلفل حب عصاره سوفلیدس که تخم اشقیل است بسفایج جاوشیر سادج هندی از هر یک هشت درم سلیخه ناردین فلفل سیاه و سفید
اکلیل الملک جعده ثوم بری دو تخم جرجیر بری روغن بلسان فرفیون مقل از هر یک شش درم اشق تخم کرفس جبلی مصطکی فطراسالیون افیون
رازیانه کلسرخ خطیانا اسکر شیع بیجدرهم صفت تریاق لافاعی که رفع سمیت هوام بکند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هرکه در وبا یا در تعفن
روقات بقدر نیم مثقال با گلاب و با شراب و قائم مقام آن تناول نمایند بیشک رفع اذیت میکند وبغایت مجرب دانسته اند و از جالینوس منقول
در سال وبائی تعفن هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو مرصافی زعفران از هر یک جزو تریاق اربعه اول ترکیبی است که در تریاقات شده
در سیم گرم و در دوم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهة برودت محتبس شده باشد و تریاق سم مارد
عقرب و مورث صداع و در معده مصلحش شیره خرفه و قدر شربتش تا یکمثقال و قوتش تا دو سال باقیست و بدلش نصف وزنش مثرودیطوس صفت آن
حب خطیانا حب الغار مرصافی زراوند طویل باسوسن عسل سه وزن ادویه تریاق معروف بکشف الهموم منقول از تذکره معتدل مایل بحرارت و
قوتش تا بیست سال باقیست و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال منقی دماغ و پادزهر سموم و مقوی باه و جهة جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش
استعمال نمایند و جهة لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و با آب ترب و جهة ضیق النفس و سرفه و نفث الدم
و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهة استسقاء و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون
و جهة بواسیر و امراض مقعد با آب عنب الثعلب و جهة مفاصل و نقرس با آب بیخ کبر و رازیانه و جهة سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهة برص و بهق با ماء العسل
نوشند و طلا او در امراض مذکوره و جهة اورام نافعست صفت آن پوست ترنج و تخم آن و برگ او از هر یک ده مثقال حب الغار خطیانا
سنبل الطیب مرافلیا از هر یک هفت مثقال زرنب درونج اطریلال بهمنین افیون از هر یک سه مثقال مرد کهربا از هر یک دو مثقال عود
هندی هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود دار دبیت و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را در دوا حل کنند و
هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج در او بریزند و سر او را محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود دوا
محلول مخلوط سازند سه وزن ادویه عسل بقوام آورده را با آتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در او ریخته بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه
کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش و باید بقدری باشد که بجوش نیاید و اگر فادزهر معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی بدل او سیزده قیراط کنند
تریاق ابو ماهر در معاجین مذکور است **فصل دویم** در ایارجات ایارج لوغاذیا از تالیف فیلغریوس است و بلغت یونانی بمعنی دوای
الهی مراد ارزند و مسهل است که منبت الشعر عوض او در عروق میشود و تنقیه خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش باو نرسد و با عسل شهد
سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با ابکه زراوند و بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله
کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده و با یکدرهم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهة جذام و برص و بهق و صرع
و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النساء و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و وجع
طحال و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محترق و نزج و مواد بلغمی و سوداوی و مفیدات و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته
شده است موافق نسخه کامل و بهترین نسخهاست و حب الغار ندارد صفت آن شحم حنظل و غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا اسطوخودوس فاریقون
از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کمادریوس فراسیون سلیخه از هر یک شش مثقال دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جند فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخ عصاره افسنتین حب الغار از
هر یک دو مثقال ثوم بری فرفیون مازج ابهل شوی جعده مرصافی سنبل هندی خطیانا اسطوخودوس تخم حسن هاماهان از هر یک دو مثقال و نیم اضافه
نموده اند ایارج شادریطوس الاکبر قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باین اسم پادشاه تعفن و قوی تر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا
و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارده و اوجاع کبد و معده و طحال

ذکره

ذکر کرده شد و احتباس حیض و قولنج و امراض غیره بجهة رفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر نفس و جهة تنقیه بدن از اخلاط کثیره
تسمین و تقویت و تعدیل آن نموده و جهة تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و چشم و حاضر و استسقا که از ضعف و برودت
جگر حادث گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و رعشه و لقوه و فالج و تقویت حرارت غریزیه نافع بغایت نفع است و امانع دراز داشتن
برصه و بلغم منتصن فاسد کننده اخلاط غلیظه از رگهای و جهة نیکو کردن رنگ و رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سیاه در عروق
بهم رسد و جهة بهار و تقویت بدن بهیامد و مرکبست از ادویه کبار و مختار آن دستورات او بمقدار مدسی از برای صرع و لقوه آب شاهدانه معتدل
است و آنچه موافق نسخه کامل قدما است بسرخی نوشته با ضافه مرصافی صفت صبر سقوطری غاریقون ابیض دو مثقال زعفران دارچینی و مصطکی
دهن بلسان سه مثقال فرفیون دار فلفل فلفل ابیض و اسود خطیانا نقاح اذخر کمد دو مثقال قسط المر کاذریوس افتیمون یکچهار مثقال اسارون سلیخه
عود بلسان حب البلسان المدهه مثقال راوند ... وصف سقمونیا ... سنبل الطیب ... با عسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند
و در بحر ابن هبل سر ... واقع شده ایارج فیقرا البغت یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سر و دماغ
بحر ... دایغه است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده حبوب سهل و گویند مضر گرده است و مصلح او عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال
صفت صبر کلسرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک جزو و صبر زرد دو چندان مجموع کوفته بیخته
اگر سهل استعمال کنند با عسل شهد سرشته و اگر ماده حبوب کنند بدون او استعمال کنند ایارج جالینوس نافع او مثل نافع ایارج لوغاذیا
است و جهة قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیر البول انفع از او است و در تقاوم قوتست و قدر شربت و طریق استعمال بدستور ایارج لوغاذیاست
صفت مقل شحم حنظل غاریقون بیازعقص شوی اشق سقمونیا خربق سود و سوفاریقون فرفیون از هر یک شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق
کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصافی سکبینج زراوند طویل فلفل اسود و ابیض و دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخ زعفران و صبر مر را چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارج ارکاغانیس داده
جهة امراض رطوبی دو شوصه رعشه و دلدره مره سودا و بحوصله که از رطوبت باشد و درد کلوه و تشنج و دوالی و وجع مفاصل و زداب و قروح ریه و حکه و ... رگ
و دیوانه باز آب ... باید با سه رطل محرق ... سازند ... با آب کرفس و در سایر ...
با مطبوخ افتیمون و ... بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است صفت شحم حنظل ۲ ۲ درهم فراسیون اسطوخودوس
خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هر یک دو اوقیه و در مختار ابن هبل چهار اوقیه بصل الغار شوی فرفیون صبر زعفران خطیانا
فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج مرصافی سنبل اذخر قسط تلخ زراوند مدحرج مکدد درهم با عسل سرشته و بقدر
حاجت استعمال نمایند ایارج روفس موافق نسخه کامل الصناعه بسرخی قید شده جهة رفع سوداء و بلغم و داء الفیل و امراض بارده دماغی و عصبانی
با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است با ملح نفطی استعمال نمایند و ضماد او در شراب با شلث بخیسانند و قدر شربت و مدت مزاج بدستور سابق است
صفت شحم حنظل بیست درم صبر بیست درم خولنجان ده درم کماذریوس بیست سکبینج جاوشیر هشت درم مقل ده درم خربق فطراسالیون اشق ابیض اسود کمد هیج
مثقال سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصافی جعده کمد و درهم و در بعض نسخ لحا فیلقوس فراسیون غاریقون از هر یک ده
مثقال زیاد نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج بقراط و ایارج هو هرطیس نامند جهة رطوبت معده و دفع سرگرانی از تخار
فاسد متولد شده باشد بجهة غم و خوف سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است صفت آن
خطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم مثقال فطراسالیون کماذریوس اسطوخودوس فقلمون کمد مکلم مر ...
زعفران از هر یک درم و نیم صبر بجده درم و نیم شحم حنظل شش درهم با عسل بقدر حاجت سرشته ایارج اندروخس جهة امراض بلغمی دماغی
و عصبانی و تشنج و صداع و صرع و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و ... و قدر شربتش از یکدرم تا چهار درم
و در ادرار حیض بمحبس بنوشند و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن گلسرخ و جهة قروح ...
با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت بدستور ایارجات سابق است صفت دارچینی سلیخه سیاه ...

الذریره عیدان بلسان تفاح اذخر قشور الطلع ۳ اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران نیم شب ذوق که هر دو مستبعد شفاف
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاهدارند و صبر سقوطری یکرطل را با آب باران در آفتاب ساییده بشویند و چندان در آفتاب بمانند
که خشک شود و بعد از آن با آب ادویهٔ سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در ساییدن خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران
و مر و کبر از هر یک ۳ اوقیه و در بعض نسخ نکوفته ساییده در ظرف شیشه نگاهدارند و قدر شربت یک درهم است نسخهٔ دیگر ایارج اندروماخس که
ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل بصل الفار مشوی غاریقون شعمونیا خربق اسود وشق اسقوردیون ۴ درم و نیم و در بعض نسخ دو درهم و نیم کمادریوس
افتیمون مقل صبر سقوطری ۳ درم حاشا اسطوخودوس فاریقون بازج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل سکبینج جاوشیر جندبیدستر
فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال **فصل سیم** در جوارشات جوارش معرب
از گوارش فارسی است یعنی گوارنده از اختراعات حکماء فرس است و او عبارت است از ترکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از
سرشتن ادویه بانگر و امثال آن در صحن پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهت مزاج او منظور نیست و متأخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت
جوارشات ذکر کرده اند و ظاهراً موافق قانون نباشد جوارش الملوک دواء المسك است و مذکور شود جوارش لؤلؤ مقوی اعضاء رئیسه معده و
مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بسیار مجرب است لؤلؤ عاقرقرحا از هر یک یکدرم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج
تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هر یک دو درهم بهمنین فلفل دار فلفل از هر یک ۳ درم دارچینی پنجدرم شکر سلیمانی مثل همه ادویه
قدر شربت کملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود جهت تقویت معده و تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف
جگر و هاضمه نافعست ص عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دارفلفل جوزبوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد
پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مسک باز از هر سی مثقال از ادویه نیم مثقال یکوزن و نیم ادویه
با شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو دل جوارش زرعونی معتمد علیه تخم الیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر از هر یک یکمثقال زنجبیل تخم
شلغم تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دار فلفل بوزیدان از هر یک ۳ ل تخم انجره دو دل
با فانید بسرشند و شربت از یک مثقال تا دو مثقال و این زرعونی نزدیکست بجوارش سقنقور و اگر ناف سقنقور بهم نرسد بدل او دو وزن او خصیه ثعلب
باقدری خردل کنند بسیار نافع است جهت تقویت معده و باه و اعصاب رئیسه و گرده و کمر و الات بول جوارش التفاح جهت تقویت معده و احشا و دماغ
و هاضمه مفید است صفت آن یکرطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند
با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل و دار فلفل و قرنفل از هر یک ۲ مثقال زنجبیل چهار ل زعفران عود هندی نخمه ا ل کوفته و بخته بسرشند
جوارش بلادر جهت ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم و طعام بغایت نافعست و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دار فلفل ۲ استار شیطرج دو
استار شقاقل استار فانید چهارصد و پنجاه مثقال مغز کردکان سفید کرده کنجد از هر یک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در ۳ اوقیه روغن کنجد
خیسانیده دست مالیده صاف نموده ادویه را بان چرب کرده و یکوزن و نیم فانید را بقوام آورده بسرشند جوارش شکر جهت تسخین معده و تقویت
هاضمه و دفع بلغم و رطوبات نافعست کبابه قاقله صغار و کبار دارچینی زنجبیل فلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود و فلفل از هر یک نیم مثقال با پنجاه
مثقال شکر سفید بقوام آورده بسرشند جوارش کافور جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافعست زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرنفل
سازج هندی جوزبوا صندل زرد عود لبسان هیل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک ۳ و نیم کافور مشک از هر یک
یکمثقال و نیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند جوارش خوزی جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعا نافع
و سوء الهضم جهت اطفال و ذلق الامعاء بغایت مفید است از تراکیب محمد بن زکریاست دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده و مثل سرمه
صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم سورد شصت مثقال خرنوب نبطی کلنار جوزبوا اجر مازج از هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک
پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا ۳ مثقال جوارش مفرح تالیف کننده جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده
و خوشبو کننده بدن و رخسار و بوی دهان و عرق بغایت مؤثر است گلسرخ شش مثقال سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل هارون از هر یک ۳ مثقال
قرفه زرنب از هر یک دو مثقال بسباسه جوزبوا قاقله صغار و کبار هر یک یکمثقال بوزن ادویه آمله مغشر ده ۳ رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد

از پرویزن بیرون کرده با یکرطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند این نسخه بعینه نسخه نوشدارو هندیست یکر دو وزن آمله جوارش سفرجل
بدستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و قریب مثل در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب به شیرین باید کرد **فصل چهارم**
در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله هر دوا متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع و تفتیح و تسخین و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد آنرا معاجین نامند
و هرچه از آنجمله مشتمل بر ادویهٔ قوی الترکیب و ذوی الخاصیت باشد و مدت بعید از مزاج منفعل او را کبار نامند و عکس آنرا صغار و آنچه باعث
ثوران حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور و انبساط گردد آنرا مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین نحوی است که در تریاق مذکور شد که با یه
با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را ۳ وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن ادویه را جایز نداشته اند و بعضی
بوزن ادویه در بعضی تراکیب قائل شده اند و اکثر جهت فضول بر ۳ وزن قائلند خصوصا معاجین کبار را جهة غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج
و نفوذ قوت ادویه در اعضاء و قبول طبیعت و حافظ قوت و ادویه است و سبب اینکه کیفیت عسل را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد
حقیر او لی در مزاج مرکب اعتبار او است معجون سقراط جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و کرده و جنون و ضعف بدن
و نسیان و وسواس و سل و سرفهٔ قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوت باه مفید است صفت آن
خبطیا نافرد ما نا ارمنک تخم بنجنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر حب بلسان هارون سلیخه از هر یک یکمثقال مرصافی
یکمثقال دو دانگ اکیرترکی یکمثقال و ۴ دانگ درونج نارمشک تخم کرفس از هر یک یکمثقال ۴ دانگ زعفران دارچینی اسطوخودوس مغول صبر سقوطری
تربد سفید عود جوزبوا قرنفل بوند قاقله ششه بسباسه سنبل الطیب گلسرخ حب المحلب بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار ل
و یکدانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا از هر یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج پیاز عنصل مشوی افلنجه از هر یک ۲ ل زرم صلایه کرده بروغن
بادام چرب کرده با ۳ وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه کذارند بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار ل معجون ارسطو جهت سپر
و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد رحم مفید است ص فرفیون انیسون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مرقطرا سنبل صمغ عربی تخم حند
قوقی تخم انجره حب الخروع مقشر مقل ازرق لبان سماق بید دق بیدانه کبریت اصفر میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک ۴ ل گلسرخ عاقرقرحا تخم
عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک ۴ ل بزر البنج حب الاترج نانخواه تخم طرخشقوق ده ل تخم بادروج یکمثقال قرطم زنجبیل از هر یک ۲ ل
و بعضی از اطبا فلفل سیاه را در ۲ ل و ۴ دانگ کنند مجموع را در شراب ریحانی یا مهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب
و غیره مذکورات خمیر نموده ۳ روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد دو سه جوش
از آتش بردارند و در ظرف شیشه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون کاکنج جهت درد گرده و مثانه و بول الدم مفید تخم کرفس رازیانه از هر یک
۸ ل تخم خیار مقشر ۲ م تخم شوکران تخم حماض بری افیون مغز صنوبر مقشر مقلو ۳ م زعفران بندق شوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلو نیم حب
الکاکنج الجبلی ۲۵ عدد با مثلث قوام داده بسرشند شربتی یکمثقال معجون الحقون جهت فساد مزاج و ضعف و برودت معده قسط تلخ
حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی ۱۲ م زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی دوقو فطراسالیون کاشم
هارون فستین انجدان سیاه فودنج بری نعناع خشک ص با ۳ وزن ادویه عسل بسرشند معجون فلاسفه جهت وجع مفاصل و نقرس و سکین
دردها و جهت منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گرده و سنگ گرده و
مثانه و جهت عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو هرگاه دو روز بنوشند نافعست جهت حفظ صحت بدن و مانع است از حادث
شدن بسیاری از امراض تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر خبطیا نا رومی اسطوخودوس فرد مانا میعه سایله
از هر یک ۵ ل قسط تلخ زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون فقوز املج البلاح اشق فودنه دارچینی تخم رازیانه تخم جوز بری
گلسرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومی است حب بلسان از هر یک ۳ ل دارچینی ا ل سلیخه شانزده ل عصاره غافث کاشم بز رخنه قوقی قنه صمغ اللوز
از هر یک ۴ ل افیون بزر البنج الابیض از هر یک ۴ ل ادویه را کوفته و بیخته و انجه خیسانیدنی است در شراب ریحانی یا مهوری یا نبیذ زبیب با عسل
خیسانیده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته استعمال نمایند بعد از شش ماه و قدر شربت و یکدرهم است با آب گرم جهت سنگ مثانه
و گرده و باب کرفس و رازیانه جهت سدد معده و کبد و دماء الاحوال جهت نقرس و درد مفاصل بقدر بندقی هر روز قبل از طعام با آب گرم بنجر

معنی کثیر النجاح است جهة درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر بول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن
از جمل بسیار بعدیل است صفت حب بیدستر افیون دارچینی از هریک یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا
با عسل یک یک بخرچه مثلث داخل میکنند و قدر شربتش از نخود تا انکشت تا ۲ ک بقدر حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه دواء الکبریت جهة نهشهای
بالزرو تهای بلغمی و سوداوی کهنه و سرفه کهنه که از مادهٔ برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن و کهنه و نافع است جهة گزیدن مار و عقرب و ادرار
بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاق است صفت فلفل ابیض عم زرنبنج فرد ما نا لسان ذکر مرصاف از هریک دو درم
درم افیون زعفران از هریک ده درم و در بعض نسخ سلیخه ورق سداب از هریک ده درم کبریت اصفر خام دار فلفل قسط زراوند طویل فقور اصل
اللفاح فربیون از هریک ۳ درم ادویه را کوفته و بیخته و صمغ را در شراب کهنه یا میپهور خیسانیده و با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
حاجت استعمال نمایند قدر شربت یکدرم و با آب نیمگرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات بلغمی و سوداوی و نسخهٔ دیگر مسمی بتریاق المعده
که حقیر ترکیب نموده جهة تقویت جگر و حشا و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویت باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد
و ضعف ... بعدیل است و در اول تیم کرم و موافق ببرودین و قدر شربتش از نیم تا یکمثقال است قسط تلخ سنبل الطیب مصطکی سلیخه حب
الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کشیر امکه ۲ ل زراوند طویل فلفل سیاه تخم کرفس انیسون نانخواه زیرهٔ کرمانی فطر اسالیون بادرون کبریت زرد نجیب
بوده نعناع بزر انجره کندر مکه چهار مثقال دو قوفقاح اذخر مرصاف افیون مکه ۲ ل عود هندی فلفل سفید مکه ۵ ل زعفران یک نیم مثقال
فربیون مکه یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و اگر بدل گوگرد جدوار کنند اولی است دواء الکسلا الاکبر جهة ضعف
جگر و ابتداء استسقاء و برودت معده و تشنج شده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواها است از برای جگر ص اکست
منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هریک ۵ اوقیه کما فیطوس بوقوه بزرو فا دختک از هریک ۱۴ اوقیه در قوفطراسالیون
زیرهٔ کرمانی زنجبیل از هریک ۱۸ اوقیه سنبل الطیب بکر طل خطیباناکی رومی زراوند مدحرج از هریک یک اوقیه صبر سقوطری ۱۴ اوقیه زعفران ۲
اوقیه بادرون ۷ اوقیه فوه عیدان البلسان از هریک پانزده اوقیه حب البلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق مکه ۷ اوقیه رب سوس لحم
و نیم دارچینی جعده اذخر از هریک ده اوقیه سیالیوس ۲ اوقیه و نیم روغن بلسان ۳ اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با روغن بلسان
چرب نموده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء الکرکم الصغیر منافع این قریب
بمنافع اوست صفت آن ریوند چینی یک اوقیه و نیم لک مشقی قسط المرفقاح اذخر حب الغار ترمس جلبه فلفل سیاه از هریک یک اوقیه
ادویه را کوفته و بحریر بیخته با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند امروسیا بلغت یونانی بمعنی حابس
المواد است از تالیف بقراط جهة درد معده که از مادهٔ بارده باشد و هضم طعام بکند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف این صفت آن
تخم جرجیر زیرهٔ کرمانی عیدان البلسان سلیخه فرد ما نا فقاح اذخر تخم کرفس از هریک یکدرم دار فلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هریک نیم درم
مرصاف ۳ درم حب الغار ده عدد وج زعفران از هریک دو درم با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بندقه با آب گرم و ما ء
الاصول دواء مسهل مجرب بخند ترتیب یافته که در تمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص
او بیان نموده که چون یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه میشود و چون تمام سال مداومت کنند جهة تقویت معده و باصره و لکنت
زبان و برودت عروق و اعصاب و تقویت گرده و مثانه و باه و قوهٔ حافظه و رافع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ
حرارت غریزی بعدیل است صفت پوست هلیله کابلی هلیله سیاه املهٔ مقشر پوست هلیلهٔ زرد بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل
فلفلمویه نارمشک قاقلهٔ صغار کبابه بلادر منقی اعضل ریغنج انیسون منقی مغز تخم خیار نبات ادویه را از حریر گذرانیده
با نبات سرشته سعد و شعت و پنج قسمت کرده قرص سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و در نسخهٔ ذخیره هلیلهٔ زرد و بلیله و بزغنج و تخم
خیار مفقود است و در بعض نسخ انیسون و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و سنین روم افزوده اند دواء الخطاطیف جهة درد گلو و ورم گلو و
انواع خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد صفت آن انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ سوس اسطوخودوس تخم حرمل اصل
السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هریک یک اوقیه فراسیون افرفو معاورینا بسن دوع الافقاع از هریک دو اوقیه

قسط المر یا و الخطاطیف تازه از هریک ۳ اوقیه زعفران یک اوقیه تخم کرفس سنبل الطیب از هریک نیم اوقیه تا دو ۳ پاک تازه ده عدد
ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بادام و با ماء العسل یا ماء الشعیر با آبکه بخته با شند عدس یا طرخ
و اصل السوس و طلا نمایند یا پر مرغ از داخل گلو ۲ مرتبه تا چهار مرتبه در روزی و بدستور روزی ۳ چهار با غرغره یکی از آبهای مذکور باید کرد و فرص
افرو فو معادرا فراسیون مذکور میشود دواء الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است جهة دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظهٔ آن و گشادن
سدة آلات جمیع غذا را و پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهة جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای
صلابت رحم و مثانه و جهة استسقاء و غیر آن نافعست صفت آن زعفران فوتنج سنبل الطیب انیسون دو قو بادورد زراوند فقراسالیون
قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه رب سوس عصاره غافث اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصاف
کبر رومی با عسل بسرشند قدر شربت یکدرهم با شراب عسل دواء الکرکم صغیر موافق کامل جهة درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و درد
نافعست و رنگ رخساره را نیکو گرداند صفت آن سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هریک درم دارچینی مرصاف قسط المر فقاح اذخر
از هریک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته با ۳ وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ زرا
مزیوره ... و ... مراد در شکست باید خیسانید انقردیا و معجون بلادریست جهة بهترفا عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر
و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده صفت آن سنبل الطیب سازج هندی مرصافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعضی نسخ
قدیمه شیح رومی اضافه نموده افتیمون اذخر ریوند چینی حب البلسان مقشر قرنفل از هریک یک اوقیه مصطکی و عسل انقردیا که عبارت از
بلادر باشد از هریک دو مثقال حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هریک یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس اسطوخودوس دو اوقیه
پوست بیخ رازیانه ۳ رطل خل خمر ۳ قسط که دو من و نیم رطل باشد ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که آنرا ۳ روز در سرکه خیسانیده
باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده و ۳ جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده ۳ رطل عسل با و ریخته با تش
نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوقه را با و ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت یکدرم با آب نیمگرم
و جهة فالج و لقوه و استرخاء اعصاب شبت بنوشند دحمرتا جهة سدهٔ جگر و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل ریاح غلیظ
که در شکم متولد شده باشد و جهة تبهائی که از مواد بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس صفت
تخم حرمل بهمن نیم لسان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هریک ۱۴ درم زرنباد درونج از هریک ۴ درم مصطکی حب البلسان
زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هریک ده درم انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هریک ۳ درم قرنفل خربق ابیض و رد احمر شونیز از هریک شش
درم صبر سقوطری ۴ درم فلفل سیاه ده درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته ۳ وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
دحمرتا لولو منافع این مثل منافع اوست صفت زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه مومیای بزرابنج قسط الحلو سنبل
الطیب و شیر از هریک ... مرصاف از هریک ۱۴ درم جلبه ۳ ل مروارید ناسفته ۲ ل سیعه زعفران از هریک شش ... ادویه را کوفته و
بیخته با ۳ وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا المعروفة بکبد الذئب نافعست جهة جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعاء و سپرز و درد عصب
و جهة مذر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهة درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع حیض و نزف الدم
و نفث الدم کند و بهم بیاورد و قطع عروق جگر را که عبارت از اورده است و نافع است جهة ناصور هرگاه طلا کنند با و مثل مرهم و جهة سموم مشروبه
با شیر بنوشند و اثر کتب از جهة آن مسمی باین اسم است که شاه میشد و دور میکند شارب او را از امراض باذن الله تعالی و قوتش بعد از چهار سال
ضعیف میشود صفت زعفران مرصاف افیون جند بیدستر زرابنج قسط المر فرد ما نا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث با عصارهٔ غافث
جگر کرکس شاخ سوخته راست برهریک بجز و ادویه را کوفته و بیخته و انچه خیسانیدنی است با شراب صاف چند گاه در یا مپهور یا با ثلث بخیسانند تیب
و عسل خیسانیده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت از ربع مثقال تا نیم ل اثاناسیا الصغری جهة
درد جگر و سرفه و درد معده و زخمها و قروح امعاء و قروح سینه و شش و برای سم هوام بسیار نافع است صفت سلیخه بادیه زعفران قسط المر سنبل الطیب
مرصاف عیدان البلسان افیون سلیخه مکه ۴ درم عصارهٔ غافث ۶ درم اصل السوس محکوک ۲ درم ادویه را کوفته و بیخته با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند

و بعد از

بعد از شش ماه استعمال نمایند القفطارغان الاکبر وهی الفبعیه جهة سقوط جنین و وجع الظهر و جمیع امراض بارده نافع است و ابتدای هندیست
صفت آن افیون ٤ م ۱۰ تیر و چهار دانگ فربیون ٤ م اقاقیا ۱۰ تیر و چهار دانگ حماما ۲ ۱۰ تیر و ٤ دانگ قرقرحا فاشرا که هزارجشانست
فاشرستین کشوث بذانت از هر یک چهار م ابریشم مقرض دو ۱۰ تیر نقره محرق ٤ م تخم سداب و نانخواه کوفته کرفس از هر یک ٤ م کلنجان
اصل الکاکنج از هر یک ٤ م تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک ۲ استار زرنبج الابیض
نه ۱۰ تیر و ۲ درم بیخ کرفس ۲ ۱۰ تیر و دو درم تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر ۸ استار کبریت اصفر بیخ استا صمغ عربی میعه سایله از هر یک
۲ ۱۰ تیر و ۲ درم کندر بیخ ۱۰ تیر و ٤ دانگ دهن البلسان ۲ ۱۰ تیر و دو درم جندبیدستر نه ۱۰ تیر و دو درم و چهار دانگ دق سفنی بیخ ۱۰ تیر و چهار دانگ
قردمانا ۱۰ تیر ساذج هندی ۲ ۱۰ تیر و ٤ دانگ قاقله کبار پانصد دانه دانهای درشت قرنفل کرنج ۱۰ تیر قرنفل انثی ۲ ۱۰ تیر افروریحان ذ ۱۰ استار و
فرفذو استار و ٤ م مروارید ناسفته بیخ م بسد ۲ استار و یک م دو قو مرارة النعر از هر یک ۲ م زراوند طویل نه ۱۰ تیر زنجبیل فلفل ابیض مکد
۱۰ تیر الموط بعضی گفته اند که او اشکت است بوزیدان از هر یکدوازده م سوریا روکه نارمشک ۲ استار و ۲ م و ٤ دانگ همچنین از هر یک
دو استار و ٤ دانگ مرارة الذئب مرارة الغراب از هر یک یکدرم ادویه را نیکو ساخته و مجموع را در شراب خوبی خیسانیده
تا هفت روز بعد از آن ادویه نیکوب مذکوره را ریخته بر او بریزند تا همچو لعوق شود و در دیک سنگی پاکیزه کرده بعد از پنج شش جوش از بالای آتش برداشته
و سرد کنند طبیخ الضبعة العرجاء بگیرند کفتار لنگ ماده بیرزنده را و بند بند دست و پا او را بعضی بعضی و بنیدازند در دیک سیمی آب
جوشان و بریزند بر بالای او نرس ابیض و شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیک را بپوشانند و با تش نرم بپزند تا مهرا شود
و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربا از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و باز شوربا را در دیک پاکیزه کرده بریزند بر او
زر روغن بلسان و روغن ناردین از هر یک یک سکرجه و با تش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا آنکه قوامش
همچو قوام عسل غلیظ گردد پس بریزند ادویه معجونه را و از آتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و قبل از
شش ماه اگر استعمال نمایند مهلک خواهد بود قفطارغان الاصغر حب البلسان کندش ماماثیت بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس
محکوک عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر هزارجشان نیشش بنذان شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند دحرج
قاتل ابیه بکر حب الغار دم الاخوین از هر یک ۲ م زعفران فلفل بند اسنج از هر یک ده م فربیون هفت درم بزر البحر قرنفل ساذج هندی تخم
الکرکدن خربق ابیض مرارة النیل قسط المر از هر یک ٤ م طلا و نقره سائیده از هر یک ۲ دانگ زرنباد درونج کافور از هر یک ۲ م سنبل الطیب
مشک ۲ دانگ افیون پانزده م ابریشم خام ملح هندی اشنان ذکر کبریت بحری دختنه فقه خیارشنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قرنفل
صمغ عربی بید است مقل نیلوفر شاهدانه بزرنج نانخواه صعتر فارسی بیخ زوفا حب الکبر از هر یک یک م ادویه را کوفته و بیخته و مجموع را در شراب
کهنه ریحانی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند صفر سلیم جهة مرة سودا و وجع الصبیان و درد رحم
صفت آن فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از هر یک ۲ م افیون فربیون جندبیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک ۵ م
سعد هزارجشان فاشرستین کشوث بنذانت زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک ۲ م دهن البلسان ماء الکافور از هر یک ٤ م ادویه را کوفته
و بیخته روغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
و سعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است کلکلانج الاکبر و هو معجون هندیست جهة درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق و بله
و سرفه رطبه و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرد آب و امراض نهایت السن و اشتهای طعام
نافع و قوت باه صفت آن هلیله سیاه بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده آب ترنج فلفلمویه تخم کرفس شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر زیره
کرمانی و هندی گوتونیز هست شقیقل بعضی گفته اند که شقاقل است ملح اندرانی و هندی همچنین ملح العجین سیاه و سرخ نانخواه از هر یک
ده م تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر املج دانه بیرون کرده ۳ رطل در چهار رطل آب شیرین با تش معتدل بپزند تا ثلث او باقی بماند
و از آتش بگیرند و صاف کنند و بعد از آن نبات سفید چهار رطل با آن ریخته با تش بگذارند و با تش ملایم بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود
و غلیظ شود مثل عسل و روغن بشرج تازه ۲ رطل بر او ریخته حرکت دهند تا با آب ممزوج شود از آتش گرفته ادویه کوفته را بر او بریزند

ناممزوج شود و در ظرف چینی که گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از ۳ مثقال تا ٤ مثقال است کلکلانج الاصغر نافع
مثل نافع الکبراست صفت آن املج هندی بلیلج شیر املج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل حب النیل اترج تخم کشنیز
خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی و قسط از هر یک پنج م خیارشنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی
نوا که شونیز است و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است حبة السوداء از هر یک ۳ م تربد سفید روغن بشرج از هر یک ۲۰ استار
شکر سفید صد و بیست استار مویز منقی دویست و پنجاه استار آب املج صفت آب املج شیر املج دانه بیرون کرده ۲ من مویز دانه بیرون کرده
شش من با چهار رطل آب بپزند تا ربعش بماند و آب را صاف نموده در دیک پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته با تش بپزند تا شکر گداخته شود
و مثل عسل غلیظ شود پس ادویه مدقوقه و مسحوقه را بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن بشرج ذکر ریخته بپزند تا خوب ممزوج
بشود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی که گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند معجون شلیثا جهة صرع و سکته
و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و خبث النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و شکم و بادهای غلیظ و درد مفاصل
و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهة نگاهداشتن جنین در شکم امهات و سعوط آن صداع و شقیقه را بسیار نافع است و همچنین
ذهبیه نامند صفت آن مشک خالص حماما عیدان البلسان فربیون اشنان هندی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت اصفر خشاء البقر
کافور خربق سیاه و ابیض میعه سایله سعد میران چینی تخم الیون بلیقان که کف الکلب است اصابع صفر بیخ کاسنی حب المحلب کشت
بر کشت خردل ابیض مکد ۲ م مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه دهن عنبر مقشر جوز بوا انفاح از هر جندبیدستر تخم جرجیر زوفا مکد ده م
طلا و نقره سائیده حب البلسان شونیز زاج الاساکفه جزر شعلب پوست بیخ کبر از هر یک نیم م ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل
بیخ شبت تخم شبت خطمی افتاح الاذخر لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی اهیل قنطریون هزار
جشان نشش بنذان مکد ٤ م قرنفل سنبل الطیب ملح حرمل عیدان پرسیاوشان قاقله مکد ۳ م بیخ سوسن آسمانجونی بسباسه خاک چهار
ماه الهوس الکثوث مکد یک درم مصطکی ۳ م تفاح ۲ عدد تخم رازیانج زوفا خشک مکد ۲ م فلفل سیاه دار فلفل بزر بنج الابیض راوند طویل قنون
مکد ۲ م اکلیل الملک نیم بزر قطونا از هر یک ٤ م ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند از آنها بجهة خیسانیدن است شراب ریحانی کهنه
آنچه قائم مقام او باشد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت مثل نخود با آب بیخ
و بیخ کرفس و سعوط او بقدر حبه با آب شاهتره با آب مرزنجوش وقت اتخاذ وقت طلوع شعرا یمانیه است که عبارت از کلب است
کاسکبینج و این معجون فارسیست نافع است جهة امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج
و جهة حفظ جنین در شکم و اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط کرده میشود با این چیزها که سعوط شلیثا مذکور است سلیخه جفت آفریده
پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب لابهن راوند طویل مدحرج مشک عنبر حب البلسان مکد ٤ م قرنفل فرنجمشک مکد ٤ م ۲ م اهیل ۱٤ م قند
المرجوز بوا اسیلیح اصفر افیون مکد ٤ م قرفه زرنیخ اصفر شونیز تخم خیری زرد مکد ۲ م نیم سکبینج زرنباد درونج میعه سایله مرصافی مکد ۲ م سعد
زعفران جزبا نار مشک حب الدهمست حب الغار مکد ٤ م مغاث بیخ صنیمی مکد ۱۵ م مروهفرم ورق آس مکد ۲ م ادویه را کوفته و بیخته
با ۳ وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یکدرهم تا یکمثقال است مجرب که موصوف
درکابکبنج قصب الذریره اظفار الطیب لسان ذکر سعه مکد ٤ م اشنه قرفه زعفران مشک عود هندی از هر یک نیم درهم ادویه را کوفته و بیخته با شراب
ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شود در وقت حاجت استعمال نمایند معجون المسک جهة درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح
سده و تحلیل مادهای غلیظ صفت مشک سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی لک پاک کرده ریوند چینی خبطیانا رومی مکد ۲ م زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی
مکد ۲ م عود هندی قرنفل صاف مکد نیم درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و قدر شربت یک مثقال با آب گرم
معجون خبطیانا جهة صلابت جگر و سپرز و سده ها و درد معده و گرده و مثانه و تبهای کهنه و طول کشیده و جمیع زهرها و گزنده مارا نافع است صفت خبطیانا
رومی فلفل سیاه مکد ده م قسط مر ساذج هندی سنبل الطیب زراوند طویل مدحرج ریوند چینی مکد یک ادویه را کوفته و بیخته با ۳ وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند قدر شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم معجون فودنجی جهة درد معده و جگر و تبهای کهنه و تشنج و بعضی

نهری قولنج جهت قطر بالیون سیالیوس مکه ۱۲ م تخم رازیانج تخم کرفس بادیانج فاشا از هر یک ۴ م کاشم ۱۰ م فلفل سیاه ۴ م ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یکدرم تا دو درم با آب گرم معجون تمری جهت عسر بول و قولنج و بمشقت اسهال
سکند مدهوقت از زمستان و تابستان ص خرما کبیر بیرون مانند صیرفان دانه بیرون کرده مغز چاه ده درم را در یک شبانه روز در خل خمر خیسانیده
پس بپزند بیرون فراغی و بعد از آن سقمونیا و سداب خشک از هر یک ۲ ل فلفل سیاه صعد انه زنجبیل ۳ ل بورق ارمنی ۱ ل بادام شیرین مقشر
از هر دو پوست ۲ عدد کوفته و بیخته با تمر کوفته و بیخته ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت ۲ ل با آب گرم معجون
زریب جهت صرع نافع و مایل باعتدال مداومت آن در رفع امراض عصبی و صرع مجربست و عقیر تجربه نموده ص اهلیله کابلی املیله
زرد بلیله هلو خورد س از هر یک ده عود الصلیب ۵ م عاقرقرحا ۳ م کوفته و باسوزدانه بیرون کرده بوزن او بسرشند و شربتش از نیم تا یک
مثقال و نیم معجون جالینوس جهت امراض بلغمی و سوداوی و فدباح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافعست فلفل سفید
اهیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره زیره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارچینی دار فلفل سلیخه هارون
زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند معجون عود بلسان از شیخ ابو علی جهت تقویت معده که بایبوست باشد ص اسارون زنجبیل دارچینی سلیخه
زعفران فلفل سیاه قرنجنک زرنباد مکه ۵ ل سعد زرنب سازج قرنفل از هر یک ۳ ل عود خام ۷ ل لاجورد ۲ دانگ کافور یکدانگ تربد ۴ ل
نمک یکمثقال با عسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم لاهلیله کابلی ۲ ل محموده ۱ ل داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عنبر ملین عود
مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی قرنفل از هر یک یکمثقال و نیم بادرنجبویه کاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل اکبر ترکی پوست ترنج از هر یک ۲ ل
با عسل و نبات بسرشند و در نسخ شیخ ابو علی کافور یکدانگ نیم و از جدوار و پوست ترنج را اضافه کرده است معجون سفرجلی قابض به باکتمس [illegible]
فلفل دار فلفل زنجبیل اهیل ۷ ل قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور ۷ ل به را پاک کرده از پوست و دانه مهرا بیخته از پرویزن درشت
بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت ۳ ل زعفونی جهت تقویت گرده و جگر و باه و معده و سردی ادوریک
مثانه نافع و بادها را بشکند تخم کرفس بادیان تخم کرفس تخم کزر تخم اسپست تخم تره تیزک تخم خواه مغز تخم خرزه و خیارینج کرفس مکه ۵ ل عاقرقرحا زعفران
قرفه مصطکی عود مکه ۲ ل اسپاسه قرنفل فلفلمویه کبابه مکه ۳ ل عنبر نیم ل با عسل بسرشند مقدار شربت تا ۲ ل بعد از دو ماه بخورند معجون ماسک
البول جهت سلس البول و تقطیر آن نافع و مجربست بلوط مقشر مقلو ۵ م حرف مرو تخم سداب مکه ۵ م کندر جیب الاس جوز بوا بسباسه
قرنفل ملیله ابود مکه ۲ م سعد شونیز هیل مکه ۳ م انجیر خشک پنجدرم با عسل بسرشند و قدر شربت از ۲ ل تا ۵ ل معجون اسپندار یقون جهت نفخ
و برودت معده زعفران کاشم بزر اسپند تخم کرفس زنجبیل ماش نور اسپند [illegible] مکه ۴ م بادام تلخ مقشر لسان مکه ۲ م فلفل ۱ م با سه وزن ادویه
عسل بسرشند معجون قفطی جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و خوشی و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز مویز بیدانه یا کشمش ۲۰ ل
زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی بلادر شیطرج [illegible] یک ل قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق ۲ نیم مرصاف ۴ ل ضموغ الشراب
با قائم مقام شراب خیسانیده با عسل بسرشند و قدر شربت ۱ ل با آب گرم جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه و شش با آب زوفا معجون
حلتیت جهت رفع تب ربع و تفتیح سده ها و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزندگان ص حلتیت فلفل پودینه سداب خشک بالسویه بیخته بعسل بسرشند
و قدر شربت یکمثقال معجون الخبث جهت بواسیر ریاح آن و نیکو کردن کونه و تقویت جشاء و هاضمه نافعست و آنرا فنجوش نیز نامند ص املیج
سیاه املج بلیلج فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب مکه ده ل تخم گندنا مکه ۴ ل خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین
جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر دو ل یا یکمثقال مشک ممزوج کنند اقوی خواهد بود معجون للقولنج الرکنی از مجربات
رکن الدین مسعود ص سداب خولنجان سلیخه بیخ کبر سازج ۷ ل و نیم همه را سوخته بخشت در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا بنصف رسد پس
صاف نموده بعد از آن زرنباد مصطکی بارتنگ عود پوست ترنج دار فلفل تخم کرفس کاشم سازج هندی انیسون اذخر هارون تخم ترب زرنب صعتر
فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف مکه ۲ ل نیم جند بید ستر نصف وزن مذکور که یکمثقال باشد بیخته پس ۳ مقابل عسل را
با گلاب مذکور بپخته و باقی ادویه را با عسل بسرشند و روغن بادام تلخ ۲ ل اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد اضافه
کنند باوفلوس خیار شنبر قدر یکه خواهند معجون زوفا جهت تفتیح مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابو الفتح ص رب سوس زوفا

معجون قفطی — ماسک البول — معجون اسپندار یقون — معجون حلتیت — معجون الخبث — معجون قولنج رکنی — معجون زوفا

حاشا پرسیاوشان مکه ده ل قردمانا فلفل مکه ۵ ل مغز بادام تلخ ده ل زراوند گرد تخم انجره از هر یک ۵ ل عسل ۳ وزن ادویه بسرشند و هر روز ۲ ل
با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل علبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفا خشک قرطم
مکه ده ل در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع آید پس صاف کنند و هر روز نصفه را با ۲ ل معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود بهمین دستور
ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر بایند و اما باقی بمانند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده
با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی باشد معجون ملوکی مستعمل جهت قوت باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار
مجربست جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر نج اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک ۳ ل قاقله کبار مکه ۱ ل اشنه
۲ ل شک نیم ل قند گلاب مکه ۱ ل قند را در گلاب حل نموده عسل بقدر کفاف اضافه نموده ادویه را بعد قوام بسرشند شربتی یکمثقال
معجون جلالی مستعمل جهت زیاد کردن منی و قوت مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجربست سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی
قاقله از هر یک ۲ ل انیسون تخم کرفس مکه ۱ ل زیره کرمانی مدبر مفو مصطکی نعنع خشک عود نیم ل فلفل ۲ ل با یکمثقال و شربتی دو درهم نافع است
و مجربات معجون صرع مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا نقل شود و بتجربه رسیده است ص ان عاقرقرحا الصلابه نمایند [illegible]
نارک بگذرانند و بعد از آن در هاون با سرکه کهنه ده ل بسایند و با عسل بسرشند شربت ۲ ل تا بیست و نه مثقال با آب گرم معجون عقرب
جهت سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته حنطیانا ۳ ل زنجبیل یکمثقال فلفل ل دار فلفل ۲ ل کاکنج بیخ لحینه نیم ل با ۲ ل عسل بسرشند بعد از
شش ماه با نفع داخل و با نافع نیم دانگ بدهند معجون ابو ماهر مسمی بتریاق جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و جهت سیلان آن
و حرقت البول از بن بغایت مجربست و جهت امراض چشم بسیار نافع و دم حیض و سکن درد اعضا و تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا
قدر شربت آن در اول علت یکمثقال و ۳ وقیه شیر الاغ و شیر مال العسل و در اواخر خار بسیار با شربت [illegible] غوره و در وسط علت دو درم با ۲ م
آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنجدرم با ماء العسل و در آخر علت که جرک پاک شده باشد و خوناب آید یکمثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره
و امثال آن جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن از ادویه مدر حیض گل مختوم تخم خطمی و حب تخم خرفه مغز تخم خیارین و تخم خرزه و کدو و تربز
دم الاخوین از هر یک پنجمثقال طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ده ل ودع محرق شاخ کاوکوهی سوخته سندروس از هر یک یکمثقال
نیم عصاره لحیه التیس فعرابالیون زوفا خشک صعتر تخم کرفس افیون مکه ۴ ل صمغ الو نشاسته کثیرا حب البلسان [illegible] است حب الصنوبر
کبابه عرق سوس ابهلی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوستها مکه ۷ ل مثقال سماق منقی غوره [illegible] طین فارسی کثیرا [illegible] ریوند [illegible]
طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزر البنج مکه ۳ ل حب الکاکنج ۲ عدد افیون رب السوس مکه ۱۰ ل عسل کف گرفته ۳ وزن ادویه معجون سیالیوس
جهت تمام صرع نافع است مکرر بتواتر و [illegible] دوائی در باب صرع قائم مقام او نمیتواند بود سیالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ۲ ل
غاریقون مکه قردمانا حلتیت زراوند مدحرج مکه ۲ ل و نیم ادویه را کوفته و آب عنصل و چندان عسل را بقوام آورده ادویه را با او بسرشند معجون
مقل جهت بواسیر و اورام معده نافعست و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد پوست هلیله کابلی پوست بلیله املج منقی تخم گندنا
سفید تخم گندنا تخم ریحان مکه ده ل مقل پنجاه ل مقل را در آب کنند تا حل نموده با دو وزن ادویه عسل بسرشند و در بعض نسخ بی عسل است معجون الکمونی
جهت تقویت معده و نفخ ریاح و رطوبات آن نافعست زیره کرمانی که یک شبانه روز در سرکه خیسانیده بوداده باشند صد ل زنجبیل ۱۲ ل فلفل ده ل
برگ سداب خشک ۳ ل ادویه را بسیار نرم ساییده باید کرد با عسل ۳ وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال معجون جهت قطع خون بواسیر
مجربست هلیله کابلی بلیله املج مکه ده ل نبد کهربا صدف سوخته مکه ۱ ل شاخ کاوکوهی سوخته ۵ ل زاج سفید ناخواه مکه ۲ ل مقل ازرق
۲ ل مقل را در آب حل کرده مجموع را باهشتاد و پنج مثقال عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت ۲ ل معجون اللولو جهت تقویت اعضا و تفریح دل
و تقویت اعصاب و نیز یاد دادن باه و تحریر انعاظ و اعانت مسکه منی و اعانت شدیده و اخراج منی [illegible] شدیده [illegible]
مروارید ناسفته [illegible] مکه ۵ ل انیسون بهمن ابیض مکه ۴ ل کاکنج اصل اللبلاب [illegible] فقاح اذخر سعد کزمازج مکه ۲ ل [illegible] دارچینی مصطکی
مکه ۱ ل و نیم صمغ یکمثقال کثیرا ۱ ل با وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب تا یکمثقال با آب گرم بنوشند معجون حافظ الصحه
که تالیف حقیر است جهت انواع سده ها و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه نافعست و آنچه خواص کثیره و منافع [illegible]

وشل این دراین با بهادیه شده دارچینی اصل الکبر مکده ل زعفران دوازده تو مو مکه ع ل سنبل الطیب ع ل انیسون دو توع ل رب السوس عصاره الغافث جیده مکه ۲ ل مر صاف ع ل روغن بلسان ع ل واگر یافت نشود بجای آن زیت کهنه کنند و باعسل سرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باذن الله تعالی معجون بزور جهت باه مجرب تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم بوتیجه تودری سفید و سرخ و لسان العصافیر شقاقل مغز حلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل دار فلفل حلتیت طیب مکده ل با ۳ وزن ادویه عسل سرشته هر روز دو ل و نیم بصبح و مثل آن شام تناول نمایند معجون حب القطن جلیل القدر عظیم النفع است واز جالینوس است اعاده شهوت باه میکند بعد از نومید شدن آواز را صاف میکند و سده را میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت حرقت بول نافعست و سنگ گرده و مثانه را میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافعست قدر شربت دو ل و قوتش تا ۳ سال باقی میماند حب القطن ۲ ل دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک ه ل شقاقل زنجبیل یکده ل دار شیشعان ۲ ل قسط شیرین بزرکتان سقولو مصطکی مکده ل با ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند معجون بدالله جهت تفتیت حصات بغایت قویست خون بز مسمی بپیداتیه زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب دیخ کام بوته دار که اکثر نباتست رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ جوز جوج ملح الفطراسالیون دو قو شکر اسیج زنج قریب تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یکمثقال با عسل سرشته از یک ل تا ۳ ل با آب طبیخ خاک و نخود سیاه نوشند و رماد الارنب آنست که خرگوش را ذبح کرده درست در ظرف خزفی کرده گل حکمت گرفته در تون حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد معجون ازابن سهیل جهت وجع الفواد و تقلب غثی که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده است گلسرخ فلفل زنجبیل دار فلفل زراوند طویل دارچینی هارون مکده ۲ جزو مصطکی زرنباد و دیخ انیسون هر یک یکجزو جند بیدستر نیم جزو با کوفتن عسل بکوفتن شیره گلقند سرشند و قدر شربتش دو ل معجون فلنفین جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافعست حب انیسون تخم کرفس فلنفین سلیخه جند بیدستر افیون عسل دو وزن معجون جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دار فلفل هارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم سورد زنجبیل قرفه قاقله با تسویه عسل دو وزن ادویه از شربت الی مثقالین معجون دبید الورد مغدی آورا نست که مثل همه اجزا و درد درد و ست نافع است جهت انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود انجره میکند و جهت درد طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهر حار باشد در درجه اولی و قدر شربت از ۲ ل تا ۴ ل سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قند شیرین عصاره غافث بزر الکشوث فو لک مغول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان قرنفل دانه هیل عود از هر یک یکجزو و ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با ۳ وزن ادویه عسل سرشند دواء المسک شیرین که دواء المسک حلو نامند جهت خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و بادهائی که در نان آشتن راه رسیده باشد و رنگ خار را نیکو گرداند زرنباد درونج مکده ام لولو کهربا بسد ابریشم مقرض عنبر محرق بهمن سفید نیم بهمنین سازج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر اشنه مکده دانک زنجبیل دارفلفل مکده دانک فی نیم بانیتی ا عسل صاف آتش ندیده سرشند دواء المسک تلخ از قرابادین جهت خفقان و ورم کلو در طوبت معده نافع است سنبل قرنفل مشک مر صاف سازج هندی مکده ۲ ل زعفران نانخواه تخم کرفس مکده ع ل صبر سقوطری فلنفین مکده ۸ ل ریوند چینی ع ل جند بیدستر ۴ ل و نصف را در آب گرم حل کرده با ۳ وزن عسل خام سرشند دواء المسک بارد مقوی اعضا رئیسه و موافق محرور المزاج جهت خفقان حار و نافع نافع است غنچه گلسرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بهدانه تخم خرفه صندل سفید مکده ل تو فل گل ارمنی پسته مکده ۳ ل نشاسته ۲ ل مشک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ا ل ورق نقره ۲ ل قند سفید ۲ وزن ادویه با رب سیب نوکل و آب انار شیرین نو گل عرق بیدمشک بجای گل گلاب بقوام آورده سرشند و اگر بیمشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر ۲ ل یاقوت اضافه نموده و اثرش را بسیار قوی یافته نوشند ازرد گلو نود منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخهاست و مکرر تجربه شده جهت تقویت اعضا رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و برانگیختن اشتها مفیدست طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گلسرخ مکده ۳ ل یاقوت ریوند هارون سعد عود هندی اذخر صندل ابیض پوست ترنج سازج هندی بیدمشک بزر تخم بادرنجبویه درونج ابیل زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره مکده ۲ ل مشک ا ل املج نو دل املج

تهرانجه از پرویزن بیرون کنند و با یکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف گرفته سرشند **نوشدارو هندی** نوشدارو هندی که ساده گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافعست گلسرخ ۶ ل سعد ۶ ل قرنفل مصطکی سنبل هارون مکده ۳ ل قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوزبوا مکده ۳ ل با ۱۲ هر سی دو مثل آن اجزاء یک رطل امله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یک رطل فانید سنجری بقوام آورده سرشند **معجون مدبر** قدر شربت از یکدرم تا یکمثقال معجون فلاسفه و ماده معجون تامنداز اندرو ماخس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ فهم و یرقان و قولنج و استسقاء و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافعست و سیم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربتش از ۲ ل تا ۴ ل و قوتش تا ۳ سال باقی است فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله **معجون نافع فقرا** امله حب الصنوبر شیطرج هندی بیخ بابونه بالسویه با ۳ وزن عسل سرشند و رازی پوست بابونه اضافه کرده و شیخ خبث الحدید بهمن سفید و آب خفقان **معجون نانخواه** در بعضی زراوند مدحرج و خصیة الثعلب جهت نعوظ و تخم انجره جهت تقطیر منی و کندر جهت نسیان کله و بسباسه و جوزبوا و مویز منقی از هر یک بقدر اجزاء عشره اصل اضافه نمایند معجونی که اشتها و خواهش گلخوردن و چیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون فیقرا ایارج فیقرا هلیله کابلی بلیله ملح **نودع** ملح نفطی کوفته و بعسل سرشند شربت از ۳ م تا ۴ م با طبیخ قولنج معجونی که در منفعت مثل معجون فیقرای مزبور است و بغایت مجربست معروف است بمعجون جوز جندم هلیله کابلی آمله بلیله جوز جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل سرشند و پیش از طعام و بعد از آن میل نماید بقدر **معجون مدنی** جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک سوده کرده بخورند و با جوز جندم اشور ساخته تناول نمایند غذا را منحصر سازد بگوشت کباب مرغ بچه معجون جهت عرق مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابوی ام پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله مقشر تربد سفید زنجبیل قنبیل بالسویه با ۳ وزن عسل **اطریفل صغیر** سرشند خوراک ۳ ل اطریفل صغیر جهت استرخاء معده و بواسیر و قوت دماغ نافع است پوست هلیله کابلی بلیله پوست هلیله زرد هلیله **اطریفل کبیر** امله منقی ساوی یکدیگر کوفته و بیخته روغن بادام یا روغن گاو چرب نموده با ۳ وزن ادویه عسل سرشند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است هلیله کابلی امله بزر الکرفس الجبلی مکده ۳ ل شیطرج هندی نانخواه صعتر مکده ۲ اوقیه سنبل الطیب حماما اسیلوج مکده ۳ ل دارچینی ۲ ل فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی مکده نیم اوقیه خبث الحدید ۳ اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر **اطریفل مقل** نیم م بروغن بادام چرب نموده با ۳ وزن ادویه عسل یا سرشند اطریفل مقل جهت بواسیر و اسهال بواسیر نافع است پوست هلیله زرد آمله منقی مکده ل **اطریفل مقل تین** مقل سی ل در آب کنند تا حل کنند و با ل عسل بقوام آورند و هلیله و امله را با او سرشند اطریفل مقل تین که جهت بواسیر نافع است پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه امله منقی افتیمون اسطوخودوس مکده ل تربد سفید ۲ ل مقل فلوس خیار شنبر ۳ مثقال و فلوس را در آب کنند تا حل **اطریفل کشنیزی** کنند و با عسل بقوام آورند ادویه را بروغن بادام چرب نموده سرشند و استعمال نمایند اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات از دماغ و رطوبت **اطریفل هامان** سودای سوخته معده و تقویت حواس نافع است اجزاء و اجزاء اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزاء اطریفل هامان جهت برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی ۲ بلیله امله مکده ا ل بزرنگ مقشره ا ل شیطرج سعد زنجبیل مکده ۳ ل سازج ه ل بسفایج اسطوخودوس مکده آل غاریقون ع ل قسط ۳ اکنگر مصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا مکده ع ل فلفل دار فلفل نارمشک مکده ع ل قدر شربت از ۲ **اطریفل زمانی** تا ع م اطریفل زمانی تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مزمن و مانع صعود بخارات به دماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت غیر ساند و جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج رحم بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقیست و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از ع ل تا ۸ ل و چون مداومت نمایند هر روز از ۱ ل تا ۲ ل و موافق جمیع امزجه هلیله زرد و کابلی و سیاه و گل بنفشه مجوزه شوی مکده آل تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک مکده ۲ ل بلیله امله مقشر گلسرخ طباشیر گل نیلوفر مکده ه ل صندل سفید کثیرا مکده ۳ ل روغن بادام شیرین ۷ ل ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل **اطریفل اسطوخودوس** بنفشه ده ل جوشانیده صاف نموده با یکوزن و نیم شیره هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند اطریفل اسطوخودوس هلیله امله سنا مکی هلیله زرد هلیله سیاه تربد سفید مصطکی کشمش سبزه گلی بسفایج فلنفین پانزده ل روغن بادام شیرین ۲۵ ل اسطوخودوس ۸ ل افتیمون **اطریفل افتیمونی** ا ل عسل کف گرفته بقدر حاجت اطریفل افتیمونی جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغ نافعست قدر شربت از ۲ ل تا ه ل پوست هلیله کابلی امله مقشر هلیله از هر یک ۱ ل تربد افتیمون سنا مکی از هر یک ه ل شیطرج بسفایج اسطوخودوس گلسرخ

از هر یک ۳ ال انیسون نمک هندی از هر یک ۱ ال عسل سه وزن ادویه سرشته اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم
محمد باقر ره نافع جهت بهق و برص و جذام و داء الفیل و غیره و امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی بلیله امله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج
فیقرا شاهتره مکه ۲م بسفایج سنامکی ۷م تربد معده ۵ وحجر وزرداب مرهٔ سوداء وتحلیل قولنج زنجبیل قرفه دارچینی سلیخه سنبل جوزبوا هیل
قاقله مصطکی حب البلسان زعفران مکه ۴م نیم سقمونیا ۳م تربد ۱م حب النیل شکر سلیمانی مثل الجمیع با ۳ وزن ادویه عسل سرشند و قدر شربت
از ۴م تا ۷ ال و در بعض نسخ شبرم بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است معجون سفرجلی مسهل جهت امراض معده که از رطوبت باشد و جهت
تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات است و قدر شربتش تا ۵ ال است به بهترین که پاک کرده از پوست
و تخم یکرطل در دو رطل شلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه را داخل
زنجبیل دارفلفل دارچینی مکه ۲ ال هیل قاقله کبار زعفران مکه ۳ ال مصطکی ۵م سقمونیا ده م تربد بروغن بادام چرب کرده ۲م شربتی ۵ ال
تا ۷ ال با آب گرم و در نسخهٔ دیگر زنجبیل دارفلفل ۴م است معجون بربرشه جهت قولنج صعب و ثقیلهٔ معده و امعاء و مسهل قوی مجرب است هیل
قرفه ساذج دارفلفل قلقند زنجبیل بزرگ کابلی مقشر قرنفل مکه ۱ ال هلیله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی مکه نیم ال تربد سفید محموده مکه ۱ ال
عسل ۳ وزن ادویه شربتی از آن تا یک ال نیم معجون مسهل از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا ۵ ال و جهت قولنج
بسیار نافع است سنامکی گل بنفشه مکه ۳ ال گلسرخ بسفایج مکه ۱ ال مغز تخم کافشه ۲ ال نشاسته محموده مشوی رب سوس مکه ۱ ال هلیله کابلی
۲ ال جوشانیده باشند و بقوام آورده سرشند معجون مسهلی که جهت کرم معده و حب القرع مجرب است سرخس برنج کابلی مقشر مکه ۴م
تربد بقل مکه ۲م ادویه را کوفته و بیخته و با عسل سرشند و مجموع یک شربت و باید قبل از شادل اند و اجماعت شیر تازه دوشیده بخورد و قدر
دوا و فیه و قبل از دوا سه روز پرهیز نماید معجون سورنجان جهت سعال حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض ۷ ال بوزیدان ۲ ال و نیم قشر
ماهیزهره ۲ ال اصل الکبر کمون شیطرج مکه ۲ ال هلیله اصفر ۷ ال تخم کرفس رازیانج مکه ۱ ال و نیم فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق الخیار زبد البحر مکه ۱ ال
نیم سقمونیا مقشر ۳ تربد ابیض ۲ ال زنجبیل ۳ ال محموده ۳ ال عسل کف گرفته ۳ مثل ادویه قدر شربت پنج ال با آب گرم و اگر مداومت کنند
دو ال نیم کافی است معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله
کابلی بلیله هلیله سیاه آمله مقشر مکه ۲ ال تربد سفید ۷ ال غاریقون بسفایج مکه ۱ ال اسطوخودوس ده ال محموده مشوی ۳ ال گلسرخ رب سوس
مصطکی سفید مکه ۵ ال عسل کف گرفته ۳ برابر ادویه قدر شربت ۲ ال تا ۳ مثقال معجون خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده جهت قولنج حار و ماد
ورمه و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد و جهت دیر گذشتن او دو مصلحش استعمال او با آب طبیخ رازیانه و خطمی و شبت دکاو زبان
و قوتش تا ده سال باقی است و قدر شربتش از ۵ ال تا ۷ ال فلوس خیارشنبر ۱ ال با صد ال عسل بقوام آورند بنفشه و تربد مکه ۲ ال سقمونیا پانزده ال
رب السوس ۲ ال ملح هندی ۷ ال و نیم انیسون مصطکی رازیانه مکه ۱ ال ادویه را با ۳ روغن بادام چرب نموده سرشند و چون جوشیدن فلوس
باعث ضعف عسل میشود اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر است معجون اذاراقی مسمی به مبدل المزاج از تالیف حقیر جهت قطع عادات
افیون بغایت مجرب است و دفع استرخاء و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است اذاراقی که یکحوله بنامند
در شیر خیسانیده پوست آن جدا کرده سوهان ریزه کرده و بعد از آن نرم صلایه نماید گل گاوزبان اهیل نارجیل عود هندی اسطوخودوس قرنفل
لک نارجیل شقاقل صندل سفید آمله مقشر هلیله سیاه عسل ۳ وزن ادویه از یک ال تا ۲ ال مداومت نماید معجون مسهل منقول از
تصریف و تذکره مسهل جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است تمر طل آلوبخارا و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب
و سپستان و مویز منقی ۳ ال هلیله زرد تخم کرفس کشوث افسنتین بنفشه مکه ۱ ال گلسرخ ده ال تخم خیارین و خطمی و رازیانه و صندل زرد و مکه ۴ ال
در آب ریخته صاف نمایند و با ۲ ال ترنجبین و یکوزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کثیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته مکه ۱ ال اضافه
کنند و اگر خواهند اسهال قوی تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربتش تا ۷ ال معجون منقول از ارشاد
و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار و فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهت برص مجرب است
و تا ۳ روز پی هم تا چند روز هم استعمال نمایند و قطع کنند پس ۳ روز دیگر عود کنند و وقت ابتداء استعمال او خولسکه قمر شروع در نقصان

معجون سفرجلی
معجون اذاراقی

کرده باشد هلیله کابلی هلیله اصفر افتیمون ده تولا از هر یک ۵ ال قرفه دارفلفل مکه ۶ ال جوزبوا عاقرقرحا سنبل مکه ۲ ال با عسل سرشند
فلونیای رومی نافع مثل فلونیای فارسی است لکن با قطع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و
خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احر است و او بیس است و هر دو مسدد است و هر اگر که اکثار رود امعه
علوه و دسمه نمایند و تا حاجت باشد استعمال ننمایند اجزاء او بعینه اجزاء فلونیای فارسی است با زرنباد تی سلیخه ساذج هندی و روغن بلسان فلونیا
فارسی جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا ۶ ال باقی میماند و قبل از ۶ ماه
استعمال نباید کرد و قدر شربت تا یک درهم فلفل ابیض بزرالبنج مکه ۲۰م افیون طین مختوم فوت تخم کرفس جوز ابهل اسارون نانخواه زرباج
سنبل قسط بادام تلخ مکه ۱۵م مغز تخم خربزه ۵م اشق ۳م با عسل و شراب سرشند و در بعض نسخ زعفران ۵م مرصافی عاقرقرحا فربیون
فربیون مکه ۳م زرنباد درونج لور نوشک مکه نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در بعض نسخ جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم مکدام برشعثای ابوالبرکات
منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم محمد باقر ره و گویند بهتر از همه برشعثا است بزرالبنج فلفل سفید از هر کدام ۲م افیون ده م زعفران بنجدرم عاقر
قرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ سفید مکه ۴م عود بلسان عل جندبیدستر ۲ ال خشخاش فرفیون نیم ال بروغن بلسان اگر نباشد
بدل روغن زیتون کنند فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر ره ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی ۲ ال جدوار
عنبر مشک بیشت مروارید ورق طلا یاقوت بسد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید درونج عقرب کبر
زکی پوست بیرون پسته مکه دو ال کهربا ورق نقره زرنباد درونج سیاه مکه ۴م عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل سارون
دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب بوزیدان چینی غاریقون دارفلفل
سلیخه حماما فطراسالیون ترکی میعه سائله هیل مکه ۳م ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلسرخ خشخاش سفید مغز حلغوزه مغز بادام
نارجیل مکه مغز تخم خربزه مکه ده م افیون صندل عسل ۳ وزن ادویه فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر
ترتیب داده است و مسمی بحافظ الارواح نموده بزرالبنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب
گل سرخ خشخاش حلغوزه نارجیل زرنباد درونج گل گاوزبان بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا
لسان العصافیر اهلیله شیر پرورده دارفلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون فرفیون پوست ترنج پوست پسته وزن نقره
مشک بهمنین سرخ تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل ۳ وزن ادویه و جهت بعضی این ادویه اضافه شده کهربا یاقوت مروارید لعل بسد مرجان عقیق
ورق طلا عنبر اشهب فلونیای محمودی افیون فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس گلسرخ مشک عنبر ورق طلا پنجاه ورق نقره صد عدد
هیل دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون مکه ۲ ال برشعثای ابی البرکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی پیغمبر ماید کسار خدا به برکات
نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهترین نسخ است جهت رفع سمومات حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و
لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوت حفظ و رفع نسیان و گداختن بلغم و صفاء صوت و جهت سهر و سبات
سهر و از جهت قولنج ریحی و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن و بر طبخ خون و نافع است جهت رفع ربو و انواع استسقا
و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت او زایل میکند سل و شادب و نفطی که از سرمای انواع عیار را
و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و در یک مجمع رانمحه ربا و جهت رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء المزاج بارد و درد
معده و قلب و دیر هضم شدن غذا نافع و قدر شربت او عاتیش یکمثقال و اقلش یکدانگ صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم ناشتا و وقت
خواب بنوشند و در زمان بارد پانزده روز و در زمان حار هر شش روز یکبار با آب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سوء
ارزاو صاحب صداع بارد مقدار حبه و جهت ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و درد وجع فواد و امعاء با آب طرخ و اگر متعذر باشد بطبیخ زیره
و جهت وجع سپرز بماء الورد و خل خمر و جهت درد پهلو شراب الاصول و جهت درد جگر با آب عنب و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد بماء
و جهت مبطون بماء الآس هرگاه ضبط نتوانند کرد و جهت درد پستان ادرار دشکاه با بی که گرم شده باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب
نیم گرم و جهت تبهای بالرز هرگاه با او وجع فواد باشد با آب و جهت تب مرکب مطبوخ افسنتین و جهت زحیر با آب بزرقطونا و با آب نیم گرم و جهت

برشعثای ابوالبرکات
فلونیای خاصه
فلونیای مجرب
فلونیای محمودی
برشعثا

حضابان سداب ماآب دلق شرب وجهه بیمارکی که خواب نکنند بطبیخ خشخاش وجهه نواسیر بماء الکراث وجهه نقل لسان جهة اب
سماق وجهه عم بآب کاسنی بسیب وجهه جماع بماء الحمص المطبوخ وجهه نقرس جهة هر روز فرو برد و جهة زنبلکریزه و نفاس قطع نشود بآب علوده
جهة هم بآب حرمل وجهه کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی وجهه کسیکه کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد وجهه گزیدن عقرب
نعیل وجهه گزیدن افاعی هر روز جهة هر سید قی کند بازنوشد تا قی کرد ودو علامت در این آنستکه مارگزیده وقتیکه پاک شود از سم خواهش
سیر دو نیمخنین در هر سم قتالی وجهه ماده که در کرده هم رسیده باشد بطبیخ نخاله و تربد وجهه رفع زیادتی خون حیض بآب سماق وجهه حبس
خون حیض بآب سماق وجهه احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز وجهه قولنج بطبیخ اصل السوس نافعست و اخلاط آن حب دار فلفل دارچینی خطمیا
سلیخه جند بیدستر مکد ۶ م سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل مکد ده م افیون یک ثلث و یکدانگ و نیم زعفران یک انیسون تخم کرفس بزر بنج مکد یازده
از فلفل سیاه ۲۲ ل و نیم قسط فوه اون مکد ده ل و نیم زنجبیل فودنج خشک مکد ۷م روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده ل عسل بقدر حاجت نسخه
دیگر از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه حقیر رسیده است در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و بجهة تپ ربع مکرر بتجربه رسیده است میعه
سایله کمادریوس مرصاف زعفران حرف خطمیا ماکمناطین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون مکد ۲ اقاقیا هوفاریقون
قطر اسالیون مکد ۲ قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس مکد ۵ زراوند طویل یونید چینی اسارون حماما جعده مکد ۳ ل نیم
روغن بلسان بدالا از زیت العتیق است و چندان او یا دو وزن عسل سرشند تریاق بدین ساعة از ادا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد
بی برکات که در موزه نوشته و نصر محمود که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سیاه و سفید زعفران بزر بنج افیون فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا
عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال او در هر علتی موجبیست که در برشعثا مذکور شد و در بعض نسخ فلفل
سفید او هست و در این صورت مایل ببرودت میباشد و با فلفلین مایل بحرارت میباشد کما لایخفی مخلص اکبر که یونانی سوطیرا و با فعل مخلصه نامند
جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تپهائیکه با نوبه و سرما باشد و بحوحت صوت و درد چشمیکه از رطوبت باشد سعوط نمایند و از او
و اکتحال نمایند جهة درد دندان و گزیدن هوام و درد پشت و پهلو و سرفه و جگر و احتباس بول و تنقیه مثانه نافع و جهة منع نزله با ماء العسل
بنوشند و در قی کردن خون با آب بارتنگ یا آب عصی الراعی و در دمعده و ریاح غلیظه با اینکه درد و تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دمای
معب روده و ورم آن و بدی فکر و توحش سودا و رعشه و در دیسر زند ستور و طلا او بر قضیب و حقنه بقدر نیم درم با آب طبیخ حلبه جهة درد شکم که
از برودت باشد مفید است و آنچه از او و زان بسرخی نوشته شده موافق مجرب آورده است سلیخه فقاح اذخر مکد یکوقیه و نیم جند بیدستر قطر اسالیون
مکد ۵ آل افیون ده ل زعفران حماما مکد ۶ ل قدر شربت تا یکدرم و در بعض نسخ ۲ ل تخم کرفس دو وقیه صلیبا بوس یک ل قطالمرد ارچینی افراض
در معو میعه سایله مکد ۶ ل فلفل ابیض ۲ ل در فلفل ۱۲ ل افیون ده ل زعفران حماما مکد ۶ ل قدر شربت تا یکدرم و در بعض نسخ انیسون ده ل ار
فلفل ۶ ل سنبل ۶ ل و در بعض نسخ سنبل ل است اقراص از معمول اقراص مذکور است و رازی بقدر دل ترتیب داده بی خلاف ادویه و اوزان
قطالمر نانخواه فلفل سفید قرنفل مکد دانق فو ۴ حبه دارچینی مصطکی زعفران مکد ۶ دانگ سنبل الطیب سازج مکد یکبل مرصاف ۶ دانق حماما
دارشیشعان قصب الذریره مکد دانق با شراب قائم مقام او کنند معجون ربع از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود که فرموده که چون
روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم ل تناول نمایند هر نوبت در ۳ نوبت قطع مینماید و مستعمل است بحب لوء لوء خند حلتیت قرنفل دارچینی
مرصاف میعه سایله مکد ۲ م افیون سداب فلفل مکد یکدرم عسل بوزن جمیع معجون ربع دیگر منقول از محمد بن زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده
از ۳ چهار نوبت احتیاج نیافتد و قدر شربت بدستور معجون ربع است تریاک کهنه ۷ م زعفران قنه مر ۱۴ م سلیخه حلتیت مکد ۲ م میعه جند
سنبل قسط ۳ م عسل بوزن جمیع سرشند معجون اعظم که هو دنیز خوانند و در کامل الصناعه مسمی بکندریت جهة زحیر و اسهال مزمن بغایت نافعست
جند بیدستر افیون میعه سایله بزر البنج مرصاف سارون زعفران کندر نانخواه با نوبه بعسل سرشند و در نسخه کامل جلنار طین ارمنی تخم
کرفس سلیخه اضافه است معجون قابض جهة اسهال و بواسیر مجربست شم حماض انجبار تخم مورد طلیه محموعا ابو دهند املج بلیله سیاه
خبث الحدید مدبر بار ستیه عسل بالمناصفه دو وزن ادویه سرشند شربتی دو ل اما معاجین با نسبه در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق
باشد و تصرف نسبت بمزاجی در اد و یهای مدابت و انجنان نیست که در هر مزاجی هر معجون سهی موثر باشد از انجمله معجون بسوست انهرا

لا طبا نا لیف شمس الدین بن بلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ را خوب نیکو کند و از مداومت کننده او
او قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النساء و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی قدر شربت از دو مثقال تا ۳ مثقال است
تا یکمثقال شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین لسان العصافیر مکد ۲ م سره ستقنقور حب الصنوبر حب البان فلفل سفید مغز تخم خیار مغز تخم خربزه تخم
کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم بوتیجه خشخاش سفید خشک دانه تخم تره تیزک تخم شبت تخم گزر شامی و آن دو قوهست تخم ملبون خشک هر یک مکد ۱ م
نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه پنبه کنجد سفید مقشر ۷ م قرنفل دارچینی سنبل الطیب اسارون کبابه بعد
قرفه دار فلفل جوز بوا نارمشک عود عنبر اشهب زعفران مشک یکدانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج مکد ۲ م با عسل سرشند
مجرب و آزموده است معجون چوب چینی از مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهة تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضاء و تقویت
باه و فربهی بدن و غیره بیخ چینی ۱۰ ل مروارید ۲ ل شمط ۲ ل ریوند افتیمون سنبل مکد ۳ ل اهلیل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی ۲ ل اسارون ۳ ل املج مربی
پرورده ده ل گل مختوم ۳ ل صندل سفید و سرخ ۲ ل سکه صید ماهی روبیان ۳ ل دارچینی قرنفل زنجبیل مکد ۲ ل جوز بوا بسباسه مکد ۲ ل درونج
زرنباد مکد ۲ ل خصیة الثعلب ۵ ل تخم جزر تخم شلغم تخم ترب تخم بوتیجه بهمنین خشک هر یک مکد ۲ ل بوزیدان سورنجان ۲ ل شقاقل ۵ ل کبابه چینی دو ل
خولنجان قسط شیرین دو ل تودری زرد و سرخ ۳ ل سعد ۳ ل ورق منقط سدس اجزا این مجموعه را باید و گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دوا له مکد ده
بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مکد ده ل نرم کوفته در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه آب به
شیرین و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز گردکان مغز چلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند
و اجزا را بان سرشند و حقیر ورق منقط را که جهة سرور است داخل نکرده ۲ ل چوب چینی را جوشانیده آب آنرا بعسل بقوام آورده و ادویه را سرشت
و بغایت در افعال قویتر مشاهده نموده است معجون مبهی که جهة توالد نافع است اگر بلغمی غالب باشد او اتنقیه نمایند و بعد از آن ۲ یوم هر
نیم آل مرد و نیم آل زن تناول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب نمایند و از مضرت باه پرهیز کنند بهمنین مغز چلغوزه قاقله کبار دارچینی
مکد ۱ ل مروارید بد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج سازج هندی برگ قرنفل نیم وزن او قرنفل بدل میتوان کرد و اگر سازج سیاه و ضخیم ورق کنند
بهتر است و الا نصف سازج و نصف قرنفل بدل کنند مکد ۱ ل جوز بوا نیم آل زعفران نیم آل با ۲ وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند معجون مبهی
این مجمع مولف ارشاد کوید بسیار مجربست و محلل ریاح غلیظه و مکثر منی و قدر شربت تا ۲ ل گل گاوزبان تخم تره تیزک مکد یکجزو و نیم تنقنقور
اگر نباشد ماهی روبیان پنیرمایه شتر اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم مکد یکجزو تخم
انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کندر مکد ۶ جزو با شربت سیب دو وزن ادویه سرشند معجون مبهی از مولف
تذکره عجیب الفعل است و در برانگیختن باه و نعوظ و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح و اصلاح منی و رفع اذیت
جماع و ضعفا و نخود سفید پوست دور کرده در آب تره تیزک تازه ۳ بار خیسانیده و خشک کرده باشد خشک مسحوق در ۳ مثل آن
آب خشک تازه ترتیب داده باشند مکد ۳ وقیه ترنجبین ده ل دارچینی خولنجان مکد ۱ کرطل و نیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورند و تخم
ترب و تخم جزر بری تخم انجره مکد یکوقیه عاقرقرحا زنجبیل مکد نیم وقیه اضافه نمایند ۸ قیراط یا در هر و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب
کرده بدان تنقیه کنند و هر گاه قویتر خواهند مغز گردکان حب الصنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بهمنین تخم رطبه تخم کتان مکد یکوقیه قسط شیرین
انیسون قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی یا ماهی روبیان مکد ۳ آل زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک مکد ۲ عدد اضافه نمایند و قدر
شربتش تا دو درهم است معجون نوم از تالیف اسحق مولف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع است بغایت بهی سردین و مرطوبین
جهة رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سده
تقویت معده و جگر و امراض مقعد و رحم و مکر خناق و جهة احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ و برانگیختن باه ما یوسین بغایت مجربست و مضر
جوانان و صاحبان مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن او بر بدن جهة رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع اثار
ورقضیب جهة تهیج باه بغایت نافع و قوتش تا ۴ سال باقیست و شربتش ۲ ل و آن کرمست در سیم و خشک است در اول یکرطل سیر کوبیده را
با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا خولنجان مکد ۲ ل زعفران یک ل روغن گل سرخ زاد اگر
تا شیرانه بجوشانند تا شیرا جذب کند و با یکرطل و نیم

معجون چوب چینی
معجون مبهی
معجون مبهی
معجون مبهی
معجون نوم
مخلص اکبر
معجون قابض

معجون بهمنی

اهند روغن او خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن را دور بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند معجون بهمنی منقول از
مختار بن حسن در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده است تخم تره تیزک تخم و بیخه مغز چلغوزه مکه ۱۰ل زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب
مکه ۳ل علت طیبه گل روغن نارجیل ۵ل ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با دو آ قند معجون کنند و اگر عسل و قند با هم منضم باشد
بهتر است و قدر شربت دو ل قلیه زردک و تخم نیمرشت و امثال آن ناشتا و نمایند معجون روح المؤمنین که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت

معجون روح المؤمنین

جهة تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع میکند جهة سعال و نزله و سوء النفس و خفقان وغیره و جملا او را اسفر تی نسبت و تجربه رسیده
لسان الثور خصیة الثعلب مکه ۱۰ل شقاقل ۱۲ل تخم جزر ۱ل نارجیل دارچینی حب الصنوبر کبار رکنال جوز بوا کثیرا اصل السوس الاسمانجونی مکه ۳ل
ادویه را کوفته ۵ل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده ۲۰ل شیره تخمش را در آن گرفته نعنشرا بیندازند بن با عسل و آب سیب شیرین
صندل و آب زردک صد و پنجاه ل نقوام آورند بن ادویه سرشته و نیم ل مشک بر او بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران
که بیخ نفتی گویند یا بیخ شیشمی و برکات سرارنی و افعال ابدال آن و بقدر لایق اضافه نمایند معجون سرور تالیف حقیر مبهی و مشهی و هاضم طعام و با

معجون سرور

نشاط و مقوی احشا و مفرح و جهة سرفه والات تنفس نافع و در اول دویم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه است جوز بوا بنفشه مکه ۵ل
باید با هم کوبیده و با دو ل روغن بادام ۲ل زنجبیل را کوبیده چرب نمایند بهارون زرد دارچینی لسان العصافیر مکه ۲ل عود قماری قرنفل خولنجان بهمن
هیون مکه ۲ل خصیة الثعلب ۲ل ایقاقل ۵ ۲ل اگر تر باشد بهتر است کثیرا لنعناع خشک مکه ۲ل عسل کف گرفته ۵ل دیشان در بید دلکه بلبله
بهمن اصدر باید زرد معجون قرص افعی جهة نواله و ناسور مجرب است و بغایت مبهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان

معجون قرص افعی

و جهة امراض عصبانی و رفت منی و تنخیو نوزن رنگ رخسار و تقویت با ضمنی تفریح و دفع وحشت سوداوی نافعست خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل
ل کبابه قرنفل دار فلفل مکه ۱ل مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر مکه ۲ل ابریشم مقرض آشنه انجدان بغیر مایه شترا عرابی تخم کرفس تخم بوسنجه
بلیه بن تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبط تخم جرجیر بوزیدان جدوار چلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه توذری سرخ و سفید بهمنین تخم
زردک مغز حب القلقل مغز حب البن فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی خشک بربه خردل حاذ قرحا مکه ۱ل عنبر اشهب مشک مکه ۲ل زعفران
ل ورق نقره ورق طلا قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته و مثل ادویه بسرشند فصل پنجم در مفرحات مفرح عبارت از چیزیست که مشمن باشد

فصل پنجم در مفرحات

بر تصفیه نفس که عبارتست از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویت آلات آن چه ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی باشد و ترکیه در آن
لعبیه و حواس باطنی و ظاهری صحیح باشد باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها بانفراده میشود مثل شنیدن نغمهای
ملیح سیع از فوتها معه و مجموعه بسبب ازدواج میباشد و هر چه نفس را از مشاغل خارجیه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود دو ادراک کمالات کرداند مفرح
حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجیه محسوسه بسبب تقاضای هر یک از قوتها کردد مفرح مجازی و در آن هر چند اسباب مجتمع باشد
تفریح باشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول باصره و شامید لذیذ
ذائقه و بوئیدن مدیمات شامه و حاسه کیفیات معتدله لمسیه و ادراک صور جزئیه ملائمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافق
واهم و تراکیب مناسبه متخیله در آن حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و محرکه و قوتهای عادیه و مولده و پس از تفریح مفرحات
جو در امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قوتهای بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است مفرح
یاقوتی شیخ ابو علی که در ادویه قلبیه ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریفیست و مکرر حقیر و والد مرحوم تجربه نموده یافته اند که بتصرف

مفرح یاقوتی شیخ

در زیادتی و کمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضاء رئیسه و جهة ناقهین و اکثر امراض
معده و خفقان بغایت نافعست قرصا و معجونا استعمال میتوان کرد مروارید کهربا بسد یک م و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری
مکه ۱ل و یک دانگ سحاله طلا و دانگ لسان الثور بزر ۵م یاقوت یکدرم تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه مکه ۳م بهمنین
عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران هیل قلقل کبار بسباسه مکه ۱ل افتیمون یک ل و نیم اسطوخودوس ۲م جدوار
یک ل و اگر نباشد زرنباد عوض او بکنند بقدر ۳ل درونج رومی دو ل تخم کاسنی ۵م تخم خیار ۴م ترنجبین ۵م طباشیر ۴م مشک ۲ل کافور
یک ل عنبر یک مثقال سنبل ساذج مکه ۲م این ادویه اصل و خمیره است و گاه قرص کنند جهة معتدل المزاج قرصی یک مثقال و گاه بعسل ترتیب کنند

که میسازند معتدل المزاج را تغییر بدهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و استخراج استعمال نمایند در راوه گل افیون وه گل جندبیدستر هر دو را با هم
سوده داخل معجون کنند و این زمان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهة اصلاح افیونست
که ترکیب یابد بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد میباید زعفران و مشک این ترکیب را نیم ل افیون
کم کرده بدل عسل سنا و قطام شاهتره یک ل و نیم کنند و در این ترکیب یک م کلسرخ و ۱م تخم خرفه و ۱م طباشیر و ۲م تخم کاهو و ۳م صندل
داخل سازند و با قی ادویه بحال خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد واجب باشد که در این ادویه
فتور اکه آن بسبارست و فتور ترج و عود بلسان درنجبیل و فلفل ۳م جندبیدستر ۲ل و وزن کافور نصف کنند و اگر صاحب مزاج حار کثیر
از این ترکیب یک طباشیر و یک سوس بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن یا طوحی جند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه
نیست و مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام و در مرض مالیخولیا که منجر بمانیا شده بود باین معجون و در نسخه معتدل این

مفرح حار

ترکیب ل یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده مفرح حار جهة خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است
و سوء سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند بادرنجبویه فتور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبار دارمشک رنگ بهمنان زرنباد
درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک یا سویه یکدرم و خرد مشک و عنبر نصف جزو اهلیله کابلی ۲عدد و املج ۳عدد در آب ۳رطل بجوشانند تا یک رطل بماند
بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند و بعد از آن عسل را ۳ برابر ادویه کرده بسرشند و شربت یکدرم تا ۲م

مفرح بارد

و این نسخه انفع از نوشدارو است جهة مبرودین و مرطوبین مفرح بارد از تالیف حقیر جهة سدر و دوار و منع بخار بغایت مجربست گل سرخ ده ل
املج مقشر زرشک بیدانه فوفل ۳م صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوسته پسته پوست ترنج مکه ۲م کشنیز خشک تخم خرفه تخم کاهو ۵م
مکه با شربت سیب بنوشند شربتی ۲ل و طلا محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی مکدال عنبر نیم ل در بعض از جمله اضافه میشود مفرح بارد از ادویه
قلبیه شیخ الرئیس و حقیر تجربه نموده و جهة محرور بغایت نافع است بهمه چیز بهتر از دوا المسک بارد و یاقوتیست و جهة ناقهین و سبق و خفقان
حار و دفع بخار سوداوی نسخه بغایت موثر است تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم کدو و مغز تخم خیار مقشر مکه ۲ل تخم خرفه ۳ل لولو بسد کهربا
سرطان نهری محرق ابریشم مقرض مکدال صندل سفید دو ل عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض مکدال و ۲ دانگ هیل طباشیر مکه ۲ل گلسرخ
۵ل زعفران نیم کافور یک ل مشک دانگی عنبر ۲ دانگ لسان الثور ۳ل رب کدو یک ل و اگر یافت شود دو ل حب کدو مکان او دوا لا
در صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته و قرص سازند و یا معجون نمایند بر رب سیب و با ادویه و با سویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت

معجون بوسبری

معجون بوسبری از حکما فرس مفرح و مقوی و مسهل است و اجساد و با ارواح او نافع است مطلق از جمله را در هر وقت و اعاده میکند قوای
ساقطه و ارواحی که نقصان یافته باشد بمرض یا مسهل یا از سم یا غیر آنها جهة خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و بر انگیختن باه نافع و
ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدلست و بعضی میگویند گرمست در اول و تا فتم در دوم و خرچنگ زرنباد درونج بهمنان و بادرنجبویه از هر یکی ۵ل
فرنجمشک ۵ل عود قماری مکه ۵ل نعناع خشک بوسبر دارچینی کشنیز مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا زعفران مکه ۲ل بسباسه یاقوت مکدال بعد از
سحق بلیغ ادویه غیر معدنی را در هشتاد ل بدیمو جیب از گلاب مثل عرق بیدمشک و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان مکه ۵ل در یهان
بگذارند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه ل عسل کف گرفته که ۳ وزن ادویه است بوزن در آرند و بعد از آن دویست و پنجاه
ل شیر تازه بنجور و عسل دهند و بدستور با عشر عسل کمیت پنج مثقال با شیر و روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش بر
آورده ادویه را اضافه نمایند و با دور آتش که آتش اندکی بجوشانند و بحسب در ما تیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آب یا او هست باز بگذارند
و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آب یا او هست باز بگذارند با آتش نرمی که بجوش نیاید و بخار بر طرف شده انگاه ادویه معدنی را که نقره و کهربا
و یاقوت اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه میفرماید که اگر با دزهر معدنی یافته ۲ل و اگر حیوانی باشد ۱۰ قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند

مفرح جالینوس

بلکه او در نشاط و کیفیت برابری با کمین خمر میکند و با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربتش تا دو ل و قوتش تا بیست سال
باقیست جهة حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و جهة قوت باه شب و جهة سموم با آب زیانه و جهة خفقان با عرق گاوزبان مفرح جالینوس
معروف بطولاماخس یعنی حیات القلب جهة خفقان حار و صعود بخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و دمی کشنگی و قطع خون

ونکایت سموم نافع سرد است در درجه سیم و خشک در اول امله در شیر کهنه خیسانیده درگلاب ۲ درو گل گاوزبان تخم خرفه مکدها صندل
سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب مکده ل بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج ترنج ابریشم مقرض کهربا
از هر یک ه ل مرجان مروارید از هر یک ۳ ل طلای محلول نقرهٔ محلول زمرد یاقوت از هر یک د ول شربت سیب بلادرن شربت ریباس و شربت انار
هر یک یکوزن بسرشند مفرح اعظم معتدل است و بهترین مفرحات و موافق و معدل جمیع امزجه و کشندهٔ تندی خون و رافع جمیع
اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی جوهر و اعضاء رئیسه وغیره و زیاد کنندهٔ فهم و حفظ و برطرف میکند عیاء و کسالت و بلادت
و توحش و نفخ را تحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و رافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است
و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار را نامیده میشود معجون یاقوت مختصر و باد طاعون و شامیدن و طاعون را و بار وغن بنفشه مین
سازد و وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بعد یل و موافق اکثر امزجه و قریب الاعتدال است و جهة رفع صرع و جنون و ضعف دل
و توحش بغایت مجرب و شهی و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحات شاهنره باد رنجبویه و گل گاوزبان تنبول مکدده بهمان مکده ل
لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل او گلی از داغستان مبارک مشهور است کرده و اثر شرافیرا از گل مختوم مشاهده نموده زعفران
درونج زرنب کبابه زرنباد مکده ۲ ل اهلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون بسته مکده ۲ ل مرجان مروارید کهربا مکدا ل دانه هیل
العود نیم ل ورق طلا و نقره ذ یاقوت سرخ مکده ۲ ل و حقیر بعد از ذن طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه ک
با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب نارنج و آب ترش ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک مکده ۲
بقوام آورده بسرشند و قدر شربت از یک ل تا ۲ ل و قوتش تا چهار ده ل باقیست مفرح ملوکی از کنش تجنیوع جهة تلطیف اخلاط و اشعال
ارواح و بسط نفس و تقویت آن نافع و گرم و خشک در دوم و قوتش تا هفت سال باقیست و قدر شربتش تا ۲ ل بماء الورد و یا آب سیب فاقله
صغار و کبار مکدال زرنب زرنب درونج قرنفل عود بخواه نارمشک تنبیه هارون مکده ل سنبل سازج حماما زرنباد دارفلفل مکده ۲ ل مروارید بدرشت
نانخواه سفید یاقوت سرخ ورق طلا ۲ ل زعفران یک م مصطکی یک ل ورق نیم ل فلفل ابیض نیم م همه را گلاب بخیسانند ۳ روز پس از سر
نشستن و عسل بر بالای آتش که مثل عرق دارچینی بنام و مرزنجوش تنقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه بسرشند مفرح سهل الوجود جهة
رفع خفقان ودغدغه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تنهای عفنی نافع و در این مفرح سرد و تر که بسیار است و خود صاف میکند و
کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال باقیست و شربت او یکوقیه آب به شیرین ده رطل که در او اطفا د آهن تافته با طلا و نقره بقدر یکه میسر باشد
قرنفل افتیمون بسبابه قاقله کبار صندل سرخ مکده ل کوفته و در خرقه بسته با کمی ابریشم خام و بگذارند در آن آب تا ده روز بعد از پس بجوشانند
تا رغش بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند برآن تخم ریحان و تخم بادرنجبویه مکده ۲
وارنش بردارند مفرح حار جهة رفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض
و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است و گرم است در اول و در پوست معتدل و قوتش تا ۳ سال باقیست و شربتش ۲ درم افتیمون اسطوخودوس خبث
بلسان سلیخه هارون قرنفل مکده ۴ ل زرنباد درونج مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید سازج سنبل قاقله کبار قرفه جدوار مکده ۲ م حریر
محرق ۲ م زنجبیل دارفلفل مشک مکده ۲م با عسل کف گرفته بسرشند و حقیر بکوزن اجزا این مفرح را بغیر جدوار و وزن مفرح سهل الوجود یاقوت سرخ
بازباد تی فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره در آثار بعد یل مشاهده نموده است و مسمی مفرح ابریشم کرده و در رفع اقسام مالیخولیا
بشرط مداومت مجربست و تخلف نمیکند مفرح حار کثیر المنافع جهة امراض بارده هر قسمش که باشد و جهة جنون و وسواس و تقویت اعضاء رئیسه
و تفتیح سده بغایت نافعست گرم در سیم و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال اشنه الظفار الطیب دارمشک قرنفل
بالنونه قرفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب مکده مثل نصف اجزا مصطکی زعفران مکده مثل وزن ربع اجزا با عسل بسرشند مفرح زمردی بارد در درجه ۲
حقیر جهة امزجه حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضاء رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است حب الملک گلاب پرورده باشند خشخاش
سفید تخم خرفه کشنیز خشک مکده ۲ ل مغز تخم هندوانه تخم خیار مغز تخم کدو گل مختوم بادام مغسول ابریشم مقرض محرق بهمن پوست نارنج گل گاوزبان
فادزهر معدنی طباشیر مکده ه ل عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ کنجد نیلوفر کبود ده ل زمرد ورق نقره مکده ۲ ل مشک کافور مکدم ۱ ل

حب الصبر

عنبر ال با شیره ترنجبین و شیرخشت و شربت سیب و امثال آن بسرشند و در بعض امزجه مروارید کهربا مرجان مکده ۲ ل ورق طلا و نقره و عنبر
دو ل اضافه نموده اند مفرح بارد جهة امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر کرده و در سیم سرد و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا ۲ ل
خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خرفه ۳ ل طباشیر گل مختوم گل سرخ لسان الثور مکدا ل و نیم عصاره زرشک یک ل با عسل کابلی بسرشند
باب دوم در اقسام حبوب و از اختراع قدماست و منقسم با قسام معاجین است و مسهلاً و اولاً تا دو ۳ ماه قوت باقیست و بعد از آن ضعیف میشود
و مقوی آن مشتمل بر ادویهٔ کبار و ذو اخاصیت باشد مثل افیون دار تا دو سالی و آنچه مشتمل بر ادویهٔ کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف
میشود حب نارمک مسهل و سریع الاثر است جهة تحلیل ریاح و تقویت معده و دفع قولنج و درد معده که از احتباس باشد بغایت مجرب است
بکعدوش یکبار اجابت میکند مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارمشک مکدا ل و یکدانگ سقمونیا مشوی شکر طبرزد ۷ ل حب بنه
جهة استقاء زقی که با حرارت باشد ریوند عصارهٔ غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون شربتش یک م و نیم حب الذهب و این
موسوم است بحب الصبر از ترکیب رئیس الفضلا حسین بن عبدالله بن سینا است جهة حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و تفتیح
سده و عسر النفس و درد پهلو و پشت یا و شدید با صره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و با لجمله مداومت او مغنی از جمیع ادویه و قدر شربتش تا
تا ۲ ل صبر ۲ ل ام هلیله کابلی ده م گل سرخ ه م سقمونیا زعفران مصطکی کثیرا سفید مکده ۳ م عنبر ورق طلا مکده ۲ قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید مکده
۲ قیراط و مؤلف تذکره جهة بلغمیین و صحاب باج عود سنبل الطیب اسارون مکده ۲ م زیاده نموده جهة مفاصل و عرق النسا روشال انها غاریقون
انق تربد انزروت ۲ قرقرها سورنجان مکده ۳ م و جهة صفراویین با اصل نسخه هلیله زرد تفسیح مکده ه م و جهة بخار مرزنجوش کشنیز مکده م و جهة ضعف
جگر طباشیر بدل مرزنجوش و کشنیز و جهة سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم کرده دو بسد کوفته و با گلاب و عرق بید کرفس و رازیانج حب
سازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب با بن ماسویه نافع است جهة امراض دماغی خصوصاً بلغمی و تنقیه دماغ کند و شدید باصره بغرام
ایارج فیقرا ۲ ل هلیله زرد ه م تربد ۴ م افیون ملح هندی مکده ۲ م و نیم غاریقون ۲ م شحم حنظل ام و در صفراویین سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند
و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا ۲ ل حب اصطمخیقون معنی منقی اخلاط بارده است جهة تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع دوار و امراض
سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافع صبر ه ل بسفایج افتیمون مکده ل سقمونیا غاریقون شحم حنظل مکده ۳ ل زعفران سلیخه حب بلسان
ملح هندی عصارهٔ افسنتین اسارون وج عود مصطکی بیخ اذخر زراوند حرج دارچینی مکده یک ل و بعضی وقت ایارج اضافه میکنند و در بعض نسخ
هلیلج و تربد زیاده کرده اند حب النفط منسوب بجالینوس و او قوی الفعل است نافع جهة هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و قولنج و درد
معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو م و در ازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که
تفتیح نوا سیر میکند مؤلف تذکره بر این است که این صحیح است از اول و مصلح او کثیرا و ماء العنب است صبر ۱۰ م هلیلج صفر تخم حرمل افتیمون
صمغ سداب اگر یافت نشود دو چندان اشق جاوشیر مقل ازرق سکبینج شحم حنظل جندبیدستر انزروت مکده ۲ م و در بعض نسخ تربد عود اصل السوس
مکده ۲ م کرده اند اگر افراط بلغم باشد باید کرد و همچنین اگر سودا زیاد باشد افتیمون داخل نماید و اگر علتی در حب النفط اضافه کنند در
صورتیکه مرض باقی باشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب سازند و اگر شیطرج و فلفل و بوزیدان و سورنجان و ایارج مکده م داخل نمایند جهة اوجاع
بارده خصوصاً نقرس و نقرس عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است و مجرب دانسته اند که در دهن نگاه دارند تخم کدو و تخم خربزه تخم
خربزه تخم خیارین تخم خشخاش مکده یکجزو و نشا صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر انیسون بزر کتان مکده
نصف جزو حب سازند پس اگر در سینه خشونت قوی باشد باید اضافه ترید ۴ جزو حلبه ۳ جزو زوفا ۲ جزو نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر با او
نبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم مکده ۳ جزو همه بمثل وزن ادویه تخم بلعاب مرو و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حب سازند و اگر بعصاره کرنب
معجون سازند در تلیین طبیع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد چنگه نافع است جهة امراضی که سوی بر زدمثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء
الحیه و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا دو سال باقیست گرم است در دوم و خشک در اول و شربت او تا یکمثقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلح او
کثیرا و تربد ۱۲ ل و افتیمون ۴ ل صبر زرد ۱۲ ل بسفایج انزروت مکده ۳ ل عصارهٔ افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا مکده ۲ م با آب حب سازند
حب الکندیان الطوال برنگ مقشر هلیله صفر املهٔ ل و نیم ترید ابیض ۳ مثقال فاند مثل ادویه شربتش ۲ م با آب گرم حب قوقایا جهة تنقیهٔ دماغ و امراض بارده

آن غایت مجربست و قوفا لغت یونانی معنی حاذق و سطراس است چون این حب جذب اخلاط از سیخ میکند لهذا مسمی بدین اسم شده
صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه مکد یکجز و شحم حنظل سقمونیا مکد نیم جز حب قوفایا مستعمل ابو ره ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیله زرد هلیله
خوردس مثل ایارج دهل شربت دو حب الشیار این حب شیار از جهه نامند که وقت استعمال او شب است جهه تنقیه سر و طرد از سودا
متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون هلیله خوردس هلیله کابلی مکد یکجز و فیقرا یکجز و نیم عود هندی نیم جز و شربت از آن تا دو حب الشیار نوع
دیگر جهه تنقیه دل و دماغ از سودا و انخار نفس سودا هم رسیده باشد هلیله کابلی افتیمون مکدا جز و فیقرا یکجز و نیم هلیله خوردس دو جز و شحم حنظل یکجز
هود ربع جز و مصطکی عود بلسان مکد نیم جز و محرارسنی مغسول ثلث جز و باب سیب شیرین جهها سازند شربتش از یکدم تا مثقال حب جهه سر
مجربست بار العل و امثال او نوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته شحم کرفس غاریقون ملح هندی با عرق بهار و مثل آن نوشند
حب سازند قدر شربتش الی است حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهه صاحب بواسیر که از اعتدال طبیعت آنرا داشته باشد مجربست
هلیله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله شحم کند نا مکد جز و مقل ازرق جز و مقل نیم کوب کرده در آب
گندنای ناشسته بخیسانند و روز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را بسرشند و حبی بقدر نخودی بسازند و هر روز نهار خلا معده
عدد تا یازده عدد فرو برند و از چیزهای سودا آوری اجتناب نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهه کسیکه در جهه فالج بهم رسانیده
باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسیده باشد مجربست تربد ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان و ج
عاقرقرحا دار فلفل سکبینج جاوشیر مقل ازرق فربیون جندبیدستر ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در آب گندنا حل کرده و با ادویه
بسرشند و حبها سازند شربت دو درم با آب گرم حب الافاویه الکبیر القصیر جهه مره سودا و صفرا و بلغم متولده در معده و غثی که از رو عارض
شود دار چینی قصب الذریره حب بلسان تفاح الاذخر سلیخه قرفه مکد ده اوقیه نیم کوب ساخته بیست و دو رطل آب باران در او تر بخته بیزند
تا نصف باقی ماند بعد از آن صبر سقوطری یک رطل بگیرند و بدین آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه بسرشند تا باقی نماند مگر تفاله از صبر
احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده هر یک زعفران و مصطکی و مر صاف یک اوقیه در او ریخته مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه با آب
خمیر کرده باشند قدر شربت یا آب گرم حب الشیطرج جهه درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده درم صبر هفت درم زنجبیل
خردل ابیض مکد پنج درم فلفل دار فلفل عاقرقرحا مکدا شیطرج هندی ملح هندی وج مکد دو درم فانید سه درم باب کلم حبها سازند شربتش دو درم و نیم تا سه درم با آب
گرم حب الترنج اهلیلج کابلی افتیمون مکد سه درم عصاره غافث عصاره افسنتین مکد دو درم صبر هفت درم با بیکه در آن زرنباد جوشانیده صاف کرده
حبها سازند قدر شربت دو درم تا سه درم حب حلتیت للربع هلیله صفر عصاره غافث دو درم حرف ابیض حلتیت نیم درم باب حبها سازند شربتش یکدرم
با آب گرم حب الشفا جهه اسهال صفرا مخلوط بلغم و زرد آب صبر دو درم افتیمون دو درم سقمونیا سه درم سلیخه سنبل ترب مصطکی زعفران سه درم غاریقون دو درم
حبها تمام باب حب ساخته شربتش درم با آب گرم حب الکبیر از جالینوس جهه امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج اهلیلجات ثلثه مکد پنج درم مقل دو درم
زنجبیل دار چینی پنج درم فقره و فلفل بهار و دو درم شحم کرفس نانخواه و ج سلیخه شیطرج حب بلسان مصطکی غاریقون تکر طربد سه درم صبر سقوطری
و مقل اکوفته در آب کنند تا رابر او پاشیده بکوبند و باقی ادویه را با آنها مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال و نیم با آب نیمگرم وقت
خواب تا دو ماه قبل از استعمال و بعد از وقت استعمال یکروز پرهیز نماید حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراط جهه تنقیه معده از بلغم
و تقویت آن و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید معده را ضعیف میکند نانخواه زیره کرمانی انیسون
هلیله بهو ملح نفطی مصطکی دو درم صبر سقوطری مثل همه باریک قوارج مخمر کرده حبها سازند حبی یکدانگ تا دو دانگ حب الدیدان الطوال و حب القرع
کبیل دارو فلفل ابیض برنج کابلی مقشر قنبیل ملح هندی درمنه ترکی ده تربد قطرمافی دو درم باب بسازند حب المالیخولیا مجرب فیقرا دو درم افتیمون
سه درم حجر الاسود مغسول غاریقون سقمونیا قرنفل بحری دو عدد باب زرشک حب کرده شربتش هر شب یکمثقال حب العرق النسا حقیر تجربه نموده
بسیار سودمند یافته و دانی بگوید که در ساعت نفع میکند و چند نفر از بیماران که یکسال این آزار داشته اند و ممکن نبوده که از جا حرکت نمایند
کسی بدین حب معالجه نموده ام در پنج یا شش روز اطلاق سفره یافته و مجموع شفا یافتند صبر سقوطری هلیله زرد سورنجان مکد درم حبها سازند حب مسهل جهه
تنقیه حمیات دموی صفراوی بسیار نافع است منقول از مقاله کبیر عصاره غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیله زرد گل سرخ مساوی مکد یکجز و صبر دو جز سقمونیا

دو ثلث جز و شربتش یکدرم و نیم تا دو درم با مطبوخ شاهتره و هلیله زرد حب لاجورد جهه اسهال صفرای غلیظ و سودا و بلغم از مخرجات حقیر است
لاجورد غیر مغسول مصطکی گل سرخ پوست هلیله زرد بسفایج پوست هلیله کابلی غاریقون سفید تربد محکوک صبر زرد هلیله خوردس عود قماری سنامکی
تل نیفه افتیمون کثیرا با آب سیب حب ساخته از دو تا سه حب حب جبیال منقول از حکماء هند جهه اخراج بلغم و صفرای محترق و دفع از سودا و
رطوبات غلیظه از عمق بدن موثر و عمل آن بقی و اسهال حب سلاطین مدبر که در دستورات مذکور شد هلیله سیاه از هر یک بحب عدد دهاوی هم
آرد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند بقدر فندق و بعد از کوبیده در دوغ تب حل کرده بر بالا نخود آب و نبات
جرب بخورند حب قرص افعی جهه تقویت باه حب الثعلب خولنجان پنیر مایه شتر اعرابی قرص افعی زنجبیل خردل بیخ کش خرما با گلاب
حب سازند حب نشاط از تالیف ابوی مرحوم هارون سنبل الطیب مصطکی زرنباد حب بوفارز برنج فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا تخم کرفس
دار چینی ریوند قرنفل بسپاسه صمغ عربی با گلاب حب سازند حب نشاط جهه سرفه حار و نزلات و سل و قوت هاضمه و نشاط باه محرورین و
منع اسهال و تعدیل مزاج سودا و نافع از تالیف حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت
با لعاب بهدانه حب سازند و نمک یکدانگ کاهی اضافه میشود حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران بزرالبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو
بیخ لفاح رب السوس نشاسته حب جدوار از تالیف مرحوم ابوی مهیج باه و هاضم و مقوی بدن و مجربست جدوار عود هندی زعفران مصطکی
زرنباد قرنفل صمغ درونج فلفل عاقرقرحا مشک دار چینی با آب نبات حب سازند اگر افیون یکمثقال اضافه نمایند جهه نشاط بدنیست آنکه باه
ضعیف شود حب جدوار از متاخرین انبر مانست جهه تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع جدوار مروارید دار فلفل
تخم بادرنجبویه قرفه فلفل سیاه حفته الثعلب شقاقل تخم بالنگو عود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند
قدر شربتش نیم ل حب علائی جهه سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجربست از جد حقیر علاء الملک کند ر مرصاف زراوند مدحرج افیون
میعه سایله حب سازند از دانگی تا نیم مثقال تناول نمایند و با شربت موافق سریع الاثر است حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجربست تنقیه
از معالجات ایلاقی کند و میعه سایله مر صاف مکد یکدرم افیون ربع درم حبها سازند بقدر یکدانگ حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی که
بانت با شد مجربست تخم رازیانه تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص سازند
و دو ل مطبوخ مناسب سازند حب جهه سماک منی بغایت مجربست دانه تمر هندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست آنرا گرفته یکجز و
مغز آنرا با دو جز و قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند و گویند رفع اثر آنرا خوردن آب لیمو میکند حب بواسیر
که با خون باشد هلیله هندی بلیله امله مکد درم تخم گندنا سه درم سبد کهربا ورع محرق دو درم و نیم مقل ازرق ده درم ادویه را کوفته و مقل را حل نماید با آب
ورق گندنا و ادویه را با او سرشته حبها سازند و شربتش دو درم با آب که آهن تافته در او انداخته باشند حب السعوط منقول از کامل الصناعه
جهه فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد خربق ابیض دو درم صبر شونیز یک درم مر صاف دو درم فربیون اشق دو درم کندش بورق ارمنی مکد دو درم حب زعفران
یکدرم و نیم جاوشیر باب چغندر حبها ساخته بقدر حبه یا دو حبه سعوط نمایند بروغن خیری حب یطیب النکهه و یذهب البخر جوزبوا قاقله قرنفل کافور
قرنفل دار چینی خولنجان مکدام مشک دو دانگ سکر اعیمده سائیده و با گلاب حبها ساخته در دهان نگاه دارند و اگر اراده کنند که معده
از فضول عفنه مفسده پاک شود مخلوط سازند با ندکورات ایارج فیقرا و مساوی همه از کافور وزن نیم شربت سازند شربت یکمثقال حب زیبق
جهه سرعت انزال منی مجربست منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق را با سرکه شد در هاون سائیده تا آنکه منعقد شود مخلوط سازند با دو ل ملح
هندی و ظرف آهنی را سه که پر کرده زیبق را در او بجوشانند و از راحت مسحوق دو ل اندک اندک در او بریخته بدسته هاون بسایند تا منقطع شود پس
در کرباس صافی کرده بیفشرند و آنچه در کرباس مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک او زایل شود و مجموع الحب ساخته در وسطش سوراخی تا شد
ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود و وقتیکه اراده انزال داشته باشد از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساک منی بقوت تمام کند و قوی النفاظ
و مسکر و منوم مشهور حقیر آنرا امور زمره و مستی ساخته و مجربست بوز صد دانه بنج شوکران دو ل بزرالبنج دو ل کوفته و زبیب با آنها مخلوط ساخته
در صد و پنجاه ل آب بجوشانند آنکه آبرا تمامه جذب کند و در وقت ملاحت جهه استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قویتر خواهند بابرگ
شیرازی که ورق انجال است بجوشانند حب بدل جهه درد سر رزین و ضعف معده و جگر نافع و قاطع جاره افیون ستا توده سیاه زنجبیل

حب عنبر

ریوند چینی بقدر نخودی بسازند ... بقدر مزاج ... حب عنبر ... مجرب است ... ساعت ...

مباورید تا دوازده ساعت و چون باب سرد ... بر طرف میشود و چون درد ... نگاه دارند در عرض یکشبانه روز آب ... میشود

بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است ... از ... صاحبقران ... ترتیب نموده ...

نموده بعضی ... آب ... و بعضی ... نرم ... و بعضی ... شده و فی الواقع ... است

اعرابی عنبر ... حب ... بقدر ... حب سازند ... و در عقب او شراب ...

تازه یا آب ... حب ... المزاج زیاده ... میتوانند خورد حب ...

حب

... قاطع خون و مجرب است منقول از کامل الصناعة ... کلنار ...

... کنند ... روغن زیتون بجوشانند ... با آب برگ ... حل کنند

... حب سعال جهت ضیق النفس و سرفه ... سینه و نفث صوت

[illegible]

حب سعال

دافع اسهال

قرص فعی

قرص ... [illegible]

قرص طباشیر ...

قرص ... [illegible]

قرص ... [illegible]

قرص ... [illegible]

قرص افسنتین

[illegible]

شربت قرص الدق جهت دق منقول از شیخ رئیس طباشیر ۴م گل سرخ ۴م گل ارمنی ۴م تخم کدو و تخم خیار تخم خرفه کهربا ۲م بقدر ۲م قرص سازند از شربت
قرص جهت اسهال دموی از تالیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حماض ۲م صمغ عربی نشاسته طباشیر بلعاب بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت
یکمثقال قرص گل صغیر معمول ابوی ره جهت درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجرب است گل سرخ ۲جزو سنبل الطیب ۱ انیسون مکی یکجزو
قرص سازند و قدر شربتش یکمثقال قرص الدق از مرحوم ابوی جهت دق و تب محرقه و مطبقه و اسهال صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده
است تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو و خیارین تخم خرفه مغز دانه به مغز تخم هندوانه رب
سوس بلعاب بزرقطونا قرص سازند قرص جهت بول الدم و بول المدة و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا اکلیل قریشی شادنج مغسول
و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول رب سوس صمغ عربی بادام الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج قدر شربتش تا دوم قرص ایضا جهت امراض
مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار تخم خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بزرالبنج افیون گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش
سفید دم الاخوین قدر شربتش ۳م بنادق البزور جهت درد گرده و مثانه تخم خربزه تخم خیار تخم کدو کثیرین بزرالبنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته
رب سوس خشخاش ابیض ۳م بلعاب بزرقطونا حب بقدر بندقه سازند قرص زرشک منقول از قانون مجرب جهت سده جگر و سپرز که از حرارت
باشد و جهت تبها و امراض معده حاره و بعدیل است زرشک بیدانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی مکد ۳ مصطکی سنبل
الطیب عصاره الغافث مکد ۲ دونت صمغ ریوند زعفران مکد ترنجبین ترنجبین را با آب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند ۲ل باشد اجود
خواهد بود قرص کاکنج جهت حرقت بول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر مکد تخم کرفس افیون
یک م از یک ل و زیاده از آن قدر شربت با شراب بنفشه و قوتش تا دو ل باقیست قرص للفواق کندر آس یابس فودنج ورق الدبا
بزرالنمام صعتر نانخواه م و نیم شربتش یکل و نیم بطبیخ زیره قرص انذابطس طباشیر تخم کاهو تخم خرفه حار کشنیز خشک گل سرخ جلنار
گل ارمنی پنج م کافور نیم م با آب انار ترش بنوشند قدر شربت ۲ل قرص مروارید بحیض مرصاف ۳ ترمس ۵م ورق سداب فودنج
فوه جلنت سکبینج جاوشیر قسط سنبل مکد ۲ با آب سداب قرص سازند قدر شربت ل قرص الورد المسهل للصفراء مطفی للحمیات گل سرخ تخم خیار تخم
کدو رب السوس ۲ سقمونیا کافور ربع م با آب خرفه قرص سازند شربت یکل با یکمثقال شکر قرص ورد نوع دیگر جهت درد معده و ورم
معده گل سرخ سنبل ۱ رب السوس ۴ اکلیل الملک بابونج اذخر ۳ مصطکی کهربا م شربتش یکل با طبیخ افسنتین جهت درد معده و باب عنب الثعلب
جهت ورم آن قرص الخشخاش جهت قروح سینه و شش و تب حاره و درد سینه و زکام گل سرخ صمغ عربی کثیرا رب السوس خشخاش ابیض و اسود ۳ طباشیر
زعفران ۲ دانگ بقدر یکل قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند قرص مبرد از املاء مرحوم حکیم محمد باقر جهت حمیات و عطش و قائم مقام قرص
کافور است مروارید طباشیر ۲ل صندل سرخ و سنبل نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو و تخم هندوانه ۲ نشاسته
کثیرا یکل بزرالبنج ۲ خشخاش سفید ۴ بزرقطونا در آب خیسانیده بعد از آنکه صاف کنند با او قرص سازند و این قرص مالوف طبیعی است که متنفر باشد از
از شربت قرص کافور از رازی جهت علل جگر و گفته است کثیر النفع اقراص است جهت علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر گل سرخ ۵ تخم کدو تخم
کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور یکل بلعاب بزرقطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر بزرالبنج داخل نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه
حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهت سولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ ۴م سرطان محرق ۱م کثیرا طباشیر شادنج
مغسول ۵م ریشه انجبار بدل کننده باشاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجرب است خشخاش سفید و سیاه زعفران تیز حمله
نموده رب السوس ۳م با بلسان الحمل قرص سازند بقدر ۲م با شربت انار شیرین بیاشامند قرص گل کبیر جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه
دعو گل سرخ ۱ عصاره غافث عصاره افسنتین ۳ مصطکی ۲ و نیم سنبل هارون عود اذخر مکد ۳ شربت ۲م بماء البزور و ترنجبین قرص کهربا از نجیب
الدین جهت حبس خون از هر موضعی که باشد مجرب است و آنچه سرخی در تحت هر یک نوشته شده با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه گل مختوم
گل قبرسی موافق کامل است کهربا تخم خرفه سفید تخم حماض شاخ کوهی سوخته پوست تخم مرغ گل ارمنی صمغ بوداده تخم کشنیز جلغوزه مکد
ودع محرق جلنار ۲ بزرالبنج لک مغسول طباشیر کثیرا نشاسته مصطکی بوداده زعفران افیون اسک ۳م شربت یکل با رب جهت نفث الدم
و با شراب خشخاش جهت قروح امعاء قرص شادنج منقول از تذکره که بهتر از اقراص کهربا و قاطع خون جمیع اعضا و تجفیف قروح و دافع نقابای

قرص جهت اسهال
قرص گل صغیر
قرص الدق
بنادق
قرص زرشک
قرص کاکنج
قرص انذابطس
قرص الورد المسهل للصفراء
قرص الخشخاش
قرص کافور
قرص گل کبیر
قرص کهربا

آنتک بغایت مفید است و جهت تبهای مرکبه و اسهال دموی مجرب کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید مکد ۵ل کهربا مرجان تخم خرفه مکد ۵ل
طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی مکد ۳ل ودع سوخته بزرالبنج شادنج مکد ۲ل قدر شربت
یکل است و بدل شادنج مقناطیس محرق مغسول است قرص زرشک منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت استسقاء و تجربه رسیده زرشک بیدانه
رب سوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب وناس لک مغسول عصاره افسنتین هارون فقاح اذخر تخم شاهتره
تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند قرص گلنار جهت اسهال مرار رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی
عفص خرنوب نبطی کزمازج کندر گلنار رساوت افیون صمغ عربی مکد نیم جزو تا ۱م قرص سازند قرص شادنج از مخترعات حقیر است جهت دق و سل و قطع
سیلان خون هر عضو بالطبع و اسهال مرار و تبهای دموی و صفراوی حار مجرب است گل سرخ تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته طباشیر
طین ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی مکد ۴ل سرطان سوخته ۱ل کثیرا رب سوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار شاخ گاو کوهی سوخته مکد ۲ل بزرالبنج
افیون زعفران مکد یکل بلعاب بزرقطونا قرص کنند قدر شربتش یکل قرص کهربا جهت حمی نفقه و تبهای کهنه مجرب است گل سرخ رب السوس
شاهتره سنبل الطیب مصطکی کهربا افیون قرص سازند قرص جهت تبهای مرکبه گل سرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی عصاره غافث
افسنتین طباشیر شربتش تا دوم با گلقند و طبیخ رازیانه قرص للاستسقاء الحار منقول از مختار و مجربست عصاره زرشک با زرشک گل سرخ ۴ تخم
خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند مکد سنبل الطیب نیم م بقدر الذمی ساخته با ۴ل آب کاسنی و بلعاب عنب الثعلب
و ده م سکنجبین و ده درم مغز خیار شنبر استعمال نماید قرص مسهل از تالیف حقیر در امراض حاره و تبهای گرم و مرکبه و رفع قولنج ثفلی بغایت نافعست
و سریع العمل و بیغائله و بهترین تمام قرصهای مسهله است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا کشنیز
خشک مصطکی افیون مکد ۱ل حب الملوک را با کثیرا و افیون و مصطکی سائیده دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از سقمونیا است قرص مروارید از تالیف
حقیر جهت تب دائمی و دق و سهر و رفع اسهال نافع است و بغایت مجرب است طباشیر گل سرخ گل ارمنی تخم کدو مغز تخم خیار صندل سفید تخم
خرفه مروارید کهربا عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ با آب سوده سرشته قرص سازند و یکمثقال نیم با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ
باید داد و در بعضی موارد سرطان محرق اضافه باید نمود و جهت تبرید کافور و زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطبا جهت امراض حاره و یا
یبوست طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کثیرا مصطکی محموده نبوی تخم کاسنی تخم کدو تخم خرفه با آب ترنجبین قرص سازند قرص قاطع
از تالیف حقیر جهت اسهال دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ
کثیرا زعفران افیون تخم مورد انجبار شاخ گاو کوهی سوخته گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کنار مازو تخم حماض دم الاخوین با آب زرشک قرص سازند
و یکل را در هر مرضی با ادویه موافقه مرض بدهند قرص طحال از تالیف ابوی ره جهت ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است گل سرخ زرشک
تخم خیارین تخم خرفه ریوند طباشیر لک مغسول عصاره غافث نیم کافور عصاره افسنتین زعفران قرة العین طرفا سنبل الطیب یکل
با سکنجبین و آب کاسنی با آب بید معصور با آب شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع او بطلمیوس است و دعوت کوکبی میکرده و پیوسته
ملبس بلباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر در این تسمیه
طلق را کوکب الارض مینامند و جزء اعظم این قرص است و معتدل الحرارت و یابس است در اول جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه
و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد جهت درد گوش و قرحه امعاء و مثانه و سرفه و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغ
و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا ۲ل و منقول از تذکره است و آنچه سرخی او زآن نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است دوقوسیا یک
تخم کرفس افیون بزرالبنج میعه سایله مکد ۵ جندبیدستر سیسالیوس سنبل پوست بیخ لفاح گل مختوم مرصافی سنبله طلق محلوب مکد ۵ و در بعضی نسخه
خشخاش ۴ و در بعضی نسخ مصطکی طباشیر قند زعفران ملتیت مکد ۱ جهت قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخه کافور یکم و بعضی افیون ۱ل جهت قطع
خون و حرقه بول اضافه کرده اند قرص گلنار منقول از تذکره جهت تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعیکه باشد نافع است و گویند
در تجفیف قروح با قیلاد قدسیه که معروفست بحب فرنگی نفع عجیبی میکند شرط زیاده مازو و بعضی پوست انار گل سرخ اقاقیا مازو مکد ۵
افیون گل مختوم سنبله صمغ مکد ۴ کثیرا افیون مکد ۱ با آب گرم استعمال نمایند و قدر شربت از نیم ل ۲ل قرص باسلیقون جهت زحیر و مغص و اسهال

قرص زرشک
قرص گلنار
قرص شادنج
قرص کهربا
قرص للاستسقاء الحار
قرص مسهل
قرص مروارید
قرص بنفشه
قرص قاطع
قرص طحال
قرص کوکب
قرص گلنار
قرص باسلیقون

مفرط و قروح امعاء و نزف الدم و اسهال دموی و دفع هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه درونج رومی انیسون سنبل الطیب سنجه
قرص ریوند افیون با شراب ریحانی یا قائم مقام او قرص سازند و شربتش تا نیم مثقال قرص ریوند منسوب بشیخ الرئیس و قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب
جهة یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و اسهال مزمنه و عسر البول و سوء الهضم و سموم و درد اکثر منافع مثل قرص کوکب است
و از اسرار مکتومه است و قوتش تا ۴ سال باقی میماند ماش که مغسول که تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین یکد
۳ ک و اگر مریض را درد سر کهنه باشد فلفل مصطکی زیر بدرا اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با تقصا حد بخار باشد کشنیز
خشک بجای زبد و اگر با بت و قبض طبعیت باشد اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه یکد ۲ ل و اگر عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه کنند قدر
قرص گل قابض شربت یک مثقال قرص گل قابض جهة سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از ابلاقی گل سرخ تخم حماض بو دره صمغ عربی کثیرا نشسته بو داده
بالعاب بزرقطونا قرص سازند قرص یونه جهة سوء مزاج جگر و اسهال کهنه دموی بغایت آزموده است یونه چینی عصارهٔ زرشک تخم کاسنی
قرص اندرون بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص سازند و با آب بارتنگ بنوشند قرص اندرون از تالیف ماهیست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهة
بقایای نار فارسی و نشک و قروح مزمنه و اهل روم او را حب میسازند و اهل فرنگ آرد گندم ۵ ل زیبق ۲ ل و هر یک از افیون و عنبر و مشک ۱ م
اضافه نمایند و در استعمال او شرطست تنقیهٔ بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از ۴ روز استعمال نمایند دو دو ل او را اندر ۳ روز
قرص زردی شاولنمایند زراوند مدحرج ۲ ل کندر عفص یکد ۱ ل شب یمانی مرصاف یکد ۴ ل قلقدیس یک ل با گلاب قرص سازند قرص زردی در ضماد لف مذکور است
قرص سفرا از جملهٔ ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات و اوائل قدم تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافته سفوف بوکی
گویند مخترع او بقراط شاگرد اسقلیبوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلا جایز نه نشسته اند مگر آنکه لطیف و سریع النفوذ
سفوف ارسطو و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارطاطالیس و سفوف اسکندر مانند معده را قوت دهد و گونه را فرح دارد
و وسواس و فراموشی را ببرد و جهة هضم طعام و بوی دهان خوش کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهة بخار و دفع عرق فاسد و بد بوی ذکر
فرفهٔ ساذج نارقیصر نافع و این سفوف را ارسطو جهة اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندریه نیز گویند و قوتش تا ۲ سال است فرفه ساذج نارقیصر که آن معرب تاکیر بعت
هندیست آن رازی رومی قسطی از هو فاریقون است عود هندی اسارون مصطکی هلیله کابلی قرنجمشک ناریشک زیرهٔ کرمانی دار چینی
قرنفل دار فلفل زنجبیل قرنفل ناردانک جوزبوا قاقله کافور یکد جزو مشک عنبر یکد نیم جزو شکر مثل جمیع آن پیش از طعام و بعد از طعام
سفوف جهة اسهال از یک م تا ۳ م شاولنمایند سفوف جهة اسهال از مجربات بوی اده اطفال و غیر اطفال را نیز نافع حب الرمان بو داده را بسیار نرم
صلایه کنند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گل سرخ گل ارمنی سفوف کنند و با اطفال نیم الصباح و نیم الشب با شربت به یا
سفوف بلوط شربت سیب ترش بدهند سفوف بلوط منقول از منصوری جهة تقطر البول و سلس البول مجربست بلوط مقشر بو داده کندر کشنیز خشک گل ارمنی
صمغ عربی سفوف سازند بقدر ۱ م صبح و ۱ م شام و اگر با تقطر و سلس قرحه نیز شده باشد که مریض هر چه بیاشامد زود دفع شود باید که با ماء
سفوف دیگر الشعیر و بزرقطونا بیاشامند و غذا آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند سفوف دیگر جهة سلس البول مجرب بلوط کشنیز خشک بریان
عرق السوس لسان الثور تخم خرفه افیون سنبل الطیب طباشیر مصطکی زرورد بعد کوبیده ریخته شش همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر ۳ ل سفوف
جهة اسهال صفراوی مزمنه و بواسیری و نوصیری حاره بغایت مجربست از تالیف حقیر گل ارمنی ناردان بو داده دانه انگور که از سرکه بیرون کرده
باشند و بو داده هر یک ۵ ل سماق بیدانه گل سرخ صمغ عربی بو داده یکد ۳ ل طباشیر گل مختوم یا دخستان یکد ۲ ل مصطکی عود قماری یکد ۱ ل
سفوف الطین قدر شربت ۲ ل با رب مناسبه سفوف دیگر جهة اسهال بواسیری مجربست تواح خطائی نیم م نیلوفر یک م سفوف الطین جهة سحج و اسهال
صفراوی بزرقطونا تخم مرو تخم ریحان ناشسته صمغ عربی گل ارمنی یکد جزو صمغ عربی و گل ارمنی ناشسته را مکوب ساخته و بزورا با تش نرمی بو داده
سفوف حب الرمان مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت به یا رب آس بنوشند سفوف حب الرمان جهة اسهالی که از ضعف
معده و امعاء میکنند ناردان بو داده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه خیسانیده بو داده آرد نخود آرد سنجد کشنیز خشک بو داده خرنوب
سفوف مقلیاثا نبطی خرنوب شامی یکد جزو سک ۱ م یک ربع جزو نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف مقلیاثا جهة اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سرد
معده و مغص و بواسیر نافعست عرف بو داده یک رطل و نیم زیرهٔ کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده بو داده نیم رطل تخم کتان

تخم کتان

سفوف خرنوب کنند نانخواه نبطی یکد ربع رطل مصطکی یک اوقیه و نیم هلیله سیاه بو داده ذیت یکد ربع رطل نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف خرنوب جهة اسهال
و سستی معده خرنوب نبطی را دانه بیرون کرده زیرهٔ کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک نموده را سماق تخم مورد آرد نخود بلوط کشنیز خشک
سفوف زرشک بو داده مصطکی یکد جزو نیم کوب ساخته استعمال نمایند سفوف زرشک جهة تقویت معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب رمان
سفوف بزور بو داده زرشک بو داده آرد نخود یکد ۲ م شکر طبرزد ۳ م کوفته سفوف سازند سفوف بزور جهة باد و نفخ گرو با انیسون زیرهٔ کرمانی قاقله کبار قرو
سفوف حوامل نانخواه تخم کرفس ۳ م قاقله صغار قرنفل زنجبیل فلفل ۲ دانگ شکر ۳ م شربتش ۲ م سفوف للحوامل جهة رفع اشتها ادویه در وقت حمل و تقویت
معده و اشتهاء طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد تخم کرفس ۲ م نانخواه کندر ۳ م جند بیدستر نیم زیرهٔ کرمانی ۲ م سفوف سازند سفوف
سفوف دیگر جهة حوامل بسیار نافع است و جوارش آسمنیز گویند کبجد مقشر زیرهٔ کرمانی زنجبیل ۱ م فلفل فلفل ۱ م دار چینی ۲ م هیل قاقله ۳ م شکر طبرزد
یکرطل سفوف للاسهال منقول از حنین جهة ضعف معده که با اسهال باشد تب ربع و اشتهای طعام زیرهٔ کرمانی و کمون نبطی که یکشبانه
روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک شده و بو داده باشند یکد ۳ م آرد نخود آرد سنجد آرد ناردان ۳ م قرص طراثیث ۱ م رب ۳ م عود هندی مثله
بیرون و سیع بنجه شربتش ۲ م با سیب ترش صبح و شام سفوف للفواق جهة فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس حب البلسان
سفوف للفواق سعد زیرهٔ کرمانی بالسویه سفوف ساخته شربتش یک ل با آب نیم گرم سفوف لوجع الکبد جهة درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند لک مغسول ۳ م طباشیر
سفوف وجع الکبد ۲ م گل سرخ ۳ م تخم کاسنی تخم کشوث یکد ۲ م سفوف ساخته قدر شربت دو م با نیم مثقال سلیمانی و چهار اوقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند
سفوف سورنجان سفوف سورنجان صغیر مجربست جهة نقرس و عرق النساء سورنجان شکر سلیمانی ۵ م زعفران یکدانگ بقدر یکدرم با آب سرد استعمال نمایند سفوف
سفوف قطع دم البواسیر لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات بقراط عجیب الفعل است جوز محرق یکجزو زردهٔ تخم مرغ سوخته یکجزو کندر بو داده ۳ جزو مجموع را
سفوف مقلیاثا سائیده ۲ ل با شربت سیب یا آب مارپاس ناشتا استعمال نمایند سفوف مقلیاثا از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعاء مجربست هلیله
سیاه و آمله و بلیله با روغن زیت برشته کرده یکد ۵ م زیرهٔ کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشکده حب الرشاد بو داده یکد ۷ م تخم
کرفس انیسون در سرکه خیسانیده خشکده بو داده یکد ۴ م مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب یکد ۲ م سعد ۳ م صبح و شام ۲ م استعمال
سفوف للحفظ نمایند سفوف للحفظ جهة تنقیه و تقویت دماغ و شقیقه آواز از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزیه و زایل کردن نسیان نافع است
کندر مصطکی دار چینی دار فلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت ۲ تا ۲ ل با آب گرم و در تابستان
یکروز میان نمایند و یکروز نه سفوف از تالیف حقیر جهة حرقت بول و مزمن که با حرکت باشد و با تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است
جهة ورود منی و در امراض مذکوره چند مرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده بلوط بو داده ۲ گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم حماض بو داده کندر
ذکر بقدر ۲ ل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوفیکه در انواع اسهال با سحج و مغص و حرارت باشد
سفوف للخفقان نافع است تخم خطمی تخم خبازی یکد ۵ م نشسته صمغ عربی یکد ۱ م کوبیده نمک بو داده ۲ ل با اشربه مناسبه بنوشند سفوف للخفقان البارد
از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر منقولست نعناع کهربا بریان کرده شب یمانی بریان کرده یکد ۳ زراوند مدحرج زرنباد درونج نیم مروارید ۱ م شکر ۳ م شربتش
سفوف سورنجان کبیر ۲ م با طبیخ افسنتین سفوف سورنجان کبیر جهة مفاصل و عرق النساء مجربست سورنجان مقشر ۱ م سنا مکی ۷ م مغز بادام ۲ م پوست هلیله زرد ۳ م
سفوف جهة قطع سیلان منی زعفران نیم م قند سفید ۲ م سقمونیا مشوی ۱ م و اگر مادهٔ بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد ۵ م کنند شربتش ۲ ل با آب سرد سفوف جهة قطع سیلان منی
و مذی مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم پنج انگشت ۳ م سعد شاهبانج ۲ م کلنار یکدرم شربتش ۳ م ایضاً در قطع مذی و ودی بی عدیل است و جفت
سفوف جهة قطع شهوت جماع نار فارسی و انگشت بلوط ۲ جزو کندر یکجزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز ۲ ل مداومت کنند سفوف جهة قطع شهوت جماع
سفوف سودا از زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت یکد جزو نیلوفر ۲ جزو شربتش ۳ م با آب تخم خرفه سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند
از خطا مرحوم آبوی پوست هلیله کابلی و سیاه یکد ۵ غاریقون ۳ بسفایج ۴ افتیمون ۳ گل گاوزبان اسطوخودوس نمک یک ل لاجورد مغسول
سفوف جهة سپرز حجر ارمنی سیاه شربتش ۲ ل سفوف جهة سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است نوفای خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب سیاه
تخم بنجنکشت تخم سداب بالسویه ۲ م با سکنجبین ناشتا ناشتا و لنمایند سفوف جهة سپرز مجربست و تا کهنه زایل میکند منقول از تذکره مرجان نوشته
سفوف مجرب یک م کثیرا دانگ بنوشند و به سپرز سکر او عرق بهار و مرجان ۲ دانگ تا کهنه مداومت نمایند مجربست سفوف مجرب جهة حرقت

البول

البول و دفع جبن بول مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید تخم کشته کثیرا رب السوس بزرالبنج سفید قند مساوی
همه را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف عرق النساء و نقرس منقول از محمد بن زکریا که مجرب است جهت دفع نقرس بارده و
وردم مفاصل بارده که بالکلیه قلع میکند ناخواه اهل ورق سداب خشک تخم کرفس تخم رازیانه دو تولکه جز و قوه بادام تلخ سنبل قسط ملوز زراوند
مدحرج یکه نیم جزو هر روز بعد روم استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوفات تا چهار ساعت چیزی میل نکنند

سفوف سرطان

از ماکول و مشروب بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند بقدر ۲ ل سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابو بکر نند سرطانات نهریه و قطع کنند
سرها و پاها و اورا دکمش از نکافه چند بار بآب خاکستر زده نک بشویند تا پاک شود و بعد از آن بآب گرم شسته تری ورا دفع کنند و در کوزه
گل اندوده که گذشته و در تنور معتدل انداخته یکشبانه روز بعد از آنکه سوخته آتش خوب کوفته ۲ ده درم آنرا از صمغ عربی و طین قبرسی خشخاش

سفوف

سیاه و سفید هم کثیرا ۳ درم کوفته سفوف سازند و قدر شربت ۲ ل سفوف جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابو بخشت
اهلیلج ۳ درم کوفته و بجر ریخته و هفت روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند ۵ م طباشیر ۴ م کشنیز خشک ۲ م قدر شربت ال ب ساده یا آب

سفوف سیاه

سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سیاه جهت عرق النساء و از مجربات قدماست مکی ۱ م سورنجان ۵ م شیطرج هندی ۳ م زعفران نیم م قدر شربت
سه م با سه م شکر سفوف که منی بسیار آورد و تقویت اعضاء رئیسه میکند و فوائد بسیار دارد عنبر اشهب ۲ م بنفشه خشک دو جزو کثیرا نیم جزو مجموع را

سفوف مجرب

در یکروز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافع است و سفوف مجرب جهت اسهال خون و بلغم دار طباشیر زرشک صمغ عربی گلنار گل سرخ مکه رونماس
۳ م زعفران اردول را با رب به بنوشند و اگر قرص سازند بهتر است سفوف جهت درد پشت و درد بول و منی و تقویت انعاظ و سستی آلات

سفوف جهت درد پشت

بول و شاک مجرب از حکماء هندوستان و از ترجمه با هر نقل شده نوفل ۲ ل نیم صلایه نموده در بغال پاک اندک بوده بند و در حین
و نیم را بستور کوفته و بیخته اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته تا چهار بیضه در زرده تخم مرغ آنکه معجون شود آمیخته مغز پسته ۲ ل و نیم بادام
۲ ل نیم را کوفته بر آن نثار کرده مجموع آنرا در یکروز تناول نمایند سفوف از تالیف حقیر جهت بیرون و دل و سرفه که بابت باشد و جهت تلیین طبع

سفوف

و منع نزلات حاره مجربست قدر شربت ۲ ل تا ۳ ل اقلیمیا ۲ م کثیرا ۴ م نشاسته ۳ م صمغ عربی ۴ م تخم خطمی ۳ م مغز کدو ۴ م مغز تخم هندوانه ۴ م رب
السوس ۴ م خشخاش سفید ۲ م مغز دانه ۴ م مغز بادام ۴ م طباشیر ۴ م مغز تخم خیار ۴ م سرطان محرق ۴ م عصاره لحیه التیس گلنار ۲ م اقاقیا ۲ م گل ارمنی ۴ م سفوف بخور

سفوف جهت بواسیر

از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده و بسیار و تقویت هاضمه و دفع ذخیره بخارات بغایت نافع است ناخواه تخم کرفس بانسوبه بانیسون و قند
سفوف کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال کراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز ۳ ل بانیده سبوس

سفوف قابض

تا ۳ روز زیاده بر آن و اگر با اسهال ساده نباشد شاید پوست خشخاش که شل غبار سائیده باشند از ۱ ل تا ۲ ل از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند
بستور سفوف جهت جوع کلبی که از فساد معده و قریب باستسقاء و اشتهای اشیاء ردیه حفت البلوط ۲ م افیون ۳ م بزر بیدانجیر سیاه و کابلی آمله

سفوف جهت جوع کلبی

سفوف کرده ۳ ل با آب آهن داغ کرده یا با شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهت درد سر که با حرارت باشد از ابو

سفوف جهت درد سر

مرحوم گل سرخ بار کبر که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند زرشک بیدانه بو داده بوره ارمنی اسفولو قندرون ۲ اگر نباشد بیخ
کبر تخم کرفس ۲ ل کنند مره اطریفل غاریقون ۳ ل تا ۴ مثقال و نیم تا ۲ یا شیر تشبیه با ماء الجبن یا آب چوب کز یا سکنجبین بنوشند سفوف
جهت ریاح بواسیر و درد سر آن موافق کامل و تلخیص البیان هلیله سیاه و بلیله و آمله مکه با روغن زیتون چرب کرده نیم کنند تا بو داده حب

سفوف جهت ریاح

الرشاد بو داده ناخواه مکه ۱ م حرمل ۷ م هلیله ۱۷ م اهل مغز دانه زرد آلو مکه مصطکی جوز بوا مکه از شرنش ۲ ل با آب گرم سفوف لا سهال الصبیان
از مجربات مرحوم ابو زره خشخاش حب الآس کند سعد بانسوبه کوفته با شیر مرضعه بنوشند بابت شخم در اشربه در بوب و اصع اوغیا غورس
است با اعتقاد اودر تفتیح سده و امراض حاره و بارده و اقسام او بهتر از سایر تراکیب است و بعضی اعتقاد دارند که زود فاسد میشود و سریع
الاستحاله است و قول هر دو عجیب است چه امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس میفرماید که از حکما فرس است و یونانیین
رسیده و شربه بدستور جوب و اقسام میباشد قدما بحسب ده و زمان و اختلاف استعمال آن در امراض مختلف شش قسم و سکنجبین را بهر او دوست
داشتند قسم منحصر ساخته اند و ظاهر اکثر ترکیب اشربه موافق و امراض مختلفه منحصر نمیتوانند بود و مزاج شربه زیاده از حال باقی نمیماند و شرط تربیت
آنستکه هر چه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن او با دو وزن آن آب بجوشانند تا نصف آید پس

صاف نمایند و هر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ریواج و امثال او را افشرده آب آنرا بگیرند و هر چه گیاه و برگ خشک باشد یکشبانه روز خیسانند
بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله تخمها و شاخها باشد زیاده از یکشبانه روز خیسانند و هر چه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب آنرا بگیرند
و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدریکه مقصود باشد بقوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن اندازند
تا اثر داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شکر طیست که شیرینی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون
بعضی پرحمض مزه او ها تغییر یافته و با طبیع جگر مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد منجذب میکند و از طبیعت
منقود دواگر کمتر باشد جذاب و بجیب الوقع میشود و دافال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید در طبع مزاج هر یک از شیرینی او با اتحه شربت جایز نیست
ملاحظه نموده موافق قصد مخلوط کرده و هر گاه علتی در اعضا تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در
استعمال آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات است استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است
هرگاه اجزا مساوی باشد مایل بسردی خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و حمیات حاره و امراض سپرز و جگر مفید است و اگر
سرد و تر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه کنند سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب انگوری مساوی
باشد معتدل است سکنجبین عسلی که سرکه و عسل بانسوبه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده و شهای مرکبات نافع
سکنجبین سفرجلی جهت تقویت معده و جگر حار و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بانسوبه ۲ جزو
سرکه و قند ا جزو بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر است سکنجبین اصولی جهت حمیات و سده با عطش و ملا معده
از بلغم غلیظ مرده رطل آب شیرین تقدریکه مدتی سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه مکه و قیه تخم کرفس رازیانه انیسون مکه ۲
وقیه در سرکه مزبور یکشبانه روز خیسانیده و با آتش هموار بپزند تا ادویه را کم شود پس از آتش گرفته صاف نموده بریزند بهر جزئی از این مطبوخ دو جز
از شکر بریزند تا بقوام آید و اگر خواهند زعفران داخل کنند ۳ م زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او در میان و بنیدازند و در او
صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن استعمال نمایند افتیمون ۱۰ م اسطوخودوس تخم کاسنی مکه ۷ م تخم کرفس ۲ م تخم خیار ۱۰ م بیخ کاسنی
۱۰ م بیخ رازیانه ۳ م ادویه را با سرکه نو دل و آب نیم دل جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر مکه و جوش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند
و با دو ویست بنجاه ل قند بقوام آورند سکنجبین بزوری معتدل جهت تبهای کهنه و ضعف جگر و صفراوی محی و استسقاء حار نافع است تخم رازیانه تخم
کشوث انیسون گل سرخ تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند
تا نصف شود و با شکر بقوام آورند سکنجبین انجدانی از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب و جهت امراض سپرز بعد تعدیل انجدان انسون
کرده شب در سرکه و آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری بقوام آورند و هر روز ده ل را
با آب شاهتره یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد کاسنی و امثال آن استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض
جگر و سودای رقیق و سده و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و سورت تشنگی مصلح تخم کاهو طباشیر مصطکی و انیسون مکه ل با زاء هر یک رطل
شربت ادویه مذکوره را بوزن مذبور گرفته در میان شربت بیندازند تا بجوشد طریق آنستکه پنج رطل آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را
چهار دفعه بریزند و هر دفعه یکرطل آب بپزد پس آنرا صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا آنکه از این آب ربع بماند و اگر قویتر خواهند کل را
پنج یا شش رطل میتوان کرد و شیخ الرئیس باده بر پنج را منع نموده پس بهموزن او آب صاف و شکر بقوام آورند و قدر شربت از ۵ ل تا ۳۰ ل است باج
و اگر بانصف وزن او سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولیست شربت ورد قابض جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ انقاع داده را
بیک دفعه در ده رطل آب بجوشانند تا ربع رسد و صاف نموده با هموزن او شکر بقوام آورند و اگر قویتر خواهند بازاء هر یکرطل آن هر یک از مصطکی و تخم ورد
و صندل سفید و آرد کنار و کشنیز خشک و طباشیر ال ندیار چه بسته در آن بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است اگر اجزاء حاره قابضه
با ایها اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند جلاب جهت تبهای تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای
حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین طبع و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهت اورام حشاء مفید است شکر سفید
یکجز و آب باران ۳ جزو عرق بیدمشک ۲ جزو گلاب ۲ جزو بقوام آورند و اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک ۲ جزو

کنند نوعی دیگر منقول از کامل و قانون شکر یکجزو و آب باران ۲ جزو و گلاب بقوام آورند شربت به بمو جهت تقویت باصره و تسکین تشنگی و معده (شربت لیمو)
و جگر حار نافع است آب به شیرین ۲ جزو آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع را بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبهٔ صفرا و ضعف معده و قی صفراوی
و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا نصف رسد و با پنج رطل شکر بقوام آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین (شربت بنفشه)
غلیان خون نافع است و طبیعت ملین است ۳ رطل بنفشهٔ تازه را بدستور شربت ۳ دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا ربع برسد و با ۳ رطل شکر
بقوام آورند و اگر شکره رطل کنند تلیین قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یکرطل و را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر (شربت نیلوفر)
موافق نسخهٔ کامل جهت تبهای حاره و التهاب و سرفه و تقویت دل و حشا نافع است و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف سایر شربتهای شیرین
طریق ساختن او مثل شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو یا یکجزو شکر بقوام آورند شربت شراب منقول از کامل الصناعه جهت ضعف (شراب سرد؟)
معده و جگر و اسهال و قی و غشیان و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آبش را بفشرند و دو رطل از آن گرفته و از شراب ممهوری یکرطل و نقل یا
یکشبانه روز در رو بخیسانند و بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا نصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی
یکدرم ۳م قاقله و صغار و دارچینی زعفران غیر مسحوق یکدرم در پارچه بسته در آن بجوشانند و اگر دو دانگ مشک داخل نمایند بهتر باشد بود شراب الخندریقون (شراب الخندریقون)
جهت برودت معده و نفخ و وجع و درد حشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته ۳ من شراب کهنهٔ ریحانی یا ممهور ده من زنجبیل قاقله و صغار
و کبار نیم درم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درم زعفران ام دار فلفل یکدانگ و نیم غیر زعفران با قیرا ایکوبیده ساخته بیندازند در شراب و عسل و در سایه ۳ روز بگذارند
و هر روز یکبار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم مشک سحق نموده بیندازند شراب مفرح المطلیس جهت ضعف معده و جگر و سپرز و فساد مزاج (شراب مفرح المطلیس)
بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از مرض اصل السوس اسطوخودوس نیم ل تخم رازیانه فلفل یکدرم سلیخه ۴م چوب سائیده با شش صد
و شصت ل شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی که سر آن بسته سرش فراخ کرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نماید شربت (شربت حرمل)
حرمل جهت صرع مجرب و رافع درد سر و سرفه و ضیق النفس و سرفهٔ رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان بی‌بدیل است یکرطل اسپند را
کوبیده در ۲ رطل آب انگور بجوشانند تا ربع رسد و هر روز از آن یا پانزده ل تا بیست ل تا ۲ روز بنوشند جهت اعاده حمل زنانیکه در وقت که حامله شده
باشند و بعد از آن ۳ روز این شربت را بنوشند تخلف در حمل میکند شربت نعناع جهت تحریک اشتها بمرتبه مؤثر است که صبر نتوان (شربت نعناع)
کرد و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و سرد است و چون برابر معاجین با هم بنوشند در سرعت اثر بی‌بدیل است آب نعناع افشرده ۲ رطل و آب خرد ل
سرخ ۲ ل شب یلانی ال نرم سائیده با نود ل خمیر مایه را در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده باشهد ل عسل بقوام آورند
شربت بدل خمر یکجزو خمیر مایه را کوبیده با آب انار شیرین و مثال آن بسرشند در جمیع افعال قائم مقام خمر و از اسرار است شربت اسطوخودوس جهت (شربت بدل شربت اسطوخودوس)
تقویت دماغ بارد و معده بارده اسطوخودوس زوفای خشک فاوانیا پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان تخم رزیانه تخم کرفس کل سرخ بیستان
بادرنجبویه کاشم مویز منقی اذخر افتیمون ترید محکوک بیخ سوسن آسمانجونی اصل السوس همه را بپزند و صاف کنند و بریزند براو و صد و پنجاه ل
عسل و مثل او قند بقوام آورند بادیانج قرنفل دارچینی سنبل الطیب زنجبیل سنبل الطیب قسط رومی مصطکی را در خرقه بسته بیندازند با بجوشد و صاف
کنند و قدر شربت سه روزه ل تا پانزده مثقال شراب ریحانی از جملهٔ اقسام خمر است و در هند کور شد شراب اللیمو که مؤلف شفاء الاقسام (شراب ریحانی شراب لیمو)
دانسته ذکر کرده اند و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض طحال و مواد سودا
و رفع تشنگی و کثرت عرق و بیاری سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع اخلاط غلیظ و قاطع خلط لزج و نیز بجهت ترشی و بسیار باشد منضج عصب
و مورث سعال یابس و ضعف باه و مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهت تقویت معده و رفع بخارات دماغ و خیالات
انفع است و هرچه با آب به باشند جهت تقویت معده و دل و رفع خفقان مجرب استاد و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند جهت ربود
سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه انفع است طریق ساختن آنکه شکر سفید را
سائیده در قدح سه چون باب لیمو ترکرده و روی قدح را بکرباس پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده و مثل شراب
صاف نموده بآتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و لف آنرا بگیرند و آب لیمو تدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر ۲
اوقیه یا چهار اوقیه آب لیمو تشفه نمایند و ملعقه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تنقیه کنند و منفع آنکه با آب نعناع تازه تنقیه

کنند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکر ترنجبین ترتیب کنند و یا نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تنقیه
نمایند شربت انار ساده و شربت سیب ساده و مثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آنها او قند (شربت انار و سیب و مانند آنها)
یا عسل یا دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قاطع اسهال صفراوی و رو
نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال الذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع
و از توت سفید جهت امراض آلات نفس و ضعف باصره و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات به دماغ و
اسهال و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و امعاء و رفع حدت صفرا و سماق و سایر میوهای ترش قاطع قابض و مقوی حشا و مسکن
حرارتند و شربت میوهای شیرین بدستور اما هرگاه غلبهٔ صفرا باشد مستحیل باو میشود شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاره دل بغایت (شربت ترنج)
آزموده است ترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم او نماند پس بازا هر یکعدد ترنج هفتاد و چهل مثقال قند اضافه نمایند بقوام
آورند شربت زوفا نافع است جهت اوجاع سینه و سرفهٔ کهنه و نزله و در شرای نفس و صلابت معده و سده مویز منقی ۲۰م عناب سپستان
انجیر خشک بیخ سوس اصل السوس یکدرم ۲۰م بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک یکدام بهدانه افتیمون تخم رازیانه یکده م جو مقشر
مغز تخم خیارین تخم کدو و خربزه مغز پسته مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان یکدرم ۳م اجزا را مکوب کرده بجوشانند
و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل کنند نوعی دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان یکده ل انجیر زرد
۲ عدد عناب سپستان یکدم ۲ عدد فرسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن یکدرم ۳ ل حلبه ۴ مویز بیدانه ۲ ل تخم رازیانه یکدم ۲ ل جوشانیده و آب
او را با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهت تقویت دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است گل گاوزبان ۴ ل بادرنجبویه ۲ ل جوشانند
آب او را با دویست مثقال شکر بقوام آورند شربت انجبار جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضا ظاهر و باطن و رحم و التیام تفرق اتصال (شربت انجبار)
که در سینه و مثل آن رسد ریشهٔ انجبار ۲ ل خرنوب شامی ۲ ل صندل سرخ و سفید سوهان کرده تخم مورد ۲ ل جوشانیده با یکرطل شکر بقوام آورند
شربت دینار از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را بکدینار طلا بیع میکرده اند لهذا مسمی به دینار شده جهت تبها و عفونت اخلاط و اخراج
اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر و زنگ بیدانه تخم کاسنی مکنال عود بیخ سوسن یکدرم ۳ ل تخم کشوث گل بابونه کرده
قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران فودنج یکدرم ۳ ادویه را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی و اگر جهت خفقان باشد در آب
رازیانه و بهتر آنکه ۳ روز در میان آب بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بیدانه با سویه یکده ل جوشانیده
باشند و بازا هر یکرطل آب دو ال ریوند و نیم ل ساذج اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند
شربت خشخاش نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع لذع سینه و سرفه و درد سر و سرسام و سهر و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و چون
با شربت ورد مکرر ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویت قوتها میکند و قدر شربتش ۲ ل و قوتش تا ۲ سال باقی میماند
خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده یا پوست او را عجیده مکوب کنند و تخم را نرم سایند و باده مثل آن از آب باران بجوشانند تا ثلث رسد
و با مثل آن شکر بقوام آورند شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخهٔ اصول التراکیب مؤلف او غرابادین نسخه را غلط میدانند جهت سینه (شربت عناب)
و سعال بدن و تسکین تشنگی و اطفاء حرارت خون و آبله و تبهای نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش دو ماه باقی است عناب یکرطل کشنیز خشک
عدس بیخ کاسنی یکدرم دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شکر بقوام آورند شراب العنصل سکنجبین عنصلی (شراب العنصل)
نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است یا
عنصل ابیض طری نیم با کارد چوبین ریزه کرده و با پانزده رطل سرکه بآتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازا هر رطلی یکرطل و نیم شکر اضافه
کرده بقوام آورده کف بگیرند و این آلت و جمعی از فضلا این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زرده خشک
بودنه نعناع هر یک ۲ ل فلفل ۲ ل تخم جرجیر کاشم یکدرم ۲ ل و نیم فودنج مانا دولیسا ابیسل ساذج هندی ۳ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند زیرا
صورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض مزمنه بارده بغایت نافع است شربت عنصل نوعی دیگر که مخترع حکیم ثابت است جهت سرفهٔ کهنه و ضیق (شربت عنصل)
النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده اعضا و تقویت معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است پیاز عنصل زوفای خشک اصل السوس

کاوزبان پرسیاوشان اصلوخودوس غاریقون سفید مکه ۱۰ ل نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن عود قرحه نانخواه ۳ ل در صد و پنجاه ل سرکه و چهار صد و پنجاه ل آب دو شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۱۲ مثقال شکر بقوام آورند هر روز ازو ۱۲ ل با آب طبیخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند

شراب الکبر

شراب الکبر و شربت کاکنج نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع ادویه جهت جذب آبله و بادسرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط و نیکو کردن بوی دهان بغایت موثر است چوب کاکنج مکوب کرده شاخ بادیان تخم کرفس و پوست بیخ آن تمر هندی عناب ۱۰ دانه بیرون کرده مکه رطل گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب لک … چوب پاک کرده مکه ۴ م صندل سرخ و سفید مکدام یکشبانه روز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب نار ترش و آب انار شیرین مکه رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود و یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام عسل گردد و از سر آتش بردارند آشنه کافور زعفران مکه ۳ م در روغن حل کنند قدر شربتش از ۲ ل تا ۷ ل و نیم است و جهت اطفال یک ل

شراب اترجی

شراب اترجی موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ پنجاه عدد در رطل شراب صاف کهنه جمهوری بقدر ۲ قسط که هر قسطی صد و پنجاه ل است ۱۱ روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه ل عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی … ترنج ترتیب میدهند و بعضی یک رطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه ل آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف کرده با یکرطل عسل بقوام میاورند

شربت جعده

شربت جعده از اختراع حقیر جهت ادرار فرسودن حیض و بول و دفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده مجرب است مشکطرامشیع جعده حرمل قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار مکه ۳ ل اهیل تخم کرفس رازیانه رومی تخم کاسنی انیسون فطراسالیون دقیق مکه ۲ ل مویز بیدانه انجیر زرد مکه ۱۰ ل در یکمن تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه ل شکر بقوام آورند و هر روز ۵ ل آنرا با آب مدرات حیض و بول بنوشند و هر گاه طبع مایل باشد با گلسرخ و محموده مشوی و غاریقون بیاشامند

شراب اسطوخودوس(?)

شراب … از اقسام بهترست جهت امراض بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزیه چهار هزار ل آب انگور صاف را با آتش نرم جوشانیده کف بگیرند و هزار ل عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد ابهل قاقله کبار قرنفل دار فلفل مکه ۸ م نرم سائیده در پارچه بسته در اول مطبخ بیندازند تا آخر جوش و بعد از سرد شدن پارچه را فشرده بیندازند و ۶ م زعفران در او حل کرده در شیشه ها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا ۴۰ روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قویتر میگردد

شراب افسنتین

شراب افسنتین کبیر موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است افسنتین رومی ۲۰ ل غاریقون مثل آن گلسرخ ۸ ل صبر زرد ۲ ل … مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی هر یک ل نعناع اصل السوس ۳ ل بیخ کرفس بیخ رازیانه ۲ ل فودنه زعفران مکه یکرطل و نیم در ۸ رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتواند بود نوعی دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از رطوبت باشد و سوء الهضم بغایت آزموده است افسنتین گلسرخ … ترید ۴ ل غاریقون ۴ ل سنبل الطیب ۲ ل در چهار صد ل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و ۲ ل بقوام آورند و اگر ترید را ۸ ل و سنبل را ۴ ل کنند قویتر خواهد بود حقیر مکرر تجربه نموده نوعی دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافعست افسنتین ۲ ل گل سرخ ۴ ل تمر هندی ۱۰ ل ترنجبین ۲ ل جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع بکثرت تجربه است

شربت ابریشم

شربت ابریشم جهت تقویت دل و اعضاء رئیسه و دفع خفقان بارد و توحش و وسواس سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق نسخه قدماء ابریشم خام که عبارت از فیلات نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است ۳۰ ل را دو یکشبانه روز در یکهزار و پانصد مثقال آبیکه آهن تافته چند بار در او انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را فشرده بیرون آورند ۵۰ ل گل کاوزبان ۵۰ ل بادرنجبویه علیحده در ۳ رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سیصد ل شکر بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا مکه ۱ ل و نیم ورق نقره مروارید مصطکی مکه ۲ ل حل کنند در آن و بعضی بجای فیله حریر کرده اند و اگر فیله کنند باید شگافته و کرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله بجوشند

دیگر

شربت ابریشم که متاخرین موافق مرحوم مغفور حکیم محمد باقر … و دفع سواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت موثر است ابریشم حریر ۲ ل ۳ … در عرق کاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب مکه یکمن تبریز که ششصد ل باشد با آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب به …

مکه ۲ ل بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوزبوا بسباسه زعفران مکه دانه هیل قرنفل عود … هندی مکه ۱ ل و نیم دارچینی ۲ ل همه را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند و بعد از آن که آبها بربع رسد ادویه و ابریشم را فشرده … کرده با عسل شکر سفید و ۲ ل عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا مکه ۱ ل و ورق نقره ۲ ل مشک نیم ل در آن حل کنند و اگر قویتر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود سنبل صندل … مکه نیم ل کوفته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست ل و عسل را ۲۰۰ ل کنند و زعفران را نجوشانند بلکه بعد از قوام در او حل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود

شربت فواکه معتدل

شربت فواکه معتدل معمول متاخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت ناقهین و ضعف الاحشا نافع است آب انار ترش و شیرین و آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین مکه یکجزو آب غوره … آب زرشک مکه نیم جزو با ثلث ابها شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند و آن انسب است و اگر آب انگور را علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولیست

شربت فواکه شیرین

شربت فواکه شیرین جهت تقویت احشا و ناقهین و صاحبان یبوست طبع و جهت صاحب سعال و سرفه موافق است آب میوهای شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند شربت فواکه ترش قابض تر از فواکه شیرین است در رفع عطش او و صاحب سعال را موافق نیست و عمل او بدستور سابق است که از میوهای ترش ترتیب میدهند و هر یک ازین اشربه را موافق حال هر شخصی تقویت بادویه مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه در پارچه بسته در آن بجوشانند

شربت غوره ترش

شربت غوره ترش معمول متاخرین و مقوی معده و اعضاء رئیسه و جهت رفع غثیان و قی … هاضمه و بخارات … نافع است آب سیب ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو مکه ۱۰ ل با ۱۲ ل قند بقوام آورند و عود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه ساذج مشک عنبر ورق طلا ورق نقره در آن حل کنند

شربت تریاقی

شربت تریاقی که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجربست منقول از تذکره آب زرشک آب سیب شیرین هر یک ۳ ل آب لیمو آب ترنج مکه ۱۰ ل با ثلث او شکر بقوام آورند و مروارید … باب ترنج حل کرده باشند ۱ ل اضافه نمایند در وقت … امراض قائم مقام تریاق فاروق است

شربت هندی

شربت هندی منقول از ترجمه … جهت … کرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و … دائره و گزیدن هوام و درد کمر و درد مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد رازیانه هر یک ۵ ل یکشبانه روز در ۳ وزن او آب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد و بعد از آن صاف نمایند و باشیره گلسرخ تازه ۲ ل و قند سفید ۶ ل بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و ۵ ل ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و ۵ ل روغن گاو … نموده در آن حل کنند و از آن تا ۲ ل استعمال نمایند

شربت صندل

شربت صندل جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار ۲ ل صندل سفید را مکوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت در آب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یکرطل شکر بقوام آورند و اگر قابضتر خواهند یک اوقیه ناردان ترش را در آن خیسانیده صاف نماید و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین صندل سرخ و سفید … کنند و او قابضتر میشود

شربت اجاص

شربت اجاص منقول از زاد جهت دوار و تبهای حاره دیرمان نافع و مسهل صفرا است آلوی بخارا در آب خیسانیده بجوشانند تا ظاهر شود پس صاف نموده شکر بقدریکه خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود

شربت تمر هندی

شربت تمر هندی بدستور شربت اجاص است

شربت مورد

شربت مورد جهت سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام نوبه و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعاء نافع است تخم مورد را با … مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و مکوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن او شکر بقوام آورند

شربت قابض

شربت قابض از تالیف … جهت اسهال و زلق الامعاء مجربست خصوصا هر گاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب مکه یکرطل گرفته ۲ ل تخم مورد در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی … مکه ۲ ل در پارچه بسته در آن بجوشانند

شربت مسهل

شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تنقیه سده و امراض سوداوی بغایت نافعست و بهترین مسهلاتست گل سرخ سنا مکی مکه ۵ ل شغثه ۲ ل تربد سفید غاریقون افسنتین رومی مکه ۵ ل تخم کشوث اصلوخودوس مصطکی مکه ۲ ل سنبل الطیب ۱ ل عناب سپستان هر یک ۳۰ عدد

درجم

معمول است بکرند صاف نموده بجوشانند تا بربع رسد و بعد صد و پنجاه ل ترنجبین و شکر بان صاف بقوام آورند و از ده ل تا ۱۰ ل استعمال نمایند
شربت کثوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد و مفتح سدد و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است
تخم کثوث ده ل بادیانه تخم کاسنی گل کثوث تخم خیارین تخم خربزه کرفس مکد ۲ ل پوست بیخ کاسنی بیخ بادیانه گل سرخ انیسون مکد ۱ ل
جوشانده بعد ل شکر یا با شربت بقوام آورند و تا ده ل با شربتهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و مثال آن بنوشند شربت
و بنار معمول متاخرین جهت امراض جگر دسته ما ما بیقا و تبها آنکه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کثوث
بجره ضاب نیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند نوع دیگر که جهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی
زرشک بیدانه صندل سفید لک مغسول امیرباریس تخم کثوث گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب بخیسانند پس جوشانیده صاف
نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی تر میگردد شربت غوره جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و
دردهای گرم و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت اشتها [illegible] مفید است دو رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف رسد یکشب
روز دیگر با ۲ ل قرنفل بجوشانند تا بوی آن برآید و با رطلی شکر بقوام آورند شراب اسلوبه از تالیف ما است مقوی معده و رافع خفقان
و منافع او در امراض بارده نهایت ندارد پوست ترنج رطلی درماجور یک وقیه قرنفل ۲ ل عود ال مکوب کرده در پنج رطل شراب ۲۴ شبانه روز
بخیسانند و با ۳ رطل شکر سفید و ۲ ل مصطکی و نیم ل زعفران و ۲ دانگ مشک بجوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند
اسبیه جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش دو رطل
آب سیب ترش یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد و اگر با یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود کف بگیرند عود زعفران مصطکی بسباسه
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل [illegible] ساییده اضافه نمایند ماء العسل جهت امراض بارده عصبانی و دماغی نافع
منضج بلغم غلیظ و مفتح سدد است یک جزو عسل صاف را با شش جزو آب باران بجوشانند تا بقوام سکنجبین برسد و بازاء هر یک رطل عسل ۲ م فلفل را
کوبیده در پارچه بسته [illegible] بجوشانند شراب العسل جهت معده و جگر سرد و امراض عصبی نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب سنبل الطیب و مصطکی
و دارچینی و قاقله و عود هیل و جوزبوا و دارفلفل و قرنفل یکدرم ل بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند رب به [illegible]
آب انگور که مقصود باشد چندان جوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن ده بقدر از شربه و اگر در بعضی شربتها اضافه کنند باید قدر قلیل باشد
رب جوز جهت رفع قی و مزمزه و جهت خناق و درد گلو بسیار نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث آن بماند و بمثل آن
عسل و مثل آن بجوشانند تا ثلث بماند و کوفته مر صاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه کنند و اگر ساده [illegible] رب نیز
دهند شبث فقط کافیست خشخاش از تالیف قدماست جهت نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده
یکشبانه روز در ده صد ل آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه ل شکر یا عسل یا شلث بقوام آورند که بطرق
لعوق گردد اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیه التیس مکدم کوفته و بیخته مخلوط کنند باب ششم در مربیات که ایجاب نامند و صفت
بعضی از حلویات مربای ثقاقل مهیج و مسمن بدن و مقوی اعصاب و شکر است ثقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب [illegible]
صاف کرده که بقدری نمک داشته باشد که زبان را بگزد یکشبانه روز بخیسانند و باب بجوشانند یا باب بشویند تا اثر آب نمک نماند بعد از آن
در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل بقوام آورده ثقاقل را با عسل چند جوش دهند [illegible] و عسل آنقدر باید که ثقاقل را بپوشاند
و باین دستور است مربای کدو و پوست هندوانه و زردک و مثال او و اگر قوی تر خواهند جهت باه در مربای ثقاقل و زردک بازاء هر صد ل دارچینی
زنجبیل قرنفل اسل جوزبوا مکد ۲ ل مشک یکدانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است و جهت نیکو کردن بوی دهان موثر
مربای به در منافع مثل او است در تقویت معده قوی تر مربای بالنک جهت سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصا چون با پوست بیرون
آورده عسل و شکر را از آب و بقوام آورند و بعد از آن جرم هر یکرا با آن چندان بجوشانند که رطوبت آبی جرم هیچ نماند مربای نارنج و
لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل نافع پوست بیرون هر یکرا خراشیده یا دانه کش اولها را بیرون آورند و در آب بجوشانند
تا تلخی که داشته باشند زایل شود و نرم گردد پس با عسل و شکر بدستوری که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند

شربت کثوث — شربت بزوری — شربت غوره — شراب اسلوبه — اسبیه — رب به — رب جوز — باب ششم — مربای ثقاقل — مربای کدو — مربای سیب — مربای به — مربای بالنک — مربای نارنج

بیز

جهت تقویت باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معدهٔ بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است زنجبیل ۱۰ درم در آب بخیسانند
و خشک کرده با آب و اندکی عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته چندان بریزند که آنرا بپوشاند و بگذارند تا مزاج بگیرد
مربای هلیله مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح و بواسیر و سودائیکه از احتراق بلغم
هم رسیده باشد نافعست صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب بقدریکه او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بر آن ریزند
و هر سه روز یکبار آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که آنرا بپوشاند و با یک کف جو مقشر چندان
بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک نمایند و با سیخی ده سوراخ هر عدد را کرده عسل کف
گرفته بقدر فرو رفتن آن در ظرفی کنند و ۳ روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چون جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از
آب برداشته بود در آن نمانده است بعد از آن با عسل کف گرفته بقدریکه او را بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند که قوی تر گردد
بازاء هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای ثقاقل مذکور شد یک وقیه اضافه نمایند و ورد مربای عسلی او را بفارسی گل انگبین نامند و معرب آن
جلنجبین و شکری او را بفارسی گل شکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین سکری و قوت گل انگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقیست و عسلی در آخر
دویم گرم و خشک و شکری در اول دویم گرم و در سیوم معتدل او هر دو مقوی دماغ است و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود
بخارات به دماغ و عسلی جهت سرد دین و فضول بارده افق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و تنقیه سینه و گرده و مثانه و عسر البول و بارج
آن زیره جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت اوجاع
و استسقا و استرخاء و ابتداء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او را جهت محرورین و یابس المزاج افق جهت ابتداء وسواس و جنون نافعست و چون گلقند را
با مثل او سطوخودوس با تربد و از مربای ثقاقل بنصف گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازاله ربو کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر
و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سدد مجرب میدانند و چون با تمر هندی بجوشانند جهت ازاله سدد بغایت مفید است و هر دو قسم را چون بجوشانند
و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد مکرر است و گویند مضر جگر است و سورت تشنگی و مصلح او خشخاش و قدر شربتش در طبخ تا ۴۰ ل
و از جرمش عال است و طبیخ او باید با مثل از آب باشد تا ثلث رسد و مضر بودن جگر بخلاف قیاس و تجربه است صفت آن گل سرخ تازه را تخم
و اقماع پاک کرده بدست چندان بیفشارند که خوب درهم شود و با قند بسایند و تا ۳ روز هر روز صبح و شام بر هم زنند و بعد از آن
تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر و گل مساوی باشد و عسلی را باید بوزن گل عسل کف گرفته
اضافه نموده در آفتاب گذاشت مربای زردک جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقا و ضعف
باه مفید است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا با آب زردک جوشیده بقوام رسد پس بازاء هر صد ل
از این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل اسل جوزبوا دار کبابه مکد نیم ل بنفشه مربا بفارسی خیرو بنفشه
نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و الات تنفس و تبهای حار و حرقت البول و نزلات نافع است
بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند و اگر شکر کمی کند
قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبیکه در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانند
با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از ده ل تا ده ل است و اگر گل به و بید مشک و سایر گلها را بدستور مربا سازند
هر یکرا منافع خاصیت که در اصل انجیر مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته بدستور مربای بالنک ترتیب دهند بغایت
مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض مزمنه بارده مفید مربای جوز جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت معده و تقویت جگر
نافع است گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست
بیرون کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از ۳ روز ملاحظه کنند هر گاه رطوبت گردکان [illegible] عسل تازه بدستور بجوشانند
مربای بادام که جهت خشونت سینه و سرفه نافعست بدستور مربای جوز ترتیب دهند بعضی بادام تازه را در روغن تازه بجوشانند شربت
کرده باشند با عسل و بعد از ۳ روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند اما اقسام حلوا از آرد و روغن [illegible] غلیظ و دیر هضم

مربای هلیله — ورد مربای عسلی — مربای زردک — بنفشه مربا — مربای پسته — مربای جوز — مربای بادام — اقسام حلوا

میشد

میباشد و مولد صفرا است و سودا و بسته جمیع اعضاء در محرورین و آنچه بی آرد در روغن باشد الطف است و قریب العمل پنجه ازاو ترتیب دهند
و تفصیل مجموع، و مفید است و اکتفا بعضی کرده میشود که دستور مفید باشد جهت ساختن عنبر مذکور حلوای شکرپاره مولد خون متین و ملین سینه
و موافق سودایی از بلغم مسکون شده باشد کرد حلوای گزنجبین مایل با عتدال و لطیفترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و سوت
مبع نافع و سریع الانحدار است سه جزو گزنجبین صاف کرده با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بر او زده کف
بگیرند و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف چوبه بر آن ریزند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون ندکی او را سرد کرده باشند
باندک حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بوزرده و بادام چینی و شال و بقدر حاجت اضافه نماید حلوای سوهان موافق مبرودین و کثیرالغذا
و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافع است گندم را در آب خیسانیده بخیسانند که نم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب
بگذارند و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند با نصف یا مساوی او آرد
گندم مخلوط نمایند و آب بر آن بجوش آورده اندک اندک ریخته و بر هم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن
طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگور بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان
بجوشانند که روغن جذب کرده شروع به دفع کردن نماید و بعد از آن مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوزبوا
و زعفران و فلفل از هر یک قدری اضافه نمایند که بذائقه موافق آید ترحلوای آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه‌ها و
ترتیب اعضاء و جهت سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و چند
انگه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره
بدستور نافع و سرد تر از قسم سابق است تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن بدستور اضافه نماید حلوای
بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره
برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران داخل
کنند و اگر در آن و در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترک ملاء چینی خواهد بود حلوای سیب به که مقوی معده و جگر و مولد
خلط صالح و معتدل الکیفیت اند هر یک از آنها را اگر خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته
بو زرده بقدر حاجت مخلوط نمایند حلوای نارنج و حلوای بالنگ مشیر گویند بهترین حلویات و مقوی احشاء و موافق محرورین پوست نارنج
خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورند
و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بو داده باد مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو
یا آب ریچ کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ
زرد کرا مهر آنچه بدستور عمل آمده در تقویت باه نیز دو قبل تر از حلوای سیب و نارنج است طریق بو دادن مغز پسته و بادام جهت حلویات
آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و بسرعت بر هم زنند که مغزها نسوزد و بعد بر دارد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند فالوده
معرب از پالوده است از حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که مایل
بشیرینی گردد چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد پس در مسقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کنند و با شربت قند و عسل و
هیل بحسب امزجه استعمال نمایند فرنی کثیر الغذاء و مسمن بدن و مقوی کرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و
طبع نافع است و مضر جگر ضعیف و درد معده سرد و بطیء الهضم است آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که چرا شود و شکر بقدر
حاجت اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود صفت حلوای مشهور برنج در بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذاء و لطیف و موافق اکثر امزجه
و جهت ناقهین و ضعف احشاء مفید است و بهترین حلویات است برنج کوبیده اندک بو داده را در پاتیل کرده و قند سفید را در اندکی آب
حل نموده با مجموع آب و گلاب و عرق بید مشک در پاتیل کرده با تش نرم بجوشانند تا بقوام آید بوده شود دستور باب ششم در لعوقات
لعوق ما بین معجون و شربت است که در قوام انکشت پیچ گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات نفس است بتدریج

اترود و در حین مرور بحلق و قصبه ریه رسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است اما در قرابادین یونانیین احدی مشاهده
ننموده و از آنچه معجون حب القطن نامیده اند دلیل اختراع لعوق میشود که از جالینوس باشد لعوق طباشیر منقول از کامل جهت سرفه و تب
دق و سل صمغ عربی فاقله کبار مکدی ل نشاسته کثیرا مکدی ل طباشیر ع ل نبات سفید ب ل مغز تخم خیار حب صنوبر کبار مکدی ل نرم سائیده
بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه با عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند بسرشند و با شیر الاغ استعمال نمایند نسخه
دیگر جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید مکدی ل مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مکدی ل طباشیر ع ل
تخم خیارزه تخم خطمی مکدی ل نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگور یا شیر ترنجبین بقدر حاجت لعوق نمایند و حقیر این ادویه را
اضافه نموده نفع یافته کثیرا ل نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگور رب سوس کیسج مغز تخم هندوانه لعوق
صبیان جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشند رب سوس کثیرا صمغ عربی فانید مکدی ل مغز دانه به ا ل
با روغن بادام و جلاب لعوق سازند لعوق صنوبر که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی
بغایت آزموده است و بعد یل حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده و شیره گرفته با دوشاب انگور یا عسل شهد بجوشانند تا غلیظ
و مساوی حلبه مغز حلقوزه مقشر کنند بعد از آن بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند لعوق خشخاش از مجربات
ابوی ره جهت نزلات بعد یل است تخم خطمی بهیدانه اصل السوس را در دو بیست و پنجاه آب خیسانیده و روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد باصد
و ده ل نبات بقوام آورند خشخاش سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کثیرا نرم صلایه نموده مخلوط کنند لعوق حلبه جهت ضیق النفس و ربو
و سعال یبسی بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه جو مقشر بهیدانه کل کاوزبان جوشانیده اب ورا با عسل ل بقوام آورند و مغز تخم کدو
مغز حلقوزه تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و ل آنرا با ماء الشعیر بنوشند لعوق الحرمل جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی بعد یل است تخم کتان
حرمل بانسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق حب الصنوبر جهت بحوحت و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات بوعلی زه مغز دانه
به مغز حلقوزه حلبه تخم کتان با عسل و یا دوشاب انگور لعوق کنند لعوق انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دوشاب انگور بقوام
آورند مغز حلقوزه مغز پسته بادام تلخ مغز تخم الجزره رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه به حب القلقل نرم سائیده روغن بادام تلخ چرب کرده
لعوق سازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهن و امثال آن بغایت نافع است لعوق عنصل جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت
مفید است فراسیون پیاز عنصل مشوی بیخ سوسن کبود با عسل لعوق کنند و یا اینکه هاشا یا فودنج جبلی یا پرسیاوشان جوشانیده باشند استعمال نمایند
لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج و رئه و صفراوی بسیار مؤثر است بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنج
ل عسل خیارشنبر و ده ل روغن بادام شیرین بقوام آورده ده ل بنفشه سائیده اضافه نمایند و از ده ل تا ده ل استعمال نمایند لعوق خیار
شنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع و بدستور جهت سرفه و نزلات مفید فلوس خیارشنبر نبات سفید را در اندر آب حل کرده
صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند و کثیرا صمغ فارسی که صمغ آلو باشد آرد باقلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش که سداول
اطباست جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به با جلاب لعوق کنند
لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و ربو و بلغم لزج بسیار مؤثر است رازیانه خشک انیسون رازیانه پرسیاوشان
اصل سوس بیخ سوسن کبود قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر زرد سفید تخم کتان در آب بقدر وزن ادویه بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف
نموده با مثل او عسل بقوام آورند و علک البطم را با نیم رادریا و حل کنند لعوق حب القطن جالینوسی که در تقویت باه بعد یل است در
معاجین مذکور شد لعوق کرنب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و ریه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربتش
ل و موقش اعمال با قیمت آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند فشرده بجوشانند تا بنصف رسد با دو چندان شکر بقوام آورند
و بازاده هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی کندر صمغ عربی کثیرا ریوند چینی ده م در آن حل کنند لعوق الورد منقول از جامع امین الدوله جهت سهال حاره
و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و درد سوء و درد سینه و سل و سرفه مفید است گل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید و جمیع
گل مختوم و گل ارمنی بدل او گل سفید که غیشان میگرده و بسیار مجرب یافته است طباشیر زعفران رب سوس سائیده با دوشاب انگور

لعوق ماوستانی جهة تقویت معده و دفع ضیق نفس مجرب داستاد منقول از جامع مذکور گل سرخ ۱۰ال آرد سنجد پوست بیرون پسته
باردان زرشک بیدانه سماق نعناع تخم مورد در ۳ رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب حونه و آب به ترهندی
و شیرکه و شکر سفید بقوام آورند باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات اما مطبوخات مشتملست
بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و غیر آن که در طریق طبخ باشد و بر مسهلات و شرط آنکه بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته
باشد مثل بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف آن باشد در اواخر جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده
مذکور شده و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تنضیج و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سودا و بین و صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاج
بحسب مزاج هر شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنابراین نسخه چند بجهة دستور توانند بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم غلیظ مویز
بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث پرسیاوشان عناب سپستان پوست بیخ کرفس گل بابونه بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره
زوفای خشک املهٔ مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده کلقند آفتابی ترنجبین شیرخشت که در آن حل و صاف کرده با
بنوشند و باید که قدر آب … باشد که بربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلوی بخارا پوست بیخ کاسنی … عنب الثعلب پرسیاوشان
شاهتره خشک شکوفهٔ غافث عناب سپستان املهٔ مقشر تخم خیار تخم کاسنی … گاوزبان گل سرخ در … آب بجوشانند تا ربع آید و با ترنجبین
و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد روناس خشک اصل السوس شکاعی بادآورد آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی
عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با کلقند آفتابی و سکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا و بلغم در منضج
سودا سنا مکی پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افتیمون بسفایج تمرهندی تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه
نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد غیر مغسول شحم حنظل ملح نفطی استعمال نمایند در اسهال سودای صفراوی پوست هلیلهٔ زرد
با تمرهندی بنفشه افتیمون سنا مکی مجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرای بلغمی ریوند چینی
سنا مکی هلیلهٔ زرد کابلی و تربد خراشیده تمرهندی آلوی بخارا قنطوریون دقیق افسنتین رومی گل سرخ فقاح اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام
غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین بن اسحق جهة زن صاحب سودا فرموده هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی بسفایج
با ۳ رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنا مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و آلوی بخارا تمرهندی مویز بیدانه
با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده … از آب صاف کرده اول و پانزده … شکر سفید بنوشند مطبوخ خیارشنبر جهة
اخراج اخلاط حاره منقول از کامل هلیلهٔ زرد آلوی بخارا عناب مویز بیدانه تمرهندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در ۳ رطل آب بجوشانند تا رطلی آب بماند
و فلوس خیارشنبر از … تا … با روغن بادام شیرین اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون و غاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافع
است هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه و پوست هلیلهٔ املهٔ مقشر مویز بیدانه آلوی بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد
سفید محکوک … رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون …
در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را در عسل سرشته باشند و بجهة صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهة
اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل کنند نوع دیگر که قویتر است از جامع امین الدوله هلیلهٔ کابلی و سیاه و بلیله املهٔ مقشر آلوی بخارا تمرهندی
پاک کرده از لیف و دانه مویز بیدانه سنا مکی گل سرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفهٔ او خوبست شکاعی بادآورد اسطوخودوس کاذروکما
کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه سادج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم ریحان انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه تربد محکوک در ۶ رطل آب
بجوشانند تا ربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن لکن افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر …
ملح نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید محمودا کوبیده در آن حل کنند و بمکرر بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیلهٔ زرد
داخل مطبوخ و محموده نیز اضافه محلول نمایند مطبوخ … جهة … ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس
محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خیارین تخم خطمی روناس خشک بیخ … حلبه در ۴ رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده هر روزه … رطل
با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا

و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت … نافع است بسفایج مقشر دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون
مورد بنجان سفید … ادویه آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد
انجیر زرد کشیر روغن بادام پرسیاوشان مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظ باشد با ضعف معده گل کلقند بیفزاید مطبوخ بسفایج جهة
درد معده و ریاح و بواسیر و صرع و مالیخولیا و امراض سوداوی بی عدیل است هر روز از ۳ … تا ۵ … از آن خیسانیده بجوشانند و صاف آن را با فلوس خیارشنبر و روغن
بادام بنوشند مطبوخ … در رفع درد معدهٔ بارده مجربست هر روز از یکمثقال تا ۲ … آن او را جوشانیده با نبات بنوشند اما نقوعات
و شرط آنکه در آب بسیار گرم بقدر یکه ادویه را بپوشاند بخیسانند و در فصول در آفتاب گذاشته شب در زیر سقف باشد بعد از آن بسیار فشرده صاف
نمایند و بعضی را تا ۳ شبانه روز خیسانیده تا قوت ادویه به آب برگردد و مخصوص به محرورین و فضول حاره است نقوع مبرد جهة بقایای امراض
حاره و تبهائیکه بقیه آن در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از کامل آلوی بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمرهندی منقی از دانه
و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک ۳ روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل آن را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع
آفتاب بنوشند و اگر پس از آن به ۳ ساعت صبر زرد را با مصطکی … کرده با ۳ رطل آب گرم ۳ روز بدستور مقرر بخیسانند
پس صاف نموده هر روز ربع رطل آن با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل آن بردارند … اضافه نکنند اولی است نوع دیگر جهة درد
و سدد و صرع و تقویت معده و رفع اخلاط غلیظه مفیدست هلیله کابلی بلیله املهٔ مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب قرنفل
حب بلسان نعناع مرماحوز قاقله کبار گل سرخ در دو رطل آب بعد از ۳ روز هر روز قریب بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند
تا ربع رسد و صاف نمایند هر روز … بنوشند اولی است نوع دیگر محمد بن زکریا گوید که تجربه نموده ام جهة امراض معده …
افسنتین عود بلسان اسرج عود مصطکی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نماید صبر هندی در آن حل نموده بقدر یک اوقیه بنوشند
نقوع … ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه … تخم کرفس انیسون رازیانه … کوب کرده
… رطل آب ۳ شبانه روز خیسانیده روزی … با یکمثقال روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهة فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر
امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر … تخم کرفس
انیسون رازیانه … مصطکی سنبل الطیب جنطیانا فقاح اذخر … و نیم حب بلسان اسارون … عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان
نانخواه … مویز بیدانه … در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده هر روز … با روغن بادام شیرین و تلخ و روغن بید
انجیر و مانند اینها که بجهة امراض مذکوره مناسب است بنوشند نوع دیگر جهة سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقاء و تبهای
کهن نافع است پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه اذخر فقاح مصطکی سنبل الطیب فوة الصبغ لک پاک کرده عود بلسان شکاعی بادآورد
گیاه غافث پوست بیخ کبر … کمافیطوس افسنتین گل سرخ انجیر زرد مویز بیدانه در ۶ رطل آب بجوشانند تا ربع رسد
پس ۳ حصه کرده هر روز … را با روغن بادام شیرین و تلخ و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند نوع دیگر جهة نقرس و درد رگ و مفاصل
که از برودت باشد بغایت مجربست پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون دقیق شیطرج نانخواه انیسون بوزیدان …
در ۳ رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و روزی یک اوقیه با یک … روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد
با روغن کلکلانج استعمال نمایند ماء … که در منع ادرار عرق مجربست کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید … با … آب
بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده روزی ۵ … بنوشند ماء الاصول مجرب … جهة ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه
انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب … سادج هندی قنطوریون دقیق و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه
با ۴ رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس ۳ حصه کرده هر روز یک حصه را بالعوقات مناسبه بنوشند منقیات را شرط آنست که مکرر قی کنند که
عادت شود و در خلا معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن است و اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن منقی یکساعت سکنجبین ترش تناول نمایند
و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزیکه تقویت معده کنند بیاشامند و اگر مراد قی مرهٔ صفرا باشد سکنجبین
تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد ارقی باید نمود منقی مرهٔ سودا و مرهٔ صفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافع است کنگر زد تخم …

تیز کرده تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح هندی تخم بنفسج باسویه کوبیده بوزن آنها عسل سرشته وزن دو مثقال او را تا سه مثقال در آب گرم شبت جوشانیده
باشند حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ را با عسل یا شکر بنوشند در نوبت قی بافراط خواهد شد مقیئی دیگر
جهة رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته سه درم ترب را بسیار ریزه کرده با ده درم شبت تازه ده درم نمک هندی و از تخم خربزه و تخم بنفسج مکه هر یک سه درم بجوشانند
در سه رطل آب تا ثلث بماند پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد در رفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند مقیئی دیگر جهة رفع
رطوبت معده و مرة الصفرا و مرة السودا ترب را بسیار ریزه کرده یک شبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با شکر ریزه تا نیم رطل بنوشند
مقیئی دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس مکه سه مثقال جوشانیده و آب را با شکر زرد و سکنجبین بنوشند مسکنات قی
اما آنچه در تسکین قی مفرد آزموده است اینست زرشک بیدانه ناردان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته مکه مجموع را با
گل سرخ غوره خشک مکه نصف جزو نرم کوبیده تا سه مثقال او را با آب به یا آب انار شیرین یا شربت به و امثال آن بنوشند منفعه دیگر
مجرب حقیر است ناردان ترش مویز دانه دار یا سویه زیره کرمانی ده مثقال و بسیار نرم کوبیده تا سه مثقال بنوشند اما کسی که قی بلغمی و سوداوی
دارد گل سرخ هم زرشک بیدانه سه مثقال نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل [illegible] زیره کرمانی بسرکه پرورده
مکه مثقال بسایند و او را با سکنجبین سفرجلی و امثال او بنوشند باب پنجم در سنونات و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه بامراض دندانست
اعم از آنکه سایندها باشند یا چیزی بسرشته یا قرص کنند و مؤلف تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس والد بختیشوع است و ظاهرا این
کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را [illegible]
بشویند و سواک و امثال آن دندانرا پاک کنند سنون از مجربات والد حقیر جهة رفع درد دندان بغایت آزموده است [illegible]
لحم ریحان سرش پوست بیخ درخت زرشک کثیرا بادام مقشر صمغ عربی مکه مازو فوفل [illegible] بسیار نرم بسایند و استعمال نمایند سنون [illegible]
از معالجات بقراطی جهة مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و رنگین سوراخ بن دندان بغایت
سفید و رفع بدبوی دهان و جلاء دندان [illegible] و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر بن دندان درد ناک گذارند در حال رفع
الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا کزمازج سعد مکه [illegible]
پوست انار مازوی سبز کنه گلنار گل سرخ مروارید بسد شقاقل پیپلی مکه [illegible] بیخ سوسن کبود [illegible] شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل [illegible]
تخم خرفه نشاسته کثیرا کشنیز خشک بوره [illegible] عدس مکه [illegible] زبد البحر نمک سنگ صدف حلزون سوخته [illegible] فلفل سفید مصطکی عود [illegible]
مکه [illegible] بعد از سائیدن اجزاء ده دانگ کافور اضافه نمایند سنون از تالیف والد حقیر جهة رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوی دهان
بغایت نافع است دم الاخوین کزمازج [illegible] جوز سرو کندر [illegible] سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار جفت البلوط پوست انار زرشک مکه
جزوی قصب الذریره نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند سنون منقول از [illegible] شفاء الاسقام جهة بردن گوشت
متعفن و آکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و بی بدیل است زرنیخ سرخ و زرد [illegible] زاج سفید مازوی سبز با سویه قرص با سرکه
بسازند و [illegible] و بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند سنون دیگر جهة آکله دندان و بدبوی دهان
و حرکت بن دندان مازوی سبز [illegible] جزو [illegible] با روغن گل سرخ بمالند و با سرکه و عسل مضمضه کنند سنون مسمی [illegible] منقول از
کناش فاخر [illegible] جهة قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است پوست انار سه جزو گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا مکه
جزوی سماق [illegible] نصف جزو با سرکه و آب دانه مورد قرص سازند سنون جهة رویانیدن گوشت بن دندان مجربست
و اکثر اطبا در این متفق اند [illegible]
مکه [illegible] سنون منقول از غنی منی و از مجربات حقیر است جهة رویانیدن
گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر [illegible] عاقرقرحا بیخ سوسن [illegible] سنون از تالیف حقیر [illegible]
در تسکین الالم و دفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد تخم گلنار فوفل کات هندی
کزمازج اقاقیا مکه جزوی سماق سه جزو سنون منقول از معالجات بقراط و ایلاقی جهة جلای دندان و پاک کردن از زردی و سفید کردن

بسیار

بسیار مؤثر است زبد البحر نمک سوخته با سویه با عسل سنون کنند سنون از شفاء الاسقام جهة خون بن دندان و حرکت دندان زبد البحر شب
یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو پوست انار مکه جزو نیم جزو بعد سنون مضمضه با آب سماق و گلاب کنند سنون دیگر قوی تر از آن و سریع الاثر
است نمک سنگ صدف سوخته [illegible] جوز سوخته سفال چینی با سویه سنون کنند و سقمونیا و زجاج مسحوق [illegible]
در حال دندانرا سفید کند [illegible] دیگر قوی باشد [illegible] کرده باشند [illegible] عسل حل نموده بر دندان بمالند
و اگر قوی تر باید [illegible] سقمونیا اضافه نمایند سنون حکیم منقول از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند [illegible] فلفل [illegible]
سه م سادج هندی حضض محرق مکه سه م سنون منقول از ابن هبل جهة دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است
عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا با سویه استعمال نمایند و اگر حرکت دندان از رطوبت باشد مضمضه با آب ادویه که مضمضها مذکور شود مضمضه
کرده بعد از آن [illegible] دندان متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی مکه نیم جزو نمک معجون [illegible]
که بعد از آن سوخته باشند [illegible] زعفران مکه جزوی و نصف جزو سنبل الطیب [illegible] خشک سماق مکه نصف جزو نرم سائیده با [illegible]
سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف قدما و بسیار مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر افیون سرشته
بر دندان دردناک قدری بگذارند و مؤلف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه کرده [illegible] مکه نصف اجزاء سابق [illegible]
در درد دندان مکرر بتجربه رسیده بالیدن فلفل با عسل هرگاه از رطوبات و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب
بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیطرج هندی را کوبیده در کف دست کرده بخلاف جهة موضع درد [illegible]
[illegible] کنند بسبب اماله ماده بالخاصیت تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان هرون الرشید تالیف یافته جهة استحکام لثه [illegible]
و خوشبو کردن دهان و قطع رائحه کریهه و تحلیل اورام و رفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته [illegible] نان جو سوخته [illegible] جزو عود هندی جزو
[illegible] سه جزو کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر قاقله مکه [illegible] جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختیشوع ارمنی زیاده نموده مکه نصف
جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا و اذخر مکه جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید سعد
گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ گاو کوهی مکه دو جزو بوره ارمنی دو جزو تصرف نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان
سرکه انگور [illegible] زیره کرمانی خیسانیده باشند همچنین مضمضه او نیز بهترین اشیا است سنون جهة امراض حاره منقول از کامل [illegible]
کبیر و تذکره جهة رویانیدن گوشت لثه و عفونت او و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر گل سرخ مکه سه م مروارید گل ارمنی سرشته دم
الاخوین مکه دو م مرجان سوخته صندل سرخ [illegible] کزمازج مامیران مکه [illegible] مسک [illegible] مفردا بهترین ادویه است سنون جهة
سنون جهة امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره با سویه با قطران یا طبیخ زیره سرشته سنون جهة کندن دندان بی
مناسب کلبتین است و تفتیت او میکند منقول از حاوی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت [illegible] مازریون [illegible] حلتیت زرنیخ زرد [illegible]
مجموع را سائیده سه روز در سرکه بخیسانند و حلتیت را با نصف وزن او [illegible] ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را سرشته و در وقت استعمال [illegible]
نمایند که به دندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور درد ناک را بخمیر و موم غلاف کنند سنون جهة دندان متحرک مجرب حکمای هند است [illegible] سوخته
سرنج با سویه سنون کنند سنون جهة قلاع [illegible] مویز بیدانه انیسون با سویه با عسل سنون کنند نوع دیگر برگ [illegible] برگ زیتون اقاقیا مکه
[illegible] زاج سفید مکه خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهة قلاع [illegible] عفص با سویه سائیده سنون
کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندانرا ساقط میکند تخم پیاز تخم [illegible] بر اخگرات سائیده [illegible] سرشته حب سازند و [illegible]
از آن در آتش اندازند [illegible] بر دندان ملاصق کرده سر دیگر [illegible] ظرف آتش [illegible] نصب کنند که دود آن از راه نی به دندان رسد و اگر ظرف آتش
دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد و بدستور چون پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند
کرم را ساقط کند و مضمضه با برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور [illegible] مؤثر است و چون سوراخ دندان کرم
خورده را با کافور پر کنند موجب تسکین درد میگردد و بدستور [illegible] معجون بعسل بغایت مجربست و بدستور پر کردن ثقبه با بنج و حلتیت [illegible]
همین اثر دارد ادویه که رفع ضرس کند و آن کندی دندانست که از خوردن ترشی [illegible] مفرط بهم رسد چون سماق و تخم خرفه را بخایند [illegible]

[illegible]

ادویه ضرس

و به دستور فایده باد ام و نارجیل و فندق و جمیز بان کرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است
ادویه که دندان اطفال را زود برویاند از انجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن جنا
روغن سرشته صفت مضمضه و غرغره ها جهة امراض دهان وغیر آن مضمضه جهة رطوبات بن دندان و حرکت اسنان سنبل الطیب گلسرخ
جوز بهر و سعد ثمره الطرفا با انسوبه باب جوشانیده مضمضه کنند مضمضه مجرب جهة قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت
آن توتیا مغسول سی و هشت مثقال بنفشه ۱۹ آل عفص خام آل بنفشه را سائیده باب یا اجزاء با سرکه ۱۴۰ ل امیخته در شیشه ضبط نمایند و بجهة جوشش دهان
الا سرکه مذکور با ۲ آل آب انار یا آب کشنیز مکرر مضمضه کنند و بجهة قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه آخر شود
بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر یک ل وزیاده بران بگذرد از اثر نیافتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا ادویه
و ذرورات و سنونات اسرع کرده منقول از کناش فاخر منسوب بحنین بن اسحق تخم گل سرخ نیل کندر ثمره الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون
مکه جزوی بیخ بارتنگ یا برگ او بکجزو نیم جوشانیده بمیزو شب یمانی حل کرده مضمضه نماید مضمضه جهة ورم لثه و پوست آن طرثوث شب یمانی
پوست انار سماق با انسوبه مضمضه کنند مضمضه جهة قلاع و آن جوشیدن دهان است در اول با آب برگ عوسج و آب برگ بادرنگ و آب به
و سرکه که در او عدس و خیار زه و شاخهای تازه تاک و آرد جو جوشانیده مضمضه نمایند و بدستور گزمازج و گلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص را
جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهة قلاع طفلی بر نجاسف برگ زیتون ماسیر پوست انار عفص با انسوبه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که نفع بخشد
و بستن آن و نحوش کلام اسفیداج خردل زنجبیل فلفل عاقر قرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمک با انسوبه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا ابکه در او
مرزنجوش جوشانیده باشند غرغره کنند غرغره جهة خناق حار آب انار ترش که با پیه و فشرده باشند یا رب توت آب کشنیز غرغره کنند
بدستور غرغره آب بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب ساق مطبوخ نافع است بعد از چند روز که نضج باشد غرغره رب توت با بوره و مربسیار مفید است
غرغره که بعد از نضج نافع است انجیر زرد حلبه تر هندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره کنند در کرحا حیب دکلوب نوشته باشند
عدس مقشر گل سرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوس غرغره نمایند غرغره جهة خناق بلغمی که دنجه نامند رب گردکان که از آب گردکان تر
ترتیب داده باشند با مرصاف و زعفران غرغره کنند و بدستور با انکانه و عسل و سکنجبین عنصلی با آب زوفا و خردل و مرزنجوش و عاقرقرحا غرغره
که جهة حاره و بارده امراض حلق را نافع است عدس گلنار گل سرخ گزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره کنند با ... در اکحال و شیافات
و سایر ادویه عین کحل و ذرور و عبارت از ادویه منخوله ازحریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او بچیزی و برود آنچه باشد مخصوص سرشته
باشد مانند ذرور استعمال کنند مثل توتیای غوره و شیاف آن و مخترع ان سلیاطوس است و چون اول از کافور و مبردات ترتیب یافته باین اسم موسوم
گشته و بعد از انکه اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر این اسم نداده اند و شیاف آنچه بمایعات سرشته تقطیع قطع کنند و در سایه خشک
نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از وی تالیف یافته و کحل مخصوص آنچه
باسیل در چشم کشند و ذرور آنچه باشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب مراهم نیز مذکور میشود و در هباکلر
اقلیموس مذکور است که بموجب وصفی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط که استعمال بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج
حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال ننمایند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم کشند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط
روز هرگاه جهة نزول آب و امثال ان استعمال کنند باید مریض پشت بخته کند و هرگاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو
پلک را بوشیده بر رو بخواب کند و هرگاه جهة دمعه باشد پلک را نباید پوشید و بر پا استاده بکشند و بکشود نباید در امتلاء معده استعمال
شود کحل روشنایا بیا و بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الاجفان و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است جهة ضعف
بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتداء آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است مغناطیس محرق که هر یکدانه نزده
مرتبه باب کرم سرشته باشند مکه ۲ م نوشادر صبر زرد دارفلفل زعفران مر دار سنج مکه ۲ م زبد البحر هلیله کابلی زنگار مکه ۲ نیم اقلیمیا فضی بوره شنا
بوره مرقشیثا فضی هر یک ربع ۲ م از نافه بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره استرخا هم باشد ۲ ل سرمه اضافه کنند و اگر با
یا حکه باشد ملح اندرانی ۲ م باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب ۱ م و نیم اضافه نمایند و بجهة برودت مفرط ربع م فلفل داخل کنند

مسقوفا

بالیقون کبیر از تالیف بقراط و بیونانی بمعنی جالب المنافع است و گویند اسم پادشاه نصر است و بجهة آن ترتیب داده حاله و حافظ صحة
عین و حکه و غشاوه و بکلی پاک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض قرنیه نافعست اقلیمیا فضی زبد البحر مکه ۲ م راسخته م سفیداب قلعی
ترکی فلفل سیاه جعده نوشادر فلفل مکه ۲ م نیم قرنفل اشنه مکه ام کافور نیم رکل زاج هندی مکه دم و نیم حضض هندی سنبل الطیب سرمه هر یک ۲ م
بالیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیا ذهبی ام نحاس محرق مغسول ام سفیداب قلعی نمک ترکی مکه ۲ م نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه
مکه ام کحل عزیزی از تالیف بولس است جهة حفظ صحت و قطع دمعه و امراض که از ماده هم رسد نافع و در سایر علل عین منافع او مثل بالیقون اقلیمیا
ذهبی توبال النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ فوجمک مکه ال ملح هندی زبد البحر نوشادر مکه ال و نیم مشک یکدانگ کحل سکا با معرب ازتقانا
که بسریانی عبارت از ملکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب دلهم شده محلل و ملطف حالی و جهة اواخر امراض معده و قنام نافع
است انزروت مربی بشیر الاغ نشسته بکر سفید مکه ده م مغز تخم شیرنج یک م کحل جهة احولی مولف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند بجربست ...
سند روس که در چراغ با روغن کلسرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول کشند کحل جهة بیاض که البته تا هم روز زایل
کند هر چند صاحب علت مایوس العلاج باشد منقول از نفایح زبد البحر بوره سرگین سوسمار بکر سفید سحقونا با نسوبه و با کرطل ابکه ما میران روح مکه
۲ م جوشانیده باشند تا ربع رسیده مکرر در آفتاب بسائیده پس خشک کرده از نافه بیرون کنند و استعمال نمایند کحل ورد از تالیف جالینوس
و جهة قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه نافع و حافظ صحت عین است سفیداب قلعی ۱۸ م اقلیمیا فضی صمغ عربی زنجبیل اگر باشد نحاس محرق مغسول
۵ م بید پوست هلیله زرد صبر مکه ۲ م فلفل نیم م کحل مقوی از متاخرین است و بغایت جهة ضعف باصره و ظلمت روح و نزول آب و خیالات
مفیدات و در جمیع آثار قویتر از مرارات و سعدیت و منبت ۲ ل توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تر که بخته بیدا کوفته که اشته باشند کا
زنجبیل شود با شیاف اوجمیر کنند و خشک کرده بسائیده زنجبیل فلفل دار فلفل ما میران مکه ۲ م نوشادر یک ل مجموع را کوبیده با آب زیانه ترب بسند
و خشک کنند پس با توتیای مدبر مذکور از حریر بیرون کرده استعمال نمایند کحل الاسفار جهة رویانیدن مژه و انبوه کردن او بغایت مؤثر است دانه
خرمای سوخته ملک دخان الکندر کل سنبل الطیب ۳ ل حجر لاجورد حب البان مکه ال با سیل برنبت مژه مالند کحل الجواهر از اختراع متاخرین است
و جهة تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و جفان و دمعه و جرب و سبل رقیق و خناق نافع و حافظ صحت است سرمه اصفهانی ۲ م
توتیای هندی که غیر قسم حار او است مرقشیثا ذهبی مرجان لاجورد مغسول بازج هندی فیروزه ورق نقره ما میران فلفل سفید اقلیمیا ذهبی توبال نحاس
شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول مکه ۴ م سرطان بحری ۴ م یاقوت سفید لعل زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق یمنی مکه ۲ م زعفران
۳ م و در نسخه دهنه فرنگی ۴ م بنظر رسیده و در بعضی سرمه ساده سایر اجزاء دهن و صمغ عربی کثیرا مغز تخم شیرنج صمغ آلو مکه ۴ م افیون ۳ م اضافه کنند و
حقیر والد حقیر این نسخه را استعمال نموده با عتدال قریب و طریق داخل کردن ورق طلا و نقره اینکه با صمغ عربی با کثیرا سرشته بر روی مشک سائیده
چندان بسایند که منحل گردد کحل بقراطی جهة رفع بیاض بعد بیل است و در اندک زمانی قلع مینماید شنبر محرق مغسول ۲ بوره ارمنی زبد البحر مکه ام
ذرور جهة مو سرخ بغایت نافع موافق اختیارات ابن ابی طالب و شفاء الاسقام سفیداب قلعی ۶ م اقلیمیا فضی صمغ عربی مکه ۲ م نحاس محرق مغسول
انزروت افیون هر یک ام با لعاب بزر قطونا سرشته خشک کنند و باز سائیده ذرور نمایند ذرور دیگر ایضا جهة مو سرخ و بجهة شبیه بودن
او در رنگ بنور دستم با این اسم شده سفیداب قلعی ۲ ل و چهار دانگ صمغ عربی ۲ آل و ۲ دانگ انزروت نیم ل نحاس محرق افیون مکه ۲ دانگ
شادنج چهار دانگ اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند ذرور شیرنج جهة بیاض رقیق و جرب و حکه و حمرت منتحرو بقایای رمد و قرحه و دمعه
حاره نافع و حافظ صحت و بغایت آزموده است ۲ ل تخم شیرنج را با ۲ ل کیاه ما میثا بجوشانند و ۳ روز در آن آب گذاشته بیرون آورده خشک
کنند و از مغز مقشر او ۲ م ساق صمغ آلو انزروت نبات مکه م هم کرد بزر قطونا که از کوبیدن او جدا شود به دستور ۲ م افیون ۲ نخود ذرور نمایند
ذرور ما ری منقول از معالجات بقراطی که جهة رفع حمره و دمعه و در چشم که از غلبه خون باشد نافع است نشسته کثیرا صمغ آلو مکه ۳ م صمغ عربی ۲
شیاف ما میثا ۱ و نیم ذرور ما میران از معالجات بقراطی جهة اختلاج دائم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت آزموده زنجبیل قرنفل
ما میران فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی شیاف مامیثا نارنج ۲ م از مخترعات حقیر است جهة منع نزلات و حمره و جرب و حفظ صحة چشم
و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاره مجرب است توتیا با آب نارنج پرورده اجزو کثیرا نشسته انزروت گل سرخ حضض مکه ۲ م

جزو سفیداب قلعی هلیلهٔ زرد دانه دار ۲ جزو افیون نیم جزو ذرور اقلیمیا جهة بیاض و جلاء بصر از تالیف حقیر زبد البحر بوره ارمنی سرگین خطاف
مامیران ساذج نوشادر شب یمانی مکه ۲ م صدف سوخته بید سوخته روی سوخته اقلیمیا طلائی مکدال پوست تخم مرغ ۳ ل انزروت صبر زرد
دار فلفل مکه نیم ل با عسل شهد جهة بیاض استعمال نمایند و در سایر امراض با ادویهٔ مناسبه ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل مدد و مجفف رطوبات
جهة امراض چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیزج مکه جزوی جهة آلبودار ان شسته مکه نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر
منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت جزو کهربا زرد زعفران تخم گلرخ از هر یک ۲ جزو افیون
۲ دانک ماميثا ا جزو ذرور منضف چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهة حرارت
عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید ۲ ن شسته کافور دانق ذرور جهة سورسج و قرحه و بثور بغایت نافع است سفیداب قلعی اقلیمیا
فضی مغناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکه ۶ ن شسته افیون نحاس محرق زعفران مکه نیم کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات بقراطی
جهة رفع حمره چشم و رمد و جلاء آثار و طرفه بغایت آزموده است برگ عنب الثعلب سوخته کثوث سوخته مروارید مغناطیس سوخته مغسول یک
مکه زرگران جلای نقره باو کنند بالسویه برود منقول از معالجات بقراطی او بلاقی جهة سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شرناق و
سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول با ب غوره تازه پرورده زردچوبه مکه ده جزو هلیله زرد تخم زنجبیل مکه ده ل دار فلفل مامیران
مکه و نیم نمک هندی بعد از سائیدن تا بتجربه با ب غوره بسایند و خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته بار با آب غوره سائیده
خشک کنند جهة دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافعست و چون با آب نارنج همین عمل کنند در تمام امراض عین نافعست خصوصا جهة رمد
مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ صحت عین و رفع تفتح و التهاب و چون با آب نارین پرورده کنند
جهة امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهة حدت بصر و امراض مزمنه مفید است و بستور
باب رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهة بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است
دار تالیف جالینوس و مسمی بجلاء و کحل الکرمانین است توتیای کرمانی ساذج نحاس محرق مکه ا جزو صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول با مغناطیس محرق
مغسول مکه نصف جزو ماميثا عفص تشمیزج انزروت بد البحر مکه ربع جزو سائیده با آب نارین تا بتجربه پرورده در آفتاب بگذارند برود
القاطع و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویت اجفان ورد و یا بند و ن شره و رفع جرب اجفان و تقویت بصر و منع نوازل
مجرب دانسته اند سنبل الطیب سرمه اصفهانی مکه ا جزو دانه خرما دانه هلیله که هر دو را بخمیر گرفته سوخته باشند مکه نصف جزو بعد از سائیدن
با ب گشنیز با آب مورد پرورده خشک کنند برود کبیر بین و برود احمر نیز نامند از تالیف قدماست و جهة التحام قروح و تخفیف رطوبات و رفع
جرب مجربست شادنج ۶ م و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول سرمه ۲ توبال النحاس او نیم صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید مکه نصف جزو اقلیمیا
فضی صمغ عربی ن شسته مکه ا سائیده با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهة امراض حاره و تحلیل اورام و رادع
آن مفیدست سفیداب قلعی ۶ کثیرا صمغ عربی ۳ ن نشاسته انزروت مکه ۲ و چون ربع دم افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون
دو قیراط تا نیم م کندر اضافه کنند کندری خوانند و کندری جهة قروح اقویست بعد از سائیدن با لعاب بزرقطونا شیاف بسازند شیاف
احمر لین جهة بقایای رمد نافعست کثیرا صمغ عربی شادنج هندی مکه یکجزو مرصاف دم الاخوین زعفران مکه نصف جزو شیاف وردی از تالیف
رضوان و رادع و محلل و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعضاء عین و جهة رمد و ورد نیج نافع و عظیم الاثر است و در امراض حاره گلرخ بی اقماع
۱۲ صندل سفید ورس ۶ کثیرا عفص صبر شیاف ماميثا مکه ۲ م با گلاب شیاف بسازند شیاف مرقالیا بیونانی بمعنی محلل است از تالیف
جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده جهة ظلمت و مواد متحجره و جاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض بغایت نافع است اقلیمیا
ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکه ۳ مرصاف سنبل افیون زعفران ساذج مکه ا فلفل سفید ا قیراط با شراب بسرشند و با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند
شیاف اخضر جهة سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق مکه یکجزو زنجار شادنج مکه نصف جزو
و اگر شادنج نباشد مغناطیس محرق مغسول کنند شیاف جهة منع مری زیاد زاج صدا الحدید مکه جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکه نصف
جزو با زهره طیور شیاف بسازند شیاف مرارات و بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که رزن تالیف الطیف است و توت

تا دو سال باقیست جهة نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است و سریع النفوذ و بحدت در طبقات تاثیر میکند اقلیمیا محرق ۱۵ صمغ عربی
۸ مداد هندی فلفل سفید مکه ۸ سفیداب قلعی ۶ اشق سکبینج روغن بلسان جادشیر مکه ۲ اگر روغن بلسان نباشد روغن اجزای افیون آذ زهره کفتار از زهره
ماهی شبوط زهره کبک مکه ۷ زهره باشه و عقاب و کاو و خروس و کرگ و غراب با زمکه ا ده نصف و شیخ ابو علی سفر ماید که مفردی زهره شبوط
و کبک و سایر مرارات در کار نیست و با اندک بازیانه اکتحال نمایند و مجربین تصریح نموده اند که زهرهٔ صدائه که بفارسی غلیواج نامند و بوم که جعد گویند
و کبک در دفع نزول آب و غشاوه مجربست و چون زهره غلیواج را با آب بازیانه اکتحال نمایند جهة اخراج سم مجرب دانسته اند شیاف تفاحی
بغایت لطیف و بیغایله و جهة قروح و قرحه بان و غشاوه و بثور بسیار مفید است اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۶ اسفیداب قلعی
مغسول ۸ زعفران ۶ کثیرا ۲ با ب باران سرشته با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق کبیر جهة رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب
و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق جزو برگ مورد هلیله زرد عفص مکه ربع سماق مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا ربع رسد
پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بان بسرشند و شیاف بسازند ماميثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب
قلعی مکه ا جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون ن شسته مکه ربع جزو شیاف سماق صغیر جهة رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب
و سبل و صحوط حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر رسیده سماق بیدانه ا جزو سفیداب یکجزو کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو
هر گاه سماق را بجوشانند و آب او را تا با طبیخ دهند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافیست شیاف عزب و ناصور از محمد بن زکریا جهة غرب و ناصور
مجربست جفت صبر کندر انزروت گلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین با کوبه زنجار ربع یکی با آب بسرشند شیاف آبی ماميثا جهة تقویت
چشم و منع قبول آفات و حمره اجفان و جلاء بصر مفید است گلرخ صمغ عربی ۳ حضض ۳ اقلیمیای نقره ا ن شسته ۶ توتیای هندی مغسول انزروت
۴ و نیم اقاقیا ا و نیم بمات بسرشند حرزم المقل جهة رفع بیاض بغایت مؤثر است چند پوست عدد تخم مرغ فاسد و لق شده را خالی کرده آب
درا و ریخته در آفتاب بگذارند و تکرار این عمل نمایند تا هر زرده که در آن باشد جدا شود و آب را تعفن نکنند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه
از نافه بیرون کنند و با صدف سوخته و لید سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار جدهٔ ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته
و شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را از بخار طبیخ بابونج و اکلیل الملک و حرارت حلبه بدارند و در معالجات
بقراطی مذکور است که پوست تخم مرغ مذکور را که حرز صغیر نامند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف زائد بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد
مینماید و حرزم معل سابق قویتر است شیاف علائی جهة جلاء بصر و تقویت چشم و منع افات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است
توتیای کرمانی مغسول هلیلهٔ زرد مقشر کثیرا مکه ۸ نوشادر مکه ا ک زردچوبه تخم زنجبیل صمغ عربی مکه ۲ با گلاب بسرشند شیاف جلاد
جهة ضعف بصر رطوبی بغایت مجربست و از شیاف مرارات بهتر و بیغایله است و جهة نزول آب و خیالات بی نظیر است تمام توتیای
کرمانی مغسول با آب مرزنجوش تازه که نیمه مانده باشد صاف شده سرشته خشک کنند و با زنجبیل و فلفل و دار فلفل مامیران مکه
مکه ۲ نوشادر آ زعفران حضض کثیرا صمغ عربی اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیا فضی مکه نصف م مخلوط کرده با آب رازیانه تازه سرشته شیاف
سازند شیاف ابار جهة رفع آثار و التحام قرحه مجربست سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی غیر جار صمغ عربی کثیرا مکه ۲ اقلیمیا
ذهبی سفیداب مکه ۶ ۱۰ افیون مرصاف مکه نصف م کشنده با آب بسرشند شیاف اسود جهة حرارت و سوزش و شنت و جمع و سبل و
دمعه حاره نافع است سفیداب ۶ صمغ عربی کثیرا مکه ۷ اقاقیا مرصاف نصف م افیون مکه ۲ و الکب با آب بسرشند شیاف اصفر جهة
ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحاب و دمعه و جرب و سبل بغایت نافع است و مسکن وجع است و بحقیر تجربه شده تشمیزج بهدانه تخم خیار
مکه ا عدد مکوب کرده با ن شسته نیم درم حضض ۲ دانگ با ب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بهم زنند و
بیکدم در چشم بچکانند قطور دیگر که در ایام تزاید رمد نافع است تشمیزج بهدانه مکه ۳ عدد مکوب کرده با آل و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب
عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و با آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در احلام
نافع است و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحاست قلعی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاه شود بسیار بمالند تا در پس با گلاب کف دست تر کرده
سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب اهمین خاصیت است و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است که گوشت

بتجربه کوبیده زورق بسیار رقیق کرده انقدر در کفچه ات نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی ببندند درد را
ساکن کرده و هیچ ضرر برای او نیست باب یازدهم در ذکر ادهان مخرج ادهان فارسی است که گویند او بعربی استخراج نموده
هرچه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن به دستور درطی دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه و ادهان مرکبه در این باب
مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور نسخه آن بخورا کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده با آتش گرم کرده بیفشارند و هرچه از زورق و
اعضان و از نار خشک گیرند باید با هم وزن او آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند
تا آب سوخته روغن بماند و هرچه از گلهای تازه و مانند آن بگیرند بهتر آنکه کوبیده آب آن را گرفته با مثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن
بماند و آنچه متعارف است آنستکه گلها را در روغن کرده با فتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده
تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف و ضعیفتر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستور ثانی
مذکور است بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر آن مستخرج میشود مگر روغن حب السلطین که هرچیز را که بروغن ترتیب دهند مسکن و فاسد و بدبو میشود و روغن
شکوفه خرما که گفری نامند بالخاصیت نافع نفساء و روغنها است و هرگاه خواسته باشند که روغنها را سفید کنند جهت خوب بو نمودن آن باید باز
هر رطلی از روغن مثل آن آب و یک وقیه نمک کرده و یک وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده
روغن را از آب جدا کنند و باز با آب به دستور بجوشانند و صاف نموده و تکرار عمل نمایند بعد یکه خواهند دهن الناردین روغن سنبل رومیست در کل
امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا و عصبانی نافع
شربا و ضمادا و احتقانا قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش فودنج امامساج اذخر راسن اهیل برگ مورد و آن الغار بکوبند
اول مکوب کرده با ده رطل شراب کهنه یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل در دو هزار و پانصد و ده آب یک شبانه روز ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آن یک
یک شبانه روز خیسانیده باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه و آب بوید تازه و مر صاف هر یک ۲۳ ساعت ثانیا بجوشانند که بنصف
رسد پس صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و میعه سائله و دلاغ؛ و اگر نباشد روغن زیتون کهنه جزو یک ۲۳ روغن کنجد
جوش با آتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده استعمال کنند دهن السداب جهت کمر و درد رکت و مثانه و کلیه
و سافین و ادرار نمودن بول و حیض و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع شربا و ضمادا و قطورا و احتقانا بغایت نافع است از ادهن کو قیه سداب
تازه ۳ وقیه روغن زیتون یا کنجد و یک مثقال از هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یک رطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف
نموده استعمال کنند دهن البلغم دهن الحنظل است و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا جهت تقویت باه و دردهای
برودت معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النساء بی عدیل است و عجیب الفعل تر اند و این ناردین دانسته اند عصاره قثاء الحمار ده رطل میعه سائله
یا زده آل قطور یون شحم حنظل ندارد مدحرج زوفا خشک بوده کوهی ده بیخ و بهره و سکبینج برگ فلفل بیخ سوسن اسمانجونی مکد ۱۰ آل عاقرقرحا ۱۰
صاف روغن زیتون بالمناصفه ۱۰ رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند دهن
البلابخ از حکماء هند است و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و عیاء و ازدیاد آثار و تقویت موی و شرب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه
نافع و مدر بول و حیض است انواع اهلیلجات و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل مکد و جاو شیر و اشق و سکبینج مکد ۳ زبد سفید ۲۰ تخم خشک کرنب تازه
سداب تازه مکد ۳ م با یکهزار و دویست آل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهل روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن
الزعفران که دهن الخلوع نامند جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ مفاد رفع ننجوانی و شقه قروح و جروح رحم نافع است
زعفران ۱۰ قرد مانا ۱ ل قصب الذریره مر صاف ۱ در چهل روغن کنجد یکهفته خیسانیده هر روز بهم زنند و با صد آل آب بجوشانند تا روغن بماند
و صاف نمایند دهن البوت التسعه منقول از قرابادین عیسی بن ثابت مرطب و جهت امراض یابسه از اکل سودا و صداع و جذام و مالیخولیا نافع
ضمادا و شربا و سعوطا مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ کوبیده گرم کرده بیفشارند تا روغن
از او جدا شود دهن الکبانک منقول از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النساء و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و بهق
باه و اشتهاء طعام نافع و قطور او جهت کری و گرانی سمع و درد و روز مؤخر و فرزجهٔ او جهت جمیع امراض رحم نافع است مؤلف تذکره گوید کشت

ارواح و عاقد است حلبه شونیز با آلوبه کوبیده نقیه بروغن زیتون بطریق تغمیس نمایند و بر روی آتش نرم نهند تا سه مثل خود روغن را جذب کند
پس تقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن الرهبان نامند و از جهت رهبانان تالیف یافته در کل مرض بارد مجرب است و اعاده باه مایوسین میکند
و جهت تعقد عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر البول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج بپوشش
نشوند ثوم مقشر بجز و فرفیون عاقرقرحا مکد ثلث جزو فلفل سداب سکبینج ربع جزو با نه وزن او روغن زیتون بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف
نموده استعمال کنند دهن النحل معروف است و از اهرس جهت شوریکه در حصول شعر و مسام بهم میرسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد هر از و جرب
و حکه نافع است ۱۰ آل روغن گل را با نود آل سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون و شیطرج هندی که هر یک ۱ مکد اکثر کاغذ بود مداد
صینی دانهٔ ترنج سوخته دانه هلیله سوخته راتنج مکد نیم آل در آن حل نموده استعمال کنند دهن حمص که ماه ماندار نهر از مکتوبه شمرده اند و در تقویت
باه بیعدیل است و چون با عسل و معاجین باهیه طبیخ دهند منافع او را تحدید نتوان نمود و چون با شونیز استعمال دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده
بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف است و بهترین تقطیر او است که نخود را مکوب کرده در قرع مطین کنند بلا تعبیه
کلوی قرع خالی باشد و از تالیف ماندن آن در گلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آن نخود از شیشه بیرون نیاید و کوزه ترتیب دهند
دو طبقه و گلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوزه بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله بدهن قرع وصل نمایند و بر اطراف
شکم قرع آتش سرگین یا زغال کمی بر افروزند تا روغن از لیفهای گلوی قرع بقابله بچکد دهن الانجاح از تالیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و
امراض باردهٔ عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجرب است حب البلسان مقل میعه سائله مکد اشق فرفیون
حب بلسان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ماهی زهره مکد ۲ آل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکد ۵ آل کندر سیاه لیوس تخم کند انو شونیز تخم
تره تیزک نانخواه قسط تلخ تخم شبت مکد ۴ سعد مرزنجوش حلبه سپند مغز دانه کرچک مغز بن آشنه حب الغار مکد کهنه در نهر آل عرق بهار
و امثال او نجیبانند و بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده با صد و پنجاه آل روغن زیتون و پنجاه آل روغن بید انجیر بجوشانند تا روغن بماند
و سکبینج جاوشیر مومیائی میعه سائله فه علک البطم مکد ۳ ل در آن حل کنند و سنبل الطیب مر صاف زعفران قصب الذریره قرنفل مکد ۳ آل دارچینی
۰ آل چند فلفل فرفیون دار فلفل مکد ۵ و زحیر گندرانیده اضافه نمایند دهن المحلل تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی جهت تقویت بی نظیر و در
تحلیل ریاح معده و جگر بیعدیل است مقل ازرق سنبل الطیب مصطکی علک البطم مکد مثل اشق هارون قصب الذریره اذخر مکد ۲ آل روغن بابونه و روغن
گل سرخ با آلوبه مکد چهار رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز الا در خاکستر گرم بگذارند دهن زرد شیعان جهت اسهال و ضعف
معده و تحلیل ریاح نافع دار شیعان ۵ آل عود بلسان ۵ آل قرفه ۷ آل قصب الذریره ۱ مکوب کرده ۵ آل روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند
تا ثلث بماند دهن البلادر جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح سنبل الطیب فلفل و شیطرج راسن و در
جوز القی بلادر بیخ سوسن اسمانجونی رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد درونج مکد ه انمکوب کرده با شیر تازه و آب مکد با نصد آل و روغن کنجد دویست
و پنجاه آل بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است از تالیف قدماست
مقل ازرق میعه سائله اشق افیون سکبینج حب بلسان بادام مقشر خربق سفید زرنب افلیجه شیطرج ۴ آل قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر
جند ۳ آل ابهل سپنج کندر سیاه لیوس تخم کند انو شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ ۵ آل سعد برگ مورد مرزنجوش حلبه سپند حبه الخضراء خروع ۱۰
اشنه شبت ۵ آل ورق الغار فوفل ۴ آل عسل کف گرفته روغن کاو و روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار ۱۲ آل روغن زیتون
هشتصد و پنجاه آل آب صاف هزار آل بجوشانند تا آب بسوزد دهن القسط جهت درد جگر و معده و سفاد و فالج و تقویت اعصاب و نیکو کردن رخسار
و حفظ سیاهی مو و رویانیدن او نافع و مفتح سده و رویانیدن او جهت برودت احشا مؤثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب سازج میعه
سائله ابرسا فرفه شنه ۱۰ آل قرنفل راسن اگر نباشد وج سلیخه ۷ آل مر صاف ۴ آل جوزبوا ۱۰ آل عود بلسان ۵ آل کوبیده با هزار و دویست آل
آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده با پانصد آل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ صنعان جهت التیام
زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصاب است زردچوبه ۲ آل چوب زرنگ که بهندی دارهلد گویند
دیودار که چوب صنوبر است اصل السوس کیبنج مهکت چوب کزبوت خار مغیلان آب برگ نیل آبنوس ۵ آل حنا سوجوبه در دحرکه سنبل باشد

ال فته ۲ ال و نیم جوز بوا مردار سنگ شنجرف کات اسفیدآج بلغار تراشیده ۱ ال موم کافور ۳ دانگ جدوار دو دانگ روغن کنجد ۵ ال اجوانها
و زردچوبه دردچرکه و سنبل و برگ حنا و صل سوس و بیخ خار مغیلان را در پانصد آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده باقی
ادویه را سائیده با آب برگ نیل و روغن بجوشانند تا بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در
التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهر ترکیب نسخه اول دکان ارائی باشد اصل السوس نخودچوبه پوست درخت صنوبر پوست
درخت مغیلان زردچوبه بالسویه ۲ ال کوبیده با روغن چراغ ۲ ال که از پنبه دانه و تخم کتان میگیرند و ۳ من تبریز آب با آتش نرم بجوشانند بحدیکه
کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال کنند روغن مانع رنگین موی از علت انک مجرب حقیر است و جهت درد الثعلب نیز باید استعمال
این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد ۱۰ ال وسمه ۲ ال در چهار صد آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ۲ ال روغن کنجد
بجوشانند تا روغن بماند و عود لادن در او حل کنند روغن جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید مناسب اعصاب و اعضاء دردناک
بالکیه درشت مالیده تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابانند قسط ملح سنبل الطیب مکه ۲ ال نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند
تا روغن بماند پس صاف نموده تا ۳ مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق بادیانه یا عرق بهار کنند
بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و میعه سائله حکه ۲ ال در آن حل نمایند روغنیکه موی استره زرنیخ ۲ ال آهک آب ندیده ۱ ال قلی
جمل مجموع را کوبیده دو حصه کنند و ۳ من شاه آبرا بجوش آورده یکحصه زرنیخ که ۲ ال باشد یا یکحصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب
که سیصد و چهل است بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات موی بسترد
یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا با امتحان رسد و اگر از ملح القلی و آهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد قوی تر است و باید
بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده و ۳ بار بدستور اجزا را تجدید نموده صاف
اورا با ربع وزن او روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر بنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن در آورده از روغن
باد ام دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم موم روغن ساخته با اجزا سائیده بیامیزند و بر مواضع بواسیر بمالند و جهت قطع خون باندک زاج
کعفص بانه استعمال نمایند روغن دیگر بجهت ساقط کردن دانه بواسیر مجرب و بی غایله است کوکرد و زرنیخ را با ملح صفه بسایند و تنقیه بروغن کنجد
کنند بحدیکه جذب کند و با قرع و انبیق تقطیر نمایند و در حین تنقیه باید بر روی آتش نرمی باشد و روغن جهت دردو مقعد و در د بواسیر نهایت آزموده است
هرگاه از حرارت باشد وزغ را در پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته باشد بردارند و اگر دنباله
بادنجان را سائیده ضماد کنند جهت بواسیر بارد نافع است و داغ کردن مابین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت ریاح
بواسیر از مجربات است روغنی که موی بروید بغایت قوی الاثر است ذراریح که بلغت تنکابن ودارس و بلغت اصفهان سین نامند بال و سر او را
قطع کرده ۳ درم را سائیده با یکوقیه روغن بان بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند و موی برآید
باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ماتعلق بها بخرخ مراهم گویند بقراط است و نصر بخیمود که ذکر اکثر مراهم مدتها باقیمانده و هرچه صموغ بسیار
داشته باشند تا ۲ ال قوت او باقیست و بعضی را معتقد آنست که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد و آنچه باشحوم ترتیب
دهند قوتش تا یکسال باقی میماند و شرط آنکه موم زیاده از روغن و کمتر از ربع او نباشد بلکه ادویه ۴ جزو روغن ۸ جزو موم ربع جزو باشد و ضماد و مراهم
و مراهم مخصوص جراحات و آنچه در فوهه جراحت باشد جهت مبرد بن روغن زیتون نارسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که رسیده
اتفاق نامند و در مواد بابه روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحوم بگذارند و از سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را او را در آن حل
کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال او چنانست که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرفرا
آب در آن کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را او روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب
گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم للنخل نبون و خا معجمه و بجا مهمله نیز خوانده میشود
و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه یکی بمعنی تحریک مواد و چه دفع انما لکن چنانکه از بروبرن مشاهده میشود و ثانی بمعنی انفعطار یا کثیره است
بسبب استشفا با و از تالیف جالینوس عظیم النفع است و بجهت جبر کسر و اصلاح عصب کوفته و عضل و استخوان و التحام جراحات و تحلیل

اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و نمله و حمره و اکله مفید است یکوقیه مرداسنگ را با قدری سرکه آنقدر که سائیده شود بسایند و در آفتاب
گذارند تا ۳ وقیه را جذب کند پس بدو وقیه روغن زیتون تنقیه کنند و دو وقیه بیه کاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی
آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم النخل که مرهم اسود نامند جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن
زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ رسوب نکند تا منعقد گردد مرهم
زنجار جهت اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زاید و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است
موم زفت آشق محلول با ب سداب و سرکه و روغن زیتون ۴۸ با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار ۴ انزروت ۳ راتیانج دو نیم اضافه
نمایند مرهم داخلیون یعنی بلغت سریانی معنی لعابها از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خراج و صلابات
بغایت مفید است ۳ وقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان
مکه ۳ ال جداگانه خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر ۳ وقیه بالسویه اندک اندک تنقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه
زفت و خاکستر چوب رز و مر صاف ۵ و صدید الحدید ۱ ال اضافه کنند بغایت قوی الاثر میشود مرهم زنجفر جهت تحلیل اورام عسره البرء و خنازیر
و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است کندر آشق ۱ علک البطم مرداسنگ فته شنجرف سرخ ۳ درم ۱ ه روغن زیتون ۳ ال مرهم حواریون
و مرهم رسل و مرهم و شلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و شقه و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و دفع آثار حکه و جرب و بواسیر و نواصیر
و سعفه و دفع کرم نافع است موم علک البطم ۴ آشق ۶ مقل مرداسنگ ۴ زراوند طویل کندر ۴ جاوشیر زنجار مر صاف فته ۲ سکبینج آشق وقلقطار
در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را بگذارند و ادویه یابسه را مخلوط سازند مرهم ابیض جهت سوختگی
آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است موم ۱ روغن کنجد یا روغن زیتون ۲ بعد از
گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاد خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ و حضض و سفیده تخم مرغ
اضافه کنند و جهت تسکین درد بجای حضض افیون کنند مرهم باسلیقون جراحات کهنه و ورم بارد نافع و در خواص مثل مرهم نخل است زفت
راتیانج موم مکه جزوی فته ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهت تحلیل اورام و صلابات و دماء
استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ترمس سرگین کبوتر دانه خرما شیلم بالسویه زفت
مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند مرهم جاذب از تالیف ابن تلمیذ منقول از شامل جهت اخراج پیکان و خار و آنچه
در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند بیخ نی خشک زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر گردکان
سوخته دانه زردالو بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور ریه سمکوب هر دو کنند مرهم سفیداب جهت مزاج حار و رویانیدن
گوشت و دفع شور بختیه و امثال آن بغایت نافع است مرداسنگ که با سرکه بسایند و با روغن گل تنقیه کنند تا غلیظ گردد و ۵ م سفیداب
قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهت سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است موم ۱۰ ال با روغن گل سرخ ۲۰ گداخته و آهک
۵ م هفت بار با آب شسته اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند و پیو نیز گویند و از میاه غلیظه و اهویه کثیفه بهم میرسد خصوصا در بلاد
لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون میآید بعد از ورم حار و درد عظیم و هرچه بیرون آید باید بچوبی و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون
آید و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و انیمراهم بسیار میکند بروز آنرا و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت و مرهم را
استعمال نمود موم ۲۵ مرداسنگ خاکستر نی ۳ آهک موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهت التهاب بزرقطونا را با روغن بنفشه
مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و روغن است و قوام او با عتبار داخل کردن ادویه مختلفه است اما بجهت التهاب سینه و ذات
سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه باید موم سفید را در روغن گل گداخته و با ب حماض و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده
تنقیه کنند و هرگاه ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خیار تنقیه نمایند مرهم جهت سرطان
متقرح و غیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی مغسول بالسویه با روغن گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه با لعاب بزرقطونا یا آب عنب
الثعلب و آب خیار و آب کدو تنقیه نمایند مرهم للسلعه خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش بپزند مخلوط سازند و علک البطم را

در آن حل کنند مرهم جهت منفجر نمودن قرحه که محتاج به نشتر نباشد خمیر مایه بوره ارمنی جاوشیر سرگین کبوتر و مرغ و دقیق مغز را یک آب
ندیده صابون با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهت سعفه زرد و ند طویل اسفناج گلنار اقاقیا بالسویه با اندک روغن گل هر که باشد
مرهم و اسیر و مرهم مقل نامند جهت شقاق مقعد و در و آن نافع است موم روغن کنجد به بر غالبی مغز ساق گاو روغن کوهان شتر زرده تخم
مرغ مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور و باصور ضربانی و غیر ضربانی زرد چوبه امرداسنگ زرنیخ
سائیده با چهار مثل روغن گل و ۲م موم و آب خالص بقدری که ادویه را بپوشاند باتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم هو چوبه که سنگاک
نامند جهت زخمها و درد آن در تشنج و مندمل جراحات نافع است هو چوبه را نرم سائیده با روغن کنجد موم ۴م مرهم سازند و مرهم کافوری
جهت کل قروح حاره و سوخته آتش و جمره و نمله مجرب است ۴م موم را در ۸م روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ۲م کافور قیصوری ۱م مرهم سازند مرهم
منقول از حکماء هند است جهت جراحات مزمنه عسر البرء بغایت مجرب است و جهت قروح آتشک و ناصور بغایت نافع و نبت لحم و دافع گوشت
فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهر اعدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه در قروح مایوسین نموده است کافور قیصوری رال هندی که لعل معبر و شجره ذهبین
نامند کات هندی ملکه عا ل کوفته و بیخته و موم را با روغن گاو تازه بی نمک که ماده مجموع باشد در ظرف آهن گداخته اول رال ریخته در ۳ جوش
کند پس کات را بعد سر کافور را بریزند و بعد جوش ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا ۳ روز با قدری فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن
تنها نی مرهم زمانی که از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی جهت جراحات مزمنه بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست
و با عتدال اقرب است ازروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج رو ناس کات هندی ملکه ۲ سفیداب مغسول امرداسنگ مغسول ۳ کافور
قیصوری ۱ با سوم سفیده روغن گل سرخ ۸ مرهم سازند مرهم آتشک از مجربات والد حقیر است یکشبانه روز دفع دانها و زخم او میکند توتیای
هندی شسته شنجرف اگر چوب چینی نیم و اگر نباشد باز مؤثر است با زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته
استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را که راز کرباس بگذرانند تا زیبق در آن ناپدید شود پس کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم ل
داخل کنند بعمل است هفت مرهم جهت نفخ و مایل و جراحات بغایت نافع است کثیرا تخم کتان سریش هو چوبه گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده
با شیر پخته نیم گرم مکرر استعمال نمایند مرهم جهت تشنج جراحات از مجربات و جهت پاک کردن چرک و دفع ورم جراحات آزموده است آرد کندر را
با قدری روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ و چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم شقاق مجرب حقیر است و لقائیت
مؤثر علک البطم یکجزو پیه بز ۴ جزو در قدر مضاعف گداخته استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشر او و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک
و شقاق چهارپایان آزموده است مرهم جذام از مجربات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و ورم بارده آزموده است سنبل الطیب جماما
قردمانا و دار فلفل کبابه سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل مرصافی جب ملیان اشق صبر زرد میعه سائله سیالیوس زراوند طویل مدحرج سعد
اکلیل الملک ترنفل ابر سا روغن زیتون کهنه ملکه یک ا وقیه لادن ۲ ک زعفران نصف ا وقیه علک البطم موم ملکه ۳ ل روغن ناردین مثل جمیع مرهم
سرطان که در رفع و تحلیل سرطان و سایر صلابات کند خردل بزر الانجره کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه ملکه یکجزو روغن زیتون کهنه
مثل جمیع موم سرخ ربع روغن ذرور سرقولو که جراحات مزمنه را بیکدفعه و دو دفعه التحام دهد و چون بر سعفه و غدد بی مایع ابخان پاش
بیندند بسرعت فنا میسازد و از مجربات و از اسرار است کندر ۲ مر صافی ا و نیم گلنار ۳ حضض البلوط ا گل ارمنی گل سرخ ملکه ۲ ثلث ا زحیر
کذرانیده استعمال نمایند ذرور عظم جهت اکله و قروح ساعد و دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار
است و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد آزموده است موی سوخته گلنار شاخ گاو کوهی سوخته و
اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی کندر ملکه ۲ جزو سفیداب قلعی توتیای کرمانی مغسول ملکه یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و بهر
در غیر گلو و دهان استعمال کنند صبر زرد یکجزو و مرداسنگ با آتش مکرر سرخ کرده و در سرکه انداخته و مغسول نموده ۲ جزو اضافه کنند
و هرگاه خواهند که فتیله سوخته در سوزاک استعمال نمایند قدر یعدد ا یک افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله بسازند و در
مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزاک نظیر ندارد ذرور دیگر جهت اکله و قروح ساعیه و ذو اسرار الانف و نو صیر مجرب حقیر
است استخوان نیم سوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهت اکله بی عدیل است ذرور جهت

قطع نزف الدم جراحات جبین ۳ آهک شسته ۲ زاج سفید ساق دم الاخوین کندر صبر زرد و مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک
از این اجزاء همین اثر دارد ذرور برگ و تخم انجره جهت قروح متاکله و سرطان متقرح بی عدیل و بلیغ الاثر است ذرور دیگر در رفع اکله و تخفیف قروح
از مجربات است موی سوخته ۲ جزو پوست پیاز سوخته یکجزو و تخم ریحان بو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مقعد از مجربات حکماء
قدیم است در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بریدن گوشت زیاد و در سقاط بواسیر نایاب مثال است مدینه است
زرنیخ سرخ و نعد ملکه ۲ جزو المکتاب نمبه زاج سفید ملکه یکجزو زاج ندسرخ ملکه ربع جزو با سرکه سرشته ۴ روز در میان جو گذاشته پس نعقید
کنند هر ده مصاوی است جهت اندمال جراحات و آنکه در هر چه دوب و است جهت سقاط بواسیر و بریدن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر
از بریدن و بیخالیه است و اهل فرنگ شرب و در نیز در بعض امور بسیار نافع دانسته اند اما اختلاف واقع مینماید ذرور منقول از تذکره جهت
تخفیف رطوبات و بریدن گوشت زیاد بسیار مجرب است پوست انار عفص شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته انزروت ملکه انحاس محرق
مرصافی کندر دم الاخوین ۲ ذرور دیگر که از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم النفع است صبر زرد گل رقفار کندر با هم
ذرور دیگر جهت قروح حار المزاج و طریه و متورمه بغایت مؤثرات و از عجایب این صفت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند
باب سیزدهم در ضمادات و نطولات و تقطورات مخترع ضمادات بقراط است و طلیه اعم از او است ضماد سلال یابس یعنی ترس جو
بر گنج دان ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون و از اسرار شمرده اند ترس نرم
سائیده حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر ثمن و زهره گاو بقدر ربع و با شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل
بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو عسل روغن زیتون شحم حنظل زنجبیل بالسویه ضماد مسکوبه مسمی باسم مؤلف او است چون بر معده ضماد کنند
قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار اورا حیض کند برگ کاملی بقشر عصاره غافث قثاء الحمار ۲ خربق سفید مرداسنج ۴ سیر تر
روغن زیتون ۴ ضماد بقراطی جهت ورم صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل
ارمنی آب کشنیز نصف یکی کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند ضماد مفاصل حاره و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک
۲ سنبل ماش ۱ اقاقیا ۲ زعفران مامیثا ادرک و مرغالی و سرخ ۲ اصبر مصری سائله مقل ازرق اشق مصطکی ۸ ضماد جهت اسهال ها ر روز راه
و تقویت جگر و معده کعک که او در ا بحمات نامند ۸ ل گل سرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ زربد ل ستند برگ مورد تخم مورد ۴ م اقاقیا عفص
حضض سماق جاورس بو داده زعفران مصطکی ۲ کافور نیم ل با آب مورد سرشته و هرگاه جهت تقویت معده و جگر استعمال کنند و بی
اسهال باشد بدل صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهت طحال و اورام صلبه آن حجر زرد مغز کردکان آرد نخود آرد باقلی
ترس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه ملکه نصف یکی سنبل الطیب کلیل بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد حابس منقول از شفاء الاسقام
در قطع اسهال مجرب است و در بس کمند گل سرخ برگ مورد کعک ۲ آرد جو با آب ۲ طبیخ او سرشته ضماد محلل صلابات خصوصا انثیان و تعقد
عصب بیخ کل خطمی کنجد تخم کتان تخم حلبه هو چوبه ملکه ۸ ل مغز دانه کرهک ۵ دو وقیه رطب ملکه ۱ ل موم زرد مقل ازرق ملکه ۲ ل در ۲۴ ل
روغن دنبه یا روغن کنجد گداخته ادویه را مخلوط کنند و نیمگرم ضماد نمایند ضماد جالی جهت قوبا و آثار سفید و مجرب است فرد مانا مدحرج
آرد نخود سرکه بن دنبه اصل السوس کوکرده با سرکه و امثال او و بجهت هر عضوی بمیاه حالیه سرشته اند ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا
و سعفه یابسه و جرب آزموده است کوکرد ۱ صمغ عربی تا نه ۱ در حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد دیگر ایضا از مجربات والد
مرحوم مغفور جهت شقاق آزموده است زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهت سعفه و جرب
بغایت نافع است سفال تنور ۲ جزو نمک ۱ جزو با سرکه ملا کنند ضماد جهت شقاق قدمین جمیع حیوانات بی عدیل است ۳م مرداسنگ
سائیده را با ۸م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و ۳م قند اضافه نمایند و طبیخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام زفت رسد پس
موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوا را گرم کرده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت رفع دخس قاقیا حضض گل ارمنی شسته
شیاف ماميثا صندل سفید بالسویه افیون جمس یکی با لعاب بزر قطونا و سرکه ضماد کنند ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا جعل را در آب
سائیده بمالند و در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات والد مغفور اشق مقل ۲ منکوب کرده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده پس

حل کنند گل خطمی ۲ درم تخم کتان بابونج بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد ضماد جهت تقویت معده و مفاصل و غیر آن بغایت
مؤثر است و دفع اسهال میکند عود نیکو قیه اقاقیا فیام اکسوم ده آن با روغن سوسن درطلای معده ضماد نمایند ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب
سعات برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه بازرده تخم مرغ و روغن گل سرخ قفر الیهود در آن حل کرده بپاشند بسرشند ضماد دیگر ایضا جهت
ضربه و جبر کسر آزموده است سعات گل ارمنی صبر زرد عدس شیاف ابیض فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد جهت
حفظ حوامل عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زنان ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجرب است مرزنجوش خطمی بزرقطونا
آرد جو سورنجان بالسویه بازرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثرش سریعتر شود ضماد طحال از جنین
بن ابحق بغایت آزموده است انجیر را بقدر ده آن یک شبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند و قسط بحری ۴ مغز بادام تلخ آ ۴ پیچ
کبر ۲ اشنه پنج سداب خشک بوده ۲ اضافه نموده در طلای معده استعمال نمایند ضماد فتق انزروت سماق اقاقیا مکدال مر قشر کبریت
نارنج ذاکر تباشه مقطیس سوخته شیب یمانی کندر صدف لب صاف جوز السرو مکداآل با موم ۲ و روغن سوسن عسل بسرشند از اقراص نعنع
جهت درد سر یا بجه که بقدر درهمی باشد که شته شریان صدغین ببندند تخم کاسنی تخم کاهو امرصاف ا حضض ۳ افیون آ و نیم با لعاب بزر
قطونا بسرشند ضماد منیم که رفع بیخوابی میکند و از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه با ابیض خشخاش در دو تخیس
باشند استعمال کنند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجرب است درد مسکنه که سلیمانی نامند زیبق مکد ۲ آن با هم سائیده با آب لیمن
نرکنند تا سیماب کشته شود و ده آن صابون حلبی در آب حل کرده اضافه نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد و فالج عصبانی جمیعا نافع و منضج
و محلل قوی و جاذب فادو بکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده است که مداومت ضماد او بر مهره ها گشته است و معضل باعث نجات حمی گشته
ارشف و تنج چند ساله شده تخم انجره ۲ بوید بلان بوره نوشادر زراوند مدحرج شحم حنظل علک البطم حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا ۲ اشق ۴
مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصاف رانتیج راج استخوان سوخته اهل صبر زرد فستین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ درق ۱۲ اموم ۹ عجب
السلاطین ۶ با روغن سوسن و شال اوه آن بدستوریکه در قاعده مراهم مذکور است ترتیب دهند و صمغها در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه ضماد
نمایند ضماد مجرب حقیر جهت ضربان مفاصل و درد سر ضربانی مغز استخوان پاچه ده آن روغن گل سرخ ضماد نمایند قرص تمرهندی که با ادویه حاره
جهت بارده و با اشیاء بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است آرد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا سورنجان اکلیل الملک مکدا آن
خولنجان شیاف ماميثا آرد جو مکده آن بیخ لفاح زعفران افیون مکد ۲ آن قرص سازند و استعمال نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل و ایجه قریب سخن تخمیر باشد
و سکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده مغز دانه خروع که بید انجیر باشد ۳ جزو روغن تازه گاو و عسل مکد جزو لای بوزن عسل بعده مجموع سرکه
خشک گاو سائیده بقدریکه غلیظ سازد اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند ضماد مکن الاوجاع در تسکین درد مفاصل حاره و بارده مجرب حقیر است
حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و نیمگرم طلا کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده
سعد بل است عرطنیثا سوخته را با عسل و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد نمایند ضماد محلل جهت مفاصل یا درد و ورام مزمنه بوره دق اشق آهک
آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل باهم صف طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار و نقرس مجرب است و رفع بقایای مواد مینماید صبر زرد مرصاف
زعفران بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارتی باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و تنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات
است پوست خشخاش مسحوق در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزرقطونا مسحوق بوزن او و روغن گل سرخ بوزن هردو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد
ساق خاکستر کاو کندم نمک طعام بالسویه با سرکه طلا نمایند ضماد جهت قیام استسقاء بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد ۲ خاکستر سرگین
سرگین بز و آهو سعد فرد و نانخواه اشنه ساقط تلخ نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی خطمیا باه با بول شتر ضماد نمایند
و طلای آب شیرین که کرده باشند تمام بیخ مجرب حقیر و سهل است ضماد بواسیر و شقاق مقعده و قرحه آن و اسهال بواسیری و زرف حیض
سفیداب موم سفید حضض مکد جزو گل خطمی مقل مکد ۲ جزو بیه بز ۳ جزو روغن گل ۶ جزو بازرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و
سوزش مقعده کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور مغز
مردار سنگ ۶ بزرالبنج ۲ بازرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز در خاکستر گرم پخته باهم وزن او روغن تازه گاو

ضماد کنند و بدستور برگ خطمی گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر آ مجموع را پخته بازرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند
ضماد جهت کزاز بارده و درد ما بچه بچه باد بواسیر در اعضا هم بر سر از تالیف حقیر بغایت آزموده است فلفل قاقله نوشادر حلبه زنجبیل
سورنجان با روغن کرد کان موم زرد ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر حاره مرصاف بکجز و حضض دو جزو با آب کشنیز ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر
که بحرارت باشد و جهت سلعه بغایت مؤثر است قنه ام علیت اشق مکد ۴ م جاوشیر ۷ م فرفیون ۳ م مقل ازرق ۲ م سکنجبین ۳ م صمغ عرادر
در سرکه حل نموده با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از هر ۳ روز تازه باید نمود و مرهم حوار یون و مرهم زنجفر نیز بغایت مؤثر است ضماد بواسیر بارده و عاض
و ریاح مجرب است سیر را کوبیده در روغن بزرک بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند ضماد جهت کشودن خون
بواسیر تخم الخنظل ۲ مغز بادام تلخ ۴ بخور مریم مویزج سرگین کبوتر قنه ۲ با زهره گاو فتیله کرده بجعد بردارد در بخاعت استعمال کنند و هرگاه
فتیله را بروغن گل آلوده سازند رفع سوزش مینماید ضماد جهت ورم بواسیر که از حرارت باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت گز را کوبیده
با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه پخته ضماد یا داغسته ضماد کنند ضماد جهت اورام جگر بارده و سپرز از مجربات قالوس
میعه موم اصطکی صاما زعفران بابونج اکلیل الملک ۶ صبر زرد رز ماس ۳ اذخر حب بلسان ۶ اشق ۷ با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند
ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن و درد سینه مزمن مجرب است زوفا رطب آن با پیه اردک و پیه مرغ مکد آن حل
نموده نیمگرم ضماد نمایند ضماد جهت ورم انثیین تخم کشوث را با ربع آن راز یانه سائیده با کلاسه سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی آرد جو آرد
باقلی را مهرا پخته با زرده تخم مرغ و قندی صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم منجمد باشد زیره کرمانی ۵ مویز منقی آن را کوبیده با روغن دانه خروع عسل
ضماد نمایند ضماد جهت خراز که بفارسی کچلی نامند بغایت آزموده است سر را تراشیده بروغن کنجد چرب و کاک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته
بالسویه بپاشند ضماد دیگر ایضا جهت خراز مجرب است زرد چوبه برگ حنا هلیله زرد عفص مرداسنگ آمله مقشر سرکه هر یک جزو روغن گل سرخ ۴
جزو ضماد جهت جراحت بینی و ناصور الانف که حلوه نامند بغایت آزموده است مغز هندوانه مغز تخم کدو ۲ جزو تونیای کرمانی مغسول
صبر زرد یکجزو با روغن تازه استعمال نمایند ایضا جهت حلوه مجرب است سفیداب ۲ مرداسنگ مغسول ۶ قلعی سوخته ۹ با شراب و روغن مورد استعمال
کنند و بدستور آب انار ترش یا آب انار رسیده را در ظرف مس قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد بهق و برص از مجربات
حقیر است و از جمله سهل دور رفع برص حیوانات کما لا گویند تخلف نمیکند و در روبا بدن مو که داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است
و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد تنشیش او صندلین بجهت رفع حدت و سوزش آن و طلا کنند و رخا
رتبه طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و مثال آن متعدد باشد یکبار بر همه موضع نباید ضماد نمود بلکه موضع بعض دون بعض تا همه ضماد شود
و بعد از آبله کردن بمراهم مناسبه علاج کنند سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر یکجزو سلیمانی را با دو جزو
صندل سفید و دو جزو حمیرمایه دو جزو قسط تلخ یکجزو انزروت ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجرب
منقول از شفاء مدع را کوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ ۲ آن خردل سفید که حرف باطله است ترب آن مغز پسته ۲ آن مغز
بادام تلخ ۳ تخم خربزه مغز مقشره هرشب طلا کنند بکهفته رفع علت میکند ضماد جهت جرب و طبع یابس و مواد آنکه از مجربات منقول از
حبا هندوه آن سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب کوکرد و زرنیخ مکد آن سائیده بعد از آنکه ظرف را زیر آتش برده بند بهواپی آتش نگاهدارند
بپاشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه متحجر گردید بسائیده
طلا کنند و غیر متحجر نیز آزموده است ضماد داء الثعلب ودا الحیه از مجربات حقیر و سهل است کندش شیطرج مکد جزو زرنیخ سرخ ۲ جزو با روغن
زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهت داء الثعلب مجرب است موی بز سرخ سوخته کوکرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز نشانیده
یا بیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس صاف نموده ضماد نمایند ضماد رستن مژگان و منع سقوط مو که مجرب است استخوان خرما سوخته سنبل الطیب
سرگین موش صدف سوخته فلفل مکد جزو سرمه ۳ جزو قمی سوخته مغسول ۶ جزو زعفران نیم جزو ضماد جهت بادسرخ که حمره گویند و کل ورم حار مجرب
گج طلا نافه پخته با آب کشنیز بسیار رقیق سرشته انقدر بر سر نند که گچ اسکته زایل شود و مکرر طلا نمایند قرص زردی که در کل ورم حار
آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ حضض مکد پوست درخت ریوند چینی مکد جزو

حب نفاخ افیون که نیم جزو با آب سرشته بهیئت آلت نرد ترتیب داده با آب کشنیز و سرکه و کلاب و امثال آن طلا کنند قرص سعد
منقول از جامع امین الدوله جهت سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی آزموده است زردچوبه بادام تلخ مکه خردی مقل ازرق سعد
۳ شبانه روز در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ که دفع
نزلات مزمنه عجیب مداومت کند و جهت درد سر مزمن و تقویت دماغ بیعدیل است منقول از تذکره نمک سنگ نمک طعام
سوخته بوره سوخته خربق سفید بورنج شوره خردل سرخ زبدالبحر مکه خردی لوکر دکل سرخ سماق برگ حنا اذخر عفص فراسیون صمغ عربی
کندر قرنفل عود صبر زرد نیج سوس زرنیخ زاج ساذج سنبل الطیب جوزبوا مکه نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون رقی بقدر دو وزن
مجموع ادویه در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه ولورام حاره مجرب است
و منع نزول منها به سرب با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل یا روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و با آب بارتنگ
بسایند بدستور نافع است ضماد جرب بغایت آزموده است تخم ریباس حال مغز هسته زردآلو تلخ زنبق مکه ۲ ال با سرکه سائیده و با
روغن کنجد در حمام طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهت جرب و حکه بغایت مفید است انار ترش با پوست زیره کرده چندان بجوشانند که منهضم
شود پس بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا کنند و هرگاه از مادهٔ سودا و صفرا باشد و یا مدت خلط مغز دانه کدو
هندوانه را با شیر دختران سائیده طلا کنند ضماد جهت خناق و گل و ورم حار از مجربات است و غدد و خنازیر را نافع است آرد جو با آب
کشنیز و سرکه و هر ماده مرکبه از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفید است و ضماد فلوس خیارشنبر با روغن بادام جهت گرمی
اورام و اوجاع مجرب است و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه از جمله مسکنات وجع بارد است و محلل مواد و ضماد سفیداب
قلعی با شیر تازه و طلا کردن قطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است ضماد جهت جرب مجرب است کوکرد زاج سفید فلفل ۳ ر ۲
نیم سوخته زنجبیل سفیداب قلعی مرداسنگ با روغن تازه بیامیزند ضماد نمایند ضماد آسنا جهت جرب و حکه مجربست سنادکی پوست هلیله
زرد مرداسنگ سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن نفشه ضماد نمایند ضماد جهت سعفه یابسه و قوباکه با خارش و سوزش باشد در
دو سه دفعه زایل کند از مخترعات حقیر و مجربست مغز تخم مکه و نوشادر معقول شنجرف با شیر تازه ضماد نمایند ضماد منضج دمل و ثبور و اورام اکلیل
الملک حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرکین کبوتر آرد گندم بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند
و تکرار تغییر دهند بغایت موثر است ضماد جهت گشودن دمل از مجربات است دانه تمر هندی را کوفته نیم لیبه چراغ در آب بر روی آتش گداخته
مخلوط سازند و نیم گرم کرده طلا کنند و چون بزر قطونا را با آب بهی تر کرده بر دمل ببندند مانع ترقید و تسکین وجع و منضج قوی است ضماد جهت
رعاف عدس عفص شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی هر یک یک جزو کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند
ضماد جهت رفع ادرار حیض آزموده است پوست انار سماق کلنار حب السلاطین کندر زیره کرمانی تخم مورد با آب مورد یا آب به طلا کنند
و چون قرنفل لکه کرموز نامند و مستعمل در کرانست با سفیده تخم مرغ بر کمر و پشت زنان طلا کنند بغایت مفید است ضماد جهت رفع احتباس
بول کاکافسه که عصفر نامند در شیر پخته بموزند و شوره صاف نموده ضماد نمایند ضماد جهت زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان آرد باقلی ۱
تخم بادروج ۵ با آب بادروج یا آب ریحان بسرشند ضماد که منع بزرگ شدن پستان زنان میکند دو ع سوخته جزوی آرد جو ۲ با سرکه
۳ شبانه روز ضماد نمایند ضماد که منع قی کند گل سرخ ۲ صندل سفید و سرخ ۴ عود ۳ زعفران کافور نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند
ضماد جهت کرم معده برگ شفتالو نمک شونیز بالسویه با زهره گاو و سرکه بسرشند ضماد جهت کلف و آثار بغایت موثر است کرسنه پوست
پوست تخم مرغ ۲ ابرسا سرطلح نفلی ۲ که هندی ساجی گویند قسط تلخ ۳ شاخ گوزن سوخته ۳ ل بوره ارمنی ۲ تخم خربزه ۵ سرزراوند طویل ۲ بادام
تلخ ۳ نشاره عاج ۲ سرکین کبوتر آرد نخود ۲ با سرکه طلا کنند ضماد جهت منع تولد قمل بورنج زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند
و طلا کردن سیماب در استاصل کردن قمل از مجربات است ضماد روغن ترب دافع قمل است و بدستور صبر زرد و طلای آهن قاتل قمل است
و چون نشاره چوب کردکان چند روز در روغن زیتون بخیسانند دهن را دافع قمل و صئبان و از مجربات است و بدستور طلای شبت یا
با آب قاتل قمل و دافع صئبان است و تدهین روغن کردکان بعدیل است جهت سکته خردل چند بدستر بالسویه با سرکه بر سر ضماد نمایند

ضماد جهت سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی انجره بالسویه با سرکه طلا کنند کماد عبارتست از ستن ادویه یابسه که گرم
کرده بر عضو ببندند یا ادویهٔ مطبوخه در مثانه گاو و امثال آن کرده یا باب ادویه نیم گرم نموده بر عضو بگذارند کماد جهت زکام ازمجربات
شونیز را مکوب کرده چند قطره آب نمک بر آن پاشیده نیم گرم بر سر ببندند و اگر بدون کوبیدن بدستور کرده استعمال نمایند بغایت مفید
کماد جهت تحلیل ریاح معده و طحال و خاصه گاه ملیه شونیز تخم کرفس نانخواه با آب نمک بدستوری که گذشت گرم کرده ببندند و چون سرد شود بدل نمی
کنند کماد جهت تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی زنجبیل مغز فستقین
رومی درمنه ترکی انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند کماد جهت رفع علل بارده گوش و ریاح بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش پودنه عاقرقرحا آب
پخته در مثانه گوسفند گرم کرده بر بن گوش و قفا کماد نمایند کماد دیگر جهت ورم گوش آرد جو با قلیه یا بونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته
با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مثانه کماد نمایند نطولات عبارت از نمک ادویه را المنح نمایند آب او را بر عضو بریزند و جرم او را ابند
و عضو را بنجار او بدارند و یا شویه قسمی از او است که بجهت امالهٔ ماده و تعریق معمولست و نطولات مرطبه و محلله در ازاء ه و منضجه و معرفه میباشد
و هر یک را دو بیان معلوم است و بجهت اختصار بعضی مرقوم میگردد نطول جهت ترطیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع حار بنفشه برگ بید نیلوفر
خبازی ارده خیار تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بنجار او داشته یا با آب او عضو را بشویند و نفل را بمالند نطول جهت تحلیل مواد
بارده و تقویت اعضا اسطوخودوس شکاعی گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس شکاعی شیح عصفر حاشا جعده حسک اکلیل فطراسالیون
شیح حنظل جوزالسرو کمافیطوس دار شیشعان سیسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت نشود بعضی را اکتفا جایز است و در بیانوس
مرطبه بهره ه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت تعریق میکند قطورات عبارت از چیزیست که بر عضو بچکانند و در عرف
اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویهٔ عین باقسامها مذکور شد پس قطوری که اختصاص بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد قطور جهت دوی
و طنین بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بورهٔ سرخست خربق سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در گوش
بچکانند و باید نیم گرم باشد قطور ایضا جهت دوی و سده از اجتماع چرک و طنین نافع و مسمی بقرص خربق است بغیر ۲ بوره سرخ ۵
زعفران ۳ با سرکه قرص بسازند و با سرکه و دهان مرشبه حل نموده بچکانند قطور دیگر که رفع علت مذکوره در ساعت کند مرم سیاه
در کوزه سفالین سوزانیده خاکستر او را با بول گاو و یا بول خوک بچکانند صرر ا بلغت اصفهان قطور دیگر از مجربات امیر عطاءالله
قد حقیر جهت گرانی سامعه و کری و دوی و طنین نافع بوره ارمنی ۳ دانگ شحم حنظل آجند بیدستر نیم زراوند مدحرج نیم عصاره افسنتین نیم
فرفیون دانگ قسط تلخ دانگ باز هرهٔ گاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر زراوند و زرنبف بدستور که
در فوق هر یک قید شده نموده است و مجرب دانسته قطور جهت کری که ذهقه و افتاده باشد طبیخ افسنتین را با زهره گاو استعمال
نمایند و زهره سلحفات که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن در قطره از قطران که با نفط یا روغن قسط
حل کرده باشند با وصبح و شام مداومت نمودن جهت جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجربست قطور دیگر جهت کشتن حیوانی که در گوش
رفته باشد قطران را با آب فودنج یا با آب برگ شفتالو حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرمهای متولده در گوش که ز جرار
باشد بکند روغن گل سرخ با ۳ جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کاو
و آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیده تخم مرغ بالخاصیت از مجربات است قطور که جهت ورم بارد و ریاح نافع است
زهرهٔ گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند قطور دیگر جهت چرک و در و قرحه گوش
مرصاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین درد افیون بغایت نافع است و جهت پاک کردن چرک
آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مرارات را در آب حل کرده با روغن گل قطور کنند و بدستور از زوفا با مارامی بسیار نافع
است قطور دیگر که منع سیلان رطوبات اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ مکه داخل عسل و شراب مکه دال قطور کنند و یا
بشیر آلوده بکذارند قطور دیگر که منع سیلان خون که بسبب صدمه و ضربه از گوش کنند پنیرمایه خرگوش را با سرکه حل نموده بچکانند
و بدستور کرده گاو را با قدری پیه کرده کباب نیم پخته کرده آب آنرا فشرده در گوش بچکانند از مجربات اکثر اطبا است

باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و فرزجه سعوط عبارت از چیزیست که در بینی چکانند
و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه در بینی کشند و بخور دخنه هر چه بخور رود و او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبودار
کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویت قوه حافظه و گویند مداومت او موی سر و ریش را سیاه کند مغز سر کلنک
دانک زهره او یک قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و دماغیه را پشت بخوابند و سعوط زهره خطاف جهت سیاه کردن و رویانیدن
موی سفید مجرب دانسته اند سعوط جهت قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بعد ازین سعوط عصیر سرکین
حمار و نفوخ سرکین محرق او بسیار قوی الاثر است سعوط شب برف کند نیز نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف بعدیل است
جند زاج سفید آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط کنند نفوخ جهت رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته
در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کندر بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند نفوخ دیگر کلنار کندر حضض البلوط زرورد کافور افیون مازوی
سوخته با آب برگ بید یا آب کاهو و مثال آن سعوط نمایند یا بی آنها نفوخ نمایند سعوط دیگر جهت دردسر بارد و شقیقه و سبل خونیه نافع
است صعتر صاف صبر زرد حضض یکی شونیز جاوشیر جند سکنبیج مشک زهره کلنک کیک با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب
مرزنجوش سعوط نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی مومیائی جند شک فرفیون بالسویه قدر نخود با روغن زنبق و مثال سعوط
کنند نفوخ جهت سکته و سبات و لیثرغس نافع است جندبیدستر زهره کلنک مفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند
عطوس جهت سده دماغ و مواد بارده است و رفع مواد عطسه مسکن کند کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند طویل مفرده و مجموعه دو چندان
نرم سائیده و بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میکرد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد خربق سفید نوشادر
مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند لخلخه جهت تقویت دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور روغن بنفشه در ظرف
سرشته کرده بو نمایند لخلخه دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حار و اختلاط عقل نافع است آب کشنیز آب برگ بید انفر کدو
گل سرخ صندل سفید اسطوخودوس لخلخه نمایند لخلخه دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده قرنفل کبابه دانک بسباسه مشک دانک با گلاب
و عرق بهار لخلخه نمایند نشوق جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید گلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند
نشوق جهت جراحت بینی و چرک آن بوره حکاک نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری انزروت
اضافه نمایند بخور جهت تقویت دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب
گذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی ازمجربات است اجراب ندیده چند عدد در اسیح کرده در شراب
انداخته سر بابخار آن بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب و بعد شوربا آب ممزوج بسرکه نیز جایز است بخور جهت زکام سیاه
دانه را بر ریگ سنگ تافته ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام که قطع رطوبات کند بخور سندروس مجربست
بخور جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافعست مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر اهلبا بونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر با بونج
جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود بخور جهت رفع احتباس حیض شحم حنظل شونیز
کندش میعه علک البطم مکه جز و عنبر اشهب نیمجز و مشک زعفران ربع جزو با روغن زنبق سرشته قدر فندقی در آتش انداخته دود آن از برای رحم
برسانند و باید آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله دود برحم رفته برآکنده شود بخور دیگر جهت اختناق رحم و عسر ولادت
بسیار نافع است شحم حنظل فنه جاوشیر کوکرد بالسویه با زهره گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد دندان و سوراخ آن کرم خوردگی
تخم گندنا و عنب الثعلب گل بابونه بالسویه بجوشانند و سر را بخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد دخنه جهت ساقط کردن دانه بواسیر نبود
است کوکرد بلادر حب الآس بیخ کبر برگ مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند
و عمل اکثر رسانیده شود باب پانزدهم در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارت از آنست که مایعات مستقیم در حم آنست
و لنتیله بهتر از لجایه است بر دو قسم است بردو مزبور و ... و فرزجه آنچه زنان از راه در قبل در رحم بر دارند و حمول اعم از فرزجه
و احتمال در قبل و در بر است و ... حقنه بقدر ... است و آلت حقنه باید نشیتی جلود باشد بهیئت کیسه ته دوخته که طرف دیگر بهیئت

گردن کدو باشد و از نی لوله بر طرف باریک او وصل نمایند که آنرا چرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در آن کیسه کرده از آن
کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب برود ما رود و باید حقنه کننده بر رو بخوابد تا آب حقنه بامعاء علیا نتواند رسید و میباید
که قدر آبیکه میریزند زیاده از پنجاه رطل نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطبا صحت اعضا رئیسه در شرط دانسته
و مراعات اعتدال اب ادویه لازمست چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و فساد میشود و بارده مولد
وجع و مورث غشی و کرب است و منافع حقنه بسیار است از انجمله اماله ماده مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیه است و دفع سده امعاء و رفع
اقسام قولنج و در فتایل سهل تر است که طول او بقدر انگشت میان انگشتان باشد و فرزجات زیاده از قدر یک بند انگشت نباشد و چون
آب حقنه برنگردد میبرانسکه نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از حقنه باب ادویه باد مهان مناسبه و آب گرم
حقنه کنند حقنه جهت برودت احشاء و کرده و رحم و مثانه و معروفست بحقنة الادهان و روغن بادام روغن کرد کان روغن حب
البطم از هر یک ۱۵ ل روغن زیتون ۷ ل با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در قبل و در بحسب احتیاج حقنه کنند
و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و زنبق اضافه نماید حقنه جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته
صمغ عربی از هر یک یکدرم زرده تخم مرغ پخته ۳ عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ جو مقشر یه کرده بروغن گل سرخ مکد ۲ ل و هرگاه قابض
محتاج باشد روغن و پیه نباید کرد و گل سرخ اقماع دار و گلنار در اصل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل الصناعت عناب
سپستان مویز منقی حلبه تخم کتان سبوس گندم گل خطمی قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چغندر در ۴ ل آب بجوشانند تا ثلث
بماند پس صاف نموده ۳ عدد ازو آورد با شکر سرخ بوره ارمنی ایکامه روغن کنجد اخته نماید حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب
سپستان بنفشه جو مقشر خطمی سبوس گندم خبک اکلیل الملک انجیر زرد در ۳ ل آب بجوشانند تا ثلث رسد و ۳ ل آب او را با شکر
سرخ و روغن بادام حقنه نماید و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزر قطونا و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نماید حقنه جهت
برودت رحم و احتباس حیض نافع است انیسون مقل سکنبیج جاوشیر جند تخم کرفس نانخواه رازیانه سیالیوس بابونه حلبه سنبل با آب و شراب تازه
بجوشانند تا نصف شود و ۳ ل او را با روغن تازه کاوی و عسل کف گرفته و روغن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد نگاه دارند
کنند که آب حقنه نزد دفع شود حقنه جهت درد مفاصل و عرق النساء و مثال آن نافع است حلبه بادام تلخ مغز بید انجیر تخم کتان بابونه
شبت حب الغار حسک سورنجان خربق سفید قنطوریون سکنبیج انیسون جاوشیر شحم حنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد
عناب سپستان بعد از تلخ نیم طلا با روغن گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعاء نافع است و بغایت قابض برنج عدس مقشر
آبرد جو بوداده گل انار جفت البلوط پوست انار ترش در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و ۲ ل او را با سفیداب گل قبرسی صمغ عربی
اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس مکد ل کاغذ سوخته ال و نیم زرده تخم پخته عدد روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ جهت زحیر
و اسهال و تعفن قرحه امعاء مجربست فی ماستان بجبهات سوخته زرنیخ سرخ و زرد در اسفنج شبت بانی بازو میک آهک است
افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص بسازند یکمثقال او را با آب برنج مطبوخ و روغن
گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاده جهت لیثرغس و مثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم تخم
حنظل دانه بید انجیر مطوریون دقیق مکد اکف انجیر زرد ۱۱ عدد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و ابکامه حقنه نمایند مری غیر ابکامه
مشهور است که با سرکه ترشیدی دهند حقنه جهت عرق النساء و مثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هر چند نهایت
آن شود بهتر است جند بیدستر مقل میعه جاوشیر فرفیون بازرد ۲۰ آنرا در روغن قسط و مثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه جهت نفخ
و ورم کرده و او رام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی تخم کتان مارا شعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نماید حقنه جهت اسهال
صفراوی و کرانیکه باعث سده باشد از مجربات سیر جنازی بنفشه نیلوفر جو مقشر سپستان عنب الثعلب پوست هلیله زرد تخم کدوی
بیکوب جوشانیده و بالعاب بزر قطونا روغن تخم کدو شیرخشت حقنه نمایند و آنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعد در حقنه جایز است
حیله نماید و جهت عصر ... قوت مجاری و عروق ضعفه جاریست نه در افضه و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی داد خال

الملبجات در حقنهٔ آن مذکور است حقنهٔ مقعد که در اکثر امراض نافع است قرطم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خیارچنبر بنفشه برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتیلهٔ لینه خطمی بوره باتوره نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند سرشته و شافها بطریق معلوم بسازند و اگر بجای شکر ترنجبین گیرند در فعل اقوی است فتیله دیگر که قوی‌تر است بنفشه خطمی نمک بدستور فتیله بسازند و اگر قوی‌تر خواهند شحم حنظل و زهرهٔ گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند و در بعضی از ادویهٔ مزبوره جایز نیست و چون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین یا شکر بقوام آورند و مجموع ادویه و بوره و خطمی و شحم حنظل و مثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل شود و سرگین موش بسیار تقویت مینماید شیاف جهت زحیر که مجرب و مجرب باشد از مجربات افیون مرصاف کندر زعفران با توبه با آب گشنیز سرشته شافها باریک بسازند در میان اوریسمان بگذرانند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد شیاف جهت قطع خون مقعد مجرب است خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون مرف مرصاف اقاقیا برزرنیخ صمغ عربی بوداده با توبه با آب مورد سرشته شیاف بسازند شیاف جهت قولنج ریحی بغایت نافع است برگ سداب زیره نانخواه بوره ارمنی با توبه با عسل سرشته شیاف بسازند یا لته آلوده حمول نمایند شیاف جهت اخراج کرم مقعد که دودالخل نامند مجرب است شحم حنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شاف بسازند شیاف جهت عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شاف بسازند فتیله که جذب از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النسا است مکی تخم خبازی غاریقون بسفایج تربد شحم حنظل سرگین موش بوره نمک هندی با عسل یا انجیر فتیله بسازند فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب قدما است پشم کوسفند را فتیله ساخته ۳ روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که بنگ و ورق شاهدانه گویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشیده حمول کنند فتیله دیگر در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان که بفارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند حمول جهت کشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد و باعث زحمت گردد اول مقعد را بر روغن تخم زرد آلو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر یا قدری مقل طلا کنند و لته را بآن آلوده کرده بردارند پس عرطنیثا فتیله شحم حنظل با زهرهٔ گاو سرشته حمول نمایند و هرگاه بسبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بر روغن گل و مومرج و سرگین کبوتر و زهرهٔ گاو طلا کنند فتیله جهت رفع حرقة البول و قطع حرکت آن بغایت نافع و از مخترعات حقیر است و بغایت مجرب بدستور جهت نوحصی بعدیل است چون فتیله را در سوراخهای توحصی گذارند و در باب ذرورات اکلیل شاه باین نسخه شده است و از بهر ارمتواند بود حصی زرد نوشادر مغول سفیداب قلعی مغول مرداسنگ مغول کلیار کل ارمنی سوخته کنه را فیون کدوی سوخته نرم سائیده و از حریر گذرانیده بآب گشنیز سرشته فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب گذارند فرزجه جهت حمل مجرب است و باید از حیض هشتبانه روز متصل بردارند زهرهٔ خرگوش و سرگین او و عسل ملداء فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سراپیون که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک مکدسه و نیم سادج قرو مانا مکدا اوقیه پیه اردک زردهٔ تخم مرغ دو دو اوقیه روغن ناردین بمقدار حاجت لبور ۳ روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز ال نشارهٔ عاج را با مثل او نبات شاول نمایند فرزجه جهت کشودن حیض مجرب است سداب مرصاف ابهل از یانه تخم مرد باز هرهٔ گاو فرزجه بسازند فرزجه جهت کشودن حیض منقول از ابو خالد که حیض محتبس هفت ساله را ادرار نموده مرصاف پودنه مویز منقی سداب مرحاک ابهل زهرهٔ گاو بقدر سرشتن فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علت رجا بغایت مؤثر است و قاتل جنین جاوشیر خربق سیاه با توبه سرشته فرزجه جهت ادرار نمودن حیض مجرب است فرفیون نرم سائیده و پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مؤثر است و مجرب دانسته اند عصارهٔ قثاء الحمار قیر و طرد زهرهٔ گاو و حل نموده بر لته کبود بر دارند فرزجه که در غایت جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و مشیمه بعدیل منقول از تذکره عصارهٔ قثاء الحمار سداب شحم حنظل مازریون اشق بخور مریم مومرج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل اورام صلبه موم پیه اردک پیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم کتان با عسل یا با فلوس خیارشنبر سرشته فرزجه جهت تعلیق خون حیض و ازالهٔ قروح و عفونت و رطوبات سایله رحم گلنار شب یمانی سر مکاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده بسرکه با توبه

با آب برگ بید یا آب گشنیز یا با آب مطبوخ مازو سرشته فرزجهٔ دیگر در قطع خون حیض مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی با توبه از حریر گذرانیده بوست انار ترش را معجون کرده طبخ نمایند تا جهرا شود و قدری پشم را بآب او تر کرده با دویه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد منقول از جامع شیبانی بزر البنج افیون فرزجهٔ دیگر که بغایت قوی است مرکب زاج کلنار گل ارمنی کل مختوم سرمه با توبه فرزجه که اعانت بر حمل نماید بسیار مؤثر است مرصاف ابر یا سرگین خرگوش آنه مجرب است فرزجهٔ دیگر که در قطع سیلان خون قوی‌تر است برگ مورد مازوی سوخته سرمه ثابته زاج سوخته گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز نعل اسپ را که ندکران زمور گویند یک مثقال سائیده با زردهٔ تخم نیمبرشت شاول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده است و چون زیره بوداده و بونداده با توبه با آب ترنج مطبوخ دهر از جملهٔ مجربات است فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط شود و از مجربات مکتومه است تخم توبنجهٔ صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانهٔ زعرور با توبه نرم سائیده با میعه سایله سرشته بالته حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قطران شحم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه مومرج نوشادر زراوند تخم مازریون روغن بید انجیر زهرهٔ گاو جاوشیر سکبینج مرصاف مقوده مجموعه استعمال نمایند فرزجه که حیض غفیر بیاید آزموده است و در تقویت رحم بعدیل است سومیانی صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین فرزجه جهت ورم حار در رحم خشخاش سفید کوبیده از آرد شیرخته با روغن بنفشج و اندک زعفران و موم فرزجه نمایند بدستور مرهم داخلیون را با روغن حل کرده باب بارتنگ یا شیر دختر ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه و استرخاء فرج و رحم از مجربات است نعناع خاک ناردین گل نسرین خشک نیلوفر برگ سرو برگ سدر لاجورد با توبه بر روغن زیتون سرشته ال را فرزجه کنند و ال را باب بارتنگ مطبوخ بر ناف ضماد نمایند و از آب و شراب و مدرات احتراز نمایند تا دواهر معده کشت نماید حیضی که حفظ عاری باشد باید باینده احمل نموده فرزجه که اعانت بر بکارت نماید و از اسرار مکتومه است استخوان عروس سیاه با چوب تا سوزانیده و باعکره سرشته استعمال نمایند فرزجه بعید الثیب بکر اسن الجماع ۲ جزء ۱ جزء بالته شراب آلوده چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و استرخاج گردد و تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی ماند اقحوان اهل اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان سبز مرزنجوش مر ماهو دهر دوست با توبه از حریر گذرانیده یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته با لته حمول نمایند و اگر روزی یک مثقال از او حمول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن کافیست باب ثانی نزد هم در ادویه که مخصوص است بموی مثل خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه موی را بر دیاند و آنچه بستر دو امثال آن بدانکه اطبا در باب ادهان خضابات اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست که دهنیه مانع ابطال قوت سابقه است و بعضی اعتقاد دارند که خضابانی که در فعل اوبقا و اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و بعضی تصریح نموده اند که تجدید نبات ندارد که در هیچ وقت مذایل منکر گردد و آنچه بتحقیق اقرب است آنکه چون بکون موی از بخارات دخانی غلیظ است هرگاه مانند و قوه صافیهٔ خضاب تجدید باشد که تاثیر تام در رطوبات تحت جلد که مادهٔ بخارات دخانی و تکون موی است تواند نمود و آفتاب با ماض او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه بکون نماید و الا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلا روغنهای مکرر رفع آن می‌نماید خصوصا ادهان حاره خضاب منقول از حکمای هند و روم است و در مصری کتب زبر جمه باهر تصریح شده که مجرب است و گویند که در سن پیری موی سیاه میرویانند بهل آلسرکه انگوری و شیر تازهٔ گاو را باهم بجوشانند تا قریب انعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و هلیله سیاه مکدسه کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده ۳ ماه در سرگین اسب دفن کنند پس موی را باب بیموشسته خضاب کنند خضاب دیگر منقول از حکمای هند که مدعی آنند که هفت سال تر او باقیست کلاه بادنجان ریشه درخت انار نو یا ال هلیله سیاه زیتون مارد کبر نخود ذرام پوست دار کوبیده و بیخته با ۳ قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در زیر آب دفن کنند بعد استعمال نمایند خضاب دیگر بعض منقول است از حکما هند که تا شش ماه اثرش باقیست بار جبل را سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده بهر هفده درم اوی یا دو درم برادهٔ آهن و یک درم بوره نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پاره که از او برداشته مسدود نموده

بحر

بگل حکمت گرفته یک شب در تنور بگذارند بحدیکه بسوختن نرسد پس روغنی که در او جمع شده باشد استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثر او باقیست و مجرب دانسته اند وسمهٔ تازهٔ بسیار رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته با نه درهم هر یک از ملح اندرانی و زاج سیاه داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نموده با سرشته خضاب کنند و ساعتی در حمام مکث کنند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر که عجیب تر دانسته است برگ حنا و برگ وسمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شود و براده آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را نرم سائیده در آب خیسانند بدستور در آفتاب گذارند تا بغایت غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند بحدیکه چون پر سفید مرغ را در آن فرو برند موی او را سیاه کند و این بعد از تکرار ادخال مرداسنگ و آهک میشود پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه و آب مرداسنگ و آهک یکجزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده یک ربع جزو مجموع را مخلوط نموده بوزن در آن و زنه و باز دهم رطل که ۹۰ ل باشد راسخت و زاج سیاه و ملح اندرانی پوست کرده تازه نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب بگذارند و ابریشم سفید آلوده امتحان رنگ کنند انگاه سر را با گل خطمی شسته با پر مرغ یا موی مالی بمالند چه بخت سیاه میکند دندانه از دور بجوشانند تا غلیظ گردد و چهار باز بندد در وقت اسفیداج با آب حل نموده با پر مرغ بر سبب موی طلا کنند خضاب دیگر ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثر را باقی دانسته اند برگ سدر ما خبث الحدید و وسمه و از خرمای سوخته زاج سیاه و پوست انار راسخت نوشادر هلیله سیاه یکده ل در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه سوخته روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز مؤثر است خضاب دیگر ایضا منقول از حاوی کبیر متفق علیه مجرب است هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد مازو بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد چهار ساخته با آب استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی آنکه هرگاه در حمام خصیه در آن گذارند و سرکه در دهن بدارند که دندان را سیاه بکند باعث تسوید موی سر و لحیه میگردد تا ده سال اثر او باقی دانسته اند چون بزغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد و بر روی ذبح کرده گذارند تا منعقد گردد و از گاه بیرون کنند و ده ل او را با ده ل زاج سیاه و ده ل ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را تا گلو در سرکه کهنه تا چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند تا سه روز در سرگین اسب تازه باید گذاشت خضاب دیگر منقول از ابن اهل و تجربه رسیده است آمرداسنگ و آهک را با عوزن آن آب بخیسانند و دو روز در آفتاب بگذارند و ابریشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده باید دیگر مذکور را بقدر سدس اضافه کنند تا امتحان رسد پس صاف نموده و دو جزو حنا و یک جزو وسمه را با و خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و خضاب ساخته استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بیفتد از زاج سبز بلخی بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چون زاج مزبور سم است و مضر لازمست خضاب دیگر منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید مو بعدیل است آب مورد تازه ده ل آب صاف ده ل ابراباد و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ده ل خطمی و ده ل وسمه و مثل او سنا و عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده کرده باشند و ده ل صمغ عربی ده ل زاج جوشانیده تا منعقد گردد و مشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند از اهل تجربه بکرر یافته اند و تصحیح کرده اند و از متقدمین نیز منقول است که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور هر روز یکعدد هلیله سیاه ناشتا تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند باعث سواد مو است و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات است دوائیکه موی سفید را قلع نموده در حال بر آن موضع ضماد کنند سیاه روید و از مجربات است زهرهٔ خطاف و خون او و نوشادر طلا کرده و قدر حبه از زهرهٔ او سعوط کنند دوائی دیگر که صاحب جامع ابن الدوله مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجائب الاسرار شمرده است زهرهٔ کرگس سیاه زهرهٔ غراب زهرهٔ بز سیاه زهرهٔ مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده و بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابدا سفید نشود دوائی دیگر بر موضع موی مقلوع بمالند سفید بر نیاید علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند و

مستعمل

استعمال نمایند و بعضی حجر البقر را با شراب بر موضع موی مقلوع بر چهره و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر آید و مجربست دوائی دیگر منقول از او که دست و جلد را سیاه میکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته اند برگ انار ترشته با آب بقدر یکبند انگشت در آن بجوشانند تا پخته شود قطره از آب بر روی کارد یا صفحهٔ آینهٔ صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند انگاه بریزند چون آهن را سیاه کند انگاه جوشانیده و مادامیکه سیاه نکند باید جوشانید پس آب صاف او را بجوشانند تا قریب با نعقاد گردد و جرم انار را مهرانجه بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند و الا در حمام تا دو ساعت مکث نمایند ادویهٔ خضابیه که بهمانند وسمه و حنا براده آهن و مس و راسخت و سرب و خبث الحدید و آب پوست انار و قلی و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم او و برگ حنظل و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار زاج سیاه شقایق النعمان قرنفل و عفص است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده و بتجربه رسیده که قیمولیا و وسمه را تضمید حنا اولا بعد از آن زایل میکند مبیضات چون موی را بگوگرد بخور نموده طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف با پوست ترب خشک کرده بیخ زان گوگرد مجموعه و یا بعضی از آنها با زهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و اگر موی را با گلاب و کافور تر کرده بگوگرد مسحوق بیالایند و بدود گوگرد بدارند و بعد از چند ساعت بسرکه شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را سفید گرداند و بدستور سرگین خطاف با زهره گاو همین اثر دارد و بدستور چون ضفدع با روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند طلا او موی را سفید گرداند دوائی دیگر از اسرار عجیبه است چه ضماد او موی را سفید میگرداند و چون با توتیا شویند تا سیاه میشود و علق محلول را با آب بگر سرشته طلا نمایند محمرات که موی را سرخ کند صدا الحدید را با آب زاج چون طلا کنند موی مثل رنگ حنا کند و بدستور مرصاف شوره بالسویه با آب خمیر کرده یکشبانه روز ببندند و بدستور زرد چوبه را ۲ وقیه با ۳ وقیه ترس نیم رطل بازو و دو وقیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر بهم زنند پس با آب و موی را فرکنند چون خشک شود تکرار نمایند تا ده پانزده مرتبه تا با آب صابون بشویند ادویه که موی ابرو پاند شود نیز عوالی دیگر را با آب طلا کنند و بدستور ضماد سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل است و بدستور سرگین و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفردا و مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد است که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی میروید حتی در پشت کف دست و بدستور ۲ عدد گردکان را با پوست او و دانهٔ خرما یکمثقال بسوزانند بمرتبه که توان سائید نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و پانزده عدد فلفل بمالند در دوا موی ابرو و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام تلخ و فندق دو تا به بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب بعضی ضمادات بعضی از ادویهٔ مجربه درین باب مذکور است و هرگاه از مالیدن ادویه جراحات و آبله حاصل شود بمراهم اسفیداج و موم روغنها معالجه کنند و بدستور چون بورهٔ ارمنی و نوشادر را بسوزانند و با سرکهٔ کهنه طلا نمایند موی را در ۳ روز بشرط تکرار او در هر دو ساعت میرویاند و آزموده است ادویه که منع ریختن موی کند از انجمله این نسخه آزموده است موافق جامع و مختار و غیره هما لادن مازو مرصاف مصطکی قرمانا کندر با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخهٔ دیگر موافق مختار و از مجربات است و با منع ریختن موی باعث رویانیدن نیز میگردد برگ شقایق آمله برگ مورد برسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تر تخم حنظل و تخم کرفس مرصاف بالسویه یکده ۲ فالتر رتهٔ صنوبر اقاقیا مصطکی دانهٔ خرمای سوخته یکدام با یک رطل روغن خیری و مثال آن و ۳ رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده عسل لادن در او حل کرده استعمال نمایند نسخهٔ دیگر بغایت قویست جهة دراز کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع تساقط بسیار مؤثر است آمله مازو پوست هلیله تخم مورد در ۸ رطل شراب بعد از مکوب کردن خیسانیده بجوشانند تا به رطل رسد انگاه صاف نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد تخم حنظل حنا برسیاوشان سعد کندر مصطکی تخم کتان بوده ده پس یکشبانه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا ثلث بسوزد انگاه صاف با صندل روغن کنجد باتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخهٔ دیگر موی را برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاهدارد و بلوط ارنب قضیب گاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سم سوخته الاغ تلخ جامیش بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد بعضی کافیست ادویه

که منع ریختن موی کند از انجمله طلا کردن موی تازه دفعی است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی را قطع
کرده دیگر نمیروید و بدستور موی را قلع کرده بمانند دارو مجرب است طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا و شب و افیون با سرکه
بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف موی آهک در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قدید وزغ و خون
زلو و زلو نیکه در ظرف قلعی خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول بزهره
گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت مؤثر است و خون خفاش و مغز سر و جگر از مؤثرات قویه و آزموده است و قدما تعلیق
کرده اند که چند مسحوق با عسل در منع روئیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و چون صمغ عربی را با روغن زیتون بعد از قلع مو بمالند اصلا موی نروید
و مجرب دانسته اند اما آنچه موی را مجعد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با زو است و بدستور آب حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدر و
آهک را همین اثر دارد و بدستور عفص و کزمازج برگ سرو و حب الآس و بهدانه و مرداسنج کثیرا املح کل سه بوشی ملکه بیخ زد آهک آب دیده بیخ بید
و آب برگ چغندر استعمال نمایند اما آنچه جعودت و پیچیدگی موی را زایل کند همین او است بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب
دشتن او با لعاب و طبیخ برگ کنجد و ریشه توت سیاه و سفید ادویه که موی را بسترد و بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد و از انجمله
بغایت قویست آهک تازه را دو مثل او آب تا ۳ روز گذاشته صاف نموده تجدید آهک ۳ بار کنند پس در آب صاف کرده او
بقدر ثلث او آهک نه زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب گذارند تحدیکه چون پر مرغ با و رسد بسترد پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد
و خشک گردد در حین احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن مانند آب ترنج و شیره آرد جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را زود
گرداند در نوره خاکستر چوب زیتون اضافه کنند و چون ضماد کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوئی او کم میشود
زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهه رفع بدبوئی بعد از نوره بالخاصیت برگ شفتالو عجیب الفعل است و بدستور گل خوشبو و برگ رزو
شاهسفرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر مؤثر است دوائیکه چون بر عضوی بمالند و یکساعت صبر کنند موی آن عضو باسانی قلع شود
و باعث درد نگردد و بغایت مجرب است اشق را در سرکه حل کرده استعمال کنند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند
منع بر دن موی میکند باب سیزدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و ما تعلق بها و ذکر مسمنات و مهزلات بدن غسول جهه
پاک کردن رخسار اشنان سبز و آرد باقلی و ترمس نخود پوست دار مغز دانه تخم خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل
طلا کنند و روز بشویند نسخه دیگر روی را بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید زرد و نه بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال نمایند دوائی
خشک زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده روزی ۲ مثقال ناشتا تناول نمایند و روی را با طبیخ بادام تلخ و بدستور خوردن حلتیت و سیر و آب انار شیرین
باعث سرخی رخسار میگردد نسخه دیگر که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را زایل کند
و باید که هفته استعمال نمود حب محلب مقشر پیاز عنصل فرفیون مغاث گلنار سرشف خولنجان ایرسا مصطکی پیاز ماکول دانه صمغ عربی بادام
زرد چوبه نبات نعناع خشک آرد نخود کثیرا آرد برنج پوست بیخ سوسن پسته مغز بهدانه خردل سفید از هر یک جزو با سبوس گندم شیر درختان سفیده تخم مرغ
شیر درخت انجیر سرشته قرص سازند و در وقت احتیاج با آب تخم شبت مالیده روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بروغن گل رخسار را
چرب کنند غمزه که در سرخ کردن عدیل ندارد و کندش زعفران روناس هر صاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند دوائیکه جهه
رفع زردی بشره و یرقان مجرب است پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن
روی را مکرر بشویند صفت دوائیکه بشره را از زردی شبیه مریض کند زیره کرمانی عمر زرد چوبه آرد گندم که از تافته بیخته با آب عمر
ضماد نمایند و با آب طبیخ انجیر بشویند دوائیکه جلد را بغایت سیاه کند و بدستور سیاهی او زایل گردد آهک مرداسنگ بالسویه با آب
چسبنده مار طلا کنند و چون زایل گردد اشنان در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او مینماید
دوائیکه رفع شقاق روی و لب و کف دستها نماید بغایت مجرب است موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته کثیرا لعاب بهدانه
موم را در روغن و پیه گداخته زوفا و غیره را اضافه نموده ده ماه دن بر هم زنند تا یکجان گردد و نسخه مجربه در ضمادات مذکور شد شیخ فرا
اثر قوی در این امر است و چون عسل اضافه نمایند بعدیل و حقیر مجرب یافته نسخه دیگر که بغایت نافع است علک البطم روغن تر مصطکی

مقل پیه بز و موم کافوری در قدر مضاعف حل کنند نسخه دیگر جهه خار و شقاق آزموده است لعاب حلبه بزر قطونا لعاب تخم
خطمی بهدانه با روغن گل و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و با آب گرم بشویند نسخه دیگر جهه شقاق پاشنه پا و کف پا سیما اگر
موضع او در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده ضماد نمایند و قدری اسپیار گرم کرده در شقاق بچکانند مرداسنج و روغن زیتون
بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس استعمال نمایند و اگر قویتر خواهند سندروس بوزن مرداسنج اضافه کنند و بدستور پیه بز با گداخته با
مازوی سائیده مثل غبار را با بول او مخلوط نموده در شقاق نرمن بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کثیرا
کهربا کندر علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار ساخته
اضافه کنند صبغیکه حمره منکره و برص ناخن و برص و بهق اعضا و کبودی چشم را از نمک سیاه و دهن و از اسرار است نخود و پوست ریخته
ملکه دانه سرمه حنا ملکه ۳ دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد را بقدر آن بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ
او بپشت ناخن کند هرگاه اندک تغیر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهه رنگ کردن برص مقدار
در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و اما روغن استخوان و شاخ و امثال آنها را رنگ کند مسمنات یعنی آنچه بدن را
فربه کند از انجمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و بادام و پسته باشکر است و تناول غذای چرب و شیرین کثیر الغذا مثل هریسه
و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد مالیدن بسیار که جلد بدن بحد حمرت رسد و اجتناب از ترشیها
مفرط و شوروتند و گرم بافراط لازم است با مداومت ادویه مسمنه مسمنه که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام فندق
و پسته حبه الخضراء شاهدانه مغز چلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از ۵ مثقال تا ۱۰ مثقال تناول نمایند و از عقب آن شیر
یا قائم مقام آن بنوشند مسمنه دیگر موافق مبرود المزاج بغایت قوی الأثر است و قوت این ترکیب تا ۲ سال باقی ماند و قدر شربتش
از ۱ تا ۵ مثقال باید بعد از هضم غذا ناشتا تناول نمایند کنجد مقشر نخود حب الصنوبر کبار خشخاش سفید ملکه جزو مغز گردکان آرد گندم زر نباد حبه الخضراء
ملکه نیم جزو حلبه شاهدانه حب القلب ملکه ربع جزو نرم کوبیده باشل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و ۳ وزن ادویه عسل کف گرفته
اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد نصف دهن جزو حجر البقر اکه با دزهر گاو است در گلاب حل نموده تنقیه نمایند مسمنه دیگر موافق
محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست دار را در شیر گاو یک شبانه خیسانیده بدستور تجدید شیر کنند تا ۳ دفعه برنج شسته شکر سفید
خشخاش گندم جو مقشر مغز بادام شیرین اضافه کنند و بکوبند و هر روز ۲ مثقال در شیر پخته ناشتا تناول نمایند و در حمام مدتی مکث نمایند
مسمنه دیگر که بالخاصیت بغایت مؤثر است بچه مگس عسل که پر بر نیاورده باشد در سایه خشک کرده هر روز ۱ مثقال او را با ۵ مثقال شکر و آرد گندم
سائیده با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبخ بر پالوده یا بوره پاشیده بنوشند انفع است تسمین عضو مخصوص
مانند بازو و ساعد و قضیب و سرین باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحد حمرت رسد پس اندازد طلا نموده و بعد از یکشبانه روز
با آب گرم شست و بدستور اول باز طلا کردن خراطین را از گل شسته خشک نموده بسایند و با روغن کنجد گرم طلا کنند و بدستور علق را
که زلو نامند در ماء حیل که در ظرف آب او باشد بگذارند تا خشک و پس سائیده طلا کنند و این از مجربات است و هیچ دوائی جهه بطر کردن
قضیب یا و نمیرسد و هرگاه در ماء حیل آب نباشد قدری شیر در آن کنند و بدستور مالیدن عضو با شیر و بعد از آن انداختن زفت و بعد از
لحظه کندن و باز انداختن و تکرار عمل مدتی کردن باعث تسمین العضو میگردد و بدستور ۲ م عاقر قرحا نرم سائیده با ۲ ل و نیم لزجه پیاز عنصل
خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال او مکرر بمالند باعث تسمین میشود و آزموده از مجربین است ادویه که هزال آورد و آن عبارت است از
لاغری چون فربه خواهند که لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدید ناشتا تناول نماید و بیشتر غذای او
نان خشک و نان جو و امثال او باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدرات و تعریق بسیار بغایت مؤثر است و از مهزلات نوره
آشامیدن سرکه و انکامه است که ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت مؤثر است ناخنخواه رازیانه سداب زیره ملکه جزوی مرزنجوش بوره
انق ربع جزو لک مغسول ۲ جزو سفوف کرده هر روز ۲ مثقال بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میکند
و آزموده است مهزلی دیگر که سریع الاثر است زراوند مدحرج فطور یون رقیق حنطیانا جعده فطراسالیون ملح الاقاعی شربتی ۲ م نسخه دیگر بغایت

سریع الاثر است تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را چند روز تناول نمایند و بدستور مداومت اطریفل کوچک و فلافلی و امثال آن باعث
هزال است دوائیکه مانع بزرگ شدن پستان و خصیهٔ اطفال گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را بسرکه تر
کرده بر آن بندند تا سه روز بگذارند پس برداشته پیاز سوسن آزاد را با سرکه و آب ضماد نمایند و بعد از سه روز بگشایند و باز بدستور
اول عمل نمایند تا در ماهی سه بار معمول گردد دوائیکه خصیه را ذبول فرماید و مانع روئیدن موی گشت زهار گردد و از مجربات است قیمولیا
سفیداب قلعی با تسویه با آب یخ تازه سرشته ضماد نمایند و اگر یخ تازه نباشد بزر البنج را جوشانیده با آب و استعمال نمایند و هرگاه
از عضوی مو برا قلع کرده بمالند بدستور منع روئیدن نماید و آزموده است باب سیجدهم در ادویهٔ کلف و برص و بهق و وسم و خیلان
و نمش و برش و باد شنام و سعفه و امثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت او را بطرف جلد دفع کند و تحلیل نبرد از آن مواد
فاسده آثار در سطح جلد بهم رسد پس آنچه رقیق و مایل بکمودت باشد آنرا کلف نامند و مایل بسیاهی را برش و غلیظ و سیاه ماهی و رقیق مایل
بحمرت را نمش و حمرهٔ منکره غلیظه که در رخسار و اطراف بینی بهم رسد باد شنام گویند و آنچه از مواد بسبب ضربه و شبه در تحت جلد منجمد
گردد وسم … نامند و انسرخ تیره و کبود میباشد و سبز نیز میشود سرخ تیره و کبود را دم میت نیز گویند و مواد سوداوی متفرق شبیه
بنقطها را خیلان و بفارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی باشی کرده بهق سفید و … نامند و اغلظ از آن برص سفید و سوداوی از آن برص سیاه و بثور
با بخارش اندکی که متفرق باد و متقرح گردد مایل بسرخی گردد سعفه نامند و هرگاه چرک از آن سیلان کند سعفهٔ رطبه و شیرنج و بیچرک را سعفهٔ
یابسه و بثور صغار سوداوی و بی چرک را قوبا نامند و شبیه است بسعفهٔ یابسه چه قوبا در سطح ظاهر میباشد و سعفه غائرتر است و آنچه چرک او
مجاور او را متقرح سازد ساعیه نامند و آنچه سفید و شبیه بابله باشد و بخارش لبنیه و شهدیه و آنچه با التهاب و حدت و وجع و قلیل العدد
و زرد آب تراوش کند بلخیه و نار فارسیه و آنچه از جلد تا گوشت رسد جمره و آنچه تا گل نرسد نمله نامند و آنچه و صلب شدید بر و با حمرت و در باطن
قرحه او و التهاب شبیه بدانه های انجیر تینیه و بثور متفرقه که جلد را تقشیر دار کند و رطوبت شبیه بگوشت آب تراوش کند جرده نامند و بثور بقدر
که در سر پدید رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از او جدا شود مثل شوره ریز ریز حجه نامند و قسمی از قملی است و آنچه با سختی نوک سر باشد
و جلد را متقرح کند خزاز و ابریه گویند و معروف بجلیت و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه متصل بهم و با حمرت و خارش باشد شری نامند
و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز او در شب و بعد از خواب میباشد و بفارسی ارد کهربا نامند و هرگاه با انتفاخ و خارش
و کمودت کون باشد جرب یابس گویند و چون متفرق و بر آمده و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و انعدسیه و لحمیه و خنقیه و مسماریه …
میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص بادساق باشد از جنس ماده دوالی بطم نامند و بثور شبیه بسر آی خار بغایت کوچک و با خنگرشیه و سدی
و لدغ را حضف گویند و شرط است در تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال او که بعد از حمام بمالند و یا موضع ابتخار است گرم بدارند و بمالند
تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد نمایند چون بعض ادویهٔ مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور گشته در اینباب برخی از آن مرقوم
میگردد دوائیکه جهة کلف مجربست انزروت را در زهرهٔ گاو حل کرده بمالند و بدستور تخم خربزه و مغز بادام تلخ حب المحلب خاک زیتون آب
سرشته استعمال نمایند و بدستور جهة نمش و بهق نافع است تضمید ترمس تخم ترب تخم تره تیزک قسط تلخ بادام تلخ بوره فلفل شق کرم
مجموع را با آب عصفر سرشته و بدستور جهة ازالهٔ کلف و نمش و امثال آن آزموده است بیخ سوسن سرگین کنجشک قسط تلخ با آب و سرکه
طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوائی دیگر باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست درخت …
یکجزو زرنیخ زرد و سرخ ۲ جزو انزروت مصطکی بوره یکجزو و نیم با آب پیاز و امثال آن طلا نمایند دوائی که جهة رفع خیلان و آثار بغایت
نافع است انزروت نشاسته گندم مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند و بدستور ابلق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائیکه آثار بادنجانیه را
دفع کند و بسمل قلع نماید نوره صبر زرد با تسویه با سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ
با … کشته طلا کنند دوائیکه جهة منع آثار و خون مرده و خیلان و نمش آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته خرف بابلی نخود
مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده و انزروت نشاسته با عصفر استعمال نمایند دوا جهة سعفه رطبه عفص محرق و سمه با روغن
دنبه بمالند و بدستور بادام تلخ مازوی سبز بسرکه ضماد کنند و بدستور توبال نحاس مرصاف کنند رشته … زنند و ندطویل زاج خاکستر

چوب زرد صبر زرد با روغن گل سرخ و سرکه طلا نمایند دوائیکه جهة سعفهٔ یابسه نافع است و بدستور جهة رطبه و خزاز و جرب و قمل و قوبا و رخین
موی و داء الثعلب مجربست شیاف مامیثا عفص فلیزهرج زردچوبه بوره روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند دوائیکه
جهة بنات اللیل نافع است صبر زرد مرصاف عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور در سرکه و بوره و حنا و زعفران بغایت مفید است و اشنان
یکدرم قاقله را ارباب سرداز(?) مجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب هلیلهٔ زرد با صبر زرد و آنچه با حرارت باشد مالیدن آرد جو و آب
کاسنی و آب کشنیز و بدستور آب برگ درخت بید با صندل و کوکنار(?) … از مجربات است و در ساعت دفع مینماید دوائیکه جهة جرب یابس
و حکه عجیب الاثر است آمله غیر مقشر هلیله زرد غیر مقشر نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و نزدیک آتش عضو را
بدارند … که از حرارت ملتهب شود باید تکرار طلا نمود و بعد از اکراه موقوف نمود تصریح کرده اند بر درخت زایل میکند و جهة حکه
که از حرارت مفرطه باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و هندوانه با شیر دختر از مجربات است و بدستور خشخاش مسحوق بسرکه و همچنین صبر زرد و …
با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار موثر است دوا هندی که در دفع برص و بهق سفید تازه از مجربات است قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ
فلفل زنگار با تسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم …
مرغ تا هفت بار زایل میکند دوائیکه برص و آثار را حمرا رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار …
النعمان با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند مجربست صمغ دیگر از بسیار منقولست که آنچه قابل دفع باشد زایل میکند و آنچه علاج
پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصل جلد میسازد و از جملهٔ اسرار است زهرهٔ گاو سرگین سوخته گاوی زعفران الحدید خبث فولاد شیطرج فارسی
پوست بیخ کبر با تخم او … و نوخته مگر خرد نرم بسایند و خون عقاب و خون نسر چند بار متوالی بخورد آن دهند
و باید که در ما سائیدن به پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور بسایند در رنگ مثل ذرور اصفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام
بدون نشستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن
بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف بهیچی رنگ میکند که هرگز زایل نگردد دوائیکه جهة قوبا متقشر
نافع است کندر زاج کوکرد صبر یکجزو صمغ دو جزو با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهة اطفال بغایت آزموده است
و بدستور حب الآس و سرکه بسیار موثر است دوائیکه جهت رفع ثالیل و خیلان مجربست کوکرد زرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب با تسویه
بازفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را با سرکه چند بار بمالند از مجربات است و بخور برگ سفیدار از عجایب است و بدستور
ضماد شونیز با بول مجرب است و بدستور با زهرهٔ بز دوائیکه جهة رفع قمل و قمقام مجربست برگ درخت انار و برگ مورد و برگ کتان و …
الذریره و برگ سرو و دار چینی مفرده و مجموعه با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و روغن ترب از مجربات است و خاک …
سعد … و مکرر بتجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است دوائیکه مجربست کندش زرنیخ سرخ زرد او ندطویل
قطران بورنج سیماب مقتول با تسویه با زهرهٔ گاو بمالند باب نوزدهم در معیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذات جماع
و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوش نماید چون این باب خصوصیتی بمناکحات بیشتر دارد بنا علیه لازم است که نظری در اصول
کلیه که بعضی از آن در توافق و امثال آن دخل عظیم دارد مذکور گردد چه مراد التذاذ عاجل و بقاء نوع در آجل است و عمده در نمط توافق
طرفین و رفع شاکر بقدر وسع و جمهور اطباء اتفاق نموده اند که هرگاه عنق رحم و قضیب موافق باشد تخلف در موافقهٔ طرفین و دوستی
نمیکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در تولد تخلف نمیاید و این اصل عظیم و محقق است اما استدلال بر اینمعنی آنکه
مردان و زنان را قضیب و عنق رحم کمتر از مقدار ۶ انگشت مضمومه و بلندتر از دوازده انگشت نباشد و متوسط بقدر نه انگشت است
بعد از موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینت معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینت بمرتبه ایست که بملذذات صلاح پذیر
نیست اما مباینت قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر میپذیرد و آن بمطیبات و مضیقات فرج و مسوحات قضیب و استعمال
غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهة ملکهٔ یونان
ترتیب داده و اطیاب اقسام است قسمی منحصر در عرقهاست مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالبه آنکه ادویه

عطریه و نفوخ حضا را با روغن بان بجوشانند و مشک و عنبر تقویه نمایند و قسمی از دوات عطریه هست مثل عبیر و امثال آن و قسمی
ادهانست مثل روغن و گلاب و صندل و امثال آن و هر یک از عطرها و ادهان دو قسم هست اول دستورات مذکور هست و بعضی علاجها را
منحصر در ساداوران و مجرا خام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که تمام باشد و نسخه ادویه مفرده بیان خواص آن نموده است
مخصوص ما داوران و ادویه مذکوره میباشد غالیه منسوب بخاشه از تراکیب تیسیر العروس جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن و
تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و صداع بارد و نزلات و محمول او جهت تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع است قسط
دارچینی گلسرخ مکه یکجزو سنبل الطیب بیاره عود مکه نیم جزو ناخن بدیان نیم جزو نیم از جریرنجه با وزن ادویه گلاب سه روز غبانده
بجوشانند تا بربع رسد و از آن بکوزن ادویه اضافه گلاب کرده مجموع را با آتش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن
روغن بان و عشر آن زباد مخلوط کرده در شیشه ریخته سه هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا خلط گردد و اگر تعفن حاصل گردیده
باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازاء هر یکدرم از او یکجه از مشک و یکجه عنبر حل نموده اضافه نمایند غالیه دیگر که از اسرار مخزونه است
و در رزغایر قلقا یافت شده و از آن آثار عجیب مشاهده نموده اند از آنجمله اگر چون مسوح و مواقعه نمایند بغیری رغبت نکرده بیقرار
گردد و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین تحدیکه عقل برتابد و جهت تقوه و فالج و خدر و درد مفاصل و کمر و جهت سعتا برام
رحم نافع است و با زهره خرگوش جهت حمل عاقر مجربست لادن جلیسی منقول کیا به خزالیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل
مکه جزو نیم سحق نموده با سه وزن آن ماء انخلاف سه روز در خاکستر اشق بلیخ دهند پس چهار وزن دیگر با روغن بان بدستور بجوشانند و در آخر
مرغ و زهره بز سیاه مکه جزو مشک و عنبر و سک مکه بازاء هر درهمی یکجه اضافه نموده در ظرف مزجج یا نقره چهل روز بگذارند دوائی دیگر که
رائحه بدن و عرق را خوشبو کند یاسمن نعنع مرزنجوش برگ سیب با نسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج برگ
ترنج صندل سفید شسته نرم سائیده اضافه نمایند و با روغن مورد و یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند نسخه جهت رفع بد بوئی زیر بغل
و کنج ران صندل سفید سلیخه سنبل … مرصاف گلسرخ مکه ۳ جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص بسازند و استعمال نمایند نسخه جهت
بد بوئی زیر بغل که … با تیغ فد شها نموده و انیدوارا مالند تا خون بقدری رفع شود و بعد از یکهفته
روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجربست راس خرگوش محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی زعفران مکه جزو
باب برگ مورد تازه بسرشند دوائی دیگر جهت رفع بد بوئی عرق بغایت مؤثر است مردار سنگ توتیا مغسول اکثر برگ سوسن که نیز د
کوبند و تر کی شیرین بیان نمایند مرصاف صبر زرد گل سرخ با نسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بد بوئی انگشتان پا سبز برگ ریحان
تازه از مجربات است ادویه مجربه که دفع عرق بغره کنند از آنجمله دهن مغرصل است که آب برا با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و
و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضییق فرج شود از آنجمله محمولیست که جالینوس ترتیب داده و هفت
منافع در او موجود است تضییق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطیب و ازال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد سداب
بسیار مرزنجوش صعتر بری کندر و از خرکس سرخ پوست انار زرمس با نسویه با روغن بان و امثال آن سرشته باشد اول روز محمول کنند و شب
اخراج نمایند بعضی سکر قرنفل بازو گلکه مکه یکجزو مشک عنبر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که چون استعمال نمایند در جماع و
ولادت باعث توسیع نگردد دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوز ماثل سرطان بحری موی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان
سرشت و در ماهی ۲ بار هر مرتبه بقدر یکدانگ بالته محمول نمایند دوائی دیگر که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد نقوت
جنین نماید و هرگاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند چند بید ستر افیون تخم کرفس با نسویه سحق نموده مکرم آن را با شراب ممزوج نموده
بپاشانند دوائی دیگر که در تضییق نایب مناب بکارت باشد مازو کندر گل ریوست انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری جفت
بلوط مانند زعفرور دردی شراب خشک کرده مکه در طمر نامند با آب به ترش سرشته استعمال نمایند و در انیباب فرزجات بعضی ادویه مجربه
مذکور شد اما ادویه ملذذه از آنجمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین میگردد پیاز نرگس زهره گاو موز مقل عاقرقرحا با تیه درجمن
جماع بر قضیب طلا کنند بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون برعانه مالند بغایت نعوظ آورد و سوختی که بغایت مؤثر است و بسیار

باعث لذت طرفین میگردد کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک جزو عصی لسان که بفارسی حسن لبه گویند کثیرا مکه نیم جزو باب اسمن طلا
کنند و اگر تیمور زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد مسوح دیگر که همین اشداد و عاقرقرحا دارچینی زنجبیل مکه
یکدرم مشک یکجه با عسل سرشته حب سازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب مالند و بعد از جفاف مباشرت نمایند موجیکه
در تقویت قضیب سعدیل است و رفع عنن میکند پیاز عنصل پیاز نرگس مکه نیم وقیه با آب ممزوج کرده با ۲ رطل روغن زیتون و قدری آب
بجوشانند تا رفع آب شود پس صاف نموده زهره کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ ۲ و چون سورنجان مرصاف مکه آلافاقیه مثاند
و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرر بمالند ادویه که چون مسوح کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت طرفین میگردد
افیون بیروج کعب خنزیر غیر محرق مامیران زهره خرس دندان سوخته بلنک اشنان سبز سوخته سرگین کبوتر مجموعه و منفرت یکدانک
آنرا سائیده با آب طلا کنند و اگر بر باطن زیر جامه مرد بمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنیکه مباشرت
کند باعث نفرت زن میگردد بحدیکه دیگر ملاقات او رغبت ننماید ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدیکه احدی رغبت بمباشرت
او نکند بصل العنصل بسباسه چوب بقم تخم بستان افروز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار در روغن زیتون با نسویه با زهره بز بشویند
و خشک کنند و قدری از آن در روغن زنبق حل نموده محمول نمایند و هر ۳ ماه یکبار استعمال نمایند محمولی که چون زن حامله محمول نماید
تا ۳ ماه رحم او باید بو و متعفن گرداند و باعث نفرت مردان میگردد حمص سلیخه قضیب الذریره فقاح اذخر شاهدانه قرنفل جوز بوا قسط
شیرین میعه سائله جاوشیر با نفط سرشته استعمال نمایند اما ادویه که جهت سحر که بد بوی دهان است نافع است و نکهت را خوشبو کردن
از آنجمله حب عنبر است که در باب حبوبات مذکور است و از مخترعات حقیر است و عدیل ظاهر است نداشته باشد این دو است از معالجات
ایلاقی نقل شده و بتجربه رسیده است حب جوز بوا هیل فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان مکه یکدرم مشک ثلث درم با رب به سرشته
حب کرده در زیر زبان نگاه دارند و بدستور خوانیدن پوست ترنج و در سواد حاره مضغ کشنیز خشک نافع و هرگاه خواهد که خوب
معطره مدتی در دهان بماند و حل نشود باید عنبر و قدری مومیائی و حصی لسان را در عسل و شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه
مخصوصه را با او سرشته و آلته باب ششم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از ثابت بن قره منقول است و بتجربه مجربین رسیده
که چون مرارة سنور هود و عینین قنفذ را بر روی آتش نرم جوشانیده با جزای مناسب چشم الکحال نمایند قوه باصره بحدی رسد که در شب اشیاء را
بدستور روز ببیند بعضی بدستور فرموده که چون عینین ذئب را در سایه خشک کرده استعمال نمایند مشاهده روحانیات نمایند فی الحب بعضی
منقول است که چون گل سنجد را با منی کسی معجون کرده با قدری شیرینی بزنان دهند در دوستی بحدی رسد که بی آرام گردد و بدستور مغز
مذکور او را با قطره از خون سر انگشت وسطی و فتیله آب دهان و اندک عرق جبین و قطره خون هدهد با شیرینی آمیخته طعام زن
کنند در محبت بیقرار گردد و بدستور فرموده و از مجربات است که چون تخم مرغ سوراخ کنند و سفیده را با تمام اخراج نموده از
منی کسی ادخال کرده ثقبه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا چون نضج گرد پس خشک کرده با شکر
سائیده و ناشتا بخورد زن دهند در محبت بحدی رسد که احدی را اختیار ننماید فی الحب چون زحل در سنبله باشد مغناطیس را در
گلاب بیشته مثل سرمه بسایند و چون مریخ در میزان بود آهن مثل سرمه بسایند و هر یکرا بشخصی معین اکتحال نماید و شخصی بکحول اول
مدتی به نظر در شخص بکحول ثانی نماید باعث محبت بشرط ثانی باول گردد و مجرب دانسته اند بحدیکه امکان مفارقت …
دانسته اند بعضی جهت دوستی مجرب دانسته اند ناخن هدهد را با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و …
سائیده با شراب یا شیرینی بهر که دهند مطیع و منقاد او گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقول است
چون موی طرفین عارض و ما تحت ذقن را مقراض نموده با گندم آمیخته طعام زنی کنند در محبت او بیقرار گردد بعضی …
در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق مجرب دانسته اند و بخور حب المحلب باعث الفت حضم است
و نگاه داشتن آن با آلته … سحر است ایضا جهت افراط محبت از کتاب طلسمات علما نقل نموده اند که از لاجورد ماهی که
قسمی از لاجورد است نگینی ساخته در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره را بر آن نقش کنند و بصورت …

استاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف حمه راد مدلا همه ور در انگشتر نحاس احمر نصب نمایند لابس آن تا بحال
بار هر زنی که مباشرت کند از آن زن او دور نخواهد و آن شخص نزد جمیع زنان محبوبست فی بعض منقول از کتاب طب روحانی
چون کوزه خزف آب ندیده را موی سر زنان بخور کرده و مردان از آن آب بخورند امرد از آن زن بحدی نفرت نماید که هرگز
باو نظر نکنند و نشاندن سینه در خانه باعث تفرقه و خوردن و رفع این اثر است و تعلیق او با پارچه کبود در رفع چشم بد و سحر است فی
از ماب البغض عن النسوان در کتاب اسرار یافته شده که چون مغز سر خرگوش را با شراب نی بیاشامد غیرت از و سلب شود و چون قضیب
کاو را در سایه خشک نموده نیم ل را با شراب بزنی دهند سبب شهوت جماع او شود و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد
از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش از آن کرده و بدستور
چون شجره مریم را سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانگ از آن بنوشد تا یکسال قطع شهوت او شود و دو دانگ او تا دو سال
همین اثر کند بدستور مذکوره است که چون در مغمغه زنی کرم سرخرا چنان ببندند که او نداند در حال هیجان شهوت ورا حاصل گردد و
بدستور چون بحجره و رسجازرا با بنجره نوشادر جوشانیده با آب او هر زنی که تنجا کند طالب جماع میگردد فی العقدار ثابت بن قره منقولست که
چون موی سر که از شانه فرو ریزد دلبو نمایند و مرد احلیل را بخاکستر آن اندوده جماع بان زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن زن نباشد
و آن زن بغیر از مرد دیگر نپردازد و آن بار دیگر اکثر بخورد و در اسرار الاطبا منقول است که هر گاه مرد قضیب خود را بزهره گرگ آلوده مباشرت
کند آمد با آن زن شواند مقاربت نمود بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون خطاف و خون غراب همین اثر دارد و در لذتگر شراب
چون یکدانگ جمیع اسدا در شراب حل کرده بنوشند بحدی متنفر گردند که هرگز خواهش آن نکنند فی امتحان الکامل و ابی حنین بن اسحق
نقل نموده که چون یکدانه سیر مقشر کرده با سوزن سوراخ نموده زن حمول نماید هر گاه صباح آن شب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد بکر
خواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف با توبه بسایند و در پنبه دختر سعوط کنند هر گاه عطسه آورد باکره است و الا فلا و بتجربه مجربین رسیده
که چون نفخها دست ما ملها با مرد صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل بسبزی باشد مؤنث و بدستور نقل طرف راست دلالت بر پسر
دارد و طرف چپ بر دختر و چون ابتدای حمل قدر باقلی از زهره خرس نر با شراب ممزوج نموده بنوشند پسر تولد کند و از زهره
ماده آن دختر و چون نشد و نه مدحرج یا با زهره کاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را یابد از آن فرزند خواهد شد و الا عاقر یا عقیم
خواهد بود فی سرعة الحمل و عدمه چون انفحه ارنب و سرگین او و عسل با توبه ۳ روز و ۳ شب حمول نمایند و هر روز آل نشاره عاج بیاشامند ناشتا
در سرعت حمل از مجربات است و بدستور حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه قدری بول استر بنوشند حامله نگردد و چون
بول کبش بیاشامند هرگز حامله نگردد و بدستور آشامیدن هلیلت با بول زنان همین اثر دارد در سر غرایب از جعفر طوسی منقول است که چون زبان
ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن بگذارند یا فرش او در آنخور بخور و آن اجزا ضفدع کنند آن زن هرچه در روز کرده باشد بیان
کند فی تسهیل خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوز بوای محرق برگ سدر برگ خشک سرو یا تخم اسپ محرق تخم اهل اجدان محرق محروث
محرق از زیون مجموعت و مفردت چون سائیده یکم تم با ماکولات طعام کسی کنند در خواب و بیدار بی ضبط خروج ریح شوند و نمود دیگر
مجموع را با چهار رطل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با رطل او روغن بجوشانند تا آب بسوزد و در شکم بمالند اثر او
در اخراج ریح بقدر ضعف اثر اکل ادویه مذکوره است و در این باب تخم سورنجان از مجربات است و در رفع او خوردن زیره کرمانی است علاجی
بیهوشی آورد گوشت گوسفند به چربی از شرحه نموده شبها با بنج سائیده پر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرگین اسب دفن کنند
تا نرم شود پس کرهارا در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال دو جزو او را با نجزو افیون سائیده در بینی هر که
نفوخ کنند بیهوش گردد و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را با پنبه در بینی آن شخص بدمند و بدستور چند بیدستر و افیون
زنجبیل را با توبه نفوخ نمایند یا با برگ مخلوط استنشاق نمایند تا علاج کنند دوائی دیگر که بغایت قوی الاثر است افیون بذر بنج پوست
بیخ لفاح جوز ماثل که تا نوزه تا مسند تخم کاهو با توبه نکوب کرده بجوشانند و صاف کنند و گندم بقدر یک هفته در آن ریخته
بگذارند تا خشک شود و بدستور ادویه مزبوره را جوشانیده تنقیه نمایند تا تخم نگاه کنند بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و

و در وقت حاجت از یکدانگ تا ۲ دانگ او را سائیده بیاشامند و تدبیر دفع آن بدستوریست که مذکور شد فی خواص شتی کلها مجرب
خوردن [illegible] بی شبهه جذام آورد [illegible] و با مداومت مورث کوریست در تقویت کادهون تخم خربزه
در [illegible] که آن تخم را به دماغ [illegible] آلوده باشند از خاک ملوسات غرق نماید و بطریق معمول آب دهند
تا خربزه بار آید هر که از آن تناول نماید و فور عقل و ذکا و صحت حدس و علم با مور خفیه غریبه بمرتبه قصوی رسد و ظنون و رؤیای او تخلف
نورزد و قوت حافظه بسیار قوی گردد چون تخم خربزه را در کاسه سر [illegible] که تخم را بمغز سر الاغ آلوده عرق کرده باشند خوردن
ثمر او بلادت و حماقت عجیب آورد و کحل [illegible] مورث [illegible] است بدون المی سوخته و نیز همین اثر دارد
شرب ۲ درهم مغز سر [illegible] باعث جنون و بلادت است ایضا از غرائب بخور مغز سر سنور وحشی و ماهی منجج نطفه اسیند بدهیم
بسته باشد و [illegible] مورث جنون و قطور آب پودنه در دماغ رافع [illegible] دیگر شرب ل خلد را در رطاعت دفع
مؤثر دانسته اند دیگر حجر الدیک که در سنگدان خروس یافت میشود در دهن داشتن او رافع تشنگی است و شرب او رافع جنون و وسواس
دیگر طلق محلول را چون با ثبت ما نی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا بمالند رافع سوزانیدن آتش است و از غرایب
خواص عاقر قرحا است که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهان گیرند دهانرا نسوزاند دیگر چون نوشادر حل کرده
کاغذ را بان نقشها نموده در اطراف خود بگذارند هوام پیرامون آن شخص نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس
مس سرخ حبس کنند باعث برودت هوا و آمدن باران میگردد باب بیست و یکم در بیان بعضی از رسائن حکماء هند
باصطلاح هنود رسائن مبنی کیمیا، بدانکه آن مخصوص است با دویه و ترکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت اعضا
رئیسه باشد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان بدان مزاجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد بنا علیهذا در اقالیم مذکوره
متداول نشده و طریق یونانیان بسبب نیات بناء اعتبار گشته است و حقیر احقر اقل فائده دانسته بتحریر آن مبادرت مینماید از جمله رسائن
گندهک است که عبارت از گوگرد باشد و ابوالاجساد اشاره باو است و طریق ساختن او گوگرد روسی را نرم کوبیده در مغرفه آهن با
کاوی که او را بجوشانند با آتش نرم گداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه کاوی بسته باشند صاف نمایند تا صفی او داخل شیر گردد
که منعقد و شاید شکل زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی گندهک است شقی و بچندین قسم مستعمل میگردد
اول آنکه هر روز یکدانگ او را سائیده با یکوقیه شیر تازه کاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و نقل نموده اند که چون بیست روز مداومت
کنند بهق و برص و جرب و قوبا و حرارت زایل میکند و در دو ماه تعدیل طبیعت و حفظ صحت بحدی نماید که هرگز تغییر مزاج و مرض بر او طاری
نگردد و در ۳ ماه صحت و تقویت قوی و حواس و ذکا بحد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف پیری را زایل کند دیگر آنکه هر روز
یکدانگ او را با یکدرهم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده تناول نمایند و تا چهار ساعت
غذائی میل نکنند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا دو ماه با ینطریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید
نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را دفع نماید و حدت قوت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی برسد دیگر آنکه هر روز
یکدانگ او را با یکدانگ طلق سیاه محلول مکلس سائیده با روغن تازه کاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را
مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رسائن گندهک اولا تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و بنیات و آنچه در او حرارت غالب
باشد و از سیرها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه شروط مزبوره عمل نمایند باعث هلاکت و امراض
مهلکه صعب میگردد دیگر رسائن تری پهلا است و آن عبارت از هلیلجات است و طریق ساختن سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ را
در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن
نمایند بنهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بدو هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلها
نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیبق منقی که ابو الارواح عبارت از او است با گوگرد منقی مزبوره با توبه مکد نود درم
بسایند تا یکسان گردد و در قدحین گل حکمت گرفته در دیگ پر ریگ با خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سائیده

در جوف هر هلیله سیم که گذشته تضعیف هر هلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیلجات را در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بر آن بریزند بقدر
آنکه بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند اجیاد مذکوره را در اجرام هلیلها عوض نموده اثری
از آن نمانده هلیله امر باشنده باشد هر روز یکعدد را ناشتا ولنمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازهٔ گاو و
اطعمهٔ لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف ناشتا ولنمایند و چون بحال مداومت کنند بدستوریکه مذکور شد جمیع منافع مزبورهٔ سابقه از سیاه
کردن موی سفید و زیادی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعادهٔ شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی ملاحظه کنند
صفت زیبق منقی زیبق را در هاون سنگ یا زجاج یا زنج با آب کیاه پنجه انجر سایند تا جرم و سیاهی از او زایل گردد پس با آب
کیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبهٔ سیم با آب نقیع هلیله سایند و بعد از آن مغول کرده هفتال او را با نود لاب تحلیل دهند پس
بر داشته ضبط کنند و این مسمی است بابو الارواح منقی اما استعمال سایر رسانی که مشتمل بوده باد و یه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک داشت
نقیه تحریر در نیاورده مثل پرورش که عبارت از دوای جیتی و مهادس که عبارت از دوای جیتی مزبور با احیاد سبعه است و مثال آن
از ادویه بلاد روزنجی و غیرها اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است منافع
منافع هر یک صفت ترکیبی که جهه احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیهٔ معده بیعدیل است و از مجربات حکمای هند است
قلعی را در ظرف سفال یا ظرف آهن گداخته چند بار در چوبه سائیده و یا نخواه مسحوق قدری باو ریخته با آلت آهنی برهم زنده سرخ فرا
پوشانند تا مانع صعود بخار گردد و تجدید رسد که رنگ او سفید شود پس با آرد برنج جیتها بقدر نخودی ساخته از یکعدد تا دو سه عدد استعمال نمایند
و هر گاه مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از آن شتری مدبر مسبض را با آب لیمو خمیر کرده در بوته بدبند و بار دیگر بروغن کرده کان خمیر کرده
در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد در این وقت یکعدد از این حب مسهل قوی بفعل است و رفع افراط اسهال از احب سفید کند
مسکند باب بیست و دویم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص جراح یا بانست و از کتب معتبره نقل شده مخفی نماناد که عروق جهه
فصد ان در امراض بهائم حاجت مسافند و بکر کت باین تفصیل عرقین بازرین هر یک بپهلوی گوشی است و فصد آن جهه سحر یا بسی
و کردن خیری و جنون نافع است عرقین منخرین در هر بینی یکی جهه امراض بینی و گوش و دهان مفید است عرقین و داجین در دو طرف
گردن است جهه حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است ازرعان از حوالی لثه علیا آرد و ظرف کشیده است
تا باطن دماغ جهه درد دستها و سفل و ظفره و کام نزدیک کردن نافع است صافنات چهار عرق است از دو طرف وحشی دستها و
یا ماجه ریختن موی که جرد گویند مع ضعف قوائم و زحمت بارگران و جراحت سم اخرسان دو عرق است از دو طرف کتف کشیده تا بر پانه
جهه امراض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی شتنخوا فصد آن نافع عرق ذنب یکیست در زیر دم جهه امراض رحم و
و جهه قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عروق وحشیات چهار رگست در باطن دستها و یا ما مقابل صافنات جهه امراض قوائم است
و سینه گری و حرارت مفرط باید فصد کرد ضفدعین دو رگست در زیر زبان جهه بدی شتنخوار و سیلان کف از دهن و ورم گلو فصد کنند
اما طریق معالجات سهنکه در امراض حاره باید علفهای سرد مثل قصیل و سفاج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده بونجه و علفهای
گرم و بجای جو خلر و پنبه دانه و عدس و مثال آن بیرا ادویه مخصوص هر علتی را استعمال نمایند امراض اسب یکی آشتکه دلالت در اسراع حرکت
دهد یا سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج گشودن عرق بازرین است و طلا
نمودن ثفل تخم کتان که روغن او را فشرده باشند یا صابون و بزر قطونا و هر گاه منفجر گردد علاج قرحه باید نمود دیگر ناخنه که ترکی [illegible]
گویند علامتش سکی نفر و بر آمدن غضروف بینی و سر در پیش افکندن و عدم اکل است علاج قطع با ستره اخراج غضروف و فصد عرقین
منخرین و سعوط زاج و زرنیخ و مرهم زنجار و استعمال معطسات بر آمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلت اکل و دشخوار است علاج
قلع و مالیدن موضع زرفت و ملینت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن لب یمانی و شونیز دیگر ضفدع
و آن ظهور ورم در رگهای تنز در زیر زبانست علاج گشودن ضفدعین و تضمید نانخه در عرق ضفدع منج نموده باشند و اکل ان دیگر [illegible]
هو است علامتش بهم آمدن چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و فکندگی سینه و برخاستن موی و است علاج آرد جو را با ربع

وزن او دو بو جیتی یا دوغ ممزوج کرده بر روی یخ سرد کرده بخورانند و بان حقنه کنند و هر گاه از برودت هوا باشد شبت و حلبه
مکد و عال نمکوب کرده تا ۳ روز بدهند امراض چین مثل ظفره و مثال آن و یا فو غیرها علاج همه بدستور معالجه انسانست مگر آنکه
در بهائم ادویه قویه انهارا باید استعمال نمود امراض ریه و حشا که از انجمله سرفه است هر گاه بعد از اکل عارض شود از ضعف ریه خواهد بود والا از دماغ
علاج حاره از آن تخم مرغ خام بگلو اندازند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم مرغ نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور دادن شیر بز و
اسفاج و علف خبازی و خطمی و آب اسفناج حلبه مع خبازی بسیار نافع است و حب سعال تریاک ولد و حب [illegible] تجربه نموده و
بارده را حب خطائی و حب سبعه داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که باید داد مجربست رازیانه شونیز قند سیر مقشر مکد ۳ ال روغن [illegible]
تازه هفتاد ل بهم گرم کرده بدهند هر روز بدستور تا ۳ روز باید داد اگر اثری باقیمانده ۳ روز دیگر در بینی چهار بار بزنند و گویند اگر در [illegible]
یکبار رانند داو ابد بهیچ مرضی در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دق را با زیت و آب گرم دهند از مجربات شمرده
داند و این نیز بغایت نافع دانسته اند و داغ مرافق و سعوط زعفران با روغن زیت بغایت مؤثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس
زبل و بی آرامی و بر آمدن شکم علاج شحم کافه که عبارت از قرطم است ۵ ل او را در آب پخته گرم او را بخورانند و باب او حقنه کنند و
بگردانند تا اطلاق شود و شیاف شحم حنظل کردن و خورانیدن آب بزر مع سرگین کبوتر و زیت و شراب بیعدیل است دیگر حبس بول است
علاج شراب و روغن گاو و مکه نود ل نیم گرم بدهند و حقنه نمایند و از مجربات حقیر تجربه نموده شوره صاف [illegible] ل در ماست حل کرده بدهند و
رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جو تا کم عرض بپیمانند و چون [illegible] در چشم او کشند با نی [illegible] در حال ادرار مینماید مجربست
جو گیری و سینه گیری هر گاه سینه گیری از جو گیری حادث شود در روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف سبز دهند و اگر هیچ قسم
علف سبز بهم نرسد کاه و جو را در آب قدری شیر پخته بدهند و در آب سرد بسیار حرکت باید داد و هر گاه سینه گیری از جو نباشد فصد عرق
وحشیات دست و فصد ازدجان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شسته در گلو او بزنند و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و مثال آن دهند و
گندم در شیر پخته نافع است و سیر را در روغن دنبه جوشانیده بر سینه گرم کرده بقوت تمام بمالند و پوست تازه گوشت تازه گوسفند
بپوشانند امراض قوائم یکی قصر که آن گاهی دو وقتی عارض میشود که عرق داشته دفعه سرد شود و مانع حرکت کم و کردن گردد بخلاف تشنج
که شامل جمیع اعضا است علاج سعوط بوره ارمنی و روغن کلرخ و بخور و نطول کردن مطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن
و هر گاه زایل نشود داغ مفصل سر و گردن و پنج ورم باید کرد دیگر علتی است که با هستی قوائم موی ادمثل داء الثعلب بریزد علاج موضع را با ستره
چند مالند تا خون تقطری دفع شود و با زخم مالیده بروغن کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان تضمید نمایند
جمود علتی است که بسبب کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش دیر گام برداشتن و گرانی سینه و خشکی اعضا و تشنج قوائم است علاج
فصد بازرین طرف پیشانی و زیر سم است و سعوط کردن گلاب و کافور و نطول الطبیخ ادویهٔ حاره مثل ماشا و بابونه و برنجاسف و [illegible] تعقد
علتیست که بسبب حمل گران و حرکت بسیار و سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آمدگی بهم رسد علاج بملینات و محللات مثل [illegible]
و زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خراج و سطر یکی از قوائم بحدی [illegible] بهم رسد از ریختن مواد غلیظ علاج
تضمید موضعست بحنظل تازه و مقل و اشق و کتیرا و غدهٔ انسان از مجربات است و بدستور سبعه با زیت و خوانیدن ریوند چینی با دنبه و شیره
و نطول بابونه و سنجاره و اکلیل الملک و مثال آن طباق علتی است که باعث ورم حوالی سم گردد با خشونت و شکافها و شقاق علاج بریدن موضع
و داغ کردن است با ستره با آتش سرخ کرده و اخراج آنچه شبیه بدانهای انجیر باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسبه قرحه
خفیه حافره که از میخ بهم رسد علاج کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن پیه شیخ صنعان و مثال آنست شقاق طریق علاج آنستکه مکرر
باب گرم بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده بنددا ما را گرم نموده در شکافها بچکانند علک البطم را در ادویه بزرد روفد [illegible]
بگذارند و سنج اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیرست و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران
مدح نموده اند و داغهای خطی بالای سم و دق بسیار نافع است امراض جلد از انجمله جرب است علاج آنستکه نمک و زرنیخ را با ملح مصفر در روغن گاو
جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندازند تا ۳ روز تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده اینست که گوگرد ۲ جزو سیماب یکجزو مغز بادام

نمک بجز و بعد سحق بلیغ با روغن تازه ساوی مجموع مخلوط کرده مواضع جرب را بعد از شستن باب گرم و صابون ضماد نمایند بثور ترنج
و نفافات که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید او است بصابون و سرکه و سیر و بدستور خردل با ماهیت
نافع است و سیمات و دراج و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و بثور نخست دردادویه
او شراب و سرکه سریع التاثیر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث کردد کنجد را سوزانیده با اب مخلوط کرده دم او را بشویند و تا کهنه
همین عمل کنند برص که ترکی الا گویند حقیر انچه تجربه نموده ضمادیست که در باب اطلیهٔ برص مذکور است باید موضع ابابشنان شست
شو نمود و بعد ضماد کرد و چون پوست بیفکند و اثر سبی با قیماند تکرار نمایند و الا فلا کوک علتیست که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کنف
جمع کردد و بر ورکند علاج تضمید او است بنفط و سرکین کبوتر با روغنها و بعد از آن شکافتن و معالجهٔ جراحت کردن و ادویهٔ جراحات
در باب مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار ندارد امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است چون دست یا مفصل که انکشت
نقشارند معلوم کردد علاج فصد قوائم و تضمید بزنجبیل و نفط و سیر و سرکه و ادویهٔ محلله است داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز
داغ نافع است و الصاق زفت و تدهین بروغنهای حاره و نفط و اورام انچه در آن تا آخر ساق یا تا زانو باشد ریح الجمال نامند علاج
تضمید بعدزه از ادویهٔ مجربه است و بدستور جاورس و سبوس کندم ضماد نمایند و سایر اورام را بدستور آنان معالجه نمایند و علاج ورم پشت
که از کوفتکی بار و کلتو باشد مکرر در شیر گاو جوشانیده ضماد نمایند با و تر کرده دو سه روز بکذارند و ورم محل شکاف با صبر و سرکه ضماد نمایند و مدرا
با و تر کرده بکذارند و تکرار بروی آن بکشند و اورام حاره با اولا بر وادع مثل کل ارمنی و حلبه و بزرقطونا و آرد جو با آب کاسنی و کشنیز
و سرکه طلا کنند و بعد از آن محللات اورام حاره و بادره و مزمنه را در ابتداء و انتها محللات تضمید نمایند مثل مغز دانه بید انجیر
و سرکین گاو و روغنهای تر و مرصافی و اشق و دیقوا مک و امثال آن جراحت علاج آن بذرورات و مراهم مذکوره در ابواب سابقه نمایند
و انچه مخصوص بجراحت پشت دواب است سرکین خشک الاغ و خاکستر شاکو است که بعد از شستن باب هر روز تجدید کنند امراض عامه
از انجمله اعیا است که ماندگی باشد علاج نکرو آرد جو با تویه باب ممزوج کرده بدهند بعد از لحظهٔ اندک بکردانند و بجا دیکر از این راه
ساعتی حرکت نفرمود پس در آب نهر دستها و پاها را با دم و مقعد در آنها رود مان و بینی بشویند پس خشک کرده بروغن گاو و نمک و شراب
زانوها را تا سم تطلیه نمایند و اگر ماندگی زرد دین بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و به وجه اول روغن کنجد یا روغن تازه حقنه نمایند و دیکر
دیکر باب سرد حقنه کنند تشنج علامتش عسر نفس و فرو رفتن اضلاع است علاج داغ تهیکاه است که هر طرف ۳ داغ مثلث بکنند و یکی
زیر ناف و جبهه علتیست با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات علاج تبرید بمار شعیر و تعلیف بکدوی تازه و
هندوانه و دوغ آب و فصد عروق و حشیشات و تضمید جراده کدو و خیار و امثال آن رنج بسیار زدن و سعوط بکافور و آب کشنیز و حقنه
با شیر تازه و آب لعاب کنند متغیر الالوان چون بهائم را خواهند که تغییر رنگ شود باید خاکستر بنجه را باب خمیر کرده بقوت تمام بمالند
تا حرکت زایل شود و باب گرم بشویند پس موضع با بنت بمانی بقوت تمام بمالند و بجهه سیاه کردن بقم اباب نمک اقلی بنجه ضماد نمایند
و جهت کبود نیل را اکثر از بقم کنند و جهت سفید کردن تدهین بروغن وزغ کنند و آن در سفیدات موی مذکور شد حیلهٔ اکتحال علی الدر
سورت بیاض چشم حیوانات است و اکتحال خزف رافع آن واز اسرار است سعوط آب پودنه و دماغ شتر رافع بیستلی دواز مجربات است باب
بیست و سیم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن قلع رنگ سیاه از جرد اشنان و نیز اشنان را با سرکه و آب بجوشانند و نجار
کرم بوده موضع سیاه را در آن بکذارند تا تاب کرمی ورد پس بدست بمالند و هرگاه اثری باقیماند با آب و صابون بشویند و تصریح نموده اند
که هر اثری که باب و صابون زایل نکردد با غسل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه و هر سیاهی و الوان مختلفه را باو بشویند بعد از آن باب و صابون
رفع آثار رنگ نماید اثر مداد و شیر تازه یا نمک نیم کوفته مخلوط کرده بان بشویند و پس از آن بصابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع
رنگ مداد و سایر آثار نماید اثر سیاهی پوست انار و سایر آثار سیاه موضع الکو کرده و کنند و سرکین کبوتر مالیده بشویند زنگ دود
موضع احمر آرد برنج مالیده بصابون و آب گرم بشویند بدستور ترشی ترنج و آب لیمو رافع او است قلع جمیع الوان باب قلی شسته با بقیه
مانکی دود کوکرد دهند بعضی درا اینجا مجرب دانسته اند موضع را بسرکین وزغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده بصابون بشویند

قلع رنگ خون در شفاوی این تلمید مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کنندهٔ جمیع الوان خونها باشد مگر خون بکارت و این فرقی عجیب است
و بدستور چون موضع انجا کستر آلوده باب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرکین کبوتر را بجوشانند و باب او بشویند از
مجربات است قلع رنگ زعفران چند بار نقند سائیده دود سنند رفع میکند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و بکردانند
و جامه را انچنان کرم بوده بشویند پس از آن بصابون و بدستور شستن جامه ببوره و صابون همین اثر دارد قلع اثر تعم لیمو را پاره کرده در مات
نقشارند و موضع را با آن آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بفشارند و بصابون و آب گرم بشویند قلع رنگ نیل مات ترش را بجوشانند
و موضع را بان فرو برده بعد از دو ساعت باب و صابون بشویند قلع شکوفها و میوها اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و بدستور قدری
اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در بهار ابی مکرر بکذارند پس باب و صابون بشویند قلع رنگ آلو با آلو برگ آلو با لو سوزانیده خاکستر
او را باب سرشته موضع اطلا کنند و بعد از یک روز باب و صابون بشویند قلع رنگ توت آثر توت سیاه را باب توت سفید بشویند
و بدستور هرگاه بکو کرد دود کنند زایل کردد و بدستور قلع رنگ انار اشنان را با صمغ عربی و شب بجوشانند و بان طلا کنند و چون خشک
شود دست مالیده از موضع بیفشارند و باب بشویند و بدستور شستن ان بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و کویند اثر پوست کردکان تر را
بروغن و صابون بشویند قلع رنگ خمر و نبیذ باب انار دان و قراقروط بشویند و بعد از آن بصابون و کویند چون کوکرد دود کنند
زایل کردد و بدستور اشنان با سرکه در ترشی ترنج از مجربات است شستن جامهای رنگین که تغییر نیابد قلطف را در آب جوشانیده لباس را
بان بشویند جهت ثبات رنگ جامها خرنوب نبطی را کوفته بجبانند و جامه را بان تر کرده بعد از آن هر رنگی کنند زایل میکردد قلع آثار عنبها
آرد جو را با دوغ امیخته بان بشویند تا از اثر بری شود و چون لباس ابریشم سفید بروغن آلوده باشد نخاله کندم تا سه بار بر آن ریخته بدست بمالند
و بیفشارند و تصریح نموده اند که چون زهره کوسفند و زهره طلا کرده باب اشنان و قلعی بشویند اثر جمیع ادهان را از تمام لباسها زایل کردانند هرگاه
هرگاه خواهند ناشسته زایل کردد اهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن کذارند و بعد از مدتی بیفشارند و
در قلع روغن برگ و زیتون و روغن چراغ کفته اند که چون لباس ابریشم را بان آلوده باشد سبوس کندم را جوشانیده موضع را باب تر
کرده بکوکرد بخور کنند و در خواص الاشیاء انطاکی از جامهٔ پشمین نیز بدستور مذکور است و چون رنگین باشد اول بخطمی بشویند پس باب اشنان
و صابون قلع آثار نفط سیاه و سفید اول بدو شاب بشویند پس باب قلیی که کرم باشد و جهت رفع بد بوی آن اول بسرکه و بعد از آن بشویند
و آب طلیح با تلخه مره مجرب شمرده اند و بدستور چون سرکوفته و نمک نیم کوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل کرداند و
کویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نفط میشود قلع رنگ غالیه و طیوب سرکین کبوتر را باب جوشانیده جامه را با او بشویند پس بصابون
و ازالهٔ اثر عرق چارپایان و اثر پوست سیاه بدستور است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد قلع روغنها از اوراق کتب کاغذ استخوان سوخته را
مثل غبار سایند و با دام شب و بادام تلخ نرم سائیده بر اوراق بپاشند و سنگی کران بر بالای آن از شب تا صباح کذارند پس اوراق را بیفشانند
و همچنین کل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل میکند اما قلع نوشتجات باید کچ را با روغن زیتون و اندک بورهٔ ارمنی و شب یمانی سائیده
مالیده پس رفع آن نموده و همین عمل در بردن چرک جامهٔ بسیار مؤثر است و در این امور سفیداب جصاصین قوی تر از کچ است اما قلع موم
موم عسل را کرم کرده بر موضع بریزند و بمالند تا موم و عسل بهم بیامیزد پس عسل را بر داشته موضع را باب کرم بشویند انقع بوره و صابون
و آب کرم رفع نمایند قلع قیر و زفت موم بایذ و امثال آن آید بخود در آب آمیخته استعمال نمایند و بدستور بروغن زیتون کرم کرده و
صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبنده مثل دبق از مجربات است اقسام شستن جامها لباس زرنفت
چیزی بهتر از روغن کل بوره و آهک نیست و پشمین را کل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آن چوبک و نمک و جامهٔ ابریشمی خانکی
بصابون پاک میکردد و اگر با بریشم کوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلفه را سرکین کبوتر ازالهٔ چرک میکند و جامهٔ سفید بهر رنگی
که آلوده کردد چون یکشب در بول شتر بکذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول اطفال را نیز همین اثر است
باب بیست و چهارم در دستور معالجات طیور که بزوره عبارت از آنست پوشیده نماند که علما این صناعت و فضلاء این علم
بسیار قلیل اند و بهترین ایشان فطوس رومی و ابن العوام و ادهم و قطریف و تمارس و ابن حائک است و اول کسیکه صید شاهین و باز کرده دانیال

شکار آموخته قسطوس پادشاه روم بهت وصید باشه اختراع کسریست و شکار بحری و جرخ انسب به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیک بد و بیان سایر احوال طیور سباع که جوارح نامند باقسام مختلفه تحریر کرده اند و چون امور معالجات امراض ان مناسب این مجموعه دانست بنا علیه اکتفا بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه این مقعد و انتها استخوان سینه که عظم زورقیت و از جهه عدم عظم و تری که در سایر حیوانات قاعدهٔ دماغ است محل وقوف مواد غلیظه و شمول درز کاسه سر بر جمیع سر اصداع عارض میگردد چه بایستی بخارات محتبس میشود و مهرهای گردن و پشت طیور را اسناس نمیباشد و این عبارت از بر آمدگی طرف بیرون مهرهاست و ورودهای این جنس مستقیم است بخلاف سایر بهایم که ملفوف و پیچیده است فالج و عرق النسا نیز طاری میگردد علاج کلیه صحت و مرض چون اهر صبح بعد از خواب شب بال و پر خود را منقار سازد و بال افشانی کند و مردمک دیده و صاف و نورانی باشد و با طراف از روی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید یا خواهش صید فضله اش معتدل القوام و سفید بود و بسهولت رفع شود علامت صحت است با این اوصاف هرگاه در حین پرواز پر بسرعت و قوت زند و کثیر الحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودت و رطوبت اضداد صفات مزبوره علامت عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر پلک چشم را بوسیده و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعلت سیاهی سفید گردد دلالت بر آکله کند و اگر بالها تماما جمع نماید دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه اجیون با وجود آن هر دم بیک پا نشیند و در حین رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و آفت روده و شقاق یا دوام کف دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو هست و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال ریختن و منقار دلیل ضعف جگر و فارش مینی بجد افراط دلیل اکله و صدای جوف و بیلی ریاح غلیظه و میل طعمه ننمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل هونست امراض ایں ولد علتیست که سر را بسیار حرکت دهد گاه سکوس کند و گاه بتفع در دو پس اگر بخوند اشتن سر زیاده بر نفع باشد و تغیر در چشم بهمرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضاء اسفل علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره باب گشنیز و سفیدات تطلیه نمایند و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند و در بارده تنقیه بگلاب که مرزنجوش در آن جوشانیده باشند باید کرد و تضمید مرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو کنند مرهفه علتیست که موی راست ایستد و مخلب که عبارت از ناخن است کج و سست گردد که ضبط طعمه نتواند نمود علاج هرگاه زمستان باشد در پیش آتش و الا در آفتاب دارند و نطول مطبوخ بابونه و تنقیه باب نرگس و آب مورد کنند تقلیص علتیست از پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج نطول باب خشت و روغن کنجد و تنقیه بشیره بمکرر مذره کنند و بدستور آب غازه و بنفشه نیز مفید است امراض عین غشا شبکور یست و تصریح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات اشیا را در شب بیند و عدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ است علاج منع سموم و اقتصار حبوب و تقطیر بگلاب و بخر نمایند و علاج غشاوه و بیاض تقطیر زهرها و شکر و مروارید کنند استلاع دیر نزول آب علتیست که در روز ابصار کند و علامتش وسیع شدن مردمک در روز جیه طیور را در صحت جیر بهوای شب و برودت مفرط هوا مردمک وسیع میگردد و علاج تقطیر زهرهاست با عسل علاج سیلان رطوبات تقطیر آب مورد کنند و ادهم آب مورد را با توتیای مغسول تحویل کرده و علاج ظفری پلک چشم و بهم آمدن او بعد از حک آن شکر طلا سخون با نارس طیور بغایت آزموده است و بدستور جهة طرفه و اکثر امراض چشم مفید است حدری و آن حدوث نقطهای سرخ مدور است مدور است زاید در پلک چشم علاج موضع را با سیر بمالند و بعد از آن بالکثیر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلک با صلابت و بجوشش تقطیر گلاب و روغن بیضه کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است تقطیر شراب و سفیداب و سماق منقوع در گلاب کنند و علاج بذله که عربی سیلانست تقطیر روغن گل سرخ و سرکه باید کرد و دموع که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر کنند امراض منقار و مخلب منسر بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جملهٔ امراض ان یکی تقشر است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن باشد و علاج بعد از تضمید اینده است نشارهٔ شاخ بز و ترب را در روغن بید انجیر جوشانیده استعمال نمایند و طره منقار و ناخن را که از صدمه و بها

خارجه بهم رسیده باشد تضمید باب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند دالسوار که کجی و پیچیدگی است تضمید بسرکه و شب کنند و تطبیق را که بهم آمدن و باز نشدن مخلب و منسر است و دست تضمید روغن کنجد و دردی تازه و سعوط نیز از آن نمایند و طعمهٔ زردهٔ تخم مرغ خام باید کرد و ثالیل را که ترکی زگیل گویند آن در چنگال و انگشتان حادث میشود باید داغ کرد و تطلیه نمایند که زاج باقیست شق مقل ازرق یک جزو نیم کوب کرده یک شبانه روز در سرکه خیسانیده پس در دهان حل کنند و گل حطمی دو جزو و تخم بر و تخم کتان بنفشه بابونه یک جزو اضافه نمایند و علاج رشن کردن چنگال المنقار نجون آوردن موضع بن ناخنان باید کرد و تضمید دار چینی و امثال ان باید نمود و اورام حاره تازه را تضمید گل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده تطلیه مرهم داخلیون و ریق و مویزج با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد بهدانه با قلیل در گل آب خیسانیده و تنقیه بان کنند و کنجشک طعمه دهند و با شیدن گشنیز و نشاسته بسیار مفید و تشنج عضلات خشونت حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه بالبسیه طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن کردکان کنند و ورم کنج دهان را تنقیه باب کرم ممزوج بلعاب بزرقطونا و تضمید با تخم خرفه با قدری سبز نمایند و چون منفجر گردد جراحت او را پاک کرده برگ حنا بر اصل غبار سائیده بپاشند و سعال و ضیق النفس را علامات تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف حرکت هرگاه این علت از حرارت مزاج یا هوا باشد با شدت تعب میل آب میکند و نبض سریع و کف یا کرم میباشد و آنچه بسبب بخار رود خان باشد این اعراض با او نمیباشد و علاج آن تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تنقیه بشیر الاغ و کتیرا و ماء الشعیر با قدری آب لسان باید کرد و در برود اسفاناج و برگ بید و گشنیز و امثال آن خوابانیده و داغ طرفین منسر و پشانی که بخوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهانست علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری سرگین موش در آن حل کرده باشد باید کرد و روغن ترب از مجربات است و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند خفقان از علامات تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظم زورقی باید که حرکتی این عوارض محسوس گردد و تنقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و در روی رگها و عقلها سرد بخوانند و طعمه از زردهٔ تخم خام و جوجهٔ بریان آورده دهند و گرفتگی آواز علاج بدادن طبیخ انجیر زرد و خطمی و زوفا و عسل کنند و خناق و دشواری نفس را اینده و البغاییت نافع است پوست تخم مرغ از نرم سائیده با مویز جیهالکرده بدهند و تنقیه باب کلم بونه دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و طباشیر و روغن گل نمایند امراض حوصله که زهرک عبارت از او است تخمه از آن کثرت اکل و طعمه بیوقت و عدم هضم است علامتش فی کردن و سستی بال و سر و بر خاک غلطیدن و در نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات علاج گرسنگی و پرواز بیشتر نمودن و طعمه از برنج وزده و حبوبات دادن است و درد و رنیم کنجشک طعمه کنند و انید و ادار دکوفته بجیده بدهند و حب بلبل مصطکی کرد یا دار چینی فلفل یک جزو و حرف ابیض ربع جزو با کرجی بقدر فلفل ساخته استعمال نمایند وجهه رفع رطوبات غلیظه مویز جرا از مجربات دانسته اند و قدر شربت از ۳ عدد تا ۷ عدد است و سوا حب ها دهم تنقیه طبیخ مصطکی و قرنفل رستوده اند و برگ نعناع تازه و بونه و سداب که سرکه بر آن پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترند و باجماع رسیده که از نهان و طیور و دحوش ۳ صنف که تخمه میشوند از انسان حکیم و دراهب و سافر و از وحوش شتر و پلنگ و آهو و از طیور کلنگ و شترمرغ و قطاط که بفارسی سنگ خوانند علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعمه را از بلخ و خطاف و خرکوش کنند و حب که مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس و بنج و یا بروغن تازه و فلفل کنند و جگر کوسفند با شیر الاغ و هلیله زرد و بدستور تخم کشف با شکر بغایت مسهلات نافعند و شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار نافع هست و شیاف بیه خوک را مخصوص باز بیان کرده اند هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک در مسهلات و شیافات و حقنها هلیله زرد کنند و بجرخ و شاهین بحری جهة اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است چه اول بنفی و رفع فضلات و ثانیا باطلاق و دفع مواد میفرماید دود علامت کرمیکه در زهرک بهمرسد سکوس داشتن سر و کشوده داشتن دهان و لاغر شده است و علامت کرم روده بد بوی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور او است علاج آب برگ شفتالو یا کوشت با آب برگ جفند رو عسل نیمگرم دهند و بدستور فتیل و بر نمک کابلی و سعتر و اگر کرم

و تربد سفید را بالسویه سائیده و با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و دفع شدن بدشواری و قلت مقدار و زیادتی مقدار مرات آن علاج حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن آن و روغن کردکان و روغن نارجیل کنند خصوص
چون قدری از کردکان سوخته اضافه کرده باشند و شقاق مقعد و خروج او را حقنه بروغن وسمه و روغن کوهان شتر و روغن حب البلم کنند
امراض جگر علامت شده و ورم آن تشنگی مفرط و حس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تنقیه با طبیخ بیخ ارک
و طبیخ بیخ عالبق که تیر کی بجو رغن نامند باید کرد و لک مغسول و ریوند چینی گل سرخ بیخ کاسنی بالسویه جوشانیده آب و را بدهند
و طعمه از زرده خام تخم مرغ و ارد عدس با تخم و کاهی از لحوم لطیفه با طبیخ عدس کنند و موی تحت استخوان را سترده بارد جو و صندلین
و مصطکی و سرکه تضمید نمایند و زلو دادن موضع مذکور نافع است قولنج علامتش خشکی فضله و سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامی است
علاج تنقیه با طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب نسرین و آب زنبق و عرق بهار نارنج که حلبه در آن خیسانیده باشند نافع است و حقنه
بماه نر بوره با قدری روغن تخم کتان و بابونه و مثال آن بغایت مفید است امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور و برآمدگی مفصل و عدم ضبط
الطعمه مجلب و عدم قیام است علاج هرگاه حرارت ملمس باشد موضع را زلو دهند و بکلاب گل ارمنی و حضض و پوست درخت فوفل و سرکه
و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند تنقیه با عناب و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن کردکان و نارجیل و بید انجیر
دهند و زعفران بسیار مفید است و کوشت کنجشک با روغن بادام تلخ و تخم نافع است و حرمل را در سرکه جوشانیده لته بآن تر کرده بر موضع نهند
و این از مجربات شمرده اند و دادن سنا مکی بقدر یکدانگ عجیب الاثر است و رم کف که منجک نامند زبونترین امراض و از مواد محترقه حاره
می باشد علاج پوست خشخاش را کوبیده در سرکه پخته بوزن او بزرقطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده بگرم ضماد نمایند و طلا کردن انجیر
در نارجیل مذکور شد بغایت نافع است هرگاه منجر گردد بمراهم کافور معالجه نمایند امراض پر و بال و موی از آنجمله ضعیف بر آمدن و پیچیدگیست
پس اگر با وجود آن لاغر گردد بسبب قلت ماده غذائی خواهد بود و در این صورت لحوم خفیفه باید داد و تقویت باضمادی که در امراض
حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری گردد بسبب آن مواد فاسده است و بدستور بر آمدن و ریختن و ریزه و جدا نمودن از
احتراق مواد می خواهد علاج آن مسهلات مذکوره کنند و بعضی صبر زرد را بسیار نافع دانسته اند زیرا که تا دو دانگ روغن حب
الغار و کردکان و فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پر سیاوشان تضمید نمایند و طبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هرگاه موی ریخته
شده زیر روده حل آن با قیفاند تدهین بروغن مورد و روغن وسمه و قدری لادن کنند و جوکس را بال جدا کرده در روغن کردکان حل نموده
بمالند عجیب الاثر است قرع ریختن موهای ریزه سر است علاج تنقیه بماء الشعیر و تطلیه بآب کدو و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر پر سیاوشان
و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن جمیع موی است با وجود سبوره و خارش علاج با آب خرزهره و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن
بادام با عسل بمالند و روغن با تخم طعمه دهند تمل بفارسی شپشه نامند علامتش فرو رفتن چشم و سوست گشوده داشتن بال و خاریدن منقار
و مخلب و حرکت بسیار کردن است علاج بخور بطرطر کنند و او را بفارسی ورتو نامند و مشتعل صباغان است و بدستور زرنیخ و زرد را وند طویل و موم
طلا کرده و طبیخ شحم حنظل و دیو اسپست و چوب گز و آب تنباکو بشویند و مجربین قاطبه تصریح نموده اند که آب تنباکو بجمیع اقسام امراض بال
و پر بی عدیل است و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب بن رافع قمل جمیع حیوانات است و حقیر نیز تجربه یافته بی عدیل است اما طریق صید
طیور چون گندم الکفه مانند شتر مست با عرق او تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون دبق را با عسل و دوشاب طبیخ بلیغ
داده مانند ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیور دیگر
بر آن نشینند پای بست گردند

قد تمت النسخة الموسومة بتحفة
المؤمنین فی [illegible]
من شهر [illegible]
سنه ۱۲[illegible]



ورسید
طیور چو



